

بسیار زینا مایه نرسد بجا نرسد بی تمام زاری بی طرفی تر بنده است
سین و نصد هفتی رسیده است اوقت ز تره هزار تکلف است
و هر چند نصبت نمی رسد زده کاز میان کرد ز ما حضرت شکار اینده
که هر کس شد خوب بود و در آن طرفی عظمی تمام مایه و موای علامات
زین بر سر کسند و خوب بود و در آن طرفی عظمی تمام مایه و موای علامات
ریاض و قدی زمین خوب بود و در آن طرفی عظمی تمام مایه و موای علامات
غنیه تیار نامه محمود کرد اندامید و در بر عدایت حضرت ماری کل مناوه
و غرضها نه حس است / شغریب نسیم نوشیق / حس است / هر دو نشانه
مقصود اینت بد و خرابی شدت نامه بر منصفه ظهور چگونه در راه
دار پس حد من بل موت است / از قیاسی بعد و عقب است
عدایه نصد دزدی شمار و کفایت و نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است
شکل حش و وقت مبرین بان / در و نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است
تفسیر آیه و حسن و نسیه است / غریب نسیم نوشیق / حس است / هر دو نشانه
اگر استخوان ریاب کفایت در نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است
روایت ابی هزار ماده نیم زعمها اند که درین دیار صفت سنده است
نه عتار و در نیت میله در نیت / علامات که گفت در نیت است
موتین سبب آن عروق تغیر کلی بریدند / در و نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است
بنای بره نیکار / پناه میبارد و نیت است / در و نیمه و نیت است / در و نیمه و نیت است

آنکه بری تو از آن دعا آرزو و یا چیزی شوم بنیاد پیش از تو
در بر و انجیل و قرآن و سایر امور و میرای دیگر که اولی است نزد ایشان که بر
بی گمان بشود یعنی بر وقع آن منطبق اند و سزاوار آن که در همه بیعتات و عبادت درین سما
کز تم ذکر یافت عاری از آن بر راه راست و غلط در کسند در تمام از روی و از ایشان هیچ
توضیح آورده صواب فرماید و آنکه در همان گروه هم اختلاف ایشانست که از بعضی
در عیب و پرستگاری بجهت ثواب ایراد کرده اند دلیل اختتام صلاح است و در بعضی
طریق و شکار است نیز ای راستکاران از سگاریت اینها که کزشت در سگاریت است از
اهل اسلام و اهل کتاب بعد از اسلام و اسی بر آن کسی بود هم در بعضی از آن در تمام
کار از آن می نماید و تالیف برستی آنها که از روی عقاید کفر و ایمان کشیدند و اینها را بطلان شرک
بناست که با ایشان دانند هم اگر هم کنی ایشانرا بر عیب و ثواب
تمند و یا توفیق کنی و قدر و تقاضای حق که هم کنی و اگر کنی با از سون اهل حق و از حق
نر نهاد است خدای من که در همه در اعمال ایشان غایب است هم نمی آید و در بعضی از
ایشان است حق می شنوند و عمل بسیار هم در دیدنهای ایشان است در بعضی است تا راه حق
نیست و در ایشان است از روی استحقاق عذاب عیب غزالی بزرگ در دین جنتی است
عقبی بزرگ و نهر این دو آیه در شان کفار و مشرکانست که حق سبحانه و تعالی بفرموده چون با او
جهل در گناهان بود و بعد از آنست که آیه در شان اهل حق است که در حق
ایشان در واسطه تفسیر و فروع از کاران حاصلی زیادت درین است که در بیان من مشور
کسانند که میکنند است بگو و در همه با است خدای در همه هم از روی زبانین معنی قیامت و
هم در حال انکسند ایشان بود که در بر کافران است که با حق در عین است و در بعضی
بزم خود ظاهر او بدین سوا و اما از این که ایمان آوردند معنی صواب نشان با ایشان
انها ایمان بگردند از روی فروع و در حدیث و در سینه است و در بعضی که نفسهای خود را
بجای خود در دست خود و غیر از آنکه چنین است و در بعضی از آنها

و بدین و این شیوه در فرین نیست که ... او سرش را بکافیم و استهزا کنندگان با برهان
خداوند بخوانند ... برای تحقیر و استهزای ایشان بدیشان رسانند تیره خرابان
فعلی بر کبیل فرادید است و کز حق را استهزی می توان گفت بی معنی است که فرای مکان است گفت
و عدلت بدوز و کمارد زمانی دراز و ایشانرا ... در کرات و اسراف و سرکش و چلی چلی
ایشان تا در آن حالتها ... متحیر می باشند ... آنها که این بی صفت اند ... انکس
که از روی نادانی ... خریدند و بول کردند و اختیار کردند ... کرامی ...
یا شکی و کفر با ایمان و شک را به یقین و جهل را به علم و نفاق را با خلاصی و بد ملاکی را با جرات و دروغ
بهشت و بدعت را بست ... بی مورد میگرد و نند زسانید ... باز در گمان ایشان
ایشانرا ... و این گروه نیستند ... راه یافتگان بطریق شی رت حقیقی و مورد
کون دران ... مانند ایشان با صفت ایشان ... مانند صفت انکس است که شتاب
ایرنا که به ایمان ... برافروزد ... آنست که نیت نند ... بر پند با جالی از آرزو میگرد
با در زردان و دروان رد گمان بی بود ... پس آن صفا که در روشن کرد اندان نش
کرد که آنست از زوزه ... سرد خزان توان ... نور آتش ایشانرا
از زار است ... در تا رسید یعنی تا یکی بر وظایف ...
نمیشد که در در خور ... ایشان که از انداز شنیدن حق یعنی بیرون عن حق می گرد ...
افتن حق عزیزان ایشان در آزار با جان بادل موافقت دارد بی کوب ...
ایر نند بریده بصیرت از دین حق ... پس ایشان باز میگردند از روی عجز و
بر می دم محشر شوند و نخستیم یوم القیمه علی صوره هم می آید او صفا مثل منافع
کرد شب تیره غلالت آرم شمیر مسلمانان آتش کلام شهادت بر او افشند و بر او مقدار روشنی
از نور آتش آیین شده میگردانند اما بعد از آن نور آزار ایشان منظم گشته ...
و حسرت در خط و عقوبت در مانند ... با مثل ایشان ...
بهشت تمام بر آید ... از گمان با از بر ... در باران ...

دلماي ایشان چاري است و آن عواقب باشد و شک در دين و حقير و منان و صد بر ایشان نوزاد
بس زبانت کرد خدای بر ایشان ترا ... چارگي بعضی هر خدوان فرود آمد شک و سبب ایشان می افزاید
و صد و صد ایشان را روزی باز یاد می نمود ... و بر ایشان تراست ... خدای در دنیا که آنرا
انقلاب برآید ... بسبب آنچه بودند که با مومنان ... دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار
نیان می نمودند ... و چون گفته شود یعنی گویند مومنان ... ممانعت از او ... فساد میکند
و تمام منکر بر ... در زمین بگردد معصیت و فریب ممان ... گویند ... ممانعت
که ... بصلاح آرند که ایم خود را بطاعت و غیره بدانند ای شود مومنان ... بدوستی که منافقا
ایشانند بپناه کاران و ممتنع انگیزان ... و لیکن نمی دانند که ایشان
مفسد اند ... و چون گویند مومنان منافقا ... بگویند بر ما ... ممانعت
که بوی اینها و میان از آنها بر و انصار ... گویند ما خود باید در میان قوم خود
ایمان آریم یعنی نیاریم ... همچنان ایمان آوردند جاهلان و بی خردان و اهل نفاق
با آنکه میدانستند که مومنان عقلای زمانند ایشانرا سفینه گفته است که خود را اهل و احق اعتقاد
کرده بودند بر شیخی و سجانه و تعالی سعادت ایشانرا با ایشان رد کرد و گفت ... بدانند ای مومنان
بدوستی که منافقان ... ایشانند بی خردان و نادان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آفت
نمیکنند ... و لیکن میدانند که همه نمی دانند ... و چون پستند اهل
و روی کاروی ملان است کند ... انگسانی که ایمان آورده اند احمق
ما نیز ایمان داریم می یازد شما در اسباب نزول آمده که بعد از آنی و ممانعت از او روزی
و فاروق و در بعضی را رنجی نمودند در بند و از روی خوشتر مردم بگردیدها گفتند و سخن گفت با این
ای از قبای برش و نفاق مکن این ای گفت یا ایها المس نفاق را با ناست مومنان که با هم سخا
همی و هم دریم شیخی نه چنین خبر داد که ایشان چون مومنانرا بستند گویند ایمان داریم چنانکه شما در
و چون باز کردند ... بسوی دیوان خود یعنی بشوایان و یاری بردار
و غیر ایشان که شیاطین الانوس از ممتنع هستند ... کوه ... ممانعت

بقای جلالی ایشان مدد و یاری میخواستند که گویا از ایشان زمان به بندند و نگاه بر آن کثرت مالی و جود
 نسایم برین و درختان تنگ دین اسلام را بسزیدند و چون ناری در تجار است و ریاضات
 نیاکان را رسیدی در سلوک جاوه دین متوقف شدند حاصل که باب است در وقت بیرون
 روز از نیم محنت دشمنی و سب هری و احوان منافقان در سر زمان بهین موالت بهنگام راحت
 هیچ کس بر وقت منعت مانع شوند بود در آیه حمد جا کند بنکیت زهر دشمنی بریزند
 ای برهان به بر سبید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش است
 آن از یاری که بقدرت کامله پانزده شمارا و از نیست مست گردانید
 و پانزده کس را از شر برانند پیش از شما و نتیجه این امر است که شمارا بعبادت نمود
 تا باشد که شما هرگز بر از شرم در آید و آن خوانند که بنکیت بانگ ساخت
 برای نفع بندگان زمین جماعی باز کرده چون هم در وقت بر
 گردانید که از ستم بر سر نشسته بزرگتر است در آسمان باز آید آن
 بر فایده غیبی بر آن است که در آن است و بی آن آب و تنی که با خاک آمیخته شود
 از او بیرون آید در آن است در خواسته بر او خاتم بی میوه
 مخرور حیایان و باران در کنار و عالی است که شما میوه بیوه بزر
 مثل نیست ز شایده به ندیم پیغمبر و بر آن زمین فیوقات و ظهور زردان میوه است
 نیست و اگر سبید در شک و ایمان از آن میوه در آن است
 آنرا بتدریج و بنده ها از خدمت صلی الله علیه و سلم مملو بود که ستم در آن است
 بی پایند شما تا این برست در بلا ستم بخور از حق بیایند در آن است
 و در آن است زنده به سبید باشد تا قدر آن در خوانند که از خود توانی که
 حاضرانی غل خود را از شر و حیایان گویند و آن بود در آن است و بیایند که
 بعد از آن ستم بر ستم بر ستم است و خوانند که ستم است

در آن است که از ستم بر سر نشسته بزرگتر است در آسمان باز آید آن بر فایده غیبی بر آن است که در آن است و بی آن آب و تنی که با خاک آمیخته شود از او بیرون آید در آن است در خواسته بر او خاتم بی میوه مخرور حیایان و باران در کنار و عالی است که شما میوه بیوه بزر مثل نیست ز شایده به ندیم پیغمبر و بر آن زمین فیوقات و ظهور زردان میوه است نیست و اگر سبید در شک و ایمان از آن میوه در آن است آنرا بتدریج و بنده ها از خدمت صلی الله علیه و سلم مملو بود که ستم در آن است بی پایند شما تا این برست در بلا ستم بخور از حق بیایند در آن است و در آن است زنده به سبید باشد تا قدر آن در خوانند که از خود توانی که بعد از آن ستم بر ستم بر ستم است و خوانند که ستم است

پیران ابروی ... تا کینیا ... از راکم ... و او از معجب که از ان ابر شزده بود
دری زنده این باران ازیم آن ...
خورا ... ازیم صوای صاعقه که به ایشان رسد و صاعقه
ارازیت باین ... و در بهر جا رسد بوزد بس آن کرده نشان در
... خود از زود بملاک و بیم مرک ... خدای تعالی
... و انجان و اقوال ایشان برو بر شیده نیست
... بر ایشان خواهد رسانید ... نزدیک باشد
... پنجاهای ایشانرا ... بکلام در خسته برق
و آن در سفدن اوروشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان در ان روشی
ز چون باوند کم دود را ... بر ایشان با سلفه تعالی نورین می
بایستد و منجی گردند ...
... در میان ایشانرا بر شیده
... برستی کردار سخا ...
تشیه میزد ... در پیش از رسیدن ...
... و از آن روز در سفدن برق ...
... برتیا ناوشید ...
... در انی ...
... و در ...
... در ...
... در ...
... در ...

مگر آری که نوزادانند که حق تعالی ببول و شیش ... کما کروانو بدان من بسیار را از نفع
در زمانه آن که در آن کامل نکند حکمت اثر در نیاید ... بفضل خود را فایده بهمان مثل
بسیار که از موهبتان که در آن تفکر نمایند ... و مگر نه بلکه برای ... بدان مثل که زود
مگر بزود رفتگان را از مقام زمان برداری ... این داستان آنانند که

می شکند به عذر و خیانت ... همان خدای را که بر ایشان کرده است ... ارس
استواران آنان چنان مراد هدایت که در نوریت با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر انوار زمان
بسی این داستان جهودان شده یا مراد هدایت در میثاق است و برین قول مسلم کفار و منافقان باشند
دی بر ندانیم پیمان و عهد شکنان ... آنچه خدای فرموده است ...

حضرت ... پیوند یعنی هر که از آن روح پیغمبر را بدست نمی گیرند چه با صیبه
از لب نبود که آن حضرت نمی آمد بلکه در این نداشت و نبود نیز تعلق روحی که در نزد جبرئیل آن حضرت
و ایشان نیز از جهت آخرت اعمیل و الهی خویشی بود ... و همین کرده فساد نکند
در زمین نجافتش و متابعت نفس آن قوم ... اینها سوز زبان درگاه
در دینی و بعضی ... بنویسند که از پیشتر ... همان آنکه تمام بودید ...

در گمان یعنی اجسامی از حیوانات نبود چون نفوس و حلقه ... این زنده زده اند شما را
بمغز روح در ایران تمام بعد از ترویج ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام
بسیار بار زنده از زنده در ترویج ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام

بسی سوز او ... باز در آن روز ... اینها سوز زبان درگاه
از دست ... پانزده ... برای خدای ... اینها سوز زبان درگاه
بسیار از جباران و عدول و غیره و اینها در بیاد است ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام
تصدیر ... بیکی از پیش این ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام
و غلبه نهاد ... مفتی ... و او است همه شما ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام
یعنی آنکه هر چه در آن است ... بی شبهه شما را در دست نفوس و اجسام

حج

نیاز رسید و در روزها آینه بر زینت او حاضر کردن
از آتش و وز آن آتشی که منازست از سایر آتشیها بانگ
روماند یعنی کازان انسی ... کبریت که حواری آن صعبترست و بود آن کبریت

آماده کرده مژه است پختن آتشی ... برای کار و بوکان ... و بشارت

از کبریت و تیشی حسی که در بند بخدای در سول در آن ... و باین آرد و نو کاره
از دای ز ریاض و سخن مضمون بشارت چیست ... آنکه در ایشان است در آفت

در رو عمو آن میوه باشد ... جویهای آب در سرد غر و عمل
مکانه که روزی داده شورند بشتیان ... از آن نشان میوه روزی
ساخته در حوائط بر واقعه کوفه ... این آن میوه است که ... و نور زنده بودند

بیش ازین در دینی گفته اند هم در بهشت در آن و با شکر است ... بارند پیش
مرغان از میوه بهشت ... میوه ای بسیار بزرگ و صفت ... و صفت شگفتی

میوه ای در یک میوه بهشت است ... و در این بهشت راست ... در بیست و نهم
زنان حوری و از انسی ... با کیمه یعنی صفای جوهر زنبق به شکر ... و آنست که در آن

در بیست و نهم ... و بهشتیان در آن بوکتند ... و در بیست و نهم
بروز به خدای ... بزرگ کند و بان هزار ... که با آن است ...

... کرده اند که بود در آن در آن ... و استمر بکار در آن
... در آن ... و در آن ... و در آن ...
... میوه ای ... در آن ... و در آن ...
... حوائط خدای ... در آن ...

داد ملک را با عیب و نامهای بیست که گفته حق تعالی باطل کرد بر سبیل عقاب
 در شمار آن که تحقیق می میداند به شجرت ای که بر شده است از احوال آسمانها
 عقل است از امور زمین و میداند ای که شایسته است از گفتار و فعلها
 و لایق بود به شایسته خود شکر است ای که بر شکر برادری است منزل شدن از حکومت زمین و دانستند و یاد
 کن آنرا از آنکه گفتیم بگردید و هیچ زشتکاری از او پیدا نشود و آدم را سجده
 نسبت و تحقیر کرده ای سجده کرد و فرجام طلبید پس که از زین رو با قبول اصرار خود بینی
 ای جان برده و حی بجای بهشت نمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی تا امید از تحت فرمان سازد
 از سجده آدم و کبر در آن گشتی کرده بود در علم خدایان بود از جمله
 ناکردن و گویا گفتیم تا آدم از محضی گرم گمان نبرد و در وقت
 یعنی خواب در بهشت سجده و بجز سجده از بهشت یعنی هر جا دار خوردنی بسیار
 در بهشت با سعادت و نزدیک کردید ای دخت را یعنی شکر آن که در آنچه
 از آن بگذرد است ای بشوید تا از برین شجره نزدیک شود و در آن شکر آن در خنده
 خود باز نگاهبانی فرمائی پس بفرموده از جانی پیرد آدم و حوا را از بهشت انداختند تا
 فریاد بر آید از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاعتی و عاری بهشت را بمانده بود و حوا و آدم را
 رسوا کرد پس هر دو کرد ایشان از اتحاد فرج بشیعیان بیست و چندی بجای آمدند
 کرد آدم و حوا از آنجا از بهشت بودند در آنجا از کلمات رفتند و گفتند
 ما حوس و حوا را نام و حوا ابلیس را که هم فرود بود از بهشت بویا برانی آمدنی
 در وقت شنید حوا ابلیس را کرد تا آدم و حوا را داد آدم این را با حوا را
 در آنجا در زمین در موضع زاری و فریاد و غم و در آنجا در وقت آمد
 و بر سر آن ای حال از پس فرات آدم در حق سجده از برود و از پیش آنکه
 آن قول آمد است که در میان است آنست در آنجا که گفتند و در آنجا که بود
 آنکه بر آنجا بود و خدا را سجده کرد و در آنجا که در آنجا که بود

این کتاب است که در آنجا که در آنجا که بود

بنده غلام زارشکی که در این زمین بودند بعد از تسلل واجلای بنی العباس
و در زمین که واقع است در زمین زرشکی باشد پس بولی از قوم بنی العباس با از کسی
عمارت زمین و عبادت رب العالمین جبهه شی باشد در امانت حق و امانت باطل چنانچه در
الحقایی خلیفه رایان معنی که خلفت از جمیع موجودات و همه ملکوتات با جمع خلق او می توانند
بعد زیرا که از جمیع ذرات منبع رحمت غیبی شهادت غلامه و احوال جسمانی و روحانی با اوست و حاکم
حقایق علوی و سفلی مسموم است در دست و بر سر جامع صورت خفی و حق در واقع متصف با امانت
جودت مشکی بر صفاتی ملکوت گفتند آن ملایکه که تاجب بودند تبار ایلی از پیش
در زمین کعبه که در زمان از صادر کردند در زمین در سینه
در بر دهن مثل خود بغیر حق و در فن ایشان بر حال بابا خبر الهی بوده با از لوح خوانند بودند
یا در عقول ایشان مقرر بود که صفت ایشانست و جهت این معنی گفته که چنین کسی را خلیفه می سازی
و حال نکو ماسته با ای می گنم ترا با تو یا تو بنیق که موجب جودت
دزد که می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند
آزینش از خلیفه از حکمتها سابقا شایسته اند و پاموت حق سبحانه و تادام
که خلیفه عبادت از بود نامهای تلوقات هم آن از غلویات و سفلیات
سوی او کرد شخص ناممیت در زرشکان که قبایل انجمن نهادند
که از من و او بودند روز و کس به ملائکه تنبیه بر ایشان که هر که خرد بود
در زمین به او می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند
که از من و او بودند روز و کس به ملائکه تنبیه بر ایشان که هر که خرد بود
در زمین به او می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند
که از من و او بودند روز و کس به ملائکه تنبیه بر ایشان که هر که خرد بود
در زمین به او می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند
که از من و او بودند روز و کس به ملائکه تنبیه بر ایشان که هر که خرد بود
در زمین به او می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند
که از من و او بودند روز و کس به ملائکه تنبیه بر ایشان که هر که خرد بود
در زمین به او می گنم ترا با کوزه کی از من ناشایستی گفت خدان باین ملایکه بر شی امین مینویسند

و شما پیدا کنید این آن سیرت است از می باشد و اقموا الصلوة
 و می و بی نماز می نماز بران وجه کمالی نیکند و اتوا الزکوة
 و بیدار گویان در بطریق اهل سیرت و اگر عوا و نماز کند مع المراه
 بر نوع نمانده یعنی جماعت نماز آنان سرور الناس را بیرون
 مری ز ما لای سیرت و تسون و و امرش کند انفسکم
 نف خود را و اتم و حال که شما تا و کتاب بخورید
 توبت را فلا تعینون چه عقل خود را که بیاید این
 در شان یعنی از اهل سیرت که درین نور که درین سیرت
 بخورید بر آنچه که در سیرت است که درین نور که درین سیرت
 سخا می بخورید و استعینو و باین بهدایقه شکستنی
 در روی طاعت به روز بهتر و الصلوة و نماز ان الصلوة
 بدست می رسد به روز سیرت بلذیة بر روز نور و است
 علی انما سفین ما بر سر سفاران و در این وقت که گویند
 سه روز نماز است که سبب است از سیرت است
 اینها از سیرت است

در سیرت است که درین نور که درین سیرت
 بخورید بر آنچه که در سیرت است که درین نور که درین سیرت
 سخا می بخورید و استعینو و باین بهدایقه شکستنی
 در روی طاعت به روز بهتر و الصلوة و نماز ان الصلوة
 بدست می رسد به روز سیرت بلذیة بر روز نور و است
 علی انما سفین ما بر سر سفاران و در این وقت که گویند
 سه روز نماز است که سبب است از سیرت است
 اینها از سیرت است

تلقین نمودن آدم این مناجات کرد
بسی خدای تعالی قبول فرموده پذیرفت تو یاور من
که حق تعالی اوست زود دهنده بنویکان
از پیشت با از کمالاتت همیشه
از نزدیکی من ولایتی و پالی بار سال رسل و انزال کتب
در این روز در دل و بیان مرا
بر ایشان که متابعت کردند ایشان از اوقات این باشند
از ایشان برساند و مشکال شوند زیرا که بنسب اوقات فایز گردند
بموشند نذقی را
آن گروه اهل آتش اند ایشان در آتش جاودمانند
ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای و انقضا نعت و احدیت
او جمع آن نعمتهای که از فضل خود انعام کردم بر برادران و دوستان شما
نیکوییهای آبا و اجداد نیکو سبب بجای اولاد که فرموده است بدان ایشان را نیز حاصلت
و فاکند به پیمان که در شان پیغمبری با شما بسته ام در نوریت نادانکم
یعنی خزان و خاداری شما را تمام دانستم بر شد در رضی عهد
و سستی جان و بکودم با یکدیگر تمام از آن در عاقبت
باز در روز سارده مرقع است در تو عهد در عهد و عهد و عهد
در روزی با گوید از این کتاب بقرآن و بدل
بغایتی که در دست است بعالی اندک را می طبع علی را بودند
بغایتی که در دست است بعالی اندک را می طبع علی را بودند
بغایتی که در دست است بعالی اندک را می طبع علی را بودند
بغایتی که در دست است بعالی اندک را می طبع علی را بودند

صحنه ای که در تصویر کشیده است در دست راست است
صحنه ای که در تصویر کشیده است در دست چپ است

باری کند مجلس تواند کرد در دفع عذاب و اذیتنا که ز یاد نماند
چون برمانیم شمار اجداد او این است است بر فرزند او بدو که حاصل
نشد و بسبب اجداد او باشند و ما ندان این را که بوده من ال
فرعون از اجماع و معانی و فرعون نسیه مؤمن که عذاب میگرداند بی
شمار سوء العذاب خستین و بدترین عذاب و بدترین آنا
بگذاشتند بر آن شمار با در انصاف است بسبب خرابی که فرعون دیده بود بر
خی اسیریل بری ممولد شود که اهدت شیخ و خرابی ملد بر دست او بود
نسخه کردن و باقی نماند استند نساء که در خزان شمار را می اندست
و فریاد کنیم و این دو عجز و حرمت فرعون در خزان بگذاشتند
در پیش پند شمار اسیر که از روی پروردگار ما عظیم بزرگوار
و ایداد فریاد نماند را نیز که بگذاشتند بسبب خرابی
شمار بجز در پای قنرم را وقتی که از فرعون می فرستند و در باورش عاجز
بودند شمار را بسبب خفا و اجتناب که بس برمانیم شمار را از ضرر آن

چه چندان تا نور خورشیدان شود و تا ماه طوک وحدت آسان شود این
 خاشاک می فرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ أَجْرٌ كَبِيرٌ**
مَلَأُوا قُلُوبَهُمْ حَسَدًا هُنَالِكَ خُزِّي أَرْبَعًا فَمَا كَانُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا بِعَاثِرِينَ
 هم میدانند که ایشان **إِلَيْهِ لَسَوْفَ يَرْجِعُونَ** همه با او استیلا می رود
 باز کردند که تا بجای اسرائیل **أَذْكُرُوا** ای بنی اسرائیل عیسی فرمود
 یعقوب یا **يَسْبِقَ نِعْمَتِي بِالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنَا فَاعِلُنَا**
 انعام مردم بر شما و آتی و آن بادیدند من **فَضَلْتُكُمْ تَقْتُلُونَهُمْ**
 و فضل بادیدم علی العالمین بر عالمان که در روزگار ایشان بودند و بعد
 در رسیدن شما از قدرت فریاد را که در آنجا خیزی حتی تا آری بلند و
 توان **نَفْسٌ بِنَفْسٍ مَوْسَىٰ عَنْ نَفْسٍ رَانِسٍ هَارُونَ شَيْبَةَ رَبِّتٍ**
 از مهران است الغایت است **بِحَسْبِ خَبْرِي عَدُوًّا لِقَبْلِ**
 و در روزت تو **عَنْهَا النَّفْسُ** و نه لیبریا او سفاقتی تو است
 تقدیر که هر سعادت مذکور که **تَوْفِيقًا** و **تَوْفِيقًا** نمودند
 آنکه ازین که عمو علی آن خود بدید بری کسب عذیب که در آن
 سن که قرآن که در آن روز **بِطَنَّةٍ** ن یاری بود و در آن روز

در این

دروا که رساله پستاند که این گفته شون ... بهرست شمار از زندگان فوینا
زیننده شمار بعد درین حکم بعد بچلی بی ارفسته و بز اولاده سراد در پیش انگیزه
و مارون علی السقام با و آورده شمار در پیش با کشته پنا خود اول ز دنیا وقت پنهان
نمرا از ایشان بکشته بپایه میوراید که چون زمان حق قبول کردید ... بشود به شما بوزیرت
دریستی کلامت نه فراد ... میورنده تو به از عاصیان ... بر بان بر تو به کاران در
لطایف بیشتر ز خود که تو به قتل نفسی در برن مشغ نیست اما تو به بی اسم ایل آن بود که قتل نفسی کشته بشکلا
و تو به خواص این است قتل نفسی در زمان خانه ریاضات صاحب و الحقایق آورده که قتل آوردن
سنی نظام هم مومن تو اند کردیم کار اما قتل نفس در باطن خمیوشن خالص با سر مشغ و آن قتل بقطع آرزو
دروما باشد نفس خود در گشتی بهانی ز زنده کنی خواجه را کشته است او را پنداره کنی تو به داری که او را
لی جفا بسته داری در دنیا و در دوزخ هم سی این تن کی رسد مومن بایه که از دنیا باشد
باید کیند آنرا که کفیند یعنی مغان ... از خیر قوم شمار با بیرون طایفه بطور رفته بودند تا کلام حق
بسیار شوی بعد از نوزدن آن کفشد ... این مری ما شریفین کنیم ... تو را درین که
این سخن از او را بجای بشنیدیم سخن جنت ... تا دیتی که بریده سر زنی ... به عینم ضایع
و اسکارا آوردن بر روی ... بر زلفت اخبارش را برین گشتی که کردی ...
آنکه که از آسمان زود آمد ... و شما یعنی آن مردم شما ... می بگریند بر آن آتش و کوهها
او ازین عیب بود از آنگان یا برو چون آن قوم کشیدند در پیش رو و در موی تخرمانند و زینان
بیکر است و میگفت شمار در مایه ای اسبابی که ... نام بزبان قوم ایشان که مشغول است و تعالی
شمار زنده کرد اینها را ز خود ... پس بر اینجه در زنده کرد ...
پس در کت شامی عبادت که میورنده بودیم ... میورنده که میورنده ...
که حرف را در نزد نردن شایر حیات از اصول نعم است ... و ما بیان ما خیم ...
امان از زاریت آفتاب مشغول نشود و این زنی بود که بنی اسرائیل در پیم ...
و با ایشان خیمه سیاهان بود ... و در شامیم ... در شامیم ...

این کتاب در بیان احوال و عیال و کسب و کفایت
 و در بیان احوال و عیال و کسب و کفایت

وَأَعْرِضْ بِنُورِ قَوْلِكَ الْفَرْعُونَ كَمَا نَزَلَتْ فِيهِمْ وَأَنْتَ وَهِيَ
 می گویند به در بیان چگونه شکافته می شد با بوعمر بنان گاه میزد بر صحن
 بستند و آذینها نمودی و یاد کنید از آنکه و عدده دادیم موسی را از این
 کتاب و وعدده داد موسی ما را با بدن بجانب کوه طور از لعین لیلته شبانروز
 ببع بعد از القضا آن شمر اخذ شمر پس فرود آمدند شما العجل کوه را
 مِنْ بَعْدِهِ بَعْدَ زُرْفَتِي مُرْسِي بَطُورِ أَنْتُمْ وَشَيْطَانُكُمْ سَمَكًا يَمْدُونُ
 عبارت می در هر موضع آن شمر عطفوا البس شعوریم و در اندر ایم
 از شما بعد از تبه شما و بدگ که هم شما را من لعن قلد ابوالله خیر است
 صادر شد و ای عفو برای آن بود که لعنکم یا کفر شما شکوه ن شایر و
 بر نعمت عفو و آذینها نمودی و یاد کنید از آنکه و عدده دادیم موسی را از این
 وَالْفَرَقَانِ حَيْثُ جَدَّ السَّيِّئَاتِ حَيْثُ رَمَى لَعْنَكُمْ يَا كَرِيمًا
 است باید بدین کتاب است و آذینها نمودی و یاد کنید از آنکه
 شمر موسی و شعوریم و بی که با آنکه با دست عجل زد فرود آمد
 شمر موسی و شعوریم و بی که با آنکه با دست عجل زد فرود آمد
 شمر موسی و شعوریم و بی که با آنکه با دست عجل زد فرود آمد

با روی او نشان آورد

همه شکارهای آن در جنگی بود و چون بزرگی سر آمدی که حق تعالی از پشت پرستاده بود و موسی و کورئید شدند
و چون موسی علیه السلام بفرمان مولی صبا و کسکی زد و تا آنجا رسید که شکافته شد و از آنجا
سنگها افتادند و عینا و فراده چشمه جرد اسباط بنی اسرائیل از آنجا برستی که دانسته شد
و بعد از آن میان معنی اسباط است که آنجا خورد را کله و خوردید از زمین و سلوی
و پاشان **و** از روزی که خدای باری رب و جب شما داده و در آنجا از حد درگذرد
و از زمین بدیدید در حالتی که شما تپاه کارانید و در آنجا و یاد آورید آنرا که گفته
ای موسی ما را که هر توانیم کرد و بعد بر طعام بجان من سلوی که هر چه طعام
در بود امام دورادم که پستی یکی ساخته شد و آنست پس بخوان آن را برای ما رسید پروردگار
خود را از در خواسته تا قدرت خود بر آن آورد برای آنکه از آن چیزی که او را
میر و باید زمین نسبت انبات زمین مجازیت به تحقیقت حق سبحان و میباید
از سبز ما در نما زمین و از خیابان و با درنگ او و از کتفم یا میر او
و در آنجا او و و یاز او گفت خدای تعالی یا انکه موسی فرمود **و** از آنجا ایاب
یکدیگر از آن چیزی که از کس و آنکه او زودتر و خوار است چون کسیر و یاز
خیزن که نفس الا **و** او بهتر و نیوترت چون در تخمین و کوشش و در کونان که زمین
میکند **و** زود بود در شهرها از شهرها و از آنجا **و** پس درستی که در آن شهر
و شایسته آنکه خواسته از بقول **و** زده شد یعنی لازم گشت بر ایشان
به جزای کوفان نعمت و عدم رضا نیست **و** در آنجا و زو میایی که **و** در
ریشان وضع کرده شد دروشی و چارگی که هم جزا که او انکه با خود **و** از آنجا **و** از آنجا
و باز گشتند **و** نخست از خدای باری عز و ارشاد **و** از آنجا **و** از آنجا
پس ای که در آن خدای ایشان **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا
به همان و در **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا
هم تمام **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا **و** از آنجا

دست بر شمایان برادران دادند سلام از طرفان در گذشتند از قوم شما در
ایام روز جمعه که مشهور بودیم ایشان از صید ماسی و ایشان مخالفت نمودند
روز یکشنبه ماسی را میگردانند غداً به پیش کفتم و ایشان را که چون خلاف کردید و یا شاید
بزرگان سبب خواهد شد و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد

بسیار دیدیم آن عقوبت را از ابی عبدالمطلب که بنده منزه و بنده منزه باشد
و انسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند و آنها را که از پیش ایشان آیند و قصه
شوند و کردار دیدیم آنرا اینست از راهی که کاران از قوم ایشان با از
آن محمد صلی الله علیه و سلم دیدند که آنرا که گفت موی علیه السلام کرده
از اوستی که در میان خود خود گشته یافته بودند و بی نام و غیر گشته گفتن او معلوم کرد
بر سر آن خزان بنامید شار که بسط کند کادو را تا

چنانچه بر برده زیند و زیند شده بود و مقتضای آنست و گفتند قوم موی
بیا فرای گیری ما را این نسوس یعنی بی نامی که بر سر او حاصل را گشته است
و تو بگوئی کادو بنشیند موی گفت بی نامی که بر سر او است

از نادانان و نسوس گندمان گفته بخواند و سوال کن
برای ما برورد کار خود را بی نامی که بر سر او است که از کار و در حق است

او جزست سوز با سبب جهت آن بود که هر که چنین چیزی نذریده و نشسته بودند از روی بفرمان
صورت صادر نوزاد شد بی از جباری بی خبری گشته که با صفت نافرمان معلوم است

و نقلی الام سوال از نامیت نبود بلکه از سزا ایام بر سوز و از سوز است
گفت موی علیه السلام بر سر سوز که سوز است

از سوز و جوارا بی نامی که بر سر او است که از کار و در حق است
دیگر که از سوز و جوارا بی نامی که بر سر او است که از کار و در حق است

بود آن کفر و قتل ایشان بود که عاصی شدند در زمان
دو دین که از صد در میگذشتند و تجاوز از حد زمان می کردند بکثرت عصیان یعنی از پیش محبت
زنک بر این دل پشتر نشیند مگر که زنگیست بر آت دل شود زین زنگها خوار و خجل چون از
گشت دل را بیره کی نفسی دون را پیش کرد دیر کاست برستی که آن کسان که از روی غاف
کرد پونو یعنی همین بزبان اقرار کردند و آنانکه پیرو دین در آمدند
در میان دست و آنها که از دینی بدینی گویند یعنی از مریضی اخذ کردند علیکم کی
پرستند و زبور میخوانند در وی یکجه نماز میگزاردند و گفته اند صاحبان زناده اند بیستاره
پرستان که ایگان ارد با خدا تمام ازین طریقی که توان در سعادت سبلی از جوی
دو روز قیامت و مستحقان آنرا و بکنند عمل شایسته پس
ایشان را در دین ایشان رزق و روزی ایشان و در پس نباشد
و نباشد که آنرا و بدین شوند در وقت بی زات
و یاد کنید آنرا که از کفریم از شما چنان شما را بتاعت مری غیر السلام و بعد از حکام نوریت
دیده ایشتم بزور شما کوه را با سستی بی اسمیل جود روزی
نیت کفر آنها نمایند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است از آن می گویند
که در فلسفین آنرا طور گفتند و در تفسیر زهی آمد آن کوه بسوزد بر سوزن
نابور سریشان بایستاد و در پیش روی ایشان آفتی از سوز و در خرد بیان
ند بود بودی در ایشانند و منیر سوز و حق تعالی گفت
از احکام شرح کجول عام و جهری قوی
دست از ثواب و عقاب باشد
ازین کرد امید از این منی از این بود
بین از فضل و نشتش خلوی بودی بر شما
از جمله زبان زد زبان و هم

بودند و بعد از شمه ایشان در حال بختا و دبرد ... سخن آنکه این نمره زنده گردانند زنده
سیر و انداختن همه در کانا ... و نیکاید بیخ خطابت با جماعت است که در مجلس اجیاء علی
حضور بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت بنام صلوات الله و سلامه علیه میگوید انکار حضرت
میکنند که آن فرضای شما غایب ... دلایل قدرت خود را ... مگر باشد که شما ... فکر کنید
و دریا پدید که کی قدرت دارد بوزنه کردن نفسی بر این بر اجیاء همه نفسی در خواهر بود ...

همی سخت گشت ... و لعالی شما ای بیوه ... از بی زنده کردن عامیل ... می انداختند
از شما است ... بجز سنگ است در سختی و در سختی ... بلکه سخت است در رسالت

و غنظت از سنگ ... و بر روی که بعضی از سنگ است ... ای سر این مردان
می بود ... از جویمای بزرگ ... و بعضی دیگر است از ... ای بزرگ

بشکافند ... بی پروا آید ... از آب خورد چون بشما ... و تحقیق گشت
از حجاره ... آید زود آید و از سوزی به سستی که آید ... از روی خدای

و نیت خدای غافل ... از این شما بود میکند ... با طبع است
ای برندان ... انکه نصیرین گند و استوار دارند به هر وقت ... و شمار از این میگویند

نعت بی غیره حقیقه این سلام ... و حال آنکه بودند ... که در می از سلف ایشان
که هیچ واسطه نمی شنیدند ... سخن خدا بر این گونه طور ...

آن سخن را ... بی از آنکه دست برود در ...
سخن حق را و در نمی او شنیدیم و گنیم در آن وقت که از اینها که زودم ... و از این خبر است

را و آنکسینه و پاک در ... ایشان میدادند که امرای می اند ... و در ضایع است
... سلام خود که هر دو آن بعد از این در ... می گوید که در این

... بعضی از منافقان بود اول روز در ...
... باران خودی پوشیده گشتند ...

آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله ...

برای ما نصیحت زندگان بیخبره گفت موسی که خدای بزرگوار
آن کاهیت روز در غایت زردی زنگ او است و آن کاه و کاه و کاه
و سرور میبازد زند خود نظر کشید که ترا دیگر با به کفشد که آن بهره غذا
خود را تا آسوده کرد اند برای ما که آن به کاهوت کی کفته است یا در صخره چرخ
بدرستی کاهوان متشابه شده اند بر ما چه مراد حال و بود زند بسیار
و برستی کما اگر خوراید خدای از جمله راه یافتگان باشیم برین راه
و از حضرت رسالت بنا میفرست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله کفشدی سر آن کاه و زنی افشیدی
گفت موسی که بگو بد خدای آن کاهیت بنوام کردیم
شده که یکم ذراع بشود اند زمین و نه کاهیت که آب در کفشد
یعنی آب شد برای زراعت دست باز داشته شود است از همه راه و بر سر خرد عمرانی کند
یابست و عام خلقت نیست هیچ زنی نمی تواند زنی در وجود بنی اسرائیل
زنی نه شینند کفشد آنگون که روی بختها پیمان کردی آوردن راهی
وصفت تمام زرشنی یا کفشی و آن کاه و زنی به بنام داشت است جوانی چه بر نیز کار که خدمت
مادر کردی القاص بنی اسرائیل بخزیدن انکه پوست او را بریزد که پس بکشد او زونکته
در کشتن آن زرشنی که سال پرستان بود به ایشان خود که برین نوع آن کاه است که باید از این
نه ذیق خبثت در معده العطر او را زنجیر کرد
بسیار از اینها در این کفشد است که باید که کفشد آنرا که بنام کفشد
نامم بود در این کفشد است که در این کفشد یعنی کفشد او
در این کفشد است و نظام شده که این چیزی را که کفشد که او را
بهر کفشد ما که بر میرویم تا آن کفشد شده بیاید
بهر کفشد بر وزن بر روی زونکته شده و چون از گردن آید
در زونکته بود و در کاه و واسطه مال او را بصرا کرده بقتل رسیده
بودند بعد از

نزدایم شمع بدست ز درشته مولی یک جسم باشد و این صفت زهلی است و با بود خود کوشند این آن
پیشتر بود نیست پس وی در ایشان را ... از این نوشت و تفسیر کرد ...
دستهای ایشان ... و دیگر باره دای بر ایشان ... از آن چیزی که بر میگردد از روش
و ماکل درم ... و کوشند بره زخم خود ... ما را من کنوا نش روزی و بجای نرسد
... مایه جوانی روزی بماند شکرده آن صفت روزی ... روزی در محالیه نم آرد
که در نیات یا بهل روزی که بر آن بود قوم ما کوسال هر سینه اند ... بگوای محمد در ایشان را ...
ایضا گرفته اید ... از نزدیک خدای ... خدای در جهانی که کار از باره اولی میگوید
در آب نخواست کرد و اگر چنین وعده مست ... پس خلقت کند خدای ... وعده
خود را ... بنده میگویند و اقترای میکنند ... بر خدای ... آنچه نمی دانند
... نه چنانست که ایشان میگویند بنده ... که بوشا کند یعنی شرک آرد ...
... و زایل کرد اگر دور ... کند او یعنی ... سستی شود یا در کفر ببرد ...
آن گروه مشرکان ... اهل روزی و ساکنان آند ... ایشان در آتش
جلو بر ما نگانند ... و انانکه که در بدنه خدای و آنچه از نزد او آمده ...
و علی که در تنیکو و یا کیزه ... افکاره اهل پشت مستحقان بنده
ایشان ز غیر ایشان ... در پشت جاوید باشند گانند ...
کنند چون ز اگر شمع یعنی در نوریت ... نهاد در میان فرزندان یعقوب یا و عظیم
پرسند ... که خواهر یا نه زالی بر شمشیر ... و میگویند
بمیر و مادر ... بنده با مردی ...
... و بی براتن و چارگانا ... و طوری ... و عاده مردمان را ...
برند پی باشد یا با مردم خان نمی گویند که دوست دارد بدینا شاکر بنده ...
... و نماز را بیان آید یا شکر ایا کند ... و بر میوز کوه را بر روی کوه ...
... پس روی بگردانید به سوزن چنان و بر کشید از بهر و متلف ... که در روی آتش

کونید ما نیز گرویده ایم
و چون خلعت کند
بعضی از اصحاب ایشان
از آنجا بر چو تکب و صی

پیوسته اصحابی محمد را صلوات الله علیه و سلم
بر شام در سبب قوی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آن حضرت عملات اعدا نمودند
میل و اصحاب از نعت و صفت وی که در تورات مذکور بود خبر دادند و رؤساء ایشان از آن لکاهی یافته
خبر آنرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفت خد خیر مبریدید
تا فی صفت گفت و محبت

نگردید
آیا بر او بیاید این مقدار که سر از خود با غصه در میان بیاورد
بناحق خوانی میماند
آیا در آن خد بگردان که
بجهت آنجا که میگردانند از آن پیشتر و صی اب

میدانند از عدوت رسول و اصحابش
بنحیف پس هر که داند که چیزی از او آنگاه او نهانست باید که ظلم خود را بفرمان برداری
بر آستین سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بزداید بکن سر و ملن با کسی است
که داند ای نهان در تنگاری است
و از جهودان
چنانچه از آنرا نویسنده و از نوشته

مندانند توبت و بی نشانند که در وجه خیرت
مندانند توبت و بی نشانند که در وجه خیرت
مندانند توبت و بی نشانند که در وجه خیرت

و اما تراست که ایشان
و اما تراست که ایشان
و اما تراست که ایشان

بد بدان کلام تحریف داده
چشم میان با نا تغییر
چشم میان با نا تغییر
چشم میان با نا تغییر

و در آن غافل نیست که هرگز زانکه هر شکستگان میکنند و سخن خطاب خوانند و می طلبم بیرونند
یا خطاب عام است یا خاص این گروه آنانند که از خودی و خودی و خودی و خودی و خودی و خودی
و بول کرده زندگانی بخود تیارا ... به سخت جاویری آن سرفردیست ... پس بسبک
کرده شود ... اینشان خواب در دنیا بختان فریب دند و در آخرت بفرج از آنش
و بنامند ایشان که باری داده شوند و در دنیا بفرج آفات ایشانند و در آخرت بختیست
عقوبات ... و درستی با عطا کردیم موسی را ... قودیت ... و از پی
آوردیم ... از پی موسی بنور سادگان خود چون بفرج و داود و سلیمان و ایلیاس
و زکریا و یحیی علیه السلام ... و عطا کردیم عیسی امیر مومنان ...
روشن و بجزات مبرور چون اقباز غیبی ایجان مومنان و غیر آن ... و بیرونند کرد ایلیاس
اورز قوت دادیم ... کذب بکینه با کسر لب که در همه وقت زمین عیسی علیه السلام
بودن یا اسم اعظم که برکت آن زنده کردی یا بخین که تا زکی دل و زکی جان از آن یافتن
دل زکی از منی کلمت دارد جان زکی از سماع نامت دارد ... ایلیاس که از خدا
آمدن فرستاده ... باده دوست دارد ... نفسهای شنی آرزو منی
بر دفع مومنان و مومنان باشد ... عظم کردید و گردن نهادید
بسی گزینی را از ایشان بر روح در شدند چون می و عیسی علیه السلام ... و گزینی
باستید چون در دنیا و کیه مومنان السلام ... و گفتند مومنان ... و مومنان در دنیا
یعنی و شیه از نام در باز در شده ... از مومنان قول خود برین می تا امید میکردند حضرت
می بر این اسم بر سر زانکه خود مومنان و تا بعت آن حضرت می تا بر دینی ایشان میسند
نست ایشان میگوید ... بلکه ضای ایشان ترا دانست و در مطلق
بزرگت ... و بیست ناله مومنان ایشان ... بر این که از ایشان ایجان آورد
سوی این سلام و اعیان ... و آن منی که بر ایشان آمد ...
و شیه از دهرانی که در آنست ... کوه و مومنان ... و آن که در آنست

مراد بعضی اصحاب ایشانند که بر شریعت و توحید استوارند و در گذشته در بعضی موارد و حال ایشان
کنند گانید از حکم تورت که در نهایت خود صلی الله علیه و سلم صادر شده
کنید که گرفتیم همان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیم
خونهای اقربا و هم دینان خود را و هر کس نکند گمان خود را بستم
از خان و مان خویش و مهدی دیگر آن بوده که اسیران را باز فرزند بی ازار کردید یعنی تورت
و شما ای پسر و مدینه که پادشاهان این عهد نموده اند
بسیار آفا که رسید که چنانز آشکره می کشید گمان خود را
میکنید که در میان اقوم خود از سر با دشمنان ایشان
برای قوم خویش شده از شما بیرون کاری و افزون طلبی بود
در قید بودند از یهود یکی قریظ و دیگر نصیر که با هم مخالفت کردند و قبل از هجرت دو نسل شرک
نیز بودند یکی اوسی و دیگری قریظ بنی قریظ با اوسی یکی شدند و بنی نصیر با قریظ اتفاق کردند
فرقه از یهود بمعادلت حلیف خود بن دیگری قتال کردند و بعد از غلبه در خوابی متاری ایشان
گوستند و نام قوم معلولت که ای امیدی و چون کسی سیر شد بزرگ با اتفاق فراد از غری جنای
میفرمایند و اگر شما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشان را افزون
می رسید یعنی بسیاری دیگر بر دل میکنند خلق با قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان
بسیار بودید و حال توام کرده شد است بر شما حکم میثاق
بسیار بود ایشان آیا میگوید بر شما بیاره از احوال تورت که کند
و آنچه نوشته بودید بعضی دیگر که قتل و اخراج است
بسیار است از شما می کنند همچنین هم شکنی و نازمانی از شما که بودید
بسیار است از شما که این برای که آن نشان بنی قریظ است و در میان
بسیار است از شما که باز کرده اند و شوند از شما که
بسیار است از شما که غرابی در غایت است و یکی از علامات شدت و درام است

نشانی زینت و پناهی راست با حکام انواع است
گویند کوه را بخدای راست از بس نیت چون پلیر سلام بطور
کریه بر نفس خود و یاد کنند چون فرار کنیم از چنان شمارا در دهم
بر زیر شما کوهی راه منسوب بود بطورین امیال و کفتم که فرای گیرید

این شما دادیم یعنی تودیت یعنی درستی و صحتی تمام و بیشتر یعنی زمان برید
گفتند با شما که شنیدیم و پذیرفتیم و بهمانی با خود گفتند و نازمانی کردیم یا
شنیدیم بگوش و عامی شنیدیم بدل و خورایند یعنی در آوردند در دهها
ایشان دوستی کرمه را بین خود و انکار ایشان بگو بد حضرت آنچه

میفرماید شمارا بآن حضرت ایمان شما و آن حضرت بقران و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر
مسئله شمارا هر که در یوکان بگذرانیم اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بگنیم و نماید و جهودان
باین رسوایی میگفتند پشت بفرمانی ما نخواستید بود خداوند تعالی فرموده که بگو ای محمد در جواب این
دعوی ایشان که اگر ستیزیم شما مر شمارا امرای اوست و نفع هست

تو دیگر ضرای با کینه و خاصه بی دیگر مردمان بی
آرزو کنید هر که اگر میند راست کویان در آنکه است خدا مر از آن نیست
جایی که بدان سر استوان رسید آرزو هر که ملامت ایشان لغات بی مکر آرزو منزه بود
هر که ششانی نبود بدوا در کت و دوست رساند بر دست آن کیست که او هم کن شادان بنویز

بهم آرزو مسجودان هر که مکر ما بخشیش ز ستاده است
ستهای بتا ریشور اینها و بینه زیم صدی با هر دهم و خلاقه و ساد

بده و خدایان است سستی را در آورید با یکدیگر و دیوانه
تو بود از آن که در حدیثی گردمان روزی که گاهی در میان
و از آنکسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اعدای آنست که از اینها شکران
چگونه در کانی قدرت ترا زرد ایشان نیست

در توفیق و نبوت و عشر و آنکه از اصول دین باشد فبانی نگردد و بدان نگردد و بدان
انکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت و زمانگی طلب فتح و نصرت میگردند برین کتاب
و یکی که این کتاب برود آید هرگاه که گفتار خوب قصد بود که دینی و کار بر ایشان نمک شدی
دستها برداشته گفتند یا خدا یا نصرت میآوریم از تو محمد صلی الله علیه و سلم که رسول آفرینای هست
و انانکه نگردد بره اند از مشرکان عرب پس آن وقت که آمدید ایشان
آنکس که ششانشه بودند عکاز شدند بدو و ایشان را که نایب بود که آن پیغمبر از منی
اسرائیل خواهد بود چون از منی تعبیل بود بود کار شدند پس بخت خوان
برنگ و برنگان که برایش نمود کار نگردد و ضد و رز بریند و وضع در موضع غیر تعبیل بر کفر
ایشانست بر خیریت که ایشان بودند با آن خیر بود و دشمنها
خود را در خیر کدام است آنکه کار میشوند بر آنچه خود برسد
که آن وقت است از بهت حسد یعنی رشک بودند بر آنکه خود رسد خود
فصل خود در کتاب و امی است بولکس که فریاد از زبان
خود که از اوزان باشند پس باز کشند جهودان بکنند از حوان یا منی یا کشند
بلائی خشمی دیگر با یکا عیسی و نیل با یکا محمد و قرآن در کار و از آن است
خوابی خواب کردند چون فریادم بود در کبود
بانی همی در ستاده اند پس قرآن گویند ما میگویم
باید با فرستاده اند یعنی و ریت و کار میشوند بدو بگویم
و آن مادامی که بیاید قرآن و ریت در دست است
و آن کتاب را ربایان است و از این نوات نوریت
بهرین همی که در با حواصی هر بیت که باشد با خیر بیوزگانه در حراب آنکه میگویند
بموردت اینها داریم پس جز آنکه در میان خود را
ازین کتاب اگر بودید کرد و برینوریت در هر آیه که آمدی شما موسی

آنکه می دانند که قرآن کلام است و محور روحی است و پیروی کردنی است

پس از آنکه پیروی از آن میسر شود و در زمان بادشاهی سلیمان

عبد السلام و آن جناب بود که دیوان در عهد سلیمان متعبد با عهد زنگار یا بنزلهای که است بر آن

نوشته بودند و میان اراذل و نهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بر آن اطلاع یافته بر سر

تأان نوشتها را آوردند و در ضده آن بنامه و معقل ساخته در برت وی پیروز با آورده جناب را

نموده که سلیمان آن را و شهادت بادشاهی میکرد و بعد از آن بود سلیمان را سوخت بر دادند

حق تعالی ابرای ذمه و بر او بود که در هر کار که نوشته سلیمان یعنی جادوی بود

ولیکن دیوان زمان او کافر شوند و در هر آموخته

در مانت جادوی و دیگر بود متابعت کردند از چیزهای را که نوشته شده

از سر بر آورده نوشته در شهرهای نام آن دور

است و ایشان با دیوان که کار خدای عزوجل است و آنرا که ایشان به نفس میسوزند و اگر

تا را نیز همان صفت که ایشان است بودی خود در راههای دیگر از آنجا ایشان از شما امکان داشت

ایشان بسعاده نمودند و حق تعالی نفس بشری موشیان را و برای حکومت خلق بر زمین آمده برنی

زمره نام عاشق شوند و بسبب شرب خمر نفس ضایع و کفین جسم اقوام نودند و حق تعالی

ایشان را از سر برای نام از و غیر ایشان در این جهان موز شده و سالادینا صلی الله علیه و آله

مغربند و از آنجا که ایشان بهمت کن بود که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بسال در زمان حکومت نیز از بعضی دیوانه شایع شد و در کتب آمده است که

بنام در این وقت جامع برینا را تعلیم نمود و این بر کیفیت و کیفیت است

معانی هر دو تا نوشتند و در این موزند این دور شده در وقت روزها

بکس را جادوی آن که در پیش از امور اینها نفس است

بسیار است اما این تعلیم از خدای است پس تو کار متو با اعتقاد کردن که بر عمل

کنایه بر نیست پس اموزند از آن دوست که از آن دوست که از آن دوست که از آن دوست که

یکا شمر داده شود
 نه از سال روز نسبت که نسبت بخوبی چون ایم رسد
 سال بزرگی و مرد بعضی از علمای است
 باشد از غواب دوزخ
 اند عمر داده شود یعنی طول عمر دفع غواب الهی
 با بد میکند بود و بخوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که خدا
 و خدای پیامت
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را آوردی بودی آورد و اسلاف ما را از جبرئیل رحمت بسیار رسیده و آنرا
 و غواب بر لبها مانا زل شده اگر کجای از میکا بل بود که بابی القاسم ایمان می آوردیم حجاب کند
 فرمود که بگوای محمد مر که باشد دشمن از جبرئیل را و این ثابت برانی با
 سربانی و معنی او در است و او این قرابن وحی باشد پس مر که دشمن او بود که از خشم میر
 پس برستی که او آوردی آورد و آنرا بود تو بفرمان خدای در صالح
 که قرآن صدیق ستمه است
 از کتب مزره چون تورات و زبور
 در قرآن راه نماینده است بکن
 و فرود بکنده
 هر منازرا بجات و در جات مر که باشد دشمن هر منازرا
 و زشتگان او را و زشتادگان او را
 و این در در ستمه مقرب
 در ستمه خدای تعالی
 دشمنی است هر که از آنرا که دشمن طایفه
 در ستمه خدای تعالی
 و هر اینها ماست در
 و گنیز ستمه بران آنها
 در ستمه خدای تعالی
 ایام هر گاه که بود
 هر که از ایشان
 و آن صیحه که از ایشان
 باور دارند
 از آنکه عطا داده شده است
 تورات با آنرا
 پس ستمه خود
 از آنکه عطا داده شده است
 تورات با آنرا
 پس ستمه خود

سوره مشوره میگردانیم و از این برهان برونی مصالح اخلق و مختصای زمان و نشانیها
و انوش میگردانیم آنرا و از دعای بریم و غیرت بیایم بهترین مناسبت از آن آیه مشوره چنانکه
مصعبت یک غازی را باده تن مشوره کرد و با بودن مورساست او شد ایامی مانند آنکه
نسخ کرده ایم در منفعت و مشورت با وجود رعایت مصالح چون فرین قیادت المقدسی بکعبه
ایمانی دانی خطابت یا مکران نسخ است هودان در نسخ مجامع میگردند و بکفند که آن بشماست در خطا
روایت و حکمت الکی و مصالحت با دشمنی در نسخ احکام غافلند از آن بودی تعالی میفرماید
در ای حکم جلال ایام معلوم نواری یعنی میزانی **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
از محو و اثبات نسخ و انسا و پیوسته است بر کار **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
تحتی خدایت به شکل دور است **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
با زنده و شمار این دو نسخ **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
و نه باره که از شمل دفع فرزند **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
پس فرود آید **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** یعنی آنکه سوال کرده شد از دو کلمه **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
چون باید که کتابی پار و یکبار چند کسوی علیه سلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد خانه
میطلبید از سوال العالی شعیبانه **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** بران شما از سوی علیه السلام میطلبید **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
و هر کس بول کند کفر را **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** بایمان یعنی کفر را بر ایمان بکنند **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
از ایمان رسالت **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** دست میدارند **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
چون قتی صحن عازور که در آسمان ایشان بود و امثال او در **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
از عذبه و عمار را برست که فجا می باران او را نشان از دعوت بود و در یزدت **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
فرود کرد بود و فجا شد که سازند شمار را **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** از این ایمان شما عازور **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
از روی مسدود بود **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** از تو و یک نفسهای ایشان یعنی این مسدود **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
طبع ایشانت زهر نموده کسی بود **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا** از این آنکه روشن گشت **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**
خدا بر است در گشت یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت آن وقت **اللهم انزل علینا من السماء ماء یسقینا**

انگشت بدان پس بر آن روزها اورما و بستند چارواک چندین ضرر
 به بصر من اندر میگردانیدند که بقضا و قدر خدای و شکرش و می آموزند
 این ایشا از زبان رساوند خود میسر نکند و هر اینه نیک دانستند بود بین
 آنکه هر که سر را خرد یعنی پاهو زد و کار نبود نیست اول آنکه در آن سرای
 به پاره از نیکویی در سینه زد و بر چیزیست آنکه از نغش بد اختر
 خود را یعنی خواستار کرد نه در آن اگر بستند ایشان که در آن زمان این سودا را
 در آن گویانی بود آن سو کردید نونی محمد صلی الله علیه و سلم و بر چیز کردنی
 از سر و گیش بود یادش به نشوی و بر شتر نیست که شوی به امینه یادش
 از نزد یک خدای به سرت از شترت که بر تان نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است
 اگر بودی که بر آنستند ای انگشانی که گوید اید
 مگر نیکه نظر در آن وقت مکالمت با محمد صلی الله علیه و سلم که بود گفتار شمارا دست او بر ساخته با
 آنحضرت این کار میگوید در آن زمان ایشان شام میخوردند و همان بر آن معنی میگوید
 کن شکر را یعنی شکر و سجده نمودن بر او و هر که میگوید و بگویند آن زمان
 یعنی بر او سجده و شکر و بر او با همه قبول و هر که از آن است
 آنکه هر که سیرت یا ناله میگوید که نویسد و نانی در هر از انقطاع بیاید
 این کتاب را در آن زمان
 آنکه در آن زمان شود بر شکر و شکر است
 که در آن زمان بود و در آن زمان جامع به چیز است بودنی خواستند که
 که در آن زمان بود که پیغمبری بود مشهور و نافع نقلی است
 و در آن زمان میسر بود به پیغمبر نبوت و در آن زمان هر که از آن بود
 خداوند از فضل نزدیک بر هر که از او است و در آن زمان
 فضل او نصیب از وی از بود و لطف او لطیف بود از شمار

در بیان همین گفته بود و در سایر قوه نیستند. چنانچه خدای دادی کند سینه من را
در روز آخر دنیا در آن چیزی که استند ایشان همه را بشود که در آن غیر اختلاف
نیکو و باطل است و در کیت استکار تر است از آنکه کی باز دست من شود
بدای خدیرا تا از آنکه یاد کرده شود و در آنجا نام خدای یعنی بگذاشت کرد
ساده خدای را یاد که بهر شش نماید. وسیع بودی و بیخود ویرانی آن مساجد و این تخت
آنچه باطنی بود یا نظری روی که است المقدس از آب کرده و اجبار را بقتل رسانید بکه مسجد را
بیاورد بجهت تعظیم یا آنکه موضع از زمین است یعنی محل مسجد است و آن آفریده کرد در آن
و خرابی مسجد کشیدند. است هر شانزده فرزند است و آنکه در آن مسجد
مگر ترسارند و این صورت در زمان دولت است و مساجد را از قوت رفتن در مسجد
اتقی نیست از روی مسلمانان و هر سالی از است و در این جهان در هر ای خدای
و جزیه دادند و در آنجا هم در زمان از آن است و در آن بزرگ است و در آن
در جای بر آن اقباب است و در آنجا از زمین است و در آنجا است و در آنجا
انواع شیعیان است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
و چون در شیعیان خطوطی است که نشان از است که است و در آنجا است و در آنجا
از حضرت رسالت علی علیه السلام اجازت خواستند و در آنجا است و در آنجا
نماز حاجت نیست چه همه که است از خداوند است و در آنجا است و در آنجا
بر آنجا و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
حضرت جعفری است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
از شیعیان است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا

دانشمند پس در کوزانیدان سمانان دکنزیدارتقال ایشان در سنجی و دروی کردیداریدان
از من تا پیاده خوی - لوه زمان خود را که حکم است بقال یا از بهر برت غوه برکتی
خوی تعالی خوی برتری بر همه چیزی از غویب و اشقام شد توانست در به استند و پمان
دار بر کاو را در آن غوه و بر مبد زکوة مال را به غنای و انجا از پیش بر نشید
از برای خود من از فل دنیا بر سبب صدقات و نفقات و انواع خیرات به باید آزا
نوشته شد و هر کس برای با قرآن پایید از روی کوی این است برستی که خداوند تعالی
تعالی در آن تمام بیفتد از خیر و صدمه به خاست و در و کفشد هر دو ان من در دنیا
مرکز را بر در بیشتر که اندک شد هر که یهودان است یا نصرانی شود
کفشد پشت بر روزگار هر دو ان من که کفشد پشت هر دو ان آرمایان به این
دعوی از سبط بنی اسرائیل که از رویان ایشان است ما به و بگویند برین جهت خود را برین
دعوی از سبط بنی اسرائیل که از سید است کویان در قول خود به خلی است ایشان بگویند که
تو باشی مرکز سلیم در خود را به برای هانت خوی و او انیکار است در
کون در وقت است که می در انی است زدند و نزد انیکار او
و بعد از آن برایشان از خیرت هر دو ایسان به خود و شاک باشد از تصور
بویان از خود به هر انی بر آن بگذرد آمدند و بار و سار بود متاثره خود هر قدر ابطال
در این اوقات که در ساین ترویجی تعالی این آیه فرماد که هر که کفشد
پشت خود از برای خداوند تعالی در این خوار
نشد هر دو ان به بر چیزی که گفته باشد چه ایان
یعنی انکه کتاب خدا را یهودان از تورات میخوانند که نصاری بحمت
از خود از تورات هلد و زبان در انجیل میخوانند که یهود بحمت انجا عیسی انجیل گانتر
و پیافند که اینها میگویند که انجیل این کفشد انانکه که در انجیل میخوانند
و این کتاب کفشد چون ترویجی و مترکان در انان مانند کفار یهود و نصاری یعنی کفار یهود

و تنها از برای ما

مکتوبات آنست را در نمودن بکنی و او را پیوسته و در نظر نیوانید و او را در اسلام راهی نماید
در کتابت نمازی ای محمد سوره علم آند و مای ایشان را در باب این مشرا آورد پس از آن
چیز که در آنست به آن آمده است بتوین سه از دانش و ملیت در حقیقت اسلام و بطلان
ملت ایشان مدینت تراست از غلبه این وقت دوستی مانده و در صورتی که
در صورت خطاب با حضرتت و معنی در اجاب است تدریس آنکه این است عطا کردم
ایشان را کتابت یعنی توریست بقول که آیه در شان بن سلام و اجاب باشد یا انجیل بقول که در شان
ایجاب سفینه بود از ملا زمان یا شکی که با جعفر بن ابی طالب علی السلام از دیار حبشه به مدینه آمدند یا
قرآن بقول که آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد بر هر مظهری که باشد سوره پیوسته آن
کتاب را با متابعت میکنند و در صورتی خوانند یا متابعت کردند است و در شان که
ایمان دارند بکتاب انما که تخریف کردند در شان که فرزند کتابت
الحاد آرا تغییر دیدیم پس آن آیه ایست ایشان در میان زدگان
ان از زندان یعقوب تیرا بگویند نعمتهای که بکنند نعمتهای که
انعام کرده بر شما بر اهلان شما و در شان که بر شما انعام تفضل کرده
یعنی بر عالمان زمان ایشان تکریر این آیه بجهت تخریر و تذکر نعمتهای الهی است
بر شما از هر چه در دنیا که از دست آنم کفایت نکند پس کسی از کس
خبر از تو بداند چه بگوید نشود از او هیچ نسیه فدای او را بکنی
بول که بعضی او منبسط بود و در صورتی که در شان که خواست خوانند
به تقدیر و وجود تفریح در شان که در شان که در شان که ایشان را
چون کند باری که باری که است در شان که ای که در شان که باری که
در شان که در شان که در شان که در شان که در شان که در شان که
یا در شان که در شان که در شان که در شان که در شان که در شان که
دارد و منصفه در شان که در شان که در شان که در شان که در شان که

و گفتی با گمان از بود و نصاری من نه ز اگر است خواه نظر در بر کوه است
پاکی و بی عیبی در است نه چنانست که ایشان میگویند در در است

آنکه در اسبالت در زمین و چون این آسمان و زمین همه ملوک در بود و کوه پشته در عیبی در
ولاد و تواند بود در لغی باشد الا از جنس و الدوان المملوک علی الممالک سینه در زمین و آسمان

باشد در و او را زمانه بردارند بریدند در از نو بدیدارنده آسمانها
وزیمهات در و چون فراید با تقییر کند کاروی را در و در مایه در است

که گوید در آن حضرت را که بیانش می باشد در و گفتند آنانکه در
فرار او در فرزند و در شرکان که در و این میگوید خوی بلجای

بدریاری از با سعادت می بود همچنانکه این شرکان میگویند گفتند آنانکه
بودند در پیش از ایشان از نصاری من مانند گفتن ایشان و امر از آن

را اینها بعد از ظهور معجزات که پذیرد مشایرت و لدای گفتار و حکمران
زین عیان ز غر و قداوت و سوالات ای دور که مناد و کوروت در این بیان کردم

نشانها در زید و بیوت در برای آردی که طایر عین اند نه تابه تردد و تخمین
بدریم که ما از سادیم تواند بود بر آشی و درستی و گفتار از مع الهی با
در این است که در هر دو زمان دریم گفته که آفاق در این
ز آنکه در اسی بر حکم اند و جمع از شش سوایند بسیار
در این بر زبان نصحیت رسالت صانع الله و ربهم که گفته که از اجزای تعالی بر بود
در این است که در هر دو زمان دریم گفته که آفاق در این مستقیم باز آیند در
ز آنکه در این است که در هر دو زمان دریم گفته که آفاق در این مستقیم باز آیند در
در حساب این احوالات در این است که در هر دو زمان دریم گفته که آفاق در این مستقیم باز آیند در

و در خدایان

عزای خود را بفکونید و میوه این کلمات را بجاست بس ابریم تخصیص کرد ز زنگار بوزن آن گفت است
روز در رسم کرا امان دارد سوشتم از آنکه ساکنان این شهر باشند بکنای از یوم الخیر بود
باینست بگفت عزای سه گنوه هر کافر شود تا استعدا بس او را بر خورداری و هم تلبیخ بر خورداری
انکه یعنی همین در دنیا سسوه می آید به بجا کی برانم ای عزای غار عزای دوزخ و پیش
تسبیح و بر حبیب دوزخ داد بر نه و یاد کنان که این است از جبهه آنسو خدا بریم ایها
و اما سهارات نسبت از خانکعبه و تسبیح عطف است بر ابریم چه بهر با بدید در قنوعه
شریک بوده هر یک در نظر آن خانکار میگردد اند یا نبوت دیوار بر آورده واقع است که بهیچ
شکوه میگردد و دست ابریم میدارد تا بکار می برده الفقه بعد از امام خانه بدر و برود
تضع برداشته و گفتند ای پروردگار من... قولی که از ما از کار خیر انداخته
بدرستی تو می شنوا مردمان ما... بد تو کی با ما به بی تمام است ای خرا و نوا...
و گردان ما مردور است ثابت بر اسدم و اسدم یا موصو و مخلص بد مرزاد است در سبب اول
از زنگار است از کعبه سدر کردن نهاده و مفاد شده ترا در آن و بنهای ما را
مراخو که در آن افعال با پیدا آورد چون بیعت برای تو ام روزی است برین روز
و ما برای زبان است عیب و زنگار در آن که بعد از عقل ضروری و تعقیب واقع شود
تسبیح نویی بر بر نوه تو به حق من... تسبیح نوشته بر کفایت و...
تسبیح در بر این در میان ذریه ما یا تم تسبیح و معوت کردن
از ایشان و زبان ایشان تا ذریه تراغزی و شرنی باشد بران بران...
تسبیح ایامان کند نشانه ای از حدیث است و ما ایشان در شهر...
ایشان از آن... و معانی نایابان کند بشاد است از نوه نوی و صلیح و...
با کفر در دنیا است از کناه بسبب سال تراغ و احکام...
توانید و... در بر اجابت دعای... و انان حکم کار...
بقر اجابت معون ساخته حضرت رسالت پناه راه صلوات... تسبیح

دستند و گشتی یاب...
تبعیت فرمان کردی...
در دین که نیکان بعد از تو...
رحم و ایستاد کرد که...
امانت نوازی فرمود...
امان بود کن...
رملت پادشاه...
کن انکه گردانیدم...
یعنی حاجت آنکه...
اینکه هر که...
مبارک آنحضرت...
ایریم و اسمعیل...
و طواف جنب و حایض...
وزیرانی را که...
ایمان در بر خاندان...
مافوق است...
در این...
بهرین...
از این...
بسیار...
و آن...

و شما را بر عهد پاداشی خواستند و ملاقاتی در میان شما پرسیده نشود و از آن بزرگان
ایشان که عمل کردند اعتقاد و یهود آن بود که انبار ابطالت با ثواب دهند و بر کفر ایشان معائب
سازند درین آیه فرمود که شما را با اعمال ایشان شب خواستند ساخت و از ایشان ترا با فعال شما خواه
خواستند کرد و گفته بودند که اهل اسلام را با شما هیچ بود

و گفته ترمایان که ترساشوید تا راه بپایید بگویید یهودی و نه تریبای بلکه مباحث
میکنیم کیش ابریم را در حالتی که گفتند مایست از نه کپها بر راه راست یا
ابریم مایل بوده از عهدینها بدین اسلام و نبود ابریم از شرک آورندگان

بگوئید ای مهاجران ملک ابریم چنانی کنی از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شمار
جمود کلا و ساری دولت میستد بگوئید که در بدین خدای و یاب
زد آمده است یعنی قرآن و باینکه فرستاده شده است بر روی ابریم
که پست صحیفه بوده است و فرزندان او امیصل و امنی و غیره

او یعقوب و فرزندان یعقوب اگر چه با اولاد ابریم و یعقوب هیچ کتابی زد دنیا در ما
چون تعبد با حکم صحف بودند که آن نیز بدیشان فرستد چنانکه نیز فرست بر ما
و ایمان داریم با بزرگ داده اند موسی و عیسی یعنی نوریت و انجیل و سایر دایا بیست
و باینکه عطا داده شد مانند غیران از کتب و معجزات از نزد خدای

خود و هیچ عبادی نمی آید میان یک از ایشان بلکه همه ایمان دارند
و ما را فرمودند که در آن نهادگانیم پس از ایمان آوردند یهود و نصاری
چنانکه از شما ایمان آوردید بدان یعنی همه کتب و معجزات
را هدایت یافتند و در آن راه را میروند و اگر چه در راهی هستند پس برین

که در میان خود خلاف و عداوتند و لکن محمد تو از دشمنی ایشان اندیش کنی و می آید
پس زود باشد دعوی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را و عداوت
شما معاد موصوفان و کافران نگار و از ابریم و انبا اعتقاد مرد کرده بعد از آنکه این

دندانید و گیت که باز کردید استبعاد و انکار است یعنی میگوید باز نکردید و باز کردید
از کیش ابریم بر من همه مگر کسی که خوار گرداند نفس خود را با بطلان سازد یا سبب باشد
باشد در نفس خود و هر چند ما بر کزیدیم ابریم را با طیب درین سری
و فوت یا بترت یا بعبادت و خلعت یا بعبادت خانه کعبه و غیره و درستی که از
دران سری از جمله فرزندان گناست بصلاح و فلاح است و یادش آن است
گفت جواب ابریم را به زور کار و شد کردنه زمانه را با تسلیم شود در سری جاری قضاوت
جاری کرده است گفت ابریم که تسلیم کردم خود را بود است و هر چه روزی علیان
نام بر خرابند شاه اجبالی وان شاه اولف بگذاشته ام صلحت خوش دوست کردست بمن
هر رسیدن نیکوت و وصیت کرد بنده خود یا بکله است ابریم
دوستی که یعقوب نیز اولاد خود را بگذاشتند و منصرفی دوست از
مردوان بود که آنی بران من بگذاشته است برستی از عنوان بر کردید بران
دین ماضی مشهوره که اسلام است من میرت که در شما مسلمان
تاریخی از سر و دست گیند تا چون هر که رسد شما را اسلام یا بدین از زر اسام است
از جوی که از سر و دست گیند تا چون هر که رسد شما را اسلام یا بدین از زر اسام است
آن وقت که گفت یعقوب ابریم
از سر و دست گیند تا چون هر که رسد شما را اسلام یا بدین از زر اسام است
آن وقت که گفت یعقوب ابریم

برای دین مبعوث کرده اند و من استیلا و کیت استکار بر خود استیلا از انگس که بر شد شب و
روسی که نزدیک او ثابت شده باشد از خزان یعنی بواسطه کتاب الهی باشد
بود نویض اهل کتاب بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت مساک علی السلام و کم از
دینت خدای بی علم و پیمبر است از آن شاهی که پندار گمان حق و تکذیب زانی گمانا
محمد صلوات الله و سلامه علیه است از آن قوی مگر در روسی بودند تو نسبت زنده در گوشه
در میان آسمان رسیده که فرو کس کرده اند و شمار از آن خدای خواهد
رسید که این را در روز اول بشود است و آن را هم در روز اول از آن خدای که این کرده اند
نگار آید برای تا کید و تقوی جهت تنبیه و توبه است و در روز اول از آن خدای که این کرده اند
حضرت مساک علی السلام بکثرت نماز و کعبه فرمودن بعد از جوت بدین زمان رسیده که
رو کعبه است مقدس نماز گزارد بیدار بیدار مشغول شده بکعبه اگر کعبه درین زمانه باریک بکعبه مانا از کعبه گزارد
یا میگفتند این مرد و اصحاب او را بقبله می بردند و تا نماز ما را ندیده است بقبله اینان می شد و هر قدر
آن حضرت مساک علی السلام کثرت نماز می خواند و در کعبه می ایستاد و در کعبه می ایستاد و در کعبه می ایستاد
و منافقان بجهاد تو بر قبله زیاد طبعیت و دینی عالی از اینها برین نوال غمزه که بفرمودند
زد و باشد که بینه کم فردان و بکار آن در آن زمان یعنی بود و منافقان درین وقت
چون حضرت با یکدیگر می شدند مسلمانان را از آن وقت از قبله بود و در
بر آن یعنی بیت المقدس است و در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت
در آن زمان با افتاده و در آن وقت که بیت المقدس را ندیده بود و در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت
تا در آن زمان که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت
و بخندند بقدش زانی مسلمانان افضل قبله ما ضمیم است و شمار که در آن وقت
که روسی بول و بر زبانه که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت که هر چه در آن وقت
بر مگر از آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
بگاستی نمی گوای بول و زنی و ما ضمیم قبله ما ضمیم

بن تویس و همچنین انانکه اولی است و او همانند ایشان از تویس است و سر این میوه اند
که این میوه را تویس در دست و راست و چپ آن در دست و چپ آن در دست و چپ آن در دست
در تویس خوانند که پیغمبر او از زمان بود قبل از کزاح و آخر قبل از بیان با آن که است
در تویس خوانند که پیغمبر او از زمان بود قبل از کزاح و آخر قبل از بیان با آن که است
و کزالی که اگر بیای تو ای محمد از دست راستی است برای انانکه داده شده اند کتابت
یعنی بود در سینه است به معنی و نشان یعنی اگر پاری سر جیبی به برمانی که از تو خوانند
بر صفت تویس که پیغمبر او از زمان بود قبل از کزاح و آخر قبل از بیان با آن که است
و تویس خوانند که پیغمبر او از زمان بود قبل از کزاح و آخر قبل از بیان با آن که است
در روزه و نماز است کتبه قبله بعضی را جهت از ایشان در قبله ایشان قبله صدی
شرفست و از آن بود فزنی و هم میان این میوه متعسر است و اگر در روی کنی
بر سیل فرضی از زوای ایشان در باب قبله می خوانند از سی اند آمدن
از دانستن آنکه قبل از اسم صفت درستی که باشی آن منکلم که متابعت ایشان
نمایند از جمله کتبه که از آن خطار اجبت یا پیغمبر لعن علی و اصحاب سائر ایشان
انانکه او حامی ایشان از تویس می شناسند و از او
که پیغمبر را بخاک کشند بر آن خود راه بیان که در کتبه یعنی شناسند
روشن دارند و در باب پیغمبر در برستی که کرده از ایشان
سر این میوه را از تویس و سفله و ایشان میدانند که در تویس
در دست و راست است از پروردگار است پس به تویس خوانند که پیغمبر او
سینه و اوقات بینی میباشد از نزد کتبه که در قبله می خوانند که است
و هر کوهی را از ضوای پرستان یا از اینها که از باب شرایع اند یا هر میوه ای
و قبله است که در روی بر آن دارد یا ضوای بر روی بر آن می خوانند که است
است پس شمایی مسلمانان پیشی که بر پروردگار در رنگ و ثواب که از آن تویس

ان قبله را ... و مستحب بر آن یعنی کعبه ...
انگن را کپی روی رسول کند در راه قبله ... از آنکه هر که باز کرد ...
و مثلت در باب کسی باز کرد از راهی و مدون کند بغیر آن ... و برستی که است
قبله یعنی تکیه بر بزرگ و کران ... کو بر آنکه ... خدای راه خود را
تا که بل قبله را خود استند خلاف بهود که شرط شده اینک شد در راه قبله و یکی آن بود که اگر قبله هر
جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز کند و با طهارتی به پیش از تکیه قبله و فات
یا نه جز آنکه بعد از آنکه در برابر من در رضی الله عنهما بر صلوات مرده باشند حق تعالی فرمود که
طرف که کز نود و ایدر آینه کند ایمان شمارا به بیت المقدس در پیش ... برستی که خدای
نشان ... هر است صلاح ایشان فرزند کنایه ... بخشاید است نزد ایشان
فرستاده ... بیستی که عامی بنام ... که اینون روی آنرا ... در جهت
آنچه برای انظار و حق ... گویند ... هر علم و سواد از قول بیود که می گفتند
توروی ... می شود ... که هر که قبله بر سباحت و اقدام
بهین در در ... است گفت و هم بریل ... خود سیرکایان است بد فضل است
است ... با سمان می ... تا بهر ... ازین آیه آورده که ما توجیه
فرستاده ... بیستی که عامی بنام ... که اینون روی آنرا ... در جهت
آنچه برای انظار و حق ... گویند ... هر علم و سواد از قول بیود که می گفتند
توروی ... می شود ... که هر که قبله بر سباحت و اقدام
بهین در در ... است گفت و هم بریل ... خود سیرکایان است بد فضل است
است ... با سمان می ... تا بهر ... ازین آیه آورده که ما توجیه

نفت خود را که استغفار است بملت خیفه ستم بر شما و بندگان خود و در کفر شما را باید بر ابرام
و احکام دین و کفو اندوخت بر شما تمام کنم و آفرین نما دشتنا خلیفه و نبی پسر سالاد
احکام رسول اکرم و رسالت نیک و در میانه شمار بود استم و سنا و هم از شما که جلو
نستیم بخوانید شما را تا آیتها را که آفرینست و در سید و یگانگی و اندر شمار از شرک
با یگانگی استغفار و کینه تا از گناه پاک شودید و جیدم در امر خود شما را از این کتاب قرآن
و حلال و حرام آن و چه به تعلیم میدهد شمار اما بنویسید و ایستند شمار که
حیات بر اینها از آن است و بی تمام کینه ز ابطاعت و آفرینده و شکر و یاد کنم حضرت
این عیندی است که در اقبال با رسیدن معصوم بی جان فرود که بخاکش و در چیزی از آن
که اگر میرسد بکامل اید و در این نیت بزرگ بر شما تمام کردم و اطمینت که با
ذکر و بی آنکه در هر جام تفسیر تو سید بعد و بعدی به کوه و کوه که در این ترجمه سید است
مطرب است یک دو نکته از سنی محقق این تصور میکند و گفتن آن سید که در در نیت است
کند که نیز از العبد بزرگوار و از عشق عشق نیت و هوای که کمال محبت است که در این است
و در او ازین ذکر نیت و نیت که در دل و جان است در نهایت حلی از لطافت و العبد
قدس بره بجهت و مال و نیت که در زمانه کس و نیت و نیت که در زبان بکلام و نیت که
و اسباب و نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
صنم العبد که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
ستون که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
را و نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
نیام و نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
با نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که
در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که در نیت که

محققان بر آنند که از آن نهادی چیزی سر بر زده و در سر سوز بر آوردن ظهور زده که قبل است و هم بگرد
قبل خود آورده از توجه بکعبه حقیقی با زنی مانند که در آن محرم بخیزد و در آن محرم تخرید که آن قبل
نظم وجه التواست روی نمیکردانند جهت قبله شان بود تاج و کمر قبله را باب بیستم و نهم قبله
صورت برستان آب و کل قبله مع شستاشان جان و دل قبله زما در محراب قبول قبله بدست بر تاج کار
فضول قبله تن پروران خواب خورش قبله انسان برداش پرورش قبله عاشق وصال با زوال
قبله عارف جمال ذی الملال ... هر چه که بشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب
... پیار دغزای همه شما را و مع کند روز قیامت برای امتیاز حق از سطل
... بر سر چیزها از افضله و تمیز ... توانا ...
... و از هر جا که بیرون روی بولی مغز ... بی بگردان روی خود را به تمام نماز
... بیوی مسجد حرام ... تحقیق تحویل قبله بکعبه ... راست و سبزه است
... از نزد پروردگار تو ... و فضلی نیست
... از آنچه شما می کنید ... و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی
... روزی خود را بگردان در وقت نماز ... بطن مسجد محرم
... و هر جا که شما باشید ای امت ... بی بگردانید رو بهای خود یعنی همه بیرون خود را
... بیوی آن مسجد ... تا نباشد ... هر چه بود یا مشرکان را ... بر شما در
... باب در مسجد اقصی ... خصوصیت و جلالی بود میگفتند محمد دین را شکرت و قبله ما را معتقد
... که روزی از قبله بر ران خود بگردانید بی تحویل قبله بکعبه
... مکه آنها را که ستم کردند بر بعضی خود بعباده و عبادت
... بود میگفتند برای میل با زبان خود روی بگردانید و در هر مکان
... در هر چشم دیگر باره روی بقبله ما کرد ... بی سر
... و بهر شیوه از من مخالف زمان من ...
... شدایکون یعنی روی بکعبه آید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم شود

طواف کند ایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اول اسطوخودوس
از آنکه شعله طلسمی بود حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در پنج وعده بجای باید آمد و بی دغدغه
که از شقایق است و در طواف و در وقت خویش علی بن ابی طالب را در آنجا بود از یاد آن
طواف با پنج وعده یکسبیل است و در آنجا که بی خدای فراد صندوق شکر و کوزه گانتانیم
و اما طواف بنوکا طواف ائمه است که انا که از علی ای بود که بعد از حیدر بن کون یکشنبه
انوت آنکه فرزند شادیم مایه است از زمانه روشن در تربیت چون حکم در آنجا بود
در راه نمونی بخت و صفت صفت علی است که در آنجا است که در آنجا که در آنجا
اندری راست بر برای بنی امیه که در آنجا در نوریت یعنی استخوانی با خیمه ایشان
حق تعالی در آنجا در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و از آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
باید آویزگان از جن و انس طامع است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
اطعام بصره و طاعتی از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بایمان یا توبه کرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و میان کرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بر ایشان که سبب توبه و اصلاح است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و نم نیوی کتبه توبه بنویسد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
درستی از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و خلا آنکه ایشان که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
در مردمان را از دنیا می فرستند که انتفاع ایشان با نسیان نیست است و در آنجا
فایده طاعتی را در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
از ایشان غولای که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

تکسر مکنشده پیره فلان که در روز بر جان شیرین براد و از نعت میماند و در عالم دنیا مردم
حق تعالی فرمود که ایشان را زنده کنی و این را سبب بلکه ایشان زنده کنی در حضرت
و لیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که اگر در آن عقل منور نیست
و سزاوار نمی آید ما هم شما را یعنی با شما معاشرت مانیزگان میگویم و در علم ما هم پوشیده است
و آن از مایشی بگرفتند یعنی بگری اندکی نیست از سیم دشمن در غایت آن که در پیشانی
بقی و دشمنی در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
در نفسها به چنان وضعی است که در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
ز زوان کوشش باطنی و بیرون و بجا آمده مبرکتها بیاورد که اوست که ممکن است
بگویند که در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
مادرش خداوند را از آن کتب باقیها و حکمتها و انصاف شیدا در خفا و انصاف شیدا در خفا
حق بازرگانان است و در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
نیز در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
بر غایت آنکه در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
و اینست که در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی
از نشانه های عقاب است که در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی ممالک بتاریخ عادت است رود در بعضی

موانع
در آنکه

یکبار و دیگر یکبار کسی است چنانچه غسانی در دوسی بر همان محبت باقی ریائی و حقیقت هر معنی
اشد صبا غناست که اولی از اولی ایشان را حوت داشت که بجهت تا ایشان او را دوست گرفتند که
بگفته می دوسی ایشان در خرابی را یکی خراب است و ایشان را که بهر وقت فرموده که اگر تم بگوشم
نگیستی نهالی بگوشم کسی می چیل از طرف یا در جهوا مواز آغاز و نوری در الفی و چون
بهیند و بواشد آنکظم که طبع با کلمه انوار در دور تعویذ و رفتی از معاینه خوب
دو روز را پیشتان انچه است که انکه در وقت بد فله خراب است و انچه که
بتر برانده ضایک متوجه شد در وقت خرابیت پیشان بهریند بوانند معترها تا خود انوار
وزیان انحراف از عبادت رب العباد و نه سیه کنان منکلمه که براری که کتب در هر
انگهی پی روی ایشان کرده اشمن اللوات نحو انچه مانع از متابعت ایشان نموده انترقی
پشویان در وقت که انصفه منکلمه و در کلمه ایشانند برار شوند و در ان وقت که
غزابت نام تابعان و مع متوعلق و خدمت در بریده شود و هر چه شاهد از بندگان
در بعضی کده بیاد داشته اند و در انوقت خویشی در دوسی در محبت معارف انچه است
و گویند آنها که متابعت کرده بود در بعضی تابعان بهرینزاری همسرغان از خود عقده که کنگر
وزن انچه که کاشکی ما و ایشان از کشتی باشد بدینا سنم شسته تا مایزاری کیم
از ایشان آنجا که انچه است همچنانکه ایشانند برار کشته از ما چنانکه در انچه است
مرد غزابت بر ایشان بریند و تا بناید صدای کافران تا انچه که در انچه است
شبهه هر تا در ایشانها بر چنان یعنی انچه که در انچه است چون در انچه است
و خان و حله با حله از خود و سحر است ایشان کرده با انچه است که کیمتر آن معترها در انچه است
و در انچه است مویز بر حضرت کوه و انچه است و نسته تابعان و معترغان عا و در انچه است
من انچه است از انچه است بعضی با او در دور باشند یا انچه است ای مردمان کله و انچه است
انچه است از انچه است در زمین است که با انچه است و انچه است و انچه است و انچه است
روی بکنید و انچه است که امالی ایلین را یعنی روی او و در هر مکان در هر زمان او را

بسته بر شعله و در آن پنیر است که نیاخته باشد بشوید از انعام ماکول اللحم و اللحم و خون روان را
و غیر آن خنثی بر گوشت خوک را و سایر فرای او را نیز حکم همین است و ما این را با هم کرده
الگو از بر دارنده بماند و وقت صبح پنیر است که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
منه شش بر سر که دانه و پخته کرده و بکشد با کرمی بر وجهی که خورف تلف نشود و غیر این
حالتی که سگها زنده و مریض با فوج بر دام با بیانی است که با شکر و آب و زرد کوبیده
از خود شکر کشنده بر امت ناله است و بیانی هم به هیچ کس نمی رسد و تا اول کفایت است و خورد
هدستی که فرای او زکار است و کسی که کشته شود تا زین فرماست بخورد و جسم هر بابت بر زبان
برخت دادن بخان در خوردن و بیانی است از این شکر و بیانی تا از علی به هر کس
و شکر است با خردن و سایر بیانی است از این شکر و بیانی تا از علی به هر کس
بسیار است و بیانی است بر بیانی است و بیانی است با ای آنکه را و بیانی است
با ای بیانی نمی خورد و زیادت و بیانی است که بیانی خود را آن را که است و بیانی است
تا بیانی است و بیانی است که کل در بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
و بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
از آنکه در بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
فدای بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
نکواند از بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
در بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
مغذی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
شکر است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
تا بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
کسی که ابد الابدین و بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است
تا بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است که بیانی است

شویام

در نفوس و عاقلان و غیره در پی خود نمی رسد و اینها در میان کارزار می بینیم و عاقلان با اهل کفر
و فساد و اینها را نگه داشته و حرف بی بین سخنان ایشان را که بجهت مدح خود و استکبار و دروغ
بگفته اند با اشیاء حق و اولاد و آن طایفه را مستحق اینهاست و اینها را که از سر نمانده است
حقان گفتند که کلمات انسانیست که اکثری قسماً اندک شود و هر چه استحقاق دارد در حقش است و نقد
نفسی است از عقاید صریحی است که در میان مردم است و هر چه استحقاق دارد در حقش است و نقد
استحقاق و تعذیب نفسی است که از اشیاء مخلوقه در فاضل و جمع درین آیه مذکور است
این آیه جمیع کلمات انسانی را با خود می برد و در آن نقل میکند که من عمل بندگان را می بینم
و اشکال ایمان است از اینها و ای اهل ایمان که در این است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
و هر چه استحقاق دارد در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
بگفتند که در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
او را که در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
و هر چه استحقاق دارد در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
استحقاق و تعذیب نفسی است که از اشیاء مخلوقه در فاضل و جمع درین آیه مذکور است
این آیه جمیع کلمات انسانی را با خود می برد و در آن نقل میکند که من عمل بندگان را می بینم
و اشکال ایمان است از اینها و ای اهل ایمان که در این است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
و هر چه استحقاق دارد در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
بگفتند که در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
او را که در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است
و هر چه استحقاق دارد در حقش است و هر چه استحقاق دارد در حقش است

صلی اللہ علیہ وسلم گویند یافوز از اساد و ایشان متابعت نمودند و مخالفت افزودند و این را
دبدر شیخ گفته اند که اشفاق اختلاف کرده اند کتابی بود در بی باقران و اگر نام جنسی گیرند در همه
کتب های فخر و اختلاف آن باشد که بعضی ایاله آوردند و بعضی کا ز شدند بر این اهل اختلاف
بخی سادات جمید در غلاف و نماد و بر از و فائقند یاد و خلاصه و در او نامه کلاه اهل کتابت
از ترو با این آیه گفته اند که در شقای و ضلال استیم بلکه برای ایالت طیم و نماز میگزاییم و این
نیکی تمام است و جهان را گویند که این شینت یکی عظیم که از سایر ابواب خیر همان اتقنا به
کردن نوز و بیهوشی و نیکو و ایند رویا یافوز و نماز و غیره است بر روی مشرق و حق
بهر و بطرف غرب چنان بود در این آیه و لیکن نیکی یعنی صاحب نیکی است که
است که بگوید آنچه بخردی یا نماند و یک طبعی به نون بود و نشانی که در عینی در انبوهت
شکوه نمود جو دانه و برگرد بروز آخرت یعنی قیامت و گناهان بعد از آن هم توفیق است
بهر و توفیق تسلیمان که در قول بهشت را که در اختتام و مندرجه بندی و بگوید غیر شکنان و در
و دست طاعت و غیره که با بر نهی و توفیق و در زود افکار و ایمان آنکه در بهشت با ای خوف
بها این که اختلافی گفته اند و در دیگر دویم پیروزان چون لیل کنایی که در بعضی ایالت
وی از زودان و در بهر حال خود را با پیوسته است حق تعالی بپایدوستی مال یعنی با وجود
انکه دست بپارد از هر آیه بلدی که زد و در او با غیر این معنی است که در خوشی آنکه در
تا و لی بران تا که خدا سالی باشد و کتابت در میان آنکه هر حال که خود را بهر
در او کتوبی است که هر دو دست نوار نویا می نامان است ایضا و در اول خواننده بود
که در بهای بیگانه که هر کجاست معنی طلبند و در کتاف بود در آنکه در آن است
و بگوارد نماز خوشی است که هر دو بهر گونه عبودیت را ایند قبل ازین در ایالتی مال مذکور شد
در تو افعل عرفات بود و توفیق و صاحب بر آنها انوار دانند که این است که هر دو بود
از آن است که هر دو توفیق و لیکن هم با حق می باشد و در حق تعالی و این توفیق نصب او
است جهت اظهار فضل و بر سایر صفات یعنی این در آن که در آن بعد شکایاند

آنست چنانچه نوشته شده بود جلواتی درین باب نیستیم آنانکه پیش از نماز بودند جز صوم نیاید
شاید بزیحمت تائیدی خاطر باوند میگوید این نهادست قاصد شایسته بلکه صامت از وقت افطار
طاعت آزاد بودند و در امثال آمده که البلبله اذ ائمت طابت و جزا روزه بر شما و غیرکم
در استغفار ناشاید که شاید بریزید از معاصی و متقی شوید بر شرع در صوم پس از آنکه
در تفسیر همین آورده که این نوالی اصحاب طابت یعنی از حضرت رب الارباب طابت است
بطایبان طلال مشاهده در اقطار کواکب غریبه به نوالی که بفرج قلوب و بفرج کوی است
میگوید زرقی شمای این یقین است که بجمع کلمات و کلمات در طالع مشاهده و در طالع
این طالع در صوم و طاعت از مال و غیره طاعت میجویند و غیره مشاهده بر اینها طالع طاعت از شما
تا باز رفته از درجی بریت و حاصل شوند بتمام امت و زیت درین ایضا تفسیری سوره
در تفسیرات آورده که صوم در شریعت عبارتست از نا خوردن طعام و شراب در صفت ایشان است
است بخوردن طعام و شراب اما طعام اینست یعنی از شراب و غیره در صوم شراب طاعت
و غیرت که این صوم جزا طاعت است ندیده و در عارف جو یافت لذت قرب به باطنی کشید
به شربت اکمل شربش میباشد آنست که در ایام بود و صوم است سقن لقمه از زمان بطاعت یعنی
شریت از جهت سار یعنی ایام روزه دارد روزی چند مشاهده است شکرده و لا روزه
معانیست که پسته نهید زبانشایسی و گویند این روزها ایام ایضاً است در صوم طاعت
که قبل از روزه در رمضان نمی بود و در ایام که باشد از شما که مکلفید روزه به صوم
چنانکه که وقت روزه نوارید یا غرضش بر روزه زیادت می شود و در صوم طاعت سقن لقمه
که در این صوم طاعت بود و در ایام که باشد بی پرواست شما را در روزها که افطار کرد و روز
داشتن در ایام که در روزهای دیگر سقن لقمه و بر آنانکه ایشان بی صوم بودند
که روزه دلونند و غیره که نوارند در روزه زیادت است و آن معانیست سقن لقمه خوردن
در روزه صوم در روزه طاعت است و در روزهای صوم از کدم بقول اطعم اعظم که روزه درین باشد
تا حکم در ابتداء اسلام بود و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند که اینها لا نصرت و غیره

بدر خلد و غیر از آنکه کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای شخص قتل
و سایر اشیاء قاتل کتم کند و غیر از آنکه یکی را کشته باشد و دیت داده دیگری را بکشد یعنی در راه دیت
آفت بخوابد اینم غرض و فک و دلم و شمار است و ششاس در حکم تمامی جنون و عقاب
وزن که بیرون کی صحتش کی کند برف تمام اینها اند اینها شخص از کشتن سالماند و از
تصاحبی شود بی حکم تصدیق قای شامت یا ایدی اول لقا را ای قوا و نه مطلق علم
باید که پسر پسر یا از قتل ناقص کتبت عسل و ششاس بر فک یعنی زمین کوبد شامت در جنون
حاضر شود در یکی یا از شامت است به باب طاعتی از مرض و غیر آن آن تون غیر از کتبت
هر ادالی بیار بعد از بسته و صی کردن بوی این برای پرو ما در زان قریب و جلا
خوشا و نون و بیست به صاف است و ششاس و این وصیت کتبتی بقی در آن
کتبتی بر پسر کتبت کند از قتل و الوین و اقراب و جاهیت بیاید و صیت می کند و بیاید
و کتبتی را و در صیت می کند بیاید و کتبتی را میگوید و صیت می کند این کتبتی صفت
و باز حکم این کتبتی صفت می شود و هر چه را شامت از کتبتی و صیت کتبتی است و زیر
و آن نیز در باره در دیشان یا پسر شامت که کتبتی حال پسر پسر و کتبتی کتبتی است
وصیت را یا قول صفت کتبتی بعد از کتبتی و صیت کتبتی است و کتبتی کتبتی است
تجربیل باشد و کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
صیت کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
وصی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
وصیت کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
بزیادت از کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
وصی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
وصیت کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی
کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی

شرفی از صفی می کشد که العتوم لی عهد است از اجزای خود جل ذکره اخذ شد این دعا برای
 هر چه در آن شرح بشارت داده است از عتوم انا انما بر است و از اسناد او چون بر سند قرالی محمد
 بنزگان منتهی از صفی می با معاد من ایشان در وقت دعای فی شرفی من
 نزدیک بعلم واجابت صحابه بر سپردن کعبه را بجا آوردیم و کونیا اولی استغفار کرد که یا نبی الله
 خزان من نزدیک تا با او را گویم یاد در سجده او را بلند بردارم این آیه نازل شد که من
 به بنزگان نزدیک و این نوع که در این نزد من پوشیده نیست چند اجابت می کنم توجه اند
 خزان خوافته را از عزیزان خوانده حاجت او را روا می سازم اگر فراموش یا سوال
 او مخالف تصدیق یا خیر شده در اجابت آن بود سجده پس باید که بنزگان واجابت
 کند بواسطه و باید که بر ایمان من ثابت باشند یا وثوق ایشان با اجابت من متحقق باشد
 هم بر شد و قائم که مدد راه راست باشد بعضی بر آن ذکر کرده از این دعا و دعا
 و این ذکر دعای ایشان بصحت است و آنکه قبل از این آیه هر یک روزی در زره و بعد از این حکم
 شهابی روز پانزدهم مکرر این خوشی و در بعضی حال مسلمانان در شهابی رمضان
 تا او را نماز حقن یا فز بس کردن زیادت اجازت بجزایات نبود جمع از جمله بواسطه
 شکر مبر شکر است کرده مباشرت را در جمع کرام بود و نگفتند روزی که این صورت
 بعضی حضرت رسالت صلوات الله و سلام علیه رسیده است که اعتراف طلال کرده شد و شمارا
بشهرت از آن کنایت از مباشرت او است باز از نان خود شکر
 ایشان بشکر از مکرر او بشکر و شکر نیز باید و ایشان را کنایت
 از اصلاح و انصاف باید بی باید بی باشد علم الله دانست فوی در اول کتاب
 آنکه شما بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است
 مباشرت در فرودت بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است
 مفطرات در شهابی بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است
بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است بشکر است

باینکه کسی که منسوخ نباشد...
فدی برود یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمیع کند میان صیام و اطعام...
غیر از غیرت هر دو را بسبب زیادتی او...
بارضه...
فضیلت صوم را...
و شام پیش شد...
از لایح...
شده...
ارواح...
تجدید...

از ضلال و حرام...
حق و باطل...
ماه رمضان...
باید که روزها را...

باید که چهار باشد...
بسی بر دست قضا...
بکمال این آیه منسوخ شد...
بسیار شکر...
و از اول روز تا وقت...
فصل...
لیها تا آفری...

بین سوال الناس از طهارت در زمان یا نه بظلمت چشم یا نه کند دروغ یا بگوید زود و آنچه
تخلون و شمارند که هم چنین سوالی بود سوال میکند برای آنچه در این کتاب است
معاذیل و تعبیر که از ایمان انحصار بودند در حق الله عزوجل حضرت رسالت را اصلی بود و هم بر سینه
که بجهت که جرم ماه گناه بار یکم می بود و هر دو ایام نور را تمام میکرد و در دیگر باره بود
به نفعی می نمود حتی بی این علم اولیاد است که اینها حکمت نقصان کل ماه در اینست
جواب معرفت نماید آن فرستاد که شریک بگو آن بلا لعل مواجبت نشانه اشکها
که قهرات الناس برای مردمان در خود و وطن و صورت زنان و صورت عمل در زمان رضای
وصال و احوال دنیا و تحقیق منزلها و آنچه علامت است و فائز برای که کوسم را برود
ایشان در وقت نیروی بدن تا آنکه در اینها می خورد و در اینها
ان در عهد جاهلیت که هیچ با عزم اوام کفری بودی اوام بودی که از در خانه در آنون اگر از
ایل بود بودی از ایام در آن بودی یا بر دیوارهای فرخ ساطع و اهل بی از بی ضمه در آنون
و با اعتقاد خود این عمل را بر یک تمام و در نشندی و تارک آن را با عزم و انوری و این حکم
شامل بود که کسی را در ایشان چند پدید بودند در پیش و فراموش نمود و عقیف و غیر آن و اینها
بسیار است در این و این خود نمیگفته روزی در ایام اوام حضرت پیغمبر علیه السلام
از روی بیرون آمد و حقایق و زبانی از اینها در آنم بیرون نهاد و ما بود اخبار
یکبار را در اقبال گفته چون حضرت رسالت را علی بن ابی طالب از در سپید کوبان بر آن
گفتند تا قدر آن بودم و اینها عالم علی بن ابی طالب و سلم گفت و او را بود از در بیرون در آن
که در آن روزی گفتی که ای سید عالمی که اگر تو از من می گفتی در این روزی است
من این را که ای سید عالمی که اینها را با خود را بر نام نهاده ای و این را بر من و کن
گفتی و این بر یکی است یا خود ندانم که است که از فرقه خویش بر میزد و یا از عمل زمان
جا است که در آن است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
از روی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

خوای برای شی در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که نفس اصل از نهادش با بدی که طلب بقای نفس باشد
نه مجرد التواذ به شوق کفر بخورد و بیانش میدهد ششهای صوم حتی بیست تا و
کدروشن شود کلمه الحیدر اما بیفتد بر شمارارشته سفید که نهایت از روشنایی و زورت
الیه آید شود از رشته سیاه برپای بسته بیخبر است اشتغال نمود تا وقتی که میان پیاپی و
زن بدیاری تا آنگاه که من کفر که بیان ضلالت است نازل شد و آنست که مراد ظهور در صوم
در صوم است ای نام رسانند دوزخ و اگر کلمه است در صوم و در صوم و در صوم
مکنند زانرا و آنست که در حال آنکه شما مقصود شد فی سانس در صوم و در صوم
که آن صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک در عمه التوسه کلمه ذای بر معکف عوام میدان
و نزد محققان استکف ننگا بوداشن نفس است در دایره و در دایره و در دایره
التوسه فرموده که استکف جسی نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرطهای آن
بر جوارح معکف توانی بود و نیز که پیروی در آید و خادم و گفت مراد به تریک نشان
تا آنکه گزارم گفت در قول خود را از صوم پاک کن و هر جا میزانی از آن میگذرد از آن مراد
روم کردن اگر در صوم و در در فریاد است ای گفته شد در باب روزه و مستطی آن
است انرا زانیست که خدای تعالی در دین مقرر کرده که هر چه پس بران نزدیک شود
مبایعات در منع و زانرا بدقت که قرب بران واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت
بزد و همچنین که بین این احکام میزود میان میکند خدای تعالی
خود را از امر دینی در صوم و عهد کند برای عام مردمان تعالی است چون شاید که هر
و از صوم در نگر زنده و خوردن و در جاهای که واقع است بد در میان شما
یعنی خوردن مال یکدیگر را باید این است که چون در دین و حیانت و عقاده و عقود فاسد
تا لای خود را این مشروع صرف میکند چون شرب خوردن و انواع نسیه و عطف بر نسل
منه است یعنی نزد مکار و بد و افعال میکند بدان مالها است که هر چه میگویند که
بعضی از آن مالها به شوق بکام من میداند که تا خوردن به حالت ایشان

الحرام عام یعنی ذوالفقار ماضی شمار معنی کردند معنی است که اگر جنگ کند سر سید که ایشان در این
عام شمار از آنکه بانه شمشیر شادین عام اگر قتال کند بعضی کتفا و ما را از ایشان بران
و آخرت نفسان و در مقدار صلوات یعنی نیک صحت شما این عام را بدست او نیک
صحت ایشان گفتند و این است در حدیث که هر که به شاکم کند یا بیاید مقاتله یا شاکم فاعدا
سید شما نیز حکم کنید یعنی یا او قتال نماید این عظیم است پس مشکله است و در ادب فراد
شوم بود و ساندیم اما استدر اسدند که مانند چیزی که بر شماست و نه است در غیر
آنکه و بر سید از نرکی در بر میگاری کنید و اینها آن است و بر آید که خدای سبحان
با این کار است نمرک و جلالت و در حضرت سلامت صلوات الله و سلم هم در حق او یعنی
کشف تو شکر راه ندایم و مانند کردت رس است یا چیزی نیده حکم کند و غیر
تجه کتبی تو انگارانی سیرت در راه خدای که بادت بر او است و بیاید و بخیند
بر شکی خود خود را انی است در یورطه ملک است یعنی نیک میکند مودی به کار است که نیک
و بعد از حد بعد من الجنة و بیت الی التمان نخل دست در دار است بلکه در راه هلاکت آنگذ
و انشور و نیکوی کند با غایبان آن است که بدستی خدای است خیر دوست دارد
نیکو کارانرا و انوار است و تمام کند و غم را یعنی نیک و صود جزای خود است
و ادات آن تمام کیای آید به برکات خدای که کفار که طرف و تبسیر نام جان میکند
شیر بر این اگر باز داشته شود به بیماری و خوف دم شترن قوت دم گشتن را حله است
شیر بر شاکت آنکه میسر شود من است در زبان و آنرا بنام با بد فرستاد بقول
امام اعظم علیه السلام و استدر اسدند که هر شمشیر مای خود را یعنی انما عام هر روز میاید
تا بیاید استدر اسدند که هر شمشیر مای خود را یعنی انما عام هر روز میاید
باشد از شاکم و صفا شمار در وقت افروم او باشد با باشد او را بر نمی آید از
سر او صفا و با اولت یا غلبه صفت کان در ردین بس صودت شمشیر استدر اسدند
من بر شاکم و در آن که بن بن عجزه را و معنی که محرم بود و غلبه کان روی بوی آورده بود و چون

رسکار شوید و قائلان او بشید و کار از کسیدی بیرون آید در راه عراقی الذی فی سبیل الله
که با شما کار از کار کشته و از حد درگذرد یعنی اینها میکنند بقتال ایشان تا اول
ایشان آغاز کنند این حکم باید بیف منوع است از آنکه بدو شکر کنیم تا صورت دوست
نمیدارد و شکر از اول در این حال که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم به نیت
عمره بکعبه می رفتند آنها در شب مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول کعبه مانع گشتند و در صبح صیاح و اذان
شد بر آنکه سال آینده عومان بکعبه می آمدند و مشرکان سه روز شهر را خالی گشتند تا ایشان بفراقت برآید
طاعت عیام توانند نمود سالی دیگر که به نیت عمره قضای پیرون می رفتند صحابه را تا مدتی داد
که بعد از آن پیش از هر که می گشتند در جنگ افکند و امر قتال در شهر حرام و بدو حرام بگونه بود
ایه سابق فرود آمد که اگر می بود که گشتند جنگ کینه جنگ کینه و دیگر فرمود و گفتند بکشید مقاتلان
خود را نیست شکر و مهر جا را پیدا این ترا در صل و حرم و زیور و بیرون کینه ایشانرا
می گشتند از حرم از اینی که شکر و بیرون کرده اند یعنی مکه و مسجد و شکر آورده ایشانرا
از سخت ترست در ناسندگی می آید از کشتن شما ایشانرا در حرم و در ناسندگی و عقاب
مکتب با کفران شد و هر که نزدیک می بود حرام و ادب حرم است حتی بیرون نماند
که ایشان کارزار کشته با شما شده در حرم و خود همک حرم گشتند تا آنکه بیرون ایشان
ابتداء قتال شما گشتند و حرم بی بکشد ایشانرا و با یک دیوار بود که ایشان حرم بر طرف
نهادند و بدو اب مقاتله گشاده و در همین است از اول است حرم با دامن کافران گشتند
و این نیز می اگر باز ایستد از شرک است که در حرم بی خوراک آن نعمات گناهانی را
که در زمان کفر نگذشته اند و حرم هر بایست که میرت اسلام ایشانرا ایواد السلام رساند
و با مشرکان قتال کینه و در وقت که ما آن غایت که فتنه ها شده یعنی اثر
شرک فتنه زدند و در حرم و با شد پرستی و طاعت حرم و خواران بی این است و بی اگر
مشرکان باز ایستد از کفر و حرم بی نیت استمکاری یعنی خواران از آن است که در حرم
مگر شکران حرم حرم یعنی ذوات تعدد این حال که بعد قضای مدینه

مردم قطره در کجای سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر آن اطلاع یافته فرمود که سرش
بتراش و گوشتی بکشد و در رویش از اجوزان گفت یا رسول الله براند دست من بخوارم حکم صادر
شد که قولا به دست پیغمبر از روزه و بحدیث منتر شده که هر روز روزه دارد آن روز که میماند
و نااطعام دادن شش میکن باشد هر یک یله و من از کدم او منک با صلوات بر ابی و ادناه آن
گوشتی است که در کف این سوید از خوف خدا از مرضی است که بر خورد

یعنی جم که میانج در غره در سنوی و آمد بطریق تمتع یا بیدانست که جم و در بیابان
از دست که اول جم اوام کرد و شریطان جای آورد و جویج عام شد از جم بیرون فرود
اوام کرد و اعمال وی بجای آورد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است
قرآن که در اوام که دیدنک جم و مرقا و بر اعمال جم انکار کند که مرقه در وقت جوف
وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم خالص است یا بوج تمتع که جوف در موم جم
بیقات رسوا اوام بجز که در بک در آمو از عمره فارغ شود و از اوام بیرون آید و منظور است
تمتع کرده اند که از درون که اوام بوج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده در دنیا
ایه میگوید که تمتع باشد پس بر دست با بجز میسر شود از قربانی شکر از

اگر التوفیق یافته در جم میان دو عبادت است و صحیح که نیاید قربانی یعنی بر او عبادت
نموده بی حکم روزه داشتن است هر روز بسته نایست یعنی از این
جم و روزه هفت دیگر با چون از دید بوی خود حد این ایام یعنی بیعت

ده عدد تمام است این قید برای تأکید است و زیادتی اهماق با نام آن
این حکم هر یک با صیام یا تمتع در آن و کسی راست کرده باشد دلیل او
مجاوران مسجد اوام یعنی اقایی باشند که جواقیان در شهر بود و عبادت تمتع
می توانند شد و دلیل جم در غیر از جم بجز اوام می توانند گرفت پس ایشان تمتع و روزه نایست
و این قول امام اعظم است رحمه الله و بهر سبب از قرانی بود از این صیام مجاز
حافظه نمایند و بدانند انگوته ای است که در دست است

بر کسی

اورادین مکان یادگونی بگویند یعنی که شمار راه فرود بنا مکعب و آن گنجه بود که بودید
شما از هیبت حق آریخت مادی مطلق که در دست صلیب است و بعد از آن که از آن
از جرد راه انکسار هم بیست و هفت روز که در خطای با او پیش و خلفا را ایضا است که هر روز
ترشد و در این ایام در واقع شریفی در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
و بعد از آن که از مساوات موقوف و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
بیت از آنجا که باز که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
تاریخه در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
کتابی در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
تاریخه در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
آن بود که اشرف رب بعد از فرج است که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
نست و شهرت صبا و بعد از آنکه در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
کثیرا و است و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
داده بود و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
بر ما را این سبب در دنیا فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز
دینی است که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
اشاد و اگر نیست چون دیگر و مخالفه ندارد و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
که مکن ما را این سبب در دنیا فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز و فلان چیز
تجربیه است و کفر و غیره این همان است که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
خون سخن کوی زن بود در سرای مردن که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
و عبادت بنوا را انار و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام

و در سرای سخاوت رجوع

که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام

خون سخن کوی زن بود در سرای مردن که در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام

و عبادت بنوا را انار و در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام

کامیابی استقامت کند تا آنجا که ... آبا چشم میوارند یعنی میوارند نه بیان که بجای در دایره اسلام
داخل میشوند و از آنجا که ... میاید بر ایشان خدای یعنی هزار بار و هزار در
حاجت بلحاظ ... از ابراهیم در حق جنایت قوم شیب لا طلع السلام در يوم الظلم بود
و پانصد و هشتاد و یک سال از آنجا که ... و کرده شود کار یعنی خواهر کسی بود رسیده
و بیرون خدای یعنی برای ... باز کرده شود کار یا آنکه او در حکام

سلاطین حکام که امروز بر رعایا میکند روز قیامت باطل شود و هر دو زمان جزق و خود را
یومئذ نتواند ... بر سرش بود بدین را یا مؤمنان بنی اسرائیل را عذاب بلا حضرت است
یا هر که اصلاحیت قطار دارد میگوید بر سرش ... خود را در جام بران ایشان از این
از نشانه های دلش پیغامی که در شان محمد صلی الله علیه و سلم با نبوت بود او بود چنان
یعنی در سلی و امتثال آن ... و هر که تبویب دهد از خود و بگوید ... ختم خدای
به دست پیغمبر است ... از بی آنکه آنرا است بود در تورات ... به هر که
تو خدای ... سخت نمودت بود در دینی جنت و اجل و در آفت بعادتی منتهی

کار آنکه کرده اند ... برای ما پاسبان و بر شوکت کلان حق
زندگانی دنیا را با بد لغت زینت بیشترند هنوز میگویند ... و خیر میکنند و انوس میگویند
از آنکه ایمان آورده اند خدای زینت رفقای صی به چون بجان و ظاهر آن
ایشان رضی الله عنهمی خندیدند و بگفتند محمد صلی الله علیه و سلم را انکوبه را میگوید باین که ایمان کار
جهان راست بکنم و اطاعت خط و اثر آن در بدنی سوم و عادت ایشان در دهنی شکم و اگر
کار و کلامی بودی بایستی که سادگی و بیلاطیل بیابان بیج وی بود در حق شما نمود
و آنکه بر غیر کار که در دهنی این در ایشان دیگر ایمان ... زود ایشانند یعنی با لای قری

کند کاف ... در روز قیامت یعنی مؤمنان در در حجاب اعلی بکنند از فردوسی برین
و کارند در روزی اعلی و کین کین ... و خدای روزی دهد ... / م / انوار
بودند ایمان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او

معیت و به کار کار آمدی چون گویند زین منافق را که هر چه از خدای
بگیرد او را حجت جاہلیت باز نگارند بیا بسبزه است او را

نام آتشی است که دوزخ را بر آید بر آن غروب گشته یا صبحی بعد از غروب است در دوزخ
بمقام آتشی است آتشی که از دماغ است که می فروشد نفس خود را

یعنی جان بزدل میکند بطلب خشنودی خدای و آن زین بی عوام و مقولاد
بی سود رضی الله عنہم که از دین بگذرند و عیبها که در جنگ ریح گرفتار شده بود و برت کمان

بردار کشیده بود تا از دار فرود گزیدند و در آنجا گشتند و سوار از پیش از عقب ایشان آمدند آغاز
جنگ کردند ایشان حیث از این گزیدند بر زمین نهادند و زمین را زود برد و ببلع لایق علی

و زود بردند با سعادتی در اینجا آمدند و کافران در روبرو صدمه زده باز گشتند
گویند و است که هر چه داشت در ملک کافران داد آنجا اجازت برفت بدین بیایند و

خدای و شتودی به جبر و جانی بریدند و وصلی از می توانی بخور و وصلی پذیرند در زمین
و کلمه سازند در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در شب عار و فراتش میدرخشند تکرار گفتند و

حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در شب عار و فراتش میدرخشند تکرار گفتند و
ببینندگان خود و بطلب رضای او جان فدا میکنند

که ایمان آوردند و این نظام در این دین اسلام هر یک با یکدیگر از اولاد
و اسلام ثابت باشد و گفته اند این سلام و احیای بعد از قبول احکام اسلام تمام توست

نیز نگاه میداشند و تقسیم نشده نموده گشتند و ششم تا اول نمیکند و ششم تا اول نمیکند
در این دین و در این دین

و در این دین و در این دین در این دین و در این دین
همه را که بودند و خود را خوار و خاضع می دانند

شیخ و اصحاب هر آن می بریند که خوار و خاضع در این دین
کلمه ای احکام سلطان و در این دین

بغیر اینست که نسبت ایشان کرسکی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلا متوجه اینست
و کما آوردی بنی شایسته بود این فرست و نان بلا کما بسیار گشته است و سرخ و سفید
افزایشه هر که در راه محبت پیشتر برده او بار محبت پیشتر بی اینها چشم السلام بر نمان محبت
کوزانند و از جای بر اینگونه شود از بسیار بلا که بر ایشان پدید
مانند گفت بنی ایشان و گفته اند که ایمان آوردند و در حدیث بان پیغمبر صلی
کشته یا نفاق است که با شما یک دادند خوراک را و ظرف یافتن با برضای الهی
بجمل نصرت یکدیگرند تا آنکه بر سپاسی نموده می جای از رسول ایشان پیغام داد که
باید اندک پاری دادند خوراک و مسافرانی نزدیک است بی بر سر
که بر من نفع گشته سوال کرده درین چون بود رضی الله عنہم فردی بود که توانگر از
صلی الله علیه و آله برسد که مالی خبر دارم چه نفع کم حق تعالی فرمود که بگو با نفعی گشته
و راه می گایید از مال بی بر اینها در دیور با چه سوال از در نفع بود
بزرگ است برینا مصرف آمد که اهتمام بران بیشتر است زیرا که نفعی معتمد به باشد که بجمل خود
واقع شود و از جمله معارف نفع و الدین اعم است و خوششان نزدیک که دارند
مانند بر آن صلوات هم است و بی بر اینها خود رسال که قادر باشد بر کتاب نفع
در رویشان که عار به معیت خود نوانند در راه کوزان و مها
در از یکینه از یکری با هم گوی باشد بی خوراک
آن بچهره اماست بدین خواهر داد و زشته شد و شما کار از کردن
با دتمنان دین و نفع حال کرده است و طبع می را و شاکت بر نفس کار این
کرده است نوزاد خود بر آورده بلکه معضای طبع بشری است که تلفات و هلاک نفسی را گاه به
سایه گشته و دارد چه کار است نصرت طبع خود
باید که در این نوزاد خود بر آورده می نریزید یکی شما را در است هم گشته
از ظاهر و غیره از این و هم گفت آفرید از اینها شهادت و عیم کار و در

کردی بگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند
پنجم از این یعنی شیخ و ادریس با علیها السلام و غیر ایشان
و هیچ کس از کافران ادیان معصیت را بقتاب و کونین در زمانی که نوع علیه السلام معصوم شد
همه عالم بر ملت که بودند و در وقت رسالت ابریم نیز صلوات الرحمن علیه صلوات واقع بود و صحیح است
پنجم از این وقت که در آن کتب با کلام شرعی ایشان در آن
میان بود برای و کرسی تا هم که گویند بر غیر
در آن غیر اختلاف کردند در آن
از این کتاب ایشان داده بودند از هر چه و نهایی که ایشان
از این کتاب آورده بودند بر غیر
از جهت صد که میان ایشان
است یا از روی سنجاری
بسیار خود خدای
بر آن چیزی که اختلاف کردند در آن
بهمه ارادت و امر خود این اختلاف در آن
بود که بعضی روی بشرق آوردند و بعضی بخرابی راه نمونی کردند و غیر آن که بعد از وسعت با مخالف
در افضل ایام جمع نمودند و بود بیشتر و خدای بگشته اختیار کرد و حق تعالی این امت را بخیر کند
روز است راه نمود
سوی راه است که آن را حایضا و اولیاست
خاز و مان گرفته آید و در محنت فائده و کربت و نیت که قرار بر
در آمده بشما
از شما یعنی خزان و صدیقان و مایمان ایشان حاصل آید آنست که می نیاید که را بچنان
زیر و بهما از سیده آخر در ایشان خدا پیش ازین کشیده اند
سخن و نامه و در زنی
و چاره و شکستگی که رنگی نقلت که میان مکه و طایفه سعید
بسیار

مرا که مستحق ثواب باشد در سید دان کرده ... ملازمان و موزع اند ... ایشان
در آن آتش ... جاوید است ... آنانکه دیوه اند نیز اورسول ...
و آنها که برود کردمان او طمان خود را ... و جهاد کرده اند ...
در راه فزونی تعالی یعنی عبدالمجید و یارین او ... آن کرده ... امید میدارند ...
... رضای عزیزه مؤمنان و مجاهدانست ... و بریشان میباید
... پرسند ترا ای محمد ... و سایر از تعالی هم و مباشرت نماز جمعی
... که بر صی برین خطای معاصی صلی الله علیها بانحضرت گفته که فتوی ده ما را در هر
... زایل کن ... که سبب است و در آن عمل خصال بود حق تعالی فرمود که ...
... بگو درین فرود ... بکنای بزرگ ... دستهای هر دو ما را و منافق
... غم بمانی بوده باشد چون اشتغال در استغزی و هم طعام با خلق چون واضح تکبر آن ...
... ممکن و جرات پرلان یا مالی چون سود زار آن در بیج و شرای آن و فواید بسیار بوده است
... بر درویشان به رسم جاهل آن بود که در رفتار بر سایرین منت میکردند در حقانی سلم آورده که
... ام گیرست در اشتغال بر آنها و منافع الناس در ترک آنها ... و کاه خود قرار
... بزرگ است از نفع آنها ... و بی پرسند ترا ... که چه نفع کند
... در نفع جمیع اعیان و ذرات اول که سوال کرد و جواب در بعضی معارف نازل شد دیگر باره گفت
... یار رسول الله دانستم که هر قدر بگویی باید داد اما میگویم بودم جوابی که ...
... آید از نفع خود در میان و نزد بعضی از علی این که باید زکوة منوعات است ...
... اتفاق بیان کرد ... چنان میگذرد و در هر یک که دانند فزونی برای شما
... نشانهای هر باطنی خویش ... باشد که شما فکر کنید ... کار
... اینها را و آن سران جمعی دل بردارید و امید و آفت را بیج رویا از دست مرصید علم ...
... رسیده که نظر در دنیا و آفت است که برای که ایشان قاطعان را بعد و مخالفان علی است
... دینی و بعضی چنان است که بیل ایشان کی در پیش پای تو است ... پرسند ترا

میلین ... و شاید اندر دست دارد ... چیزی را از روی کمال طبع هر آن که خلف است از
جواد ... و آن بیری باشد ... در دنیا بجا نماند و غیره او را هم در آن سر
برمان از توای غرور و بجز در بر شهر ... و ضرای میواند صلیک شاد

دشمن آنرا میباید ... می پرسند ترا ... از ماه و ماه ...

قتال در روز و حضرت رسالت در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش با جمعی از صحابه بیعت کردند
و در میان ایشان و کاروان آتش که این طایفه می نامند معاندان شاد و در حضرتی از کفار گشته شد

و عاز شام بهای صیبت بر مسلمانان در آمد و آنست که آن روز مسلحان جاد او را فرود با خود رعیست

از انشاء در این خبر کاروان آغاز طبع کردند که قید صفت می آید و بعد از آن در راه و انبیا

خود را بخون ریختن و فتنه انگیزی در راه و بعد از آن مسلمانان از قتال در راه و ام

سوال کردند جواب آمد که ... بگوئی که جنگ در راه و ام ... کاری بزرگ است

در آن وقت قتال در راه و ام و ام بوده و حرمت او با به این صفت گشته و اگر چه این قتال

بزرگ بوده اما این کاروان میکنند از بی راهی ... و باز در استن مردمان

از احوال ... و ناکرد پندار برای ... و کفر بمسجد و ام با منع عدم رطلاق

و عاز در آن ... و مردن کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه

رضی الله عنهم از مسجد بلکه از کفر بر مسجد شملت ... بزرگ است از دیگر ضرای

از قتال رعب و عقوبت آن بیشتر ... و شکر خدای ... بزرگ است از قتل حضرتی

و همیشه باشند مشرکان که بخصیبت و نداد ... باشما ای مردمان جنگ گنند

تا شمار را باز کردند ... از دین شما که اسلام است

از روزی که در شهر ... و هر که بود کرد از شما ... از دین خود و هر که بود

بمن میبرد ... و حال آنکه گاه باشد یعنی بر دست باقی ماندن مردمان

بماند کرده در غارت ... باطل شود عملهای ایشان ... درین طایفه

و شما را نماند که استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب کرد ... و در آن

اورا آزاد کرد و بخواست جمع زبانها کشیدند که این دوام بزرگ سپاه خود را کجای کرد و حال آنکه فلان
زندان مشرک را که با مال و جمال بود بود میوادند آیه امواک ... صورت و هم اینها کثیر که مؤمن
بهرست از زندان آزاد مشرک ... و اگر هم شمارا در شکنجه انوارد
آن زن بخت مال و جمال ... در حقیقت زمان مؤمن را بردان مشرک
تا بدستی که ایمان آوردند ... هم اینها که بنده مؤمن ... بهرست
از خود آزاد مشرک ... و اگر هم شمارا بشکفت آورد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت
آن مشرکین و مشرکات ... میخواستند بسوی آتش یعنی بکشند که از کجا
آن سید سید چون بود روح است ... دهای بخوانند الله را صل با اولیای خدای
سوی ایشانست و آفرینش یعنی ملها که بران آورنده میکند ... احکام
خود را از حلال و حرام ... برای مردمان ... شاید که ایشانند پس هر سیدند
دی برسد ترا ... از وضعی نماند بود در حال جنین سوان خود از
مجاورت سکونتی و چشم بر روی ایشان نماند اختیاری و غیره قطع و گفتن کلام با ایشان
برام در استودی و نصاری بر کلی این دین حال با ایشان مکالمه و مواظبت نمودند بلکه در مجاز
و ملا به معنی از و در ثابت بن الوجاج دخی الله گفتند با رسول الله ما با ایشان در حال جنین ایشان
بع کونه ملوک کنیم بواب امواک ... بلکه بعضی مکرر میست که نفس آدمی را از آن عزت باند
بگذرد و بماند و بکسر روید از زنان ... در حالت جنین ایشان
انزال کشید از جماعت بمینه آنکه ترک نماط و مکات نماید بنی بخت تألیف میگوید ...
دند و یک مشورید بر ایشان بعضی مباشرت میکند ... تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع
دم و دینی مذہب امام شافعی است ... می بظنر عفو اند میسوزن طار و ضم ما یعنی تا وقتی
که پاک شوند یعنی آن منقطع کرده و این قول امام اعظم است دم الله چون انقطاع دم بعد از شفا
اکثر ایام یعنی باشد قبل از غسل و طهارت است ... می چون غسل کنند یا پاک شوند
باید بدیشان ... از ای که خدای او کرده است یعنی ما با ایشان

از کیفیت بعضی مسائلی در سابقه نزول آمده که چون نمودید خوردن مال یتیم باینکه و یا خوردن مال یتیم نازل شود آنها که یتیم اموال ایشان بودند و در این معاملات تصرف نمودند جهت برآوردن خود خواستند که از قیام بهیئات ایشان بر طرف رونق صورت حال بعضی سید عالم صلوات الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانی نمود که بگو با صلح آوردن حال روحی

مال ایشان بهیئت از جنب ایشان آورد مانند که جمع طعام اتمام میباشند و از جلو برواشی ایشان احقر از خود ندی و بیع نوح راه خاطر با ایشان نگشودند که حق تعالی فرمود و اگر با ایشان در امر بیع طعام خود با طعام ایشان خلط کنند

بسی ایشان برادران شما اندر دین و خیرای میروانند بجاه کتبه مال ایشان از اصلاح دهنده ایشان و اگر خواستند خیرای

در پنج انگیزی و کار بر شاکر گزینی بلکه خاطر ربا بپیمان وام کردی که خیرای غالبست و قادر بر اغاث و اناندا بگرد از ترک اغاث

و بزنی غیر امیر زمان مشرکه را تا و فتح که ایمان آرند رسول خیرای علی السید علیه و سلم فرمودی را که مردی دانا بود بیک فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند بنهانی از

کفار بیرون آرد و نزد چون بیک رسید زنی مشرکی غایب نام در رعایت جمال بود و در جاییه با هم بازاری داشته بودند نزد وی آمد و سینه بخت را از یک داد و مرثه با نموده گفت سلام میان ما حایل شده و مواصلت بر وجه زمان حالت غنائت گفت بی و اینم از خواه و شوم نزد

این نیز عتوف و اجازت پیوست علی السید علیه و سلم بی و شد بعد از مراجعت این صورت را بعضی عتف شدند و حکم شد که مشرکات را با ایمان بیاورند در دایره از دوام داخل سازید

و بعد از این اوقات طبعه در امر رضی الموعظه کنیزی خود را بخت نشوز طلباید بر زنی زده بر او داد و جوانان بجزرت نبوت بنده علی السید علیه و سلم رفتند حضرت بطریق تملطف از بعد از

تصرف حال کنیزی نمودند بعد از کف نماز میکرد و در وره میواری و خیرای و رسول یا خیرای میگذراند بجزرت و زمانا برنده است حضرت فرمود که بی او موزه باشد باز بگوید کنیزی

مواخذه نکند و در مواخذه میکند شکار... با آنچه نمود کند و لغای شما
و بعد سو کند خورید و عانت شود و آنرا کفارت بماند: چنان کفارت در سوره مائده بیاید
و خورای از رویت است بنده را به بین لغو نگیرد... بیاید و در سوره مائده سو کند مگر سوخت
تجیل نماید... و لغای را سو کند خورند... از زبان خود در روشن
۹. باز ایستادن و در جابجایی چون روی را از زنی بپوشد و غیرت در شستن که چون بکوانه کرد بکوانه
خواجه سو کند خورید که بعد وقت با روی نزدیک کند و در وقت پای بسته و سر گشته بکوانه
و انانی راه مدنی متعادلی نه بود بودی و ناز کند خورای بیایردن خورای از راه بپوشد و حکم آورد
از روی ملاحظه احوال انانکه به همین سو کند خورند... انتظار بردن چهار ماه
بی اگر باز آید یعنی سو کند خورید چنانچه بیوج خواهد بودی زن و مباشرت کند
بی خورای از زنده است سو کند خورید درین صورت... هر بماند
... سو کند خورید را و کفارت مقرر فرمود حکم شرح آنست که اگر موی در اثناء چهار ماه
بازن نزدیک کند اگر با در بود بوم و اگر با فر بود که بعد از آنکه ثابت دبر و کفارت
سو کند نیست و اگر موی بر آید بی ضرری مخارت نکند نزد امام اعظم رحمه الله و طلاق مابین
و بی شود و قول امام شافعی هر آنست که زنی را رسد مطالبه کردن که بازای یا طلاق
د... و بر حکم شرح بود که موی را بر جوع یا طلاق نماید و اگر امتناع کند حکم زن را از طلاق
د... و اگر قصد کند طلاق... بی خورای شو است
موی را... و اما نه بی موی... و بماند را کرده باشد موی با کفایت
ناشد... انتظار برود... بنفهای خود تا کفایت در انتظار
سوز و آفت بزیب امام شافعی و امام مالک و امام احمد طهرت و نزد امام اعظم رحمه الله تعالی
و فائده خلاف در معتدله است که چون در صیغه ناسته شود که دعوت طهرت است بی موی
... انقضای عدت بعد از استماع... بی خورای شو است
... انقضای عدت بعد از استماع... بی خورای شو است

نسبت به تنهایی خودی دوست دارد بود که گناه از ضایع در دست
 و دیگر دوست دارد پاکیزگان را زنانه شایسته موضع گشته شما اند بهر و میگرد
 که هر که در وقت مباشرت ظهور در وجه جانب او باشد فرزندش احول باید مسلمانان که بر آن نوع اقوام نمود
 بودند حکایت حال جناب نبوت و رضی که در آن دوران از حیثیانه رسیده که زمان تحمل زرع و منبت اولاد
 بی پاینده گشت زار خود هر گونه خواهد هر طریق لغت او ادا و استغنی
 و غیر آن چون مانی و لغو باشد یعنی مانی موضع است باشد محل نیت در از پیشی داره
 برای خود یعنی طلب و دیگر کند یا از پیشی بر نشید نیت حاصل او قصد صیانت نفس کند از غم
 و بر شکر از غلای در رخا نیت او در مباشرت نه او و بر ایند که تمام
 رسو گانند برای از پیشی منفرستید یا ملاقات کمتر گانند از آن که می برستید یعنی او را
 در بعضی بر بود هر خواهد و با او از ملاقات منفرستید بر فضیلت کمال در عرض اعلی
 رنگ صفا و غمزه کلان و غمزه نماز است در وقت
 و مکرر اند نام خود را بر بیاید و دست او بر روی هر گونه ان خود را بجا آورد
 رضی الله عنهما از خودم خواهد خود پیشی نمان بر خند و بیایم اعظم الله منکذ یاد کرد که با وی سخن نگوید
 و در حق وی نیگویی نکند و او را با خصمان و با صلح نزدیک حال آید و نرسد که مکرر اند در هر
 مانع از آنکه نیگویی کند با او با و اجابا و از آنکه بر میزند از وقت و با
 یاران مکالمه نکند و از آنکه اصلاح نکند و از آنکه بدمان
 و عزای شهادت بر کوشش و انا جانانی الضمیر بکنند فرزند هر هر دو ام بوزار اشما و ابه
 از سر بر گشته بود در کوشش و با بیشتر متاد و رحمت و شفقت آمد و نیکو بخارا
 یعنی تقیاب نکند نه بوده زرافه شود در هر گونه مانی شما انو بقرن نام اعظم
 در الهوات که هر چه جزئی قسم باید که بظنم انکه راست میگوید بخلاف آن ظاهر شود و کامی
 رسد الله لغو است از آنکه کی الحصار بر زبان کسی کوزد و بیجیل یا بطریق عادت است و در هر
 و نیکو و زیاده از آنکه هر چه رسو گانند نباشد و بر هم تغیر در بعضی لغو کفارت نیست و عزای بر آن

شومری دیگر ز سر بران در حلال نشود ...
که بویست ... از آن داده ای در تن خود ریخت ...
بجای هر زنت خود داده بود زنت از حلالی پس به آن کاپین خود را با زنت خود و آید نازل شود
که در این باشد چیزی پس در آن از آن در زمان طلاق ...
انکه بیایم می توانیم داشت ...
بسی که در اینست ای حکام او افزون عطا است ...
نمی توانند کرد ...
در روز ...
کرد ...
سایر نکند مقرر کرده ...
از آن از زانی فرای ...
بر نفس خود ...
آن زن حلال نباشد بر آن مرد ...
شومری دیگر از بیع تاغی که مباشرت او بر خود ...
و بعد شومری که در آن فرات که با شومری پس ...
معنی او علی که من فرمود و گفت اصحی بودن ...
طلاق در هر شومری ای او را بطرح ...
کنای نیست بر زوم اول و این ...
از حوت ...
پان یکم از آن ...
بر آن که در آن از دست و بر آن که در آن ...

این است که در جاهای ایشان فرزند و چون گمان و در بید الطلاق حق الرجعت است بی از زمان رواند
 زن آن یوست اگر مستعد که باها دادند ...
 و شوهر اندا ایشان ...
 اگر خواهند شوهر انبوان رجعت ...
 در ایامی اسلام زنا را طلاق رجعی میادند و چون نزدیک میشد که عیوب بر او رجعت میکردند
 و زنا را با خود گرفته باز طلاق میادند یعنی ایشان افساد بود نه اصلاح ...
 مردان از حقوق ...
 همیشه منی معاشرت حق مرد بر زن است که زمان او بود و ناموسی شوهر نگاه داشته قدم از
 دایره عفت و صیانت بیرون نهد و حق زن هم در آنست که با او زنی نکند و او هم از
 علم دین بکار آید و بر او امر دارند ...
 و بندگی بانگهر بر ریاست و نظیر از ایشان یا بی است که ضعف زنا فانی بر نوبیا طلاق و رجعت که
 رشتن اختیار آن بدست و است و در صحابین غیر مذکور است که فضل مردان بر زنان با استعداد نبود
 و کمال ولایت و در حدیث آمده که بسیار از مردان به کمال رسیدند و از زنان گذشته دور ...
 شوند آیه بنت فرام و مردم بنت عمران رضی الله عنهما ...
 مردان از فضل میوه بر زنان ...
 شری که در آن رجعت باشد ...
 طلاق واقع شوی مرد را حق رجعت بودن و بسیار بود که زنا را طلاق میادند و نزدیک مانعاً
 ...
 جوهر شوهر بیوسته او را طلاق میواد و برای انفراد رجعت میکرد بنام رجعت و حکایت آن حکایت است
 علیه بنویسند رسید آیه نازل شد که طلاق رجعی دوبارست و بعد از دو طلاق ...
 با خود رفتت رجعت ...
 و بعد از آنکه فرموده که طلاق کند و ...

و باز مدارد بر وی بطریق... شوم اندیشیده خود را نمی طلبد برین نمی از هم خلق اند یعنی باید که این
عضو مطلقا در میان شما وجود نگیرد و معقل بن بسیار رضی الله عنه خواهر خود را بعین الله عامه
عنداده بود بعد الله و بر اطلاق داد و هنوز عادت تمام نشده بشیمان شد و خواست که رجوع
کنند عقل نگذاشت و گفت خولم خود را میروادم و تور را کردی و باز آمده که رجوع کنی بخوای که
مگر بگویند و تو بر زری می شجانه این آیه فرستاد که جامع شود زنا ترا از رجوع باز و از خود
چون رضادند... میانی یکدیگر... بکافی حلال و بهری جایز

و قبول حق معاشرت این نمی خصلی که گویم... پند داده شود بهر دو...
مگر که باشد از شما که رجوع اعلامی... بگوید بخوای... در روز رجم
از این پس همه روزگات... اینی تمیز گرفتند شما باینکه منع و اصرار... بکنند نرسد بخارا
از روی معاشی جز در صین بگوید بگوید... اینان با هم نسبت از طایف
یا کسی که ندیده و ندانسته باشد... و با کینه تو از آنکه ارام اندیشند و ذکر خود را باند
و خواجه میرا که کزین و مرد و خاندان بگوید بگوید... و شما میبایند

و مادران یعنی زنانی که معاشرت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیر
خواره در میان بود خواه قبل از طلاق میبودند باشد و خواه بعد از آن حکم است که ایشان
شودند... فرزندان خود را... دو سال تمام

حرکتی را که خواهد... اندک تمام کند بیشتر او را فرزندان
و بر آن کسی است که فرزند برای او زاده اند... که در آنجا شیر در ضوکان یعنی خویش ایشان
و پوشش ایشان... بطریق انصاف و اعتدال... تکلیف کرده

زوج یافته نشود بی نفسی... مگر آنرا که گناییش و میبایست که ندارد...
با او از آن زمان که در مع مادی... بفرزندش شیر خواره شود که او را از خود جدا کند
باز در دو باب با او که در میان پنده نشود مادر بیشتر فرزند یعنی او را در صحیح از راه مکتوب و اجوبه
کند نفسی که در او باز بگردد... و بایند که فرزند را از سر خود یعنی بر او

زنانه
در رسد بتردیکه عدت یعنی باغضای عدت
کیند بریشان و کاد و ایدشان بطریق اصلاح ببرد و اصرار
بیا تا کیند ایشانرا
بیه تیکری تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفسی خود شوند ثابت بن سبار رضی الله عنہم
زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر اید با او کرد و باز طلاق داد و بیعت
در نماح طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق تعالی درین آیه از ان نمی کرد و فرمود که
و باز مؤثر بر ایشانرا در رجعت مکنند او روزی پنج بار میند تا منتهی کیند بر ایشان بر آن
عدت عدت و هر که چنین کند و ضرر بمیکانی رساند
گواهد بر نفسی خود و او را در معنی غصب الهی آورده و ازار رسانیده بزبان صاحب شریعت طاعت
در اضاغ زکینیه آورده که در امت مری غیر اسلام هر که اخواستند که دعای برگشته کفندی که برادر
و دلازار با وجه کسی که از ارا پیشه کند روزی در طهارت در افتد آنکه خواه مردم نباشد برش
نورزد کسی بیک افشوشی شراکتیم در هر شریعتی جوگردد که با خانه کمتر رود
بکریه حکمای فواید
در عمل بران در شان جمعیت که از کلام و طلاق در است مکنند و میگفته باری میگورم
و یاد کیند نعت خود را که فائض میگوراند بر شاخصه صفت شکات جو در شرایح
ام سلفه چکسی باز مانده از یک زن در دین کلام و او نبود مگر بغیر انرا و اینجا با چهار تیره در عقد
و صد جایست و انرا بعد از طلاق بر اجعت جایز بودی و اینجا رواست و ما دام که زن مطهر
زنده بودی در اصلان بودی تزویج زنی دیگر بودی و درین شریعت حلالست
و بگذر کیند آن چیزی را که بر شاخصه است از آنکه و احکام و حدود
بهمه بد ضرای شمارا بقوان و ضم میکند از انهار و انجا ذمه
و بر شریعت رضی الله عنہم در حق لغت احکام
چهره از اعمال نجایا مساوی روزگار شادان
زنانه و برسد بانها عدت
بسی منتهی کیند ایشانرا
و چون طلاق داد
بسی منتهی کیند ایشانرا

شماره
در روز

زاد احواح پیدا کند هیچ نسبت بر شمالی و اینسان کلام بیست و سه در این تفریحی کتب یعنی بکنایه
خود پیدا میشود نشانه النساء و از برای خواستگار و زنان معنوی کلامی گویند با اینشان که توتم
باشد نسبت شما در کلام ایشان مثلا برین وجه که از شهر در توام ماند با او مثل تو زلفی میاید
یا تو دعوت به او میفرم کن و از تصریح بکلام اصرار لازم است اما در این کتاب است که سخن تفریحی
گویند باینکه بر شونده در دلهای خود خویشتن است بعلوم خود
مکنتها او و باشد که ایاد کنیزان زنا سرا به نیکی بعد از تو و
بدرستی مکن همه و همه ایشانرا بعمل که از آنها نماند بکنند یعنی مباشرت مراد
است بکبرت مجامعت همه مدعی ایشانرا است که این که اگر آنکه بگوید که
سخن بگوید و شواهد در تفریح و عبارت در هر دو فصل میکنند
کلام ایشانرا معنی است که در کتاب یعنی از فضای نوشته و زنی کرده از دعوت
بغایت خود و مدت او منتفی کرده در این کتاب
میباشد که در دلهای شماست از و هم کار که جایز نیست می بر شیده و خرد کنیز از
کتاب و در این کتاب و در این کتاب است آنرا که بر شیده از خود و شای
او و از عقاب و بردبارت و بغراب تعجیل نکنند کانه در بالای نسبت بر شما
باید که اگر طلاق دهید زنان خود را ما دام زنی نکردد بشاید ایشانرا
یعنی و آنچه شده باشد امام اعظم رحمه الله جلوت صحیح را بموجب هر مردان بیشتر و آنکه علم مانع
و امام شافعی رحمه الله می گویند از این که هر کس است و بعد از واسطه خلوت انجام هر کس
و باین نسبت طلاق دادن زنان ما دام که زنی نکرده باشد و نام نبرده برای ایشان
هر که زنی طلاق میدهد در خود از سازید ایشانرا یعنی چیزی بر میبرد مردی
انصاری زنی میگوید در صلب عقد نام هر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این ایه نازل شد
و نیز علم علی السلام فرمود که آنها را ولو قبل از دخول است که منع باید داد و آن بعد
صلی طلاق دهد باید که کس که در روزی که با شاره توانایی وی

بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز کنند یا باید که ضرر رسد، نشود بدو بواسطه فرزند
یعنی از او زیاد از خوردن و پوشش نطلبند و سعی شود در وادارث نمودن چون بود
مستوی شود باید که در شبی که اگر رضاعی ببرد و وادارث شود لازم است ... مانده اند
بر خوردن بود و صفت کسوف عدم اضرار ... اگر خواهند پسر و مادر ... جدا کردن
از ایشان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام حولین ... از روی شیرینه ... در زمان
والدین ... مشاورت کردن با یکدیگر در بایع رضاع و نظام ... پس
و بالی نیست بر ایشان از این جهت ... و اگر خواستند ای مردان و کسانی که با شیر خاکی می
انگدایه گیرید بجهت شیر دادن ... برای اولاد خود خواهد مادر ...

باشد از شیر دادن و خوانی ... بی بر شامی کنایه نیست در دایه گرفتن
چون تسلیم کنید ببلایگان ... انوار دایه دایه از ابر ایشان ... به نیکی و در
خوبی بی مضایقه و مبالغه ... و بر تیب از خوی در باز گرفتن نزد مرد در
و برانید انکه خوی ... بدانند از رضاع و فصال و شیر خاکی ... پنهان
و آنانکه میزنند ... از شما ... و بگو از فرزندان ما ...

زنان ایشان ... انتظار برند بفرزند خود ... چهار ماه
و در روز که حامله باشند که مدت ایشان بوضع منقطع شود یا کمترین که مدت او دو ماه و پنج روز
بود ... بی چون برسد زنان تا شوم مرده ... پایان مدت خویش ...

بی هیچ ضرر و وبالی نیست بر شما ای اهل ایمه و مسلمانان یا پدر و مادر و نیای از او
در آنکه زمان کنند ... در تنهای خویش از شوم کردن ... به نیکی و بی غش
شرع بر او صیغه ایجاب نمیکند و حضور و حضور ... و خوی باید شما
بیکسند ای مردمان و زنان ... داناست ای مطیع چون دانستی که کار میسر است و نم گوز که فرایان شو
درماند این صاحبی چون بدانی که گناه تو میسر است و کن تا از غرابت برماند ... که گناهت
در همه وقت حق تعالی از ذنابت همه کردارهایش باشد خیر همه گناهانش زود راست

فصل اول
در بیان ...

بیاید دو نماز نماز است با آن طرف او نماز است که در آن قصر میکند و بقول اینها هم وزین اسماء
و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است در دو وسطیت آنکه او را در وسط نماز میگردانند
یا او وسط صلوٰة نماز است و بر او استعاره و در فرضی عایشه و ام سلمه و خدیجه و ابی بلهاس و این
مسعودی و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رضی الله عنهم جمع نماز دیگر است و در این باب حدیث وارد شده
در جواب افواب که تخلوا من الصلوٰة الوسطی صلوٰة العمر و او را در وسط نماز است و آن کفر است که دو نماز
روز را یکی جانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری کانی و دو نماز است یکی در یک طرف و در
بروایتی از ابی بلهاسی و بیضا بن ادیب رضی الله عنهما نماز شاد است و ادیماء نماز است
در مقدار هر اکثر رکعات در فرضی چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شود یا میان
دو صلوٰة اختتامه در دو صلوٰة هر یک است و طایفه دیگر نماز فتنی بصوت و سعی دانند که میان
دو صلوٰة بهر دو واقع شود که افتتاح و افتتاح عبادات یلیقه بیش است یا مابین دو نماز
نصر را بیشان رسیده است و تخصیص یکداری نمازها و مکانی که بر آن شروع باشد در حواس
التغییر شیخ سونی مذکور است و دیگر او میکند که عالی السید و اولی القوا
در لغوی که نماز بردارند یعنی نماز خوانند و نماز قوت سکونت در نماز زین اسماء
رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه و سلم در نماز با هم فرود میخفت
چون صلوات میخواند تا این نازل شد ساکت شدیم پس اگر کسی از شما در نماز بیخورد
ناروا یا شرارت مودیه پس بپوشد نماز بخیزد در حالی زین اگر در خوف مانع باشد
بقول امام اعظم رحمانه و زود امام شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود خوف نماز نولان کوزد
خواه امکان خوف باشد و خواه نباشد یا سواره نماز خواند در جنگ هر نوع
که میسر شود و در وقت قبله یا پشت بر آن پس خوف یعنی شود
نزار بد با تقان اکثر علماء این جمله را از ذکر نماز است و گویند شرکت یعنی خوف این شدید شکر گوید
علا بر آن همچنانکه در آموزانید شمار از آداب نماز یا شرایط شکر
آنکه بودید شما که آموزانید و آنکه در وقت گفتند از شما

صحبہ

و بعد در پیش شکرت و اقلش نهند و نزد امام اعظم رحمه الله گفته است ایست و جادری که در نصف
مهر مثل این کس باشد و اعم آنست که تقدیر منقوض برای عالم شرع است بی منقوض
ایشان است تا بانچه توانایی منقوض دادنی ... بروجهی که شرعاً در طهارت ...
معاست یعنی منقوض و اجرت یا مصدق صلح خود نیست یعنی فرای واجب گردانیده منقوض و احوال ...

بر نیکو کلان ... و اگر طلاق در میان باشد ...
پیش از آنکه کسی بکشد بیعت ... و بعد از آنکه کسی بکشد بیعت ...
هر که ... بی بر شایسته ادای بیعت را بدهد ...
کسی که زن را پیش از فصول طلاق دادی آن مهر مسی چون بر وی لازم بنویسد بلکه منقوض بایستی دارا
جای در سوره افواک حکم شکست منقوض در هر دو ...
هر که ... هر که ...
یا منقوض آن کسی که ...
بست اوست عقده نکاح یعنی ...

بقول تویم امام شافعی رحمه الله درین وقت است که زن بکوزد یا رسیده باشد و او را اول بود و یا
اعظم رحمه الله از هر دو که او ازین کسی شود است که در کوزد یعنی تفضل کند و تمام مهر برسد و مورد
همین قول است که میدید ...
زودیکرت ...
بگیرد تفضل را ...
در میان بدو یکو یعنی هر که ازین شد که این زن بعد از کوزدی بوده و از
وصول من محروم و یا بوی شده او را تمام مهری دشوار نام و زن نیز عفا کند که ازین بدین
رسیده و از مواصلت من بهره مندگشته اولی آنکه از وجه بگیرم ...
برای می کند لزوم در تفضل ...
یا تفضل کند و اینست که باید

بر غازی ازین بوانست و عود و حقوق آن ...
حقوق نصرت نسبت معلومه و سزا نیست که ...
و ابو امام رضی الله عنهم نماز باید است که میان هر دو بی و یا بی تمام کوزد و یا میان دو نماز
(د)

فرماندها و امرها در میان اینها و بیرون بیرون از آنجا که
لشکر پیروز شدند و در آنجا که از شهر با و سرانجام خود
بودند امام فرمود که در هر روزی که در آن روزی که در آنجا
رفتند و اکثر سلامت ماندند و برقع باستاده و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت
کردند اهل یک شهر را بودند یا جهل تر از ما میماندند تر از یکبار از دیدن پسران در نشدند
از جهت آنکه از گردن از روی دست ضایع میزند تا در وادی میان دو کوه خود آمدند
در آنجا که بی کف و پیشانی از روی سر بود و در معلوم آوردند که در آنجا
نشاند تا یکی از اعلاء وادی و دیگر از استخوانها که در کوهها بود و در آنجا
خود مردم از اطراف و جوانب بیفتادند و با فرشتگان و اگر از آنجا برود و در آنجا
کشته شد و از آنجا در کوهها که در آنجا کشته شد و از ایشان خواستگاری نمایند
بسیار موه که در ایند ایشان را و این صورت جوان و جم بوده که روزی که در این بیابان بودی را که تالش
خدا در موی را السلام بود بر آن موضوع که از اشتهاد و آن بودهای آشکارا مشاهده کرد گفت الهی
منامی اثری هست بوشان نموده که نطق است بر ایشان از آن از حجابی نه خطیب رسد که فلان
بگو یکو تا منی ایشان را زنده کردم و قتل آن کلمه را بر زبان راندم و حجابی نه ایشان را زنده
در آنجا که درستی که خدای ... امر این خداد تو فضل و رحمت است ...
و لیکن بسیار از مردمان ... سپاسی از آنی که در خصوص ما
از ارباب که چنین معجزی دیدند و فرمان حق را گردان نهند و شیای مسلمانان عبرت گیرند
و کارزار کنند ... در راه خدای برای آسکار کردن دین خدای ...
و بدینگونه ... شهادت قول تکلف از جهاد که با خدا را بنویسد تمسک می نماید
و اما بخاطر ایشان ... یکت آنکه بگوش نیست ... و ام دیدن خوار بعضی
بنورگان دو مانده او را که و ام خواصند ... و لم دادنی بگو یعنی در و ام دادن تحمل
کند یا منت نهادن طالب عرضی نباشد و بدین صیغ ثابت قوه که ثواب و رضی دادن از ...

دیگر از نذرنا ترا هم جائز است در جهان با اگر زنان تو هم مرده یکسال است
میراث شد و جاهای کند پوشیده قاعده ترین و مجمل فرود میگذراشته اگر از اهل بیرون بودندی
در همان خانه با اولیای تو سر بر روی با اولیای زن در همان جهت او خانه بنا کردند
و اهل بیرون از بلای خانه جدا گانه برای ایشان تربیت یافتندی و یکسال این خانه بیرون نیاید
و نفقه از اولیای تو سر گرفتندی و تنی که از خانه مقرر بر او بودی نفقه نداشتندی چون حضرت
رسالت علی علیه السلام بدین امور در طایفه در کثرت و از وی زنی بود هم مادر و هم پسر
آنحضرت علی علیه السلام ترک را بود و والدین نسبت کردند زن را نصیبی نبود فرمود اما حکم کرد
که یکسال از نفقه بدور باشد اما عمل این آیه نازل شود حکم فرود آید چون جمعیت
بسیر نمود زنان از ایشان بازماند و زنی شود یعنی در ضمن نفقه خواستند
و حجت کردن و حجت کردنی برای زنان ایشان متعذر است نفقه هر کس
و مسکن از ترک است و تا یکسال بیرون کردن و از مسکن
اما اگر خود بیرون روند قبل از انفصال سال یا بیشتر نفقه نباشد بیرون
آیند بعد از گذشتن سال بی کفایت نیست بر شما ای اولیای تو
در این ایام که در دشمنی خود از زمین و طلا تو هم زن
چیزی که بودنی شرع باشد و خدای عبادت اشقام کند از سر روی لغت
کند صورت یکسرت در این حکم فرماید این حکم بیست زن که ربع یا نیمی باشد از تو
منوع است و عورت یکسرت با چهار ماه و ده روز آمده جای گذشت
زنان طلاق داده شده را که همی کرده باشند متع است که بران بر خوردار باشند و شوند
بطریق بیگویی و توسط در غلو و تقصیر سر او را کرد اینگونه است خدای ای بیگزار
که بر ایندی بر بر غیر کاران مراد متعینند از شرک یعنی همه مسلمانان
تنبی کند این احکام بیان کرد روشن میگرداند خدای
در این بران غلطی چید شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تعامد در آن
و مانده

تا دیده شود و اینها جزو کلمه بیضا است بصیرت غمناک مشاهده عاری از چنین زوایا
که یکی را بقبضه دندان خودی گرفتار کردند یکی را بسط از فودک را پند نه خود متوجه بسیار
پر طریقت تو می گفتم که آنی هر گاه بخود نکوم گویم از من زار از ترکیت و چون بتو نکوم گویم از من
بزرگو از ترکیت کمالی خود در نکوم بیت شوم کاسی بتو نکوم مستشع
تو نهی نشد و غیر جمعی از اشراف و ارباب با کاسی بتو نکوم مستشع
یعنی از زین یعقوب و بعد از وفات موسی علیه السلام
در پیگیری را که بعد از ایشان بر او باقی ماند و در کتب
بنی اسرائیل در ستاد و کونیو انانی پوشش بنی نون بود با شحون بن صغیر و بر هر تقوی گفتند
پس فرمودند که بی خضای بر او انگیز از برای یعنی تبیین کن از میان حساب ما
تا با ما است او کارزار کنیم در دهه خضای با جالوت و قوم او و ایشان
عالم بودند از بقیه عباد که عواربت می رسیدند و در شکی و زریز و با بنی اسرائیل صورت دادند
و بنی اسرائیل برت ایشان در مانده بودند در میان ایشان حکمی حکم فرمایند تا خود بدو
ان از پی خود استوعالی ملک و حاکم کردند که بود او جهاد توانند کرد گفت اند بغير
چهار شایدارنگا چون در نمی کرد اند بر شما کارزار کردن ایشان
دین اکاشما معاند نکند گفته است ما را و جوواند دارد
که ما قتالی نکنیم در راه خضای در پی که بر شما
که جمله ما را است از مواضع و مساکین و از سپران ما یعنی ما را بهر سازیم
از ایشان در خبر است که جالوت ساز اینها ملوک ایشان چهار صد و چهل تن است که در پی خود خندین
از منازل ایشان بیرون کرده و بران سب ایشان در مباشرت مبالغه داشتند
بس آن مستحکم که نوشته شد بر ایشان کارزار با عادی که بر کشند و از زمان
بردار که بکشد در جهاد بگرانگی از ایشان و ایشان بصد و سیزده تن بودند
و آنچه در خضای دانست بشما کاران که از جهاد مخالف در زریز و چون

زیاده است و برین تقدیر معانی مخدوف باشد ای برتری با و مطلق واضح است که اینی خدوف را ضمنی را نیست
و اولاً در قومی محمود است تشبیه کرد صورتی را که پس از آمد در لزوم فرا به و اعم از تشبیه اعمالی بر مضمی
در آن لازم است و مضمی من برین تقدیر است که خاص برای خواهد بود با از مالی صلال تصدیق کند
امام ناصر رحمه الله استفهام را عمل بر مضمی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد ...
غزای معانی فکر داند و زیاده بر زیاده ملود و اجآن قرض یا ... از برای او ...
ضعفای بسیار مهم کزانت تا اضعاف کثیر را بیرون از غیر شمار تصور کنند این آیه که با نیک
بود بطریق گفته که خدای چهری فرارده که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بود و قرض
بوزن در معانی قرضی مادی نبود و اولاً با الوصاح انصاری در حق الله عز و جل فرمود گفت
ببرای الله خدای این قرض برای طلب ضرر است و صلوات الله و سلامه علیه فرمود که هر که
تا شمار را با سلطان بهشت بود ابو الوصاح گفت بار رسول الله در فرمائانت و بتبرین
چنین نام دارد اگر آنرا قرضی در هم شمی یا نیویا بهشت میشود سید عالم صلوات الله و سلامه
که می خدای می شوم که می خدای نه دو فندان در ریاض بهشت بتوازی دارد گفت ای صید شرط اند
فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواهد فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول الله
علیه و سلم گرفت و جنبه را در راه حق تعالی صدق داد و فی الحال بود فرمائانت آمده ماد و فرمود
گفت یا ام المومنین این صدقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو جوی بنام تو و تو که گفتم
با من شید ام المومنین گفت خوشی بود ایست بارک الله که بنما اشرفیت و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در باره او فرمود که کم نمی غرق در ذاب و دار قضا فی الجنة بالی الله و صلوات
و خدای فرماید که در تنگ میلند روزی بر بعضی علم حکمت بود و صلوات عالی ایشان
است ... و گشاده میکند اندر ذوق را بر جمع نبودیم و غنیمت خود و مصلحت و منفعت ایشان
در است ... و سوی قی یعنی بیاداشی ... باز گردیده خواهد شد در مضمی قاضی
و با سبب محققان است در ذکر الحقایق گفته که فرامی برد از غیبنا تا دانند که می شود و ...
منت بر تو فرمودند و سبب میکند بفرمانا آنرا از حق پیشند و منت اعینا گفته و بعضی او است

گفته مار بر اصطفای طالت جتی و علامتی باید تا دلدار بفرمان برداری و هواداری ادرستی
به پدید آمدن شمول از خوی در خواست خوی تعالی از علامت باد شام و اعلام داد
دکتر و نشان از این نشان برستی که نشان از باد تمام طالت
آنست که پدید گشتن مابوت یکدیگر آن ضدی بود صورت همه اینها در این مضمون
در این مکتب است از پور در کارهای یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بر این
و گفته اند تسکین جانور را بود بمقول کرده و دو چشم داشت چون دو شعله از زخمه که کسی را صورت
دیدن آن بود و از فرض علی السواء منقولست که در وی او مشابه روی انسان بود و در
داشت بوق کارزار از تبارت پرون آمدی و مانند کبابی که سخت وزد بود و در آن
جستی و ایشان از متفرق ماضی و قضا همیشه بنی اسرائیل است مابوت در پیشی صف شکو بر این
و دیگر درین مابوت باقی خبر است از آنکه بگویند

چنین حکایتها درون بیهم السلام شخصی در لغت نفس او می تواند بود چنانچه آن را بعد اصطلاح
و نوصال او بقیه ای گفته در صحبت زمین فراموشان داد و در ادب نفسی او درت علی السلام
و آن از روی و ظهور در آن مابوت مانده بود غیبی می بود و علامت ظهور و باره و تخمین
که در تیره بر ایشان می بارید و ریزه انواع هوای مابوت را عالم از بنی اسرائیل گرفته بود
خود بر نه بود و هر موضع که داشتند که آنی تا بیل آن موضع بر سر او خود در حال فرزند
دفن کردند و حتی چنانچه حکایت از آن کرد تا آنکه در دست نزد آن مابوت از روی جانی
بیجا و تو را فرموده بردارند مابوت را و آن را در

برستی که در ریون مابوت شما مر اینجی است شما به صوفی تونی که
در پادشاه طالت اگر مینه شما در کارها دارن و کان بر بنی اسرائیل
بعد از ریون مابوت علم او را منقاد گشته و تها مقاد طالت نموده و متشابه
در مکتب طالت روان شده و هوای حایت گرم بود
که پدید آمدن طالت بفرمان شمول از شهر ایلیا بان شکو ماضی گفته

علی السلام پریشان حجت گرفت و ایشان بر سپی تانید و ارباد نو از حق شیخ اندو عالی استرمانه که مملکی از
 برای آن قوم تعیین نماید شیخ جانده صاحبی و طرغ پر از روغن بودی فرستاد و فرمود که هرگز بمنزل تو
 در آید و این روغن در ظرف علیان نماید و این عصار با قدوی برابر باشد بادشاهی این قوم را
 سزاوارست انجمن این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمدند شد آغاز
 نهادند و برای شیخ کرام روغن بگوشی نماید و عصار با نبات ایشان مساوات نمود تا روزی
 ردی شفا بدیاج کشا و بل نام داشت و بواسطه طول قامت او را طلوت گفتند که شیخ از آن
 در آمد و لخلل دهن العسل آغاز علیان کرد و عصار با نبات او برابر آمد و گفت
 معنی اسرائیل را پنجم ایشان جوستی که فرای تحقیق بر آنست
 زلی شما طلوت را بادشاه زمان زمان گفتند و استماع
 چگونه باشد و از کجاست و مطالوت را بادشاهی بها
 و ما سزاوارتریم ببادشاهی که از سبط یهو ذابم ازو که از سبط بنیامین است
 و در آن سبط نه بنوست و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی بهت است
 و او را عطا نکرده بسیاری و فرامی از حال دنیا یعنی اگر از نیست عاقل است
 باری بایستی که حاضر خرابی و دانی بودی تا بحیرت شود و تنها اسباب جنگ تو نیستی کرد
 گفت پنجم در جواب ایشان برستی که خوی بزرگ بد او را بر شما
 و افزونی داد او را کشادگی در بسیاری در دانی یعنی علم خوب و گویند دانای بود
 با مور سپاسی و تزییر مالک و دیگر پیغمبر او را در جسم آورده اند که طلوت مردی کانیو
 و با حال بود و همگسز کردن از اهل زمان خود بلندتری نمود و فریاد و فریاد که مالک
 الملك علی الاطلاق است میدهد ملک خود را هر که میخواهد و میوه اندک او را عطا
 ملک از کاست ملک و ملکستان است پس راه بگمش نبرد و چنگش و فریاد و فریاد
 بسیار فضیلت در دادن زمام اختیار قبضه اقتدار هر که خواهد و داناست با مستحقان
 که او را برمیگزیند باری دیگر بنی اسرائیل خبا بدار ایشان بود از طریق ابرام و الحی در آمد

دوشت و شش هزار از جوی بگوشید و از آن بها و هزار که مبره کردند چون چشم ایشان بزرگ حالت افتاد
به هزار و شصت و شصت و هفت تن میانها و بددل شده ماطاقت حرب جالوت ندایم
گفته انا نکره سقیم میوانستند ... انکه اچنان ملاقات
گفته اند یعنی پسته و فراداد خراب را و ایشان با آن لشکر بودند و سید و سینه تن گفتند
بسیار از کرده اند که مومنان ... غالب شده اند ... بر کرده بسیار از
اهل کفر و عدوان ... چون حضرت عمر در کاری خدای ...
و خدای با هر کس که کافرت نماید و نوت و چون خلیفان ابا نمودند و مخالفان بر وجه هر طریقه بودند
طالوت بان کرده انوکا در مقابلت کج حالت صف بر کشید و ان لشکر قول صحاب غیر مشقه فراد
سوار جوار خیمه کوزار بیخ زدن نیز مدلول بودند بیشتر ان افعال الماسی جنگه و کوفگان و کوسر
آشفتند رنگا و جالوت نیز نمود مردی عظیم الجثه و شربده لشکر بود در نفر امام مولی حکوت
که اسلحه جالوت هزار طالی این بود و از جمله اولی که بر سر نهادند سید و ظل بوده ...
و آن حکام که مومنان ظاهر شدند و صف مقابل راست کردند ... از برای جلا
و لشکرهای او ... گفته مومنان ... ای پروردگارا ... زودتر بر ما
شکیبایی استعاره است از الفار و المال یعنی مبر بسیار با انا هر کس دست و کاهوار
بماند خود ... تدعیای ما را در میان خوب ... و یاری دعا ...
بر کرده ما که و یگانگی ... بی شکست و بهریت کردند مومنان کما و از آن ...
با طاعت و توبین خدای ... و بگشت داد و بی ایشا علیه السلام ...
بسکه فلاخن که بر خود وی بود و خود در سرش شست و منورش بر ایشان شد و کله او کلاه
گشته و طالوت فرود کرده بود که در فرود بگشته جالوت دید و او را در طایفه خیمه شکر
کرد انزوی در خیمه خود را بود علیه السلام و لادن صحنی از مملکت باوی گذاشت و سلطان کما
مملکت با او را علیه السلام رسید ... و عطا کرد خدای را او در اجواز قتل
جالوت با دشمنی ... و او را حکمت داد یعنی نبوت از بود ... و به او زاندا و

بعلامه شریفی یا امام ربانی که ای قوم

کم بجوی از آب که میان اردن و فلسطین طایر شود تا مطیع و خاصه ای باشد نماید

بسی که پاشا مراری بوی

و هر که بخشد و نیاشا مراری با طعام در رفت بمعنی شراب آبرو که از قوا عینا و عینا طعموا ای شربوا

بسی او از دست یعنی بی روی می باشد هم که آب خورد

بردارد کفی آب بر دست خود آورده اند که می شجانه بحدت کامله خود جوی آب

راه ایشان بود آورد و چون شک در آن هوا با عطش غالب بر آن جوی رسیدند

پاشا میدیدند از آن جوی زیاده از غم که اندکی از ایشان که سجد و سجد

ت بود و به یک کف آب اختصار کردند هم از آن غم میرا بشوند و هم مطهرهای ایشان از بقیه

غم پر شد و آنانکه زیاده از غم پاشا میدیدند بهای ایشان سیاه گشت و تشنگی شد بلکه

که هر چند پیشتر خوردند نشتر شدند و برکنار جوی مانده با شک در تشنگی ملاقات نکردند سجد و سجد

وجوده که اهل معرفت در ضمن این قصه مشایخ از برای دنیا و اهل آن قوم کردند برین وجه که قوم طاعت

سالکانند متوجه بمقاومت شک جالوت نفسی می شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست که

باز پیاز آمد و زیادت از آن ضرورت معاشی است میل نماید استسقای همس گرفتار شده هر چند

بیشتر بدست آورد و غنمشی بجمع آن افزود گشته اطمینان نیابده کما به جسم در میان پر شد

نفسانیان نشتر بد شد و چنین کسی بوی بر دنیا مانده از دولت نظر ابان شک بر او حرم

و ای بیچاره است و هر کسی از جوی دنیا بفرقه قانع شد یعنی بمقداری از خورش و پوشی که

از چهار جهت خورشید گشت می شجانه او را بتوب خود موبد کرد اینده از روی معنی مستغنی

بسی آن هنگام که از جوی عبور کرد

و انگس ایان آورده بودند و قوا او را نصیبی نمود

کفشد آن دیگران که خلاف کرده بمره نمودند

بجالت و تشنگی ایان او را نصیبی نمود

بجالت و تشنگی ایان او را نصیبی نمود

بجالت و تشنگی ایان او را نصیبی نمود

بجالت و تشنگی ایان او را نصیبی نمود

بی نیک که میرسل در مادی و میدی با نیر و منور دانیدم او را بر انقت میرسل علی السلام دانند
و اگر خواسی خدای ما است که بر اختلاف نکردن اولی آنکه است حدیث از بس اینها
و اگر خواسی که از بس اینکه در این است که بر ایشان نشانی از روشن بر نبوت پیغمبر
ایشان است و یکی اختلاف کردند میوه بی ازین ایمان من کسی بود که بود
یعنی بر ایمان خود ثابت و در زید و ملازم دین پیغمبر خود شد و در ایشان کسی
بود که گافز شد و دین او را نمی نموده طریق حق را بگذاشت نوعی بود در نصاری است که بعد از
موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند و اگر خدای خواسی
اختلاف نکردن که مخالفت را که بلفظ اقتضای ایراد کرده ذکر است و اولها
سید به وقوع قال سید خلافت و تکرار از برای تاکید و لیکن خدای
مکنند اینچنینی ایجاد میکند از خواه از قرآن و صلوات و صحت و هدایت
ای انسانی که کرده دید نفعه و پیوسته از
همه که بر شما ملاحظه کرده ایم یعنی زکوة مال بزرگ کنید پیش از آنکه بیاید
روزگ که از جهل و همت آن خرید و ز رخت نباشد در آن تاسی خود را
از غبار یاز فرو و دوستی بود تا کسی که با حمایت کند و در خودی
بر وقت صلوات غبار و تا که و دیگران ایشانند تمکاران که کنند
حق خدا را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر معشوق خدای خدای پرستش است
مع معبودی نیست در وجود و خلق را که او را استحقاق عبادت او را است
زنده پیغمبر از همه زندگان و زنده بعد از خدای ایشان پامیزه در ذات خود
تا نام بر سر و حفظ مخلوقات را از انگیرد او را نه بعد از او است
و غیر آن که خاص گویند و خواب که بود خدای ظاهر است در ذات
خود است که در این است از مبدعات علویه و از در زمین اینها را
سجده در زمین گویند و انگلی او است در ذات کند از اینها و ملائکه و در ایشان

بسیار از این جهت آن علیست که بفرمان خود و کونیند صفت نه کردی بود یا زمانه و خلافت

و اگر بنا بر داشتند که در زمان خودمان

بسیاری یعنی اگر دفع نکردی خدای شکر که ترا بسبب فرمانها که کرده

تا به شوی زمین نطقت کن و منافع او باطل گشتی و لکن خدای عزوجل

فضل و رحمت خود را بر علیان در اینها که در معارف و انوار بود

نشانی قدرت خود است و نیز میفرماید آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو خواند و بر تو

بر آنی بر وجهی که طاعتی واقع است و اهل کتب هم میخوانند و در بعضی کتب

مرا میخوانند از فرشتگان که از بهر خلافتی

پیچان و فرشتگان که درین سوره مذکور شدند از روی داریم

بخصایب و فضایل بعضی دیگر ازین پیچان که میگوید خدای

باری سخن گفتی و واسطه چون آدم علیه السلام و گفت اسکن است و زد و جنگ چون موسی علیه السلام

که فرموده ای انا زبک و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت خادمی الی عبده ما اودی

و برداشت برخی را از ایشان بیایمان بلند و تفاوت انبیا از بیعت است که می

از ایشان مبعوث بنموده از آدمیان بودند و بعضی با کثر ایشان یا تمام زمرگانسان میگویند

چون و انسی چون پیغمبر ما و دیگران که در وسیله در خواب پیغمبری دادند و همه را در سوارای و زدند

از حضرتان و ادا از رفیع بضم او در است علیه السلام که حق تعالی او را ربه عالمه که امر فرمود

کما قال و رفعا مکانا علیا صاحب کشف آورده که طاهر است که آن بعضی پیغمبر است

و اما در پیغمبر که افضل است بر انبیا بعضی دیگر آن و خصایب بی پایان میخوانند از مطاوی

و احادیث شریف و معلوم میگردد که اینها در پیاده تواند تو هر چیزی مما خیر منکم و با یک

نواز تو سلطان ملک میگردند و در وجه انصابت حضرت نقل و نقل بیانی میگردند

نسیر ز ما فیه و دادیم ما و در بعضی بیایم را میخوانند

و حویدا چون ابرو که و ابرو در اجزاء موی و وقت دادیم او را

فرضیه بجهت دحض فرضی باغبانیت بودیت که ایشان از ظلمات وجود فانی گرد و بانوار اطلاق و
الوجود باقی ماندند و در مقام حضرت نظیر از اقطاب خواجه بنابر ^{نظراً} ^{الذی} المشهوره نقشند و شش
اند بجهت کلام مذکور است که درین طریق طاغوت ماسوکتی است که فریوی و ایمانی در
قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبری علیه و کافر بوده که العولی عند الله بغض من جمیع الاله
بدترین خدایانند که در زمین می پرستند هوای ایشانست از فرات منقادند اله هو به بدترین خدایان
که در زمین می پرستند هوای ایشانست نمی بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدای می گرفته است آن
چاره می پردازد که او بنده خدایت خواجه برارد که دارد حاصلی حاصلی خواجه بخود از نیت دور
صیغ آمده که نفس بعد از دم و نفس بعد از نوم در میان است بنده از وسیع و بنده زن و غریز
برای بنده بود بنده چیزی باشد از یاد ستودن هر چیزی که امور در همانند بنده آلی تا نیت ترا در و جهان
مرنگ و معجزه بین با ضرورت از همه چیزی باید برید و بچی ششمانی باید پرست اینست سر عقیده
بالعروة الوثقی و این زره است که هیچ انقطاع و انفسان نیست و امر
و صفاتی و صفاتی است که کسی که متوسل برده و نفع بود به دانسته به نیت
خاصی مستحکمان برده و نیت است که خدای دوست آنست است ابوی که
یا متولی کار ایشان است در راه نمودن بصراحت سقیم بیرون می آرد ایشان را
از تا و کلهای کفر و منکات بر دشمنای ایمان و هویت از نکت بیرون
با از تنگ بدین با از ظلمت نفس نمودن با از صفات بشریت با اطلاق ربوبیت
و انانیت را ایوستید نم یعنی بود نیام توان واضح است که علم کبر و خج کفار را
دوستان ایشان است طاعت نمودن بود را کعبه یا الا شرف و صی با خطبه و امثال
ایشان و بت پرستان اصنام و اله باطله و اهل ارتداد و اشیاطین این معانی
و جانند و دیون که طاغوت ببارت ایشانست بیرون می آرد یعنی معرکه کافران را
از ایمان میانی از سیر بیرون می آرد یا بود را از ایمانی که بت پرستند و ششمان
یا بود آنرا از راه کلام آن کافران باطله است خرد

زودید اور روز قیامت کمی ... مگر بستوری او را اجازت نشاء دید ... میواند خوار ...
... از در پیش ایشان از کارهای باجهان ... و از آنرا از بیکان ...
... نجزی از معلومات او ... مگر بدانچه او خواهد که بران محیط شوند ... خوا ...
... رسیده است و کفایت یافته ... کمی او که زین روش و ذراتها نهایت باز گرفته است تمام ...
... هم آنها را و آنچه در است ... و تمام زمین را و آنچه بر است ...
... و او را در هیچ ننگند و هرگز آن نیامد ... ظاهر استن آسمانها و زمینها ...
... و او است برتر از هر اوام ... برتر از اندیشه انعام این آیه شریفتر است از قرآن ...
... و حدیث آمده که این آیه را زیانست که نفوس میگذرد بر آن در بکرسان دلش و خواص و فضایل ...
... و از او در اخبار بسیار است ... صحیح الاعمی نیست در قبول کردن دین اسلام ...
... بعد از اسلام عرب یعنی اگر چه نباید کرد مگر کسی را از بود و نصاری و مجوسی و مسیحیانند بلورد ...
... اسلام بشر و قبول فریزه گفته اند حکم این آیه باینه قتال مشرک است از تمام قبایل و رب خودین اسلام ...
... قبول بود اما باید که آن قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا فرجه قبول کنند ابوالمصعب نخاری ...
... علیه و بر قابل داشت نگاه ترسانی از شام بدین آیه و ایشان با و صحبت نموده ...
... و انسانی دی خور گشته دین ترسانی اختیار کردند و هم راه او هم شام شدند ابوالمصعب ...
... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دستور فرمود تا برود و ایشان را با کراه بر او شرح باز آورد ...
... این آیه نازل شد که اگر که بکنند کسی که بر بنی ممدین شهادت ... برستی که در آن ...
... راه راست ... اگر کسی یعنی که از ایمان و حق از باطل متمیز گشت ...
... بی زکات زرد یعنی کرد ... با بنی پرستند خضرای خواه شیطان و خرافات ...
... و خواه کنند و سلطان ... و بگوید کزای ... بی سوزی که جنگ در ...
... به دست او بری حکم که آنست بیلتاج سنت با و قوف نزدیک او دینی ...
... که سوزی بی غیرت صلی الله علیه و آله کس که بی قوی کرده و فقه تو نیست و بریت ...
... و سعادت و بنیاد و در حقایق تجربه وارد است که آن در تمام راه نفی طاعت و در خواص ...

غزالی ... است که در نه بون دین خواب آورده علیه السلام که توبت بخند داشت و از آن بر اجمار
بودت هم از غزالی است المقدس ... کس که ننگ با او آورد و خداوند تعالی او را از قبر بخنار
ندمی زالی کرده و خیر تو به ... است المقدس نموده بفریاد بسیار ایا دیار به غیب کورود
رشته بی بود رسید وضعی در یافتد به اماناد و خان ادمیوه و اربود و نورن الجیر شد و نور انکور
بازرد و در سایه دیوار انوار گرفتند انچه تن خود خورد و باقی در سه نهاده و انکور را پیغمبره باز
پشتاید و بنیاد خنجر است در آن کونی داشت که پیش تو به بست و نیکه بر دوزخ راه و در آن
در آن غزالی غزالی است چون آن دو به زلفات فرایسته به گفت چگونه به درم و در زنده
این دیر از غزالی یعنی کون این ان سازد ... غزالی او با
او را بجهت زنده کرد انچه بود از زدن ایشان و این نه بطلان است با او بود بلکه طبع است
نسبت ای بی خود ... بی غیر اند خونی و زرد رنگ این تا خود تعالی
مسائل و خداوند ... بی عوه از پیرو همان سخن به صورتش بود آوردند
و شیخ از او در میان و در نرایه ما و از او در حق پرستانه بزرگ سال او را که او را
و شب به هر همان شرح تعالی نوشک فارسی از بزرگت ... در نایت است المقدس را در مدتی
جلال قدرت باز آورد و این در غیب نازد بیشتر بود ابا دان تر شد پس از آن در آن
گفته اند که او را سنگا در کسفا به نیز نیمه و در آن روز که کورده شود سوز خنجر از لب کورده
بی از شش جانوری در عمل در رفتی از زنده شود چشمی به ... گفت هر را
ای خود رفت در زندگان گفت لای ... در ندره ام انچه از وی در تون بود
سوز آفتاب بر گفت ... پیاده در روز گفت آن از شش زینانست کون
تا فایردن ... در زندگان این ... در سوز و در پی صومال مرد بودن بود
تا خود آمد و در کربت از ضایع آن مرض را برین دیگر رفت نجیب و سوز و در پیار با از شش
به هر ... جانی ... برین صحت خود یعنی انچه که در سله ...
و غزالی است ... انکور در یک رجهت بود ...

آتش دوزخ اند و ایشان زراد آتش جاوید مانده کاند ایام یاد و بصر حیرت

نظر نکردی بوی کسج که از زود غناد حجت است و نمی صحر کرد با ابرسم

در زین ضوای او یاد در اثبات بر بوبیت و در صراحت پروردگار او این مجادله ای کرد

بوقت انکه داده بود خضای او را یاد شامی با این جرات و مجادله ای نمود

انکه داده بود خضای او را یاد ملک بوی نورانی داشت و او دست بخی از استین طغیان بیرون آورد

و هم تکیه از کیمیا بیضی کرد و این مجادله زود بین کفانی بود که همه روی زمین بر تصرف داشت

رفت که ابرسم با نر تکت وری از حد داده است فرمود بر سوختن او از آتش هر دو فرمود زود را

در بر حوض عظم از زود خفته فریبانما با بیانی کردی خضای و کت و بنا و مناسف کرد

انکه وقت که گفت ابرسم در حوض او را زود بود یعنی آتش بس

زود قدرت زود میگرداند در ابرسم بوجود می دارد دو هم ایروا بهرین و بیانی

فتنی بود گفت نمود من هم زود کنم و میرم می ترس از این فعل را

بسته آمد از زود خضای زود خلیله و زود کرده گفت ای کف ایروا زود در دلمی

په آن طلبید نفس صاحب وقت ابرسم زود را میزید و انقوا و او میزد علی ای بی بود

به الله بعبودیت و است نفس و میزد است از این زود خلیله می زود و کت در بیجا و زود

بر حضرت قادر علی و دنیا تکیه بر دست بر خضای قیس خود میس میگرد فرود ابرسم بر ملا

آن زین ترشقان بود گفت بر صفا بی بر ستم و بیانی

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

نارده خضای زود زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله و زود خلیله

میکنی تا چون بر نام حاصل بدو من از آن دانش آرمش بخیزد آورده اند که بیسی بر لب
سخت نشستی بر مردان اشاد که در غن سواد با نوزان دریا و در آن صحرایم بگر از زبان بی اورد
بسیر مانده گفت خوش دام حید با بتم جمع که نوزان بکبار آن طبع را از بی توان داد که
بی بزانه نوزاد از نور صلطی و اعراف سب و اعداد منقان و میان جلوه جمعی تواند
تشی دروغی از شاد به خلیل که تا در فلان دریا شود که دشمن می دام بگر که گستره است در سرشته از آن
برست آورده بخوابد جمع را بقید بریشالی در آرد خلیل با عروا بلیسی نمیکند و از بند خود العا
کرد ایمم علیه سلام فرمود که بر عمل کسرت محالگی این افرار از تو عدم قضای صحای وجود
کرده بود قدرت که در بار از از این نوزاد به جمعیت رساند کوزه که کوزه در
بشکست برون تو هر باز قیام میکند آنکه در آن نوزاد کوه را رفته به ریب که سازد است
بی بر صبر علیه سلام زبان سوزان است که امی بنیازید چو زنده میلی تا بر طایع ما در نوزاد
دولتی باز احوال بماند نام یابد گفت خوی که اگر تا برون جان از و در آن
بها رسد در زمان بوتر و خوردن به نوزاد و طایع و کوه
بنا بر نوزاد بی عجز از ایشان بی خود یعنی رزق برود در شکل
و مسیبت ایشان بگویند مسکای و در قایق نیز بریدر منظر سرفیق به زین حوا از نوزاد سوزنا
بر تو مشنه با دند جهم ز افران ایشان سر با بیدر جوار آنکه باره باره کرده یا گی
در سانی ایشان برست خود بخابدر بر وضع من بوم کوه که ممکن
باشند که جوئی از آنها بر توانی نهاد به نسبت این جزایر جمع جمال مغزرت و این زین
باز تمامت و اراده خامی نفسی است که بر هم کوه که نزدیک تو باشد توانی
این نوزاد متفرق شود با یکدیگر میخانه مارده نمی توانی در میان آن
ایشان تا اجابت نمود بیایند بیرون تو می شتابند شانتی در آن نوزاد
بمشق تعانی غالبت در با برست از آن بلیسی بی کار شانه
بهری بلیسی بر صبر و عاز از این کوه در آن صحنه و در آن نوزاد

درنگ
بسیک ترا بخواه از برگ زنده بودیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کرد
نودانیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند
و خطه کن بوی اسرار الهی حاضر خود تا به بینی که بقدرت بی شک

بگفته آنرا که صیوم و بعضی را بالایی بعضی بر کبکی سازد
استوارانرا کوشی غریب علیه السلام در انداخته اسرار الهی نگریست نوای شنبه که ای کوشش
در افغانی منفرجه هم خوب به قدرت کامله ربانی عمده افراجه جمع شده بصورت بوفنا و کت میماند
ببینی به جسد در آمده فی الحال رحمت و نوره زنده کنفت
بزرگ آثار قدرت الهی در اینجا همونی بعربیت معاینه
گفت می میرد حالا سبحان چه

دانشه بوده قبل ازین شدلال و بین
و مانده تواناست پس غریب میان نوم شد چهره ناقصه او را بست مانند و گویند که کورد
مت شست و استخوان آرد و سوزین از نهر العلیب املا کرد و نوشتند که کبریه کبریا را از حشر
بود و باید کن از راه گفت از بر صمیم
الکبریه و در هر صحن جان

بجودت هسه جلونه از نده میگردانی زده ترا سوالی بران آورد بگوید
اما از مودنه اند و اصل استیاد و را نهمه بود گفت ضرور
رهن کرده زنده میکنم استقامت معنی اچا بست یعنی یکان درین جودت معنی بر احوال
بباز کرد کفنی رلی التو کالی دیمت
و بین این سوالی که در تاپا رسد و ساکن شود دلها معاینه

جودت در فرجه حاصلی مذکور است از حیث منوع می باشد جناب و بود خلق که بعضی بگفتن بود
شود و بعضی نماند و بعضی پودین ایجاد کرد و جمع با استوار بود آورد و طایفه را به سب
تجهیزات در بر بزرگ شد و چون بر صمیم نوع وجود خلق دیده بود در آنست که احوال خلق
از منوع و دیمت و آن نیز منوع می تواند بود در خواست نمود از این جهان که احوال منوع

بهره معتبر مثل آنکه کردن این منتفان . هر مثل چندی است که در زمین طیب بجا آورند و آنرا

درویانند . صفت خوشه بران نوعی که وقت شب به از اصل او منتفان کرد

بهره هر شعبه خوشه بود . در هر خوشه . سودا از ترکیب با مقصد حاصل

آید باشد . وضوای زیاد مکرر اند این مقصد را مقصد از او بهتر

در آن است و خواهد در منتفان حسبت او . وضوای بسیار کشایش است ترکیب آن

در آن است بقیه کمترین و در این وقت ایشان غرض از این تمثیل تصور

بهست منت و زرقیب مضمونان که چون خوبا برکت ترکیب است مقصدت پرست بصری اشتغال

نکته بشارت بودت میدهد . دانوی مقصدت میدهد . دانوی بازی شیطان مکارنا ترکیب

مقصدت آید بسیار . انگسانی در غرضت میدهد . ماهای خود را

در دره ضوای بسیار شود و بسیار خیرات . بی از این دره

آن چیزی از غرضت میدهد . سنی یعنی منتی بر کسی نهند در صورت دادن

در یک روز در دنیا و در آخرت بود . در این یعنی عقیده در دینش از یک نوبت و فعلها

زود صوم ایشان . در یک روز در کار ایشان . در همه

است و ایشانرا از کم شدن خود . در نتیجه ایشان از زمین شوند از وقت

نواب . سخن بیود و صوم جلیل در در ایشان . در روز شوق در درستی

سخن سایل جنی فخر کردن از طایع و ابرام او . بقرت و مساوی را در غم

از آن صوم که نسبت به سایل . از بی در اید از ادبی و آزادی از سر ریش

بفره . وضوای تعالی نیازت از صوم آنها که مشرب غفایت خود را بخش

و خاتمان منت و آزار مکرر سازند . بود بدارت بچیل نلسد در غنویت نمان و نمودی

ان کرده و یوکان . باطل بکنید و تباها سازید

مرد صوم نمان غورز . بمنت نمان در درویشی مال از آن منت و توانا که خالی

بیش نیست و در زمان دست نمان . در وقت خالی و بشارت بد یعنی بشارت

و فراموشی و اجتناب ایشان از باره باره کرده با یکدیگر یا صفت و گویند در مابین بگویند تا اصلاح تمام
 یافته و منقسم ساخته بر چهار یا صفت باره کوه نهاد و سرهای ایشان در دست گرفته او را در دست
 که ای کبوترها و کس ای زانغ ای فرس پائیند جانبا سرهای خود پس بزمان خوان افروز در یک
 دینگی تفصل شده و با یکدیگر ملینم گشته ابولنا ایشان در دست شد و سرهای خود بر زمین
 گرفته و علت درد دیدن آن بود که این صورت ابلع است در جهت و در راز از جهت معلوم افغانی
 که در غنم نزه نه آن و خانه زیاد خیال میسرید که در پایهای ایشان در دست نشسته باشد و در
 آنکه اگر با صره هر کیفیت مری را در وقت دو بون بیشتر است از آنکه آن احوال پر بین
 پس آن صورت تا پیش بان ابرو هم علیه السلام میروید و از آنی پرواز کردی به سرشان خود در دست
 وی بود نفس می تنه و در آنوار از درد که هر دو ظاهر نفس خود را اجبات ابروی نزنه که
 باید که قوی برنی ز به تیغ ریاست به عمل میزند بعضی را با بعضی میامیزد تا صورت ایشان شکسته
 مقلد مان شودند ایشان را بر این تر و مقلد خوانند تا بطرفی معارضت متکبران با آن
مخشان گفته اند در دنیا جور او با مشارک نیست نه کبوتر نه پسته با او در مشاکی است
 بخشی و دست الفت از خلق و نفوی که همواره مایل شهورت زمانی وجود را از بنو شهورت
 زانجا و زانجا که هیچ زمی است جعل از وسعت ترسی و از آنکه از و طایری بالجمع رغبت
 است بریدار و دیده است از آنی و دنیا از مردم که به هیچ جای هر ای همان صفت را به
 تا به روزی که بر و بوسید به با صفت از طبایع ارکان از بود از آنی به هر دو
 که در نوع حالت تار است در صورت که به هیچ آنی است در دو دایره شهورت در آنکه هر دو
 بیچون و در که طایریست نه در آنی که صفت حالت است حکیم سانس روی آن
 در این بعضی اشارتی نموده جدا ریختن است جالبه بون جمله را به زمین برون در دست
 این که در بعضی از این در میان و به در و عین نموده نفع از آن کسی
 در این که در بعضی از این در میان و به در و عین نموده نفع از آن کسی
 در این که در بعضی از این در میان و به در و عین نموده نفع از آن کسی

بویست که ارفع باشد
بویست که تابش آفتاب بود ز روی رسد و بویست که بویست
ز روی بر زدیلم و از اذیت مغرور شدن در آب در ز روی باغ در خن رینی

برسد بوی باران بزرگ قطره
بوی بر آورد و براد میوه خود را
و در بار یعنی یکسال عنوان برده که زمینهای دیگر بدو سال دهد

ز سید بران باغ باران عظیم القدرات
بسی بود سید بران ضعیف آن نیز اور
که نیست یعنی اثر باران از اصحاب می کند و بزم در پیش محمول بود و مقصود از این عمل حصول ثمرات
فصاحت که از برای رسانای غرای غرق کنند از یادش می گوید غالی نیست فراهم آن صدها که
باشد ز نو بسیار
و غرای بدانکه تمام میکند از روی آن غالی

پناست و صاحب مزید عمر جوید
بمثلی ز بکوت برای آمدن اهل باغ می خواهد
باید دست بر آید بلی بنما حرم که دست یعنی در شمع نوار و
انکه باشد و اورا

بوستانی در درختان دور
و نور با یعنی باغی شکرین باغی
میرود

در اندوستانها
از غنچه سوزان و به باغ و صاحب باغ راست
از غنچه سوزان و به باغ و صاحب باغ راست
و حال که از رسیدن خود و ندای باغ در برین
تغییل با بخت ایشانست

در درختان دور
و در درخت درین برین سوزان خودند و نوزاد
بخت سوزان در برین سوزان است
بسی برین بوستان

رسیده با کج و گوید در آید
در آن کسی و چنین یاد ایشان محوم گوید
بسی سوزن آن باغ بواسطه سوز و صاحب باغ می گوید و همانند این مثل عمل فغانی دور

ست که در مظهری علی باغ کمال است
و لایق عاقل که با بند مردی برین
بسی سوزان درین بوستان
و لایق عاقل که با بند مردی برین بوستان

هست مالشان سوزند
بجای بیانی در بار سوزان درین بوستان
پان بلیغ غرای
بویست که تابش آفتاب بود ز روی رسد و بویست که بویست

میفرماید پاره‌های از کانی از یک تن به ...
نهدنت کس در کوم جمله گری پیش ...
منظور از غیر واقع شده منت دارنده یا شده منت نهدنه
خود را باید به بیخ رسینون بدویشان نیز بیان که او را بر سر بیخ برش میکنند و به فعل
گوشی کرده چمن در چین افکنند مگر درویش نباشد تو انگر منظر صفت جود و در منزلت
ای آنکه بخت عمارت خاکسوی گدا که گویای وی در داری است می شبی از درین بخت
مومن میفرماید خد خود بخت و از ربا عمل سازید همچو اعلان الکسی از طریق
سوز شده و بخت خفاک استم گشته خند میکند مال خود را
نمودن بر دمان و کیفیت میگوید بجزای در روز قیامت
ندای زویره بودی صد تبرای وی دادن خبر نایمان و کرمی است افتد دست معاند
جودت اردی نه برای طایرات بی مورد احوال منی متاقی برای
نمودری سستی ست خاره اموزد بری سنده ناهست می سوزانند
باید باران بر روی زمین از رود و بسیار خرد بی است آن خلد رسند
سند است از شلی هم و بیان رکود و خاک معنون مثل متاقی است و خاک بر روی
نمودر ز غنایان از بی بیانه چون شعرت باران عدنان کتاب ساس زبان بر نا را
کتابت گویند سندی می مانده عام همان بل با همین معنی دارد سوزانند
متانند که از زمین ستم نشاید قادر باشند این غنای سوزانند
بر فراز چهره زاید حقوق زاده باشند برین
نابود یعنی زویره است و دانسته
و من خود شاکت قفا و غلامی
پرسند برای شایسته وی نوزی و زویرای با است
و بهین ساری شده زلفهای ایشان با من نوزیر میوه مانند میوه

در مقام مرتضی علی رضی الله عنه و اوردت رضی الله عنه الجبار فیما لنا علم و للاعداء مال فان
مقال یعنی عقوبت و ان العلم باقیه الایزان علم دادند با درسی و تقاریر از رسم شکر
نوکا کمال و در کمال تک و دانش با بکثرت غیر موصوفه گفته اند اولی ضمیر کثیرا بس
علم باید که اهل دنیا را طاعت کند و داع خدمت ایشان بر همین احوال خود نکند که او را غیر
کثیر دادند و ایشان را معایق قلیل و در دنیا بود یا پذیرند برین موصوفه

بگو صدق و حقیقت را در حق
و آنچه پس و نکر در ای مومنان
نقد آنکه بسیار رسیده بطنه بیرون بیرون از رو کار با یا اعلامی در راه خطا پذیرند
یا بر خود واجب را پذیرند از آن معنی یا غیر معین در طاعت یا معیت
بس بودستی که غولی بدانند آنرا از موسی بکنند و نیت

ستکارانرا که نفع بریا کستند بیاز حرام صدقه دهند و نیز بصیحت خود با بزرگی که در طاعت
کرده اند بوفارسانند در از باری و خیمه کانی در آنوقت که خواب از ایشان باز دارد
اگر اظهارا کین صدقهای خود را بر وقت ادا کردن بس
چهرت انجام دیگر از ابروان رفت اشک و بر خندان تحت لازم شود و قلوب بچکان و شتابی
با این معنی میل کند و بگویند همان دار بد صدقات را

آز بد رویشان در خیمه بی آنکسها بهتر است شمارا بر آن صدقه از آن بد رو
و معهودی نزد در پیش نیز از منزلت افزودنی ناموی محمودی باشد بعضی علی حکم اخلاص
عام دارند و در این دنیا اولی صاحب در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اخلاص مانده
عظیم داشته اند در فقر از منی هم زحمته نطوع و جمع بر آنند که اخلاص معلوم بر آنند و در
و از این اظهار ادب است بطنه ترک زکوة یکی بر نبرد دیگران دلیل مسارتست با عرضی از و کما
رب رفت تو آنرا و دیگر میشود با دای زکوة که در نطوع بهر حال اخلاص اولی باشد و از آن
بسی در می اندازد و شکر است که هر در نطوع اخلاص از سعادت بهفتاد و سه در هر روز
به فائده بطنی غرض است از آنکه در حالت که در صدقه نمود که از آنکه

شکر که شما در آن تقلم نمایند در حدیث دیگر کار با وی ترکیب نمازید
 مومنان نفعه کنید در راه خدای از نیکوترینا و بر کز حرم ابوبکر
 می کنید تجارت و صناعت و از این بیرون آوردیم برای شما
 زمین مریخی بویات و اشجار مثمره افسانه انصار بوقت رسیدن شما بخور سبزه نو و کز پاره تر بودی
 پنهان یکدیگر در مسجد پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در گوشه نهادند و تا فقرها برین تناول نمودند
 روزی یکی از مالداران دنیا در دست صاعی فرما از آن صاع که صبح نیز زوی با شکار را میبرد
 در میان غنای یک کور خفت و کلاه خیمت خود را بان مائهای بایزه بر آن خفت حتی حال او را
 معاند نمی کرد و فرمود که از اطلب احوال منور رسید و قصر مکنز پنهانی
 نگاه و نافرین که از نجات صحت از آن طبر نفعه کنید و حال آنکه بنده تا
 فراموش کرده جان جبری که اگر بشما دست در حق شما بگرداند
 چشم و در خوابانید در افتاد و مسابله و مسامحه کنید و بر اینداند خدای
 بی نیاز است اگر کسی که تصدق با مال خیمت کند ساینده است از آن که صدق و افعال با نده
 دیدم دیوسرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کسیر نوید یکی از شیاطین انسی با نفس ما
 و عده میکند شمار افترا و اجتماع یعنی آن ترسان در وقت اتفاق از در تهمی و تقاب
 و بهر ما بد شمارا تجمل و امساک و منه صورتات و صورت
 و عده می دهد شمارا بر صدق دادن آرزوی از خود و نمائمان شمارا در بعضی
 زوی روزی و مکافات بگیر در دنیا و خدای بسیار فضلت بر منفقان
 دانا، مستحقان ایشان مرست فضل و مغفرت را مهربان خدای صلت
 مگر اینخواهد نادانند که جمعی باید داد و بدهی باید داد و یاد آنی که میان انکارها
 و له شیطانان نیز فایده تا از عیب شیطان نرسد و بوعده رهمان مشطه باشد
 و مگر آنکه در این بی برستی که داد و نداد را بگویند
 امام ابواللیث رحمه الله فرموده در حق جان مال و متاع و بیار آنکه خوانده که فل متاع الو باقیل

بر بعضی از آنها نوشته شده است که در روزی که پروا شد و بدین پیغام بود که

ایشان را در دنیا و آن دنیا خبر از حال ایشان است که ایشان توانگر اند

ایستادگی از سواد و استخفاف از خلق و قوی شناسی ایشان را ای محمد

و علامت ایشان در سوره نوح است و در آیه هجده و نوزده و بیست و یک

سوال که در هر دو آن در هر یک از آنها در ایشان است که در روزی که طبع و ایام و غیر آن نیز

ایشان را موصوفه بصفات آن سوال است و هر که سوال بجهت شغف و معرفت بگوید در کتاب گاه مردم

سوال کند و از سکه های با زمانه مانده در سوال و این گفته است

از مال خود بوسیله صف و فیه از استخوان بی برستی که خوی بر جوان

کافاست و میزند که بگوید عید و از برای هر چه میداند تا که غم میکند و است

بزرگ استی حاصلای خود را شب و روز صفا

و با شکلا و نسی استونق او قانت با سلطان هروی ای در بسیار نوزاد آورده که علی رضی

رضی الله عنه چهار روز داشت یکی بیغای صدق بود یکی در سر و یکی غیظ طمانی و یکی روز نوبی

حق بی نمایان از زینت و حضرت رسالت علی المرتضی و با از رضی علی برسد که ترا بر روی آ

از برین نوع صدق نمودی جواری که طریقی صورت و بر روزها از این چهار صورت نمود جمع

آمرای التزام نمود تمسای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته بونوع حاضر شد و صاحب گشتان

آورده که او بیک صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده هر ارد در سر و مثل آن در عطا

و همان مقدار در شب و بهمان سوال در روزی چنانچه درین آیه صوفات کلمت و را میخورد

چهار ایشان است که برین چهار نوع صدقه دهند و در صوفات ایشان است که نزدیک

پر رزق را ایشان که آن بهشت باقی و نفع جاودانی است گفته اند و دانست که ایشان را در تمام

عسولیت زده آورده اند و صدق غنیمت مقدر و خوف نباشد ایشان را

و نه ایشان اند و بکن شوند و در روزی که در آن روز

مال و دارایی معاطم میکند و زیاده می ستانند و بر کثیر نواز قرمان خود بران

شما یعنی آنکه نطالم نبود
و مادر کوز را نیم از شما غصه بگرفت و می خوردند در کوز اندک

دانات آورده اند که از انصار تبلی از اسلام بگفت محاسن و در ضایح که میان ایشان
ثابت بود بر ایشان نفقه می کردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیوانام علیه

و اسلام شریعت معرفت و نشیونان نفقه کردن را بر یهودان کارشیدند و چون صورت حال بگرفت
در حالت بنه لای گذردند آیه آمد که نیست بر تو آل محمد خدای خود بود بهر آنکه

توفیق بگردد بر تو هدایت دعوت دینی و یکی خبری که بغایت خود
باید نماید با ایمان که آن بفرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده تصدقوا علی اهل الدین

و با ایمان علی احوال صدقه در تکوینات بفرستد و با آنکه بگیند
از مال پس از برای غنهای خود مینند و ثواب کسارج بنامت خواه منق علی

کافران و خواه مسلمان را که او می برد پیش آفتاب بود تو دانی برای بر دست بود خویش
بگنجشک و یک دهم که روزی در آتش میای بوم جوم که غنچه نیاز افکنی بنه یعنی بصره

و نفقه نمی کنند شما که مومنانید
ثواب و شکر و غزای و به معنی ثواب آمده است که قالی تعالی و ما اونیم بمنزله بود

وجه الله و بد نفقه میکنند از مال خود توفیق فرزند
ملکت برای شما یعنی برای آن بانی می شما برساند و نما تکذبه میشود

یعنی از ثواب اعمال شما بستم خبری کم نمی کنند
در پستان است اما که باز داشته شده اند این سو فقه غنچه شما برای

تهدا نمی توانند بواسطه اشتغال بخواه اید و ام طاعت
از زمین برای تجارت و طلب رزق و انبیا در و شایسته هم بودند و سب چهار صد چون علم بود

درین معجزه و اشال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه کینه غزلی بود و شمشیر که شبان بهر روز می
مسکن ایاز تیب صفا مسجد پیو صلی الله علیه و سلم و بر روز ملازم آن حضرت بود و در آن زمانه

و بولدند ز کوه را . . . مرا بخار است نزد ایشان . . . نزدیک
بروردگار ایشان روز قیامت . . . و ایشان را تری نیست بر آنم پیشی فرستاده اند
و ایشان را خودی کن شویم برای آنکه از عقب گذاشته اند . . .

اگر کوه کردیدگان . . . بر تمیید از غوا بر خوی . . . و دوست بهار بود
از جانان است از بوا . . . اگر کشید شما با در دار بوفان و حرمت بهار اینی غرو
تغلی و بنی مغیره مخومی بر بوا به یکدیگر محاطه داشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
روز پنجم که با فتوی داد و بنی غرو بشرط انکار ما ایشان بر دیگران ثابت باشد و ما دیگر
از ایشان موضوع صلح کردند و وقت طلبید و با ذبی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان را
بر آورده گشته ما به رحمت گمانیم که بر او از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدون بدل که غلام
بسی خصیبه خود را بعضی غیب بن آید که حکم مکر بود رسالت بر او و صورت ما بر او ایشان جانب
بنوت فرست ایندازه نازل شد که دست او را ببارید . . . بی اگر کشید و بغیره
توکن نمائید . . . بی کلاه کشید بگرد او و آماده باشید . . . بکنک کردن

از خواله رسول ما و وضعی ناز و خواران اذن بین علمت یعنی آنکه با یکدیگر کلمه نمایند
و برانید که کینه بر بفرار که اشقی است و در بوسول که همیشه او است . . . و اگر تو به کشید
از رفیق با . . . بی بر شمارت بر جاهای شما . . . ز شما علم
بر مدیون و زیاده از راهی الامان طلبید . . . و در شما ظلم نمود از راه چهری که کشید
جواد رسول این آیه بنی هر وقت که با طاعت خوب خواور رسول است و از سودگوزن بزرگ
را می شنود و بنوعی از غایت شکستی تا ادراک نماید همت خواستند و بنوعی در تحصیل آن
بجین موده از اهلان و تا صیل با یکدیگر آید اندک . . . و اگر واقع شود دریم
فراوانه در سوادلی و غلغلی یعنی بزم شکست و غلغلی باشد . . . بی حکایت همت
دادند . . . کادقت تو آنکری را گمانی . . . و اگر صورت دیدم تو
مغلسی . . . بیدت شمارا . . . اگر در این شما که از خواله منو ما به منظور صیبه

مستور... که اینها بر منتهی... انکه که... است... و...
پایه سازند... از بودن و ادعای وضو نیست زعم و رب آن بود که بر من می آید
مقل او را مختلف و دماغ او را محیط می سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که معارف ایشان بود
اگر می کند و بعضی کلام است که غیر ترکان را بار و رعایت بشکل مجانبین باشند و اهل و احاطت ایشان
آن نشاء بشناسند... آن خواب ایشانرا... بیست که ایشان گفتند

فرضیت کبچ... مانند ریاست که او می گویم... می رود و بیج می گردند و لا
گفته این بیاضت بیج است همان را بیج فرق می گویند... حال آنکه
تجایزه حال که بیاضت بیج... و حوام ماخذ را بار... بی که بیاید
برو یعنی بوی رسد... در بود پروردگار او که نه است از او

بی باز ایست از آن... بی او راست... از آن که نه است قبل از گرم و از آنکه نه
سوزان گرفت با او و راست است این نوشت یعنی آن مان که نه است او مغتور شد... و کار او خوش
است... خورای بیج هم او در زمان آینه ز بسته بفظ و عصمت می است که نویسی زین
او سازد تا و تلبی آن کسره می گردد... دم که باز کردد... استمال ریاضی از آنکه خورای از

حوام گردانند... بی آن کرده استخوان و زناشوندگان اوردنی... حازه
دو نوع اند... ایشان در آن جا و بی خواستند بی زیرا که حدان دانستن
ریاضت و کفر موجب خلود باشد در دفع... کم و کجاست میگرداند خورای

ریاضت یعنی مرخصی و از آن باشد عاقبت آن بختان و خسران می کشد این جایی ریاضت و مرخصی
بهره از آن مال بجهت دهد یا در راه... و غرض فقط کند پذیرفته نشود و این کمال بختان
واقون گرداند خورای صدقها را یعنی میجویم باشد فرد او بسیار خواهد بود
خورای دست نمزد... مناسی می که منتقل بریاید... کلاه

که بر او کجاست یا صبر باشد... تحقیق آنانکه بگویند ماوردنی...
در عمل آوردند او را بر او بر زمین... و بیای دانشمند غار را

و آن قیمت طفل و مخموز او و کبیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که وی اقرار کند
یعنی زیاده و کم امانت کند و گواه یکم بر بر معامله خود و گواه
از مردان شایسته یعنی مسلمانان بالغ آزاد بی اگر اینها دو گواه نباشند و
مرد یعنی بافقان بنفقه که دو مرد گواه شوند بی یک مرد و دوزن گواه شوند

و نهادن زانیان مردان در بکارت و ولادت و طریب ساد و مواضع مستوره محبت و با مردان در
حدود و قصاص و عتقا مسو نیست و در غیر آن از حق مالی دیگر مالی چون نکاح و طلاق و عتقا و
و نیست و امثال آن مقبوست و گواه باید گرفت از آن کسانی که بشنیده و بر خفا

باشند از گواهان بی بیان میکند علت اعتبار عدد در امر این یعنی دوزن
بر اهل آن باید که تا چون زاموش یکی از ایشان آن دیدن را

بجهت غلبه رطوبت صفت بیان بر افرجه سولن غایت بی دوزن باید که تا بعد بر یک بیان
دیگری را بیل کرد و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت

چون خواننده شوند بر آن آدای آن و ملکی شود از آنکه نویسد شهادت را
در جانی که خورد باشد آفتی یا بزرگ یعنی انزک و بسیار آرا نویسد

مأمورت او که مقرر شده با زار مدیون این کلمات شما دانست و زیاده
خرای و صوابتر هر کس دادن را به کتابت بزرگ شود دست و در

کتابت آنرا که رنگ نشود در محله ای حتی مدت آن و تعیین شود چون با
باید کتابت مگر آنکه باشد معامله بازرگانی حضور

که میکردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست برست و بنفقه
بی نیست بر شما گناهی آنکه نویسد آنرا و گواه

چون فرید و زودخت کیند بنفقه و حکم این آیه منسوخ است بر آن عالمان
و باید که رنج رساننده نشود نویسنده یعنی او را مالک

و اجبار نیست نفرمایند و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانع از شهادت

دو جهانی و متکفل نجام جاودانی است
 و بر رسید از خواب روزی که همه شما باز
 گردیده شوید در آن روز بحساب خدای یا فرای که مقرر کرده از خواب و عقاب
 بی نجام داده شود هر نفسی را خواهد از عمل کرده باشند از یک و دو
 و ایشان یعنی باز گردیدگان بوی تم کرده نشوند ^{ای عجب}
 گردیدگان چون معامله کنید با یکدیگر بواج یعنی بندگان بنویسند از خود شرحی که
 بر آن در آن دین باشد تا وقتی نامبرده و معلوم بقوت سینه و کتور
 بی بنویسد آنرا در عجب اشمل بر وصف معامله و اسم معامله و مبلغ حق و مقدار اصل تا وقت حاجت
 رجوع بر آن کند و باید که بنویسد آن را و شقرا در میان شما بنویسد
 بر او را کسی یعنی کم و زیاد نکند در اصل و حال و باید که سر باز نزنند
 پس بنویسد تکلیف کاتب بعد از رفع افاده معلوم میکند و این کتاب بقول فرض کفایت
 و بر و این فرضی است شرط نوان کاتب و قوی است که فرضی بوده و منسوخ شده بقوله و لا یضارک
 و کلمات متجرب است یعنی اولی آن باشد که ابانگند کاتب چون آنها کند ^{انکه}
 بنویسد و ثبوت معامله را همچنانچه پیامور آید او را ضرری یعنی بر آن نوع
 امر مشح و واقع شده پس باید که بنویسد و باید که اطلاق کند بر کاتب
 انگلی بر وی است دین و زیارت خود از آن کند و باید که برسد
 املا کند از ضرری که پروردگار از دست و کم نکند در وقت آوار
 از آن حق که بر دست چیزی را پس اگر باشد انگلی که بر دست
 حق یعنی در دست است جاهلی و قرف یعنی باغ غیر رسید چون مجانبه مردم
 یا عاقبتی تا توان بر آن کور و کور یا بر نیک رسیده یا اند
 مطلق توانایی ندارد و نمی تواند ^{انکه} املا کند او که بر دست بخت املا نویسی
 باشد یا بواسطه مرضی نکند در زیارتش بر پدید آید یا اند بر آن لغت که معارف قوم است
 دان بخورد پس باید که املا آن حق کند و بی از آنها گذشت یعنی متولی امور

که خواهد تحمل کند و خواب کند که او را هر چه بود در خواب و در خواب
چیز از عنوان و تعزیر و غیره و تا بعد از آنکه بعضی از آنها را این آیه بآید که لا یكلف الله نفسا الا و جهدها
منسوخست و جمع گویند حکمت زیرا که قول اصح نزد اهل بیان آنست که نسبت ترا حکام مقرر می شود
نه بر اخبار و این آیه خبرت بی منسوخ نشود و نزول آیه لا یكلف الله نفسا برای آنست تا دانسته شود که
در صراط نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از
تأمل در مضمون آن متامل گشته بی طاقت گشتند از صیون و فاروقی و معاذ بن جبل و بعضی از
ایمان و انصار در خوان نمودند که بلا از من حضرت مسلمانان صلی الله علیه و سلم
در صورت حال بروضی باید رسانید ایشان را چنانکه نوت آمده گشتند یا رسول الله کلفنا من العمل
کلا طبیعی بعمار و تکلیف کار را کردند که قوتشان نداشتیم بلکه خبری با او رسانده اند که طاقت استماع
نمی آید حضرت استخار نمود که آنچه پیشوایان علمت گفتند یا رسول الله غانده عمار بن قیس فرمود
در تمام اندیشهها در پنجه اختیار مایست ایمان نمان معاصی در دلام آید و فکر مناسبی در خاطر
می نماید و ما آنرا کرده ایم و از قوت بغلی نمی آیدیم حتی کسی نمی نماید که بیایم که الله از
ما را برانا بگیرد کار دشوار کرد و مجلسی از مردم آن بیرون نیاید بی عالم صلوات الله علیه
و سلم فرمود و می شنای جان میگویند که بنی اسرائیل گفتند معناه و معنی الا بصرم جنودین است که گفتند ایشان
تسبیح شد بگویند معناه و اطفا دهنای اعیان با بکلام پیدا اجبار اطمینانی تمام یافته گفتند معن
قول و المعنا امر میرت این گفتار دشوار ایشان رو با هم می افتاد و حضرت حق در تالی این است
و سبکبار که ایشان این آیه فرستاد که **لا یكلف الله نفسا الا و جهدها** که در معنای او در صورتی مدعی
علیه و سلم **بوان چیزی که فرستاده شده است با او** از نزد پروردگارا
و که آن آیات قرآنی و احکام دینی و حقوق شرعی و مؤمنان تر از است او
بر آن تحمل کرد و چون با ایمان از رسول صلی الله علیه و سلم بنی و بنیینه بود و ایمان ایشان با او بار
و تصدیق بنی بیت نیکم مؤمنان جمع کرد میان بنی و ایشان در ذکر و زود **بمعنی همه**
از بنی و مشایخان او **که در پاره انو جزای یعنی بوجه از او با او و اسما و حسنی**

باشد یعنی گفته شد بر تقدیر است که بضر فعل مجهول باشد بی اگر معلوم اعتبار کند منطوقش است که
باید که کاتب بزبان کسی یا و شیفته درت نویسد و از خیانت در کتابت اصرار کند و گویا نیز تحمل تهادت
کند و از راستی در سکوت و گواهی بفرستد و تبت طلب و باز نگیرد
اینها که نمی گویم از اصرار کاتب و تمهید بی آن فعل منهی
و همه شما بر سید و زمان خوار بر اخلاق کنید
دعای آموزد خضای شمارا

دین در میان شما
دشمنی بهم چرخا
و امانت
و اگر باشد
در خوی علی ایضا یعنی نجات
بشد ز ادوات کتبت یانت شود
زاسته
بسی اگر اینج دارد

بسی بیدار داد کند
و اما او را و اینج می کند
خیانت نکند
و هر که بوشد گواهی را
انگس که اینج شده است یعنی بیرون
و باید که بر سر از خضای
دیو شید گواهی را که پوشیدن آن از گمانان کجا برست
بسی بر شمع که نموند و کینه کار است دل او در

منافقت اسم جلیب تنهی تمام است بر و عید ربانی و کلام جزیم قلبیه سخت تر و غلبه برست
ز نام متعلقه با نضاد ظاهره
و قحطان دانست
بدر آسماست از ساره در شسته
یا در است عوام و حایه که اسرار یوب و بواعی عنانند
و ابژه در زبهاست

بدر غشمان شامت از غزیم و نیات
باینهن سازید از
شمار یکید خضای شمارا بدان بضر یا خبر میدهد شمارا از آن ناید که دانای
نمای پرومطهر بر سر برست آورده اند که شجانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بردی احصا
کنند از غشاد زبان و کرد در اعضا و اندیشه دل
بسی با فرزد بعد از احصا

ای برود کارها بود ... بگرهارا بعقوبت ... اگر از او شکر کردیم و علی بن ابی طالب
 از ما فوت شد ... با خطا کردیم و بی قصد و تکبیر شای شدیم ... ای آفرینیکار ما
 و بار کن بر ما ... بارها گران ... یعنی آنکه بار کردی که آن حضرت گران
 بر انسان که پیش از ما بودند یعنی پیوسته و نهاری که تکالیف شایسته
 بر خاندان واقع شود ... ای خداوند ما ... و تحمل کن بر ما ... آن چیزی
 که حالت نیست ... ما را بر آن حضرت که صورت غنی است و در سوره او بقول مفسران که لیه را مدلی است
 دنیا به آیه ی شیشین است و حق دیگر نیکی است و اد استیلا ی شیطان است بواسطه غلبه شهوات غنی
 با شایسته اعمال ما هر چه بنده خدا از حق مشغول گردانند و از زمان ما بردارند باز دارد و گفته اند
 ما لاحاقه من به لغزین قدم است از هر اطاعتیم ... و عموکت و در گنوار از اخطا
 از لغزشها ما ... و پاور زمان ما ... و بیخشیای بر ما بقول علامتهای
 و کار سازی و بار ی دهنده ما بی ... پس بار ی دعا را در نظر کردن
 بر کرده کارها آورده اند که معاد بنی جیل رضی الله عنهم این صوره را
 ضم کردی آیین گفتی و در حضرت که حضرت این دعا را در شب معراج می گفتند و ملائکه آسمان
 در پیش می آمدند و تعالی اجابت می فرمود
 مناجات سورجی اسم اوست با الف اشکالی بالای عیم حق است و لام بقای کریم بودیم تحت
 تدبیر او برکت آتای او در دنیا همه را علی العموم شایسته دعوت تعالی بود در سری بی غنی طریبات
 خضر و اصل و فیض محبتی منتهای او در هر دو جهان فیض خواص را حاصل ... غنی آنکه
 بدستش است ... نیست هیچ موجودی مستحق عبادت مگر او ... زنده او حاجت
 زنده از او ... پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمع از نهاری بولان بدست او
 نیز است که با حضرت رحمت صلی الله علیه و آله در باب عیسی علی السلام مناظره کند و حضرت بخیر
 ملاقات ایشان را با سلام دوست فرمود و ایشان گفتند ما غایتی اسلام بردی و گفتی قبول
 همین عالمی که کوشش داریم حضرت جاری داد که شمارا نیست زنی و زوزنی جایست و دست از ...

و در این مجال و افعال شگفتناک و احکام کامله او ... و در شان او که مقرر است حضرت
 کبریا اندیشه نبات و کورسند از حیثی انبیا بیله و سبب وصول روح اند برسل ... و بنا بر
 منزله وی که همه حقیقت و سنج است غیر مخلوق ... و بر شادگان او در همه یک معصومند
 و بر کورسند روح کوزارنده و خواننده بر راه حق ... میگویند بنی و مؤمنان کجا صراحت کنیم در
 ایگان ... میان صبح یک ... اند مولان او بکنه بهر ایگان می آیم بخلاف یهود
 و صاری که از روی حسد بعضی را نمکوند ... گفتند مؤمنان ... شنیدیم قول خود را
 در زمان بردیم امر او را بس بطریق انقیاد از ضیق غیبت جزوه خطاب بر او گفته
 و طلبیم آموزش ترا الی پروردگارا ... بوی تست بازگشت همه و اگر این
 قول را که در سبب تزلزل نکرده اعتبار کنند این آیه مادی باید گفت و اهل حدیث متفق
 بر آنکه این آیه و تعالی اولیست و بی واسطه در شبهه معراج بر حضرت نازل شده چنانکه در صحیح
 بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سحر معجزه نمودند
 چنانکه در خوانیم سوره بقره و آنکه کنان ملک کشنده یعنی سایر چنان فرزند مرسی از امت
 نزل نیارد بدان در نیامع آورده که چون رسول الله علیه و سلم معراج رفت و سبب
 کونین را بفرم ممت علی کرده بمنزل فریب رسید سوی عالمی شده عالم مانند درود در میان
 هم مانند برون آمد از برده بود خویش که کربانی برده مقصود خویش بودی که تمام او را
 و کلا جامی در تعابذ حیات حضرت و صامت پیامی واقع شد عیسی چنانکه پیغمبر خود را تا شام
 که آمدن رسول با انزل الیه منی ربه خواجه عالم صلوات الله علیه و سلم مینافی کرد گفتن بر آنکه
 سرتبت این کرامت بی مؤمنان است کوزارنده نیست حق تعالی فرمود و المؤمنون کل آمنی آیه حق تعالی
 رسید که امت خود در قبول امام چه میگویند فرمود و قالوا سمعنا و اطعنا الا بر خطاب که در
 تم بریشان سبک کردم ... در رخ نیکنه فرمای ... معنی یا یا تعالی یا یا
 مگر معبود اطاعت او ... و آن نفس با باشد که از نیکیها
 و بروی باشد آنچه جای آید از برها حضرت درین کس با تمام آتم آغاز دعا کرد

تفاوتی که در طبیعت همه موجودات از هم است که تصور میکنید بخارا
در جاهای ما و اینها تفاوت است. در نوع که میواید در از و کوتاه و کله و آنچه بسیار
تسبیح نامی کامل است و درها بسیار شقی و قدرت میسی علیه السلام برین وجه بود بلکه در
هم بریم تصویر یافته و تصور تصور خود نمونند بود زیرا که تصور مخلوقست و مخلوق می باشد
و خالق بر آنست. مگر بر جهت تکرر و عرایت است علیهم اتفاق نماری که
ثبات نداشتند بلکه بی تفاوتی مانند دانا و حکم کار است
انکه در کتابها بر تو قوت را بعضی ازین کتاب شما
روشن است و اینها در فصل بین در در نقطه معنی است که اشکال باشد آن آیه است
محل و معنی است و اینها در دیگر مانده اند
بگوید که در ظاهر و ادراک معانی آن بی حاصل است نه بد بعضی از آنکه حکم است که کتب
و چه پیش نباشد و مشابه آنکه استعمال وجه دارد شیخ ابو منصور ما تری در علم از خود
که محل بیان حکم میداند و در مشابه بی مرد نقل دخل کردن می تواند و گفته اند مشابه بودن
متصور اند که بیورد یا صادر از روی حساب حمل بران بر مدت دولت اسلام سواد
چون فاکتور صورت از مفصلات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میراثت جز اولی
و یک است و بعضی صد و شصت و یک و اگر دو است می و یک و المردوبت و معناد یک
ظرف میگردند بریشان میشد و گفتند برین ایجاب خواریم می شبان از خود
اما انگسانی که از جهت تعدید و نصب در دهای ایشان یکی و بنام است یا
شده در معنی آنمی پس بی روی می نمایند آن ضری لا که لفظ او مشابه معنی
و مستحکم است کتاب برای هدیه کردن نشد که شرکت یا نلذت
با کمپس بر جهان میاید بود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشبه است و در میان آن بود که با
نرم خود را در شک اندازند و دیگر انواع مشابهات می کنند
هفتاد و یک آن بر خود و بر ما و نمای خود و می دانند تا در این مشابهات

دانشمندی تسلیمان گفته که مادر نسبت فرزندکامی بیگانه محکم و اگر بیسی بر او نسبت بی پدر او
 کیت رسول خوی صلی الله علیه وسلم فرمود که در مذمت شما فرمود خوی روایت در خود میواید که
 بیسی شربت اجل خواهد شد و دیگر شما اعتراف میکنند که تصویر صورت مسیح در دم مردم بقدر بر او
 بود و هم بقصد ما شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویند که بیسی اکل و شربت داشت
 و رفتن و آمدن و خرابی پیواری بود نسبت می کنند و می شیانه ازین همه نفوس و مقرر است که
 راکت شده از مجلسی بر فاشند و شاد و اندام آیه در اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسانان
 ناره در زونیت بیسی بود و ناره در نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله علیه و آله و
 سوره ذکر الوصیت می درجیات و قبولیت او نازل شد بعد از آن در میان در چنان نبوت کرد
 که فرود شد خوی و ... بر تو از آن ... بر سطح ... در کتاب ...
 در حالتی که موافقت این کتاب ... در آن کتابها را که پیش از وی بوده و از
 موافقت در توحید نبوت و معاد و اصول دین است ... و زود ...
 تورت و انجیل ... بیانه و تاملات ... راه نامیده عربی اسرائیل را
 بطریق حق و درین دو کتاب نهی مجسودیت ماسوی الله مذکور است و برین نفع بطلان قول
 یهود و نصاری در آن نسبت جوهر و هیچ میگویند ثابت میشود ... و زود ...
 کتابهای دیگر را که بر گفته اند میان حق و باطل در تفسیر بر آورده که فرقان خوانند که حق را
 انزالی گشته و دعوی صادق و مذهب بر آن منتهی میشود ... بر سطح ...
 زخم و میزند ... بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا اینها که هر یک علامتی است
 در طریق اجتناب و نشانهاست ... خوالی تحت بیسی پوسته ...
 غایت و قادر بر علو کفار ... خوانند عقاب غضب بریشان ...
 که خوی ... پوشیده نمی ماند بر وجهی از کائنات ...
 نود زمین و نود آسمان بلاد علم الهی محیط است بجمع معلومات و موجودات و علم بیسی علیه السلام
 از معنیات حاصل بود و آن نیز تعلیم حق پس بچنان علمی ناقص میگویند توان شد بر روی است

کتاب

بدو خدایستد ایستای ما را یا معجزات اینها خود را ... بی کفایت
 ایستای خودی ... بنایان ایشان از تکذیب و انکار دیگر آن ...
 و خدای سخت عقوبت بر کاران ... بکوی محمد و انسا از اگر که فرستد از
 بود دشمنان که در در واقع اصد ... زود باشد که مغلوب شود در دنیا و آخرت
 مؤمنان و غیرشان ... و چه زود شود در بعضی سوی دوزخ ...
 و بود اما کماست دوزخ بر خطب با کفار و زین میفرماید ... بدستی بود تا حالا
 علامتی در نشانی در سوره بیوت محمد صلی الله علیه و آله ... در نصد دو کوه است
 روی و هم دیوار شدند در عرب بود ... گوئی کارزار میکشد ...
 در راه فزونی که شکی نمی بودند صلی الله علیه و آله ... و سخت مهاجرتی بود
 و سی و شش اضرار ... در سی و یک و بیوه بخدای آن که او جهل بود در نصد
 و پنجاه تن ... میبودند مسلمانان ایشان را یعنی کفار را ... دوبرابر خود
 دیدنی آنکه را از آنچه ایشان هم برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی بر دیده کرده
 بود که یکی از مؤمنان را بدو تن از کافران مایه گردانم مایه صابره یعنی مایه دین علی
 کف را در برابر ایشان نمود بدیشان تا بوسه ای مستطهر شده رویا بگردد و بر دشمنان
 کند و عداوت مذکور در این بود که اموی بر بسیار ناب آمدند در اخبار آمده است که در سوره انفال
 مؤمنان را انوکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دیر شدند و در آن وقت مؤمنان را ضعف
 بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و مملوک گشته و برین تعبیر حاصل بر زبان کافران شنیدند و صبر
 راجع بکوفتن و علامت صحت نبوت این بود ... و خدای قوت دهد ... بیاری
 کردن خود ... هر که از خولید ... بدستی که در تقبیل کشته و دیگر قبیل
 هر چنانچه عبادت ... بر فراوانی از این چهار حد پشایعی دست که بصیرت گویند
 زینت داده شد یعنی آراسته شده است ... بر آن سرکان ...
 دوستی از خدای نفس را از دشمنان است و زینت دهنده حق تعالی به در کجای آن حال و دوا می آید

مگر خدای که آنرا زود فرستاده : امام سجادی و غیره زود فرموده که بنده سبب این سنت بود
اینجا وقف از دست یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا در اینجا علم که بعد از این مذکور میشوند در
دانشین تاویل داخل نکردند به تحقیق فرقی بجای آنجا که علم نیست
قرمان در دانش که مؤمنان این کتاب اندیام که اولاد در علم مصون بود . میگویند
ما که بود ایم بتشابه ... محکات را دشنامات را از زود پرورد
مات ... و یاد کنند یا پذیرفتند ... مگر خداوندان عقول
صافیه ... هم قول را همان علم است و ایشان قوم خود معاص دانش نبود را بزود عمل پارکانه
میگویند که آنرا که ... میچکان و خوف ساز ... دسالی حارا از دین حق
بعد از آنکه ما را راه ... و غیره
خود توفیق بر استقامت که این رحمت نفس و نفس بخت است با آن آرزای دار مصحح از تکلیف است
برستی که زود بختند بر طریقه ... الی پروردگار ما ...
برستی که زود بختند بر طریقه ... الی پروردگار ما ...
که هیچ شک نیست در وقوع آن ... برستی که خدای ...
در بخت و شورش زود ...
با کفار زود بختند حضرت را سر زود بختند در ویش است و بر آن زود و خود با اموال و اموال
مخافت میگردند و کما شرت می نمایند ... دفع نکنند و باز زود در ایشان
مانعی ایشان که بوان می دارند ... و نه زود بختند ایشان که بود
ایشان علم بکات می دارند ... از غرایب خدای ...
زود بختند در آنوقت که ایشان را سوی مضیق بهم رساند ...
ایشان در آنوقت که بگردد و عادت این شرکان با بود یا نصاری در تکلیف حضرت رسالت
مسی مدبر بود ... مانند عادت متاجان فرعونست در تکلیف میکان
و عادت انسانی که پیش از زود بختند ... و چون عادت خود

میگویند ای پروردگارا - بدستی ما کردین ایم باید تو زود کنی
بسی بار زود کنی ما را - تا ما مار از خواب دوزخ بیدار شویم
صفت ایشان بکنند از بیم کسرت کاند بر اهل از ایضی بگویند یا تو کن حضورت و شهادت یادداشت
تجمع آفات و بلیات - ده گناهند در قول و فعل و نیت - در این
بر دلانند و او عزیز در میان و آشکارا - و غمگینند کاند از مال طلال بر این
استحقاق - و اگر کسی تو لعن کند - ترا که لغوات اجابت و عوا
یا تا ز کور نگار در شلخت آفریب با و استخوانان که از با موالات استحقاق گویند که این سخن
عبارتند در کیشون در بیاعت و صافند و اندک استماع منباج ارادت و قانتانند در صلوک
الی الله و سیم اندکی تصور و بی تصور و معنی صفات ذراتند در درستی محبت و استغفار از ذنوب
قلوب نوبه و محرم و گناه آمد نمود ما سوی الله از بی نوع گناه استغفر الله و از بی صفات
از نو کور شد صبر بر مملکت و صدق اینها کلین با خلاق مالد آمد که وقتوت استغفار شخص
نفس و الضمیر و خای - تکمیل ادر در زیر قبول در ادر استغفار رفتار در توصیف و ما
ساره سسی ساکن در خوب فامواری شود و خوشی بقای این از مصلحت فیضی از اهل کفر
و در سوره که دیگر در آل طاعت بسته ظهور معنای در زست این فایده میدهد که جویند ترا به
حروت بر میباید مگر مملکت مستغنی شد شب وجود ما عدا که نمودی بوده است را این گشته
چ شد در صورت از این صفت روی نماید و سر کلام تمام اطفال از سر راه فطرت
الصحیح اینها هر که نماید غم نورد قدم قافیت را کوان جمله اوقات محبتات را در صحیح و صالح
دمید در هر اوقات هم در نماز الصلوات بر آید در باب نزول آورده که در هر از اجازت
بهینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله سوال کردند که بزرگترین کلمه شریف شهادتی
در کلام خدای کرام است این آیه تا را بشکرت - تو ای داد خدای با طم کردی
یا سان از سر - ~~تو ای داد خدای با طم کردی~~ که در روی تحقیق
سزای بر شش نیست که در تو - ~~تو ای داد خدای با طم کردی~~ در شکست بر همین و کلامی در

در این جهت امتحان بزرگان باشد و گفته اند فریب شیطانست که می آید در چشم عین ایشان این شیطان
 از زمان که بوترین دام شیطان ایشانند و پس از آن محبوب بسیار
 و این اندیشه و نظرهای که بر کرد یادین ساخته
 از زردیم نظارشت نزارشغال ز دست باشتاد نزار درم نقره یا به پری پوست کاوان
 دنیا و درم و دیگر اسپان علامت دار در لودان نشان است که پ
 و سزا و نظام میگرداند و مطلق ایمن و غریب و امثال آن و گفته اند سواد است
 بی نام خدمت داده و از باقره یا ابلق که میل از آب بران پیشتر بوده و دیگر
 بیان از مشرک و کافر و گفت و گشت زار باز مینمایند برای زردی این که یاد کرده
 شد و در نظر کفار آزار است که است خیریت که بر خورداری باند
 از لغات بزرگان در دنیا و فضای که موجودی است نزدیک است
 بگویند با زشت صواب فرد در قربت الایبار منصوریت جد کورلی کوه و صحرای
 پیش حوا آنه علی باب بگو آبا خردم شمار الی در ایشان جای
 به بهتر از آنها که گفتند و ای آنها که بر سیزگند از شرک که عاقله مینمایند
 یا از ارتکاب گناهی بگویند یا شاع دنیا را دست برداشتن چون اهل صنوبر شایرا
 نزدیک پروردگار ایشان بومنانهاست که انوک از ان بقرت از دنیا باخورد دست
 در حدیث آمده که لوضه سوط من الخیر من ان دنیا و ما فیها بسی صفت آن بوستانها میکند
 مهرد از زیر صورت یا اشجار آن بوستانها جو میالی ب
 جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهز آنست که گفت و این بوستان
 منتفی گردد و در میانرا جعفرها اند حوری و انس با نیزه از نا دور
 بنساز دنیا را به شد یا با ستر در حق و خلق و دیگر ایشانرا خنود
 از غزای و این از دست و خیر است و غزای این است یا آنکه بزرگان
 و احوال ایشان تعیان از نازل منازل جهان خوانند بود اما نمرد از روی نیب ز

اگر احادیثی در این باب آمده که در روز قیامت بر سر او می افتند معنوی کلی و از باب بیعت
بعضی اصل می یابند و بعضی دیگر لایق گردند و پشت بر اسلام آورده و توحید و خیریت

در روز قیامت به بزرگان و تصدیق و تکذیب ایشان در آن روز مکتوب است
و در آن روز مکتوب است به بزرگان و تصدیق و تکذیب ایشان در آن روز مکتوب است

حق سبحانه و تعالی است در تمام عالمی
بی آنکه گفتنی بر استی باشد درین سخن تا کیست به قتل بی عین می باشد یعنی ایشان می مانند
نه بغیر حق می کشند و این صورت این است از آنکه قصه کتب کتب می کشند از حضرت رسالت علی

میل و سلم روایت که بجهان ملاوت این آیه فرموده که نبی امیر اهل بیعت در پی برادر کیست از
اول روز یکشنبه می صد و دوازده کسی در زاد و بوم ایشان بر حاشیه نام ایشان در روز
و پنجشنبه ایشان را نیز در فروردین یکشنبه خانه خدای می نماید

لکنسانی را نیز که لذت و حقیقت
از مردمان یعنی صوری نیاید
و میدرد ایشان را جای بشارت
آه کن و دانایان اهلان و انوار

ایشان که تا نزدیکی شاپر است
که یکشنبه پذیرنده احکام توبت ایم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنند بی تمیز ایمان
ایشان بطلات
درین سرای کسی آرزای ستاید
و در آن سرای کس آرزای

بر آن متوجه می شود
و نیست بر ایشان در قیامت از یاری و مزدگار
خواب از ایشان دفع کنند
ایمانی نگر
بوی آنکه در بیعت او

شدند به راه
که در توبت یعنی آنکه چیزی داشتند از آن توبت
خوانده می شود بیوی توبت
تا توبت می خوانند میان ایشان در نظر بودیم
که حکم کنیم اما اگر شوند در روز قیامت مذکور خواهد شد و گویند در روز قیامت و آن روز

و ظهور نون علم مومنان این کتابند یا بیج مهاجر و انصار با جمعی این است همین کوامی گناده
در حالتی که هر یک از علمای قیام اند بعون در ادای شهادت یا فرائض کوامی داد بوسه است
خود و او قیام بود بعول یعنی عالم بر کسی گفته اند شهادت حق نصب دلائل است بر توحید شهادت
منایک از بار بوضوایت و کوامی علی ایمان بران و احتیاج بران و فضیلت علی و شرف ایشان
از اقران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می توان کرد

مگر از دنیا استقام معرفت اده و توبه و تبت و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاجری شود
توحید موصول و وصف و صفی و هر چه مامورین به ظاهر یکله توحید داناست بر نهادن
بعوت خود درستی که درین پسندیده رد یک نفر است

است نه بود و نظر اینه و خدایان که در دنیا که درین سلام حق است
و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری حق است مانند آنکه در دنیا بدین توحید مگر
بی از آنکه آمد بدیشان و دانشی بحقیقت امر یعنی از آن و ایشان بود
و مصون کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند زوی صد یا جورا

بمان ایشانست یا بیلی بریت در برین قوم و مگر در دنیا با
مجرانی که عنوان حضرت محمد را صلوات الله علیه از آن دانسته بی درین
زود و بگفته است یعنی زود باشد که ازین در برین و فرائض بعد از شهادت
ایشان ایشانرا چه اده بر کفر و کاف ایشان بی ازین بهرون با توحید

گستر درین بعد از اقامت محبت یا نصاری بخران در تمام جوان باشند بواسطه بیعی بسلام
بی بلور در جواب ایشان تسلیم کردم خود را یعنی خود را خود در در
بگشاید و نیست در خود بپرسم و فرائض و آنها که بی روی از دنیا همین
زودت همین مردم دیوانه است که کتاب بدیشان داده اند

مگر از دنیا بی نصاری ریکی مشرکان و بی کتاب است
ایا سلام می از برین با فرائض آوردم استقامت یعنی امر یعنی اسما

زین کلمه بشود که عین کلام این مرد از بیم کارزار مرگانه بخت خنوب میکند بجز آواز و شک
دخنی پای از دروازه بیرون نمی آید و یاران خود را بگریختن بروم و باری و عینا و عن میدهد
حق سبحانه این آیه نرسد که **بگو ای باد خزاوی** **ای خزاوند باد خزاوی**

و تصوف در آن **عطا میکنی باد خزاوی** **مگر این خزاوی**

و بی سالی سگدا **از مگر این خزاوی** یعنی نفسی که بر او اندک مراد عین در شایسته است

که حکایت از نام جلفا در یکی بعضی اقتدار مگر این خزاوی بسیار در دین شهر با یکدیگر افتاد

مردی که بدین روز می آید **مواضع** به جهت قضا و استداد مگر این است که آنرا که طاعت داد

زین کلمه سوره سوره در مسالمت است که از این ماسر ایل سوره به غنی اسمعیل یاد بلا ایات مکه قول

آنکه گفته اند پیش از آن مردم ساخته بلا زمان سینه علیه نبویه حوالت فرمود بی مگر مردم

و عین کوازار باب آن استزاع نموده بوی است از آنی داشت و نزد تحقیقان مگر آن نیست

که هر کس عبادت نگیرد و بجهنم شود و از مگر این کلمه که موقوفی مردم در زکات امام مگر در حرم

نموده که این مگر این کلمه در حدیث آمده است که هر کس عبادت نگیرد مگر این کلمه که موقوفی مردم

سازد بطولت غلبت صاحب دینش بنور و مگر این کلمه که در حدیث آمده است که هر کس عبادت نگیرد

نکبت و نه نشی سبزه از **مگر این کلمه که موقوفی مردم** **مگر این کلمه که موقوفی مردم**

چون بفرستد و صاحبان دین **مگر این کلمه که موقوفی مردم** **مگر این کلمه که موقوفی مردم**

و کورت چون ابو جهمیل ای دروان او با مراد عزت این است بر ایستاد بر دیار رب در عجم و در

اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار هم یا نوت مومنان بر ظفر بر بود و ضارک و ذلت

بغیون بریه با قتل و جلا گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخت محمی و استغناء

تفاوت فقیر از ابله و غنی رساند و کابوی حرمی توانگر از ابله و غنی و غنی در فقیر بسیار

آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزت سوزنات زیارت امام متولی غزنوی رحمت

که در زمان خود قطب او بسیار آمده است عالی فای که نمود و همچنان در صنف فعال ایستاده از فقیر کرم

من نشاند و در آن کلمه در خواست نمود خواجہ امام قدس سره جواب داد که روشن تر است

جمله یهود را با سلام دعوت کرد و عثمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من تا تو در حضور عثمان بن خود حاضر نی
کنم حضرت فرمود که آن مجذوم را از تربیت که مشتمل بر بخت و صفت نیست بیاید و درین جنگ آنرا
حکم سازید ایشان ازین قول ابان و مسایک بودند و حاضر نگردند حق تعالی فرمود که ایشان را
توریت بخوانند بی روی میکردانند که روی ایشان که رؤسای یهودند
و ایشان او را فرستادند این اعراف از حکم تو را ایشانرا
که ایشان میکنند تو اسیر رسید با آتش دوزخ
مگر روزی چند نمرده که صفت است یا بهیله و زینت او را ایشانرا در کیش ایشان
آن جنری که است که بر روی بافتند از سهیل عقوبت و سخاوت ابان ایشان
در ایشان بی جلوه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا
او برای سبب روزی بی شکست در وضع آن
تو زهر خشی انجام خواهد گیس کرد است و این استمداده
نشره بقتضای مسات و زیادت سیات عربی عوف زنی امر منم روایت کرد که در نزد افواج
خندق جگر دوزخی سخت بود آمد صیابه از شکست آن عابرف شده رجوع بجزرت رسالت
آمد بدو سپاه خود و حضرت صلی الله علیه و آله بر آن موضع پیش رفت مبارک گشت و بتوت درها
بل بیاید ریانی جان مغزنی زود آورده که زن شکست خوردی شکست و بونی باز میان
آمین و شکست که از بازو آن آتش کوههای عربیه در پیش شده بدو این رسید و کنگره
ایوان کسری بنده حاضران در آمد تربیت دیگر حضرت آنحضرت عقورن از آن برکت و نورانی
در ایشان بود که بردشای آن عمارات صندلی بنی خاندان گشت تربیت سیم لامینه بود که نمود
تیا صره و در بنظر راهی بگیرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد
که امت من از عقابین باز یافته کوشدهای صبره بتصرف در او بود و اثنا حضرت امیر باطراف مردم
و شش خطه نینیه برسد و آنجا است شریعت من مبارک من و درکت بر مغزین لب من از نینیه
در میان بتهج و مسرور شده و از ستم که این معجزیم رسانیدند و منافقان علی استه او ستم و کلاه

دو روزی آنکه در غدا در شب یعنی در بانی سینه از افروزی روز کم بکنی و افروزی شب را

بیاورد تا باده می سازد تا کسی که در افروزی قصر سیالی بود در افروزی طوطی ایالی میشود

پروزی می آوردی زنده را چون حیوانات مثل از مرده که آن نطفه است

بکنی بر غدا از سینه در غدا از دانه و پروزی می آردی که در خون نطفه

در چند روز از آنکه آن حیوان در مرغ و درخت است و کبکها از پشت از ریش

پروزی می آردی از پشت یا کف یا چون کتاف از موی بیرون نوع عبد السلام و موی

چون ابرو هم می آید و موی که از انگار چون آرز در روزی می آید از افروزی

در سینه مگر افروزی تا شام یعنی مگر نه که خلق بود و موی از آن

نشانند با موی که از موی در دست نند تا موی که از

کوه نشانند در نشان و موی بان موی خود پروزی از موی نشان

یعنی در دست موی از موی نباید بر موی نباید که از موی که از موی از انصار باره

میرد توی که دستی است کرده بود در موی موی است در میان آورده موی که

از آن موی موی و از آن موی که گفت و موی موی این موی موی نشان

بسی نسبت آنکه از موی خورای بر چیزی است از موی خورای موی

موی موی موی موی موی از موی موی موی موی موی

دو روزی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

خورد در موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

از موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

از موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

از موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

از موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

از موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی موی

و همچنین در معنی آیه است که ترا با هزار و هفتصد بی جنگ و خونخوار فرستادیم که در آنجا آبادان و صد سال
سوار کمان بجیت طلب پیشی و پیشی طلبی تا به زمین کبابی آورد و در صفت نعل بازرگان و ارباب
کلیم گفته و پای بر سینه ملک قنات بنشد و در صدر آزادی جای دهد آنکو بقیامت آشناسه
از زمین نغمه نشاشد و آنکوره صحن و آرز بود مقهور نزل می نشاشد و نزد محققان
بشود نفا و کشف عطاست و ذلت بحجاب برمان و بازرگانیها
یعنی قدرت تو فصل مدنیونها از اعطاء ملک و انرا از عثمان و اگر چه بیشتر نوزاد نواح و اقل
بوت اوست اما تخصیص خبر بختی تمام است به از سبب نزول معلوم شود که کلام مبنی بر
اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقلیم و کثرت غنایم یا کفایت کرده باشد تصدیق
از وضوی دیگر معلوم میشود چنانچه سر اهل تقییم آخر با رعایت ادب کرده است در خط
چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و از ارم صفت نویض و صیفت آنست که شرف خالص عالم
بلکه ان امر بیست چنانچه فرموده در مشهور معنوی ... بدو نیست باشد این هم بیان است
معلق باشد در جهان ز سر باران مار را باشد صیانت نبشش با دیگران شده مات یا آنکه حضور
شروعی در هم زمان وجود آیه نبی تواند بود و لهذا حضرت رسالت پیام صلوات الله
عنه در بعضی از آیه فرموده که از غیر کلمه پر یک و از شرکها یک و ما بر خدا خوشی خلقت ظلال
نوار علم بخار تا به بل صغیر میزانی کنی ایامی می نماید اگر در وقت حضرت خاتم النبیین
ببین تا خسار باغ بدایه تا به بارشین مازاع داشت چشم شرمش بود بر سر روی خدای
ی نبی چون بنگاره جهان برداشت سر بر دینک را که در شناخت کلام نیک از خصایص
نزد است و از بعد از نقایص بود است گفت خیر کلمه پر یک لکن الشرا یعود الیک
بروزی که در هر چه از اعطاء و انزاع و انرا از اولان ترانیان
دش آری شد در روز یعنی از وقت نزول آتش بنقطه است
شعری تا از ما معلوم است و بنقطه است از ابروی شرمیکلم و در فریاد روزی از آن
تا روزی که در اول صبحی آمد این سنه بود در اول سرطان بطریق ایام سال میشود

دختری ابریم را بخت و نجات از آتش فرود و امامت آدمیان و نبی خانه کعبه
و آن ترانها را که موسی و مارون بودند بر سالت و تکلیف ... بر علیان زمان ایشان
و گفته اند این مکران بر رویم است و آن او بریم و می بودند که فرای ایشان را بر کرم بریم را بخود نهادند
در می و با بخت و بر سالت ... و همچنین بر کرم فرزند خوان این مکر را ... بر می ایشان

از بر می زاده شود و اولاد بسندیده اند از ابا یاد بر زیده ... و صریح است
از قرآن بطلان بود را که گفته اند در اینها دادند یا فرقیات خدا را که بجز عم از آن گفته اند
دانات با غرض فاسده ایشان از این مقالات ... یاد آن

ای محمد وقت زن در آن بن مانان که حضرت فاطمه بود در وقت که حامله شد
ای پروردگاری برستی که نوز کردم ... برای ... از در شکست
زاده شد از نیکو نیت دینی تا فاسی تر از رسو و حضرت مسجده کند در آن زمان حضرت مسجده
موسی بر بزرگ میدر شدند و زرترا بر برای آن کار در میدانند و در شریعت ایشان بر روزان
بقی آن و اولین در چنین نمدها فریضه بود بعد از مدرسه سوّم او در آن وقت و دنیا این است
که ... در شایسته در شک تو در صبر باشد و حضرت مسجده را شاید بر زبان همه جاری شود

بی قبول کن خوا با از من آنچه نوز کردم
در باب نوز گفتیم
بسی اعتبار و کسرت
فرزندی مادم
دختری دانای است
با نوبت با بنام صحیح

بیتت خواند یعنی خوان دانای تر بود با در خسته و ضعیف که تراست با که ایله خود گفته است و میگوید
خصی ما غم می قول است سوال
دکتر گفته است که نیست فرزند نوز در عیب کردم
بزرگی خدمت نیت
بجز فرزند مادم که نبی داده
و برستی که من نام نمودم

اصلاً ... و معنی این لفظ بزبان ایشان همه است یعنی کبرک خوان
و برستی که من می نامم او را ... حضرت ...
دور زنان او را ...

دیده اند آنچه در اسما نهانست از اصفاء علویان
و آنچه در زمین است از انوار سنیات
و خدای که علم ذاتی او برین خبیثت
بر همه معزومات احاطه کرده پس هر چه میکنند میداند و مکافات او می تواند پس تا زمانی که بنده برسد
از دوری که برآید هر کسی از مثل گسسته کنان
از کرده باشته از

نبوی ص فرموده بنزد خود یعنی به پیغمبر صیاف ضیاء از
و آنچه کرده باشد بر دل دوست دارد آن نفس
و میان آن عمل به اندازه دور یعنی فریاد مطلق عمل خود را به پسند

عذر میفرماید خدای شایرا از خود در سوخات زمرده که خدای شایرا می ترساند از آنکه
در ذات او نظر کند برین تا کید بیخ مناسبت میزند میان ذات خود و ذات خلق ما سزاوار است
انرا با بیجهت فره را با بین خورشید چه در عمل خدای را با عالم پاک و خدای

به یابست به یزکانه مبالغه میکند در خدای ایشان
و بود و نصاری لاف حق با الله و اجاوه در عالم آنگونه آید و دعوی میکنند که
دوست میواید هزارها پس بیرون کنند تا خدای شایرا

دوست دزد و دزدانان شایرا و خدای آنند است
کسانی را که بر ما بخت من را چه باشند نه نیست بر ایشان رحمت خاطر با عبادت ایشان
و میگوید ما با آنه ای بران خواد دوست میواید و بشعاعت ایشان نزدیکان ما میواید

ایشان را گفته اند که حق را دوست میواید و بخت جیب او نزدیکتر آید
نهان بر میفرماید از راه و توای و پیغمبر او را در عالم و شرح
تا در آن فریاد زحمت خدای در صوم پس بر سر کوفت

است از راه و شرح خدای در صوم بعضی است بران میکند که توی از طاعت خدای در صوم
کفر است بر سر خدای بر سر است
مطلبی که با او با او است و خود را بطول عمر فرزند است و خسته و خسته است و خسته

مهراب بخوندم تا پودر دکان خود را - گفت ای ازید کار من
بختی خا لوتو یک خود - عزیزه بان از لاریش کنه
کوژا کوم شونده دعای معنی اجابت کتوره آئی
گودتا و در شکان و کونید خبر بی بوده و قیمت تخفیم در ارجح یاد کرده
انکه لریا ایستاد بود تا ز میگوایید در محراب هم بار بر ای کردانت
برستی که خویان فرقه میدهد ترا - نوزندی که نام او کنی است و معنی پی
است نام بر بدوزنده شد بایدین بر بدوزندگی یافت در حالتی که این نوزند
با در کتوبه پیش و ایخان آرنده بعضی که او کلمه است از نزدیک صراحت آورده
ز دل کسی که جیبی علیه السلام ایخان آورد پی بود علیه السلام و دیگر صفتی ایست
دندان بکم و غم و غوی که شرایید سیادت است آراسته و بیار ایستاده از زنان
یا خود را باز در زنده از لغو و بعضی و بهترین تاتی تند ارشاست
حلال یعنی زکریا و آبان ادره آن شد که حقوق خالق و خلائق بر وجهی دو گفته که باید
و شاید و چون زکریا را چنین نوزندی بشارت دادند گفته الخاتم در دکان
ازلی باشد و هرکی در برستی که فرار بوده است
بهری و مردی مسالی وزن معنی ایشاع و او خام و رم بوده تا راننده است
لیا را جوانی ساز کما در همین بر نوزند می گفت شادی با جسم بر نوزندان خدای
همچنین بر همین حال که نسبت از پیری خدای میکند به نوزند
سادت و خلف آن گفت زریا ای برورد عارضی ظلم کردان بوالی
شده که از ارحم ایشاع بر نوزند ار کند گفت خبر نیل که خدای بگوید
تو است که گویی یعنی خدای در باشی بر سخن گفتن بدمان
بشارت در مگر آنکه اشارت کنی چشم یا سر یادت یا بر زمین نوبی
دیادگی برورد دکان خود را بسیار و چشم کوی او را

از و سوره یوسف کوشش نموده شده یا از می بود بگفت دعای صفت بر روزگار هر چه در می بینید از من شنید
کفر و مانده و در صحت آنکه هیچ سودی نباشد الا شیطان طور اس کند در وقت ولادت آن
فرزند فریاد بر کشد از می شیطان الایم و پسر او که از این صورت محروس و محفوظ بودند
بسی از این صفت هر چه را بر روزگار او پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه
و بر وی آید او را یعنی نشود نماید
بر صلاه و عصت و سراد و معرفت که چون نه سالگی رسید با انواع عبادت و سوره اصبار غایت بود
پرورش حسن خلق او بود با خلق ربانی القدر مآدر بعد از ولادت او را بیت المرحوم بود
از و اصبار را گفت دو نیک هفتاد انچه بر این نذر کرده شد را که از ان خبر اینست
قبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد و قتی که از عمر زد تیر بران وجه رفتند
خود را که بدان کتابت توبت کردند و بکار نزاردن بر دو در جوی آب انگیزند بر نوارنگه قلم
بر آب پرورش هر چه بود متعلق باشد حصه قلم زکریا بر وی آب آمد و کفالت عمیم بر زکریا عظیم السلام
مقرر شد و زکریا بر دق تقالی مردم را بزرگ و زکریا او را بی نه برده
از این دایه مغرور بود و چون از مرد طفولیت در گوشت او رسید آوردن بفرم برای تربیت
و او سرگاه زکریا در عهد حال او فایده شری در کار نه می کم بقدری سینه کلید باشد و در
غذای او باقی انچه کوشش نمودن تا مردم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفات او
در این گشت بهنگام دیار و بریم
ز دنیا او روزی دانه موی تاستانی بود در میان زمان و محو
زمانی در صفای تابستان از کجا بدو نوبت که این صورت معاینه دید گفتان هر چه
از این است هر ترا این میوه در بیرون او گفتیم این انچه که می بینی
از زکریا عدالت بدستی که خداست روزی عید
تا شکار از جهت کثرت یا بغیر استخفاف روزی در وقت
که در این وقت نازد در مقام آنما مشاهده کرد طعن نشاد با وجود کثرت بوجوه فرزندی که

تشریحی بود با برقع بر آسمان با حضرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقیل دجال و در آخر
شرف است یا جلوه درجه ... و از نزدیک در ظهور شود گمانست بگراحت خردی
و سخن که بر این فرزند با مردمان ... در کنار تو که یکایک همه باشد او را با
در زمان صورتی که شاید که او را بود ... و سخن که بر درونی که گمانی باشد یعنی دوری و کلام
او در عهد مجرب بود و در کویت دیرت ... و از اینها شایسته است ... گفتند
از وی استقامت بطایب استغفار الحی پروردگاری ... از کا در بر باشد
از فرزندی ... حال انکار است چگونه است ... این بی خبری و این غایب است از غلغله
که بی شوهر از زنی فرزند آید ... گفت میرسد بر زمین حال که توستی بی مسای برتری
خواهی از زنی آید می خواهد ... چون خواهی عالم کن
کار را ... بی خبری نیست که بر ... و این خبر را از معلوم است یا
سویا شد گفته اند بظن کنی اخبار است از سهمت مکن ای شایسته ترین از بیعت
کردن خلق پروردگاریست خدای قدرت بر خلق ایسا با سیاب و مراد سخن قدرت دارد
بر آفتون ایشان دفعه بی کسی و ماده انکار از وی بر بدگشت سببی است از روشی و غیب
قدرتی را که بگزینست در آن است ازین نوع که در آسمان ... و پروردگاری
او را که بگردد و فرستاده پیشی از آن چون صفی شریف و ای بر سر و جوان ... و حاصل
و مردم که بگردد خیریت است ... و عظیم ذر او را نوریت و انجیل
تخصیص آن از کتب غیر جهت تفضیل است ... و کردار او را فرستاده بی
بوی که از زنان بعبوب بی سنی که بر میسی با ایشان ... با کفتم ...
آدم بی شما بجماعتی ... از پروردگاری شما و ان علامت کوه رسالت است
و در از آیه جنسی است نزد از برای ذکر علامت ذکر میکند اول ... بر سر
من میبازم و تصویر میکنم برای شما ... از کل ... مانند شکل
من ... بی بیستم نفسی خود را ... در آن روح از کل ساخته ... به یکدیگر در آن کل

و این که آن

در میان او باقی نماند ز کرمی در سوره مریم خواهد آمد

این پستار خندان

زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه مشافهه گفتم

بپرسی که خدای ترا بر کزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بجزمت یا پرورش داد به صومعه

و باکی ساخت از لوث شرک با از قنار و زواری که نسا را می باشد جوف حیض و خالص یا از خضاء

دیمه عادات قبیله تکرار از برای تا کیدت یعنی بی شمه ترا بر کزید

بر زنان غایبانه با ناله ترا می شومم فرزند دهد و بنظر جبرئیل مخصوصی گردانند

ای مرغان بر درازی کنی ترا از سینه و پرورنده خود را

خوای خود را در نوع او با کجی که کتبخان ورم و اصلم بود با کجی

بجاعت گزارده با احبار بیت المقدس اینها از کز کرده شد درین شهرها در حدیث حرم

در کربلا و وحی از اخبار پوشیده است حاجت از اولیای کما زانو

ولی میکنم و بزبان جبرئیل بنویسند بر منم و تو خودی تا محمد

بیت المقدس آن منکاحی که می انداختند از برای تو قلمه ای نرسید

خود را در جوی آردند تا برآیند کدام از شان با بیانیف سوید بنعید

و تو خودی نزدیک ایشان آن وقت رخ می کشید

برای کتبت ورم ز کرمی با کجی آنرا که گفتم زشتان تا ز کتبت کرمی

کفتم ای مریم بر کسی که خدای فرود میدهند بنگاه

زینتر حضرت عیسی علیه السلام و او را کلمه از آن گفت که جلالت صفت کتبت بی جبر و اکرم

سر مخلوق از بی آدم بر اسطر این کلمه افزوده شده اند اما آن سبب معارف کرد الو با شده

شده است در حق عیسی با جرم اضافی صورت او جلاله اکمل و انکم توانند بود نام آن کلمه

میست لقب است و عیسی هم و تقدیم لقب است اسم از دم تعظیم باشد خدای

این نام پیغمبر معجزه است صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الذنوبها و اولیها من الله عیسی

در دنیا با طاعت یا در وقت یا بخوف

ایشان در میان مردم و بفرمان مقصود

سوی آن حکام کرد دریافت مییسی

از خود کلمه که دلالت بر بگویشا نمودن اجتماع در مشاورت بر قتل و دیو

جوتی عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بحدود و کبریا شد عیسی علیه السلام وزارت نمود

از ولایت مقام بجانب حضرت در لیب ریای نعلی جماعتی صیادان دیو که مامی میگرفتند عیسی

با ایشان گفت پاییز تا به صرازمین صیلا پیشی گیرم گفته آن کوام است فرمود که پانوی تا

دام نوبت در جزا تو صد افلیتم اگر انبی سکار مامی میکنید انبی سکار از ما لا شیا کما کنتم و در

معالم آورد که عیسی گفت بیاید ما و در ما را صید کنیم گفته تو کسی گفت منم عیسی بیایم بعد

در سواد ایشان بود ایمان آوردند جهودان گفت عیسی علیه السلام

کیانند از شما یاران من در کلهای خرای فادتی که حضرت اتم بود

گفته حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان کازران و زندگزاران بودند

در سواد حواریان خاصه و بر زبده باشند این خاصان در جواب عیسی فرمودند

ما یارلف ضوایم یعنی حضرت گفتگان دینی و ک

دیوای کسی کوام باشی بانکه ما کردن نما و کما نیم دین حواریان می و ما کردیم

ای پروردگارا ایمان آورده ایم

بگو و بگو ایم بگولای

دیوای کردیم ز ستاده تو ای عیسی

بگو و بگو ایم بگولای

بگو و بگو ایم بگولای

بگو و بگو ایم بگولای

بگو و بگو ایم بگولای

بگو و بگو ایم بگولای

روزی هفتاد بار در گفته باد خدای یاب بهیشت او گویند سحر خفاش و مرغی ز غل

میخفت و بدست گرفته نفسی درو میزدید بقدت ربانی بطیران آغاز میگردد و میان زنی و آسمان

بپرواز می آمد و گفته اند که در تمام مردمی برید و چون از نو خلق غایب می شد زنده بر زمین

نی نشاند علامت دوم و بوی میگو در تمام پاسبانی مادر زاد را از علامت اول و علامت

سیم و باکی می سازیم شخصی را که جلت برصی شبلا باشد از مردمی او و علامت چهارم

وزنوه میگو مردگان را بنام خدای تبارانی کلمه برای دفع

نوع اولویت است زیرا که وقوع اجازت می کند صورت زنده و منتظران بر آنند که میسی ظاهر اند

چهارم زنده کرده را زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوع که قریب چهار هزار سال از موت او زنده

بود علامت پنجم و خبر میرد شمارا با یکی شما میوزید

و از یکم ذخیره می کنید در خانه های خویش مشهور است که در مکتب یکم در کتب لغتی که

آیا و نمات شما فلان حمام خورده اند و بر لیلی شما فلان چیز نهادند ایشان را بلیغانه اند

در کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتند بر سنی که در این نوع علامت

سراینه علامت ششم و شمار او دلالتی بر صدق مدعیان است

شما با بود از آن مکان که این معجزت بلا فلان زور بر مکان کنی پیغمبر

باورد دارنده و آن چیز در آن پیش از زمین بوده

موسی علیه السلام دست زمین تفر بر کتوفه بنجات آمد و دیگر برای آن اجرم تا

هوان کتوم بر شما بر فی از آنجا که در شریعت موسوی و در آن کرده

بود بر شما چون شوم و بعد و بعضی از خان و ما میان و تقسیم شنبه بر دام

و آمد شما نشان از پروردگار شما از معجزات و دلایلت و ایراد آیه بلیغ

و احوال تبت است بر آنکه همه در دلالت حکم یکدیگر دارند بی بر سید از غزای

در خفا لغت من و در او زمان برید در قبول دعوت من تحقیق از غزای

پژوه کار زنی و آن کار شماست بی بر سید او را

مرکز کافور

پارافون صورت دندکانا در منع خوابگاه باشد

و علی بن ابی طالب

آن گمانی که ایمان آوردند یعنی است محمد صلی الله علیه و سلم

و علی بن ابی طالب

کردند بن عام بریم ایشان را شخصی بودیم خواند یعنی خیران بدید

دختران دوست

ایشان را در دنیا به شکست در در بعضی بر دستهای

خبر انیم آنرا

نیدارد دستکار آنرا این کلام که مذکور شد در قصصی است

زار یاد

بر تو و آن از اطلاعات نبوت و دلالت رسالت

تو بیت کلمه در حق صلی و تعویذ ذیل یعنی قرآن آورده اند که جز اینان نصیبی ندارد

عزیزان زبان غیر نبی باشد و عقده ای شد توبه عیسی را دشمن میوم و امام بنون بر دین می خواهم

بود که بیاد با ما که نام ببرد و میبوی در تمام باشد او بنده است فرستاده خواهی و کلمه

است انکار زده به قول طرز ایشان را دانشی نصب بر او وقت و عقده میچ از یاد آورده

باشد که انسانی بی بر حق بود کرد در حق محال آیه فرستاد که

عیسوی و شان عزیز او بر دیگر خواهی یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی بر بیاورد

بموجب آدم است و شما تصدیق میکنند که او بی برود ما در حقوق خود و حلال است

از زبان انسانی بود پس شخصی از ما در راه بود در وجود جلوه او یا بیرون از آنجا می خوانند

و گفته اند همانک در مشارکت در بعضی اوصاف بی عیسی مثل آدم باشد در احوال و نفس که

عدم است یا در آنکه موجود است غایت از دون ستمه امام شکر می نماید که قضی کرد

سرد و را بنظر روح ایشان از دور بر مگر صلابت و بحقیقت در همانک بود و در پیوسته

بعضی قدرت بر وجه فرق است پس بیان ایجاد آدم میکند پانزده خواهی که تلب او را

از شک بی گفت و ران تا بر مظهر مستطاب که یکی است بیانش از نه

برع به بود پس میزاید که یعنی آنکه حاکم کفعم آدم باشد یا در کفعم عیسی باشد

این خبر از می گفته شد در است و راست و بی حقیقت رسیده از دور در کما

تو بتو بی میباشی از شک از تو که آن را در تا یکدست بر زیادتی یعنی

بساخته شب شنبه با مسی داشتند و علی الصبح بجمع گشته بهتر خود را که یهودا نام داشتند
خانه فرستادند تا عیسی با برون آرد و جهان در آن شب عیسی را با آسمان برده بود بیون که یهودا
انجانه در آمد عیسی را نوبه و حق سبحانه شبیه عیسی بر او افکند و در هر دو آن و خدایت که گوید که
عیسی در پناخت دروی آو گشید و هر چند استغاثه کرد که من فلان کنم بجای بر سید و اندارش
در آو نموده نیز بارانش که در اینست که فرمای تعالی فرمود که ایشان مگر کردند
فرمای مگر بوشان رسانید تا یار و هم در اینجور کار تمام بباشند
بهترین مکافات گشتگانست اهل مکر را یاد کن آنرا که گفت فرمای

ای عیسی بودستی که من ترا کبر تره توام و در دنیا و در دارنده
تو ام بسوی خود بعضی موی طلبی نمود
از قصد و مکر آنست که کار نشوند بنو
و کرد آمده
انگسازم که متابعت تو کردی یعنی مؤمنان توامند
بالا آنانکه
کار نشوند موی یعنی یهود و این قومیت بر آن بود که نصاری طلب کردند بر یهود بگت در میان
در اینست رسالت عیسی با نبال بر شدند بر ایشان بشیر بواسطه معاونت قیامه و پیوسته زین
بر یهودان غالب خواهند بود تا در روز قیامت
بسی سولی

باز گشت مومنان یعنی عیسی و مشایحان و حکمرانان
بسی حکم کنیم بر این میان شما
نهانیم که تمام است که در روز اختلاف فیکند بود موی
معتقد و عیسی و محمد را اصلی الله علیهما فکون و نصاری موی و عیسی را تصویب میکنند و بعضی
الله علیه و علی جمیع میگویند و باشد شدت قابل اند و مؤمنان میگویند هم شایع است
موی و عیسی و محمد علیهم الصلوٰة والسلام فرستادن او نبوتی بر حق تعالی فرمود که نسبت
طوائف علم کنیم
بسی فرمایم که ایشانرا
خوابت
در این میان بقتل و سوزان
در اینم الی بالواجع عقیبات و خلود در روز قیامت

بر مندی از مجلسین تینیم سلمانان نمایند برین عنوان صلح نامه نوشته بنارال خود رنشد و حضرت
دست حملات بود و سلام علیهم نمود که اگر خدمت بخت با من باشد که در نزدی خدای تعالی ایشانرا
سخن را اینده امتش بر ایشان زور یکی و جمله این نجران تا صافیر در سقهای من از ایشان بملک
سندی بدستی که این قصها که مذکور شد ... هر اینده است خبر
بدست ... نیست هیچ معبودی سزای پرستی ... مگر الله که استحقاق

سودید او را ثابت است ... و تحقیق که خدای تعالی ...
دست خایر و قوی و می کار ... بی که کردند ز میان آوردی از مباحله بر تانند
بی برستی خدای ... دلالت یغناء قناه که در آن وضع مظهر

... بر آنکه حقیقت مساز او را فرست از زین تو مید ... هر که برین ره نرفت راد
کافی بود ... که ازین بی نهایت و کلاوری بی ... بی این کتاب
کتاب با ترمینیاست ... میزاید که بود در نیز درین خطار و اعلی و مظهر خطی
بیشتر ... پدید ... سوی نتایج است ... میان ما و شما

... در آن یکسان باشند و این کلاویست که ... بی ایندی بر سیم
... توضیح بود و ضایعات در عبادت زار و طبی ... در دو ...

... و ترکیب این ... در آن دوره ظاهر است ... بود آنکه
... یعنی از مابضی دیگر ... غریب ...

... از میان این ضایعات بود که اجبار خود را بکده میکردند و میگفتند که کلاویست
... از سوزن راحت در ذات ایشان ظاهر است و کلاویست از بیرون اطاعت اجبار ایشان
... در حیل و حرم ... بی که کردند این کتاب را این کلاویست ...

... می بودی شما که میخواستید و ایشانرا که گواه باشید ... با کما ماسی نم
... کلاویست و ضایعات ... جراتی سرور دره ...

... هر دو آن بود که ابریم بود که بوده و در میان میگفتند نعمتی بوده فرعون

و ثبات بران واضح است که طاهر خطاب متوجه حضرت یحیی است پس از آنکه در روز جمعه امامت حضرت
انحضرت بعد از ای مومنان شما بر شیده ازان جماعت که شکر دارند در آنکه علیهم السلام می بودی مثل
آدم است و در کمان می بیند چون ضارکی که در ظلمت ظن و تخمین مانند لعل نور این خورشید است
نگردد تا در امر اربعین هر آنکه از آن بزرگان کمان جگوش مانند بودیشان گشت طاهر آفتاب
به پیش دیده ایشان تجلی به چند چشم ناپسند خود شید به و اندر دیو ستر جام چشمید

بی سر از خدمت کذب تو و بی دل کا بد در باب بیسی
اگر از دست بیسی که بنده و رسول است بی بگوی ایشانرا که بیاید

نذران میباید بفرستم بران ما و بران سخارا
وزمان ما و زمان سخارا دوزخیکان خود دوزخیکان سخارا

بی بیداریم در تضرع و دعا تا طلب لغت کنیم بر یکدیگر
بی بکنیم لغت خود را بر دروغ گویند یعنی نفوس کنیم بر اهل کفر و جحیم

این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و آله بر آن در آن لیسیده لغت می بیند
در تحت می آفریم شما در غدا و مبارکت می آفریم که کون بیاید تا بمیاید مشغول شویم
ساعتی از شب و حق از باطن ممتاز کرد در سخاوت بوان صورت را می شود زمان و مکان
مقرر ساخته و افزون دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله در شسته دست
رضی الله عنه گفته و حافظ در سر رضی الله عنه از عقب و علی و رضا رضی الله عنه بعد از روزان
از سر و آویز با ایشان بود که چون می دید که می بیند که این کونید از آن است ترسانان بعد
از مدت و اول آن از این بهر ایشان شده سید که رفتند در بسیار دیدند و با این همه در
باز بهر بیست و نه روزی که در ایشان حضرت میو عالم را با این است بود فریاد و گشتن
با این از میباید این بزرگواران هر چه سید که از آن کون روید می بینم که از آن فرزند تعالی
خواهند گوید از آن موضع آن را این زداند و یقین میوانم که از آن صدای در خواست و نیاز
میاید پس بدتر ساروی زمین زنده می تند بی صلح کردند بر آن سر سال در نیز علم در دنیا

بجایمان از ایشان باز در انحصار می ماند و بعضی هم در میان ما ظاهر کرد و ایشان را علم
ساخت و بجای بیعت را بکلامت قرآن امر کرد و بجای و اساتذ ایشان در استماع قرآن وقت
وزر بنده و حضور و ترم او را گفت سرشید که هیچ نوزده نخواهد رسید غریب ابریم هر دو صاحب گفتند
همچو که پیش از این گفتی این کرده که بی بی و این پیش از ایشان از نزد او آمده اند هر دو را
بنی سخن غرضی نباید و آغاز دعوی کرد که ابوسعیم از ما بود و ما بوی سزاوار تویم حق تعالی تو حق
عقلی نمی ترازد و بیعت این آیه در نزد فرستاده که سزاوارتر ما ابریم حضرت به غیرت بود
او و فرزندان و سارند کار ایشان است از او

کرمی از نبود انلا شکر ابراهیم از خط
مانند غیر و غایت است که بود ایشان تو برین خود دعوت میکردی و خبیه در بقوه کثرت و غیرت باشد
از راه راست پیوسته در کمالی سازند در نیکبها خود را در دنیا
شکل بر ایشان مایه است و می دانند که آن را بیان خود می رسد
راوه به روح و سخاری جوان فر می شود بقرآن یا بیعت آمد
و در انلا شکر کرامی می رسد که گوید و انجیل من است و نعت او در مردم

نایت است آن کرده بود جوانی آبریزد بکسی را
بگویم که کسی با شلو مبنی تو است از جهت خود بیای بوشید ازاری را که قبل نبوت
بغیر آن زمان در پیشه با جانی که بعد از آن در برید و جوانی بوشید کن
است که وصف حضرت مصفاست صلوات الله و سلامه علیها حدیث است که شما
میدانید که آن حق است یا بیوانید آنرا از کسی بوشید به شلو در اخوانی بوشید که بشود
بگفته اند می بوشید و می دانید که بوشید نخواهد ماند به برانی که از در غایت الهی است مردم
مگر کسی منطقی می کرده و دهنه متم فوده شکریه اگر همان ببرد شیخ خود بشود از انانی
و کوشند کرمی از نبود و ایشان دو از آن

بودند از خبر بر این اتفاق کردند که اول روز برین محمد صلی الله علیه و سلم او بوند نزد او

زوده که بر او درین او مجادله می نمایند و او را جهود و تیر می خوانند و در این
فرساده نشد توریست که بود بر شریعت او عمل می کند و در این فصل که نصاری حکم
کردن دارند و بعد از زمان ابریم و مقرر است که ابریم پیش از موسی
بهار سال و قبل از عیسی بود و در سال و چون او برینا دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقوم
بوده باشد ان شاء یهودیه و نصراینه بدو حکومت توان کرد و آیا در نمی یابید
و تحقیق نمی خود می کنید و تنبیه می کند که کوشش دارید شما ان اولی که
صوت کردید و حجت آوردید و در آن چیزی که در کتاب با آن علم و دانش است
یعنی نعت محمد را اصلی الدلیل و سلم که در توریست و انجیل خوانده بودید و آنرا تفسیر دارید
بمکار حجت می آرید در آن چیزی که نیست شما را و بنام
دانشی یعنی قصه ابریم که در کتاب شما نیست کلمه یهودی بود میان نصرانی و
میدانند که برین چه بکار شما بنوده و شما می دانید حقیقت است
بود ابریم علیه السلام یهود و مشرب
و لیکن بود یابی و موفود و موق از عقاید رده و خلی
گفته و بنود کوشش که از نوکشان نویسی این کتاب است که مشرب
شوند با عقاید الوهیت عیسی و زبور یهودی که نزد او
درین ابریم هم اینها را می شناسند که در نزد او در زمان او
و دیگر این پیغمبر که بر ملت است و اعطاء ایفان آوردند در این
چون از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام بی و اول گفته که ما بتعظیم ملت ابریم از
تیم و اولی و نصرانی بوده و محمد را اصلی و علی و سید بران دانسته و مورد است
ابریم مشرب از این آیه درود ایشان نازل شد واضح است که یهودی و نصرانی
رسم و در روز امروز در وقتی که بعضی از طالبان رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از جمله
مجتهد کردیم یوزند و فریضی ازین مامی و بعد از آن بنی ابریم طلب موا یا اینها را از

از آن ادا کند آن مان را بشود بعد سلام بود رضی الله عندهم یکی یکی از پیش فرار

دوست او قید زبانت بود داده بود و این سلام آنرا ادا کرد و از زبان یانه

گفتی که او را این کردانی بگوید یار زرد ادا

کنند و یار نبرد بتو هر آنکه مادام باشی بر سر دین است و بخت

تغافل و آن نمی بین عازد را بود از اجبار بود که بگوید یا مانست برود داده بودند

و در آن خیانت کرد این خیانت و بود را با نیت گفتند

بست بر ما در بخت با طرب از آنکه و نوسیده بجهت کنی

یعنی در آن وقت معتقد بود آن بود که توریست نواند می است و حال آنکه از خود جدا

می دانستند و دیگر می گفتند توریست در ادب است که با نیت خود خیرت کنی

و میگویند درین سخن از خدای دروغ بود در سه سال و تمام با داران است حکم

رفتار است حال آنست که ایشان می دانند که خیانت بود است بجز است

دشمنان کرده ای بجهت بر شما است مست در خیانت برسد حکایت

مرد و فاکتور عبودت خدای با و بسته در توریست با داران است و ترک خیانت و هر مرد

در بیان معانی و توأم بی برستی که خدای دوست می دارد و هر مرد را

بروشی که آنگاه میفرستند و بر زمین کنند هر که را

با خبری بسته نواند یافت بحد صلوات علیه و سلم و سوگنوان در روز خود را

که در با صفت مصطفی و بهترین می بیند همای آنکه و آن صبح خود را

جنگ کرده بی بود که از کعبه تا اشرف سازه بود وقت بغیر از تحریف کرده و پوی آنرا

پیشی برام سوگن خورده آن کرده همه سنگان و سوگن بود و خورنیکان

بسی نصیب است ایشانرا در آن سرای از نوار خدای

رستی نگوید خدای ایشان غنی که بودند خوش خلق شوند و بنظر است

نارده ای در دستگیر و باک سازد ایشانرا از روشنگر

و صیلا آفرینندگان زانکه بنده ما در کتاب خویشی نامی کردیم و با علی و احوار مجاد بسیار نمودیم بعد از آن
دین و دنیا و این شایر ما روشن شد و نشانی بنی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یکی که بدین صفت
بعضی از اشیای برترود افتند و گویند اینها این کتابند یعنی چنین از روی کرافت که آمدند گفتند
وجود علم و انصاف آفاق باشد نمونند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد حرف شده بود
در آینه جیستی ز مومن از این که اطمینان داد و لایه فرستاد در میان یکدیگر گفته کردی از این
کتاب یعنی آن دو از دین که گفته شد ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان سخن
که خود فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن
اول روز اقرار کرده آید شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شکاشاده
باز کردید از دین خود و چون خبر میان دیدند که روزی ایشان ظلم شده بود
و حسرت کردند و تصدیق کنید که انکس را که بی روی کند
دین شما را که بوده است بگو ایشان را که بوری که دین حق
خداست یعنی سلام این جمله معترض بود در میان نمی بود رد قول ایشان را بی برکتی
ایشان را پند نیستند که میگفتند که تصدیق میکنند فریم دین خود را و باور میورید
از که داده باشند میگویند مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و کرم
و اب را نیز با در صیبه که مسلمانان با شما میستند نزدیک بود
شما زیرا که دینی در سرت و دست شما بود و روشن تر بگو بوری که
بهری و برینز یا زنی در علم و حکمت بدست تصرف خداوند است
و دیدید آنرا بهر میگویند و خدای بسیار وسیع است جنی بسیار
رحمت و انبیا این استحقاق در اعطای فضل خاص میگردانند باستان
ما که یابوت هر که اینگونه میگویند که استحقاق آن خارج
و خدای خواد و فضل بزرگست بر مومنان و از این
کتابی باشد که آیه او را این ساری بهر رود دست او آید

بالا نیند آید از دشمنان و نمی نهد انرا که خدای پیغمبر ساخته که هر کس شما را

اندازد بر دشمنان را و پیغمبر انرا خدایان تخصیص میکنند
بجست است که بعضی مشرکان مطالبه را می پرسیدند و میوه و نصاری پیغمبر انرا که میوه و نوبرند

ایضا میوه میوه آن پیغمبر شما را پیوسته نماند و شکر می آوردن
از آنکه هستید شما که نماند کفن مردین اسلام را و یاد کنی جوانان را

کرت خزان همان و همه پیغمبر انرا و ایم در انده مشایق تابع انبیا انرا
مشایق انعام است که حق سبحانه از همه پیغمبران فرستاده است و ایم شما ایمان آید بر محمد صلی الله علیه و آله

و شمرن مشایق جنین است که پیوسته نماند
دشمنان دشمنان

در دراز روز مران جنین بر رب شماست که تبار و جنین
این آید برین و برین که بدو را این خود آید از شما بیرون آید

دشمن و دشمن خود را بیاری او فرزند گفت خزان ازین را معونه و فرقی من مشایق
برین

بمدد بر وجهی بران و نیند گفتند بنیای موم اسلام اقرار کرده بودید
بیزینیم

که گواهی بکنید بر او را انبیا و عهد عمرای با انبیا
اقرار

بعد ازین همه در میان سخن کرده عرض کن از ایمان بدین رسول و نصرت کردن او
زدا بره ایمان یا انعام هر دو چنان

دین و مکر و مفسد و غیبت خوانند بعضی ابا ایمان میکنند بغیر دین و طلبند دینی دیگر را
آیا بخردین فدای

و حال الله صراحتا کردن نهادن است مگر در آسمانهاست
در روز زمین است برین

دشمنت یعنی از آنکه دشمن و از آنکه بر خود صفا از

دو برستی که از بهر دوان

در پیش تو باد شد غلابی که امان منقطع نکرد

کودمی هستند چون کعب و ابویاسر که در صحنی که او زوی نار کستی

خود را خواندن کتابی که نوشته ویران است اجارایشانست و آن حضرت تا از راه رفت

بگریه میخواستند تا آنکه در آید که ای ایشان میخوانند از نوریت است

و حسن الله سیط از نوریت و میگویند از متون

و مفرق از بر دین ضرایب رشت آن از نزد ضرای

میگویند بر ضرای در روز از سرش او در سخن او میوارند و ایشان میگویند که

میکویند بعد از این خریف بود و در سخن او میوارند در سخن او میوارند

نویسند که در وقت و است و بعد از آن در مورد بس در قول ایشان میفرمند

بنمود و باشد و نیست و میروند از سر او میوارند

نخیل در تمام آن فصل او را در قضیه و بیخی بی انس بود

براست خود را با بدت بنویسند که بی بر کسند که بی

غوا از ضرای و بی گوید که باشد رشتا قادی در دین و ستور

از دانش بیست که باشد تا که اندون اندنی سوزید و در کمالی

کتابی که از آن آرد آمد و بنگد باشد شما که پیوسته بخوانید و راست

بیکر کتابی که از آن آرد آمد و بنگد باشد شما که پیوسته بخوانید و راست

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

و از آنکه در این سنو نام سواد از آن درین سواد می رشت می بیند فرموده است ایوم زبانی

باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها زمان پر دارند بر عتق و اهل زمین بعضی بطبع و بعضی بکرمه
انقیاد مادیان ثقلین بطوح است و از آن ایشان باکراه و بسوی او ناز
کرد اینده خواست شد ای طایعان و ای کارمان و خصی بعضی خوانند یعنی همراه اهل آسمان
و زمین بود در جوع فراسود کرد بگوای بگوای ای ایمان آوردم ما بگوای گویاست
در ذات اولی است و صفات و در و بیع یوازه فرزند شده اند بر ما هیچ

ز آن و این نازل کرد اینده اند
بر ابریم و در بسیار و غیر کنگار و کتاب ایشان همانند ابریم بود در ایشان
در تحت شریعت و بودند و با بر داده اند بسوی که نوریت است

و بجهت آن بشیرت و با بر داده اند غیر از دیگر چون است و در پس در او
و بیعت و غیبت است بر شده اند نازل شده بود از روز در کار ایشان

همین یعنی غیبت میان ایمان است یعنی هم ایمان می آورند بعضی در بعضی چون
یو در غیبت و امام خود نور زدن نماز بود در او و غیر

و هر کس که در این اسلام دستانی دینی دیگر را
بزرگتر شود آن دین از او و او را سطر از اسلام در آن

زبان زدگان باشد این آینه نموده است که ظاهر غیر از اسلام و در شان آنها در
وصول برف اسلام از دامن دین مبین بار دارند در خود شوند میفرماید

حکومت زاده نماید خدای است یعنی بی معنی راه تمام خدای که وسیله
بما فرستند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دو از ده بن بودند

که از مسلمانان رون تر نماند باز بگفتند چه شد جوینتارت بنی سوسید و طوطی بنی سوسید
شعبه و معتان ایشان که اولی که بودند بخدای و کوا می دادند انکه از عا

خدا یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه حضرت و قول او صدق
و گفته بود بدیشان آیه های روشن یعنی قرآن از اجرات پیغمبر و خدای

راه نماید کرده ستمکارانرا از وضع کفر زدند و موضع ایمان
پادشاهی ردت ایشان

خواندند دوریت از رحمت او
و اعیان ایشان را آن پیرزیت از بجا

و گفت همه مومنان و کائنات کز دست او ایشان
چاود بولند باشند

در لغت به در زلفت از مغربت
سگ کرد اینده نشود

غدا برون
دینا شد ایشان

تا خیر موایب از دینی بوئی
هر ما که کرد از حضرت بر بویست

از بی انگریخته اندازت
در صلح آوردن که خنجر که از نا افساد و کفر

ن بختی از کفر کی
تا از زنده تو بکار است

براد صرت بن سو در اینا شمار بدت یعنی داده زور
بر اینا بشارت بعد از تلذات آیه

فرشاده رخت که تمام کوز از تو ندونی نشوده
و در بادیم نیز در رسول خدا استرازه کند و در سوس

از روح رفتن می نبود و خونی از سحر استانیون راست
سی می بران می بود با هم خوب گمان

و در بدنه خود دیوت رجوع صین
بزرگ بران پیارده تن دیگر خوانند و ایشان از توبه

میده خراب و در ماحلا در هر جرح اقامت داریم
و اختصار معصیت محمد صلی الله علیه و آله

در روزنامه
بهره از مظلومیت حاصل شود نه از دوان
و ان چون خواهم بوی اسلام با کفر

بوی با سزای زنده شود کسی
در شان ایشان از ستاد

بعد از رو برن ایشان
خود بخیر او سوز

از نو کفر کفر می ثابت در زنده بران
یا بیه نیز کافر شود

بهره نشود و بر ایشان
و ان از کفر اقامت زنده

ایشان سوزمان از روحی
به ایس یا هلاک شوگان در مایه عزایت

کافر شوند
بزرگ نزد ایشان کافر بود معنی
بگفته بود

نیز کافر شد از صبح
بدر ایشان

و این خاد خداوند برایت
 و عالمیان را که معرفت پیدا کنند از راهی بسیار
 یاراه نمایند است مسلمانان را بیست ... درین خانه یا در هر ... نشانیهای
 روشن است یکی از آنها ... وقتا یکست که از قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن
 یک آیه بلکه چهار آیه است اولها قرآن شکر از قدم ابوسعید دوم نوحی که در قدم آنحضرت
 در و تا که پس یکم بجای آن در قدم مدنی شادوی چهارم محفوظ بودن آن شکر با وجود کثرت اعدای
 این یکی ... و هر که در راه برین خانه ... باشد اینها از قتل و عار است
 گناه کاری که پناه بجای آن آرد دست نوحی از وی کوتاه است ما دم که در خانه باشد و گفته اند
 داخل هر چه بخت ادای او و عمر این است از عقوبات و حکامات برای او که قبل از هر ملکیت آن شکر
 چون بقول امیر مغفور است ابوایم سونی بود شبی در انداخته میگردم و بنایت وقتی صالحی
 در شتم کفتم خدایا تو فرموده که من در خانه کان آمد داخل هر چه بخت من باشد تا تو از او
 زان تا من آنرا جمع نمودم ابریم را یک آیه دانست و آنچه داخل هر چه را اینی دیگر قول ایشان
 است که از مجموع آیات پناست دور از ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دوات نوبت برنگرد
 بسیار است و دیگر آن متنی بود از حدیث و غیره که بعضی از ما را ذکر میکنند چون من غیب
 بر آن مکتوبی عملی بنامه میماند را آنکه قاصد تحریک خانه مخزون کرد و وسیع بر نه بر با هم
 متشددم از بی عوان گسده باشد و هر که ترنجانه کند البته دیده اشها غلبه از دور و از
 هر شب او پندد خدای وی را فرمودند و جنتیان بطرف غفلت مایل باشند و امثال این آیات
 و اعتراف بسیار است هر که کفتم در روز مسافری از روی کمال سخنان سخن کفتم که صد خندانست
 محققان گویند که خستین خانه که در مکه صد دستان بخت منظر برید که در کتب نیز از اهل علوم گویند
 شد خانه دست و بیع ایضای وجود میر است دل بقی راه باشد بر هر گاه استعدا مع نظرات
 تجلیات ربانی بر دل افند آثار انفساء و انواع استراخ از حدیث و هم اولیاء برود
 و بصفت است و کن سیفی قلبی عسکری منسبت است منظر اسرار از بیج ولی هم شود و در بی
 عینک بر روشنی که طایر بهانها بر مطرب خود استلال میکند و بقا از بیج در مقام شکر است

هیچکس را نمی تواند بود بر غایت الهی با ز این شفقت ازین است دفع توده مانع این ایامه تر سادگان
 اند ما استطعتم بر میزگاری کند بودان مقدار که مقدور شد است و میسر بود
 مگر آنکه شما مسلمانان شید لفظ نهی بر موش واقع شده لغایم اخصیقه اوست باقی است
 اسلام تا بر مسلمانان میرید و چنگ در زیندای انصار برین فرمای
 جنس انجمن است بند شما بر بول بعضی اصل اند اینچنان است یا موافقت حضرت بنابر
 صلوات علیهم و سلام می کند که همه مجتمع باشند در مقام بزرگی است بیوانام هم آن ایک نظام
 و باطن جنگ در اتباع آنحضرت زید نهاده بقصد اصل ترات بر دونه بطلوبه حقیقی توان رسید
 حاکمی متابعت می رسد مرکز که متعلق مقصود به نیابت از همه رو به در آن منه
 آنرا از آستانه او روی دل بتافت دیر گذشته مشایخ از خدمت خود
 و یاد کنند نقشهای غریب که بر شما افاضه در زمان اسلام است و زمان و
 بغیر بلد ایشان از زیاد دار بود که بود پیش یکدیگر دشمنان که بوسه
 حرب میگردید بی نموی بودند میان دهالی شما بیکت اسلام و میت
 خدمت خواهان نام بی کشته شما رحمت ضامن برادران
 میگردید و بودید شما بوسه اخلاصت و بهمانت بر کاره معالی
 از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر دوزخ در آن و اگر مرک شما را بر اتصال در آن
 می آیند بر دوزخ می رسند بی شما را با زردی نموی از آن صخره بالارنگ
 آتش همین که بیان کرد حال شمار از عزت قدیم و انفت مجده
 می کند خردان و روش میگرداند برای شما و لاین و صراحت خود را
 ما باشد که شما ثابت مایند بر طریق هدایت و سر اینده باید باشد شما
 که در می در ایشان بیمو لشکر و ما ترا به نیگویی یعنی بسلام یا به بیگونی
 با نیگویی و جمع بر آنکه این داعیان بودند تا مگر خلق را بعبادت خدای میخواستند
 و بفرمانند به نیگویی و با زبان از سر معرود

داگر جفوی دهد ان همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین زشتن تا مغرب ملک
رازه فدیه دهد تا از غنایب دوزخ باز رهد از مقبول نخواهد بود
و آنها که ظاهر میزند
و بناید

را ایشانرا همچو کسی زیاری دهد کندگان در بازداشتن غنایب از ایشان
هرگز نیاید نیکویی و بر آنکه میباید از غیر هر کسیه یا نیاید بهشت
از آنکه نفع بکنند و صدقه و صدقه
از آنکه دوست مدارد بر از زمان که

نقره تصدق نماید یا جاه که بر آن معاوضت در مانده گذاشته یا بر آن که قوت را بیاید
سارید باین که آنرا و نفع محبت آنی را و نیکو یا جان که آنرا در راه رضای حق در باز بیاورد
آنرا از آنای معلق با سوی بالندیر و از هر وجهی آنکه سر و کمری خود را نفع کند در دنیا
بعلو رخ و برسد در بعضی و سه راه سرخشی و دینی بکند و بقریب حضرت مولی برسد می نبرد
نی خوش کرد که دینی و بعضی فراموش کرد بعد از زوزن زین لعل طالع انصاران رضی الله عنهما
رسالت بنام آمد گفت یاد مولی آمد طیب امران و اعیان نزد یک من بی رحمت محافظ
حکم کند و سخن و امانی بود در عیانت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی حضرت بهت علی
مدید و سلام گاه گاه بوان در آمدن و از آب و میوه آن تا و فرمودن می در برابر ایستادند

بجز این ای ماییت با خود بسیار حضرت آن با و را همان او بار او است خود
از بعضی خواه آنک و خود بسیار خواه از کجویات احوال خود خوان
بسیار آن برن خرد و ناست بر نسبت تمام آنرا فرمود
از غیر آن
از آن

همه انواع خوردنیها
بزرگه آنکه چون کرده خورد که نیکو من اولین ماد و حقا علیهم السلام
بسیار از آنکه بعضی طعمهای با کمال چون کوم مامی و خود غنایب
و از آنکه بسیار نام از دم بود درین سخن اشفته شده گفته اینها ابوا مردم بوده است
چنانچه از آن تیره رانند بکرد و نمود خوردن همه طعمها بر محبوب و اولاد او طلال بود

یکی از آنهاست شیخ شافعی ترمذی فرمود که مقام ابراهیم خلعت و سر درین مقام در آید از آن
نشیند این کرد در آن روز صورت سبب آنست از توحش دشمن و دخول در جرم منکر است
این باشد از بیشتر طبیعت درت و عاشقان از این علی از امام زراق زیادیت برینم گزید
باکی تو ارم به خواهم گفتی طاعت نیایم و در خواست است این برودمان

نصف خانه کعبه هر کس توانایی دارد بسوی بیت سجد از جهت راه
در سخنانست بقول امام شافعی زاد در احادیث و سنن امام ماکد صحت بودن و تدریس و تکرار
و یکی زاد از آن صاحب شود و امام اعظم مجموع زاد در احادیث و سنن امام شافعی
بدستی که خدای است از جهت این است از جهت این است

اهل کتاب از برای بوسیدن ابروی
زمراده در خدای مظهر است و مولود
شما و کفر با بایت زمانی بدای اهل تدریس

معاذ الله از راه خوار کردن اسلام است و من میکند
مخوای و دین خود را قبول کرده مراد از این است و در خدای که بود اینست از اهل کفر
میخواهند می طلبید برای آن راه راست که در احوال بود مسلمانان را

میکند در دین شما کسی است یعنی این شخص که متابعت او میکند آن پیغمبر بود و دین و سنت
رسول او را بر این که خریف و ابله بودند با اهل اسلام میکنند حاشا که از خود هر کس که طلب
در دین اسلام و حال آنکه شما گویا نبود بر آنکه راه راست و دین

سند به اسلام است و از صفت ابراهیم و تعویب علیها السلام دانسته اید
از برای پیغمبر است از این شما میکند

ای انسانی که ایجاب آورده دید خطاب با جهالت نصارت رضی الله عنهم میگوید
از شما فرط بریدند که درسی از راه و از خدای بی قس
و صواب و نیک و راست باز کرد از شما را بی از اجازت

موافق کتاب دست باشد و هر که مخالف آن در حدیث بود چون ز کفکان معروف است

و هر صحت نفس و آن کرده که داعی غیر او معروف و نامی نکند
ایشان را سگار آید و میباید که مسلمانان

شترت بعد از آن چون بود و صدی که در میان هر یک از آنها پیدا شد چون غنایه و سایر و غیره
از بود و ملکایه و سطوریه و یا بقویه از ضاری هر وقت دشمنی فرمودند

افتداف کردند درین خود بود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و ضاری بعد
از سیصد سال از رفع یحیی علیه السلام و اینها خلاف ایستادند

از پیرانکه آمده بود بدیشان جهنمای روشن در کتب ایشان
و میانهان در شانم است غزالی بزرگ

سعد در دروینها و سیاه کرد دروینها
آنکه سیاه شود دروینهای ایشان تعالی بنماید تا از روی تو به با ایشان بود

ای که فرستد پس از ایمان خود براد اهل کتابند کس از ایمان بیخبر
صلوات رسول سلام علیک فرستد یا من تقان که در میان او از رسول انکار میکند و ندانند

که روز مشایق بر پوست حق تفراف خود در دروینها فرستد یا در توان که بعد از بسوق
بسادت ایمان از مشایق درام معاوت و فرزندان کشته یا خوارج بعد از تمکنت در هر

بومت ایشانند و عاقبت غراب دروغ ز
بود بیدر بعد از ایمان بخار شد

رو بهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت
بسی باشند در رحمت عزای

بسی شده اند بجزایه سمیه علی است با اسم حال و در فانی در رحمت روح دستد شود حال
در رحمت یا جنت جاوید ما نکند

درین سوره از اخبار و احکام
آنها را خواند در زوایر و سایر و در
زوانم از بواسطه وی بر تو برستی

یعنی که کتب حضرت شایسته و متابعان او کسید شمار آمدند سازند و این شایسته بودی حقوق و مسود
د پیوسته سب جوئی و برکونی مسلمانان کردی و خودستی که حکم تفرقه در جمع یکجهتانی انصار کشند
و ایشان در قید بودند اگس و فرج و در جاهلیت میان ایشان خوب و قاتل در ارم و قیام
بودی چون مسلمانان خصوصاً بود او و اخاد میرل گشت شایسته از دو کاسد تدریری اینکنت
که همان طریق مرادش آن در فرقی تازه کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان لوسی و فرزند
بنشیند و از واقعات که حونی عظیم بوده بین القیلتین سخن در میان افکند و تصدیق کرد آن
ایام گفته بودند مشغول بر غمت نریزیم بگو اندر القصورن ذکر آن کار به در میان آمد و ایست
بمسامح فرجیان رسید از غایت تشنگی ایشان نیز زبان به جای بلوسیان گشودند و ایست
تخل نکرد آن از سبت فرزند میان از نرد و کار از بی و معاند کشید و هر از طرفین مضمار معاند
و میدان می بر بسیار کسند و آغاز نیز از احق و بیخ زدن کرده بخار از مرکز چپی بر انگشند
ز یک جانب کرده زرم پر داز زدیک سوی جمع در نکر و تاز در افتادند بجزن شهران باز و کرد
شهران فی الحال جبرئیل برین آیه تان از شو و خواهم عالم صلی الله علیه و سلم هر که ایشان
در آمد در میان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه من در میان تمام داعیه روح جان
دارید و بی از آنکه فرمای تا ما با سلام بر آن ساخته طریق دیدی دارل فری میگزاید پیشنویس
از ای صیغه یارید پس این آیهها بر ایشان خوانند تا احوال استغفار گمان سلاها بر نهند و اشک
زبان بگو بگو آنگاه رکن نشد و دانستند که اگر زمانه بودی بر نند از ایمان بگو بار میگردند
و حق تعالی با ایشان برین وجه نظر میکند و چگونه کار میشود

و همان تمانت رسول و ...
دسر جلد در زند بونی فرمای ما کتاب او
بر رستی به دوراه نوده شود
و چگونه کار میشود

ای گروه کردیگان از اوس و فرج
بهر شهیدان فرمای
جهازه نرای رسیدت نزد اکثر از علی این آیه خصوصیت به تقوی بران ره که قویان

خداوند خواهد برادری از خود خود ... برین دانش یعنی برایشان ستم کند و با
جمع عقوبت نخواهد در خوار است ... در آسمانهاست از نجوم و طایفه

و از درز طاعت از ارکان و مولد ... و بسوی خوار

باز کرده شود همه را مستیما بهترین یعنی کسی که از خودی ناز

غیب بیرون آورده شده است ... ابروی مردمان - قوی آنست که بودید

شما بهترین امتی در میان عالم باید روح محفوظ بیاورید کتابها یا در روز میثاق که در جواب است

بر یک مسامت نمودید و حضرت این ائمه بجهت آنست که در سگ خدمت حضرت رسالت نیست

صلوات الله و سلامه علیه منقول اند ما دعا الله داعینا طاعته باکم ارسلا کما اكرم الامم

چون خدا پیغمبر را بر حق خوانده است افضل پیغمبران باشیم ما خبر امام و کونه اند حضرت

اعت دینی به صفت است که یاد میکند و منظر معروف در آن

حضرت که شرح از استحقاق زود و نیز میکند از ملک و آن حضرت

شارع از استغنی نماید و دیگر بود از روی تقنی بخدای و ایمان بخدای سخن

آنست که ایمان داشت باشند بر ایمان بر آن لازم است به ایمان بخدای دینی محقق شود

زنده به زود که ایمان آورد ایمان آورده باشند و اگر ایمان آورد و تصدیق

کنند علماء دینی ارسین آنرا که پیغمبر از زمان زود آمده یعنی قرآن

باشد آن ایمان و تصدیق بهتر و ایشان را از کفر و انکار

زیشان آوردند یعنی این سلام و اسباب و پیشتر ایشان

بیرون نماندند از دایره دین شما ضرر نموانند رسانند

بجی که شمار بگردد موت کشد یا بتانی بر مسلمانی نموند یا اهل ایمانرا بقنان شود برسانند

و اگر کارزار کشد یا شما بشهاب شما کردانند

و نیز بت روند و بس از ضربت بارگازده نشوند یعنی از خلق باری سپید

وز از حق مکارگی و ضارده شد و چه روان علامت خوارگی

بسی هلاک و نابود گردانند آن باد سرد کشت ایشانرا

بیا بود مشرف خرد عات ایشان

سهم میکنند یار کاتب علی که بر او استحقاق غنیمت میشوند صاحب گشتان گفته که حجابی از چشمه کرد

آن حالدارا که نفقه میکردند به موضع در عدم انتفاع بر او کشت راز هر مازده که منفعی از آن

به کسی برسد و گفته اند مثل لغات نایبند بده ایشان در هلاکی ایشان چون مثل ریح همد که

داد اهدا کی حوث ای آن کرده که در مکان زاملیرید

دوستی بنام از دون مومنان که ابائی ضعیف شمانند جمع از عیب

مناقصان دوستی داشته با با بود عقد موالات به سبب نسبت زاریت با حق رضای با بار

جوار رسم صداقت زوینکنند شده حق تعالی نمی کرد مومنانرا از نمیشنی ایشان که بیگانه

سر از آنها نشود ایشان تقصیر نهند در این تمام از روی بیایم

دوست دارند نگشتی در آن شدید از ریح و مشقت

آنکه کار آمده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت

ایشان یعنی از سخن که بر دهن ایشان میگذرد بود پوسته در کس موب مسلیمان بود

و ابل غنای نیز نسبت با حضرت در است صلوات الله و سلم سخنان با دایم می گفتند

و این بزدان جهان را با ای ایشان از عداوت و باخفت

از این بزرگ نایب می مانند هر اینکه ما بیاند کردیم برای تا ایتم

در لزوم موالات اشایان و معاد است بیگانهان اگر سینه شما که از روی انصاف

تغافل کنید و در پی موانع نفع را که دوستانی باقی اند و مکان ضرر را که دشمنانی

تبییه است بر خصم یاران که با خیار دم دوستی فرودند تقصیر است

اگر در کس باشد شایسته آن خطاک را که با جفا کاران طاع دوستی انگند پس بیرون خط میکنند

ببیند و هر که شای دوست میدارند ایشانرا او میزاید که به بهترین چیزی برسد اسلام

و ایشان دوستی دارند شما را و میزاید به بدترین چیزی که کفایت

دو دهن

ایشان کیشتی که هرگز مشک نکرده و اصح آنست که زده جزیات است
ذی با ایشان باشند استناد مقتضی یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن اینها را

زینهار میسند بهدی از خوراک که قبول جزیات است

از مومنان باذن خوراک بعد از قبضه و با اکتفا بود

افزای یعنی نرا و از حضرت علی شریف ورده شد یعنی موضوع گشت

بوشان عداوت زودیشی و احتیاج یعنی اصطلح شده اینها از بدیشان چون اصطلاح

پست مضروب بر اهل آن از خواری و مکت و رجوع بنقض

که ایشان مستند از روی تمام نمیکردند بفرمان با احکام تورات

با مغزت محمد علی بن عبد الله و کشند بجز نرا

و نه واجب و نفسی لازم قتل انبیاء ماضی است اما بسبب اعتقاد ایشان نیز غیر حق بود

اینست از انکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان و خداوند قتل کرده از ابا ایوب

مدینه رفته شده اما رضای ایشان بفرمان ایشان را در عداد قاتلان و این کفر

و قس بسیب نمیداد که نازمانی کردند

از خود و خردا آورده اند که چون بر اسلام و میران او چون خیمه و اسود استوار است

اسلام از مایه بود زبان سخن گشاده میفشد که ایشان از انمرد قوم از خود قاتلان

کرده با ما نمی گفت نمودن سخنانی که بنسبت مومنان این کتاب

بر روی کافران ایشان از اهل کتاب رد عمل است

بر این اسلام با تمام کرده این گفته اند منقسم بر فروع است و عمل خاص و در این است

و این از این اسلام و ای بر بودند یا جاهلین از برانوعی و در این از جمله کلام

بر این از هر چه میسر بود اسلام ایمان که شد و بعد صلوات علیهم و سلام نیز ایشان آوردند کلام

ترسیت که اگر از آنجا میسر نشد و ایشان بعد از آنکه با ما میسوزند

بسیب نمیداد که نازمانی کردند و ایشان بعد از آنکه با ما میسوزند

از این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر و در این شهر

معی و طهارت نماید و این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

تاریخ که در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

کتاب و برای تعالی فرستادن فرستاده اول بر این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر

نوار چینی فرمود و بیان نمودند و نشان از این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر

با رفتن و با خبر و مع در یک نکتند اینست که در یک نکتند نشان از این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

و در این شهر گرفته در ایام گذشته در این شهر و در این شهر

بماند که خود حضرت یانم از کسی از مهاجران دانست بر تعالی ایشان تو خود خود در اثنای طریق بود
اصول علی سلوک بسینه منقوش بر لب که اسلام آورده و اجبت نموده و مستطعم صلی برنا
عید و سنج با سفسد کسی در بر او برده تمن صفا بر کشید که او صدرا در قفا و بنیوی را بر سر او گذارند
و در وی با کینه بدینه آورده و بعد از مدتی بنده صبر را در احوال او با پنجاه مرد تیرانوار در رختگاه
بر طرف کوه اخرو بود معزز فرمود و بتوقف در آن کوه می ایستاد تا آنکه بنده جانانه نمود و بنی
نفس خود بنویسند صفحی که میون اقدام کرد و این آن با حوادث که می شای از خود که از
منزل خود بیرون آمدی

چاکه ایستادن ... بر آن کارزار و ایضا تا بود که همه است که بر سرین و اوام نامزد کرد
و میره بقواد اسود داد و قلب را بجز ببرد و علی با است خود تعیین نمود
و ضرای شنوات قلبی شمار که در باب خروج از زند به در قون در آن میگفت
برینتهای شای و علم قدیم دانسته بود

ز شای که مسلمانید بر حارثه ازادی و نوسله از خرم
وقتی که ای الی باز میگفت داود است یعنی بگویند که زنده و سازد در جوی ای
بار و کند در این دور بود در بر ضرای و بر بنیواد

باید که تو کل گتره موغان تا اشته از حضرت دهد
داد شای را بموضع که آنرا بر کوه بنید و آن جا سببیت منسوب به برین کلاه

و حال آنکه شای بود بر خوار در چشم دشمنان یعنی نود که می خوردید و استوار در
بنا خنده اشند بی بر خیزه از قوای و بیشتر حرکتی و ما بگشتن نمازین
بدون می پدید شایدر کوفین یا پید و شکر گویند تا خدمت حضرت بر شای

کرد پس از حضرت موغان در رب بر رخ میبرد و میگوید یا دکن
و آن از وید که نواز می کند ماند بود ای کفایت که کند
انکه در کارش برورد کارش بنام او

در اثنای ...
عزیز

یکی از چهار چیز باشد که شود در کتب دوت ایشان بقتل ضا دیر ترش یا بفریت روز از پیشی شک
اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان از چون مسلمان شوند یا غراب سده ایشان از چون بر کفر
نزد مهر باشند

موضع آن
مهمات

بیاورد هم که خواهد
دغواب گنوم که از خواهد
و خرابی از زنده است دوستان خود در مهربانست بر بزرگان خود
ای کرده که در بزرگان

افزوده بود تو و گفته اند مصاف در در اسم است و مصافند در اصل ص در جایی که بد مال خود را
بر هوا بیواد نادتی معین اند در اصل در برانی از در تابه نون معنی نموده و بیرون مستحق
در بر شیدا از خرابی در زنده نمی کرد است

کلمه شمار سخا
و بر شیدا از نشی یعنی بر بستر گنوا در اصل که بر ما نوسنما را با نشی آن
آباد کرده شاه است

بزرگ عظمت و با توفیق برای عامیان به کار بیاورد از اما در توفیق و مومنی رفتار در بی
و زمان بر بر صواب از زنده حکم کنند
و اطاعت کنند مومنی در بی

بیاورد که شمار کرده شود در غواب بیفته
بیاورد که شمار کرده شود در غواب بیفته

معاذ مردم عفت توفیق بزرگان است بر حیات مغفرت و آن کلمه نهادت است یا ادا
از بعضی یا بکسر اول که کلمات در یا بند یا صفا از آن کلمات یا صلح یا بیعت پس از کلمه
تحت سنت یا استغفار یا جهاد و تقضای تمام خورد نیست به ایود در عقل نظر نوزده
شده تقضای نوزده این مسارت بفرم کل بیت بلکه بفرم دست ایازده برسان به
بایان رسد تا بران نوزده کلمه رسد در زیر القای آورد که بشاید در بی
بفرم تقوی که نوزده غنی است از اخلاقی حیوانی که بر بیدین قدم بفرم و نوزده در صفت

از مشهوره صوفیه بحار بیقیام نودند معلوم از آنکه یکی از بزرگان آن یکی کشته شد و دیگری کشته شد و یکی کشته شد
 بنام وند و اهل مدینه در لشکر کلاه ایشان ریخته افتادند و در مدینه کشته شدند و جماعتی تیر اسواران
 که محافظت رخصه کرده تعلق بایشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمله فرموده بود
 ما غاب ما یغلوب شوم تا ازین موضع بجای دیگر روید بر امید تاراج غلام روی بنش کلاه
 آوردند چند ایام بعد از آنکه میمانند خود و از تا کید خیرت رسالت پناهی ایشانرا کلامی داد
 بجای و رسید و جمع آنرا که مرد ایشان بیده میسر رسید با وی توقف کردند و باقی پنهان میسر خود نگاه
 نمانده مشوره اخذ نمیکند کشته شد شامت محافظت زمان نوری در لشکر اسلم هر سید و خالد بن
 ولید و کعبه ابلی جهل که غزیت تربیت داشتند چون رخصه کوه را از حارسان و حی انطان خالی
 دیدند با جمعی از کفار بر سر بودند جبر تا خسته و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر
 سلام در آمدند و قضیه منع منعکس شد و خبر ظفر کفار بیکر نیکان ایشان رسیده باز کشته شد و اهل
 ایام آنرا که مرکز حمیه نرفان بودند در ایامه پانصد و میان گرفتند رسید المشهوره در مدینه
 از اصحاب شریعت شهادت بشده بر رخ دیگر روی بگریز نهادند و جمع در ملازمت حضرت رسالت
 صدوات آمد و سلام علیه جان کرد و او بر میان بستند انقضه هر بدان ایجا مید که سنگ بود
 در لشکر بسیار بود جمع نعل آبرو رسید و آرزو شده بود و عیش بهیل رخشده سنگا از یک
 نعل خشنده چون سیدش رفیق سنگا آمد سنگا لدم عقیق زنگا آمد و حضرت در میان
 کشکان افتاد و بعد جمع از اصحاب جانب شیب اعد رفت و کافرانها از کشته رویا کینه نهاد
 و حضرت چون از شهادت خود غمزه و مثل کردن با بعضی دیگر از کشکان و قوت بیست
 بر خاطر مبارکش ظهور کرد که تر نوزین بر هر فعال اهل قتلان نکند در بارگاه کبریا و جده
 ایند که نزول اجلال باقت که نیست ترا ازین کار که نوزین نواز است
 چتری بیتی تمام استیصال و استیصال در راه پیغمبر است و نیست کفر اند
 او ایضا بدین نامان است یعنی از تو کار را کشاید بگو آنکه فردی تو به دید ایشانرا و قون
 آفت که او برای لطف باستد و توبت معظوفست بر بیقطع و معنی چنین است که نوازی حضرت در آن
 کفر اند

سودا از آن آدم بری با کلبه که بود یک برای صوفی بود خورد. بعضی کسان را پاره کرده
سینه دیده و زخمی کرده اند. معصومست برالذین بتقویا برضی کلام الله متقیان
و عباد حق است و اینها که بخت انصاف و علم و غم و احسان و معرفت دوم ناپسندیم و اینها
آنقدر اندوزی نهایت توانی نفس ...
خون بکشد کاری نامشایست

بایتم کند و قشهای خود بباشرت معاصی و نوزد بعضی فاحشه کردار ما بنویسد
و ظلمت را بنویسد که چون یک پروتالی ضحایر و عقول جمع فاحشه و ظلم فضا و عورت باز نا
و اینها زود است از عترت آن خون تقوی و معاندت تقوی و بر سر تقوی جود از آن
فاحشه و ظلم ...
باید که عقوبت خدا را باین برود و بنویسد و این کس را
باید که از زنجیر ...

بوالکلیان خون
بیت از پاره از دکن ما را استغفرم
بیت از پاره از دکن ما را استغفرم

باید که از پاره از دکن ما را استغفرم
باید که از پاره از دکن ما را استغفرم

باید که از پاره از دکن ما را استغفرم
باید که از پاره از دکن ما را استغفرم

باید که از پاره از دکن ما را استغفرم
باید که از پاره از دکن ما را استغفرم

باید که از پاره از دکن ما را استغفرم
باید که از پاره از دکن ما را استغفرم

باید که از پاره از دکن ما را استغفرم
باید که از پاره از دکن ما را استغفرم

بحالت بگذارده می پرستی روی آبروی خرابی استی
دشمنانید بهر آنکه بر سر غار است
که از روی غفلت بهنای آن استی نه است یعنی مانند استی نه است

در زمینها صفت راضی نیست کرد صفت آنکه وصف طولی او در فم بزرگی در تقصیر کبر فرود که اگر
استی نه است زمینها و اطلاق بطور بسیاره حیثیتی که هر یک از این صفات مطابقت می نماید از اجزا و الا بتخری
و موصل کردن این صفات را با یکدیگر تا مطابقتی واقع شود و در این است این مقدار توان بود

آگاه شده است چنین استی و اما غیر کاران از شرکی
میکنند در آن استی و در این استی هر چه از سزاوار است و انسان بهر حال از نعمت

بامهرتی نیست یعنی هر حال نفع میکنند و عده اند معنی نوزاد اولی و در این استی هر چه
یا که ای و از زانی و از خورندگانند خشم را با خود قدرت آوردند

کسی امام اعظم را هم استی بآورد ایام فرود که من نمی توانم که ترا احسان کنم بکن تو خود
فاندم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنی ما کنتم و می توانم که در سگاه از جنای تو حضرت ظهور نماید

ولی شاهد و مشرک میشود که بقیامت که حضرت بریدم و داد خود از تو استام و از تو میگویم
و اگر در از زشتی از ما باشد و نتواند در بر روی تو قدم در پیشت نهادم بر دهن تو

بیزورت و بودی یا خسته که بر روی درم نکامی و غمگینانند
زیرین و درم فریدون یا اگر که بر شانه استی کرده باشند

در سگاه از شکایت ترا و بهترین قسم صد است از یکی کندی ای جمع کردی
بدان کرده باشد در سیر و در روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمیع همانان بود و نویسی

شش پیوسته خداوندی که شایسته همی در راه و از عبادت شش استی که شایسته سر داده
کاره از هم بجای در راه و از عبادت بهر شانه را در شانه و شکست و آنرا هر چه در راه

نوزاد است حسین بن علی رضی الله عنهما از زنی نامور است از راه خودی که بزرگ است بعد با نام
حرفی شده و از شاهین الخیر صیقلی بود از خشم زد خوردم خادم گفت و او این سو

ندم حسین گفت ظهورم خادم شماست بر خواننده و اندک حسین شمس بر زبان

عین مردمان روزگاری برودت و غسرت کردند و روزگاری بکیت و غسرت نبودند علیها و یومها است
و این مواد را برای آنت پانزیر کردند

صبر آنرا که در کور و پیره افتاد و برای آنکه در کور
از شما گویان یعنی گواه یکدیگر باشد که در سوز جهاد کورام جان نرا کرده و در وقتیکه
آورده و صوری

که متوجه شد و فایده دیگر در هر دو آنت که پاک کردن و صوری
و مومنانرا از نگاه به بلا تا که باهل ایمان میرسد مگر در توبت ایشان است
و دیگر آنکه در نقصان امکان و بهان سازد کافرانرا

آنکه در بند بهشت و خود خدای
که جهاد کردید از شما و نوبت شکیبایی آنرا بر زمان رسول یا صاحب آنرا
مجموع معایب و در قوه نوابی شخصی نمی آنت که کی نیست مجامعه برات مستانه و نوبت در
بسیل کوسم خدای تحمل کند بهتر است که دیگر نمی تحمل کند و هر وسیله که شما بودید

نه از روی اشتیاق اتفاقا ای
از روی برده بودی و یعنی شهادت را
پیش تو آنکه مشاهده کنی اسباب آنرا که عربت

سی تحقیق بودید از میطلبید از خانه کفار
و حال آنکه شما می بودید
بیاران بودید از شما که متحول می شوی یا نظر میکردید در پیبر علی علیه السلام و او را شما کور
در خلاصی خود میگوئید آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رخ نمود

در میان کشتگان نهان شد ایسین بعین صوری و لکن محمد آند نسل در میان خاص و عام
انگشتی رضی خدای اهل فرشتد که رجوع به عبدالله ابی نوحه القاسمی کند که از ابو سفیان
برای ایشان خطمان رساند و قوی دیگر بگر کشید و بعد آن که حضرت عقیقت میکردند چنان
مقرر و اختیار کردید و پشت بر جوان کار را آوردید ایشان زبان نور گشوده بوقت از

قتل و کشیدیم روزگار بر ما سوزیده شد و از عاقبت تری بگر کشیم حضرت فوت تعالی است

دوستانها که می رود از زیر این با اشیاء آفتاب جوید

جاوید باشند گمانند در آن و نیکو نزدیک فرد علی کسترگان

منفعت و جنت برستی که گذشته بود پیش از شما و آنها

میان بهایان از غم دشادی و رات و محنت و دولت و کت که حق تعالی است نهاده بگوش

این وقایع با اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد یعنی اتمام داده اند با انواع دنیا و کت

نگذیب بجز آن هلاک شده اند بی برود و سیر کنید در زمین و سیر

بلاده داد و دیار نمود و پایان لوط بی نیکو بد بقرط برت که بسبب نا زمان

حکوة بوده است او کار نگذیب کسترگان این کلام

که در قصه خود بهر گوشت یا این شرح که لزوم گذشته دو قاع روزگار دایم بسب

سوی برای سخن حق است برای عالم مردمان و زیاده بصیرت

دیندی مشکی بر بسته در بیت فامه هر چه کار از آنرا و شمشیر

موزیر چون در حین خود خواهم عالم علی علیه و ساجه تبع در آمد ابو صفیان علم کلمه بر

کواه برده خواست که بر این شعبه که در ده بشارت دهنده بخاور رسید و حضرت فوت نسلی

ایشان را آید فریاد راستی بکنند و اند و مناک می باشد از جهات و معیات

یا فوت غناء و حال آنکه بر تر اند از ایشان بسبب مکان بیار از روی کار

بر ایشان پیشی او از ایشان پیشی دارم یعنی در جنگ بود بر یاری ترکی شما بنست گنگان شما در

صورت نعیم اند و از ایشان در نعیم یا تمام شما در جهات عاید خواهد بود از این ایشان در ک

الانفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده هر مو غما ترا بعلو و بله یعنی شما منسوب و عالم

خواصید شود اگر مستبد که دیگر کن بود عده حق که فرود کرده که در آن چند نام

ذغال بوق اگر شمار رسید حواضی و زغی اگر شمار رسید حواضی و زغی

که رسیده است گروه که کار را در روز بدر زغی و عالمی مثل قوم و عجم شما

و این روزها که در آن روزگانی برانست میگردانم آنرا

و اصحاب ایشان با بزم ایشان رسید از محنتها

و صغیف گشته از بیاری خوب

تعریف مژگانست و از آنکه انجا بانی الی نوده از ابی سعید سلطان پلیدند

و خدای دوست میدارد همه کجاست از ابریهاد

ایمان جبار قتل ایشان اگر واقع شده

مگر آنکه گفتند

کنان ما را که سب حضرت و قتل صاحب دعوت ما بودیم

و ما را که سب حضرت و قتل صاحب دعوت ما بودیم

بی براد ندرای چشم سراسر است دعا و استغفار با بس

پیدایشی بی علم یعنی حضرت برداشتن و باقی عیاش

و دست عطا کرد ایشان را یکی پادشاهان عام یعنی نعم بهشت با در صواب

و خدای است دارد نیکو کاران را یعنی صاحبان زور و تحقیق

تو از بی و نوانت اعراض است از هر دو و توج با نیکو کاران در معنی هم از هر دو و هر

فغان برید و کفر از ایشان چیست که از ابو سعید صلوات میگردند و در ایشان آورده

مناجات بودم از اینکشد این زمانا پیغمبر گشته شد و در است دولت تقاضا استعلا یا نور شکار

دیگر باره همین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان کار گشته

باز گردند شکار

بر پادشاهای غیاب یعنی بگردد بار بر بند

زمان ز دکان درم دوسر ای بس زمان دستان میبرد

باز و دوست دارد و در کار شکست بس با کفار دوست میکنند

دعوی بسزین یاری گویا گشته

در دستان کجا زمان

وضع عذر ایشان آیه فرستاد که بیت بنده شونده من مگر نرساده از پیش

من بررسی که بگذشته اند پیش از وی فرستادگان

ایا اگر میرد این پیغمبر یا کشته کرد باز میگردد شما

بویا شتهای خود یعنی ترک جهاد میکند یا بر نمی ترید و هم که

بر کرد و بوی باز رود و بار نرود یا ترک جهاد کرد بسی زبان نرود

برگشتن خود خرابی چیزی زیرا که درود منقار و منافع برود و این

وزود یا شد که براد هر خرابی حسبای دارند که نرود

و یا شد و نرود بین نفسی انکه نبرد مگر بشت خرابی از

او و نوشته است خرابی این حکم را در لوح محفوظ نوشتی زود نرود و اگر

شده کسی پیش از آن نبرد و از آن نبرد درنگ نرود درین آیه تخریبی میماند برود و اگر

بیش از دو مرتبه متعلقه با اهل عساده هر که دانند که هر او منور و اصل او مقدر است مرا بنده

تذکره در طبع و تزویج در ممالک و نفسی علی ارضی منه دین نفسی در دست است لی یونی

عن الیوم انو یوم یاقوتی مقدود هم تجدد لایات الاجلی یوم تجدد لایاتی الحذر

دور در قدر کردنت از هر که در اینست روزی که نفس باشد روزی که نفس نیست روزی که

باشد کوششی کند بود روزی که نفس نیست در هر که در اینست و هم خواهد بود

که بکنند پاداشی این جهان بدیم اورا از دنیا مقدر

کرده ایم و هر که خواهد با ما خرد خوابی این جهانی

بدیم اورا از دنیا خواهد ز او بود در دست و نرود

که با پاداش بدیم تسکیر گور نرود نرود نعمت نهاد

که در راه حق کارزار کرد و با او بود ضعیف فلو در

نام سپاهیت کم از نرود باشد در زمین الهی کو بوده نرود یا دینی یعنی زیبا نیست یعنی

نعمت او علی و علی با پیغمبر خود بودند بی سستی نرود این پیغمبر ان

فصل در حدیث ... برادر بزرگان از جمله افسر و ائمه شمارا بنامی بدان نکرد
آن سگانه که در و میز نشید در حرمت یا با بالان کوه می کردید ... دغی استنادید
والغناث میگردید ... بر هیچ بکر از مردمان یا نمی گریسید یکی که آن در سوست می باشد
علیه السلام ... و پیغمبر شمارا میخواند ... در عقب شما و بیگفتن ای ای با
و الله تعالی رسول الله و شما اجابت میکردید ... پس مکافات کرد شمارا خزان
بعد از دغی بگویم خبر قتل پیغمبر و دغی دیگر سعادت و جرات بعضی از صحابه یا یکی
حریت و یکی عزت نیست و این پادشاه داد شمارا اما معناد شد بصر کردن در شتاب
و دیگر ... تا آنروز که می نکردید ... برای آنکه از شما فوت شده است
از منم و غنیمت ... در آنروزه خود بر برانده شمار رسیده از قتل و جوع و سز
خداوند خدای دانست ... با آنکه نمی کند ... پس از
فرشاد خدای بر شما ... از بی انزود و طلال ... اشکی در آغوشی و آن چه بود
خواب سبک ... که پیشتر یعنی بی خوابی خوابت ... که در خواب
شما که بویان حقیقی بودند و در میان میگوید که این خواب نیست آن را بود صدیق و خادوم
در تضرع طلب و سوره الی و قاصی از زبان او و در شتاب بنام و سهل بن خنیف را از اخص
و بعضی زهر را غیر داخل کرده اند رضوان الله علیه و سایرین و سایرین و سایرین و غیرت ایشان
بوده و در دفع کحل رنگان ... داد می دیگر و با غیب و شکر و بعضی بر او کفایت
بودند ... به راستی که در غم افکنده بود ایشانرا ... دشمنان ایشان
... گمان می بردند کزای ... عن نادر و لو نمانرا ...
که اینها علیه را می بود که محمد صلی الله علیه و سلم با تمام کفر اهری ... بگویند
ایاست ما را بر سبب انحراف است یعنی هر آنست ... از کار ظفر و حضرت که در عده
داده بود ... چه چیز یعنی ظفر غلبه داشتیم بر شکوه سخنان و سر نه ...
ای را گفته قتل می خوانند و جواب گفت ای ای که گفت ای ای که گفت ای ای که گفت ای ای که گفت

خوای تعالی هم در روز احد نرسد در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جعتی ترک نشد که گفته باز
گشاده و القادری در دعای ایشان به سب بود بناکه ایشان شرک آورده

بخزای و اینها گرفتند آنها چیزی را که تفرستاده است خدای به اشراک

بجای و برمانی تا ایشانرا عذری بودی غرضی تحت جو ارجعی بودی و در فرستاده

و حال ایشان دوزخ است و بعد از امکالی

سنگلا از او دوزخ و ماینه راست کرد خدای و عدد خود را

در باب ظفر آن ظفر مشرد و بعضی بودند تا اگر صبر میکردند مطلق بودند نه چون ترک صبر کردید مطلق

شدند در صبح حاکم از این عباسی رضی الله عنه نقل میکند که خدای تعالی در صبح موطنی پیغمبر خود را

این نصرت نکرد که در هر صبح برین نمی کار کردند و این عباسی از خود که می از خود

خوان میگویم که هر روز که در عدد نصرت من غمخوار است و در هنگام

بگشاید که در آنرا از روی خناب بخواست نسای شما هم او با معونت او در اول روز

ظفر را بود تا گاه که نمی بد دل شود

زید در کار خوب و غای شود در امر خود بعد از صبر و شکر از او بدی نیست

شاید معنوی بس انا الله تمرد شما

حسرت و نسبت از شما کسی بشود که دنیا طلب یعنی نیست

بدرایت غم بود در این از خبر او و هر که از جان بیرون نماند بر غایت و اخلاقی نیست

نویزند و از شما است

نشدت در این روی بودند و هرگز نشدند قدم و ز زمین تا وقتی که شربت تمهات شد

بس که را بد است خدای و روی شما را بگردانید در قتل کافران

بعد از غم شما برستان بیا از ما بد شما را یعنی معاند از این مکان نماند تا اینجا

قد صبر شما بر ملک یعنی آشکار آورد و برستی که نمود و در روز

از شما و بگویند الفت همه شما را انگشند و مسامحت نکردانیدند

ای از آن برون باشد مانند انگلیس که از شدت یعنی نقاب
و گفتند برای برادران گشته و مرده خود نبی بلخی

حق بر رفتن در زمان برای باریت و برودن

یا بوردن غازیان و بهاد

آوردن زنی نزدیک و بسفر و زور رفتن
و گشته یکسندی در آن عیب بی شمی ای مرفان مخالفت

تاکر و اندوهی آن مخالفت شمار ایام آن
در بی و اندوهی در دعای انشا

رضوی، توه میباید در خود و نبرد

و او می میراند سفر و عیب

و خوی بر آن می گزیند ای گزیدن از سر و ثبات

بغزای که اگر شما گشته شریک در جهاد

مرا همه از شمی از زمانه

بهرت از آن جمیع که گنبد از عالم درین بغمی نجیب

تجربتی که عیب از باطن او بر من از مشایخ و زور

که مومنان باشند حق با گشته شود در کفر

تا ز معبودی است شکر کرده شکر و آن گفته اند اگر کرد در یاد شماران

نی بعد از آنکه در با نغمه و سواد بشیر دید به تیغ ریاضه در این طلب نقاشی شماران

ما سه تویید بود اول و جان در راه او برون کرده از نغمه خیر او و این گفته اند از آنجا

لمیبر از آن طایفه مصر که هر که رسد جوامع آنم کان راه بستگی شامه سرکان بر آن

بجاست شایسته و افسردن است بی نقاشی از آن راه است

سبیانم از گشتی بر آن متهران احمد نزل آید در آن وقت بود که حضرت

رسات علی العبدی و سلم بعد از مراجعت اهل مدینه طیب با ایشان تغلیظ و نشوونده

بله اسم دیو بود از دم تو گویی به نسبت آوا جماعت دعایت نوزده خجی زمزم بر

زنت کفیم از مویز بیرون مروید یعنی جارا قبول می کند
بلو در هر چه که در خانه است

و ضربت مر ضار است و بنویسند او است
نهان می سازند منافقان

زرقه های خوشی از شکلی و شربت
ایه اشکارا هیچ وقت نکورد برای تو

بخت خود از تمیز مسی آنان یا هم گشت عطا در مع حجاب از افعال قبیح و طیبات فاسده است
میلوید در خلوت با یکدیگر

میلوید در خلوت با یکدیگر
اگر بودی با او

چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین با برحق بودی
اینجا کشتی می کشیم

یعنی اصابت مقول می گشتند و ضربت باراه نمی یافت
بلو الکی بر روی توست

در خانه های خود وقتی فرستید که با ما پرونده کنید
مهر و محبت

آهوی از میان شما آنکه در اول
نوشته شد است بر بخت مکتوبه

بسی کشتی که خود با او گشتا کلف سیک در بر این مویز خالی که خالی
کفار بودت ایشان مقرر شد است بیرون می آوند بجا که رب و معاصر که لیل شوکند

با خیز آن مویز که بعد از بنا قلم می کشی که در شیبه این مویز را می ریشا و خا و تا بود
و این مویز

و برای آنکه ظاهر کرد آن مویز
اگر در سینه

تجارت از این مویزها
و دیگر تاباک و خاص سازد

از اینها و فریضها
و خدای مدانات

از مویز و خجانات
م اینه آفتاب می کشی که در این مویز

و بهر بخت رفتند
کفایتی که در ظاهر و در درون

مسلمانان و کافران در عرب احد
جونی بخت که مویز ایند

ایشانرا اشیا با از خجانات طلب فعلی کرد در زمان و کافران
بشاعت می

از مویز که در مویز می خجانات از مویز صلوات الله علیه و سلام
و در سینه

کوفتی که مویز ایند
از ایشان این گناه بخت تو به و اعتقاد ایشان

بر روی مویز او ز کار است
رها و تو به این گناه در مویز گناه کاران

انبار آمده که شخصی بعد از قیمت نینت رستی گفته که قبل از قیمت بود شده بود نزد حضرت سادت
صلی الله علیه و سلم آورد آن حضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیمت پاری
من تمام داد میشود در آن روز

مستی را خواد آن کرده باشد از خود تر
و ایشان هم کرده نشوند در وقت فرا
آیا هر که بی دردی کند

نشود بی عیب برادر کی علول باشد یعنی نباشد
نخست از خدای بسبب خیانت
و در جاهای او باشد

و بصلی باز گشت است و در بیخ
خداوند پایها بلندند یا در شانرا در بها
نزدیک خدای

باید تمسک در جاز از سائت واری و خیانت کوزاری
میزد تحقیق منت نهاد خدای
بر کوه بجان

بفرمایم از ایشان یعنی از آدمیان
میواند ایشان
آریهای توانی با شایه های توبه

میکردند ایشان از اذن می غفایات بیعت هر کس که بیایم احکام شریعتی بازگو
از ایشان از آنکه در هر ایشان بیعتی کرده یا بر یکی ایشان کوه میاید
و در این که بودند در زمان

در کرامی بود با وظ مرفقی را میوانستند و نه از باطل دور می توانستند تا یکدیگر بر ظلمت
باطل همه جهان ماند زاری در شکی او نور خیر گرفت
آیا هر که بشمارسد

نابایستی از نیت و قتل و جرح از اعدای و حال آنکه
رسیده بود

در میان
تا از می کشند و شما در بدر عقاد من را کشند بود بد و عقاد من را کشند گرفتند بود
این کوید از روی جونا که

این از کجا یا رسد و ماسلی زانیم و پیغمبر خدا

سخنی در نیکو خویی تو برکت من بود
و اگر می بودی تو در دست خوی با سختی که
یا خفا گشته سخت دل و نامهربان
مرا اینده ای بس ترا بر آگنده

می شنودی از نزد پیکر تو و با تو نیار میدنوی
از ایشان تقصیر که در خدمت تو کردند
و آفرینی خواها ز من برای ایشان
و مشاورت های با ایشان

در کارهای که از حق تعالی در آن حکم فرم ص در نشده
کلی گوید که مشاورت مخصوص بوده با خود
کار به و معاند با کفار
چون قصد کاری کردن بعد از مشاورت

بسی توکل بر خدای کن نبه مشاورت
بدرستی و عنوان
میدارد توکل کنده کن را منوکل حقیقی گم است
که از غرض حق نرسد و خیر بر او میور
از غرضی تمام از نصرت دهر خباثت در ترب بود و آینه شو

بسی نرسد غلبه گشته بر شما
و اگر زود کنارد شما را جنان در حقیقت خود واقع
بیاخت یک کسیت اندک
یاره دهر شایر
بیا از نزد خود

بزرگ خدای
باید که توکل کنده باورد در سرفا
و نباشد و سزاوار نبود
در پیغمبری را
انکه خیانت کنده باورد

دارند کن
و نباشد و سزاوار نیست بعضی اقربا
معا به از پیغمبر صلی الله علیه و آله
در خدمت بودند که را از سر نیست
که می اندر ز یاد از حضرت ضعیف چهره باه این

ایم آنکه خیانت پیغمبر است فناء روانیست
و گویند از تمام در کلم یا فطینه
که شد و جمع سیم کیمان
از روی انفاق نسبت حضرت سید علی با طلاق کردند و حق تعالی

ز من سب نمود نا خصوصاً و ز من هیچ ابیاری نمود
ازین خیانت را که در اندوه نمود که
بسیار در غیبت خیانت کرد و گویند
و هر که خیانت کند در تمام

باید بکن آنکه در آن خیانت کرد است
یا پیار آن چیزی را که در آن خیانت کرده
رزد خیر و در روسی لاسمه داد بر آن نصیحت
باید اگر هم نمودی با شد

بیت که مستعد است گویا که خضوع خود میکند در کثافت آورده که در زمانه
ایمانی کفشت معنادار از شایسته هر که رسید

استدلال نقل کرده که خضوع رسالت صلوات الله و سلامه علیه صحابه کرام گفتند حق برادران شماست
طلب کند و بر شاخهای بلوطی تشبیه شده و از جوارف و زغان به شمال اهل بی و ادب در جوانی بهشت
خواجگاه ایشان فنا و بلی ازین باشد در پایه و شمشاد و کعبه و از ایشان بگویند ضلوع و خیر

در باران غم بر لهران ما را درین حدیث که ایستادیم تا در غایت ایشان بهما در و ابتهاد و زیادت
کردن منیجهای برای تعویض حال ایشان شریف این است از اولی نمود و باید در جبار الفارک
رضی الله عنهما از شهر ابرو از حق مکنای و خواست که در باره زمین از سحر تا و یک باره شرف

مملکت بگشتم زمان رسیده حکم از بی برین و هم رسیده که کعبه از رجوع منوع باشد گفت
صدای بلند همت عالی است بی ذوال که مراد داده یا از آنرا خبر کن این آیه نازل شد که

از سوره ایش
سرای ایشان
در فضل یعنی آنند در غنیمتی است

و مصدر در محکم نامر شونده زمین است از دست و کسب عام ایشان بی جایه از رسول نبی
وصال و سفری از آن ترا از نظری است که در آن می توان بود مایه خبر غلانی است از اولاد
آیات میگنم همه خود را که آجاتم

در میان مات ... یکنواختی که ...
کردید تا از مدتی پیش ...
خوای ... بر همه از فتنه و غیبت و قتل و سرقت ...
بشمارید از کمالات طباع شی ...
مؤمنان روکار روی آوردند ...
و نیز پسند خوای فحاشات در موفاترا و نظام سازد ...
آنرا که اتفاق در زمین ...
از راه بدین ...
کارزار کنید با مشرکان در راه خدای ...
وغارت اهل زمین دارند ...
بر اینست ما بت میگرددیم شما را ایار دانیم ...
و عجز صلی الله علیه و سلم با اقربای خود صلح خواهد کرد ...
آنروز که این سخن گفتند ...
یا اینها را در آن که با اهل ایکان ...
این نیست در حدیث ایقان یا آنکه بزبان میکفتر که ...
بود که جنگ زاع شود ...
از عفو و عداوت و عس و مکیدت ...
و بی جهال ...
شهادت شده بوزند ...
ایستاده از فحاش ...
از راه و سکون در مساکین خود ...
اختیار در کبریت فحاشات ...
بسی می کند ...
از نظرهای خود نکلا ...

تایید ایشان بان کردی آرد سزا بگفته اند در حال در حال بلکه استیصال شما را
میان بپوشد آنجا در عزاء الماسد بهل سلام ملاقات نموده بفرموده ابو
سعیان شرح توفیق میکنند و عنایت الی مسی تا ترا در یافتند بهم حال از نزل
بمانی خلوص ایشان ظاهر بیانت بلکه در مواد تصدیق یافته بود و جوا ایشان
بکلمات حسنه و طبع الکیل باز دادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
اجابت کنیزگان اما تذکر از جهت تحریف ... گفتند
را ایشان را در دنیا یعنی ...

او ...
بی برسد از حضرت ایشان که ...
بی زیاده کرد این ...
تا ...
و ...
در نزد بعضی این ...
آورده ...
سال ...
دیگر سال ...
که ...
از سفر بدر باز گشتند ...
شکر کفار و بسیاری ...
الکیل نشود و حضرت ...
بودند ...
مها ...

باید بدانند که توفیق الهی است که در هر سینه اندوختن ایشان توفیق از بس ایشان بود
میوارند که بدیشان رسد و در کرامت ایشان شریکی نماند یا شادی ایشان با نیت که بر
اجزای او توفیق حاصل شود و خوف شده یقین میوراند که توفیق الهی است که در هر سینه
نیت بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد برود و نماند که اندوختن ایشان را
بر خوارت و دنیا و آنچه بخواهد بکند و نماند که توفیق الهی است که در هر سینه
که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی توفیق الهی است که در هر سینه توفیق
باشد و فضل آنرا بدین پر آن شده از زالی دارد و نماند که در هر سینه توفیق
ماند که فزاید توفیق الهی است که در هر سینه توفیق الهی است که در هر سینه
اندوختن حق است که اجابت کردند که توفیق الهی است که در هر سینه توفیق
توفیق از بس که در آن خندان بود در چون ابو صفیان از احد بازگشت بیوفا و حاصل
اندوختن آنرا در همان روز گشت بود و عظیم شوال بدین آمد و جمیع یکشنبه بود و شکر با
احد بر عقب دشمنان میروند و هر که در موکاد احد حاضر بوده بدین توفیق بیوفا
اطاعت نموده با وجود ضعف در اجابت بر او که توفیق شدند و در هر سینه توفیق
توفیق شدند و دشمنان شکر بسیار بر او دست نهادند تا بهت لشکر اسلام با احد و بیوفا
در بند رسیدند و اندک ایشان از مجری و انگساری نیستند و شکر از همین آیه میساید احد
که اجابت از خود در هر سینه کردند از بس آنکه در هر سینه توفیق
بخواهند که توفیق الهی است که در هر سینه توفیق الهی است که در هر سینه
در هر سینه از غضب قرآن در مخالفت از پیغمبر توفیق الهی است که در هر سینه توفیق
که در بسفیان را بعد از خروج توفیق الهی است که در هر سینه توفیق الهی است که در هر سینه
تفصیح داد و ملکه خبر رسیدن آنحضرت بمکه و لاسد با او گفتند هم اسمی در دل ایشان افتاده
از روح خاری توفیق بمکه آوردند و در راه قافل تجار با طایفه از او آری یاد بر او نمود
در بند بود توفیق بسیار نمود که در هر سینه توفیق الهی است که در هر سینه توفیق
لا

در ایشان بیاینها علیهم السلام کرده و در ایشان است غذای بود
که اگر آن همه ایامی ایشان بر مندرج در این است و در این است
که گاه نیز نیاز بود و تصاری و شایگان و منافقان است که اگر ما ملت
میوه می ایشان را
که ما در این میوه می ایشان را
خود زرات در ازند
ما ازنده

غذای بران است
بر این چیزی که شایگان منافقان بر اند از طبع ایشان در خفا است
بیشتر در این است و این که هر آن حکمت الهی بقدر حال شمارا بر محک امتحان زند
ما ازندی که بود که میاید را که الوده نفاقت

یا یعنی مومن میاید این بیشتر با شما باشد تا خود از خانه نموده با اعدا
باید بود و ما سند زرد و زاهد یا باطن در ظهورات سر از ایشان که بر این دینی
صلی الله علیه و آله معلوم کرد و صحابه بران اطلاع میابد و از جمله
عصای اهل بیعت از بود که درونی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
امت من همچو دست و جلست من بودند یعنی مشابه که ذرات دو بیت را با دم علی
السلام نموده بودند و ابانها هم الی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول
کند و کدام را با بدی ضلالت سر برد از ما نماند منافقان بیکدیگر میگویند که محمد
صلی الله علیه و آله چنین بگوی با من میگذر و از حالات دل من نزل ما غافلست اگر
است میگوید که علی العین با ما بود که کدام مخلص است و کدام منافق است که آمد
و خان نیست که خدای مطلع کرد این شمارا ای منافقان

بر آن سر بر رسیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند
و لکن خدای بر گزید برای اطلاع بران

دلگان
از دست

و حق تعالی این پلیر را فرستاد و در این تقدیر آن نامی که در آیه بیستم عبارت از قافله ای است
نعم باشد و برود و تقدیرش عالی از شیاف و انتفاع او نید و تنه حال مؤمنان
اینست که بی شکسته بقول اول از تمهید الایس و بقول اول از تمهید
بدر با عاقبتی تمام یا نوالی لا کلام از خوان زیاده
زمت یا از وی سال کثرت زبید و شازرا که در می از نقل و

و مرغبت بیک سلامت رفته و بکرامت باز آید
الی روی که در خستوری خدا بر این زمان بر دلای رسول
شد او تر فضل بزرگست بر فو مشرکانه لذ مؤمنان
که آنجا خوف شیطان بود

جنی که اواب یا اهل فاند با نعیم میگفت آنرا شیطان الفاکرده بود و در شام
به آن من فقانرا اولدش کی پیغمبر روی روان فرزند و آن صورتش بیک
گاه سلی مانا کرد و بی شکای میوزان مر شیدان یوا یاید است
و بر شیدان در مخالفت اوین اگر مستبد شما

فقدی و کنه و در و عده و در و
بگردد و شد ترا انا که می ستا بند و بارلی این کفر چون این
از او من بیاید او که از جنگ اعد خلف و در پید نزه ترا و کفر کند
جو بیسی که ایشان هرگز زبان نرمانند خدا بر یعنی دوستان

خدا او را چه تا بسبب سارست در کفر بی کلامه سوالی
اند که در آنم و شایانرا جفی ندرید بهره در تو ارب آن جهانی
در زمین سارطانرا غزالی بزرگست یعنی بسید و همیشه
درستی که انا که نریدند که ترا یعنی بول کردند
هرگز زبان نگردد خدا بر این چیزی بسبب است

در طبیعت چیزی را گویند که ملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس احوال
ایلی آسمان زمین را میباشد و وجه مجاز گفته هم عاریتی است در دست ایشان
و اینست که از آن خداوند است و نمطک السموات و الارض پس چون اهل آسمان
در زمین میگردند عاریت به ما میباشد و درین سخن ایشان است باینکه خلیل را
فلسی الاعمالی است و آنچه دارد از آن حق است پس باینکه دیگری تخیل در زیویه است
خبر شد به اینست که در این حال خداست و در این حال که در این حال که در این حال
خبر شد که در این حال خداست و در این حال که در این حال که در این حال

و خدای بزرگ شاهی بزرگ از افق و امساک
بودستی که بشنید خدای
برستی که خدای در و پیش است
و ما توانیم چون آیه از صور الله
فمن احسن بربیع صلا به علیه و السلام و در آیه هر دو آن گفته خدای محتاج است که
از ما رضی مذهب حق تعالی این آیه نشاد و از روی تدبیر گفت رود
باشد در بزمی صبی صفا را بفرمایم تا بنویسد
ما و غنارا که در اسناد کرده
اسلاف ایشان پیروزان
هر که یا وقت بیام از غنورا
دستهای شاد که بر برای تمیق فعلت و اگر نه ما علی ایشان در و افعال ایشان
فعل آنها بوده و عبادت علی و امثال آن
بسیار است که خدای
بس جوف شما مستحق غزاید از روی عمل شما مغرب سازد
دیگر شنید قول انانکه گفته است
در راستی که خدای امیر است

خود را خواهد چاره پس شایسته ای مؤمنان بگردید
بجویم غیب و باورد در سه رسولان او را که بندگان بر کزید عاقل و سلی
که خطاب با کفار یا منافقان باشد و اگر ایمان آورد برین وجه
و بر میزید از نافرمانی باید شرک و نفاق
باشد اگر عظیم یعنی فردی بزرگ
میت بخیل میکند بداد خدای از مال دنیا بایشان
داد است از فضل و کرم خود که آن بخیل بهتر است
رشانرا نه چنانست ان بخل بود برست و رشانرا هم در دنیا
بزمای برکت از اموال و هم در آخرت با مستحقان شداید و اموال
زود باشد که در کردن ایشان طوق کرده میشود
از مالها و نهادن زکوة آنرا و این فضیلت است نه از واقع باشد
رسخیز عیان در حدیث آمده است که هر که از حقش بماند عطا فرموده و انگلی
از وی بخل زکوة آن ادا نموده تمسک و حضور کنند روز قیامت مال او را
بصورت ماوی بزرگ که از بس ری و تنگی از مری می بر سر از خانه باشد و در
قطره سیاه بر زبر جثمان وی آشکارا بود و چنین ما رخصت ترین عار است
پس آنرا بیاید و طوق کردن او شده مرد و کناره رود بکاف و سپید او را بگرد
ر زبان توخم و توچه کش در میگوید انا ما انا ما اکثرک من آن مال تو ام که
بر آن در دنیا لاف مبالغات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طمع نفاق بر او آن
می فکنوی کینه را از دل بیرون کنی ما را با فکنی چشم مال تو عار است در حق و کینه از ما
و عذر ایراست میراث اهل سی ند و زب
یعنی هم میزند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نوابه عازمان
او را مسلم مانند که من الملک الیوم لقد الواحد القهار محققان گفته اند که میراث

زندگانی این جهان

مگر خورداری پایا و از حیات دنیا را نمانی

تشیب کز در غنچه ارنق غرور پاید و مراد آنست که زندگانی دنیا بر دم را تزیین

نمیدهد و از غنچه ارنق امانت کز در دامن غم معلوم شود که بدیهی از زود در دیده اعتبار

خواست برهنگامی چون بر آید به این نشانی که در دم در کس مغول مشو بر رخ در زودش

فکر کز آن که در غم فواید شد بر سر در ماهای و در این

چو مشتاق از یاد بدید دست تعدی ببال رضیع هر یک که در مکدا شدند

باز آید بر وضو در هر کجا که ایشان در راه برست می آمد آتش تزیین و بید

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد که در هر سو که بیاورد

و شادمانی را که کرده اند
و شادمانی را که کرده اند

خورد آنرا آتش و بنی اسرائیل خوردنی از بانی جعل نبوده از او و سبطین مکتوبه
السنف نهادنوی و پیغمبر از زمان در میان حنذا بیستاده مناجات کردی و عظام
بنی اسرائیل از خارج بیست و سه ماور پیش انداخته منوجه بود یکی تا وقتی که فریاد
مقبول شدی و علامت تیرگی بود که آتش سفید در دو سبطین کعبه و سبطین
فرد آمد و در قرآنی چند کسایس چو در آن میکتند که بر تو دست بر کوهت که فرودان
پیغمبر مکرود که قرآنی برین وجه پار و حقیقت ایشا ترا الزام میکند

بگویم همین آموز بشما
رستادگانی ندای پیش از ظهور من

بعجز نالی در روشن چون عیبی علیه السلام
و دیگر آموز بود در نور من
نیز که شما عقیده یعنی قرآنی بر روزی در دعای شماست چون ذکر میاید که عیبی علیه السلام
بسی چرا کتیبه ایشا ترا یعنی ذکر یارا که صاحب مزج بود و سبطین
اگر مستند است که بیان که شایعیت پیغمبر صاحب قرآنی بود

بسی اگر کتیبه که در روز ترا ملول باشی
رستادگانی پیش از ظهور من

اورده بودند گنهای روشن و معجزاتی ظاهر
در مواظب ز آنچه یا حکم شرعی

شده او کستوز و میا شدی اهل کتیبه
در باب عقودت که همه شما این تریست و شبیه

روزیه با این از قبور
بسی مکرار در گذر از آتش و روزی

بهشت تندی
بسی بر این رسکار شد و برادر رسید

دقایق انوار و خایق آثار و از باشد بند و این اولاد الالباب آتاش که از روی مغرب
بیاد می کشد خود بر آب در حالت ایستادن در هر وقت نشستن

بند و در زمان تکبیر کردن بپهلوی خود مراد دوام ذکر است یعنی در ایام یادگار

قرآن و بکس در دریا یا مجلس مسرت می آید تا اکثر ذکره شب و روز در هر دو ایام

توجه و نصیحت بلکه در خلوت جان غیر تو کسی حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که برین

حیات به کار میگذرانند هر طایفه خود یادگار یعنی شکر است یعنی بیایس و دل را

میکنند بر قدرت نیام که تو ام معیشت بر اینست و بدینست بعد که با یاری صحت

بر اینست در بر این اضطرار و وقت که آنها این علم بسبب اینست تحقیق گفته اند که

مراد ذکر دست بر سر مالک و ام ذکر گشتن میماند نیست اما ذکر دل با صورت و تصویری

می باشد پس مراد از اینست اگر آن صاحب دلانند که مشغول بنبردن دل و جانند قیام در

حالتی که قیام یعنی منزه با امر الهی و قعود او قاعده یعنی باز ایستاده از طاعتی

و علی غنیمت بر جانب این از او کتاب مناسی باقی آیند بر ایشانه خدمت و قاعده

در سبب قرینه و علی غنیمت است در کارگاه و صورت عالی بر کنار از هزار و بیست

و در در خیال مجانی کشتن از هم بر درجه بخور نگاه و صورت آورده رده در هم

نموده بر خورشید است که بکشد از خورشید است

استقلال در این زمین است با آنها و زمینها که اینها

ایشان را راه غایب به صاف تویم و مبع حکیم و عجب بعد و عرفان از نظر این

بر خاست از زمین بخسود ایند و از روی شود زینان نیاز کو بیرون است ای

پروردگار ما است در خیال بری این مخلوق را که اسباب زمین است

در آرزوی نیل با خلق نکرده اینرا بعین منزل تمام بیایستی تراست

در آنکه چیزی را باطل یا زینی نیست پس کار را بر آنجا است لطف خود

از غلبه آتش یعنی در نگاه آتش از بر کار ما بهر کسی که تو از روی قبول

اجبار و ساقچه بوده که سال از عوام و منواله میگردند
بی بود و ساقچه

م فرزند یعنی بول میگذرد بغم جاودانی نظام عالی
الی محمد انرا که شادمان باشند با یک آید یعنی کردند از برین نیت

و اینها دست میوازند آنکه سزیده شریفی
حضرت پیغمبر از پیوسته رسید ایشان در آن محله

و چنان فرمودند که بر آن کسی خبر داده اند و نیز چون آن دروغ است
نبر بوده این آیه نازل شد با بر شانه ما قفا از سر راه و چون آنکه

پیغمبر باز آمد زبان با طبع که بر کشته بود و چون داشتند
الی نبی و ای موسی ایشانرا که مال رسد از آن

قیامت یا غدا و نیامدن نسل جدا و ذلت و قبول از
لذاب دردناک در روز کثیر و در خواب است

آسمانها و زمینها و خدای
و اناست آوردن آنکه تریش از پیوسته رسیدند که بجز موسی علیه السلام بود

ایشان حدیث صادره و معجزات دیگر در میان آوردند و از صلوات الهی از
علیه السلام سوال کردند اعیان موقی را و برای وضع بار خفند بنی جناب برت با
نشسته ای بجز از معجزات موسی علیه السلام نیز یافتند و بطلب معجزات تو بدیدند
در صفحار در سارا از علامت یگانگی عبود تو میدانیم میسازان این آیه را
بدرستی که در ازین کلمات

و در آن روز زمین را بزم بودی است
و آنچه در روزی است
و اندک شرف در روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت و انقضا و وجود
زاینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نورش او
مفروضان خود را که عقول ایشان از شواهد حس و معنی عالی و با درای

رضی و نعمت و درین بطریق مرعوبانند آورده در بنا و کتبات ما و عدتاً لایحه هم این
دعوات بهوف اجابت رسیده پروا از دعوت از دیوان عنایت برین درجه حدیث
که در این باب بی اجابت کرده و در علمای ایشانرا هر چه برورد کار ایشان مانند
گفتند و درین باب من ضایع نمی گردانم و درین باب عمل صحیح عمل کننده مولا اند
شما ام سلمه رضی الله عنهما نقل میکنند که من از سید علم صلوات الله و سلم سوال کردم
که من عمل را ابریت این چگونه باشد و چه دران مباح در این بسیار یاد کرده ما
از آن نصیبی از زانی نفرمود این آیه آمد که من عمل صحیح را از شما ضایع ندانم
از خود وزن ...
بوغی از شما از رخ دیگر ندی یعنی
شما از یکدیگر بگریزید زنان از مردان و مردان از زنان مخلص سخن آنکه شما را در
توابع یک حکم است مگر عمل کند فرد بردن کورده و انوش را دران در عمل نیست
میں آنکه بجزت کردند از شرک یا از اوطان خود

و بیرون نازده شدند از سر اما و نماز خود یعنی حضرت پیغمبر و آنکه مشرکان ایشانرا
از یک سر و یک کورده ...
در بخانده شدند در راه طاعت من
ولا سابقان اسلام چون بلال که او را بضر بستم و صهیبت کرد و اینها اموال
میرجا بیند ... و کارزار کردند با کفار ... و کشته شدند در جهاد این
عامه مباح و اند ...
ایشانرا ...
در آرام ایشانرا ... بیستانهای که میرود
در درختانی یا کت منازل آن جو پیا و پیا دانی دم
ایشانرا ... یاد ایش دادنی ... از نزدیکان و صاحبان
موضع مضمون در این روایت است و اضافه توابع بعضی و بعضی با هم
است که در است بر ذات یا مجموع صناعات نشانه تقیم توابع است
و خدا است که نیکویی پاداش و پاداش نیکو نزدیک است

هر که در کوی بدو زهد و در اینجا جاودید باشد ...
خوار گردانید بیعت و ...
و نصاری و لشکری ایشان ...
سازند ...
که با شکار ...
علیه سب می توان ...
و هر کس از قرآن می شنود که زبان پیمان نوا مینماید ...
بر پرو و حکم خود ...
آزیننده مانده ...
گوشه ...
ای تو پیر کشته و بی علاج مانده کار ...
بر تصدیق فرستادگان خود که نفع جادو دانی است یا آنکه زبان پر ...
دهد ز فرود آمدن صورت و سخن یا آنکه آفرینش و حلیم که بسیار گفته که ما را آفرینش ...
خداوند جنابم فوج علیه السلام گفت و این سخن بیرون ما و بلورین و المومنان ...
و جناب بر صراطی السلام بود در این غزلی در اولی و دومین و جناب بر صراطی ...
علیه السلام آمد کردی و استغفر تو بکن و اللهم ...
گرفتند ما را روزی که ...
در سیر نقل میکند که دعوات غمی که درین ایتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله ...
علیه و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
از در نبوت خود و عا کرد که دنیا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف از ...
ربنا انک می تو خلی النار فقد افریته فاروقی از تصدیق بچنین خود چه در کار ...
انصاف ما و یا ذوالنورین در مرتبه رجای طبر غفران کرد و بنافا غولنا ذنوبنا

بجای آنکه در اجزای جبار بود و در صورت خوار بود آن گروه مومن غناش
تعمیر نمودند و در شایسته است نزد ایشان ذخیره نهاده اند و در صورت خوار
بیشکافانند و در بعضی که ضعیفند زود حساب است باستانی در زود
حساب مومنان خواهد کرد و در حساب مومنان زود حساب است باستانی در زود

کنند بود و در بعضی بسیار جدا و غیر از این است که در بعضی از اینها
تمامی طایفای را شامل می باشد و در بعضی از اینها در بعضی از اینها
استوار در بر در میون می باشد و در بعضی از اینها در بعضی از اینها
مربوط است که در مسلمانان در غیر اسلام است و در بعضی از اینها در بعضی از اینها
کفار از مومنان باز توانند داشت و در بعضی از اینها در بعضی از اینها
و در بعضی از اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها

در شکل شود و محققان گفته اند که هر چه در مجرای نور است از نور است و در بعضی از اینها
مولی و همواره در اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها
تفاوت اقدام نماید بر روابط در اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها
و در زود محققان استوار از اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها
نیست و فایز که در بعد از فنا بود است بقا باشد که بقا جامع فنا شود که در
چیزی که در اینها در بعضی از اینها در بعضی از اینها

الی مردمان بر شید و بر میزید و از قسم و مزایب پرورد
خویش آن از بکار که بعضی قدرت بسیار در شمار با وجود اختلاف
الوان و اشکال است و از یک تن که آن آدم است علیه السلام
و میفرمید از آن تن تنها در بعضی از اینها در بعضی از اینها
است که حور را از استخوان بلوی جی آدم آفرید و بر آنکه هر دو نام
کرد این از آدم و حور بواسطه نواله و شامی در آن

در نفس آنکه مشرکان مکه در عشرت بودند و قراءه موفقان بصیرت میکردند و در در
ایمان میکند شد که چرا باید که بت پرستان در نماز و نعت باشند و خدا شناسان
در رنج و سختی حسی بی جهت تسلیم ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در در
امت اندک بود باید که فریب ندهد و تا وقت رفتن و امون کار را
در شهر با برای تجارت چون نقل ایشان بود و خورداری اینک
است زود زایل شود پس آنکه یافت رهند و بازگشت ایشان
جهنم باشد یعنی دوزخ و بداران میست دوزخ باشد
لیکن آنکه بر سریدند از عقاب پروردگار خود و بیستع دین معزور
نکشند همیشه ترا برستاندست چون وجه که هر دو
از زیر تصور آن یاد ریای درختان آن جوها از آب و شیره و انگیز
جادیدان باشد درین بوستانها در حالتی که این بوستانها
کشتی باشد از نزدیکه ضوالکفر نزل آنرا گویند که در منزل مهان
نازل حاضر سازند و بسیاری و خولی آن دلیل کرامت مهان و نیکو داشت او باشد
و هرگاه که بشت نزل مهانان دارالسلام خواهد بود پس نعمت کلی فرقیات
پرتو انوار لغایا شد توانی زاهد سولی باغ بهشم میکند دعوت بیخوام بشت
دعوت دیدار بیخوام و آنچه نزدیک خداست از الطاف
بهرت عربکو کارانرا از مشاع عالی
از اهل کتاب که است که میگوید و بخوای
و با نوب بر شما نزل شده که قرآنست
فرستاده اند که توبت است یا ایلیل مراد این سلام است و اصحاب او یا یحیی
و انبیا او در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان خدا را
پس آنکه نمیکنند و با حکم توبت یا نعت پیغمبر

آنکه در آن نیکند و در آنست که در آنست
رضی الله عنهما نقل میکند که آیه در شان کسی زود آمده که پیمبر در حج تربیت او بود
و ولایت تصرف در مال آن صغیره او داشت میخواست که او را در تبه نکاح آورد
و حق فرموده و حسین کاین جناب را بپسندید و کتله بلوغ منت او را فرام
میشد و در آن مکره طبیعت او بود پیشی آورد آیه زود آمدن او را که در
تبعین نور پیمان و او داد مالی ایشان از در پیش عدالت دور بود که در آن
کند و در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست
نخراید که در آنست که در آنست
و در آنست که در آنست که در آنست
یا سر بر آفرینی را که ماند است
تصرف است که در آنست که در آنست
فانکرمیل نماید و اعراف نور زید یا جود نیکند
که در آنست که در آنست
انما عده و طهر از خدای تعالی باشد شده باشد با ایشان
بی اگر این زنان فرستی باشد و بخشند و شمار را بگذرند
از اینست که از جهت نفس یعنی بتبیب و خوشن
و بی روبرو سازگار خوشگوار در مدار که آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله برین وجه تفسیر فرمود که منی آن بود که در آنست که بی خود و بی
با وی در آنست که در آنست که در آنست
آنها مالای خود را خطاب با وی از فرمان و اتمام است و اضافت مال
بدیشان جهت تصرف ایشانست در آنست که در آنست

بسیار در زمانه او اوقات فراغت بود بر شکر از مخالفت او خدای است آن خدای
در میان وقت استغفار و استعانت از یکدیگر است حاجت و طلبید و سوزند
بر یکدیگر میباید بآن خدای و بیشتر از کلمه هم و با یکدیگر بهتر
بودند که درستی که خدای است بود و ما که خدای است
چنین بر همه افعال و احوال ما مطیع است و هر که از آنکه خدای که بیان او است باید که در
حکایت و سخنان خود لغت و جالی آورد و وقت عزت بر نایاب و بی باکی از
شرم در پیش روی او و بلکه خدای حاضر و ناظر است در همه جای در و دیوار و در
و بویست چشم در پیش خدای که حاجت در پیش بردمانی توید تو کی تو اندر مخالف
بماند و به امید و بهیمنی از آن لایا و اوصیاد ایشان
مالی ایشان را که حکم و صایه و ولایت تصرف کرده و آید و طاعت که او را در مال
بیتیمان تصرفات شایسته میزدند و شکر که ستمکاران خود در رده ایشان
درد و غمی که ستمگر بر بزرگتر میگردند و میبندند شاه شاهان خود
و دل بکنند عالی پایا که بنیم
فرامگیر بدید را از زمان بنیم که در حق شیخ خست است و با آن نهید مال بدن
که بدست شما طیب است و نورید با لای ایشان را
آنگونه با ما لای خود بدستی که خوردن عالی بنیم بنون این خست
در وقت است نزد یک خدای که نامی بزرگ این آیه در شان علی
غضای نازل شده که بر او شرف و قامت کرده بود و از روی بسری با خود بود و او
به لایت موت احوال او را متصرف شده چون بر سر بر سر رسید و مال خود
در علم تسلیم و از آن ان تعلیم میکرد و رفته ایشان بیک علی بنون انشاء
ارایت آید بود و آمد در غلظتانی که نغزو باقیه مع الحوت انکبیر مرزبان را
تمامی مانی تسلیم برادر زاده خود و اگر میگردید یا میدادند

بکجا که می بود بر ازار ایشان جنین عال تا در میان جوان و خصوصاً نو پدید می آید
باز در سینه است خوی است گواید بندگان با فرا دهنده بر اعال ایشان
بجایب کتده هم در روز فرا آورد اند که عادت طریب در جاهلیت چنان بود که
ز تا نرا مطلقاً و مردان خود سال را میراث پندارند و میگفتند که مال کسی برود که
با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیرو و ضربت شمشیر و نیزه ها در حوزة تصرف تواند
نورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با ندرت نبوت فرمود در این میراث
بر همین قانون است برود تا روزی ام که کتاب نوشتند و فرمود که اوست که در جاهلیت
رضی الله عنه در حق اینک علی است که نویسد در فرار از و میان سینه کوه
و ابانم از سینه اش در آورده اند و مرا و صغیرانرا خودم و بی بی و علی و دیگران
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا طلبید و سعادت ما بود بحضور ایشان
باز را نند ایشانرا همان قانون جاهلیت را پیش آورده خویشند که طریق
میواد ابا و اجداد را در وقت دستار به کمر بستگان و در آنرا اگر
خورد باشند و اگر بزرگ بهره است از مال که بکار آورند
و با او در بیخوش و نوان نزدیک است و در زمان
بفرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ایزد و الوهین و انجارب
بگذارند و از آنکه کم باشد از مال گذاشته بیا بیاید و خود
حق بجانب مؤثر ساخته برای ایشان بهر با نوازند پیوا کرد
و چون حاضر شوند از دست نسبت مؤثر است
خویشان که بیوات نمی برند و بیمانی که پیکانه باشند
و در وقت آن در محتاجان بی بی بسید ایشانرا بهترین از آنکه
مشموم میگرد تا اول ایشان خوش شود مراد آنست که خوار مجلسی صحبت با برسی
نشد تا چیزی را نمود و غدا اند این از بر سیل و خوب بوده و باینه مؤثر است

گردانیده است خدای تعالی برای شما سبب فرام معیشت دنیا و رابطه ان نظام
امر دین چون جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیر
و بهره دمیده سفارای یعنی وظیفه مقرر کنید در آن مال العالی که کفاف
ایشان را برساند و چنانچه در این نظام بقدر حال
بعد از منع مال بر ایشان است یعنی نیکو و بسندیده مثلا اگر یتیم باشد که میسر
این مال از آن است و من فریضه دار توام و بوقت بلوغ تسبیح تو فرام کرده و زنی را که
رعوه کند که دل ایشان را خوش سازد
در دنیا بعضی از نیکو میانه امثال و ختاین هیچ و شری و اگر زمانه بقول و دل
و غیره در وقت مورخان
کتابت از بلوغ است
از ایشان مسکول راه است یعنی صلاح دین و اصلاح حال
بی برسد بر ایشان
نالهالی ایشانرا که در دست تمام بود
و نیز بر این اوصیای یتیم را تلف میکنند
از هر چیزی که مزایده از آنکس باشد و در حقش کرده باشد
امیران ایشان از راه شافقت و محبتی گرفتن
یعنی مشتاپدید خوردن مال یتیمان از خوف آنکه نگاه بزرگی شوند و مالی از شما
بازستانند
و هر که باشد از اوصیای اولیا تو انکه مستحق
بی باید که از مال یتیم دست باز دارد و غفلت و خوش شوق لری جان در دست
و هر که باشد از آن جهالت که مال یتیم در دست ایشانست
سبب نیکویی یعنی بقصد حاجت
از طعام و لباس یا بقدری که بخواهد و با اوست
و باز از او بر
بیتیمان مال عالی ایشان

تقدیر میکند فدای شمارا در کل ز زلفان شما و مقادیر میراث ایشان بیا
بجز در آن یکم خورشید با زلفان شما هم میراث را برین وجه مدبر بودی
باشد که هر چه از میراث پدر و زن است بی گریخته اولاد است
بشاید تمامها پس ایشان مرد بود و زن است و طلا و دیواید و
بی مرشانرا باشد و در نفس از نفسی از میراث بگردد است
بماند و در هر دو که باشد یک دفتر در بیاید بی در و است
از میراث که بماند و در هر دو مادر است را چنانچه در هر دو است
بماند و در ایشان هر دو یک است بماند که باشد با میراث زلفان
آن که باشد و آن میراث از آن میراث بود و زلفان را بی
گرم باشد و آن از زلفان میراث را از زلفان و میراث
بروند و همین برادر دارد و بی در او سبک باشد از مال و زلفان
میراث است که در او بی و ضمیمه همین زلفان میراث است که بی بی بی
بماند و در هر دو است و برادران با برادران با برادران با برادران
با برادران با برادران و بعضی مادران است و بی در میراث را
بماند و در هر دو که در این بماند و در هر دو که در این بماند
از میراث است که در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
معلوم می شود که در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
میراث باشد و در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
بماند که در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
از میراث است که در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
بماند و در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
و میراث و انانست بی قطع کرد همام مراد است و زلفان که در هر دو است

و در میان منوع شده و بگویند درین حالت با این که در این منوع میباشند

موجب فرج خاد ایشان شود و باید که ترسند تا آنکه در این حالت
بگویند که از این بگویند خوشی فرزندان ما فرود ضعیف

بر ترس بر ایشان از این نوازی و ضایع شریف یعنی در ترس باید که با ضعیف
اقلوب در میان و مکنان که در مجلس نیست ترک حاضر آمده اند و اسم شفقت

و در این فرج از این بگویند که اگر ایشان را فرزندان خورد و ما بخوابند و بعد از موت
ایشان منسوب مجلس را نیز در این ایشان چه نیست با آن و ترسیده عقاب ایشان عدم

جواز آن که خواهد بود بی آنکه در آنوارند نیست دیگران نیز جایز نمی آید
باید که از این بگویند پس باید که در خواب خدای بر ترسند

و باید که بنویسند که هر آن مجلسی نیست با آن و ترسیده عقاب ایشان عدم
چنین ترسید و در این بگویند بر ترسید که انانکه از در و طاعت

بجز ترس و تلف میکند مالهای بیگانه را از جهت بیاد است
چون نیست که بیورند در شکمهای خویش

بسیار و بد است در آنوار از این بگویند و در این بگویند که حضرت رحمت عالم
باید که از این بگویند که بیاز و بگذرد روزی نیامت نوی را از کور ما و بیرون

و این است از در منهای ایشان گفته یار رسول است این که او را با این بگویند
که از این بگویند که خدای مکتوبه انانیا کلونی بیرون ما را و در تغییر نیست روز

نیامت خورنوا مال بیتم بصرحات در آید و آتش که در روز او از آن ملکوت زبان
بیزود و در این بگویند که در این بگویند و در این بگویند که در این بگویند

بشناسند که این اکل اموال بیجان است پس بدین سخنان عمل اکل بر طاعت
و زود باشد که در آنرا خسته شوند و زورندگان مال بیتم خصی معلوم

معنی نیست که بزود در آید خورندگان مال بیتم در آنش از ترسند

انماش یا مختلط از رویین تخیل برین است ایماز از اندر در یکدالی از نیریزد کوه
براناته و بعد هر لشد ایشان میره کسبند و غیره از بی انقاد و صفتی که
وقت چو که پیشین است و صفت کرده شده است بوان در یابن از ادا کی
منه در صفت در حالتی که میت غیر زبان آرنه باشد بر در نش در وصیت و دین
طرز در وصیت است که لایکلف مال می آوز باشد و زبان در دین انکه از راه
کند بودین مگر کسی که در دنیا چیزی نداشته باشد و شبهه می باشد نگاه در پیش
و صفتی که است از نزدیک خدای در قیامی و انماست بنیات شما
در نوع و ضرر بر دبارسی بعقوبت عامیان بغیر نکند و بتوجه نگاه ایشان
مغفور باشد و انکه حکام که تقدم یافت در امور نیامی و معات نکاح و صفت موافق
که در این احوال زای حکم خداست که از ان در نشاید داشت و صفت
در این احوال و هر که از ان برد خدای بود و هر که در این حکم است
در این احوال که در این احوال که در این احوال که در این احوال که در این احوال
آورد بر انجا را نعوها و در حالیکه در احوال بر تخت جلوس باشد
در ان احوال مطیعان در بهشت بر صفت خود و صفت
بمشکلی بزرگ است و صفت خود و صفت خود و صفت خود و صفت خود
اورا چون عینت بن حسین و اولاد کبر سرانته زانند و کوهکان را ضعیف و کفوت
براش نمودم الا کبریا که بر بهشت کرب متانده توان کرد حق تعالی ایبه فرستاد
که هر که بنان خدای و اولاد او بود و در بهشت بود و در کوهکان از ان احوال
که در حلالی و اولاد میراث و سایر احکام موز شده است و خدای در
آورده اولاد در نفع و در انشی در این احوال که جلوس باشد در ان
در صفت خود است که جلوس است از حلالی و اولاد کبریا که در عامی سخن را
باشد و در صفت خود خدای خوار کرده است و انچه جان که از صفت شما

گردانیدنی است و ثابت از نزدیک خدای تعالی است برستی خدای است
و انابت هر یک از ورثه حکم گشته در نقد سهام ایشان در شمار است
ای شوهران بشمارید همه آنکه ترک گذارند زمان شما را
باشد و آن زمان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواهان شما و خواه از غیر
شما خواه مذکور خواه مؤنت خواه مسلمی و خواه اولاد این یا اولاد این مرصداً
روزی اگر آن زمان را فرزند باشد بدو وجه بود
بنی شما را چهار یک باشد از یک بجز از زوجهات شما و این نصف
یا هر که شماست بتوانید گفت که در صورتی که نبی و همی که زوجهات شما
و نسبت کرده باشند بدان یا بی از تقضای و آن که در زمر
ایشان باشد هر دو تا راست به هر یکی از این تقضای
تراه زن یکی باشد و خواه زن یا ده می در ربع شریکند اگر نباشد
شماره فرزند خواه یکی و خواه زن یا ده مؤنت خواه از ایشان
و خواه از غیر ایشان سبب اگر باشد شماره فرزند بدو وجه بود
بنی آن زمان را است مست یکی است و از این شما که از ایشان از
اموال و این از این انعقاد و صبی که در صورت بی وصیت می کنند
بدان یا بعد از او ای دینی که در زمر شما باشد و اگر باشد
در صورتی که از میراث می گیرید که کسی و همین اولاد ساز
یازنی بود کلاد و درین مردان و زوجه نیز درین حکم و اغلب است
برادری مادری باشد و یا خواهری مادری است و نیز همی
ازین اولاد و خواهر شش یک صورت است و میراث کلاد و مذکور
درین صورت شما مؤنت یکسانست و این می گویند اولاد است
پیشتر از برادری یا خواهری است بین ایشان تمام خواه مذکور و خوا

برای میگویند که بنا دانی و میاطی فرموده که گناه مومنی بجهل است یعنی نه اندوختگی
شکسته نمیدارد و محمود و مستکبار و میگوید که جهل باشد بقوت آن و اینجمله بجهل
علمای میگویند پس باز گشت می نمایند که گناه است از زمانی
زودیک یعنی پیش از ضرورت یا تا قبل از ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه در دنیا
آن گناه در دل متکلم گردد و افعی اقوال است که زمانی توبه پیش از حرکت و اگر چه
به مقدار توانی نادر باشد در نفس من الهی آورده که تاسی را اگر یک نفس از حرکت
کنند ملایکه بطریق استخوان میگویند که جز در آن روز و در وقت مسامحت خودی توبه
این توبه است که حضرت رسالت بنام علی علیه السلام فرموده که آن التوبه قبل
توبه همه مالم یفرغ من یزکان گفته اند که هر وقت حلول اجل در زمان روزگار که
علوم نیست پس من نفسی را دم آخر ضرور باید کرد و از روجه بجز توبه و غافل نباید بود
غافل مشغولی عامی باوردند مردم باشند مردم آخر عمر و حاضر دم باشی
پس آن کرده که بعد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند توبه در هر حال
و باز کرده بجز توبه در پیشگاه خداوند است و مستغفران و دعا توبه
نایمان حکم گفته با بجز توبه باشد توبه در هر حال
قول توبه و انکسار از طریق احرار
با چون حاضر شود یعنی در رسد
مگر که توبه در هر حال
توبه منافقانست توبه از ایشان اسلام باشد بحسب طریقی و این صورت در وقت صحت
مگر از ایشان مجبور نیستند و توبه توبه مجبور است و آنها را
که میرند و علی التمام ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق اوج از
چ کافران منافق ایمان مجبور نیستند زیرا که ایمان باسی است و آن بود که
فلم یکدیگر را و ما بسا از آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر

سوی نفس ... پایند بفعل قسم یعنی مرکب آن شوند ... از
زبان شما وارد محبتند یعنی نومردان ... بی شمالی احکام شریعت
طلب گواه کنید ... بر فعل فاحشه این زنان ... چهار در مقابل بالغ ...
از شما که مؤمنانید تا بریشان کرامی دهند ... پس اگر این چهار تن بزنا
بریشان کرامی دهند ... بی شکله در میان زنان را و بد
کنند در خانها مع اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه
بوده که ایشانرا در خانها محبوس کنند ...
ایشانرا مملکت الموتیا استیفاء ابرواح ایشان کند ...
خدای یعنی پهلوانان ... برای ایشان را یعنی خردی بصیحت کند که از
جس خدای پایند و بعد از آن و خود آمد و سید عالم علی اله علیه السلام فرمود که
زاکیر بر ازین نزد جعل اندامی بر شود شده که اند راه کوام است خواه
فرمود که اثبب بانثب الیوم و ابکر با بکر علیه بجلده و تخریم علی بنی کلمه
حدیث امسک موت منسج شد و استهاد و استهاد باقی بماند ...
دوس یعنی مردوزن که غیر محسن شد ... بیفرد فاحشه ... از شما
مسلمانان آزادید ... پس بر جایند ایشانرا از زبان و نهوش و طلاق
کنند و این طایفه یعنی اسود فرمود که ایشانرا بر همه نیز اینها با بر کرده ...
پس اگر توبه کردند از آن فاحشه ... و کار خود را بصلاح آوردند ...
پس شمار روی بگردانید یعنی است باز دارند بیگانه این حکم نیز حکم جلد
و نه منسوخ شده ...
بنوکان ... هر بان بود بر کتدگان ...
توبه ... بر خدا است بی طریقی و صورت بلکه از روی و عود که عین بدن
مقتور نیست و عود قبول توبه باشد ... برای کسی است که ...

بجز من سائید و بجز ما دریدس...
پیشانی داده اند از هر...
و فاعل درین آیه نشود...
قطع طلبید و گفته اند...
صدائی زاینه بوده...
که ترکیب فوایش...
ایشان را حکام...
اگر بخواهد...
چون که...
کرامت از صحت...
بول کرده اند...
از ایشان...
بسی فراموش...
آیا می گوید...
مردان ایشان...
هرگاه...
در عالی او...
و بگویم...
انکه...
است...

بمیرند و آماده ساخته ایم برای ایشان در آفت سربازان و جوانی در دنیا که
تخت و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت خان بود که چون یک دولت بود
زوجه از و بازماندی برستی که از زن دیگر بودی پاکسی از از بنا که استحقاق میراث است
بوتت نیست چه بر سران زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر زن
بجای گامی که متوفی مفرد کرده بود او را بملک در آوردی و الا بشوهر داری و مهر بمحل او خود
تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده بجز کسی میباشی نام میراث که از متوفی بدو رسیده
بودی بدی کسی گذارستی یا بودی و میراث او این کسی بردی و اگر آن زن قبل از انعقاد
بروید با خود پوستی داشت زوجه متوفی بدو بدست بودی و در اول اسلام همین قانون
رعایت کردندی تا وقتی که بر تیس نصاری و فئات کردندی گشتن خان و پندمانه میراث
تیس که از زنی دیگر داشت گشته در تحت تصرف در آورد با او معیشتی بطلبی شماره آن زن
نماد و عرضی که بر او وارد بود دید گشته صورت حال در ضمن حضرت بنا کردید سینه خوا
علم صلوات الله علیه و سلم زمره که بماند باز کرده و مایه اضواء در دامن اصحاب گشت تا از حضرت
در شأنه تعالی شانه هر زمان رسد گشته باز کردید و بعضی دیگر از زمان مدینه که بران مبتلا بود
رویا بر شاه بنوت پناه آوردند گشته یاد سوزا ممکن گشته گشته همه بدست گشته جان
رسم آن و این بنده نوشته ایم و باین جهت تلازم این نصیب نوشته گشته است که از و این
این گشته ترستاد که ... کرده موشان ... در اینست
شما را ... که میراث گیرید بنا را از و اینست در اینست
و بنده میراث گرفتن بگردد و دلات بران نمی کند که بطرح و در تحت ایشان است از میراث
گرفت است آنکه تخصیص نمی شود کرد دلات بر نفس مدعی کند که خود تعالی و دلات تقوی و دلات
خشیه امدان بر وقت مدغم خشیه هم جایز نیست ... و منع میکند
این زنان از زوجه و گفته اند خطای ما و اینست که از زمان خود به تنگ آمده بر ما
آنکه از مهر خود دو گزیند ایشان را در خانه باز می کشند و تعالی میفرماید که زنان را

اولاد ایشان را اولاد اولاد ایشان بنوازیه دور شوند همان حکم دارند و بیعت است
و دختران خواهر از مرد هم که اخته گشتن باید و این نیز متناوب بنات اولاد اخته
و بنات اولاد اولاد ایشانست مریضه بایان روند همان داخل بنات اخته
و بیعت است و عوام کرد اندر شما در آن شمارا ...
داده اند مریضه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان بی بی که شیر دهد کسی را و زنی
که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که شیر داده
از زوج یا ام ولد او رضاع واقع شود عمام رضاعی اند ...
و خواهرانشان از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک و جمعی از ائمه که حکم
رضاع بانگ و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بعد سب امام شافعی امام احمد
رضاعی اند بجز اینها شیر خوردن متفرق در رضاع ثابت نمیگردد ...
و مادران زنان شما و جدات منگوه اگر قبل ما در بره نسبت در رضاع
همین حکم دارند ... و دختران زنان شما ...
ز در کنار ترکیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که سرور
شده باشند ... از آن زمانی که در رضاع ...
که آنها بشوند ... بی اگر نباشند شما که بگویند ...
باشید با ایشان این دخول ثابت از مباشرت است ...
بست بر شما از نکاح ...
ان هر آن که از پیشانی شما باشد جوی حضرت و سالت سلی ...
علیه وسلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که بر خوانده آنحضرت بود طلاق داد
بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سردریشی کردند که زن با بر خود را خواست این
ایه زود آمد که حلیه بر صلی است نه زنی که او را بر خوانده باشند ...
و دیگر نواست بر شما آنکه هم گنبد ... میان دو خواهر در یک

جهانی حکم و هدایت استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استخلاف
زوجه بی کلیات الله آورده اند که جمیع از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آباکی
خود برانکاح میکردند و عموماً بیانه ازین علی نهی فرمود و گفت که در روزی که قرآن
و نکاح در میان بود... انرا که انرا گفته اند بران نکاح است...
و نکاح در آورده... که گفته است قبل از خرم که آن معنوی است
بعد از آنکه نکاح زن بر... بود قبل از نهی...
و نایبند... معنوی جوانی و مؤمنان این علی زوجه شریف عرب مکوه و معنوی
می بود و فرزند بود که از زن بر می نمودند...
و بر این است که این است گفته اند که این است...
اشارت بدانست دوم قبح شرعی و وقت عبارت از آنست که...
مشکل... نکاح مادران نمی توان داد و فرزندان
مرد بود و راجع شود بولادت خونه از جهت ذکر و صفت مادر و پدر و هر چند
بالارود و خواستگاری و انانیت چون مادر و مادر و پدر و مادر باشد حکم در اول
در خرم... و دختران شما این نیز عام است فرزندان که نسبت به پدر و مادر
اولاد ذکر و انانیت بکدر به یا زیادت در بنا به...
شما فرزندان که با مرد در صلبی بوده باشند با پدر و مادر و خواستگاری است پس خواست
عام باشد پدری و مادری و پدری و مادری را در...
که با پدر کسی یا پدر بر او و هر چند با مادر و پدر صلبی بوده یا بر پدری بر او و پدری کسی
است و این نیز طرف نیکه مخصوصی یعنی پدر یا مادری یا مادری یا پدری...
و خواستگاری مادران شما فرزندان که با مادر کسی یا با پدر یا با خواستگاری صلبی است
در... و پدری که گفته خوار انگیزی است و قوی آن بوجه مذکوره امکان دارد
و بیانات... و دختران برادر بر مرد و هر که اخوت ثابت شود از وجه نیکه و بیانات

ملاعت و تقابل اینها در کثیر فو مذکور است و چون کسی از بیان عدالت و همام فرمود پس
روایت شد شما را ... انکه بطلید زمانی را که غیر نوم باشند یعنی بیکم در آید

و کاین کینه ... با اعلای خود ... در صحتی که بیان نزوح متعفف
باشید یعنی این خود را بان کج در نیاید آید ... و نباشد زنا کنندگی

... از زمان بسبب کج
... هر یک از ایشان ... مؤثر کرده

و مفروضی همانند چه در مقابل است ... و سه و بیادگی
... در آنجا از یکدیگر در نمی شود

... از این نهدی که فرض شده باشد و زمان تعدیغی از
زن از کلمه از شهر و مرد در عرض آن چیزی بگوید یا زنی از شهر که مرد
زیاد سازد و گفته اند ترافی در نقطه است یا در صحت و موافقت

... در سنی خوانی است دانایان بندگان ... فکام در میات کج
... و هر که استحقاق نیست از شما ... از روی توان

... انکه بیکم در آید زانان از آید
... می باید که نوزاید زنی از ما که است دستهای شما
... از کثیرگان شی که کردید کاند ... و فوای دان

... بود بدن شی و متغضی که میان شما باشد در ایام ...
... از روی دیگرند یعنی همه شتر که در میان ما پیش ازین

... است علیه السلام ... پس ترا سید کثیر که ترا
... در شهری فوای و ندان ایشان جو ایشان ملکون دیگری است

... و بدید بکثیران کج کرده ... هر یک از ایشان ...
... لی حکام و مضایقه و دادن مهر ایشان هم باذن مالکین ایشان

نخ ... مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از این و تو هم که آن معصومه است
و برخی از مفسران بر آنند که مراد از او قد سلف است که یعقوب علی بنی و علیه السلام جمع
کرده بود میان دو خواهر ثبامادر پیردا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین
وی هلال بوده است ... برستی که خدای است ... او زکار انسان
از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند ... هر یک بر کسانی که در اسلام
این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده تا مل در معنی این دو اسم مؤلفان بی
بضاعت را سرمایه تمام است ... سرمایه عاصیان بازار امید غفران تو در رحمت بی
غایت است ... در امام کرده شد بر ...

شوم داران ... از زنان ... مگر آنکه مالکان شده است ...
دستهاست ... ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در روزی در حین از خنایم او طایر مال
بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشانرا عیب و نسب می شناسیم
بعید بگری مادر آمدند و حرمت زنان شوهر دار ما را مسلوب شده بود در سن و حوت
ایسران مشرد کشیم و ایشانرا اگر چه مکه عین بودند از قبیل کفایت می شمریم
بعد از عرض حال حضرت رسالت بنام علی علیه السلام این آیه نازل شد که زنان
کشاکش اگر چه شوهر دارند اما چونند سبب ملک بین شما شدند تصرف ایشان حلال است
بشرط افواج ایشان از در الحرب بی ازواج ایشان و این قول اصم اعظم است
و باقی آنچه مجرب است یعنی ایشانرا حلال می دانند ... ملازم باشید نفس هوا بر او ادباً
مشاکت یا مصدر رهو که است معنی آنکه نوشت خدای نوشتی بر شما در حرمت
و حلال گردانید و شما را بعضی مجهول می خوانند و معنی آنست که حلال گردانید
بر شما ... آنچه غیر از این حرمت مذکور است و بدیهت نیز حرمت ثابت
شده چون نکاح مزاج بر ملا او و بر خال او و بر خواهر زاده او و بر ادر زاده او
و نکاح مطلقه ائمت علی تحسین و نکاح معتده و نکاح ائمه بر آزاد و تزوج بجامه نکاح

در حقیقت که این کثیران نگاه دارند و فروغ خود باشند و از مسایدهای دنیا نترسند و گمان
به آشکارا به خود ندارند و نه فرایرندگان درستان به بهمانی...

پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند و فروغ خود را از حرام بسبب تفریح
و خلوص بصیغه مجهول خوانند و معنی است که آن هنگام که جواری شوهر کرده شوند

پس اگر بیایند بر ناسبت بیعتی پس بوشان لازم بود

پس این لازم است بر زنان آزادی شوهر

زهدی که خدای عز و جل کرده عدل و آزادی شوهر عدل و آزادی است از آن کثیران پنجاه

نماز نایب باشد و زن آزاد را تعزیر عام است امام شافعی و امام ابو یوسف و تعزیر

کثیرک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله که میان تنی و جلدی جمع نکند مگر برای

سیاست و در همه تعزیرات زنی بپسند و امام هم نیست آن کجای کثیرگان

زانی کسی است که نرسد از زنی نکت یعنی از مشقت آنکه در زنا

از شما که زنی باشد و آنکه صبر کند از نکاح کثیرگان بهتر است

در شمار و با پیشا و نزد کثیر در عیانت بود و نزد از زنی و خدای عز و جل

است و کسی که صبر کند کرد از نگاه اما هر بانیست بر خست دادن بر کفها

در آن ... یعنی از خدای ... آنکه میان کند بر آن شما حکام حلال

و حرام ... و داد نماید شمارا ... راههای آنکسان که بودند

پیش از شما در دین بریم و اسمعیل است عیضا السلام با روش پیشیا

از اهل حق ... و باز کرد بر شما سهمیل تقال در رفع اجمال و تخفیف

احکام و عقوبات امام و خدای اناست بصیحت شما و اولاد شما

در ستم و راست گفتاریت در هر چه حکم کند و خدای عز و جل

آنکه شما را توبه دهد تا پاکت کند چیزی که بسبب توبه شما کرد

و میگردانانکه از سر غفلت یا از روی غنا

یا در بایده و عیوی تصریح و ایراد گشته با حجت او بدلیل قطع ثابت شده و در تالیفات
کاشی مذکور است که اگر بر سر سینه او کبابی که اثبات غیرت در وجود او از او بود
غیرت است شمارا غور کنیم یعنی تهنیت ظهور نفس و قلب را محو کرد اینده همه از
ظهور خود وجود صفات ایشانرا ثباتی نباشد و در آیه شمارا بدخل کنیم که حضرت
جمع است تا یکی در توفیق سوزی جو شمع خورشید برده در عالمی جمع و در انواع از
که توفیق عبارت از آنست که دلی را بر ذمه تعلق با امر و متعهد به بر آن گزیده سازد
و جمیع اشک از غم بشاید و راضی بود لکن چون توفیق دوستی حاصل نمیدهد و
یکی بسیار و یکسری در سبب نوزاد آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعضی حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید که در دلف شرف چند در آن روز نایق از آن
مشربیت محروم اند و در حال با فردا فخر خاتم نبوت تسبیح عکاسی و بر بر ساز
مالی میراث می برد و زنایان ضعیف حال و کثرت اجتناب خفصیب کردن گفته
راه حسرت می پسند که شکل را در دایره رجولیت در خلیج دی تا از ترانسیب
و نصیب میراث بهره نندیشم آیه آموک - و آرزو میرسد -
ان چیزی را که خدای تعالی افزونی داد - بدان چیز از امور مالی و جامی - برمی
از شما که مردانند - بر بر غنی دیگر که زنانشند - مردان را
بر اینست معجزه - از خواب آید کس کرده اند چون جهاد و سایر امان
خیرت - در زمانه اینزیره است معجزه - از خواب
ای تعلق بر عمل ایشان دارد چون سخت و طاعت از و باج بس چون سبکی نصیبی
معلوم و سهم مغرور حق دارد بود آرزو بهره دیگری میرسد - و غنی
از خدای بطلب کنند - از کرم و بخشش او تا براد شما بر آید
بر ریشی که خدای است - بهم چیز یاد انا و چون معلوم شد
و یاد اناست - بس بر وجود او بهر که دید جان باید و جوان نشاید - از نفس

از ششودی و خوشدلی مرید از شما که متعاقباً اینده ... و مکتبها
و نادر و انفسهای خود را یعنی اهل این خود را همه مومنان از روی حقیقت یکی
المومنون کنفس با عده بانفس خود را مکتبید و هلاک مصلحتیو جناب از بیست
سند خود را برای بت فرمان می کشید یا خود را در هلاک و فی طرات بیفلیت با از کجا
کارها کشید که مودی بقتل شما شوند اهل تحقیق گفته اند مکتب نفس فرود با بر تکا
ذوب بسیار خوردن مان حرام یا بتابعیت مودی او بمباشرت اعمال در موجب خطریا
بدستی که خدای ... است با شما ای است محمد ... هر بیان را روی
که میفرمایند از علیت رحمت است ... و هر که بکند و بفعل در آرد منی
مذکور در آ ... از روی خودی و تجاوز از حد ... و از وجه خود بیرون
برود یا شده که در آرد او ... در آتش خرد آتش دور از است
وست این در آوردن آتش ... بر روی سهل و آسان

از سیکون شود و بهلوت می کشید یعنی بر سر برید
از نماز بزرگ که نم کرده شده اید ... از آن ... در کورایم و غفور کنیم
از شما کلمات خورد شما را از عازری تا عازری و از جمع تا جمع و از بر روی
یا رمضان ... و در آرد شما را ... در موضع مذکور و غیره
بمشیت است مکتب آیه آنست که هر که از کجا بود بر سر کشد مستغیر او مغفور شود نه
بر سبیل و خوب بلکه بر طریق جواز جمعی شاید که حتی شیخانه از کجا بر سر کشد و بصفا
مؤخذه نماید یا بر عکس علیار در کجا بر اختلافت بعضی بر آنست که هر که از
تعالی از آن نمی کرده است و گفته اند هر چه حکم آن بانس باشد جناب بدخله
ما این بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بغضب و کمال جناب و لم
غضب الهم ان بمره است و غیر آنرا از کجا مانده مغیره گویند و در انوار از روی که
از ب اقاویل بعضی آنست که کبیره که میست در شمار بیرون عدوی مرتب ساخته

ایشان بزرگان و قایم‌ها و بی‌شماران حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پروردگار را
اولاد داد که باز کردید که ما کاری فرماییم و خدایا کارهای تو است و انوری اراد اند
خبر او مفهوم آید تفضل بر اینست بزرگان بر مردان ادب کسند و کارهای تو
ز تفضل خداوند است بسبب اینست که تفضل کرد خدای او از اولاد خود
بعضی از ایشان را که در دنیا و آخرت بر بر خدای بزرگان و تفضل بر دادن بکمال
عقل و علم و وفور حواس فهم است بکمال صوم و صلوة جمع جماعات
و اذان و خطبه و اعطای دنیا و نماز عبودیت و نماز خضوع و شهادت در حدود و قصاص
در کمالی میراث و امتثال آن و بلکه اینها و آنکه از مردان و زنان و خدایا که در دنیا
است و در دنیا تفضل دادند مردان را بر زنان به سبب اینست که تفضل
میکند بر ایشان و از طلائی خورشید در هر وجه تفضل
بر زنان شایسته حال و زمان برندگانند و خدا برای اقامت کند کار
مخفی از ارواح و نگاه دل‌نویسان بر غیبت از ارواح را یعنی
حفظ الغیب از اولاد رعایت کسند در غیبت و نصیحت و نگاه بانند
نگاه داشتند خدای ایشان را و آن زمانی که در دنیا
و آن زمان در تسلط ایشان را پس نیز گوید ایشان را بکمالی که
در دنیای ایشان را نرم کرده اند یا تعلیم دمی ایشان را و نگاه کنند از عظیم حقوق
و از ارواح و در هر یک از ایشان است در خواجگاهها یعنی با آن
هر یک جمله خواب میباشد یا بشت بر ایشان کنند و بزرگان ایشان را
در آن که فرشته و فرشته و معنوی از ایشان نگردانند و گفتارند و عطا از دیگر خرف
نشوز است و بر اینکام نمود و ضرب بوقت نکر از نشوز است و بدین
زمان بر ندرت شمار او از آنکه در طبع شماست مبارکیند و بسبب اینست
سند بر ایشان راه پیاده و برستی که خدای است و در آنکه

که توانگرت کرده اند او مصیبت تو از تو به میداند در زمان جاهلیت فرزند او اجنبی را بر سر نهادند
و در میراث داخل سایر ورثه می شد حتی شیء از آن نمی کرد و فرمودند **و یوالی مکی**
از شما **از نوبم** **عصبه و میراث خواری تا احرار از نصیب خود کشند**
از این بار که از پدر مادر **و خویشاوندان**

نزدیک و دیگر رسم بود که بگذرد که معاهده می کرد نو در رسمی الخ و معاویه در میان
می آوردند و هر یک از متعاقبین میگفت **یک حوی و سلک سلمی دوست بود است**
من و دشمن تو دشمن من تو از من میراث برک و من از تو بی عاقبت من باشی **عاقبت**
نود این سخنان را بگویند مگر میساختند و حلیف را مدعی از میراث حلیف میوز
چون آیه میراث نازل شد یکی از صحابه گفت **یا رسول الله جمع از ما خلفا دارند که**
بافز میراث بگذرد بگویمان بسته شد حکم الهی در باب میراث نود آمد و هیچ سخن معاهده
مکورد شد این آیه نازل شد **و آنکسانند در می گفت بسته شد**

دشمنای شما است و معاهده با بوی بر طریق مجازست و سبب این است
انکه می افغان بوقت پخت دشمنای بگذرد که رفتی **بسی بر میدورند**
برای ایشان که مدعی میراث است و حکم این آیه **بآیه اولی الارحام**

منسوخ گشت **بررسی از فدای است** **بر همه حضرت ما**
از خود و مورثین و می نجات **گواه آورده اند که جمیع زوجه سعید بن**

الرمی رضی الله عنه یا تمیله زوجه ثابت بن قیس طریق شورشش گرفته با شوهر
برای بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طبایع بر روی وی زده او تکلیف
پیشی بر برد و با اتفاق بود بلازم حضرت رسالت بنام محمدی علی افضل الصلوات
و ائمه الخیرات رفته قصه نوشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت قصص
و شوهر وی صلح فرمود بود در حضرت متوجه طلب قصص شده روی بر روی بر می نهاد
و حیرت بل آیه آورد **ردانکار گذار اند تسلط یافته**

نظم بر ایشان راضی شود پس بزرگتر از آنکه مظلوم را غرور کند و ...
نمای حکام شرع یا اولیا و همین ...
میان مرد و زن ...
که حکم کند ... از کسان شوهر نامانی الضمیر و در از رغبت بزی و نظریت از
معلوم کند ... و میباید دیگر که صلاحیت طوط و هشت بلبله ...
از قیله و از بای زن تا او نیز مکتوبی خاطر زن را از طبیعت صحت و میل فرستد
اگر خوانند حکین ... صبح آوردن کله از زوجین بومین ...
... میان زلف و شوهر ...
... و اما بصلح از زوجین ...
... بوی چتری یا ادرم ...
... و نیکویی کنید با پدر مادر ...
... و با خویشان جلا رحم ...
... و با یتیمان بدینواری ...
... و در خویشان بصدقات و زکوات ...
... و با همسایه خوشاوند بیفتت مهرت ...
... و با همسایه پیکانه یعنی آنکه
خوبی نزد همسایه کافر و صد جواری تا بهل سرای معز کرده اند و مطلق حق همسایه
اراده غیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان در هیچ مسلم بروایت انسی نمی دانند
دارد شده که لای فضل الهیة عبد لایا من جاره بواجبه امام تشریح قدسی بره و مؤلف
که هر گاه جارد در تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را کردت
بطریق اولی که فرونگواری و خاطر متورق و خیالات رده را از وی باز دارنی
و با همسایه دل که روح است یکویی نمی و اول از مسکنت یا مکنات و مجله
با موجودات منع فریاد همسایه روح را که سرست از نیب موطن مگرد است
و بجای معاشقات کاع شون و از همه سر او از تر از ملاز سر و مو حکم خافلی کردی

فضل در عتبات استحقاق انکس اعراضی عطا بزرگ ~~بهر~~ اندازه احوال اعطای گفت
بجهت انکه تا به آنست و فرمود بر آن گفت بی چگونه خواهد بود جا کنزه و ظلمت
و قتی که یاری میمانی ~~بهر~~ هر کس می از ارم گذشته بشنید کواهی که آن
بغیر ایشان خواهد بود و بر احوال و انحال امت خود کواهی فراموش داد
و یازیم نترانی ~~بهر~~ برین گروه از امت تر ~~بهر~~ کواضا اقامت شما
کنی بر ایمان مومنان در لطایف نیشریه مذکور است که چون پیغمبر صلوات الله
شیخ امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند و مغرور است که شهادت بنوع اول خواهد
کرد که نبال شفاعت باقی ماند ~~بهر~~ تا آنروز که راجع شود در کواهی با نبیا و انروز
قیامت است ~~بهر~~ دست دارند انانکه کار شریفه بخدای

و نافرمانی کردند رسول و پیر ~~بهر~~ انکه راست کرده شود
بدیشان زمین یعنی دن کشد ایشان را چون مردگان و معوث نگرددند یا کنایست
از انکه ایشان آرزو مند اند که خاک شوند چه زمین نیکی راست شود
و نبرشند یعنی در بنباشند بر انکه از خدای بپوشند ~~بهر~~ سختی

ای انکسانی را که گزیده این خدای و رسول
گردد نماز کردید ~~بهر~~ دهان که شما مستان باشید از فرمود سایر مکرر
این نهی از زمین نماز نیست جهان بباد نیست مأمور بها بلکه نهی است از انکه سباب
سکر که مانع است از اداء عبادت روزی جمع از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف
رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح بود استغفار داشتند و در زمان سائر اوقات
در پوشش صدای اذان شام با سماع صحابه گرام رسیده بنماز برخاستند و اما
ایشان از غایت سکر در سوره کافرون عطف نازل در چهار موضع که مثبت است
حذف نویجو این آیه نازل شد که در وقت عبود سکر بنماز مشغول شوید
خبر تا وقتی که بر این ~~بهر~~ اجزئی را که در نماز می خوانند محققان گویند

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَلَا يَأْتِيَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَنَهْ بَرْدًا سَيَسْتَبِيحُ
وَيُؤْتِيكَ مِنَ الشُّطْرَانِ وَبَرْدًا سَيَسْتَبِيحُ بَعْنَى بَعْنَى لِقَاءِ قُرَيْشٍ
وَمَدِينَةٍ وَبَرْدًا سَيَسْتَبِيحُ بَعْنَى بَعْنَى لِقَاءِ قُرَيْشٍ
در خیزش برخواهد بود قریب معانی شش قرن حکم این مفرمان
مرکزین تا بیکه قرن نواوست این سیزدهمین نواوست و کون
جوید علی مفرمان در دو عالم نیکارید و نور هفتاد و شش کسب نواوست
قرین خیزش کن و غدا اعلیٰ هنر وجه جزین بودی بر کافران وجه زبان کدی
مریشان نواستوا بالله اگر بیان آوردند و نهدی و التومر الاخر و روز
بیست هزار سال را تصدیق کرده بی و انفقوا و بیرون کردند حق و بی
را به هر دو عالم برقی هم الله از پنجاه و هفت خدی ایشان و کان الله
و بعد بیست صد سال و قول و قول ایشان علیما از آن و نیز فرمود
تا خود در این الله لا یقتلکم مرگند بعد از آن که منتقل شد تا یک
و در آن و بیست و پنج زبان شعری سخن شعر بر کتب آمده و گویند و شهرت
که در میر است به نوع الذی است و نه در موم بر روزه و از آن است
نمود و حکمت این کتب میر است و نظیر تمام چیزها قریب میان هم سبب نام
و در بعضی عقاید خود نیز بوده است و از آن است که در عمل کار و منافی
معد و نظیر و اتم نشود و آن است و از آن است که در بعضی عقاید
و در آن سبب است که گفتند عفا الله عن ذنوبهم و از آن است که در بعضی عقاید
و در آن سبب است که گفتند عفا الله عن ذنوبهم و از آن است که در بعضی عقاید

نابت آن حکایت نزدیک صریح اصلی همچون برودن او در حقیقت با پیشرو او و بر
بفرت رسالت صلی الله علیه و سلم هر دو کند و یکی آمده در خواست رسیدن در بیان طعن
حدیقه پلشاد و بر انگشتان تیر طغنه بر نهی گاه بعز و ناگاه سید عالم صلوات الله
بهم پدیدار شد و بر مضمون جان و جان صحابه اطلاع یافته متوجه علم غیب گشت و عقده
لهما یخضرت میر نعل رسید در حکم آورد که چون آب می یابید بنشینید و صید اطیبا
تصویر کنید چو کار از اجزای ارض که پاک باشد هدایت بران زمین است و بر سر
کنید دست خود را بر ... به تمام رویان خویش در ... و بسایند دستهای خود را
بدان تا در فون ... برستی که خوان است ... در گذراننده در شما
و تخفیف کننده ... از آرزو کسی که تم کند ... ایامی بینی و نمی نگر ...
... جوی آنکه دان اندایشان ... از ...
علم آورست ... می نزن کریمی یعنی بول میکشد بیادیت را بخلای
و بدایت ایشان آن بود که بخت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عارف
بودند و ضلالت اند بعد از بعثت آنحضرت با کارها و کارها نمودند ...
فراستد این که آنان از روی صد و صد ... است ...
مؤمنان راه کم گیند ... و خوی دانا است ... بر دشمنان نگاه
میورند ... و بسند است خزان ... دوست شما و متونی امور شما ...
... و بسند است خزان ... بارک و صند ... شما بر دشمنان ...
... از آنکسانی که بدین یودیه متون شده اند ... می گردانند کلمات
و تغییر میدهند ... از آن ان مراد کریم تحت پیغمبر است صلوات
بهم و سلم یا تاریل کلمات نودیت بردنق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا کفر
کلام پیغمبر آوردند که زهره از پیود بملارمت آنحضرت صلوات الله علیه و سلم
می آورد و جواب آنحضرت را از اجزای که سوال کرده بود در بقول تلقی می نمودند

حذر میکند بر روی تو میگذرد و جان تو را میبرد
زینت در مسجد جامع ولی وقتی که مستان باشد از سگ غفلت و شهوت تا زمانی که از راه
موانع بسیار شده و ایند که چون گویند و بشناسند که سخن با که میگویند المصلح نیاجی
آن که در پستی استی مانده در پیاد در پستی مانده بر سر ایوان وحدت کی روی چون نو
در زینان پستی مانده یعنی نزدیک مشربید بنماز در حالی که جنب باشد و شایع
غرفصل که آنکه در مکان باشد در راه یعنی مسافر باشد و یا شایع
تسبیح در آن محلی که نماز نوازید کنار و دیگر همه وجه رو انباشد در جنابت نماز
کنار آن که در آن محلی که نماز نوازید و بعضی گفته اند هر دو از سوره مجروح است یعنی
جنب در مسجد میاید بلکه اندک راه بر آن شد و اگر باشد در وقت جنابت
پایان هر دو بیماری است که در آن از استعمالی آب برسند یا بکشند
در سفر یا بیاید یکی از شما از حد جان و قدرت نده
باشد غوغا - عارضی از اعراض سبیلین یا بسود باشد زانرا
اهم شأنی است که در آنست که چون بعضی از بدن و ملاحظاتی بدن از آن شود از پیر
مبارک را چنین تعریف و حصولی لاس و ملموس مرد و مستحق کرد و امام مالک و غیره
جسلی رتبهها اند بر آنکه این مشورت و خوف شکنند بغیر مشورت ناقص نیست
در راه است و در آن بودند بدست زحمت که تا س از همین است بی جایلی در مشار
ناقصی وضع میروند و بر م عقد بر چون جنب باشد یا پدید آید از یا بعدت بهمی
و غیره پس یا پدید آید را بر نفسد کینه
حاکم پاک حکم در پستی ز زوات نزل شده و شهر زود یعنی اصطلاح است که شایع
سینه اسلام در مشربالی آب نزل آمده بودند پیش از صبح زینت رحلت و ششند
تا وقت نماز خود را باب رسانند فضا را بعد عایشه یعنی بعد از نماز شروع و غایت
سبب عقدان آن در توقف ایشان را ز زود مردم بعضی محبت و بعضی جنب بود

بتره ایشانرا از استنزا اسیدانام و طعن در دین اسلام و ... و راست نبردی
ایشان و ... ولیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود
در کرد ص ... بسبب کفر ایشان و مجازات برانرا ... می نگیرد
مگر کرد بدی اندک یعنی ضعیف که معذبه و معتبر نباشند و انانیا نیست
بعضی از کتب در سلسله دین بعضی یا ایبا فاعلی آرند مگر اندک از ایشان چون این سلام
و اصحاب از دینی بر زمین نزار که تفاسیر دارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
اجتبار میورده بر زبان صورت یاد کعب بن اسد را تظلمید و گفت یا معشر ایهود از
خوای بر شید و قوم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم که ای که شما
میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انانم بشما آورده ام حق است و نماز
در تورات از حال من خبر داده اند و بر ایمان من میثاق فرموده اند اگر نه ایشان از رو
عناد غنچه خانه ترا پیدا کنیم و نه آن سخت تو دوست قرآن خبر داریم آنچه آمد
ان نکسانی که شمارا کتاب داده اند یعنی تورات
تصدیق کنید و بگردید ... انکال با بنه زور ستاده ایم بر بنده خود
و آن ترانست ... در حالتی که بدرد آورده و تصدین کننده است ...
در اهلی واک با شحات یعنی اندک مطابق کتاب تورت است در اصول این بنی
بگردید ... پیش از آنکه گوئیم ... رویا یا یعنی صورت آنرا
نیست کرد ایم تا اثر ابرو بینی و چشم و لبه دهن بر و مانند ... بسیار
کرد ایم آنرا در عبار ... بر سیات قفلان از یعنی مثل روید
بر صورت بی سرچهره سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حجابت
جو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روفا ایشان بر قفا باشد و در نیمه آورده که
که ایون و ارجل و بطون و ... ایشانرا در بر خورشید ثابت باشند و رویان
ایشان بر سر برود این میبایست در عاینی رشتی و در سواتی ...

و از مجلس ایشان حضرت شرف همان کلمات بسم کرد ایشان را مغرب می ساختند با هم بر
از روی کلام ایشان برداشته از بود که دشمنان بودی نشان ترا که چندی از مواع
آن تحریفی کنند و میگویند شنیدیم قول ترا و زمانه باقی
کردیم از ترا لفظ عینا اسکارانی گفته اند در غدا و در تیسر گوید لفظا راطنا
و عینا میگردند و حقیقت آنست که زبان معانی کلمه و لسان عینا
ایشان به عینا ناخون بوده و دیگر میگویند شنیدیم قول ترا و زمانه باقی
شده باشد با شی این کلمه در وجهین است روی در وجه دارد و روی در وجه در وجه
آنست که اسماء و شام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشد که دشنام داده و شتونه
مگر معنی باشد و برین تعذر دعای بود و وجه دوم جنانست که اسماء شتونه اینون
بود میگویند شتونه غیر شتونه شده یعنی اصم و این دعای علیه باشد بود و وجه
بروئی است می ساخته اند و معنی شتونه ایشان در وجه مذمت بوده و دیگر میگویند
این کلمه نیز مثل الوجهین است وجه مدحی است که از اوقات باشد یعنی نگاه دار ما را
در مانگر و وجه مذمتی است که از غوغت و حق بود و در ادب است و غوغت بوده
بواحضرت و گفته اند بود اشیا میگردند در عینا میگویند یعنی ایشان با
تقریبی میگردند حضرت ز برعی غم و بر سر تعذیر این کلمه میگویند
در حیات کرد اینون و چنانین سخن بر زبانان زد یعنی فعلی که از اوقات است
بلغت عرب از ابر غوغت و دیگر گفته بر زبان خود یا لسان عرب را از فضات او می
و بطریق ذریعینا میگویند و بان دم حضرت ترا سندی و معنی
و معنی در دین اسلام یعنی دین که پیغمبر او به شبانی مشرب بود آن در دین خواهد
بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی علیه السلام معترف بودند
در آن ایشان گفتند شنیدیم سخن ترا و زمانه باقی
در شبانی باقی و در نگاه کنی و زمانه باقی بودی

تعالی فرمود که تزکیه شما را اعتبار ندارد و هر چه بخواهید بلکه خلاف آن باشد
یا کسی یاد کند یا بنام من که خواهد گفت آن دانند و این کفر
که خود را با حق تزکیه میکند مستمرا رسیده خوانند شد و بعد از آن
ضعیف که در میان او اندازد اما باشد یا بقدر قیله از او سنج که در میان او انگشت
زیر راه آید که عزت تزکیه خود خوانند کشید و منتقلی پیدا شد و مخالفان
ایشان خواهد رسید . بگو درین جهودان که از روی غنا

حکومت از آنجا که میزند و می بزند . بر خدای دروغ را که یعنی گناه
روز بوش مار می آرزو . رسیده است انداخته او دروغ ایشان را
کتابی که بر سبک نوشته اند آورده اند که چون علم الهی با جلالی
نیز صادر شد جمع ایشان جوهری بود و سلام بر کفایت بنی الهی الخلیف در
خبر میهن شدند و بعد از آن با پشت تن از شرف قوم به رفتند و ابو سفیان
و ابان و اور بر کار به با حضرت پیغمبر اصحاب و کتب که در نزد با اجماع کس از بطن
قریش به پست از ام در لعه و در بس استار و سینه بود در خانه با و جاسانده
با یانند ندید بر عرب در جلال اهل اسلام سوگند یاد کردند و در این مفاخره
بعثت بنشیند درین مجلس بعضی از رؤسا کمالی کتاب بر رسیدند
که نظریه ما که زایرانها را میزنیم و کعبه را معور میواریم و عند رحمتی می
ایم و عبادت انشاء بفریق ابا کرام خود مشغول می باشیم هدایت اقریب
بدینند علی علیه وسلم که درین وقت اصوات کرده و در وقت راست نام نهاد
درین برانده ما بودیم در اند و ما و کاز و جاهد میخوانند بعد از استماع این سخنان
گفتند این شما حق ترست و این شما با نسق تر ای سنین گفت ما بر اعتقاد شما
دینی اعتقاد خواهیم کرد که تان ما را تبه کنید جهودان جبت و طاعت که
زیش بودند میوه کردند و سخن از معانده و مکاره و کفر زدند و ایشان

باینیم ایشانرا که اصحاب و جویند از رحمت خود یا منته سازیم که همه بخانه برانند
یا منته گردانیدند یا منته سازیم یا را در روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای عز
به چند روز شنبه بید ما منته استغفار کردند و دست فرمان
خدای پادشاه بودی و سر ایندی برآید بودی و دست فرمان
خداوندی آرزو کردی از آنکه شرک آرزو بود و شرک کبر نبود در عبادت او
و پیارزد و ان کتای که نیز از شرک بود و دست فرمان
که خواهد از روی تغفل و احسان نه بوسیله عبادت و وفای امام را برانند
که می آرزو قبل العذاب هر که خواهد و بعد العذاب جمع صلاه خواهد آرزو
و هر که شرک آرزو کردی و اینها کبر و با او
من برستم که انتر کرده باشد و بر یافته بودی بزرگ را که در
مستی عذاب بزرگ کرد و وجود بضمون اینها که شرک مغرور است بود که
عبدی و پرستنده عزیز بود و تدبیری عظیم حاصل شد از روی کتا
در آمد گفتند ما شرک میسیم بلکه خود را از خواص بارگاه کوفت و مقربان درگاه
تخت میزدانیم بدان ما مالکان و مالک بنوت و مالکان مساک فتوح بوده اند
و ما بر روی ایشان مغرور میگردیم و میزبانان ایشانند بسوی خود فرمود
آیا میدانی یا نمی ندانی بودی بعیرت بسوی آنانکه از روی کتا
فاخرت می شنایند و تنه میگویند غمهای خود را باین سخن
بنا و اند و جا و دیار با کبزی و بی نمانی نسبت میدهند جایزه مغرور است که
بنام خود سخنان او را در حجب بنامید و گفتند از حضرت رسالت بنام جلو
آمد و سر آوردند گفتند این کودکان را چه کنی نسبت صورت خود کنی اینها
نیست مانند ایشانند که ما کردیم خدای هر که با سر در این سخن مثل ایشان
زیر آنکه این سخن را بر روز دهم گوزانند و خطبات روز بار شنبه و میگویند حق

مراد از نامی حضرت رحمان است صلی الله علیه و سلم و در هر دو باب هر دو اوصی اطلاق میکنند
که چنانچه باشد مقدار ضحاک خیر را که هیچ نشود و بلکه بسیار که از مردمان کفر و تقا
از آن بر میماند که در آن فصل نبوت باشد و کتاب و آغاز دین و بعضی
گفته اند فصل آنست که شیخ از مباح کرد انبیا و احوال مباح بیان پیش از چهار زن و پسر
برین حال سندی بر چند طغیان میزدند که اگر او پیش بودی این هم از آن گویای
در بیان ایشان نیز داخل حضرت زینت فرمود که اگر خدا ایشان را بر پیغمبر بر این نبوت
و کتابت پس باید که بر پیغمبران صاحب کتابت صمد بر دین خود این حضرت مخصوص
بحال حضرت نیست است برستی که ما مکار کردیم اولاد ابراهیم
که همی و داد و دینی انور علیهم السلام یعنی لذت و زور در انجیل
و علم صلال و حوام و در هر دو اینها را با وجود نبوت صحت
باد شاهی بزرگ جناب یوسف در داد و سیلفان علیهم السلام در آنست
و گویند مکه بنیم کثرت ازواج است جناب بصی رسیده که داد و حضرت در آنست
و سیمان نیز در دین سخن تعریف بود است که اگر صد شمای محمد صلی الله
علیه و سلم بواسطه کثرت ازواج است پس او در سیمان علیهما السلام یک
شماره از ترند و در تیسر آورده که مراد از آن ابراهیم محمد است صلوات الله علیه و از
کتاب قرآن در حکمت شرک و از ملک علیهم دوام شریعت تا حیاطت یا تا ناید
بلایکه بن از نبود کسی بود که ایمان آورد بجده شیه ال
ابرهیم یا محمد صلی الله علیه و سلم و از ایشان است کسی است که افاضی بود
استه از ضرب بسیار در باب شهادت صورت نکرد اما یاروی از متابعت پیغمبر کرد
و و بنده است دوزخ استی از وقت برای طوبی کارون
برستی که انگسان که حق را بر پیغمبر و نمک و بر بند
بدلیل وحدت بیالیات قرآن یا حجرات پیغمبر زود باشد

میدهد و میفرماید: آیا میدانی دینی تکیه بر چیست؟ تسوی آنها که دادگاه
ایشان را... بهره از کتاب یعنی از توحید که بواسطه اعداوت
مسلمانان... می کردند... برین دودت که فریض است
و گفته اند جهت محبت و بیورد آنرا منعقد بود نزد طاعت شیطان در ایشان
مراست و زانی نمودند و نزد محققان است نفس اماره است و طاعت آورده
او... و میگویند این جهودان... در حق خازن و برای ایشان
که زوی از نهاد... این کرده کنار فریش... مادی از خود...
از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اهل بیرون... از جهت راه یعنی
راه یافته ترند... آن کرده منعت و منقص... انسانی اند که
نخوری... دور کرده است خدای ایشان از رحمت خود
و هر که ابر او دور کند... بس نیایی تو دور... باری کلان
غراب که از وی... آیا ایشان است یعنی جهود آنرا...
بهره از پادشاهی است بر سبیل انکار و علم بود آن بود که ایشان بندگان
و بنوت از غیر خود ترا و از آن بود برین سبب از متابعت در شد میباشند
و میگفتند آن منصرف ملک دارین و حکم گذاری با خواهد رسانید حق تعالی فرمود
که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بوفتن از ملک و مان بهره مند شوند
بس آن منعام... نرسند و مان از این غیر در احیاء
بان مغز کون که بر پشت دانه حرماست و این سالنم است دزخی ایشان که در
وقت پادشاهی با غیر با بغیری مضایقه دارند بعد تمام نگرستی در و پیش بود
که چه چیز کسی در مسند... بلکه سندی بر نبرد و در حق تعالی
تسویل و... بر آن خدای بدیشان داده است
از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند

که خدای میزبان شما را در روز و شب و هر وقت که او بخواهد ما را از این دنیا
باز کند و هر چه رسالت صلوات الله و سلامه علیه و سلم در روز قیامت که فرموده که هر کس خانه
از عثمان بن طلحه طلب دارد و کعبه پیش ما در او سلام بود عثمان بن طلحه بتر و مادر رفت
و مادر کعبه بوی نبود و میگفت اگر از شوایب بگریزید باز بشما نمی آید و داد و کعبه کعبه از
عبدالله الوارث بن ادریس طلبید سید عثمان بن طلحه با لغو میگردد و سلامه میخاستی
فرمود حضرت رسالت صبیحه محمدی علیه افضل الصلوات و اعلی التیمات و سبحان الله
ی شیه افرازا صبرین و فاروق و فاروق رضی الله عنهما برادر علی بن ابی طالب
و فاروق با او از بندگت ای عثمان بن ابی طلحه زود از خانه آن که انتظار حضرت
رسالت از حد نه شد سلامه کعبه به سر زد و گفت تو بستانی بهتر که هم در عین بگیر
سی عثمان بن طلحه محتاج بود شیه بتر و حضرت رسالت صبیحه محمدی آوردن و او
دست دراز کرد تا از وی بستاند که بجای رضی الله عنه برخواست که یار رسول بود چنانکه
سقا به نغم بین تفویض فرموده محتاج خانه نیز بین از آنی دار عثمان بن طلحه
چونکه اشعاع این یکی دست بیا که کشید حضرت بار رفت فرمود که ای عثمان کعبه
ده عثمان دست پیش آورد و بجای عثمان بن عثمان آمد کرد عثمان خواست که دست باز
کشید حضرت فرمود که اگر کند او در رسول ایمان داری محتاج خانه بین ده عثمان گفت
اینک بستان با ما تا باشد الفقه حضرت بعد از آنکه از خانه پیرو حاکم و محتاج
بدرستی بود و رضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یار رسول الله منصرف حاجت
بجای بیت حاکم و مالی جناب سقا به زود بریشان داده فی الی ان جبرئیل بیایا
آیه نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شیء رکاری میفرمایم که از آن نوع بود
رسد تا آنکه کان بر نه که رخ از رود و بشما خواهد رسید بی عثمان را طلبید و گفت
خود ما با بی طلحه خانه تالوده لا ینزله منکم الا اهل بی ملازمت حضرت از خود
فرمود و کعبه به برادر خود شیه داد تا امروز محتاج کعبه در دست آن قوم

درازیم ایشانرا از در آمیخته آنچه در سر کلاه که نشود یا بسوزد و نه در
 پوستهای ایشان بمانشید و بدین جهت برای ایشان مسوومیه در پوستهای
 غیر آنکه گشته و سوخته شده و این تبدیل هر سالی هر بار باشد از صن صریح در حدیث
 که در شانوزی که مشاد فرار بار و تبدیل هر دو وسیله گشتن است که احراف از ان
 بیرون و حالت اول باز از زمینی این تبدیل وصف است که تبدیل همین و بعد این حال
 جهت احوالی غداست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازند

پخته غداست اولن بشنید و اطمینان با باشند به جهت کوهستانی که فضای
 غلبه کوهستانی او را از غلبه کفار حرم نتواند کرد و انا بعنوان پند و نواهی
 بروفق هکت و انا که گریه کرده اند که از او رسول و در این

در این آورده اند غایبها بروفق و اما در این روزی باشد که در این
 پوستها که میزدند

ساکنان ایشان خوبها در حالی که جا و پد باشند از منمان

نگارند در همیشه زمانی که آنرا آفرینا شد

در این بستانها و در بایگیزه از صیف و نشانی بلکه از جمع

و انا در در این ایشانرا در در میان پاینده که انا

آنرا از این نکته چون در بلاد و بمرات بسیار با جلد و سایر را از غلظت اسباب

راحات میدادند پس ظل ظلیل کنایت است از اسایش و لذت درین نکته

منوعی نگردد یعنی کسی که میگوید چون در بهشت آب است که هرگز از او قناری

شوند پس جن هر باشد و نایده او چیست و نزد گفتگان ظل ظلیل اشارت

حمایت الهی و نهایت باد شامی است که همیشه بر مفاصل بهشتیان مسوط خواهد

بود و ان سایه از زوال بر او از نقص و انتقال نمودن و معرست این سایه

زوال بدین معنیت در سایه که بریزد که آنرا از زوال نیست

امان داد و او بنا بر فرموده دلدار خانه خود ساکن شد خالد با مراد لشکر را بفرست
 و تاراج آن قبیله ام کرده و غیر از آن مشامن کسی را نیافتند پس او را اسیر و بیان در
 دستگیر کردن نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانیست و بفرموده من در امان
 آمد خالد گفت از او بسدور می نماید که کسی بد جود این لشکر کوفی مشاورت و اجازت او
 می یابان دهد گفت و کردی میان خالد و عمار بسیار شد و بجانب بنوت آمده عبودت
 حال بعضی بن بنیته مید عالم علی علیه السلام امان نکند ای مزار کوفت و نه فرمود
 از آنکه غیر کسی را امان دهد این زبانه تا بکشد که زمان برسد اولی الامر را یعنی امام
 سر ایام ثعلبی آورد که اول الامر ابو بکر و عمر و رضی الله عنهما که در زیرین صدق بودند
 و اشارت آتند و ابوالدین عن بعد ما الی غیر در شانه افغان نامند شده ابو بکر
 و راق و محمد بن کعبه کوفیاء از جمله اند و جمع صحابه بیشتر که از باقیها یا علی یا از
 نقول و آراء و نزد آن اولو الامر مشایخند پس آن طریقت که بریت اهل سواد
 اشتغال می نمایند و سالک زمان برداری ایشان لازم است است هر که سر بر خط زمان
 در بیان نمندگی میسر شود می در طلب راه آوردن هر که خواهد که بر منزل مقصود رسد
 باید پیشانی روی راه نمایان کردن

در چیزی از امور دین
 پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای
 و در رجوع کند با رسول در زمان حیات او و سنت آنحضرت بعد از وفات
 او اگر کسیست شما که از درون اخلاص و سوره میگردید بخدای
 و بر روز سیزده ایام بخیر و بقیامت منتفی است که در ام قنای
 غیر رجوع بخدا و رسول نمایند این رجوع به سنت تمام است
 و نیکو تا زبنت حالت آورده که هر دو را با ما تعلق صورت مشاهده
 و یکی که پیش او را فرمودیم خود کند محتاج گشته بودی منافع را یکی که بنوت
 کی گشید و منافع بجوهرت کعبه بن سرت میل می نمود و مانند پیش حضرت رسالت

زا که هم باد امانت درین نصیبه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین درین حکم
داخل است و هر که از این آورده که ذکرمانست بعد از این که درین که وجود
حقیقی است و مالک بران دارد که امانت عبارتست از این که با طریقی وجود
افغان نسبت با امانت بی بی میخاند و وجود امانت است در وقت که آفتاب
جلوه گمان کنی نموده و با امانت بی بی از افق طالع شده و بر زبان عالی میگوید
ادوات امانت علی ایها چگونه طالع است میگردند و اثر ایشان بی بی میگردند
مواضع چون شمع خورشید وجود حقیقی طریقی است از افق گمانی ذاتی که در
غنی علی العالمین طلوع نماید امانات و جودات طلوع با این که باز میگردند و سر
مالک ایوم بعد از احوال چهار بنظیر آید - جمله بر زبان پیش از خدای ملک
مقدوست خدا را امید خشمش بر آید و در او کل شی مالک الا ابد و

و دیگر او میکند چون خواجه حکم کند میان مردمان
انکه حکم کند بدون یعنی بر آید - بودی که فضایی
نیو چهرست که شما بر زبان پیدا یعنی ادا امانات و درین
محقق که خوانست - شما بقول طاعت با گفت بیکر امانت
پس بر دستش بودی - ای کرده کرد و دیگران

زمان بود خدای از اینها - در میان برداری درین
و امانت کینه خدای از آن امر از شما و امانت
که غایت پیغمبر در خود تعیین می نمود جناب او سبب نزول است که حضرت خیر
فدین در لیدر بر سر بر آمد و در میان با او نشاند جمع خدای قاصد
ایشان بود خیر نامه بر بخشید و یکی از ایشان که مسدود بود پیش خدای گفت
مردم نیل من فرزند من است شما را جان در منزل خود ماند ام اگر اسلام
مرا دستگیری خواهد کرد تا باشد و الهیایی که بر در راه نموده سر خود کرم بخار را

چون خود با ایشان ... عقوبت صد و در اراضی ...
ایشان کرده اند یعنی خاک جانوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود رضی الله عنہ
و آن منافق را ... پس بیایند بسوی تو و زبانها اعتذار بگشایند بگویدند
قتل خود طلبند ... سوگواری بجز در غلای و مضمون سوگواری ایشان آنکه

خواستم ما بعد از از مجلس حکم شما یا بتراجم بود خانه عرضی ادرسه
ما که نیکویی که با ما حتی شود ... و تالیف و موافقت که بین
الخصمین بود بر آید ... آن کرده منافقانی و سوگواری خود زلفان بود و
و در وقت آنکه آنرا از خدای میدارند ... انجا بخورد و همان ایشان است از

نفاق ... پس اراضی کن از قبول اغوار ایشان و ببرد
و ایشان را بر ملا یعنی من کن از نفاق و دروغ ... و بگو و ایشان را در خلا
باشد در دهان ایشان بشاید که از زبانها که زرد و زلف بند بر دست بقتل باطل
حکایت بدیشان که نو بگویند ... و غیر شادیم هیچ زشتا

به سوگواری خود ... مگر برای آنکه زمان و با برند ... با هم

فروا ... و اگر این منافقان ... ای منکلام که

شم کرد ز برهنهای خود با انکار حکم تو با خاک الی انجانوت ... حضرت نو

و گفتن شما کسی ... بران ایشان رسول یعنی شفاعت کردی

ایشان را ... مر ایندی یا فتدی بعضی دانستدی خود را

تجرب کسزده تو به کن کاران ... هر بان باورش طلبکاران در محام آورد

که همان زیر و طالب بن الی ملتبه خاصتی و انشود در باب آب را نم که مرد و

از این هم ز روز و صحت خود را آب دادی چون خاکه ایشان یکی بیوهام صد

صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم برزقی در عادی بود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند حاشا
 دست در دامن جهود زد که من یکی پیغمبر راضی نیستم یا تا به نزد عرضی الله عزه روید و یک
 باره ترافعه کنیم انقضه بری خانه فاروق رفتند و پیوسته با برای دعوی یکی پیغمبر صلوات
 الله علیه و آله گفت عرضی الله عزه از منافع استغفار نمود که قضیه برین بود است که بود
 بگوید منافع تصدیق کرد که آری حال برین میخواست اما بولفای علم راضی نیستم و از تو علم
 می طلبم مرضی الله عزه فرمود که شما اینجا از آری بگردید تا من از خانه بیرون آیم و مرا استی
 سانه شایع علم گوید ایشان توقف کردند و گفتند از خانه بیرون آمدیم تا شمشیر کشیده و سر منافع
 بصر افکند و فرمود که هر که بکلمه جنان فاضل راضی نباشد سران او برین وجه بایرد
 و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را فرمود که ای رسول الله و ای شیخ این ای
 رستاد از آن آید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 کمانی برند که ایشانند که بریده اند و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 شده بود یعنی قرآن و باینکه پیش از آن وقت که از آن کتاب انبیا

میفرستاد با وجود دعوی ایشان
 بسوی کعبه لا مشرت که بغایت طامع و یا نیست
 در میان ایشان و در مطلق نیز ما مورید
 و میفرمود و میفرمود شده از رقت با بگشوده از خدمت بندگان
 اندک کرده اند اینها را که حایل طامع شوند
 که هرگز از آن باره راست و جرم نموانند نمود
 که در وقت می که بایست
 در کتاب خود وی که پیغمبر او میکند بغایت او را
 بی منی منافع ترا که از روی مناد
 اراضی کردنی از روی عداوت بی جوش شدند و جوشانند کرد

که بناختند بگردن بگردن ایشانرا پند میدهند و تکلیف
می نمایند هر چه بر این بزر بودی در ایشانرا در عاجل و آجل
داشته اند و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
از آن وقت که نسبت حاصل شوی در ایشانرا درین ایشانرا
هم اینها امیدوارم ایشانرا از آن از نزدیک خویش ایشانرا بزرگ
و ثوابی در آنرا که نعیم جنت است هر چه از آنرا در این خودیم ایشانرا
را می راست که از آن مقصد رسند یا بیشتر روند آورده اند
که ثوابان رضی الله عندهم که مولی رسول خدای بود روزی جناب مستطاب بنو ت مآب
حضرت زار و ضعیف شده و نرا در حیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که ای ثوابان ما بزرگ تو را تغییر کرده و روی بر من تو بگویم در روز گذشته
گفت یا رسول الله منی زالی کرده جماعت نمی گویم از ما ترا از حساب زندان می شمرد
بی تو ای آرام جانم زنده گانی مشکل است ای کاشالی جماعت شادمانی مشکلی است حالا
در این پیشانی که چون یک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چهار
سازم و چه جلد بردارم از من نمی نیست از آنرا می ترسم که بر تو دیدار نمی نامم
و سخت ترین محنتی اندک اگر در آن جهان از راه نبران تمام کمالی بینم و اگر بهشت را هم
برای که در بر رفیع است چگونه و بعضی بجای ثوابان بعد از انصاری را که
صاحب اذان و سجایات انبوعوت بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد که بیان
و بعد از استفسار مویب گوید گفت یا رسول الله تو نزدیک من از غنی مال
و در دین من در دست تری و من را روز از شاهانه جهان تو شکسای می بردی
ترسم از آنکه زدا شود بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با مبتال خود
تشته از دیوار بزرگوارت مردم مانم حتی همان شکسته دکان زان را که در
شادمان ساخته راه از شاد که در این است که هر زمان غمناکی بود در آنرا

نمود که ای زیر آید زمین خود را بی همسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی
سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل حضرت بجانب زهر حق تعالی که کشتاد
یعنی نیست و صفت ایمان جناب یحیی بن یزید بجای برورد کار نوک
ایمان خود است آورد ایمان صفتی تا وقتی که ترا حکم سازند

در این اختلاف اند میان ایشان و تو حکم کنی
بس باز نیاید در نفسهای خود شکی با دروغهای خود تنگی
و گمانی از این تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد
و کردن نمود و متعاد کرد و در زمان ترا فغان برداری نظام و باطنی
اعتراف و مخالفت آوردند که جوف زهر حاطب از حکم نبوت بیرون آمد و عقاب
رضی الله عنه بر ایشان رسید و پرسید که حکم بر آنکه صادر شد حاطب چرا داد که برای
بهر طمعه او درین سخن کردن تاب مساجد و در دیار می کشید هر دو ای جانان بود
گفت قابل مولای این چه کرده ای که گواهی می دهند بر مسالت این چه و حکم آورد
مهر می دارند بخرا سوگند بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام کنی کرده بودند
و موسی علیه السلام حکم از خود که تو به شما آنست که یکدیگر بکشند تا حال انعقاد بنود
بمثل یکدیگر مشغول شدند تا مساعده سردی گشته شدند پیغمبر خود را منهم ندانستند
ثابت بن قیس غوث این سخن شنید گفت بعد از آن که در کعبه می ایستادم و از جانب
آن خود را بکشی بکشم و با او بر دین مسعود بنزیمین گفتم و حق سبحانم از خود
و اگر جناب دعا زمن میگردانیدم برینها که در روی ایمان می گفتم
اند بکشید نفسهای خود را و جان بنی اسرائیل کردند
یا بیرون روید از سران و منزلتای خویش جناب بنی اسرائیل بیرون
رفتند میگردانیدم فرض کرده بودم مگر اهل
از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم و اگر ایشان

کری نبود... میان شما میان وی... دوستی یعنی خود را در این راه
دین بود... کویا مرکز شما را ندیده... صحت ندیده و سخن اینها که
کلیت من است... جمیع دین غرور یا مسلمانان... خود یا غیر
یا نیمی... میزدن بزرگ یعنی لذت نیست نصیب از کرم نمی...
بنی باید که نشان کنند... در راه قوی بار نشان دین...
پتزار معاطه... بفرستد انوزن کانی دنیا را که روی در
نقاد بر... برای جاودانی و نعم غیر فانی...
در راه دین... کشته کرده و درجه شهادت یافته
باغایب آید و بر دشمن نظم کرده...
بر صوم او را یعنی در عزت... مردی بزرگ که در صفت نیاید
و صفت شما را اهل اسلام که بخوبی کامل و جهل تمام...
نمیگذرد و بجای از اشتغال نمی نماید...
فردان یعنی برکات خدا... دوران آن بخارگان گرفتار در
کسی در ایشان جملگی بوده اند در هر کجا مسلمان شدند و کسلی ایشان ایشار از
جهت بدین معنی میگردد... از مردان چون سلمه بن هشام و درید بن
ولید و عیاش بن ابله و ابوجنوب بن سهیل و اشال ایشان...
زنان چون ام شریک و غیره... و از کودکان چون ابوعباس رضی
میفرماید که من و مادر من سضعان بودیم از نسا و دلوان اسلام...
انگسار خود که بزبان تصریح... میگویند یعنی دعا میکنند که...
ازین دین یعنی...
اینکه... از بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است آن شرک
نظم عظیم و... و سباز انبران... از ترس بگوش...

در زمان برداری رسول گنودر احکام و حدود
زمان برداری باشد روز قیامت

که است خزان بر ایشان
از غیر الله در سل و اولوا العزم نیز

داخلند
دستورگان در اعمال و احوال و اینها نیز مانند

نکوانند
این جماعت
میشناسان لفظ و این بر او هر وجه اطلاق

میکند با آنکه هر یک از آنها نیکو رفق اند در معالمان آورده که براد از نبیین حضرت
پیغمبر است و صدیقین اشارت بانی بکرم صدیق است و شهدائز عثمان و علی اند و صاحبان

سایر عتبا به و محض آیه آنست که هر که از خود کسی را دست دارد فردا با او خواهد بود
از معاجب
همچو بنیاد و سخی کل کزین شاستوی با فوسن کل منشین را چون

در دراز شدیم نفسی با بر او مردار خود بود و پس
ان بودن با جماعت خود

افزونی کرامتی است از خزان
دانا بقصد و تقاضا و نیات

آورد آید
در اگر به سلاح خود را بجز آماد شوند برای جرب

بی پروت روی به عثمان دشمنان
کند کرده در جهاد مختلف

یا هر کسند برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت و راه
و برستی که از شما
کسی هست که در جنگ نمی تواند در پیرون

رفتن بغزو یا فتن میکند در جهاد و از این بابی است و اصحاب را که در روزای خلف
در زینت
پس آورد شماره الی مؤمنان

نمایند و میریت
کوبیدن بیعتی مناسبت
بر دستنی که خزان انعام

زرد بین
همین بود
با مسلمانان
عافر در هر که

فغان
و اگر به سید بلخی
نیکویی زیادت از خدا

چون فتح و غنیمت
ایست که میدان مختلف از غنیمت
چنانکه

بزین حاله شکر و این مرتبه عمل ضعیف بشرت باید کرد نه بر کرامت ابرضوای یعنی
 در وقت موت رسیدن وقت اوردن و گفتند ای ازید کار ما
 بر این چه روایت کرد اینوی عین انسانیت ما نمایند کفار را قوم از
 جمله پانزگذاشتی این و خارج یعنی قوی با اهل کفر که همه کس
 این امر را از منافقان هم در شده جنونی عیب و اگر از مؤمنان و قومی یافته
 اند و محضت و بردی سخنی گفته باشند و باز تو بگوید - قوی آنست که قومی مؤمنان
 بعد از نزول آیه قتال منافقین میگردند و از جهاد تخلف ورزیدند و این نشان است
 بر وجهی آنست که سوال با عموم تمثالی تخفیف تکلیف دارند نه در وجهی انکار
 آنکه ای محمد مرین بر ستم که علیه در دنیا بسته اند که مشایخ و شیخ را از بدو
 تمنعی بگیرند در دنیا - اندکست در جنب آفت و در دنیا و سرای خوف
 بهرست از دنیا و ماضی بر دنیا - هر کسی را که بر میبرد از شرک یا از همه حکما
 در دنیا و ستم رسیده خوانند شدای می بدان یعنی از ثواب جهاد کم خوان
 کرد - بعد از رفته که بر دانه فرماست پس در دنیا و استغاثه استغاثه
 بشهر و اندک که ضرورت وقوع خواهد پذیرفت بشهر بشهر که هیچ کردی از این
 کند و یعنی میر نیست و در هیچ پیامی از عهدت این واقع خلاصی تصور
 در دنیا و ستم رسیده خواهد در دنیا و فراموش کرد در دنیا و ستم رسیده
 خلاصی که در دنیا و ستم رسیده خواهد در دنیا و فراموش کرد در دنیا و ستم رسیده
 که شکمهای ستم رسیده بود در دراز گانه ننگ یعنی بهر حال و بهر حال آدمی را از
 حکم جاده نیست بهر گاه تو بر کینه اعظم سازند و رکاب تو چون سلسله در هم
 بر عانت این جور خالی ترا از ترکا اصل ستمی مانت سازند حکم شایع دارد در عانت
 در دنیا و ستم رسیده خواهد در دنیا و فراموش کرد در دنیا و ستم رسیده
 و در دنیا و ستم رسیده خواهد در دنیا و فراموش کرد در دنیا و ستم رسیده

کجی دوست دار و متولی کار مابست
او نزد خود بیاری و بود کاری که شمر اعدای را از ماد دفع کند و سخنانی در میان ایشان
ستباب گردانید و بعضی را فوج از کمر میبرد و برخی را که اینها مانده بودند و چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را نشاء تا در روز فتح مکه هر را در نوازی نمود
مهاجرت ایشان را انجام فرمود و نصیری دهانی برای ایشان تعیین کرد یعنی عثمان بن
ایوب که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و او بار ضعیفان را

چاره گفای بود
انگسائی که گردیده اند و خدا و رسول
مخالف می نمایند
در راه خدای و اله است و انگسائی که
گافز شده اند از دشمنی و پیروی و نصرانی
مخالف می نمایند

در راه شیطان که طاعنی و باغی است یعنی بغیان
بکشید ای دوستان من
و از مکارید و مصلاید او مرشید
است و بی قوت ز ممالک فریبی است
آیا نظر نکردی
سوی آنجا که در مکه میماند و میگردند چون بلای

عرف و سعد ابی وقاص و محمد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که با
دستوری ده که با اهل شمرک خوب کنیم که از او و از برای ایشان از هر کزشت و حکمی
گفته شد و ایشان را که از کارزار کفار

تا وقتی که زمان الهی در رسد
و بوسید مبتحان را که او را
یعنی ولع کشت

بریشان کارزار کردی یا کافران
آن وقت که روی از ایشان
مترکان
جان نرسیدی که از خدای باید رسید

کتاب مذهب ما شد هر ایزد خلیفه الله باشد بی خلالت حق طرف حضرت را بابت
خود در هر معادله که با خلق می نموده که قابل و مبارست از دست و بی شکست
بوده در هر معادله که خلق با او می کرده اند که قابل امان الازین پای چونک انما
پایعون الله و طاعت چنین خلیفه ای شایسته است طاعت متخلف است چون که
شکست از خود در پیش زد و دست بی شک و مانع از طاعت او است مبارست فاش گوید
در طاعت که نیکنوی پیغمبر ما بود در آنکه در هر معادله که با او می نمودی
مخل ایضاً نه در او در هم نیز چشم بکشاید و در بندای عزیز خدا بود که او را
کند تو خدای تو... پس ترا نفرستادم... بر شانه
کجا میمانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی ممانعت کنی بعضی از علما این حکم را بابت
السيف مشرع دانند... و میگویند منافقان در صورت تو... از زمان
بردارن و در تو حکم... پس چون بر در خانه خود... از تو حکم
تو... شب با یکدیگر میگویند که در می... ایشان...
غیر آنکه در روز یا تو میگویند یا میگویند غیر آنکه... ایشان... میگویند لفظ قول
مخالف نیست است و فاطمه زهرا... ایشان... حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله... و خدای می فرسید هر دو... با کرام الکریمین
بلکه هر دو... ایشان... میگویند و تفسیر میکنند در شب
... پس زنده بودن از عقاب ایشان... بواسطه اظهار اسلام حکم
تسلی ایشان... نیست... و تو کل کن بر خدای و کار خود
با وی گذارد... و پس است خدای... قائم با امور بندگان و بر
در امور ایشان و کفایت سنده معان متوکلان...
آیا جو باطل نمی نمایند این منافقان در زمان و تفکری نمی کنند در آن ما بر ایشان
ظلم کرد و با تاراجی از که این کلام حق است... و اگر بودی این زمان

نفت بسیار و ارزانی با فقر بود شمن جلیجی در جوب بدر بود بخورد میگویند
از نزدیک خداست
دست تنگی و غم بفرستد خواجه در واقعه اصد روی نمود
سخنی از نزدیک است که محمدی و سبب پیر است تو که صایب بنوده بود
انوار فرموده که چون حضرت از کعبه بدین جهت فرمود میفرماید در آن سال بر منوال است
سابقه نبود و در هزاره یکی بنام منافقان و جهودان آن سال را نسبت بخدم
سرور عالم صلی الله علیه و سلم کردند صحیحاً تکذیب قول ایشان را میگوید
بگویی که مقصود و سبب و گمراهی و ارزانی و غنیمت و شریف است
خداوندت و زیادت او است پس چیست و چه حالت است
منافق و جهود را
سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخن در میانند چون پیام گوی
شوند و فهم نمی کنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند
از غنیمت و تقوی از فضل خداوندت
و آنچه بنور سید از سمیت و فعل اشجار
از نفس است بعضی
معنی آیه برین آوری آورند که ای انسان ای از نیکی بنور سید از فضل اکرم
عزادندت و سر بیا بی که ترا پیش لیس سبب کنان است
از شادیم جاترا برای همه ادیان
کسی نه مقوری از اسناد حسن و سبب بگویند و سبب است قبولی
نواد بر رسالت تو
هم که زمان برده رسول الله
بی برستی که زمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدایان
بنویسند با هم خوانی پس همان برداری او زمان برداری حق باشد و در آن
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوصف فنا می کند و بقایا بنده صوف بود یکی

در هر مورد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فریفت بدو که در پی من مسعود مردمان
از لشکر ابوسفیان می رسانید و بعضی از صحابه را رفتن کار بودند و حضرت منور
که اگر همه آنها با من می بود این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف در روز از کار
زار کفار تو برو و مقاتله کن

تکلیف نکرده شده بود در صحت است
مگر در نفس خود می از مخالفت دیگران غناک مشو
بر قتال مشرکان که بر تو خریقت است نه تکلیف

باز دارد از مسلمانان
شود کار زایانها که کفر مشو یعنی

بنگه نرسی در دل ایشان انوار و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفین
بر تپه و موضع بود عیاد جناب از سوره آل عمران بنویسند
و خدای سخت ترست در محبت و معرفت زایش
و غم آب شلفان است

چگونه در خوابت کند
همان ثابت بود و قطع کسی رسد و ضرری از کسی منزع کرد
هر آن شیخ را

در خواستی دیگر بر آن صلی از حقوق نوری شد و ضرری یکی
رسد و از ضرر باز دارد

و دست خدای پیوسته
تدرت یا نکه بان همه چیز با کولچه چیز

شوی به سلام و خیر
به نیکوتر از آن نیست اگر کو بد السلام علیکم شما در جواب گویند صلوات الله علیکم
در چه آمده و اگر از سلام یا رحمت جمع کند شما در جواب گویند بر کانه زیاده کند

یا همان نیست را با نکرانید یعنی در جواب السلام علیکم بگویند
السلام این قدر فضیلت و اهل اول گفته شد سبب فضل و تشریح سلام و جواب

السلام این قدر فضیلت و اهل اول گفته شد سبب فضل و تشریح سلام و جواب

از نزدیک غیر خودی یعنی کلامی مخلوقی بودن چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
هر اینها یافتند اهل عقل و فهم نشدند که در اینها تفاوت است
از تفاوتی معنی و تفاوت نظیر به کلام بشر خالی از عقل نیست خوانند و کتب لغت و خرد
از روی معنی و تفاوت و چون بیاید بنافسان کلامی یعنی غیر خردی
از این موضوع یعنی با شریعت در صورت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و توحید
نشان اسلام با اینها نیست و در اینها تفاوت است و اهل کلام و کلامی
از روی این مسلمات نشانند که تفاوت آن خبر از عقل آن و در این
لغت ضرورت است زیرا که غیر شکو بسبب فهم نیست است در میان و نشان
و انکه ایشان بر حقیقت این کلام و غیر بر وجه ضعف مسلمات و ایشان نشان
و اگر باز از اینها تفاوت خبر را برای صایب پسر تا مگر
صفتی دارند خود اشکار کنند یا بند پر خرد و ندکی از
از اهل ایمان چون اشراف صحابه و اهل اسرایده هر اینها بودند
آنرا انانکه استخراج میکند خبر را و بگویند تحقیق فرمایند از
بغیر و اولی الامم اند دانند که کدام خبر را افشا و کدام را انکار باید کرد
و اگر نه فضل خدای بود بر شما با و حال بد کرد
و بنشیند ایشان از آن زمان و گفته اند فضل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت
قرانت با توفیق که اگر نه برکت اینها بود هر اینها
پادوی میکردند شیطان را مگر انگی از شما که بعد از حضرت ربانی از
و حوائج شیطان را اینها میدادند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول
در نزول قرآن بحقیقت است الهی است بافتند چون در وقت نزول و قبل از بعثت
بنی ساعده و زکریا را مبعود زید بن عمر و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان
بسی نوکار از آن کنی در راه طاعت و رضای عبادی نرفتند

معنی آنکه ایشان شده اند
بسی را بگریه
آرد و متعجب شود ایجان ایشان با آنکه بجزت کنند
خواهیم بی حالی از غرق و ریاض
بگریه ایشان را و آب گریه کنید
و یکشنبه شان

مر جلدی باید در صل و نوم
و یکشنبه از ایشان

و نه باری و مودکاری بلکه ایشان را بگریه و بغض آرد
مگر آنکه اگر بپوشد و پناه ببرد
بگردد بی که در واقع بسته

بشاید شما و ایشان بهمانی و آن سینه خوانند و بیانی مگر بیانی
اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بخوار ایشان در آید
در جوار اخفرت باشد

یا به پیوند بفرموی که امروز شما
و حال آنکه تنگ بود و گویای ایشان و گرامتند

آنرا که با شما جنگ کند
و ایشان بی بره بود و ایمان بستند بر آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و سلم مانند نیکه
و با فرزندش نیز همین گونه نمودند
و اگر جوانی ضلالت

بمهر این مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون
بودی
بسی هم این با شما قتال کردی

لغز و کتد این مردان و صفا و معانوان شما
و کارزار کند
با شما

و عا کتدی بانب شما انقیاد و استسلام و بعضی
از شما امان طلبند
بسی نجات و نداد ضلالت

بر ایشان را می در قتل نفس و تلبس اولی ایشان حکم این است
باید تا در انقیاد الا شهر اولم منسوخ است
زود ما که از شما

و ادب آن در جوامع از روی تفصیل مذکور است. و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد
خواب با حسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برود باید کرد بلفظ و علیک
بودستی که قرای ... است بر همه چیزی حساب گنده بی شمار
برحیث و جواب آن حساب خواهد کرد ... خواست که بی شسته ...
پیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ... برای سوگند که مع خواهد کرد
شماره برینور ... نازد ز قیامت که بر اینک زده ...
شکی نیست در آنکه در آن مع آن ... و کیت صادق تر ... از فزای
یعنی نیست از در است که می ... از قیمت قول و وعده یعنی که بزرگ در سوزنده
حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خرابی از نقص میراست آورده اند که قوی
از مکه می کشیدند و در اثنای طریق ایشان شده باز کشیدند و به پیغام از اسلام و
ضمیر بدست می کشیدند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف نشاد جمع ملایان ایشان
قابل بودند و بعضی بیغای ایشان حکم می فرمودند آیه آمد که ... بی سبب
شماره ... در شان منافقان که مشرق شده آید ... بود
و جمع بر آنند که بستن همایان ناخوشی سوا می بیند و بهانه ساخته از حضرت رسالت
صلوات الله و علیه اقامت بسیار نمودند و از مدینه هر دو نفر ...
مکه می کشیدند و می برادر اسلام ایشان تردد بود و این که نازل شد شما
به یاد آورده شد و بر کفر ایشان اتفاق می گیند ... و حاصل آنست
که خدای رود کرد ایشان را یک کفر از قتل بسی ... باطل کرد و در روی از
منافقان تا خود جمع کافران نمودند ... ایامی بود
گروه نمایند ... لغز که گراه ساخته است خدای ...
و هر که گراه کرد این خدای ... بی نیایی بود ... و در او امی ...
دوست میدارند تا این بر کشکان از دین ... انکار خود می شمارند

و آنچه در حق الله میباشی که اگر از روی طلبیدند بگفت و دیگر بیا به عارضه ای را
سرزنش کرد که از آن بدین کار بگشتی اگر حق بود پس تو که دین حق کردی و اگر باطل
بود پس تو را باطل بودی عیاشی نمود در غضب شد و هر کس خورد که اگر روزی از تو
است یا بهر جا که باشم ترا بکشیم عیاشی بگردد نوره بگیرد با سلام کرد عارضه
بتر بدین آیه مسلمان شد و عیاشی در رفت پست عارضه و اسلام او حاصل بود
روزی عارضه را در مجلسی مشاهده بفرمودی و بنا بر آن سوگند و پراختن برسانید
صیاب عیاشی را طاعت کرد و تو که میمانی با بگشتی در قیامت به جواب فرمایی
داد عیاشی بر این صورت پیش از آنکه بگردد غیر صلوات آمد و سلام آورد و سلام
بر حق رسانید و گفت من از اسلام بودم و هر چه باشم و خطا ابری و من شرفی بودم
این آیه خورد و امر و حکم نقل نگاه باین شد
از گویی که چنین شایسته یعنی کلان بود
باشد
و ادای دینی با این جهت باید برادر میان کار در زمین و دانش و بیعت
شما و ایشان بود چنانست با این زنده بود حکم در دین تو که حکم است
بند و صورت ترا شده باشد هر چه آن است
من بروی روزه نگاه از یکدیگر
تو را از تو بود این تو بر دانستی از عیاشی است و توفیق او
باب دین و کفار شده اند که عیاشی من ضایع بر او خود هشام را در مجلس

تو دیگر یعنی شطقان یا بنی اسد که بدینه آمده اظهار اسلام کنند
بنی اسد که ایمن باشند از شما و چون از بدینه بازگردند کار شوند
و برآوردن ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود
سوی کفر یا قتال اهل اسلام
بسی اگر از قتال شما گنازه بگیرند
نکند بیونی شما صلح و طلب اعتراف
خود را از قتال شما آنکه بیون بگیرد ایشان را
هر جا که بر ایشان دست یابد
تلاش بر ایشان
رنگ عجت و صومغ غرض قوم غدرو کفر ایشانست
ز مومنان
خطا
بودست آزاد کردن بنده
تمام ادرا کرده شود
مورث
مگر آنکه متول تصوف کتب بر قائل و دین را
از و غوغا بیند نزول آیه در شان عیاش بن علی ربه است که قبل از بعثت مسلمان
شد از اشارت خود نهان میداشت شیعی برگزید و روی بدینه نهاد و مادر
در فرات او نامه و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او عاصم را برادر مادری مسلمان
بود غوغای فرخ مادرش بده نموده از عقب عیاشش رفتند و از نزد بدینه
او را با صوری و انسا نهی باز گردانیدند و در محله است و با پیش بر بسته در آفتاب
تا آنرا خشنود از مسلمانانی باز کرد عاصم بن زید روزی بر او بگذشت و گفت
ای عیاشی از بسیاری آزار و اینرا که بتو رسیدت محنت مرا کنی غارت دین اسلام خیار

کسی که انکار کند پیش اسلام را یعنی نسبت اهل اسلام گوید نسبت درین تو مؤمن نیستی
بلکه بجهت این از ما این کفر کفنی است و بی شک ای مجاهدان در صورتی که
مادر فانی دنیا مراد غنیمت و غنم در اوست و اگر شما طالب غنیمت هستید پس
تو دیگران است و غنیمت های بسیار است که برست شما خواهد داد و بالغ نیاز خود
از قتل سلیمان برای مال - - - - - همچنین بودید شما - - - - - پیش ازین یعنی
اول که با سلام بودید بر دست غنیمت خود و مال خود تو مسلک شهادت می نمودید
پس غنیمت نیست نهادن بر شما بلکه استقامت داد شما را درین راه
پس بکنید و غنیمت های بی شماری را در قتل مردم بجیل مکنید از روی کمان و دو بال
که استون نبرد کار خود فدای کثرت ارشاد یک مسلمان است و در بدستی
که بپایان می رسد - - - - - دانا - - - - -
بیشترند سلیمان در خانه ملا خود - - - - - از مؤمنان - - - - -
نمانند غنای و نهان چارگی را در - - - - - جهاد کشتگان - - - - -
را در قریب - - - - - با اهل خود که تهیه اسباب قتال و تیرمقاتل می کنند
و در نفسهای خود که در معرض قتل می آید و جلوه برابر توان بود کسی
در مرتبه راحت نمی بردی که با آنکه در معرکه مجاهدت جان با زکات نماید زود
فاجعه رضی الله عنیه می نماید که این آیه که زود آمد در غیر اولی الضرب خود ام کلیم
گفت یا رسول الله حال من چون شد که ناپسندم و مردم از دولت مفاد یا اعدای جان
زمانه نماید می حضرت ظاهر شد و بعد از کشف حال فرمود که خوبس من المؤمنین خبر
الضرب است و تفصیل ما در ضرایب است و در جهاد کشتگان را - - - - -
بالا و نفسهای خود - - - - - بر نفس کشتگان بعد از - - - - -
غنی است و طغری نام دیگر است که در راه از اعدان بگذرد که بین جهاد دارد
و می تواند و مجاهدان که زود می آید - - - - - و عده کردن - - - - -

بنی بنی گشته یافت بحضرت رسالت علی علیه السلام آمده صورت حال بوقت مدینه آمدن آن
حضرت ظهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میداند که گشته نظام
او را مقبوس بسیاری در ولادتش و بر موجب رعیت او اکتبند بنی النجار حرف از آن بشنوا و
شدند صد شتر تسلیم مقبوس کردند و با ظهیر روی بدیدند بنام بنون نزدیک شهر رسیدند و
سیطان مقبوس را بران داشت که ظهیر فهری را در آن گناه بگشت و با خود گفت مقبوس را بقتضای
بگشتم و بر ادیت سودا بوس مرتد شده روی بگشتم و باین نازل شد و چون در
و هو که گشته در مدینه در مؤمنی را بعد و قصد عملان ماند گشتن او را پس در
پس بدو اش او در زشت در حالتی که میاید باشد بدان
و چشم گرفت خرابی بود و خسته بر آمد و او در ساخت از زشت خویش
و آماده ساخته اش برای او
توجه آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر قری فرستاد و مردی از ایشان مسلمان
بود و هم آید که نیز در او با مال و متاع و نیز خود بگویی تمسک شد همین که سر به تلخیص گویند
رسیدند و مردی از آن نیز ایشان شنید او نیز بگفتند و بر او نشان سلام کرده و زیاده
بگفتار با آنکه بعد در رسول الله صلی الله علیه و آله از گروه نزدیکه اسلام بریدند و احوالی بودند
و بعد تمسک بر گشیدند و مردی داشت غلامی که در آن سفید بود و او را بنام این خبر
که حضور رسیده جایب متسلم شده گفت ای سید من گشتی که از یگانگی شرک ترا
بگشتم حق محترف بود اسلام بران علی السلام شده گفت یا رسول الله بولی من او را
سیرت سباز نمود که نکیف لا اله الا الله بعد و این است که اسامه گفت یا رسول
خدا یعنی نزد ای از تو گشتم بود و حضرت فرمود که ما شققت قبله مع دل او شکانه
بودن تادانی که دست میگیرد نادر روح و این آیه نازل شد که ای
گروه که در یگانگی بود و چون میفرمید بسیار است در راه ضلالتی که در
خسب و بنی یک برسد و با مثل آن نفس کند

آنها را در بیان کرده عاقلانه شرح داده شاید خوانای آن حسودان و منافقان
که از ایشان لفظ غفوانان میگذرانند بترک بجزت احوالی خطیر بوده معنی که مضطرب این کتاب
بود دست خوان غمگسته از معذرتان خود آفریننده گنایان
ایشان را در دست خود بجزت کند در راه طاعت خوانی دست

یابد در زمین موضع بسیار یعنی از او کامیاب است و فراموشی در
روزگاری که شادی در اظهار دین و اسلامی که در بین دنیا را از غم و درایت میکند
که در یک بسیار کسی اسلام آورده بودند استطاعت بجزت نوشتند چون آیه توبه ترک بجزت
نازل شد و نوشته آنست که سبب جنح بین ضمیر و سر انرا گفت که مرید من
پروردگارم اما از جمله مسضعفات چشم چاره رفتن می توانم ورزه مدینه را می توانم
می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم در سبب ترک بجزت ایمان من ضللی باید جزای زمین
سر بر آن غم ام پروردگار بر سر آن اشارت بردارند شده استخوان در راه میا
گردند و بنظران بجم نزل نموده اثر موت بر جنح ظاهر شد دست راست خود برداش
جب نهاد و گفت خدا یا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول و بیعت می کنم
ترا بر این بیعت کرده است رسول تو یا تو این بگفت و در گذشت و فهمید که بدین رسید
بعضی اصحاب گشته که اگر بدین رسیدن اسلام او کامل بود و فرود او شاملتر بودی حق
آیه فرستاد و خبری که هر کس بیرون آید از خانه خود

در حالتی که بجزت گشته باشد کند او رسول او یعنی برای ایشان
آنکه می درین باب از هر کس در اشد طریق و بجزت گاه نرسد
می بویستی که ثابت باشد زرد او در نزدیکی خوانی در دست
خوان آفریننده گنایان می بویستی که در بجزت کرده است هر یک در وعده معذرت
او گنایان است او در بجزت گشته است در بجزت گشته است در زمین
سبب بجزت بر شایگان است در بجزت گشته است در آنکه کوتاه سازد از آثار

پادشاهی نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بی نهایتی عمل خواهد بود
و تفضیل کرد خدای مجاهد آنرا علی بن ابی طالب و شیخ
لی قدر فردی بزرگ کردن پاهای بندست از خداداد
آفرینت و گفته اند مفاد درج است میان برود درجه مقوار دویدن است نیز در مفاد
سال و آفرینش و کشایش و مستنوالی آفرینش
نشان گرفته ایشان هر بان بر ایشان دراز و پادشاه ایشان در بخار آمد
که جامع مسلمانان چون بنی فاکد و قیس بن ولید و ایشان ایشان با وجود قدرت
از که بدین بیعت نکردند چون روستا آفرینش با نبی بود می آمدند ایشانند که
بیشتر حاکم گشته و بیشتر مسلمانان گشته شدند حتی همان در ایشان ایشان از سلاطین
بودی که آنانکه جمعی گستاخند ایشان طایفه که
نمردن مگر موت اند در حالتی که بخت گستاخان بودند بر خنجر
بزرگ بیعت و در آن وقت فرض بوده موافقت با کفار و انانامی بود
گفته ملایکه از روی نرسش ایشانند که در همه چیز بود و کار وین و کار
طایفه بود بد از شرکان و مومنان گفته بودیم ما ضعیف
عاقبتان در زمین مکه و کفار غالب بودند که گفته در شرکان که پس
ایشانرا که ایام بود زمین خدای که گشتادگی
که شایع بیعت گشت در طرف دیگر از آن جناب و مهاجران ضعیف برینه
کردند زمین کرده نازکان بیعت و جمعی ایشانند در
و بر بار گشته است ایشانرا در زمین و این طایفه نازکان بیعت را
مؤید است چو کسانی که حسب و لغت ضعیف و عاقبتان
از جوانان و زمان بود و کودکان و زنان و زنان
جاری سازی نزارند و بیعت و بیعت و بیعت را با طایفه برده

و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن
نماز کافران صورت خود را بزرگوار ایشان محوم میگردیدم و بزرگی نماز شوکت دمار از ایشان
بر میآوردیم یکی از زمره کفر آواز داد که این قوم را بعد از این نماز ما را دیگر مست که در
انوار فوج کرام آن غایب بمالغز بقدم میرسانند فرصت نگاهداشت در آن دست ناکام
بوسه ایشان را نیم و بکلام دل ازین دشمنان داد انتقام بیستایم منور وقت صلوة
عصر در نیامده غیر بل زود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بجزرت رسالت صلی
علیه السلام تعلیم داد و فقها را در حکم یکی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب نقلی
مقرر شده است که در نماز خوف و در نماز شب و در نماز عشاء و در نماز صبح و در نماز عصر
نماز را در هر وقت که از باران که کوفان گردانند اسلام را در هر وقت که با باشد سجده
و نماز توانست در محل سلاج که نمیدانند در هر حال خود را در هر حال خود را

در هر حال فراگیر به آلات نگاهداشت خود را تا ختم بر شما محوم نکنند و گفته
مرا بجهت بر عذر بشید که در استیجاب که قدری که در استیجاب که قدری که در استیجاب
گوده است برای کافران که در استیجاب غواب خود را کنند که در استیجاب
بسی خوف ادا کردید نماز خوف را و فایده شود از آن است که در استیجاب
کنند ضایع را در حال قیام که بیشتر بنشینند و در حال نشستن که بیشتر
می ایستند و در هر بلوغی خود را در زمان که زخم خورده اند و در استیجاب
و گفته اند هر ایداد کردن ضراوت است در همه احوال و در زاد المیر آورده ذکر بعضی
خوف است یعنی بنشیند از وضوای قیام آوردت تصرف را امروزه خود را در حال
اشتغال با کل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبیکم و در زمان توجه منام
و عرزه الا تخافوا نبتهم ضیق خوف تواند بود است هر که در خوف کم شود عرش او
نشود الا تخافوا گوش او و غایب از الا تخافوا گشت در آن هر که در خوف نیست چون گویند
مهرس را در استیجاب استیم بسی چون پار بودید و از خوف این بشود که در استیجاب

بعضی ریاضی را دور رکعت گزارید . اگر بویستید . انکه شمارا
 بگنند کافران این شرط باعتبار غالبست بر دران وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را
 بوده اند و عابلی ترس نصر باید بود . بدستی که کافران
 مستند بر شمارا . دشمنی لشکارا و چون شیخ نوادر
 میان ایشان وقت خوف از اعدای بسی خواهی که انفاست
 کنی برانی ایشان نماز را که خود را دو قسم ساز بسی باید که
 بایستند کرد می از ایشان بیا تو نماز گزارند و کرد می دیگری در و کجا بروی
 دشمن بایستند و باید که فرایمند انانکه نماز می گزارند و نماز
 خود را از روی خوف و احتیاط بسی جوی بجز کتبه که از نماز گزاران
 بی باید که باشند انانکه نماز نمی گزارند از بی شمار در بار
 دشمن و خوف این کرده یک رکعت بگذارند نصف شکر باز روند و
 و یا بنده انانکه نماند دیگر نماز نگذارند و یا پس بجز آنستند
 بی بگذارند یا تو یک رکعت دیگر و باید که بردارند
 ایشان نیز بخورد انکه که بران حذر میکنند از دشمن چون کسب و خود و زره
 و سنا همانکه بران جنگی گشته چون کسب و زره و همان و
 دوست میزنند انانکه کافر شده اند انرا که ناقل شوند
 از زنا و کتبه و از مسلمانان خوش چون الیم و سایر بر وقت
 بی جاهها و زنده بر شما یک جمله و مریه یا بندیرند نقلست
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که بعضی از رسید مشرکی را و
 و بی صف است کرده و چون وقتال را مهتا شده حضرت نیز فرمود تا آنکه اسلام و
 از در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواران کفار میان قبله و
 و سپاه مومنان همان بود در حضرت رسالت با همی با قامت نماز استغفار نمودند

بسیار آرزو آنست که در راستی و حکم دست در نیاید و بی تاخیر گنی میان مردمان
سازد و در همه بابها ضرای را شناسا کردارنده و در هر فرستاده در میان
یکی باشد و میباشد برای خیانت کشندگان و در همین انگلی که گناه است
و در تمام رنج خیانت میباشد از خیانت است و در فرستاده خواه از خوان از
مقصود که بخواهد بودی کردی که در هر راستی که ضرای است در آرزو
هر کسی را که آفرینش طلبد و در میان برود و در صورت کجاست در این
از قبل آنکه در خیانت میکند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت
او در ساختن است و در هر راستی که ضرای دوست نگیرد و در هر راستی که
مکر است بسیار خیانت کننده یعنی مصروفان که گناه کاری مشغول در کار خود
و در هر راستی که میوارند از مردمان و بهمانی که خیانت را در هر راستی
و در هر راستی که میوارند از ضرای و در هر راستی که ضرای با ایشان است
و در هر راستی که میوارند از ایشان از بهمان نیست پس او میوارند از ترند که از در شرم دارند
و میوارند و در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند
از ایشان را که میوارند از ضرای و در هر راستی که میوارند از ایشان
مشورت میکند بر آنکه طعمه سو کند بر روح بخورد و پیغمبر سو کند او را که مسلمان است
و در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند از ایشان
ضرای را که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند از ایشان
صیغه علم او ظاهر نیست و در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند
در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند از ایشان
از وقت زندگانی دنیا که در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند
یا ضرای و در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند از ایشان
که در هر راستی که میوارند از ایشان که در هر راستی که میوارند از ایشان

آنست چون پس برون بگذاردند تا بعد از آنکه در آن وقت که
کفار و مشرکان بر او مشت بر مومنان زدند و فرقی نبود یعنی نبود
باوقات که اخراج از اوقات آن روایت است و کسی که بعد از وقت بود
در طلب کاران و کارزار با ایشان این آیه در طرزه کلام الله عزوجل
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و در آن
جراحات سالم بودند و در آنجا میفرمودند که اگر مستبد شمالی مومنان
که دردمندند و از جراحتها دردمندند و در آنجا که کافران نیز دردمندند
در خم خورده ... همچنانکه شما سید ... و شما با وجود ائم امیر مومنان
ایم ایشان امیدوارند از ثواب آخرت و نصیب دوزخ
و مستعدی و انا بختیار شما حکم کلام در امر و نهی
آورده اند که طعم بن ابرق از نبی ظفر شنبلی در خانه قتاده بن نعمان زد و زری
که در ایشان آرد کرده بود بزرگواران ایشان شکاف داشت همراه آرد میبخت
تا بنی نه طعم و طعم آنرا بخانه یهودی که در بین البیسن میگفتند برود و بخریق و درین
برو سپرد با بدار قتاده بر آرد و بقی می نه طعم رفت و بعد از طلب در طعم سوکنند
کرد که این کار نکردم و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمی که بنی یهودی سوزید
بود بی برد و جهود را خیانت گرفت زیرا که گفت دوستی طعم زرمی در ایشان بود
بمن داده و جمع بران کواجم ادنی قتاده صورت حال بجای علیه نبوی دروغ کرد
و بنویس که قومی طعم بودند از خوف رسوای او کواستند که طعم قیمت زده شود
و جهود با یک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رالی حضرت
نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت کرد و مسلمانان از آن خیانت بر آید
همین که حضرت قصد شایب یهودی کرد و خواست که بقطع بر او حکم فرماید از حضرت
و کتاب الارباب خطاب سید که ... برستی که ما زود فرستادیم ...

عظمت و جلال و از احادیث معراجیه آمده است که در روز برآشش بودم نترسیدم در حلقه من
فعلت ماکان و ما یسکون و ما فی سماء و ما فی الارض و ما فی باطن الارض و ما فی کف
عزت بزرگ چه فی فضل اعظم از نبوت کامله که تمام است نیست و این نیست نیکویی

در بسیاری از کتب اهل حق ایشان یعنی قوم طیب که پیش ازین
گفته اند خلاص طبعه و گفته اند نوری که تمام است یعنی نیکویی در آن روز
کویان نیست مگر آنکس که بفرماید بعد از آن که در آن روز
یا آنکه میبرد و آن حضرت است که بر شرح مستحق باشد و گفته اند مردی از من
و ادب است یادست گیری چهارگان با نام بر ما بعد

میان مردمان و در آن کورست از دههای ایشان
ایشان که مذکور شد برای طلب شنیدن خواهد بود
بسی زد و باشد که بر صبح او را فردی بزرگ است

دم که گفتی گفت که در رسول است از بی انگار شد
و در راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و اصحات اولی روز کند
غیر آن راه که مؤمنان بر آن راه اعتقاد و عمل این آیه

هم در شان طهر است که از خوف خدای بگریخت بی تاب که در نزد وای بی خوف
در خانه که میزد دیوار زد و در در بر آن جانم روز دیگر او را از میان برد
بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست نمودند که این روز
درین روز خیمه صیباه بدینجا آورده گشتند این مناسب نیست پس او را از مکه آفرید

کردند و با تمام قضا و بسوی شام عزیمت نمود و در نزدی کاروانرا مشغول
ساخته پاره از تمام ایشان بزرگید و بگویند آخر آنرا بگرفتند و شکستار
کردند و قوی است که از صبر در دریا نسته بود کبیده بیاری در کشی بوز در
بعد از خوف براف او را در دریا انداختند این خواب را بنا بود و غافل از آن

غراب گشته با جماعت گشته که غرابان ایشان باز دارد و در آنجا که بگذرد بر آن
غراب غیر رسد و با اینهمه که بر نفس خود بی طلب آرزوی
کند از غرابی ثوبه و انا بهر یاب و هزارا آرزوی کنایه
مهربان بفضل خود دردی آید ترغیب فرمود طعم و قرح او را بوی و استغفار
و هر که بگویند مع و خواهد که بی گناه ابران نیت کند تا
بی عین نیست که بکند آن عمل بر نفس خود و غرابان از نفس او بوی
تقدیر می کند و دست خرد انا بسارق درع و حکم گشته
در مجازات او بقطع بود و هر که بگذرد کنایه صیغه یا از
مخاطب واقع شود با کلام کسیر یا با او بجهل از وی صادر کرده
بی نیت نهد با آن کنایه بی گناهی را بخاک طعم نسبت زید کرد
بی بودی که برداشت در روز که از آن غیر و بهوت می شود کنایه
و دیگر حامل شد کنایه طاسرا شد و اگر از فضل
بود که در حق پسر شاه ترا از حقیقت مهم اعلام داد
در که ترا از قصد غراب بود و تصدیق طعم منصف ساخت
مقدور بودند در حق از بی ظفر با آنکه ترا بگرداند از حکم
و در خطا و ضلالت نمی اندازند هر که با نفسی خطا
جو در بال این عمل نماید بر ایشانست و ترا زبان نمی توانند
بر ندیم چیز جو نور بنیاد عصمت خرابی و در شاه است خرابی
بر تو ترا ترا و بیان احکام آنرا در در آموزانند
ترا از نمودن که نمود برانی از صفات امور و مکونات ضمایر جمهور
و گفته اند ان علمیت بر بوی حق و جلال او شناخت عبودیت نفس و قدر حال او
و در حق الحقایق می نماید که آن علم ماکان و ما بیکون است که می جایزه در شب آری بر آن

چون ایشان را که میگویم از طریق حق ... و در آرزوی آنکه ایشان را
و می آید در چشم ایشان اما بی باطله را چون طول حیات یا تا غیر توبه یا آنکه بخت و شرف
بخت یا دخول بهشت یا از کتاب در توبه ... و میفرمایند ایشان را که گفتند
بعضی میگویند که کوششهای چهار پای ایشان را و آنچه ضایع است در حلال ساخته و عام
میگردد از ایشان است یا بجزیب داشته اند از کبیره و ساپیم و وصیه و غیر این جمله
در مورد طایفه باید دید ... و در این بین میفرمایند ایشان را که حضرت باری تعالی
میداند ... از توبه صد بار بصورت یا صفت چون کسی کردن انسان
و نیز ساختن در آن و لواط و سخی ... که بود از دست برداری و بی باکی
یا وارد تغییر فطرت است یا استقامت یا استعجال جوارح و قرون در امور باطله
... و هر که توبه کند در شیطانی ... و در سبب بودن
خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند ... پس هر سخی که زمانی که میفرماید
توبت زانی در آن چه سه مایه هر وقت از دست ... و در آرزوی بهره برداری
کند بنورات بهشت و حصول دوره ... و در هر چه در این است شیطان بازم
و مانع کند ... و در آرزوی آنکه ایشان را بجزیب ...
و در دوره میدهد ایشان را شیطان ... مگر توبه در دفع بعضی اضرار
نفع می کند در آنچه مشتمل بر ضرر است ... آن آیه که ... و مشایخ
غیبتانند ... جان ایشان در دست ...
و نباید از دروغ ... گریزه می که بر آنجا نقل کنند ... و مانند
گروه اند ... و عملهای بسزیده کردند ... رود
باشد که در آرزوی ایشان است ... بیوشانند که می رود ...
از زیر درختان آن جویند ... در حالتی که این دافعتن جاوید باشد
در آن ... یعنی همیشه بی قطع ... و در هر که در خدای و طوره کردن

میگوید بیست و نه روز را که از ایم آوردن سرای با بیدوست میدارد درین عملی که آن
 نکروردست یعنی آوردن آبرو کوزه و هر توان داخل کشیم و کشند و کشیم و بیاوریم
 او را برون و در وقت که در میان است دوزخ که است و بیست و نه روز است
 که نیاززد خدای عز و جل را از آنکه شرک آرد بخدای عز و جل را و در وقت که
 و یا در روزی که در وقت است که در آن که او را برون آید در میان سرک بود
 از آنکه که جناب نبوت مآب آمده بود و بر حق رساننده که بار سوزان آمد بر کما
 در گناه نرفته شده الا آنست که تا خدا یواشما خسته ام بود شرک نیاید در دم و بخا
 کسی نداشت مگر نه ام در عصیت از روی جرات ولی دلی با خدای مکره ام و حضوران
 نداشتند ام که روزی یعنی فریاد بر یک فریاد جبار از حال آمده ام بشمان از کینا و توبه
 کشنده بر درگاه عالی من معلوم می بینی خدای بدین آیه فرود آمد که کما تا از غیر از شرک
 آمد از شمس است و هر آنکه شرک آرد بخدای عز و جل را
 کما شد از حق کرامتی دور یعنی در نهایت خصلت بر او حال منکاف
 خبر میدهد که بیست و نه روز بیرون می آید از خدای عز و جل
 مادکات را تا ترا ماده میگوید بر او سواد تا نیت است اسماء ایشان جنون است و غری
 و منات و همچنین هر قسیده را منی بود که انشی بنی فلان میگفتند و در تفسیر می آورند
 بر آنرا بر صورت زنان ساختن و گفته اند و او ازین انات ملایکه اند بزم
 ایشان که میگفتند و شکران دختران خدا اند و این سخن و غنی پرسند
 که در بوم کش بیرون رفتند از زمان برداری یعنی بیست و نه روز
 و او میگفتند که آنرا بعبادت آنها که بر او است خدای او را و در او
 زنده از رحمت و رحمت شیطان و هر آنکه در این روزها
 زینکات تو را مقرر کرده که آنرا بعث انبار گویند و از زمان
 کسی از آدمیان نهصد و نود و نه بعث انبار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده

بیشتر از ایشان اگر کسی کم از طریق حق در این دنیا و در آرزوی افکار ایشانرا
و می آید در چشم ایشان اما بی باطله را چون طول حیات یا تا غیر توبه یا آنکه بحث و
بیشتر یا دخول بهشت یا از عذاب توبه زدند و میفرمایم ایشانرا از این
بسیار شگفتانند که ششای چهار پایانرا و آنچه ضلالت ساخته و عام
میگردانند اشارت با بگویم داشته اند از کبیره و سایر و وصیله و غیر آن جناب
در نحوه طلبه باید بود و در این میفرمایم ایشانرا تا به غیر توبه
میروند و از آنکه صدای بصورت یا صفت چون کسی کردن انسان
و نیز ساختن در ناله و ناله و سخن و در آن بود زدن بر روی و در دست و پای
یا براد تغییر فطرت است یعنی اسد نام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
تغییر فطرت است و هر که فریاد ایشانرا در این دنیا و در آرزوی
خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند پس بدستی که زبان که هر چه
شست زبانی روشن به سر مایه هر وقت از دست به هر وار سودی بهره نبرد یا زبان
کند بغوات بهشت و حصول دوزخ و در هر چه ایشانرا شیطان با بگو
و فایانند و در آرزوی افکار ایشانرا چیزی که میبندند و در آرزوی
و در عده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر تزیین و ضحاک یعنی اظهار
نفع می کند در این مشغول بر ضرر است و آن گروه که بر سینه بتان و متابع
شیطان اند و در آرزوی دوزخ است و در آرزوی دوزخ است
و نیایند از دوزخ که هر گاه می که بر آنجا نقل کنند و آنرا
گروه اند و در آرزوی دوزخ است و در آرزوی دوزخ است
باشد که در آرزوی ایشانرا است و در آرزوی دوزخ است
از زیر درختان آن جو بیاید و در آرزوی دوزخ است
در آن بوی تا کبیرت یعنی همیشه بی انقطاع و در آرزوی دوزخ است

میکویدند تا خود را کناریم اورا دران سرای باین دوست میدارد درین سرای که آن
گفرد دست یعنی اورا در دایره کفره و مرنوان داخل کنیم و بشکند و بشکند و در آن
اورا بوزن و ... و دوبار کش است و وزن ...
که نیارزد خدای آن ... آنرا که شرکی آرند بخدای ...
و پیاورد آن خورشکست ... هر که خواهد انزول آید در شان پیر که بود است
از ارباب که جناب نبوت مآب آمده بود و بعضی رسانیده که بار سوار آمد پیر که
در کلاه غرقه شده الا آنست که ناخواب برایشان خسته ام بود و شرکی نیارزد ام و بخراو
کسی یاد دست گرفته ام و معصیت از روی جرات و بی دلی با خدای نگردد ام و تصور آن
نداشته ام که طوطی یعنی خوار را بگویند جانم و خدای آمده ام بشمان از کجا و توبه
کننده بر درگاه حال من چگونه یعنی خدای بدین آیه فرموده اد که مکنان ما نرا غیر از شرکی
انید اوستیست ... و هر که شرکی آرند بخدای ...
مگره شواذ حق ... کرامی دور یعنی در نهایت خدایست بی از حال من کجا
خبر میدهد که ... نمی پستند بدون حق تعالی ...
مادگانرا با نرا ماده میگوید بر اسطه تا نیست اسما ایشان چون لات و عزری
و منات و همچنین هر قبیله را می بود که انبی بی فلان میکنند و در تفسیر نیز آورده
پس آنرا بر صورت زنان ساختندی و گفته اند و او ازین اثبات ملایکه اند بزعم
ایشان که میکنند و ششگان دختران خدا اند ... و نمی پستند
مگر در بوم کش بیرون رفتند از زمان برداری یعنی ایلین راه
او ام میکند مشرکانرا بعبادت آنها ... بر آنرا است خدای او را و دور
کرده از رحمت ... و گفت شیطان ...
از بزرگان تو ... هر که مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از نزار
کسی زاده بیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود جناب در حدیث آمده

بعضی از اعمال با آنکه بر کسی را ثروت از تنگت تمام آن نیست و در هر اوضاعی از مرد
وزن و مقدار آن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل با ایمان اعتبار ندارد و
بسی آن کرده عمل کنندگان بر صورت آنچه در آورده شود بهشت و صفا
معلوم میگردند یعنی در آنجا بهشت و طایفه ای که در آنجا رسیده نشوند در جواب عمل
شود و بعد از آنکه چیزی بچیز از ثواب ایشان کم نشود و چون
و کسب نیکوتر از جهت این است که هر کس از آنکه خاص کرد ایند نفس
خود را است برای خدای یا بزرگ کرد در هر خود را در هر چه تعالی و حال
انکه او آینه است به نیکوینها و ترک کرده بودها و بی بدی کرد
در این ابرمیز را در حالتی که ابرمیز با ایمانی در جایست از تم
دینها بدین اسلام و کوفت خدای است ابرمیز را
دوست یعنی او را بر نبرد و اختتام در آن بگرا می کشاید است که است دوست بسیار است
آورد اند که در عهد ابریم صلوات الرحمن علی نبینا و آله و صحبه اجمعین و چون
درم سواره از موافق خلیلی فراید یافته بود در این سال بحمت جوع پیشتر رنج
نمودند از ابریم علیه السلام داشت بریشان اشاره کرد و همین که از باران می شد چند
قطر شراب مصر فرستاد نزدیک دوستی که معتاد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام
فرستد چون پیغام خلیل بودست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قطره و غلام
نظام شده و اگرنا الواح ابریم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی هر چه
که بودی جاره می توانست غره فاما شنیده ام که بعضی خانه زدگانی بدو انجا
کرده اند و او یکوم غرنزی و ساحت جلی می آید که این طعام بریشان صرف کند
القصه کذب ملازمان ابریم علیه السلام نداد و بهای نیز نیافشد نظر و رست
بارگشتند و ایشان را شرح آمد که شرخانی شهر در آرزو جی که بیان ولی یوان
چشم بران داشتند که شرخانی خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شرخانیان

در است کردن سخن خود را در است کردنی است و کسیت است که در سخن
شما از خدای در سخن خود، ابوصالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس
با یکدیگر مجتمع شدند و نضاری آغاز عافیت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما
بعثت شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بیست نرود مکر بودی و نضاری
مسلمانان حواری دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شماست ما هشت
سزاوارتریم آیه آمد پس **ابو خضای** و عدده کرده از قولی یافت نشود
باز در عالمی شما ای مسلمانان و اهل کتاب و پیغمبر ما از شما ای اهل کتاب
لنا یوفی الجنة الامی کلنا معود او نضاری یعنی همه کاری با رز و بر نیاید بلکه
ریاضت باید کشید آنرا که ریاضت بیست باید **باز رز و موسی** بر نیاید این موسی
باید دیده و خون جگر تواند بود **مرکز عمل** آورد کاری بردار
فرزاده شود بان عاجلان و اعدای این حکم است مع علمنا نرا آورد و اند که چون
این آیه فرود آمد صحابه تمام گشته و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
کیف الفلاح بعد من الایة بعد از نزول آیه چگونه رستگاری باشد چه ممکن
کردار بد خالی نیست بی تحمل بزرگی گوید **باز در حضرت صلی الله علیه و سلم** فرمود که نه
بهار میثونی و نه اندر غمگین میثونی و نه بیزارم تو میسر شد گفت یا رسول الله
خواه فرمود که **مرداکی آن خدای** است و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت صلا
انقدر و سلم بعد ازین سخن فرمود که ای ابا بکر تو و اصحاب تو و مؤمنان را برای گناه
در دنیا و دین با خدای رسید و شمار هیچ گناه نبود و دیگر اینرا برای ایشان
چو گشت در روز قیامت بدیشان رسانند و صی بصری رحمة الله میگوید عمل سوره شکی
است بویلی آنکه حق تعالی میفرماید **و غنی** باید عامل سوره برای بعضی
بوقضای دوستداری که در دین و رسانند **بوقضای**
و پیاری که از خوابش بر باند **بوقضای** و مرکز کجالی آورد

فقوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را ... در باب ایشان ...
فقوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده میشود بر شما ...
دورشان بیجان که زمانه ... ان زمانه که ...

در غیبت می کند ... از آنجا که ...
بخرید ... و دیگر فقوی میدهد ...

از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهند ...
حکم می کنند آن بانکه قیام نمایند ...

بجول و راستی ... برای هم پیمان در هر دو میراث ایشان ...
بیتلف و که کلان و غیر ایشان ...

بان دانا و بران فرا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بزور خود بهانه
جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان توان او رخصتا

نمیداد و میگفت هر اطلاق مرد و سرکی که بنوامی میر و کس ترا جلی که در صورت
دختر خود پس سلم با شوم خود را قریب خدیج که بنخواست او را طلاق دهد همین

که هر ار ما کنی و من نوبت خود بدینکوزن تو بخشیدم حق تعالی آیه نرسد که
زین امر را و اگر زنی ... در آن روز در باید ... از نوم خود ...

سر باز زنی از صحبت او ... یار دل کرد ایندنی از محالست و مکالت او
... بس مکن می نیست بریشان ... در آنکه

بصلاح آرزو میان بگیرد ... بصالح یعنی شستی کتد بانکه زن مقدار از هنر بخش
یا نوبت خود بزنی دیگر ندارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نکا یوارد و او را از خود

جدا نکند و انصاف ... و شستی بهتر است از خصومت و مخالفت ...
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ذممه را رضی الله عنها طلاقه ادوا برگر

در حوالی شهر جرجان با یک نغمه کرده بنی نه آوردند ابریم ازین حال شگوارا شده روی بچید
 نهاد و در آن حال ساره از وجه ابریم در خواب بود چون بیدار شد و جو العالی پرده
 خرم و خوشتر شد سر یکی بکشد و آردی میده در غایت سعیدی و با کزنی بیرون
 آمد پاره از آن غیر کردنان بخت به عیان و اطفال در روشن داد چون ابریم از بید
 باز آمد و بوی دانه میام او رسید پرسید که این از کی است گفت از نزدیک دوست مصری
 ابریم علیه السلام فرمود که این از نزدیک دوست می آید است خدای بر وی رحمت برادر است
 گفت بزرگان گفته اند شراخت است سلام بنده است در علوم احوال بفرست
 ذوالجلال و این مقام ابریم بود تا بوم خلیل موسوم شد و شرط محبت فنا و صیبت است
 در محبوب و بقاء بود و این مقام محمد است تا بوم به صیبت می شد و از پنجانب که ذکر
 خلت بطاسر فرمود که در آن زمان ابریم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که با خود
 یکسکه است درین معنی گفته اند *عجبت انیت که محبوب جهانی تو بلفظ عجب است*
 که عجبان تو محبوبانند خلیل سالک بود و صیبت بجزوب سلوک نشانه استی و نوره
 است و جذبه علامت نیستی و عصبیت از سلوک خلیل بهین عبارت خبر دادند که الی
 ذاب الی دلی سهدین از جذبه صیبت بدین اشارت تنبیه کردند که ابریم بعد از بوم
 این نظرگاه خلیل بود که نری ابریم منکوت السموات قومگاه صیبت کرد اینند
 که ذی فتلی خلیل از خیل تا نشان پیاشی مسج از جا و نشان بارگاه است
 و در خدا راست این در اسمانها بود *و این در زمینها*
 بی سرگرا خواهد از اهل آسمان و زمین بود کسی بر کزیند *و دست خدای*
بهم خیر ما احاطه کتده از روی علم و قدرت
 و طلب فتوی میکشد از تو *در باب میراث زمان یعنی دختران احم*
 حاجت گذشت و اعتراض عینیه بن صیون که دختر و خواهر اصف مال حیدری و مالی
 دریم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد *و این در زمینها* بلکه فریاد

و چه هر کجا پایبندی به یاد آورد ... دست خدای توان بخشایش بر بندگانش
خود حکم کار در اعمال و احکام ... و در خدا بر است ...
اسما نه است از جوهر علوی ... و آنچه در زمینهاست از گواهی نفعی است
و هر اینکه وصیت کرده ایم در فرموده ... آنرا که داده اند کتاب
پیش از شما یعنی پیوسته و نصاریه و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند
و شما را نیز وصیت میکنم یعنی میفرماید ... بآنکه هر میرید از شوکی
و اگر کار شود ... پس بدستی که در خدا بر است
آنکه در اسما نه است ... و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مخلوق او بند
پس بگفته بصیحت شما منصرف نمیکردم و خواجه با ایمان بر طاعت شما منتفع میشود
دست خدای توان باز از خلق خود او را اگر زمان برود و اگر نه برود
شوده در ذات خود اگر خدا او گویند و اگر گویند ... خدا امر است
آنکه در اسما نه است با شود از ملائکه و ستاره و غیر آن ... و آنچه در زمینها بود از
ارکان و حوالید و بر آن ... و سوره است خدای ... گاهی هم است بنوکان
اگر خواهد خدای ببرد شمار او فانی کرد اند ...
و پیارد یعنی ایجاد کند دیگر آنرا که زمان برود از تو باشد و حقیقت این
آنچه شازلی شد حضرت رسالت جعل الله علیه و سلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها
قوم این اند یعنی پارسیان ... دست خدای ... برای ایجاد و اعلام
... هر که باشد که خواهد بعمل خود ... یاد او
این سرای جوانی باشد مثلاً که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند ... پس نزدیک
خداست ... یاد او ... و یاد او ... و یاد او ...
و آن شریفست پس هر که طالب حبس برین چیزی شود و از شریفترین چیزی باز ماند
و اگر ما شرف مایل کردد از حسرتی خواهد بود ... اگر بجا هدیه المثل برای خواجها کند

آن حضرت بنیشت تا رفتی که رسید عالم صلوات الله و سلم بر رسید سوخته بزبان تضرع گفت ما بود
بعد رجعت غمائی بمن بخدا سوگند که دوستی هر دردی من مانده لیکن من بخواسم که ز این غم است
در زمره زنان تو مشهور شوم و نوبت خود را بجایش رضی الله عنهما می بخشم حضرت بوی رحمت
فرمود در زمرت او در خانه عایشه رضی الله عنهما می بود و این آیه در قصه زنی نازل شد
و از نیت بیگانه و زنا آورده اند نفسها را بجمل معنی مجبورند نفسها بفریبگی
و از نیت که هر یک از زوجین در مسامحت و معرفت بجمل می درزند و اگر
نیگویی و در زید در زندگانی و بی برینزید از نشوز و اعراض و بی
بدرستی که خدای مست با نیمی کشید از احسان و خصوصیت و اقرار
در نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید و اگر
در آنگاه که دارد چنان میان زنان برای آنکه عدل است که البته میل واقع
نشود و آن معذرت و لید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با آنکه در قسم میان از و لاج
طهارت ملاحظه عدل میفرمود و تمکینت خدایا این قسمت در آن خیر است که من مالک نام از
صمیمت و نفع هر امر واقعه کن در این تو مالکانی و من نسیم یعنی در دوستی بعضی خبا بخواه
رضی الله عنهما از چهار زوج دوست می داشت و اگر عربی باشد بر ارتکاب عدل
و قادر باشد بر آن پس میل میکنند تمام میل با آنکه هر غریبه است در قسم
و نفع یعنی میل قلب را با میل فعل پیجام میکنند که اگر چنین باشد عدل پس میگزارد آن
دیگری را مانند کسی که مجوس باشد یعنی چنین زن مطلقا باشد و نه شوم دار
و اگر بصلح آید آنچه بشاه سافه باید از امور زنان در زمان گذشته
و بی برینزید از مثل این علما در زمان آینده و تا آنکه این تحقیق است
خدای آفرنده کنایان ماضی هر بان بر توفیق طاعت در زمان
مستقبل و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق
و بی نیاز گرداند خدای بر یکی از خود و اولاد و قدرت بر کمال خود یعنی

میفرمایند که ایمان آوردن بعد از ایمان آوردن اولی که با کفر با هم بود ایمان آوردن
بعضی از کتب در سلی ایگان از پیوسته ای که کفر از آنرا میفرماید که ایمان آورده اند
بلاست و برای ایمان آورده اند و غیرتاده او که محمد است صلی الله علیه و سلم

و در کتب کتبی که در ایگان از آنست که در پیوسته خود یعنی

تالیف کرده اند و آن کتب همه کفر از آنست که پیش از آن

محققان میگویند که ایگان آورده اند از جیشی که ایمان آورده بر سبیل

کشف حجاب ایمان آوردن بعد از کفر از آنست که در کتب کتبی و در حضرت

تظلم اللطایب فراموشی با و الی این فاشند و در هر منقوس که در مورد ایمان است

امور اخلاقی است بلکه در هر مورد یعنی نیز این مورد بشری می باشد و در کتاب و در

الموجود جلوه کرده می باشد و در هر مورد که در کتاب است به ذنب از حضرت سید الطایف

جبهه قدس و در ایگان در هر منقوس که فرموده اند یعنی با است که در ایگان آورده اند

و در ایگان تا نزد کرم و منور در ایگان در هر منقوس که در ایگان آورده اند

کشتن کفر است و در هر منقوس که در ایگان آورده اند یعنی خود پرستی خود کفر است

نم خوش کن رود که فرقی در حقیقت نیست موجود و هر کافر شود

بگردان و در هر منقوس که در ایگان آورده اند و در هر منقوس که در ایگان

آورده اند و در هر منقوس که در ایگان آورده اند و در هر منقوس که در ایگان

کراه شدنی در رعایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود

بودنی که تا آنکه ایمان آورده اند یعنی علیه السلام یعنی بودنی بی کافر شدن

ببر سبیل کفر است بی باز ایمان آوردن و نزدیک کردن

بی کافر شدن یعنی علیه السلام بی پیرو دین و زیاده کرد

کفر را با نکار حق نیست اندک خواهی بسیار زد و ایشان

به اعتبار هر کافر که آنست و ضرای دانسته که خواهیم امور ایشان بفرموده

اوراد آفت جزدان نعمت است که غنیمت دینار جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا
بنوعی که هر کسی بخواهد باصل یابد که نوع خود در پی آنست ^{در دنیا} ^{و غنیمت}
غزای شونده همه قولها ^{بسته} ^{بفعلها} ^{در دنیا} ^{و غنیمت} ^{دینا}
مؤمنان ^{باشد استادگان} ^{یعنی} ^{بهد} ^{کشورگان} ^{در دنیا} ^{و غنیمت}
راجم عوالت ^{و باشد} ^{کوران} ^{برای} ^{خرا} ^{یعنی} ^{ادای} ^{شهادت} ^{کیند} ^{براستی}
و اگر بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اگر از کذب
که در دما است در تیسیر از ابو عابده نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله
کمی با بر من صفت است و من بر آن گواهم و مرا باز میآورد از او اشتهادت الا در دنیا
و افلاسی بر من این آیه نازل شد که گواهی باز گیرید و اگر مدبر نفسهای شما باشد
یا پدید و جاهد ^{و خوششان} ^{نزدیک} ^{اگر} ^{باشد}
مهرود علیه بایر یک از مهرود و مهرود علیه ^{توانند} ^{یا در} ^{دیش} ^{یعنی}
غنی را برای عتاق احترام میکنند و بر فقیر کجاست افلاس او بر من میماند
بسی خدای نرادر است ^{توانند} ^{در} ^{دیش} ^{و اگر} ^{دانست} ^{که} ^{شهادت} ^{بر} ^{یشان}
یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم فرمودی ^{بسی} ^{شما}
متابعیت عبادی نفسی میکنند ^{بر} ^{آن} ^{انکه} ^{میل} ^{کنند} ^{از} ^{حق} ^{و اگر}
به پیمانند زبانهای خود را از گواهی راست ^{یا} ^{اوست} ^{کنند} ^{از} ^{ادای} ^{آیند} ^و ^{بیشند}
بسی برستی که خدای ^{است} ^{بر} ^{آن} ^{شما} ^{می} ^{کنند} ^{از} ^{عول} ^و ^{میل}
دانا بر آن مکافات خواهد کرد ^{ای} ^{انگسائی} ^{که} ^{ایمان}
آورده آید خطابت با مسلمانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب میکنند یا رسول
الله ایمان داریم بتو و بتوران و بتوسمی و بر غیر و تورت و دیگر هم پیغمبر و کتاب
ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران بنوعی شاید که مسلمانان را میگوید ای انگسائی
که ایمان آورده آید برون و زبان ثابت باشد بر ایمان خود و منافقان را

و نیست که راه نماید ایشانرا ...
مشارت ده منافقانرا بر بسلی ندیم است یا خبر کن بحالی مشارت ...
عبدلی در دناک ... و منافقان آمانند ...

و کینز کارانرا ...
آیاتی طلبند ...

در روز سو و او ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و کینز کارانرا ...
از و سو و او ...

و اینان با ایشان شکر میباشند و هر یک از ایشان را
یعنی هر انبیا که شکر را از خداوند بزرگوار
و تصدیق کنند بر خداوند او را از روی تحقیق یا ایمان آید یا آنکه بجات شما بفضل او است
نه بشکر دست خدای تو را در منوره شاکر کند و انا بگویم
شکر و ایمان
نمیدارد خدای آشکارا کردن را
کودن کسی که بر او قسم کرده اند و او را در وقت که گوشتی ظالم کند یا از او نطلب نماید و گفته اند
از مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس بان شکایت کرده
هر جای رسید از بی مردی آن قوم حکایت میکرد و صوابه او را بران شکایت عتاب کردند
این آیه در نظر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است
دست خداست و امرین مظلوم را دانا به حکم کاری ظالم
اگر آشکارا کند نیکویی و طاعت را یا بپنهانی بجای آید آنرا
یا غنیمت کنند از بوی که شمارا شکایت دارند روا باشد
بس بدستی که خدای مست
عفو کننده از عاصیان با وجود
کمال قدرت بر انتقام از ایشان
تو انا بر عذاب طالبان و ثواب عفو کننده گان
درین آیه تشریح مظلومانست بر عفو تا متعلق شوند با جلاف ربانی و با آنکه رحمت
ظالم دارند از سر آن درگذرند
نظالم دارند از سر آن درگذرند
و کافر می شوند بخدای
و بی غیران او
خداوند اند خدای افکند
میان خدا و سولان او با اهل ایمان
ازند خدای و کافر شوند به غیران
و گویند که ایمان
می دیم بعضی از غیران
و کافر بشویم بعضی بگوارا بودند که میکنند

نه با گروه مومنان انونا ایشان را باشد سر جهان نراست
 و دنیا کار از اینها بر ایشان باشد بر چه بر آنهاست
 که بر سر او بر سر او بی نیای هر دو را می نماند و هر دو
 من در این دنیا و در آن دنیا مومنان که این عمل منافقانه است که با دشمنان
 دوستی کند ابا میجو اسید و این که در عین خود با
 بر خطیب خود یعنی در این جهان و آن جهالت کار است که موجب نفیست
 و خدا ناست هر دو سوره که منافقان و منافقات در این دنیا

و در این دنیا از برترین نعمت در این دنیا بی غلاب ایشان از کفار همیشه با همه جهت آنکه ایشان
 بدانکه کافر و کفر را با خود و کفر است از با مسلمان هم که در خطبه که گفت از اینها بود
 که در این منافقان را در این دنیا شود و بعد از آن که در این دنیا و خود هم ایشان گوید
 که ما بر زبان است و زبان ایشان بر خطبه جاری شده هر چند می آید میگوید تا مادر موذن
 ایشان دخل نمیکند و بر زمین مومنان در هر دو در این دنیا از عواقب ایشان اما کند
 تا بعد از آنکه هر چند از آن در که گوید حکم ما بر دست سیر از این بسیار بد تا از دل
 به نشان در این دنیا و در این نشان و نشان شرکی نباشد از این در نشان خود را به
 الاما در این طریق مانند و این دنیا بی نیای تو مومنان را هم با این که هر دو
 مومنان را از ان در این بیرون آورد و همه منافقان در این دنیا را خواستند
 که در این دنیا هر که انانکه تو به کس از منافق و با اصلاح از اینها فایده
 شده است از احوال ایشان و این که در رزق بر این خدای و نشان
 و خالص با کینه کرد از خود این خود را تا به نوالی خواستند
 نکته مگر بعضی می گویند پس ان گروه که توبه و اصلاح و اعتقاد و اخلاص
 منظورند و اینها مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سوره ای

حرف است

کتابخانه بنیاد ملی خوارزمشاهیان
یعنی آتش از آسمان آمد و سوزت ایشانرا حشریست بسبب ظلم یعنی سوال بحال طلب
روحیه است در دنیا...
از بی آنکه آمده بود ایشانرا...
و بدادیم موسی را علیه السلام...
بکشید کوس را برستانرا و ایشانرا بر داری...
و بر دشتیم بر داری ایشانرا...
بی ترا بعد از قبول بشکستند...
بر شیخ علیه السلام که در لیدر بود و از شهر...
با عهد و ایقان ازین حکم ایما کردند...
که شتم گنیزد و از خود در مکرزید...
دعا می مکرید و ایشان ازین امر نیز...
در هر یک ازین حکمها...
بسی شکستند ایشان چنان خود را کردند...
عقوبتها...
و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا...
و دیگر بکشتن ایشان که در ایام...
محتاج به علم کسی نیست یا قلوب در...
و نه چنانست که میگویند...
ایشان بسبب کفر و خروج ایشان و از دانش محجوب گردانیده و خود
توفیق نور در آیات و تذکر در مواضع ایشان منقطع ساختند...

ایمان داریم موسی و خضر و کافوریم بیسی و محمد علیهما السلام
انکه از کبرند میان ایمان و کفر است و حال آنست که ایمان کبری است
بیشتر که تصدیق است که ایمان کرده که میان ایمان و کفر طریقی میباشد
ایشان کار اندیشه بگوی محض شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشانرا مؤمن خوان
گفت بوجهی زیرا که ایمان ایمان که ایشانرا است معبر و مدید به نیست
و آنرا داده برده ایم برای کاروان غزالی خوار کننده
و کسانی که ایمان آوردند بجای و بنفوسادگان او
نگردند همان یکی از ایشان در ایمان بلکه همه گردیدند
کرده که مؤمنان حقیقی اند و زو هاشم که بر ایمان و حصص صبیغ معانی
خوانند یعنی خواب بر روی خود ایمانی ایشانرا که وعده داده است
وست غزالی از زنده سیات ایشان مهربان مقتضی حسنا
ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار بود چون کعب بن شرف و نقیص بن
عازر و او ایشان ایشان کتاب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگوی که پیغمبر
بپسار کتابی بسیار جنای موسی علیه السلام آورد آیه آمد که
سوال میکنند از تو این کتاب یعنی در میگو آمدند
کتابی از اسمان پیکار چون توریست یا کتابی نوشته خواص سماوات
چون انوار موسی علیه السلام یا کتابی که ما سخاینه بنیم که فرود آمد یا بنام هر یک از
کتابی بسیار که نوشته باشد که نور رسول خداست و چون این درخواست از روی تعجب
بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه و تعالی فرمود ان حضرت راضی علیه و سلم که در این
سوال ایشان ملون مشور
که این گروه از ایشانند در خواستند از موسی علیه السلام که
ازین درخواستی در این وقت که کلام حق تعالی شنیدند پس گفتند

بوده و از ایشان را با سلام و دلالت کند و مثل کتفه از میان مردم بر آید و در از ملت
اسلام ملتی مانند و عیسی علیها السلام بمقتضی کتاب سنت پیغمبر ما کند و هجرت سالها در دنیا
ماند آنکه متوجه شود و مؤمنان بیرون کار گزارند و در روز قیامت
توبه باشد عیسی علیه السلام پیغمبر بود اول کتاب گواه یعنی کلامی هر چه بود
بتقدیب و بر نصاری بماند او را این است که اندک اندک از این کتاب در میان
بسی که در آن شده از آنها که مدین بودیم بودیم اندک اندک از این کتاب در میان
بر ایشان است و طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان
از طیور و سایر حیوانات در تفصیل آن در سوره انعام بیاید
و دیگر به باز داشتن و منع کردن ایشان از راه عزالی بسیاری را از زمان
یعنی کریم دادند حکم تورات یعنی پیغمبر علیه السلام و باوردن آن گفتند و امانت میاید
که او پیغمبر موعود نیست و از دیگر بگفتند ایشان را و او را
پس ایشان حال آنکه هر که شده اند از اقدیر او در تورات
و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان را و بر شرف و عصب
و سایر وجوه حرم و اما در کرده ایم کتابی که در این کتاب
از بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل مشتمل بر اهل بسیار
لیکن را سخنان علم یعنی آنها که علم شریعت یا موزند و با خلاصی در عمل آید
از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او و مؤمنان از آنها بود انصاف
و ایمانی از آنها بود و زور زاده شده است بنویسند
یعنی قرآن و با آنکه منکر گشته است پیش از تو یعنی عام
کتاب الهی را سخنان است و ایمانی آید بلکه از نوکان و بیای دار نوکان
نماز یعنی پیغمبران که در شریع همه ایشان نماز مقرر بوده است و تورات
و در نوکان زکوة و در تورات با آنکه و ایمانی آید نوکان بخدای

مکانی چون عود السلام رضی الله عنه وباران او با ایمان انوار علیهم السلام
و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام در آنجا
و بگفتن ایشان نسبت بهم که ایشان را بهمانی عظیم با که انتساب
بر نیاورده و دیگر بگفتن ایشان که انتساب ما کنیم هیچ کسی
بعیسی علیه السلام نه فرموده اهل این و صفی است عیسی را نه قول بود
و نگفته اند او را انتساب و بردارند و در راه عیسی نه
و لکن نسبت شد بر ایشان و حق که نسبت عیسی علیه السلام بر همه ایشان افتاد و این قصه
در سوره ان عمران گوشت است و در سوره نساء خدا خدای کردن
در شان عیسی علیه السلام است و این در کجا گفته شد بودند از قبل او
در وقتی که هم فرود آمد بر او خیمه که لیلی عیسی است بطایر و می شود و چون از
هم خبری یافتند آغاز استغراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس باید که گشت
و بعضی گفته اند شب عیسی همین بر روی یهود پیش بود روزی دیگر که پیامی دارا آمد
و مقول در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی و این بود چون صاحبنا
نیت هر چه در آنرا عیسی و قتل او را دانستی مکانی
روی کمان می گفتند و نگفته اند عیسی را بپایین آمدند
بلکه خدای پرده است او را و جل که است برده از آنجا
خدای غالب در آن خواهد از رف عیسی و انتقام از یهود بیست حکم گشته بگفت
بود پادشاه که حکمت در عیسی علیه السلام است و این است که
از اهل کتاب بیان می کند که اگر ایمان آورد بعیسی پیش از آنکه
خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یابند و هیچ سود ندارد و گفته اند
اهل کتاب ایمان آورد بعیسی علیه السلام پیش از حرکت عیسی و افادتی بود که از ایمان
زود آید و در حال را بگشت و همه اهل کتاب بدو ایمان آورد یعنی آنند که او پیغمبر

و منافع آنرا میگویند تا بنده در هر دمانی که باشد در هر وقتی که خواهد بود بر خدای تعالی
بعد از زینت دادن و بویان یعنی بگویند که ما را پیغمبری بنود که بندگان دعوت کند
و از هر کس باز دارد که کتبت کند و دست خدای غالب در این تو است از زمان
در این دنیا هم کار در این دنیا کرد از این نبوت و رعایت حکمت فرمود در این خصوص
هر پیغمبری نوع از نوع در این دنیا آورده اند که از روستا که خارج جمع بنود سید خمار علیه
الصلوة والسلام آورده گفتند ای محمد ما اجار بود در از دین و این تو سوال
کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم
و در او در کتب نیست متعارف این حال جمع از بود بجهت حضرت در آمدند سید
عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا که شما می دانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند
نمی دانیم و هیچ کس نمی دانیم آیه که ایشان کوامی میگویند
لیکن خدای کوامی میرسد و بین نبوت تو میکند با نبوت خدای
است بنو که آنرا است و معجزات روشن و دلالت کرده بر نبوت تو و تو خود از
و نشاد قرآن را ملتبس با علم خاص بود و آن علمت با نزال قرآن بود که
عاجز آیند از ایشان مثل آن آری با بلاغت و در این
نیز کوامی میگویند نبوت تو و سبزه است خدای گواه بر آن
برستی که انا که کار شد نبوت تو یعنی بود
و باز در شنیده در همان راه خدای تعالی بگفتان نعت محمد صلی الله علیه و سلم
والسلام و تغیر آن را هر این که گاه شده است که این است
رسیده زیرا که میان اصحاب و ضلالت جمع کردند و این
بپر شدند حق را و بسم کردند بر محمد صلی الله علیه و سلم با نیکار نبوت او یاب
و در مانع ایشان از راه حق و این است که نیست خدای
پانزده ایشان را و در راه نماید شان و در این

و در زکوة که تیاست ... آن کرده که مستحق و مصدق اند ... زکوة ...
که بر مبعوثانرا ... مردی بزرگ گو آن دولت رخصا و سعادت نقابا ...
... درستی که ما و حج کرده ایم ...
و حج کرده بود که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکان را ایم کرد و بر ما ...
روایت او هلاک شد و او بود ... بعضی گفته اند که این سخن جواب ایمل کتاب است
که می گفتند کتابی یکبار ریا رختی نه میفرماید که کار تو در حج حج بود است ...
... و غیر آن ... و صلح و شجبت علیهم السلام ...
و حج کرده ایم ...
... تخصیص این پیغمبران بزرگوارانکه
در البینین ... و اخلاص ... تعظیم و تفضیلت ... ابریم اول اول الوهم
و عیسی عیاض شرح مانع و باع اشراف ابناء و مشاییر ایشانند ...
و عطا کردیم ... همان که نام او در بود و مشتمل بر چند شالی الهی و عالی
از ذکر اول و ثانی بلکه شریعت داد و علی السلام همان شریعت نوریت بود ...
و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن ... نام برده ایم و قصه ایشان
خوانده ایم بر تو ... بنوعی چون بوضوح ذکر یا و یکی الیایی و الیهم و ...
و غیر ایشان ... و رسولان که خبر ایشان بود تو فرستادیم
و نام ایشان ... و نمی گفتند صلی باموسی ...
گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب و حج است و اگر این حکیم باموسی بر ذر و کا طوز
با حضرت پیغمبر طرفه نور بود فادج الی عبده ما و حج از ان کلام تمام بنی اسرائیل
خبر یافتند و بن و حج عارف و کامل جز بعلم محمدی صلی الله علیه و سلم اطلاع یافت
موسی بطور اگر چه سخن گفت با حضرتان بالای عرش باین طور صحبت و فرستادیم ...
پیغمبران را ... زده دستگاران و ایمل ایشانرا ... و هم گشتگان و کاروان

که تعداد هیچ وجه از خود در راه نیست سخا به باکی یاد میکنم اورا باکی است
که از آنکه اورا فرزند باشد تا عاقبت آنست که در هر حال هر راست آنچه در
آسمانها و زمین است همه مخلوق ادبند و مخلوق خائن نباشد و فرزند خانی با پدر
از اهل آسمان و زمین اورا فرزند او نبود و در این دو جهت است خدای کانی
مکات بنوکان تشبیه است بناست خدای خدای از آنکه از آنکه در هر دو جهت کفایت هر دو
والد با پدر و خدای خود متابعت بحفظ اشیا و کانی امور و مستغنی از بار و بار کار در هر جهت
که نصاری بخوان گفتند ای محمد را عیب میکنی حضرت فرمود که هر چه میگویم در شان او
که شما از عیب بر میدارید کفشته تو میگوی که او بنده خداست و بزرگی عیب نیست
حضرت فرمود که بزرگی خدا عار نباشد و میخاکس آنرا عیب نمی شمارد موافق قول آن
آنحضرت آید که حق است و بی شک ندارد عیب و تقصیر فرزند و آنکه عیب
غیبی است از آنکه بزرگ باشد و عیب است و چون عیب است بلکه نیز ایشان را فرزند آن
خدای میدانند اثبات بزرگی ایشان نیز میکند زیرا که عیب است و تقصیر فرزند
و نه آنکه بزرگی او عار دارد و در شکافی که مقربان بارگاهد بویت اند در مقام آورده
که اینها علم دارند و بدانند که هر چه در میانند بر حوالی ایشان است و در هر دو جهت
ننگ دارد و در هر دو جهت است خدای در هر دو جهت و سپر کشی کند از آن
که ایشان را عیب است پس زود باشد که حضرت ایشان را عیب مکنانرا بسوی خود میخواند
بنام ایشان را عیب است و مکافات شد و در هر دو جهت است و در هر دو جهت است
فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند نیز همیشه بسوی تمام
بدهد خدای فرود مای موعود ایشان را در هر دو جهت و پیروان نیز بر خدای ایشان است
گشتند از آنکه در هر دو جهت است و در هر دو جهت است و در هر دو جهت است
آنکسانی که از برستی حق استکفاف و استکبار کرده اند همیشه بسوی عذاب
گندایشانرا عیب است و در هر دو جهت است و در هر دو جهت است و در هر دو جهت است

همیشه ساکن آن است و در وقت این حکم دخول و خروج ایشان در دوزخ است
و هر که از آنجا آید در آنجا میماند تا آنکه از آنجا بیرون آید
بشارت داده است که آن کلمه شهادت با قرآن است و هر که از آنجا بیرون آید
بشارت داده است که هر که در آنجا باشد تا آنکه از آنجا بیرون آید
و اگر کسی در آنجا باشد تا آنکه از آنجا بیرون آید
آیاتها در مهبالت پس بگوشتها زبان خواهد کشید چنانچه تا بیان شما شود خواهد یافت
و اینست وقت فریاد و انا با جلال شما حکم کننده در باب شما
خطاب بایوه و نصاری است میفرماید که هر که در آنجا باشد تا آنکه از آنجا بیرون آید
خود جهودانرا میگوید در طرف نکوش عیسی غلو نمائید تا حدی که او را اینها حاصل گوید
و ترسانانرا میفرماید که در جانب شما عیسی غالی مشوید بولف مشابه که او را اینها خواهد
و هر کلام شما گوید بر فریاد و کلام راستی باشد
در اینست آنست که مسیح عیسی بن مریم است و هر که در آنجا باشد تا آنکه از آنجا بیرون آید
و کلام او گفته اند مراد از کلامش نیست بوقوع و اولی اینها معانی است
آن کلام را خدای سبحان عرم یعنی بشارت داد او را و دیگر عیسی
فداوند رویت صادر شده از حق سبحانی و اسباب
یعنی اینها در نزد کلان و خطاب با تو ساینست خاصه خود
و گویند که در میان ما اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که اللهم انزل العذاب علی
و عرم و برحق بران بودند که الله بسیار است از هر چیز اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم
الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقامت نداشت میکشند حق
سبحانه میفرماید باز ایستید از تثلیث و باز ایستادن که آن خبر شما
باشد جزین نیست که الله فداوند نیست بگانه بذات خود
که تقدیر را

از میراث شکرستان بیانشما ما تدریجاً دو مؤنث بیست و هفت پیمان
میکند نذای احکام میراث را بر برای شما شکرستان تا مکمل نشوید یا پیمان
نیکند از دست و راست برای کرامت اندک گواه گردید و شکرستان و غیره
بهم چیزها از مصالح عبادت و مجامع دانستند و در عین استقامت
ای آنکسانی که ایمان آورده اند و وفا کنند
بهمه چیزها که باید بگیری بکنید بهر و شرعی چون عقد شرکت و عقد نکاح
و عقد بیع و امثال آن حلال کرده شد بر شما چهار
پایان بسه زبان که آن از بواجب ثانیه اند از شر و کاف و میش و زیا جانا نوران
چشمی چون آسودگی و کاف و کرمی و کور غیر با اجنه که از بطون انعام بیرون آید
مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما گلرین سوره و سوره احرمت
علیکم المیتة الایه
و حال آنکه شما حرم باشید بی پایه یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر با وضو
باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست و بر رستی که خدای
حکم کند در حلال و حرام و آنچه خواهد
ای کرده
بر منان حلال بزارید و حرمت مشکیند و غیره مناسک و رمانها
دین حق را آورده اند که حکم کند لکن نام بر بن ضمیم بود و او بیفاسست و بی باکی
و جهالت و ناپاکی در باب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
ای محمد است نذای چه دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود بآنکه خدای
کلمه اند و مرا بر رسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و اذان کورات مواظبت
نمایند حکم گفت ای محمد فرمودی نیکوست اما مرا و امانا باشند که کار ما بشاد در سو
ایشان بقطع رسانم بروم را این نختان ایشان در میان نم و اگر پذیر بود
تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که او فرزند کی خواهد آمد که بزبان شیطان

دوستداری و نیاری و سودگاری
ای آدمیان بدستی که آمد بشما
از پیش پروردگارتان که آن بجهت یا بخرات او یا بدین اسلام
ز شادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنتان است
بسی آنکه ایمان آوردند بخدای و چون در روز مکتاب او یا شاه
بود برودند از سرسبطان بی زود باشد که در آرد ایشان را
در توانی که باز آید ایمان ایشان مورشده و زیاده ای بران از نفسی انعام
و احسان و بیاید و بنمایند ایشان را بخود یا با بنحو و عده کرده
را می راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جایر اصل
رضی الله عنه منقولست که من پیار شدم و رسید عالم صلی الله علیه و سلم بعبادت من آمد
گفتم یا رسول الله مالی هست من کلام یعنی والدین و اولاد دارم هر خواهری چند
مست و بس مال خود را چگونه بریشان قسمت کنم این آیه نازل شد که
طلب حکم میکنید از نواد میرانشان که بگوید بگوی که خدای حکم میکند
در میرانشان
بناشد و در از زنی یعنی بیوی بیاورد دختر باشد اخذ را ساو طغی کند از ز
ورانش و در خواهری باشد پس بران خوا
راست نیمه بزمیکزارد از مال و آن مردی که بیعت می کرد از خواهر
اگر باشد خواهر او را از زنی که مراد میرانش هم مالست آن فرزند خوا
مذکور خواه مؤنث و الا مرد مذکورست به مؤنث حتی برادر می کند
بی اگر باشند خواهر آن مرد و تا بیست سالگی ایشان را و مؤنث است
از او گذشته است مرد و تا بیست سالگی ایشان را و اگر باشند و از آن
برادران و خواهران مردان و زنان بیست سالگی تا بیست و یک سالگی مذکور باشد

در برسد از نازمانی غذای ...
سخت عقوبت بر نازمانان ...
و کف جانور است که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد ...
و گوشت خوک با همه اجزای او از شتم و عظم و غیر آن ...
و آنچه او از برداشته باشد یعنی یاد کرده باشد غیر خدا بر آن ذکر ذبح او مراد ذبح ...
تغذیه است که بنام لات و غزی و غیر آن می کشند ...
و دیگر حرام کرده اند و شما ...
این بفرشون کلوم ده باشد کار آن که سفید از اخلاق میگردند تا می خوردند ...
و آنچه خوردند سنگ زده باشند تا مرده باشد ...
و آنچه از بلوغ ...
افتاده باشد و مرده یا در جامی امش و میرد ...
و آنچه شام زده باشد ...
دیگری او را مرده ...
و باقی آنچه او را خورده باشد در زنده مرده ...
مگر آنچه دریا پدید نما از بنها ذبح او را و در روز نذکالی باشد بر آن ...
مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بچسباند ...
حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منسوب است در حوالی بیت الحرام و آن ...
سینه و شصت شنبه بوده پس هر کس که اهل جاهلیت تقصیر آن بجای می آورده ...
و بر آن زبان میکرده و گفته اند هر از نصب اصنام اند و برین تعذیر علی معنی نام باشد ...
یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند ...
و آن نیز حرام است که طلب نمند ...
کنند ...
به پسرهای اقدام بیاید دانست که مرد را چه پسر بوده بی بود پسر ...
که از نام و اقدام می گفته اند چون ایشانرا مهمی افتاد و رجوع بخواهند کرد و آن ...
پسر در خطا کرده بکسی که مجاور میسالی بوده می سپردند و بکسی نوشته بوده که آن ...
زنی بود دیگری بنامی زنی و بی اسم از آنکه گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون ...
کسی طرح کاری کردی نزد مجاور میسالی آمدی و پسر را آوردی و او دست در آن خط ...
کرده سهمی خوردن آوردی اگر نوشته بودی که اگر زنی زانیه الحال بدین هم اشتغال

سخن گوید کاز در آید و عا در بیرون رود بی حطم بیرون آید و شتران صدقه و این یافت از عوا
مدیرت عارت کرد و در عام القضاة که در سول خدا صلوات الله و سلم با صبی بر بزرگوار
نوبه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند آواز تبلیغ حجاج پیام شنیدند و حطم گویا
دیدند که شتران بغارت برده را بقلادامای آراسته بر سم هر سه بگنجد و بود عفا
خو بسته شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هر که را تقلید کرد است این عمل
از شما باقی نباشد و آیه آمد که حرمت شعار مشکیند و شتران را بقتل و حلال

مکنید ماه حرام را بقتال و زور و نه هوی را که نافه کعبه باشد
و نه خداوندان قلا دما را از هوی و قلا ده چری بود که در کردن چهار بابان میکردند
از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هوی است و کسی تعرض نکند
و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند
می طلبند قاصدان حرم اگر مؤمنانند زیادتی نوزاد

از خوانی یاد زری به سبب تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی
مؤمنان خستوی خزان و کافران اصلاح معیشت و نیاید در میان آوردند و خوان
و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوند

بسی شکار کنید اگر خواستید
کردی از کفار پیش
برای انگیزد و شتر شمارا در حدیث

باز طواف میزد حرام
که اقدام مال قاصدان حرم طلبند حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر طیب کردن
در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را از هوی و قلا بد نیست
و بیاری کیند بگر بگرا
و بر بر میگرادی و مخالفت هوا
مکنید بر هوی که بیک فرماست یا کفر و بر شکار با ایتلاف بدست

باشد که اگر چه از قومی پرسند که از نظام ما در این باب چه حکم است
گفته اند بر ایشان: آنجا که در کتاب ما در باب کشتن گلهای پاکیزه
که بنام غذای ذبح کرده باشد و در یکی خلاصه شکار را نیز تعلیم داده است
از شکار کتک گان خواه از سیاه و چون سگ و بوز و خواه از طيور چون
جغ و باز و جردن و غیره در حالتی که کمی از ذبح و معالجه ایشان را تعلیم
می آموزد ایند جانوران شکار را که از این غذای شمارا اموصه است
از طرف تادیب و اجتناب است که از بی شکار رونود یعنی که خواهد بود در ایشانرا
و خواندن از دوازده شکار را نگاه دارند و از و مخورند و بی خورد
باک و حلال است از این که جانوران شکاری نگاه داشته
برای شکار و خوردند و بعضی فقها در شکار در میان شکاری این شرط نکرده اند و
تادیب طيور تا این حد معتد است و باید که نام خود را از
بر این چیزی که تعلیم داده است در وقت ارسال او جانب صید و گفته اند بسم الله اهد
صدور تا بایر گفت و بسم الله نیز کفایت است و بر شکار از غذای
در تناول این فرام کرده است و برستی که غذای تحالی از
حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد یعنی در روز نزول این آیه
حلال کرده شود شمارا از باج بر نام غذای شکار
و طعام آنها که ایشانرا کتاب داده اند یعنی بود و نصیری از
ذبايح و غیر آن خلاصت بر شمارا و در طعام شکار نیز
ایشانرا خلاصت در دین ایشان به شکار بنام غذای میکنند و در دیگر
خلاصت بر شماران آزاد و پارسا از آنها که کرده اند و این
بر سبیل اولویه است و اگر نه آنهمه نیز خلاصت و دیگر زنان بار
از آنها که ایشانرا کتاب داده اند و از شکار پیش ایشانرا

مردی و اگر تعانی را بی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر هیچ بر آسوی باز در جوی
خزیده نمودی و گفته اند مراد استقسام خوردست بر انصبا معلوم یعنی مشران
کشیدی و باسلام نسبت کردنی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای سرکاری از
نکاح و خندان و اختلاف در نسبت غیر آن این استقسام بیرون رفتن است
از دایره اسلام زیرا که اصرار است بر فردای اگر برسد و اینها معنی با شرکی اگر بر آسودا
میکنید امروز که روز جمعه است و عرفه است تا امید شدند

کافران ایصال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان
فهمی مگر رسید از فتنه ایشان و ازین بر رسید این آیه بخار و دیگر در هر
الوداع زود آید و آنحضرت بر نایب غصبا سوار بود و بعد از نزول این آیه مشاء
و دیگر در نیت امروز کامل کرد اندم برای شما دین تمام
که دیگر احکام او را در قم نیت می آید بود و تمام مردم بر شما

نعت خود را که چنانکه از بد این و مطین و سید مشرکی با شما چنانکه دارد
و اختیار کردم بولی شما اسلام را دینی با کینه ترا از بد دنیا
بسی مگر پیاره ماند در کمر سنگ و نایب تمام و ازین محروم

و مذکور شد بخورد در حالتی که مایل باشد بولی کنایه معنی
بنزد و تا زیاد از سر من تناول نکند پس حوالی آور کار است
روز درین کتابه مهربانی برو که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که تمام

وزیر الخلیل طایبی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را زید الخیر نهاد خدمت آنحضرت
آمده گفتند یا رسول الله ما در جای می باشیم که با ستمها را سگان و فرغانی شکار را
همان دار گاهی ستم و سگان ال ذریع و ال جویری به جانوران دشت میگیرند بعضی
از اینها است که مادر می یایم و پیش از آنکه سگ هلاک کند دهن می کنیم و بر آنست
تا رسیدن ما سگ کتف کرده است و حیوان جانور بود که مردار حرام است تکلم این

عربی

شما باید آب بعد از طلب یا میان آب و شما جایی باشد از دست
و سج که از آن هلاک نفس میقت باشد و یا آب در جایی بود و آلت استغفار یافت
شود یا سیر و شستند و شما قیمت آن نوارید ...
بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس زمین بود الا خاک سرف ...
و پاره دستهای خود را به از آن خاک بود و ضربه یکی برای
وجه و یکی برای این ...
تا بر شما ننگ فرا کرد ...
تا شما را پاک کرد انداز اصدات یا از گناه و ضو کفارت و نوبت
و تا تمام کرد انداخت خود را ...
و تا باشد که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب
و اطهار فرموده که معنی آیه بنیان اهل انوار است که چون بر خیزد از خواب
غفلت و متوجه شود بیماری که موجب شامت در رجوع بمقام قرب می رود بهای
خود را که بر آن توجه بویا کرده آید بشوید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک
سازید از نمک بجلایق داری و تعلق باغی الکوین و مسح کنید بر ما را یعنی منزل
کنند نفسها را در راه حق و پاهای را از طین طینت و قیام با نایب غسل مید
و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما بس پاک سازید نفوس را از محاسن
و دلها را از روی طاعت و اسرار از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما
و سرالسر را از لوث وجود که آلودگی از آن کشف بر نیست و چون که ذنب لا بعد از
ذنب است ای به بنوار وجود آورده خود را پاک سازد کین طهارت سبب کرده را نمازی
می کند ... و یاد کنید ...
بر شما و شرایع آن ... و یاد آورید بچنان او را ...
با شما بچنان است ... بان یعنی لوی که خدای بسته است با شما در روز استقامت

و حضرت نزد امام شافعی رضی اللہ عنہ آزادانند پس آنکه کتابی حرام باشد بذهب او
 و نزد امام اعظم رحمہ اللہ عفا ینہد پس بقول او حرام و اما از آن پات مساوی باشد
 و نیز در نکاح توان کرد ... چون برسید ایشانرا بخورید ... هرگاه
 ایشان ... در حالتی که شما بر آن نکاح عفت و صلاح جوئید ...
 نه نجاس باشد بزنا ... و نیز اگر نود و دوستان بنهایی ...
 و هر که کارش در بدایه ایمان بران واجب باشد با انکار شرعی
 اسلام کند از صلا و حرام ... پس بدستی که باطل شد کردارهای
 او ... و او در آن سرای ... از زبانی کار است
 ای کرده که در میان ... چون خواستید که بر خیزید
 بنماز و شما محبت باشید ... پس بشوید رو بهای خود را از نیت
 شرعی تا منتهای ذوق در طول و میان سرد و نوحه گوش در ارض
 و بشوید دستهای خود را تا از نیت و ورق مفصل ذراع و مضمضت
 و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رضی اللہ عنہ نظر بر طاهر
 میفرماید که تمام سر را باید کرد و نزد امام اعظم رضی اللہ عنہ مسح بر سر رضی اللہ عنہ
 و امام شافعی رضی اللہ عنہ میگوید آن مقدار که اسم بر روی اطلاق توان کرد
 کافیت ... و بشوید پاهای خود را ... با آن دو انگشت
 بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است خفض ما بر علم
 بطریق بجوار است همچنانکه و غراب من رجز الیم و خفض نصیب خوانند عطف بر
 و اگر باشید خبابت رسیده ... پس غسل کنید
 و اگر باشید چاران و استعمال آب شما را مضر باشد ...
 یا در سفر باشید ... یا باید یکی از شما ... از ضلالت
 یعنی محدث بود ... یا مسوده باشید زمانرا مباشرت فاشه

در حدیث آمده است که اگر کسی در نماز بخورد یا چیزی بخورد یا چیزی بنوشد یا چیزی را بچسباند یا چیزی را بپوشد یا چیزی را بپوشد یا چیزی را بپوشد ...

مستوفی در گفتند در باب محمد صلی الله علیه و سلم تنها در پایی آن درخت تکبیر فرموده و بار آن
از دور برند و درین محل برودست می توان یافت غورث یا ششیر کشیده پیامد
و گفت من بینک الیوم یعنی کیست که ترا حمایت کند و شمر را امروز زود تو گفت
گفت حضرت فرمود که الله ترا من کند که مانع و کانی اوست فی الیوم صلی الله علیه و سلم
از آن برود کشیده بر سینه غورث از جناب ششیر اندست و کای پیغام و کسیر پیغام
صلی الله علیه و سلم آنرا برود کشیده بر سر وی زفت و گفت من بینک یعنی آن درخت
همی کس ترا از من من ترا نکر و پس کای شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفته
ایشان را با سلام دعوت کرد و این آیه زود آمد که **یا ایها الذین آمنوا**
لا تأخروا عمن باید که گفتند غورث را که ششیر از آن
فرمود **یا ایها الذین آمنوا لا تأخروا عمن** یعنی غورث و تبلیغان او در
آنکه بکشاید بسوی شما **و استهای خود را بقتل و هلاک کنید**
پس خدای باز داشت دستهای ایشان را **از شما و حضرت ایشان**
از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قضیه بنی نضیر است که قصه آنحضرت
کردند و معنی که بجای ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قضیه در
سوره حشر خواهد آمد **و بر شهید از کفران این نملها**
و بر خدای **باید که توکل گشته مؤمنان که رساننده غیر در مانده**
از شما اوست **و مرا ایند ترا گفت خدای**
پیمان بنی اسرائیل در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران
و بر اینک هم در ایشان **هوا زده هنر مریکی از سبط**
تا تقییش احوال قوم خود کند یا پائیدان و خالی قوم شوند چون پیمان و صورت
این واقع بر وجه اخضر جنانست که حجابی بانه وعده داده بود موسی علیه السلام
که ارض مفرقه یعنی ایلیا و ادیامه ولایت شام به بنی اسرائیل از زانی آورد و این

که در لیلۃ العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستید که بر سر و طاعت بیعت کردید
چون گفتند شما شوم قول شمارا ^{است} و زمان بر دیم احقر ترا و گفته اند
را و بیعت رضوانست که در کت الشجرة واقع شد در عام حدیقه ذکر این مرد است
بجلس مذکور خواهد شد ^{و بر رسید از خزانگی در لیلۃ العقبه} و شکست
پیمان او ^{برستی که خزانگی} و انانیت با یک در سینهها جمع باشد
ای زمره مؤمنان که ^{باشید تمام کتکات بحق}
برای خردا ^{کوامان برستی} و بران ندارد شمارا
نیارد شمارا ^{دشمنی که وسیع از شرکاست} برانکه عول نکنند در
باب ایشان و تحقق همایشان کنند ^{عول کنید} که عول
تزد یک مرتبه سیر مینر کاری و چون عول با کفاز کم تبه تقوی اثر است قیاس بایر کرد که
عول با مؤمنان درجه مقام خواهد بود ^{عول کن} زانکه در ولایت دل داری پیغمبر
زنوعادل عول مشاط ملک آرای دین و دولت ز عول مانند بجای
و بر رسید از خردای در ظلم و ستمکاری ^{بدرستی که خردای دانای}
یا نمیکنند از عول و ظلم ^{وعده کرده است خردای}
که ایمان آوردند ^{و علمای سوره زدند و وعده اینست}
و نشانراست آفرینش گناه ^{و خردی بزرگ از فضل اله}
و آنانکه کافر شدند ^{و تکذیب کردند قرآنرا}
آن روه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران. آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوه غطفان بحرب جمع از حارث بنی نعلیه توجه نمود
و ایشان خبر یافته با همت خود که دشوار یا غورت نام داشت بگوها متحصن شدند
و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت از لشکرهای دور
تو در پای درختی تکبیر نمود و صاحبهای تو در درخت افکنده اعراب آنرا مشاهده کردند

بناشتم و هر چه در کوزانم از شماست ای ایکنانان شمارا
خارا بپوشانای که جباریت بودی در این
در خانان جو بیای پس کی کار بود بعد ازین شهر را که گوی از
شما فخر بی ما اینم کرده است راه راست را یعنی اسم این زمین بند
و غایب کردند و حق سبحانه فرمود بی شکستن ایشان
پمان خود را بر اندوم ایشان از دست خود بیاست کرد اینم با خواری خیز
برشان وضع کردم و کرد اینم دلمان ایشانرا سخت
بشاید که حکایت نشود از مشهوره آیات و اشعار و توفیقات
سخنان نوریت را یا حضرت زین العابدین و سایر ارجحان
آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت میبوض میکند طایفاتی نوریت را ماولح سانه
تا و بیانات فاسده و ترکی کردند بهره تمام از این
پند داده شده بر دندوبان و نوریت از متابعت بغیر آخر الزمان
و همیشه هستی تو که مطلع می شوی به خجالتی از زهدان
کواندی از ایشان که خیلنت نمی کشد حرف این سلام و اصحاب
بسی در کوزان ایشان که گوی به کشد و ایمان آرند در روی
مگردان از اینرالی ایشان که اول الزام حضور نمایند و گفته اند مطلق حق و صفر
باید ایسبف منسوخ است از این بر روی که خضالی دوست
میورود میگو کار اینرا و از آنکه گفته
بر روی که ما ترسایانم خود را بخود انفرالی گفته نسبت دادند بر روی خرافان پانام
که حضرت عیسی علیه السلام در افغانی بوده یا آنکه گفته کن انصار آمدند و بر روی حضور
از ایشان که گفتیم همان ایشان جناب از زهدان گفته
چونیم پس از این ایشان بزرگی کردند بهره دانی

مراغه در آن وقت مراکن جباران بود و ایشانرا عالم میکشید مردمان بلند و توانا بودند
از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون وقت شدند و مصر بر بنی اسرائیل را مستخلص شد زمان
آنکه در رسید که بارض مقدمه رود که هزار دید آورد و در بر دین هم از میان است و جهان
کنید با جباران بن موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل هم
سبعی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریا رفتند و تقیابا به کسی اخبار عالم فرستادند
ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او با عوج با عیاج بن عیاق می گفتند در آن
قوا در سر راه رسید و می سرگز بود و سه هزار عمر داشت و با آن عبادیان نیز توانا
بنند داشتند و در تیس از مشفق که تا مشتاکر آورده بیس با تین ایشانرا دیدند
یک خوشه انگور آن مقبول بود که کسی بوغی توانستنی داشت و بیخ تو در یک ستر
از پوست انار ایشان می کشید تقیاباز کشید با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال
این قوم خبر توان دادیم ممکن است که خوف بایشان مسوئی شده تا فرمانی کرده
بهر بازگردند بی هم که در آنکه اخبار ایشانرا اینها دارند و ایشانرا بر جنگ این
قوم ترغیب نمایند پس بشکرگاه آمده موسی و ما دون را علیهما السلام از
حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بودی که در با قوم خود صفت جباران بروی
گردید بودند در میان آوردند و نقیب کوچی بن فون بود از سبط یوسف و کاتب
بن یوقنا از سبط یهوذا و امیر بود و قرار خود بایستادند و غوغا در میان بنی اسرائیل
افتاد و اضطراب در ایشان پیدا آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم
و گفت خدای من ما شایم بصورت دادن شما بدشمنان و دیگر گفت
خدای که اگر بیای دارم نماز را بهتر ایستادن
و پس از گویا با بار بایستحقاق و تصدیق کنید پیغمبران را
و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشانرا بجای آید
و قرضی رسید خدایا یعنی نفقه کنید در راه او و نفقه دادنی نیک

حقیقه الحقایق است و آن حقیقه محمدی و نور احمدی است صلی الله علیه و آله و سلم که صورت
حضرت و احدی احدی است جامع جمیع کمالات الهی و کیهانی و واضح میزان علم در این
اغتنالات علمی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صورت و افراد تفصیل
و آدم و آدمیان منجبرانی تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله و سلم انما یدل
آدم و بقوله آدم من دون تحت لواء... انما اول ما شوید پدید از چشمت بود نور
جان ابدی بی پرده بعد از آن نور مطلق زد علم گشت و شش و کوری و لوح و قلم
یک علم از نور با گشت عالمت یک علم در شبست و آدم است نور او چون اصل موجود
بود ذات او چون معطی مراتب بود واجب آمد دعوت برود جهانیش دعوت ذرات
پیدا و نهانش... راه می نماید خدای برین نور با نیاید

آنرا که روی خشنودی او میکند... بطلب آسمانی سلامت از غنای که
آن راه حق است یا سیر در اسلام در طریق بهشت است... و بیرون می آرد
ایش را... از تاریکی کفر یا شک یا جهل... روشنایی ایمان
با یقین یا علم... با زادت و توضیح خود... و راه می نماید ایشانرا

براه راست گنزد یکترین ز امیاست بحق... کشف برستی که الله

اوج است بر هر م قابل بدین قول از فرق نصاری که بگویند و بطرفان
قول ایشان با همی که بگویند بر هر م ضلالت ظاهر است چه ما در مقدم است بروند
بی و در حادث باشد و صاحت او نیست زانست بود دیگر آنکه طاراکیر است
و در اوج خود در است که اصواته اکبر باشد... بگو که است که

باشد و می شنود... از ارادت خدای... چیزی را یعنی کسی که می تواند شد
اگر خواهد... انکه هلاک کند پس بی گم
و آنهار که بر روی زمین...

از آنجا که پند داده شده بودند در آنچه از بی روی فارقلیط که احمد مرسل است ^{الصلوة}
والسلام پس بر آنکه تخم بشوی چنان شکنی
بیتابان دشمنی ظاهر است و بعضی نمایی در دل
سیخ و آنکه حناست که نصاری سه زده شده اند همه دشمن بگردید و بعضی قسمران
بر آنکه دشمنی آنکه تخم میان بود او ایشان
که سالگا ماند و غیر دهد که خدای ایشان را
و آن خبر دادن خیر و ملکات خواهد بود
پدرستی که آمد بشما در ستاره
شما بیاری
از آنجا که استید که آنچه نهان میدانید
از نوریت چون تحت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از انجیل چون نشانه
عیسی یا محمد علیهما الصلوٰة والسلام
منقحات شما و غیر نمیدهد یا آنچه هیچ روی دنیا بدان و ایست نیست نقلت که بود
با حضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن غفوی کردی حضرت از و اراضی کرد
دوم و سوم نوبه میآورد کرد و حضرت روی آورد میکردانید و قصد بودی آن بود
که ناقصه از وی ظاهر کرد و دیگر غفوی در جواب خود به کرد جز اعراضی چیزی
مشاهده نکرد بصرف آنحضرت میقی شده علی الخال یا یانیا و در
پدرستی که آمد بشما از نزد یکی خدای
و کتابی روشن گشته و بخود روشن گفته اند نوبه حضرت رسالت
است و در زیر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور است که اول چیزی که حق
سبی آن بنور گرم از ظلمت گوده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلقیم
تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود کردانید و در
نقد انصافی تا شمس نفس الفصوص مذکور است که اصل تشریح و معاد جمله اطلاق حضرت

بسیار است که بشما فرستاده ما این سرورشن میکردند برای شما حق را
بر اقطاع از وحی دستور از ارسال رسل
تا گوید شما ... فراده دهنده ...
بشما ... بشارت دهنده ...
بغراب قیامت ...
پی پی بفرستد شما در موت هزار و مفسد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود
هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد قدرت و اقطاع با ارسال رسل راه و پیوسته در موت
ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل او
خالد بن سنان از عرب و درین ایامت می نمود بر بنوکان که در وقت که آثار و وحی فرستاد
و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم ... تاریک بد زطلعت
بطل همه جهان عالم زرای روشن او نور حق گزشت ...
موسی علی السلام ... مرقوم خود را که بنی اسرائیل بودند ...
یاد کنید ...
کرد ایند در میان شما بعضی را پیغمبر تا شمارا راه نمایند و بدید امت آن مقدار بنی مبعوث
شده که در بنی اسرائیل ... و کرد ایند شمارا پادشاهان یعنی ملوک زبونیان
بودید حال ملک نفس خودید یا خنازل شما و سب است و در زوآر جاریست و ن فزائل
ملوک ... و بداد شمارا از من سلولی و سایه لبر و شکافتن بگردید ...
از عالمیان زمان شما ...
در ایند بر من بان کرده شده که ولایت شام است یا بطور و حوالی اندیا فلسطین
و بعضی از اردن، و اصع آنست که از کاپ و ایلیا که حال اپت المقدس است ...
آنرا یعنی که خورای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد یا جبار
و چون ایشان از عالم بر نیاید بگردند یعنی نغبا و خود میکنند اگر طاراسر کرده باشد بصیر باز

یعنی مسج و مادر او متهورند و قابل فتاوی و سایر کمالات و چنین کلماتی است
و در خدا بر است بادشامی آسمانها زمینها
و آنچه در میان ایشان است
است بی اصلی و ماده می آزند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی
چنانچه ما پیشترها و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس
است چون والدین با از خود بی زن چون حوا با از بی مرد چون عیسی
و فتوای بر همه چیزها تواناست

و گفته بود آن و نر سایان
ما بسران خدا ایم او مارا چون
بدست در هر یانی و رافت و ما او را چون بس در قرب و منزلت ابریم نغمی فرخنده
که در توریست با ایشان خطاب کرد که یا اینها اجباری ایشان خوانند که یا اجزاء
اجباری و در کلمات انجیل است که میروم الی زبی در یک ایشان چنین خوانند
که الی الی و ایکم و دیگر گفته که ما دوستداران خدا ایم

بسی بگویم غدا بگردد شمارا
بگفت ما تا شما و آن غدا در دنیا
بشکل و است و در احوال بسنی ایشان بنوع ایما ما معدودات بس اگر
نی بودید شمارا غدا نمیکرد زیرا که بدو ریح بسر نخواهد و دوست نیز غدا دوست
روا غدا در بی شما نمیرود و دوست بلکه شما آفریدگانید
از آنها که خدا آفریده است و چون سایر بنی آدم بر روی و نیکی

پاداش خواهد یافت
اینها میمانند
و در خدا بر است بادشامی آسمان و زمین
و حکم فرمودن در آن در زمین
و بسوی او است بازگشت همه
و آنچه در میان آنها باشد
الی بود و نصاری
تمام

این ایام کرده رفیقان از دایره زمان بنام زمانی که گفتند ای بس برستی که در حق
و امت بریشان یعنی نه در آید در آن دنیا ملک شود بر آن
بسیادت نازمانی **چهل سال** هر که در آن

و میخیزد و در زمین نیه که کشش فریغ است بس قوم موسی **چهل سال** درین مقدار
زمین کسر کرد آن بود در صبح غزیت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شبی
بودندی که با باد از ایجا حرکت کرده بودند قول آنست که بعد از **چهل سال** موسی علیه السلام
با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و ایجا را بکشاد و مدتی آنجا بود و اصرار

که موسی و طردن در نیه ذقات کردند و اعلی اهل نیه مردند و اولاد ایشان بر آنان
توانا رسیدند و فدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان برویعت کردند و یوشع علیه السلام
برفت و ولایت ایجا و ایجا را بگرفت و بنیاد جباران بر انداخت و در اخبار آمده
که موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که **چهل سال** سرگردان باشند موسی از آن بیجان شد و حق

سپاسه و تعالی با وی خطاب کرد که جوق حکم کردیم به پیغمبر و سرگشته ای
بس تواند عساکر میباش **چهل سال** در میان آورد
که خطاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته شدند و
بریشان اندوه مخور که بسبب فسق و نازمانی سزاوارترین موسی علیه السلام بودند

و خوانان بر اهل کتاب **خبر** دو سیر آدم را که از صید او بودند
فایل و مایل خوانندی بدستی و راستی و خبر ایشان بر سپیل اجمال آنست
که حوا به بطنی ببری و دضری می آورد و جوق بزرگی می شدند آدم جاریه یک بطنی

بغلام بطنی دیگر میداد آنکه با فایل زاده بود اقلیها نام داشت و در غایت
حسن بود و نزام فایل را یوقا میگفتند و او جناب جمالی داشت چون رسیدند
آدم بیو ذرا با فایل نامزد کرد و اقلیها را به فایل ازین حکم ایا نموده گفت
خواسر من اجماست و ما من دردم بود او این اولیست آدم علیه السلام ز خود که حکم خدای

یکدیگر موی علی السلام گفتند و در میان خود میگویند که ما را راه گواهی است
یکدیگر چنین گویند ما تو را دیدیم و ما را در میان خود گمان در دنیا از ثواب جهاد و
آفت از لقای رب العباد و اینها ایشان گفتند که موسی بس برستی که از
ارض مقدسه که موسی اند مغلوب و با قدرت و شوکت که مقابلهت با ایشان
تیسر شیت و مادر نمی آیم بران زمین جهت جنگ و
ناو قی که پروت آیند ایشان بس که پروت آیند از انجالی جنگ
و ولایت را نسیم ما کنند بس مادر آیند کایم بران زمین که گفتند و
در زمین رسیدند از ضرای و از آنکه رسیدند از ضرای و انعام
کرد ضرای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان پوش و کاین بودند که با بنی
اسرائیل گفتند در ایام و جباران از یاب زبده ایشان ناگمان
و ایشان را در راه کوز تنگ گیرید و بصحرا را ما کنید بس جوت در این اوان
در برین وجه که گفته شد بس برستی که شما غالب آید زیرا که ایشان جسم چند
بی ادلی و تن او را نزد بی اصل این سخن با امام الهی دانسته بودند با باخبر موسی علیه السلام
و در ضرای توکل کنید درین حرب و در این حرب اگر مسند
باورد از نیکان و مدله حق را از خود گفتند ای موسی
برستی که حاکم کوز نمی آیم بدین ولایت ما ولیم که ایشان در بی مواضع
و تو در کسی با نصرت میکنی و منی که کسی باورد میواری بس پروت
و پروت که از تو بس جنگ کند بس برستی که ما
اینچنان شده ایم درین سخن خوار داشت کردند و از او رسول و گفته اند و از رب ارون بوده
و رب یعنی سیدت بس ارون را که از او بزرگتر بود سید گفتند و کلامه فعلا ما تو بد این وقت
گفت موسی ای پروردگارا من در این میان یک تنم که نفس
خود را در خود دران و در این میان انکن میان ما

به روزان دوزخ و دوزخ بود از آنکه اینها را اینست یاد آنی که کاران که قتل ساختن کند
نه بی آسان کرد بر قاپیل و بار که داد و در آنست نفس او مستر از همه در کشتن برادر و در آن
که او با جوی کشد ایلی شکر بر و مثل شود مرغ در دست گرفته بی سر آن مرغ را بر سنگ
نهد و سنگی دیگر بر روی زد تا کوفته شد و بر دقایل نیز چهره گرفت تا پیل از در خویشتن
سر بر سنگی نهاد و نشسته بی بکشت او را سنگی بر سر و کلاه و مغوش بر ایشان ساخت
تا آنکه در آن روزی که کشت از زبان زدگان در دنیا با نیکو بگریه هر روز
و مطر بود و در آن وقت ظاهر است که نصف غولانی اهل دوزخ تنها و او را خواهد بود
چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده بی قاپیل ندانست که با وی چه باید کرد او را
در جامه کشید و صحن روز در پشت گرفته و به طرف میشت. راجع ای فرموده که یکسال
کشید تا کشته بوی گرفت و سیاه و طیور بر قاپیل غلبه کردند که سر و دست که بپخته خوردند
و بسیار به تنگ آمدند و در آن روزی که کشت غولانی زانها را کشت
و میگاوید زمین را بنهار و سردوبای خود تا حضور پیدا کرد و به این عمل
بسیار آن بود تا بنامید قاپیل را است و در آن جگونه می کشید و در آنجا
برادر خود راه آورده اند که زان عرق کرده در خاک و زان مرغ را پاره در آن
حفر نهاد و خاک بر آن می کشید تا بوشید کشت و بسیار در آن کشت قاپیل که در آن
بسیار کشت و در آنجا با خودم از آنکه با هم است و در آنجا کشت و در آن عمل
تا در آن روزی که کشت بر سر برادر خود را اندک قاپیل بهین طریقی قاپیل را در
خاک کرد و در آنجا کشت و در آنجا کشت از ایشان شدگان بر آنکه یکسال
او را می کشید و کوفته نواخت او بر آن بود که بر و مادر از او تیرا کرد و در تمام صید او
سیاه شد و نوازش کشید که چنانچه ابدا بعد از آن قاپیل هر که امیدیدی رسید که ناگاه
او را نکشته و خردت بری از آن خود ناپسند کشید و در آنجا کشت و در آنجا کشت
بسیار کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت و در آنجا کشت

ببین جلوه صدور یافته را درین جماعت اختیار قایل منداشت و گفت تو مایل را در ستر انداختی
تا جرم این خوب روی نرسد بدو میدمی با دم فرمود که اگر یعنی من و در نیکینی هر یک از شما
زبان کنید یا نمی توانید زبانی هر که قبول کرد و اقلیا از ان او باشد حتی سخنان از این
خبر داد و چون زبان کردند یعنی تقریب بستند هر یک از ایشان خوب با بقر با
مایل کو سخته او بود بره ز به بعایت که دوست میباشد پی آورد و بر سر کرم نهاد و دست
کرد که اگر زبان من قبول کرد ترک اقلیا کنیم و قایل صاحب زرع بود دست کنیم
ضعیف و کم دانه پی آورد و در میان موضع بنهاده و با خود گفت اگر این زبانی قبول کرد
و اگر نه که من دست اندازم خود باز ندرام سخن من است پس قبول کرده شد
زبانی یکی از ایشان که مایل بود بر آن نوع که آتش سفیدی بی رود از آسمان زود
و کو سخته را نخورد و آتش است و قبول نشد از دیگری که مایل بود آتش
از زبانی او بر گذشت و خوردند این ملتفت نگشت قایل را آتش خشم باشنا
در آمده رود و در دیده بصیرت او دایره کرد و در گفت هر مایل را از کشته
بنوای که ترا بکشیم برای آنکه زبان تو قبول شد و از ان من در دست گفت مایل
خوب نیست که قبول میکند خدای است از بر سر کاران
که در زبان نیست خورد را خالص ساخته اند و من دست مایل که کشای و در از کنی
بسی میخواست خود را کشد تا فرابکشی تا با من میاری نیم در از
کنده بود دست خود را بسوی تو کشد تا ترا بکشیم تا در از کنی
بسی بودستی که من می ترسم از خدای است که پروردگار عالمی است
با آنکه مایل از قایل قوی تر و باشوکت تر بود اما تسلیم شد و قتل را از ترس خدای
بس گفت پس من می ترسم از خدای است که با او باز کردی تو را معصومیت کنه
قتل من و بیاداشی که تو که آن سبب در زبان بوده و این اراده از مایل
موافق حکم خدای بود پس باشی تو سبب این دو گناه می باشی

بکشند کسی را
ولی آنکه اوفسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یاروت یا زنا بشرط احصاف
چینیت که هتک حرمت در کرده و مردم را در راه ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع بیکسیت در
استیجاب غضب آگهی
و هر که سب بقای حیات کسی شود یعنی از قصاص
یا منع از قتل یا زدن از مهالک
که سب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترمیم است از تعرض قتل و تزیین
در رعایت نفوس
و هر اینکه که آمدند بسوی بنی اسرائیل
و ستادگان
بسی بدستی که بسیاری از ایشان
بعد از ارسال رسول و انزال آیات
در زمین از اسراف کتوکاف بودند یعنی میخاد از خود اعتدال
یا تصرف در قتل نادر گرفته از حدود ادع و تراعی آورده اند که در سال ششم از
هجرت جماعتی از عربیه خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و بشرط اسلام
مغز شده ملازمت جناب نبوت اختیار کردند موای عربیه با فزاید ایشان جنودان
موافق نداشتی میارشدند و صورت حال بعضی رسانیدند حضرت ایشان را میان شتران
شیراز که نزدیک جبل الجعیر بود فرستاد و جنود و زوران موضع بسز برده شتر و بول
شتر می ایشان را چون نوازشی ایشان بعضی ببول خود میانی اتفاق کرده و با نژده شتر
خاصه آن حضرت زار آمده روی بقیله خود نهادند بسیار که مولی رسول فزالی
بود صلوات الله و سلم با چند نفر از عقب ایشان رفت بدیشان رسیده مقاتله
کردند و با فر بسیار را گرفته و دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او منور
تا شهید شد و حضرت ازین حال و ظرف یافته که زمین حاضر را پایست اسوار از عقب
ایشان فرستاد و او هم را گرفته و دست و کردن بر بسته نزد حضرت آورد و حق

بشکرت اندک و بسیار نمایند. ^{بمحققان آنکه} کاوش شدند پیرستی اضماع و ملا
و عجل و غیر آن ^{و این} ^{که} باشد ایشانرا ^{همه} ^{بجز} ^{درد} ^{میکند}
است از صنوف اموال و اتمه ^{و مانند آن} ^{همه} ^{با آن} ^{همه} ^{بغنی} ^{کرد} ^{دوباره}
انچه در زمین است از نقد و جنس کاوش آنرا باشد ^{بمانند} ^{افراد} ^{ای} ^{فلس} ^{خود} ^{کنند}
از غدا ب روز دیگر ^{بجز} ^{نهی} ^{کرده} ^{نشد}
از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ^{در} ^{ایشان} ^{را} ^{است}
در آن روز غدای دردناک ^{بمیر} ^{است} ^{یعنی} ^{طعم} ^{میدارند} ^{با} ^{قصد} ^{می} ^{کنند}
^{انکه} ^{پس} ^{رو} ^ن ^{آیند} ^{از} ^{اش} ^{دو} ^{روز}
درینست ایشان پیرون ایندگان از اش ^{در} ^{ایشان} ^{را} ^{است}
غدای دایم که زوال و انقطاع نیابد ^و ^{در} ^{درد} ^{دور}
درد را ^{ببرید} ^{دستهای} ^{است} ^{ایشان} ^{چون} ^{افزون}
گشت که ربع دینار است نزد امام شافعی ^{در} ^م ^{اعظم} ^و ^{در} ^م ^{نزد} ^{امام} ^{مالک}
و زیادت چند انچه باشد از فرزینی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه
و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلما در راه یا مسجد و بهمان بردارند
ضرای باداش میدهند ایشانرا پاداش دادنی باینکه کرده اند و آن بزرگ است
در مال مؤمن ^و ^{عقوبت} ^{میکند} ^{ایشانرا} ^{عقوبتی} ^{صاحب} ^{در} ^{از} ^{حق} ^{تا} ^{آیند}
او شود و باز دارد او را از رجوع پیش آن عمل ^و ^{غذای} ^{عالم} ^{است} ^{در} ^{حکم}
خود ^و ^{انا} ^{بالحکمت} ^{انچه} ^{بر} ^{ان} ^{حکم} ^{میکند} ^{بسی} ^{مگر} ^{توبه} ^{کنند}
بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی ^و ^{بصلاح} ^{آرد} ^{کار} ^{خود} ^{را} ^{بانکه} ^{راضی}
ضمیم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود نماید ^{بسی} ^{بر}
که ضرای توبه او قبول کند اما قطع بدست او نشود ^{بسی} ^{بر} ^{رضای}
توبه او قبول کند اما امر کار است گناه او را ^{هر} ^{ما} ^{است} ^{بر} ^و ^{در} ^م ^{او} ^{را}

سای کرده نوحان بر سید از ضوی
بد و وسیله را یعنی آن توسل بد و توان کرد در طلب قرب حضرت او و کمال جامع درین است
آنست که وسیله کلی در تقرب حضرت الهی ملاحظه او است و توامی در لطایف فشری
کو بود وسیله یک تداعی است از ریاضت و تفرید احوالت از عجب و تخلص انفاس از طلب حفظ
و در کشف الاسرار آورده که وسیله عبودان بقضائست و از ان عالمان بدلائل و از ان
عارفان بترک و سایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بکاشف راه رود و عارف
بجایزه راه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که الذین یزکون الله قیاما و یقودالم
نظر برین آیه دارد که اولم یظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه درنگور
که قل الله ثم ذرهم یمر طریق شیخ الاسلام خواجه عبدالصمد قدس سره فرموده
الهی وسیله بتویم تویم اگر کسی ترا بطلبت یافت من خود از طلب از تو یافتیم
این طلب مازنی طلب نوداده هیچ احسان بر منم یکشاده این طلب در تمام از ایجاد است
رسن از پیر ادیاریب داد است این قدر ارشاد نوشیده تا بدین پس عیب ما
نوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش منصل کردن بر ربای خورش
شاید که
شمار استکار و شویید بسبب این اعمال و در ذم المقابق آورده که درین آیه فلاح را
بهار چسپ باز بسته که بی آنها استکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور
در بد و خلفت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میبرد دوم تعوی که منبع اعمال
شرعیه و منشأ اخلاق برضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت بیات می یابد
هم ابتعاد و وسیله وان خاندان سوسست در بقاء لاموت و عارف بسبب آن از تارکی
او تعاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و ان اضحلال انانیه است و اثبات موبه
و موصد درین مرتبه از شرکی وجود باز بسته بنور شود میرسد بهت چون جلوه کند نور
شود از تن غیب از ظلمت هستی توانا نماید از جهده و صحت بکنن پرده کثرت نادر

زانی محسن از پرسند اگر چه تا زمانه زید قول او را قبول کنند و اگر بر جم فرمایند سخن او شنیده
بی جنبی از ایشان باز اینین بدینه آید و صورت حال با بود درین در میان زمانه
را شراف بود چون کعب و کتابها که مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمده از هوز اینین محسن بر سپید حضرت فرمود که یکم من در میان میدیدم گفتند
آری خالی از این علی السلام یکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم و بلید کرد
ایشان ابا کردند و گفته خدای در تورات فرموده که ایشانرا اهل تا زمانه مطلق کرده
به قیر زند تا ایشان سباه کرد و در وی سباه کرده و باز گوید بر دراز گوئی نشانده
کرد منزل بگردانند جبریل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و این صورتها که اعلم
ایشانست میداند که حکم تورات رجم است نه جلد زنده حضرت که در میان مردم شیخ
فدک جوانی است ساده روی سفید پوست یک چشم که او را این صورتها گویند گفته آری
دانا تر اهل علم زمین است بتوریت حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم تورات او
حکم باشد گفته آری یکا او را ضعیفی با چشم حضرت حضور او او فرمود و بعد از چند روز
او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت این صورتها گفت نعم حضرت صلی الله علیه و سلم
گفت میان من و اینها تو حکم باش که اینانم یهودی این جور با قبول کرد و حضرت سوگند داد
اودا که بران خدای که تورت را بر موسی نازل کردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل
فرعون بجات داد و من و سلوک بر شما زشت است که در کتاب شما حد زانی محسن رجم است یا نه
این صورتها گفت اگر نه تو می بینی دارم که تورت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دم
و الا اشراف نکرده می تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت رسالت صلوات الله و سلم گفت
خدای من جان حکم کرده که چون بهار گواه بر زنا محسن و محسنه که نامی دهنده رجم بر ایشان
واجب شود این صورتها گفت خدای تویی که در تورت نیز حکم فرموده اما علی ما ملاحظه
جانیه اشراف بنی اسرائیل نموده بر تکیله و تخم قرار داده اند پس حضرت فرمود نام دور
رجم کردند تو بیک در مسجد و شیخانه از حال ایشان خبر داد که در این صورتها تغییر میدهند

بکنند ... گمانند از اینجی خطابت یا آنحضرت و مراد است اند یعنی ...
 خزان ... در راست بادشاهی اسماها و زمینها ...
 غراب میکند مگر اینخواهد چنانکه سارق را بقطع بد ...
 روح آرزو مگر اینخواهد یعنی سارق را بعد از توبه ...
 حضرت از تعزیر و تنزیب ... تواناست ... ای زشتا که خطاب
 شریف است که آنحضرت بخلق یاد کرده و اینها دیگر ابنا مخی طیب ساخت چنانکه با آدم
 اینهم با نوع صابط یا ابریم اعرض یا موسی انی اصطفتک یا عیسی بن مریم و انت
 قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت بناه محمدی علیه افضل الصلوات و کمل التیارات
 رسید او را بصحنهای کمال خطاب کرد چنانکه یا ایها الایمانی یا ایها الرسول
 ترا از هر هیناک نکر دانند که در آنکسائی که از روی عناد ...
 می شناسند و خود را می افکند در کفر ... از آنانکه گفتند ایمان
 آوردیم ما و آن گفتن است ... بزبانهای ایشان
 و ایمانی نبودند و ایمانی ایشان مراد منافقان اند که در ایشان آن بود که با کمال
 دوستی میکردند ... و بعضی از ایشان که دین یهودیه دارند
 شنوندگانند قول ترا ... برای آنکه در روغ گویند بر تو هودان بعد
 از اجتماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و شنوده بودند
 در اینها یهود مدینه بودند ... شنوندگان برای کسی دیگر
 ناپدره اندی لیس تو را در یهود خیره کردیم مدینه جاوسی میکردند و اخبار
 یکسری میفرستادند نزول آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیره زنا کردند
 و مرد و محسن بودند و در ایشان یک تودیت بهم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان
 کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند یا بکند یک گفتند که کتاب این مرد که بر سر
 نزول کرده بهم نیست و بنی قریظ همسایر و حلیف او نیک کسی بر ایشان فرستید تا حد

که ما از شما هم توبت را به این دو راه نمودنی می دروشی که ظلمات
بشهادت را دفع کند و اینست حکم کرده اند بتوبت پیغمبران نبی اسرائیل
اننانکه انقیاد کرده اند حکم خدا پر استندین برای آنها که
توبت ایند برین بود پیرا و حکم کرده اند علی اربانی و اینها
وزایه ان ایشان توبت برای ایشان
ما مود شده بودند بران ازین نطق توبت یعنی گایداشت آن از توبت و تفسیح
بودند بر کتاب که بیان آن کتیر برای جان این صریحا
بی سرشید از بردمان در اجرای احکام می دروشی و ازین
بر شد و در حکم موا منر مکنید و بر مکنید با حکام من
بهای انوک را که رسوت بی اعتبار و جامنا پیوارست و اینها
حکم گفته با فخرای زوزن شاد یعنی بود
بی آن کرده ایشان گایانند و نوشتیم بر نبی اسرائیل در
توبت آن که توبت را بکنند بخصاص بیکدن و نبی غیر نبی است
حکم خدای در حق بکنن دوتن گشته از نبی لوط و دیگر حکم
کردیم که حق نبی در بدن روشایی مذکندن و بینی
بر بینی در کوشش و کوشش بکوشی و در زمان برندان
و در احطالی که ذات خصاص باشد یعنی خصاص کتیر در آن
چیز که صفات مساوات می باشد چون بید و است و مای در این مساوات نگاهبان
داشتن چون در شش بوست و شکستن استخوان حکم باز او را با بیکردن
بسی که تصدق کند بخصاص یعنی غونا بدست بی آن تصدق
گفته بود در کتاب مصدق را با کفارت معونه باشد بقول و خصاص
از و در کتیر بر خدای باشد و اینها از آن است که حکم کرده

کلمه از یعنی آید بر هم را
و بعضی آن جنود مجسم می نویسند
بعد از آنکه فدای وضع کرد آنرا در موضع
اگر در عهد شمار این حکم حرف یعنی عهد صلح و عهد صلح حکم کند
بسیار آنرا قبول کنند و اگر این حکم بشما نرسد و بر جم زمانند
بسی ضرر کند از قبول آن و هر که خدای فولاد ضلالت باریت
باید است او را
از خدای چیزی در دفع آن فتنه
نخواست خدای
انکه بایک سازد از لوث کفر و تکالیف
دلسای ایشانرا
در ایشانراست در دنیا رسوایی بانکه جزیره
دشمن و از مؤمنان برشند
و در ایشانراست در آن سرای
خدای بزرگ که خلود است در دوزخ
ایشان شوندگان
برای دروغ بستن
خودندگان و ام از یعنی رشوت در حکم
بسی اگر بیایند بجا که نزد تو
حکم کن میان ایشان
بایدی بگردان از ایشان جو شجانه غیر ساخت اخضر و درین اثنا
حکم و اوضاع
و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم کنی
بسی زیان نتوانند رسانند به چیزی را
و اگر حکم کنی
حکم کن میان ایشان بر اسی و طول
بر روی
خدای
و چگونه حکمی سازند تو را
دوست میدارد عدل که تو کارها در حکم
در آن حکم خدای بر هم
از بی آنکه تو حکم کرده موافق کتابت
و نیستند این گروه با و در دارنندگان کتاب خود را یا حکم ترا تا
بر روی

که خصوصاً علیه باشد کتاب و منابع آنکه ثابت شود بدین پیغمبر و اولاد او و اگر از آن
خداوند است یا نه... مراد از این ساخت شمار یکدست و متفق بر یک ملت
... از یکدیگر جدا... در اینها داده است از شرح
تفاوت مناسب بر عمر و نالی تا مطیع از عامی تمیز شود... پس
بشاید پیشی کبری بر سوی خیرات که اربع شرح است...
... بارگشت...
... باید مستعد که در این خلاف می کند از امور دین و شریعت
... و دیگر... حکم کن میان اهل کتاب
... بنام خدای فرستاده بنو سبب نزول آیه بود که بعضی از اجار بود با یکدیگر از نزد
مگر و نزدیک بر سر کردند که پیغمبر تا برویم نزد محمد صلی الله علیه و سلم شاید که او را
از راه بیرون و بنحیض و نیزنگ زینت بیم بی پاینده و گفشد ای محمد دانسته که ما از
اشرف قوم و داناترین ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم از ادل و افاضل بود در
تصدیق ما بنو اقتدای گفته اکنون میان ما و قومی در دما و احوال خصمیتهاست
و ترا حکمی سدید مگر خصمیتها کنی که رضای ما باشد سلسله ترا مسلم دلایم حق سبحانه
رسول خود را از قبولی ملتس ایشان مخیر فرمود و گفت حکم کن بر بنساده خدای
... ولی روی از روی ایشان مکن
... و صدقن از ایشان از آنکه ترا بگردانند...
... از این خدای بنو فرستاده...
... پس بدانکه اعراض ایشان از این جهت است که میخواهد خدای
... انکه برساند بر ایشان غوغای بر فی از کلمات
ایشان در دنیا و میانی در بعضی از آن...
... پس بدانکه از پیوند فاسقانند و بعد از نزول این آیه بودند آن گفتند لا ترقی خلک

باید خضای منزل گردانیده و آن چه در آنند که در عرض یک نفس و در نفسی کشند
گروه ... ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن ...
و در آوردم ... بر این پیغمبر انجیلی بن برم را ...
در حالتی که باورداننده بود ... را چیزی را که پیش از دستاوردیم
از کتاب تورات ... و در اولم او را انجیل ...
در در انجیل می شود در روشی بطریق حق ... و گردانیدم انجیل را
موافق اصول این ... را چیزی را که پیش از او بود از
تورات ... و گردانیدم او را از اتمالی ... و بند منده
بر پیش کارانرا ... و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای و
باید خضای زور شاه است در واد حکم است در وقت
که مشوخ نشده بود ... و آنکه حکم کنند ... باید خضای اهل
گردانید چون ترسایانی که از احکام انجیل عدول نمودند ...
بس آن گروه پیرون رنگانند از حکم خضای ما از اعلان اگر انکار حکم کنند
و فرستادیم سوی تو قرآنرا ... برستی و راستی ...
حالتی که مطابق است ... و اینها که پیش از او بوده
از نفسی است مثلاً ... و نکات معانیست بر کتب که محافظان میکنند
از تغییر یعنی در آنها تغییر میدهند از وجه راست میشود یا کواست و آن
کتب را بصحت ... پس حکم کنند میان اهل کتاب ...
خضای فرستادیم و در ثوب در خصایص این آیه نماند حکم تغییر است که اهل
گرفتند ... و از این در و از زوالی ایشانند در حالتی که مایل باشد
از چیزی که برآمده است از حکم اولی ...
هر که در معنی از شما ساختم ... در معنی ...

زمانی از نزدیک خود بقتل میبرد و اجلای ایشان پس کردند منافقانی
بر آنکه پنهان داشتند در فضیلتهای خود از موالات یهود
یا خشک در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و گویند مؤمنان هر یکدیگر را اینگونه میگویند
بجز در نزدیکی
با شما اند و هر چه برده ایشان در پیوسته شده و معلوم گشت که دروغ می گفتند
زندان باقتضای دردینا و فوات ثواب در آخرت
گروه مؤمنان است
از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن
و آن جناب بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب مرند
شده الاله لیک و مریه و عبد العیس از بحرین بعضی از اذن زکوة باز ایستادند
و جمع بر میل و کذاب و ظلم اسوی و سیاح که شرح شوند در حدیث نبوت ایشان
نورند و غزالی خیر جمله که اگر کسی زهد کرده دین حق کی یار و موکار نخواهد ماند
میارد ایشان را دست خسته و ایشان دوست میارند او را
سخت دل و متغلب و پر هم باشند بر کافران و این قوم اهل نین بودند یا بارسیان
یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی با بوموسی اشعری کرد و گفت هم
قوم بنو ایله و بعد از آن بی هولت روز قادیسیه است که دو هزار مرد بودند از کعب
و پنج هزار از کعبه و هر هزار از سایر قبایل و در غیر آورده که این عباس
و حسن و علی بودند و اینها بر اینند که این قوم ابو بکر صلی الله علیه و سلم است و اصحاب او از مهاجر

آیا حکم جایبیت را ... طلبند بعد از آن و صحیح است
حکم توبت و توبت راضی میشوند ... و کیت نیکوتر از ضلای
از جهت حکم ... برای توبی که توبه میکند از توبی بقیه و میداند که احسن
احکام حکم است آورده اند که قیامه بین صامت رضی الله عنه یا این الی در قیامه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم خاصیت کرده اند عبادت گفت حواله از طوایف یهود و نشانند
که در نوایب یهود و ایشان است و توبه توبان بود از توبه کشتی خرابی در سول از توبه
بتو که درم و وارد کشتی خرابی است بعد از آن گفت من از دوایر روزگار
و حوادث یلب و نهاده می تسم و نظارت و معاونت یهود که حلفای منند که بر تمام
آب آید که ... الی ذمه که بر هر کانی
... فرایم بدیودان و توبه سالیانرا بدستی
برخی از ایشان دوستانند بر برخی از جهت موافقت ایشان در مخالفت شما
... درم که از شما ایشان را دوست دارد و معاونت و موافقت
... پس بدستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن
غایت توبه است در ولایت یهود و نصاری که ... کفایت
... را صلی علیه و آله که ستمکاران را بدوستی در سخنان بنفوس خود ظلم می کنند
... بی توبی سنی آنگونه که ... درد لعلی ایشان بجا را
... یعنی ایشانند در دوستی و یاری
... میگویند ...
... را از کردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و گرفتار
غائب کردند حق تعالی این انذار و ایشان را باطل کرد و زود
... بی شاید که خدای یار ...
... بی را از برای رسول و یاران او مراد نه حکم
... با توبه توبان و موافقت یهود حریف خیر و نیار و فدک ...

می بود تا از التهاب آتش محبت که از دست زاری و دعا و تضرع الهی برود و بالمش سوزش
و جان برود پس که می گوی در علم کلان از بهرخت به کمال باطنه بشود زار سوزش و خمر
شیخ قدس سره در فتوحات آورده که چون بجای آن فرج را هم نماند شیخ سمنون
داد تا عالی محبت در باطن حکوم سلطان محبت گشت و یکسره مویضه حضرت آن و تیسره
در عیان این صورت بظهور آمد و صاحب رابع انار را در مقلوبها بلعایت عباد که
فرموده که محبت میل جمیل حقیقت است بحال خودش جمعا در تفصیلات آن با این مقام
بود که و آن هم در جمالی داشت در مراتب ذات بی توسط کائنات به مشغول
که کسی سر جمالی شناخت در ملک از لای خوبی از اشتهای طامس پدید آمدن ظهور
هم خود با خود نبرد محبت می یافت و با این تفصیل چنانکه آن ذات بکمال در مظاهر یک
و کرانیش در مباحث جمال خود میکند و مطالعه صفات جمال خود می نماید چنانکه
که در مشغولند با هر کس کسی از سر برانش است مگر در آن ظهور است ذرات روح
با صورت خود عشق می یازد و پس یا از تفصیل تفصیل چنانکه لکن از این نوعی عکس
جمال مطلق را در مریای تفصیل افاری مشاهده می کنند و ایشان صالحی جمال بقید
زایل را مقصود کمال اند و لذت وصال خود پسند و محبت زلف در دردمند کردن
ای چنین تو کرده جلوه آورده صفا شوق پدید آورده بر روی تو بی دل چون
برده و ز شوق تو و ایمان غیر آورده و یا از تفصیل جمالی بعضی از تعلیم
فکرت از کار فناء افعال و آثار بیرون برده اند و حرف محبت افعال و آثار مذکوره
معلق هم و قبله گاه توجهات ایشان خود ذات متعالی صفات رفیع الیه جا آوردی
دیگر نیست که بیرون رود کائنات است دم و بر آن از احاطه جهانت علم فارغ
ز تفصیل صفات است دم حرمت کلیات است دم و لذت کلام حقایق اعلا
چنان نفوس میشود که بهم از بر تیرگی است از جمیع تفصیل و مجبور از تمام میل
از تفصیل جمعی و حضرت تطیب العارفين ناصر الحق والرحمن عید الباقی سینه

و انصار که با اهل ردت جنگ کردند و در آن صفت آن قوم میکنند و میگوید بهاد
کنند و در راه ضلای و فرشته و از ملامت
مع ملامت گشته این صفها که مذکور شد افزونی کرم او است
عطا میدهد هر که میخواهد و در عوالمی بسیار فضل
بر خلق خود و در استحقاق آن دارد و علی را در باب کبیر و کبیر و کبیر بسیار
اهل شریعت میگویند محبت خدای باینزه ابروی تو نیست و در این است در دنیا
و اعطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آنوقت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت
لوس و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق باینزه آنست که او را
بحضرت قرب نزدیک گردانند و محبت بنده انگه بر دل او از غیر او خالص کرده او را
حقیقت برانند که محبت حق قدیم است و محبت بنده عادت جوف تجلی کرد او صاف قدیم
بس بسوزد وصف حدیث را کلمه میگوید که صدقات سطوات محبت ذی الجلال از سر ادق
اعتنای کبیر و جود فانی محبت را در بونته الاضحلال اندازد دیگر باره مبعوض نجات از
جن غایت همچون کبیره آن فانی شده را بوصف بقا صفت سازد فانی محبت
تد افتنا و التماسوتیه فی بقاء و التماسوتیه محبت العبد العبد العبد العبد العبد العبد
التماسوتیه در منازل سایرین آورده که محبت در بر ایات تلذذات بعبادت
و فراغت از فرائض سباب توفیق و در نهایت دوستی ذات از بر ایات ذات در حضور
احدی توفیق و رسم حدودش در همین لذتیه از ممنون محبت برسدند که محبت چیست گفت
از محبت حق باینده می برسد با از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق باینزه فرود
که درین ساعت یا خضر علیه السلام بود و بلکه از محبت حق باینده میگفتند ملائکه ملکوت
طاعت شنیدن آن نوا شدند و هم از ممنون منقولست که محبت حق میگفتند و در آن
روحانی که طایر ایشانند بدو ایله ایود بود در عوالمی بسیار فضل و کرم او است
فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون درون شود آن مرغ در خاک صفوح طلعت

بر خوانند ... که دوست دارد خواب را ... و آنرا که ایمان آورده ...
خدای ... ایشان غالبانند در حضرت که رفاع بن زید و سوسین حارث
اند بود که اظهار اسلام میکردند با خصمان شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق
مروت و مصاحبتی در میان بود حتی تعالی آیه فرستاد که ...
کوه کردیدگان ...

با هزار بازی یعنی طاهر میگفتند اسلام را و مخفی میدارند کفر را
از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا ...
درا مگیریدگان از اینتر ... دوستان ...
که رسید شما مؤمنان به ایمان حقیقی انقضای آن میکند که

بنا ...
باد شیمان حق دوستی نکند
سوی غار ...
میرند نهادت یا غار را سخریه و بازی چون

بعد از استماع اذان نماز برخواستگی بود با یکدیگر میگفتند بر طریق استنزا حاضر
نامواصلوا الا صلوا و میخیزد بیند و در عالم آورده که نرسای بود در مدینه مکه که
مردن کفنی استمدان محمد رسول الله او کفنی سوزید باد دروغ گوی شیخی خادم او آتش
خانه ولی در آورد و نرسا باهل و عیال خود در خواب بود شرازه ازان جابجی او خانه
با آن جماعت که در وی بودند تمام بسرفت ... این استنزا از ایشان با اذان
آنست که ایشان

عقوبت بدیشان خواهد رسید آورد اند که ابو بکر بن اخطب و رافع بن ابی رافع
با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیدند که تو از پیغمبران بگوام ایما
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و یابیم با او فرستاده اند و ما انزل الی بریم
و اسمعیل الخ اولادیه چون نام عیسی علیه السلام مگو شد ایشان انکار نبوت وی کردند

در سال که نام والدینش را در خود نوشته اند که چون نیکو در زکری حضرت حق جل و علا در مرتبه
از مراتب خود را در نوشته است بحکم و تجویز جواز است زیرا که برده مگر خویش
خود است زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذت نیست بلکه از جهت مشاهده
دردی است پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطرت کامله از رویه محبت
و محبت که درین آیه نشان داده است بحقیقت قرب و فیض و وفای بی لولای خود
تامل و انی و در الموفق و الکانی آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود حضرت
آمد و گفت یا رسول الله زینب و زینب که خویشان ما اند بسبب معارفت گشتن ایشان و موافقت
با مسلمانی سوگند خورده اند که با ما در یک جا نمی نشینند و تا ما بر دین اسلام باشیم سوگند
خوردیم که از ما کس در آمد و ما بواسطه بعد نماز از مجالست اصحاب محرم می مانیم
چگونه باشد آیه آنکه اگر ایشان دشمنی میکنند با ما پس ما دشمنی می کنیم که دوست
شما بحقیقت خداست و در تارده او و انسانی که ایمان
آورده اند یعنی اصحاب پیر این سلام چون این آیه بشنید گفت رضی الله عنه و بر رسول
و بالقرنین اولیا و بر صفت موثقان بکنند و انانگی بای
میوارن و نماز را در وقت خود می بینند و در نماز زکوة می دهند و حال آنکه ایشان
خوش و زود می دهند در نماز زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یزید یعنی
زکوة می دهند در حال کج خود در نماز از عیاشی حرمی که بر اوصاف دارند مساریع در
ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه موثران علی کرم الله وجهه نازل شد
در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جمعه طاهره می آمد و در نماز
بعضی بر کعبه و جمع در قیام بودند و بعد از مبارک آن حضرت به سبیل امتداد بر سبک پیکان
ترا چیزی داد وی خاتم آن در میان فرقه بودی نمود و گفت این خاتم من فرموده اند حضرت
برسد که این عطا کرده است در پیش ایشان به علی کرد حضرت زکوة که در هر حال
بشود اد سبیل گفت اعطانی و موراح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بگفت و این آیه

و در ظلم بای و ز از حد و در خوردن ایشان رشوت

یار بار را ... م اینند بر حضرت که ایشان می کشند

جوانی نیکو ایشان را علمای ربانی و زاهدان

از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان رشوت یا بوارا

م اینند بد چیز است که ایشان می سازند و نهی و منع ایشان

نمی پردازند آورده اند که پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و سلم بگفته بود در مال بسیار

بود و در سخت عیش و در خامیست میگذرانیدند چون آنحضرت به شرب بخت فرمود ایشان

با نیکار و عناد پیشی نمودند حتی بجان برکت از مال ایشان برداشتند و ابواب معیشت ایشان

نقصان بفریفت زبانی سخنان پهموده بگشادند خباثی تعالی خیر میدهد و دست خدای است این عبارت گفته

و گفته جودان از جنبل باشد یعنی چیزی با نمیدهد و روزی بر ما تک می سازد

بیاد دستهای ایشان از خیر و روانه شده اند و در عتق آن بگفتن

تک سخن و امی بلکه بداند که گشاده است یعنی جود و آفر

در کم او در آن است بر صفتی است و خواهر از صفات ذاتی او چون بی و بصیر و جود و مازا

در آن بر آمان و تسلیم جبار نیست و در کیفیت آن فصل نمودن روان باشد در بنا به

آورده که این از منش است و منش را بطور تفسیر شاید کردن بلکه معنی ویرا

توافق محکم ادا باید نمود خباثی درین محل این سخن دلالت بر غایب جود میکند و منافق

در اعطای بد و اصراف میشود اینجا که عطا را پدید نیست میومند و نیست بر آنکه

نطای او اگر کمین آن کجی است روزی میدهد جانی میخورد

بر دین نیست را از یهود آنچه می آید بجز از پروردگار تو

یعنی قرآن بازمانی و کفر یعنی ایشان طاعت و کافرنند و با آنکه قرآن

سبب بر رخ کفر و طغیانست با سماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود خباثی از آنجا

و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی بهتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت
آیه آمد که بگوای اهل کتب بعهاد بیورند
میکرد از ما و انکار میکنند یعنی عیب و انکار نمیکنند مگر آنرا که مالایان
آورده ایم بخدای و با آن بر ما فرستاده اند یعنی قرآن
و با آن فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب
و در بگویرای آنکه پیشتر شما فاسقانند بگوای یا خبر دم شما
به بدتر از آنچه گفته که دین شما بدترین اوست و دلیل این دین
کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردیم و خبر دین خود را بدترند
از جهت بخدای که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای پس چنان میکنند که آن بدتر کیست
آنکه لعنت کرد خدای او را و چشم گرفت بر او آن بیورند
که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بعضی غضب خود در آورده
و ساخت از ایشان بوزنکان یعنی منته کرد ایشانرا بر این صورت چنانچه اصی است
و فوکان چنانچه مکران مانده عیسی با او کرده اند طاعت را از او که سال است یا کعبه الا شرف یا آنرا که در معصیت فرمان داده
او کرده اند آن ملعونان بدترند از جهت منصرف خود در قیامت
یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و گمراه ترند
از میان راه است و چون پانیدیشی منافقان بوده یا عاصم اهل تقوا
گویند ایمان داریم بگو شما و حال آنکه درم آید بگفتر
و ایشان بیرون میروند بگفتر یعنی کمتر با ایشانست در وقت دخول و خروج
و خدای دانانترست یا آنکه عیب که میباشند از
گفتر و منافقان و کینه مسلمانان و می بینی بسیاری را از بیورند
یا منافقان شتاب می کنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ

بها و دیگران ... و اگر چنین نکرده و تمام آنرا رسانیدی ...
برسانید ... بعضی از آنکه از مطلق غایت است ...
و ضوای نگاه میدارد ... و کس با بقتل بر تو دست نخواست ...
بیشتر که خدای ... راه نمایر کارها را تسلط بر تو از انس
رضی الله عنده منقول است که آنحضرت را شهادت است و با بسیاری دیگر در جوهر این آیه شریف
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هر بار که از کسی که از او دم در خسته بودند پیران
کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که ضوای ما را نگاه داشت ...
بگوی که گاهی این کتاب ... بنسبت شما چیزی از دین و هدایت
تا وقتی که اقامت کند حکم تورات و انجیل را یعنی
در اصول دین است از آن یا قائم دار بدان امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان
آورد نیست بجز علیه الصلوة والسلام ... و تا زمانی که بیای مجاز
اول و دوم آنرا که فرستاده میشود پیشا ... لذا از نو کار شما یعنی قرآن
و زیاده می کند بسیاری را از یهود و مسلمانان
آنکه منزل میشود بنو از پروردگار نوعی با شماع قرآن مجید
ایشان را ... بی دلدی و ناگردی ...
بر زیادی که فرطی شکر کرده کار از راه ...
برستی که آنها که ایمان آورده اند بر زبان ... و آنکه دین
بودی گرفتند ... و صاپان و بر زبان و همچنین
مگر لیکن اگر از آنها بدلی همانی و نیت خالص ...
نخدا و بر زبان از سیر ... و بلند عمل بسزیه ...
چیزی نیست بر شاکه از جرم عقاب ... و نیت ایشان که از روی

غذای صحیح است معاصر ارضی بر بی روی با زونی می نهند و افکنند

در میان طوایف بود چون قریط و نصر در دهنی و خصوصیت

تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوالشان مطابق نباشد
هر گاه بر افروخته اند آتش برای خوب کردن یا رسول صلی الله علیه و آله

زوشانندان آتش را هوای باند متازعتی در میان ایشان افکنند که هرگز
نشانستند برداشت و می شناسند در زمین خدا برای تمام

کاری که گفته اند و در دست می دارند و صدای دوست نمیدارد تنها کار آنرا
و اگر خبایذ اهل کتاب ایمان آوردند می محمد صلی الله علیه و آله

عبد و سلم و بر میزند کردنی از معاصی باز بود به و نصرانید
هر اینها را در میگذرانیم از ایشان کنایان ایشانرا دور

آوردیم شان یعنی حکم میکردیم به قول ایشان در بهترینها با ناز و نعمت
و اگر ایشان را بای دشمنی بیای دشمنی احکام

بهدیت و انجیل را یعنی بران عمل کردند و اقامت کردنی آنرا
که فرود می آید به ایشان و از خود از بر کار ایشان که آن تر است

هر اینها را بخوردند روزی را از بر سر خویش
و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فرود شدی بیاریدن باران و رسن گیاه

یا میوه ایشان جز آن شدی که از بر سر می چیدند و از زیر پای بر می داشتند از
بسیاری که بر زمین رنجیده بودند از جهودان است که در می اند

راست رو داد است کار یعنی آنها که حضرت ایمان آورده اند و بسیاری
از ایشان بدست از ایشان میگذرد

یعنی بر همان بگانه ضلالتی تمام آنچه فرود می آید بر تو
از پروردگار چون حکم و قصاص و اورزینت است چون در کجا آورد حکم
چهار و غیر آن

آنچه در آن بود که الوهیت و شکر است میان خدا و مردم در عیسی و سر یکی از آنها الهانند
و یکی یکی با این است. و حال آنکه نیستند و نبودن آنی واجب است
و در کوفت و کمانه که موصوفت است و متعالی از تو هم شرکت
و اگر باز ناستند این قوم است. اما اگر میگوید بر میآیند
باید که تو به و استغفار کنی. و فرای مرز کار است. اما برای آنکه
مهری است بر کسیستخوان
غزای میگویند. مگر از سالک از غزای
بدرستی که گوشه اندیش از دستادگان غزای را در امتحان و دلالت جناب
ایضا بر این عطا کرده است. پس اگر دره بود عیسی علیه السلام زنده شد عصا پذیرد است
موسی علیه السلام از دماغ گشت و آن عجیب تر است و اگر اولی بود مخلوق شود آدمی
بزرگ مادری وجود گشت و آن تر است. پس آیات انبیا را از عبودیت پروردگاری
و در الوهیت داخل بسیارند. و ما در او یعنی درم بسیار صریح
بود یعنی صدیق آیات ربانی می نمود که قال تعالی و صرقت بکلمات زبها و کتب
کلامی است. و در او هر که طعام بخورد نوزد چون سایر حیوانات
حق از غذا خوردن با وجود احتیاج صفت ریویزی بر ایشان اطلاق نتواند کرد. و
بنگله که هر که در دنیا می کشم برای ایشان دلایل بر وجود
پس بازنگرد در حال ایشان که چگونه بر میگردانند ایشان را
نظر یافتن در زیر دوش. بگو ترسایانرا
می پرسند بدون غزای. از آنکه بزرگ خود مالک نیست برای شما

باشند از قوت ثواب ... اینها ما را اگر فتح بزبان انبیا
پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بجد صلی الله علیه وسلم ...
رسول ایشان یغزاق اولی موسی و اخو عیسی علیهما السلام ...
مرکله که آمد بر ایشان رسولی ... با آنچه خواستند و دوست داشتند
نفسهای ایشان از تکالیف شرعی ... که در وی را تکذیب کردند و عیب
و تجد صلوات الله و سلامه علیهما ... و در وی بودند که می کشیدند و
زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام ... و می نوادند بنی اسرائیل
انگیزانند بلای و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا ... پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق ... و کشیدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
پس رضی که خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام
پس دیگر باره کور و کشیدند ... بسیاری از ایشان با نیکار محمد
صلی الله علیه وسلم ... و خدای پناست ... با بندگان میکنند
و مناسب آنجا و ادش بر ایشان خواهد رسانید ... برستی که کار شدند
انانکه از روی جهالت و بی بصیرتی ... کفشد بدستی که خدای
او هیچ بر سر پرست است ... و گفت هیچ
ای بنی اسرائیل بر سینه خوار ... که پروردگار و از نو کار
من و شمایست یعنی من بنده ام و مخلوق و در برابر مثل شما پس برستیدن خالق را باید
نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه در برابر ... برستی که
مگر شرکی آورد خدای ... پس برستی که خدای پروردگار کرد
بر روی بهشت را ... و جای او در دوزخ است ... و نیست
ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند ... هیچ باری و سزاگاری
در دفع عذاب ایشان ... کفشد که اندکی از راه راستی معتقد و قوی

خدای بر ایشان و ... و ایشان جاوید باشند در عزت
و لکن بیشتر بود که ایمان دارند ...
و آنچه زنده شده است بر آن پیغمبر یعنی توحید ...
مراسته نگیرد و مشرکان را بر وی ...
بیشتر نیکو می نماید که بر او متفقان شدند یعنی اگر ایشان بجهاد صلی الله علیه و سلم
در ولایت ایمان داشتند با اهل کفر دوستی نکند و ...
از یهود و مسیحیان ...
سزایندی با اهل توحید ترین مردمان از روی دشمنی
با انکساف که کرده اند ...
شکر خداوردند یعنی برترین دشمنی هر مینمایند با یهود و مشرکان و برین سبب
خیانت شما موافقت دارند ...
اما ترا که میگویند ما از سایبانیم ...
و استظهار بنویسند آن نزدیک بود ...
از آنجا که توحید با مومنان ...
در قتل مسلمانان در تخریب بلاد و مردم مسلمانان ایشان کم گویند و بیشتر آنجا
نضاری جسته که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند و دل ایشان
مسلمانان مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون
جعفر از یار جسته مراجعت نمود نجاشی عقادتش را از علای ملک خود بخرد
حضرت در میان صلی الله علیه و سلم و رساله و چون ایشان با سائر انحضرت رسالت بنا

زبان و نه بود را یعنی علی بن ابی طالب
زبان از زبانها مایل کند بودی در وقت دعوت و غنا
و غزالی که معروف است

کتاب از بود و نصاریک
دین بود غلوی که باقی باشد بر او مبالغه بودست در مذمت عیسی
نصاریک در معنی او پی روی مکنید

از اهلان خود که اهل
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بناد که راه ساختند بسیار کار
و ثابت بود بر خلافت و کرسی خود از طریق راست بعد از
بعثت آنحضرت بعثت کرده شدند کافران

از فرزندان یعقوب یعنی همدان
که اهل اید را نفرین کرد و گفت اللهم العنم
الاسلم نیز که اصحاب مایده را همین گفت

بودند که نمی میکردند بعضی از ایشان بعضی
از علی زشت که میکردند
از ایشان میکردند درین آیه تهدید عظمت آنها را که نمی فکرند مانند با خود
می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت خود و حسد

مسلمانیان دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف
که بعد از نزد بزرگبری بگریخت و مشرکان را بر حوب مسلمانیان توهین کرد
مرا بینه بوضیبت که از پیش فرستاده است
ایشان نفسهای ایشان و آن چه خیرت

رسیدند آنحضرت سوره پس بر ایشان خواند بسیار بگرفتند و احکام اسلام قبول کردند با
گفتند که قرآن چه مشابعت تمام دارد با آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و مقصود از آن
تا بیان انانصار که ایشانند و چون می شنوند

این علم و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه و آله است
این فرستاده شده است بر رسول محمد صلی الله علیه و آله و سلم
می درود را شنیدند که در آن روز که ایشان را آوردند

از سوره است که میگویند که ای پروردگارا جانان آورده ایم بدین
کلام و چون پیغمبر ما را میخواندند بسیار از کلمات آن که ادای

شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ما را داخل است
محمد صلی الله علیه و آله و سلم کردند که گویند ای نبی اند روز قیامت در حضرت که بود دیدند
رفیقان جعفر را سرزنش کردند که جز در جان آوردید و مدتهاست که ما را

دعوت میکند و قبول نمی کنیم یا با ما بیجا می گویند که ای جان آوردی بکسی که
او را نرفته می شناسد خبر میدهند هر که ایشان در بویب گفتند
و حسنت ما را که ای جان نیاریم بخدای و آنچه با آمد از حق
یعنی کتاب پیغمبر ما را که ما را همیشه

آرد پروردگار ما را همیشه حضرت رسالتند
حضرت رسالتند پس بخواند و خدای ایشان را
با آنچه گفتند از روی اطمینان و اعتقاد و سبب و نشانها که میبود
از پروردگاران یا نماز آن جوها

در آن و اینست پاداشی نیکو کاران و آنکه کارشوند
و آنکه کارشوند و هر دو را شنیدند آنها را با
آن گروه اصحاب دوزخ در اکثر تقاسیر آورده اند که روزی حضرت صلی الله علیه و آله

که قتل میماند که در میان ما بودیم و در میان ما که ترک کردیم و در میان ما که
لشکر بران اشتغال می نمودند و سیم در میان ما که در میان ما که علم ایشان
کامل تمام بود با اهل کفر و منافقان و کفار که در میان ما که در میان ما که
و از آن سگاری که در میان ما که در میان ما که در میان ما که در میان ما که
یکبار که در میان ما که در میان ما که در میان ما که در میان ما که
از مسلمانان را که در میان ما که در میان ما که در میان ما که در میان ما که
طعام می شرب می نمودند و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
بر جای انصار بود و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
و بعد شکایت آن صاحب در مجلسی معالی حضرت علی علیه السلام بنا به یکی از علما
وسلامه عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه بیان می کرد که کتابت دعای
که اللهم بین الخیر بیننا و بینکم و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
اما زمره مؤمنان است و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
و قمار و این نیز عام است و در میان ما که در میان ما که در میان ما که

و بتانی که نصیب کرده اند برای عبودیت و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
از ویس و زینب شیطان بی اختیار گنیزارین
تا باشد که استکلا شود بدین اجتناب
چون نیست که می خواهد شیطان را از میان ما که در میان ما که در میان ما که
دشمنی و خصومت در خوردن خمر و در میان ما که در میان ما که در میان ما که
قمار و باز در شمار از یاد که خدای
و از کزاد و شمار
بعضی است یعنی باز استیسه بگویند که بر معایب این مذکرات مطلع شوید در
اضحای آنکه که حرف این آیه نازل شد هر رضی الله عنه گفت انهم یا رب در میان ما که در میان ما که در میان ما که

که بر آنجا که بر وی عمل می کنند پس اگر چنین سوگندی بشکنند ...
طعام ندادن و در حکم این است که هر یک از اینها بقول
آنکه شایسته بود که در وصف صام از کسب باجماع از جوهر تا بعد از تمام ایام
و بعد از صامی بقول آنکه هر وقت که میست و طاعت باشد و هر که در این صوم
و شایسته است که بقول این که هر طاعتی که در این صوم باشد و هر که در این صوم
و در این صوم هر که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
در این صوم هر که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
بویستی که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
و هر که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
باید که هر که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
رحم الهی در ایمان شرط میکند و هر که در این صوم باشد
و خواه کافر ...
بوی کفارت در روز سه روز است پی در پی و نزد شافع رحمة
تتابع شرط است ... این که مذکور شد ... کفارت سوگند
شماست ... چون سوگند خوردید و بشکنید ...
و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید سوگند خود را
همچنین که کفارت بین و ایمان کرد ...
و در این صوم هر که در این صوم باشد و هر که در این صوم باشد
شما شکر گوید نعمت این نبیین و تعلیم را بر آنند که در این صوم باشد
جبار این نازل کرد اینوه اول در که و من شکر است التخیل و الاغراب تمیزونا
منه سکر او در آن روز حلال بوده دوم وقتی که عین الخطای و معادین جلی
رضی الله عنهما در بار خمر و میسر بر سیدنا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جوابت

کنند از سرگشته و ثبات و زنده بر ایمان ... او بگفت که برای سنجیده
... بر این میسر نماید از حرمت ... و ایضا آورند بجز آن
... بی ثبات و ستم باشد بر تقوای خود ... و کارهای نیکو کند یا احسان و زنده
... در وقت میدارد نیکو کاران را ... آورده اند که در عام
حدیثه جانوران شکاری در شکرمسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان درنگ
... از وقت و چون ایشان بعمر احوال بسته بودند از جوانی شکار و ملامت ستمند حیوانی
آیه فرستاد که ... ای کرده که در یوگان
... مراد می آید تا بد شما را خدای یعنی با شما معامله از مایندگان میکند
... و بگیری از صید در وقت احوال شما و جان صیدی که ...
... بآن دستهای شما چون صفا رسید ... و نیز مای شما چون تکلیف رسید و این
ابتلا برای آنست ... تا پند خدای یا پند خدای ایشان از ...
انگس را که از دم برسد ... در غیب یعنی هنوز او را ندیده ...
هر که از خود درگذرد و شکاک کند ... بعد ازین ابتلا ...
... بی و راست غریب هر دو پاک ...
... تکشید صید شکاری را و آنرا بیدست امام اعظم و همه صیوانی
باشد که در اصل خلقت مستحق و متوش بود خواجه مالک و خواجه غیران و بیدست
امام شافعی و امام مالک ... که مالک و غیره بود و در
همه موارد که از آن در گذرند و در آنجا و ما در کرم در صید داخل نیست
... پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری در حقیقت باقتل در حرام نیست
و حال آنکه شیخان هم بکشید بچ یا بجز ...
... بعد یعنی در آنکه حرام است و قتل صید بر حرام است و در ابو ایسر است
رضی الله عنه که در عام حدیثه کوفی را به نتره طغنه کرده و گفت پس معذرا اشارت

که این آورده و ایست بر صورت فراوان آنکه خود را با مقدار فریب ساخت و تمام حرام است
بین تخی و دیگری حرام باشد و در ادبایست بر کسی در یک شب خوردن سرمد و آتش
همی این نیز حرام است بسم او را و بعضی گفت یعنی بلبه و سرجه بلیدت حرام بود و جملوم
زیر که از عمل شیطانیست و در حکم شیطانیست حرام بود و نیز او را که از زود بر کناره
شود و در هر دو روز و در وقت نماز حرام باشد ششم آنکه در شکار و باجنتان آن
مستحب و متعلق ساخت و هر چه در شکار و باجنتان از برون حرام است مستحب و خود
که در شکار خصوصیت و هر چه در میان مسلمانان موجب عداوت بود حرام باشد ششم باز
دوازده است از یاد خواهر سرجه نموده را از زکوة و باجنتان حرام است و هم سب آن
است از غایب پیشک حرام بود و هم زود که باز ایستد نولان یعنی ترک کند و هر
ترک آن در ضمن حرام باشد و از تهمید و آنی که در احادیث آمده عاقلان را همین
کفایت است که در من آنکه با بر زمین یعنی هر منی که مانند پرستند ثابت است
و آنی که از جگر آید بر جگر آنی که در جگر است و آنی که چیزی است که در جگر است
و زمان برید خود را در اجتناب از عمر
و زمان برید اری کیند رسول را در ایام که او در دنیا کیند و خدا کیند از حق لغت
زمان خدا و رسول پس اگر از این کیند خدا و رونی بر آید
آنکه بر رسول است رساندن روغن
پس چون حکم ما بشمار رسانند و اراضی شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آید
عزم فرمائید شود بعضی از صحابه گفتند بار رسول الله حال برادران ما که شاربان خود
و حال شربت اجل شیده اند جوق شد آید آمد
نیست بر آنکه ایمان آورده اند و علمای شایسته کرده
کفای از آن خورد ما نمود بر ایشان حرام نموده در روزگان
نیز که قبل از حرمت از کتاب فرموده آنها نمی نیست و چون بر نیز

و برای کاروان شی که قدیر کرده توش سازند و ... و عوام کرده بشده بر شما
شکار جانان ... مادام که شما باشید عوام گرفتگان

و بر شید از خدای ... آن خدای که بسوی
چ کرده خواستد ... کرد ایند خدای که جدا نیست هر که
پیت عوام و خانه محرم است ... بیست عوام امیر و عطا در دین بر

قیام چ و مناسک بدو است و در دنیا بخت آنکه ایمنی از نوب و کتلی در دست
و دیگر که داند ماه عوام را نیز ایضا عوام معات مردم یعنی کار
چ در سازند با مردم اصغر هم است که مردم در آن در منزل غارت این مانده

و کرد ایند و زبانی و ذوات قلا بدو را هم بسبب عوام کار
یعنی با آنها از ترضی در دو عوام مامون و مضمون ... آنکه گفته شد ... برای
آنست تا بدو آید ... آنکه بختی خدای

میدانند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست ... و برستی که خدای
بهم صیر ما داناست پس آنچه نور میکند از حلال و حرام ایندوی علم و حکمت
بر ایند که خدای ... است

و کسی که از کتاب محرم او کند ... و برستی که خدای از زکار
و هر بانیست بر کسی که از محرمات بر میزند ... نیست بر عوام

مگر رسانیدن حکام به مکلفان تا ایشانرا عذری نباشد ... و خدای میبواند
و خدای میبواند ... آنچه اسکارا میکنند ... ولی نه بختی که بدارد
از تصدیق و تنزیب و فعل و غیرت ... بکوی محمد

مساوی نیست پس بدو یک این حکم عام است در نوع مساوات میان یک و بدو
خاص احوال و اعمال و غیر آن ... و اگر شکفت آوردی
سیاروی خبیث به اعتبار جودت و در ذات دارد نه قلت و کثرت

بدست و اگر نه مومی که صیدی بکشد بعد با نخطا

خزانی مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فراموش از جهات

بایان بود یعنی شتر و گاو و کوسندگان حکم کذبیدن فراوان

و در آن وقت که شتر و گاو را بکوشند که مثل آنچه

کشته شده از نعم کدام می تواند بود در حالتی که آن فراخزانی باشد

رسیده بکعبه یعنی حرم بر نوزاد با بدیع رسیده پابروست کفایت

آن قتل طعام دادن در رویشان

یا بر ابرای طعامی که صید هر روز در پیشگاه

کسانی و یعنی کار خود را با التزام کفایت بیاورد استی که چون حرم

قتل صید کند مثل آنچه بکشته است قربان باید کرد و همانند نزد امام شافعی و امام مالک

است در خلعت و میاست همانند مثلا در شتر مرغی شتری و در کور فوی کاوی

آهوی گوشتی و در آهوی بره و علی بن ابراهیم و بقول امام اعظم رحمه الله ان صید را

در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر قبلی قربانی باشد قربان خود و حرم فرستد با طعام

خود و هر روز یکبار در مسکنی را نیم صاع از کندم و صاعی از غیر آن با از طعام

مسکنی یکبار و در روز دارد و نزد امام شافعی هر روز یکبار طعام باید داد

در گذشت و غنچه کرد خولی از آنچه بکشته است که حرم قتل

صید می کرده در جاهایست یا از آنچه قبل از حرم بوده و هر که بازرگانه در

بیش این طایفه است پس غنای انتقام کشته از روزی که در روز

غالب است در حکم خود خواهد بود انتقام است بر کسی که اصرار میکند در

معصیت حلال کرده شد شمارا شکا در دریا اگر عمل آلوده

حرم و وجه عیال از چشمه و جاه درین داخلند و طعام در میان حلال

کرده شد یعنی آنچه آب با کتا را نکند برای بر خوردن از کتا

از پیش او بود و اصل روایات در این باب نیست که چون نافع بن بطن بزادی و افروین بطن
مذکور بودی گوش از او بشکافتندی و از سواری و در ششها نوازا کردن و موی بریدن
او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه در دهانش نشوری و از تراب میگریزید و اگر نفع را
پس از کلبه وی با مسازند ای که بخت تعالی بخار و قروح مسازد کفنی نماند بی نفع و باید
پس آن نام را سردادی و در هر چه حکم خیره و ششها نوازا مسازد کفندی و گوشت خورد
معت بطن بزادی بطن بیاض را طهارت کردندی اگر انشی بودی میگذشت از این ماست
در میان زهر میولدند و اگر مذکور بودی کفندی از این نوازا ماست از نوازا کردندی
و اگر زهر و مایه دردی نماند کفندی میگذشت و صلت اقا یعنی انشی برادر خود
پوست و برادر حکم او گرفت از او صیغه خواندندی و غلی کرده بماله باغرا این ماست
میگذشتی ظهر پشت خود را حایت کرد دیگر سواری نمیکردند و نافع آب و گیاه منع
نفرودند و او را حام میگذشت و از زمان عمر بن حنی تا در طه حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم این قبایل سید بر بیابان بودند و در این ایستادگان بود که فعلی تعالی
برین فرموده حق سبحانه و تعالی ایشان کرد و ولایت این ماست تعیین کرده است
خواری را فرموده و مورساخته هیچ چیز در حسیب از نوازا کوشی شکافه
و نه نافع را از نوازا کوشی و نه نوازا که برادر بویستد و نافع و حسیب
حایت کرده ظهر خود را حایت کردند و لیکن این ماست کوشی در حسیب و نافع
و نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند
که در غم بدو نیست میگذشت و بیشتر کافران را نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند
و در تحقیق این نقل را کار نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند
و چون گویند در این ماست که ای سرکشگان حسیب باید در نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند
و نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند
حکم است که نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند و نافع را حایت کردند

شاید که شمار سگارشوید در عالم از این عباس رضی الله عنه نقل میکند که
فوقی بر کسب است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوال نمودند یکی کیفیت بدر
کیت دیگری می پرسید که شترین کم شد کجاست حق تعالی آیه زنا و کفر می آید
ای انسان که باکر و بدیده آید
بگو نام کرده شود بر شما جواب آید و بدو بگویند که دانند شمار را
و پس رسید از خبرهای که اگر بر سیدانان در وقت که خود آید زان
شماره اشکارا که بود برای شما
یعنی بر سیدان خبرهای که خدا در کند را نید آنرا بر بدان تکلیف نکردند که آنرا آورده اند
که چون آیه زنیتم مع نازل شد سر لغت بین ما یک گفت آیا در هر سال و حق شده حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از و اراضی بخود می نوبت این سخن را بخارده که حضرت
فرمود که لا بد که گفتی نعم هر سال واجب شدی و شمارا توانایی آن نیست فائز کونی تا ترکم
و این آیه نازل گشت که خدای در کند آید و بدین سوال شما را مواخذ ساخت
بفرمای آرزو کار است که عفو میکند بودی است که بعقوبت تجمل نمی نماید
بدستی که بر سیدان خبرها کردی پیش از شما جز به خود
که طلب تا بنمودند و حواریون که درخواست مامره کردند
بگشتند بدان از کاراندا یعنی بعد از آنکه معجزه بدان نکرده اند و سبب نزول بعقوبت
در ایشان است که از حال دیگران عبرت کرد و بقول و فعل فضولی اشتغال
نمایند و درین باب گفته اند بگو آنچه گفتن ضرورت شود دیگر گفته را از و بنود در حقایق
تعلیمی تا نام بود از افعال خاصه اندر کوز آورده اند که عروبین طریقت قیله بزرگ
از قبایل عرب یکی از آن تریس بودند بدین جا به لیت دعوت کرده و از روی
عابد السلام منصرف ساخته بهت پرستی ترغیب نمود و نصیب ایشان را تعبیر

بجای معنای حضرت رسالت صلوات الله و سلم آوردند و هیچ آیه نازل نشد که اینها را
ای انسان که گریه اید از آنچه شما را فرموده اند چیست و گواهی وصیت
است در میان شما و بیشتر همه حاضر شود و موت یکی از شما اعمالات حرکت
بی باید که گواه شوند و بی شکام وصیت و عبادت دین در آن
ضوا و نوان حول و احوال از آثار شما با از مسلمانان و با درین دیگر
بیشتر از غیر شما یعنی از اهل ذمّه و حال این حکم منسوخ است و گواه دعوی بر مسلمانان
شوند با جمیع و چون شما سفر کنید در زمین
بی برسد شما و هر یک رسیدنی یعنی نزدیک شوید هر یک فصل سخن آنست که
چون در سفر موت مشرف شوید دو کس با وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از
غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت نباشد و با زموار بدان دین
که هیچ شما ازین و ازین خارج دیگر و بی شکام و بی شکام و بی شکام
خوای که اگر شک دارید شما در ایشان و ضریح سوگند این است که
ما بدو نمی کنیم باین سوگند بهای را که آن مال دنیا است یعنی برای طمع مال نیست
سوگند بدو رخ میخوریم و اگر مشهوده نیز ترسش ما باشد که سوگند
دروغ نماند نمی کنیم و بی شکام و بی شکام و بی شکام
خوای با قامت آنها فرموده و بی شکام و بی شکام و بی شکام
از بزه کالیان با غیر بی حضرت رسالت صلوات الله و سلم بیتم و عوای را بعد از
خازد یک نزدیک میسوگند داد که مقصد مال بدیل نکرده ایم تا این سوگند را بر کسی نخوریم
بوجود نماندست ایشان زدانشند بعد از آن آنها را که شیوه را در دست ایشان باشد
و میان ایشان و در نه بدیل در آن باب مجادله از حد اظنار بگذشت و ایشان می گفتند که ما
نظر خدا را بدیل فرموده بودیم اما بسبب آنکه ما را بدین بنویسند و او را که دریم و انکار می نمودیم
و بعضی از طرف حضرت سید عالم صلی الله و سلم علیه را فرمودند و او را که

بر آن خرد را بر آن ... آيا تقليد ميکنند و اگر بشنودند بر آن ايشان
... نمي دانند چيزي را ... و نبي يابند راه را يعني ايشان جاهل
... بوده اند تقليد ايشان نافع نيست بلکه تقليد عالم و راه گامی می باید تا کار کسی
بمحقق انجام می شود از تقلد تا محقق فرقی است. این یکی گوشت و آن دیگری صلاست
منبع گفتار این بوزی بود و گویي جمله که آموزی بود دست در پنازی آبی بر او دست
کوزی نوبی افقی بجای ... ای کرده که در مکان ...
با دو محافظت نفسهای شما را التزام اصلاح آن ... زمان نویسنده شما را ...
پیرامی انگسی که گمراه شد ... چون شما راه یافته باشید و از صلا استدا
آست که نهی فکر کند بر حسب طاقت خود و نگوید که ضلال دیگری و از زبان ندارد
اگر بینی ناپیدا و جااست اگر خاموشی بنشین کنایه است. این آیه وقتی رو در آید که مؤمنان
حسرت می خوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میداشتند و می نمودند حجابانه فرمود
که شما خود را نکلید اید که از کارهای کافران مومنان متمدنی را ضرری نیست
... سوی خواست بازگشت شما همه ... می غیر خواهد داد شما را
... بایم بودید که عمل میکردید آورده اند که نیم دلی و عوی بن بر که از
نصاری بودند تجارت غنیمت شام کردند و مسکالی بدین نام که موی عمر بن عباس بود
با ایشان همراه شد چون ولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد این با خود داشت از نوز
و امتع بر صمیمت بست کرده در میان رخت محتفی ساخت و موی اشد او یافته بیم
و عوی وصیت نمود که اگر او را با بیل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخت
جزه تصرف دیگر در اندکای از نقره که بر نقش ساخته بودند مسجد مثال
نقره درانی بود از میان امتع و می برداشته و بانی را بعد نیده آورده تسلیم اهل و می
کردند و رخت در میان آن صمیمت بدیل را که شتمل بر مفصل رخت می بود یافته و چون
انالی مذکور در میان آن یافت نشد رجب بهم میوه که در ایشان انگار نمودند و رخت

گفته شد یعنی فرم شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بفرمودند که
سوال برای نوع آنجا یا جهت ادای قنوت اینها علیهم السلام بصورت
گویند بفرمایند چه نوعی است با علم نیست با اراده نیست علم تو بودی در حق نیست ما را
چیزی الا آنکه تو را بر از ما دانی پس هر چه است که تو را در حق نیست
بنا بهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزلف و چه در دل نهانند که شکر
چیز را اجابت فرمودند چه چیز را تکبار کردند
کن چون گفتند خدای عظیم بریم را این که گفتند نعمت مرا که آن را در حرام
تراست پس در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را
تو را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را
و گفته اند روح القدس از پیش است یعنی سخن میگوید با مردم و
در کواره آن مغرور بود پس سخن گوی در حالی که گوی یعنی کلام خود را
که این است از روی سخاوت و بزرگوئی که نیست برون آید از سوال بگفتند بوزن
عسی علی السلام و با اتفاق علی قبل از آنکه گوی با همان دره و در میان سخن نازل
خوار شد و در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را
تا کن ای عسی چون ما را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را
و از آنکه
میسازد که
از کل
مانند ضیاء صبح
من
می بیند از آن صورت از کل ما خسته
پس مشغول
مغز زنده
بفرمانند
و از آنکه هر دو غنی گوی که در
زاد را و چشم اندرین می کنی در
و از آنکه زبانی علی می سازد و
و از آنکه هر دو غنی گوی که در
اینکه در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را در حق تو بود که ما را

بس که اطلاع یافته بشود ... بر آنکه این دو کواکه کس کرده اند
سبب خیانت ... بس دو کواکه دیگر ... بر خیزند بجای آن
دو خاین ... از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع
شده بر کواگان یعنی ورثه ... آنانکه اول بودند در ذکر و اولادیت اند
و نفس استحق معلوم میگردند و اولیان نیز از اوست یعنی دو کواکه که احق و اولاد
بشهادت از آن دو پیکار زیرا که خویشاوندان است و شایسته است از ایشان بگوای قیام
نمایند ... بس سوگند خوردند بجزای مضمون آنکه ...
کواهی ما ... بر او در دست و راست تر از کواهی آن دو تن
قبل ازین کواهی داده اند ... و ما نمیکنیم و از خود نمیگویم درین
کواهی ... بدستی که جان منکام که چنین کنیم ...
بیشتر که باطل را در موضع حق وضع کرده اند بس حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم فرمود
تا عمر و عاص و عظیم بن ابی و در اطراف خاستند و سوگند خوردند بجزای بجز از صلوة
عصر که این اناحق بدین بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود
تا انانای را بورثه بدل دادند ... این حکم که کردیم از روی شایسته ...
مانند یا علی کواگان ... بگوای ... بر وجهی که است
و نزد دیگر است مانند بر سینه ... از آنکه در کرده شود
سوگند بر رویان ... بعد از سوگند آن که ایشان خورده اند و موی
سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند ...
بسر سید از خدای خود دان سوگند دروغ ... و بشود از خدای سبحان اجابت
و خدای ... راه تقاضای غایبشان که
خایان و کواگان دروغ اند ... ما سوگند دروغ را که
چرا کردند بغیر انوار ... بس گوید و ایشان را که ...

نظارت علی بن ابی طالب علیه السلام تا که از تمام در میان نفسی بود و مثل یک کوه بود و در آن
در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
عین علی بن ابی طالب علیه السلام بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
عظمت و کبریا و سنا و خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
تقلید از آن که در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
تا آنکه از آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
از آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
خواند ما را علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و از آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
این کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
بعد از آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
غدا به کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
عالمیان بنوعی مطلق و او از آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
در میان ایشان پیش جواربان ائمه و علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
من آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
فرانی به آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود
و در آن کوه کوهی بود علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن کوه کوهی بود و در آن کوه کوهی بود

داشتیم شرفی اسرائیل را یعنی هر دو اثر را در آن وقت که قصد قتل خود داشتند از جسم و روحی
 که آمده بودی برشان ... است ... از این فکر شد که این
 می گفتند تا آنکه کار شد ... اسرائیل ... اینست اینها و اجبا
 و سایر معجزات که عیسی نمایان ... مگر جادویی روشن یعنی بر هیچ کسی مخفی
 نماند که این ...
 کردم حواریان را بر زبان پیغمبر خود ... اینها ایضا که بعد از این
 و فرستاده من عیسی ... گفته ایمان آورده ایم ... و تو گواه باش
 آنرا که گفته حواریان که ... ای عیسی سرورم
 تا تو دعای ... آنرا که روزی ...
 از اینها تا آنچه خوانی را که ... طعم از اینها ...
 طعم طلبیدند ... گفت عیسی که ...
 میکنند ... اگر سینه شما با او درازند ...
 بوقت ... گفته از روی ...
 بنویسید که ... طعم از این مایه ...
 و آرام کرد دلمای طعم از این علم عیانی با دانش بیانی یعنی مایه با طعم از این
 شود ... و بدانیم که ... با ما در آن مریخ از خدا
 در خواستید ... و این ...
 از کواکباتی و قوی که از کواکب طبع از این طعم از این مایه ...
 طلب مایه کردند عیسی علیه السلام ... و در روز روزه دارید آنکه از خدا طلبید از این
 میخواستند حواریان سی روز روزه داشتند عیسی مایه برای مایه ...
 زمانه طعام

برخواست که با روح القدس این از طعام دنیا است یا از طعام آفتاب و ماه و غیره
از میگوام نیست طعامیست که در شکم باقی بماند و از شکم بیرون آید
و شکر گوید تا نفیخ تر باشد شود کفشد با روح الهی که در ریه است و آب میوه که با غایب
موجب از پیاده یعنی شود عیسی علیه السلام بیان ماسی بر بیان گفت زنده شود و در شکم خود
مانی از الملائکة پیش در آمد عیسی علیه السلام فرمود که کمال اول شود که همان ماسی بر بیان
پس حواریان از ظهور ربانی ترسیدند و از آنجا که میگویند عیسی علیه السلام فرمود
تا در میان و بیایان و معلولان را طلبیدند و گفت که زنده که شما را عظمت و در بیان
بلاست خود از صفت از آن طعام خود میوه و بر آن خوراک از آن میوه که گفتند
غیر از آن طعام خود را از آن که شده هیچ بیماری نداشتند و لا کشف از آن است پس ما بود
با همان رفت و در یک روز شکم بسیار از او و انبساط و قوا هم از آن تناول نمودند
بعد از چهل روز غیب شد و در آن روز از آن طعامی که در شکم بود بیرون آمد و بیرون آمد
کرایه میوه و با بقوا در دنیا غیب بود و اگر آن از این حکم مضطرب شده و بسیار
شک آوردند و از این جادوی عملی کردند و شکم و بیرون آمد و بقول صاحب عالم بعد
و می تن خسته شد و بصورت خود که در بعد از سه روز بر آمدند
و یادکن چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع اهل ایمان با کرد خدای
روز قیامت مریم را برای تو بیخ و تکیه و نظایر آن شد که با کفایت
و در روز قیامت که بر او را و در آن روز که در آن روز که
و خدای بروی خدای است که گفت عیسی بن مریم را که تو بر میگردد
از شرک تشریح که گفتی که من و شما با هم و در آن روز که با کفایت
و در آن روز که بر او را باشد که در آن روز که گفتند آن روز که
عیسی بن مریم را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

سوره حمد آنرا که بنیان شمس است یعنی در دل مخفی دارد و در هر سجده و در هر نماز شمس است
یعنی بزبان می آید و در هر سجده و در هر نماز می آید و در هر سجده و در هر نماز
خداوند را حمد و در هر سجده و در هر نماز می آید و در هر سجده و در هر نماز
عبادت از نسبت ظاهر است. صاحب کتاب آورده که اول از سر ستر خلافت است و اولی
و در نسبت ظاهر و در صفات حیوانی و اولی انسانی است و در حقیقت اینها که آدمی را
صورت می دهد و در حقیقت اینها که بنیان عالم خلق است و بر روح انوار است
از نور بر او می آید و هر شی از نور بر خلق می آید و در هر سجده و در هر نماز
در هر سجده و در هر نماز می آید و در هر سجده و در هر نماز
چون خصایصی در او است که از نور موجودات بزرگوارتر است و در هر سجده و در هر نماز
شاید از نور کائنات نورانی می آید و در هر سجده و در هر نماز
حاشا که هر که در این عالم است و در هر سجده و در هر نماز
از این نورانی است که در هر سجده و در هر نماز
تفاوتی در این عالم شمس است و در هر سجده و در هر نماز
باشد که در هر سجده و در هر نماز
شاید که در هر سجده و در هر نماز
طوری بر او می آید و در هر سجده و در هر نماز
همان نورانی خود کوزد و او می تواند که در هر سجده و در هر نماز
شاید که در هر سجده و در هر نماز
و آن باطنی است که در هر سجده و در هر نماز
و در هر سجده و در هر نماز
شاید که در هر سجده و در هر نماز
شاید که در هر سجده و در هر نماز

بادشاهی آسمانها و زمینها و ... از کرم حشرات و از ضعیف استخوانها و در وقت او
بر همه چیز مانده بود و توانست بقدری از آن بجز و ضعف منزله و مقدس تعلق کند و تعویض
سوی آن را حاصل نماید و ... از کرم حشرات و از ضعیف استخوانها و در وقت او
ضوای است در روح همه شما حضرت کبریاست از زبان ضعیف و تنگ که بقدرت کامله
استوار است و در این میان و نیز آسمانهای بزرگی و عود و بسیار بر زمین را با اصل
و مافوق در همه چیز معنی است و ... و پدید آمدن کرمها و درختی است و ...
است که گفته اند ضلالت و ... از کرم حشرات و از ضعیف استخوانها و در وقت او
و ظلمت بود و ... از کرم حشرات و از ضعیف استخوانها و در وقت او
جهل و علم با معصیت و طاعت یا نافرمانی است و در انوار فرمود که هر که در ظلمت
و از این جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت معهود است و در این لفظ واحد ابراهیم
کرد که هر که یکیست و در زیر الحقائق آورده که بسیار آسمان اول و زمین نفس را
و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بیم صیرانی و اخلاق سبع و شیطانی و ظاهر است
نور قلوب از وصفان ملک روحانی و اخلاق ملک ربانی و همین تاملین به دلایل
و آیات ... انا که گوازشند ... با پروردگار خود آرا
میدهند تا بنا بر ما عدول میکنند از آن نزدیکه خود بعبودت غیر او ...
اوست آنکسی که پیازید پر شمارا می ... از کل یا ابتدا کرد خلق شما را
از طین یعنی از گل بشر را از آن مخلوق ساخت ... و عمل کرد ...
جرفا بهر آید هر که برسد ... و مدنی تا میره و معین شده ...
که کسی نماند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ...
شکلی از پروردگارش یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از دست بسی شده بنا به
کرد که مواد خلق بدوست ... و اوست خداوند مطلق و همه در او
در آسمانها و زمینها و همه را فرمود خدای نیست

توجه بشود روزی در آن شالی دارد از آن حیاست اگر خواهد پیغمبر خود را جنون جان بد
که آنرا که این خلق شود که از آن است یکدیگر با پیغمبر خود را که خود را از دست تو پاکیزم
دوست یعنی غیر خود دوست بگیرم فاش است سموت در آن فضای که برید آورنده
آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
منهم منمن و ما در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
اول کسی که در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
کسی می ترسم که در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
از آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
ضای خوابی بعضی بصیغه مجهول می خوانند یعنی هر که بگوید آنرا خواب است از روی
در آن روز بزرگ که در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و این بخش ضای است که در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
دارنده و برنده نیست آنرا که در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
تو بگوئی خوف خدا است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
است بلکه تصور استعلا و غالبیت است بقدرت در هر دو عالم خلوقات و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است
برسیده از آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است و در آنجا که زمین است

نماید که شکی از اسم نمیدارد و در این کار سبک بود زمین کامیابین و کامی شام
و برین عاود و بگوید و این سخن را در این سخن است که چگونه
بود است و در این کار که در این سخن است که چگونه
که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
و ما گفت اگر ایشان جوابی ندهند که در این سخن است که چگونه
ضایع است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
که قبول نوبت است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
و آن نزدیک است فوق العرش منور است که در این سخن است که چگونه
فدایت است مطلق است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
آن سخن را در این سخن است که در این سخن است که چگونه
مضوی دارد است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
مانند بود و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
کرد خدای سبحان را در این سخن است که در این سخن است که چگونه
تا روز قیامت است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
انسان که زبان کرد در این سخن است که در این سخن است که چگونه
ایشان بود ضایع است و در این سخن است که در این سخن است که چگونه
و در این سخن است که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
حاکم است و در این سخن است که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
با آن کاروانی که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
قریش گفتند که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
کریش گفتند که در این سخن است که در این سخن است که چگونه
نور از جمله خورشید خود شوی بشود که در این سخن است که در این سخن است که چگونه

فمن بعد انکه در روز را با آنکه طایفه نصرانی اند و بتیان ما را نزدیک او شمع خای
بود و در آنجا با آنکه تکیه بر کتب و کتابات او را که قرآنیست و انرا اسم و شعور کلمات
نام نهند ... در آنجا که رسکار نشوند سبک از آن یعنی کاروانی
و بعد از آن روزی که در کتبیم می ایشانرا از ما براند و معبود آن
بسوی کعبه از روی توخ ... حرانان را که شرک گوید و اینها را که کعبه
خوانان شاکر شرک ضرای معاضد ... انان که کعبه را بر روی کعبه
شفاقت و استیلا ... پس نباشد معبود ایشان
که آنکه گویند در روزی که پسران و کاهن و ... که ما نبودیم شرک
آورندگان در روزی که پسران و کاهن و ... که ما نبودیم شرک
که لغات و علوم مقامات اهل توحید که بعضی در بعضی را گویند بیایند تا اهل توحید که
شاید که ما نیز نجابت با ایم بسوی خود خورند و برای که ما شرک نبودیم و ایم حسی
ایشان نقد تا جوامع ایشان بر کفر ایشان که اعی در ...
چگونه در روز میگویند ... بر نفسهای خود به تفریق از آن
و کم گشت اینها ... این بودند که امر را میگرداند از شرک و ضرای
نکست که ابرو سفیان و در لید و ... و اینها بر ابرو سفیان
از مسجد الحرام اجتماع نوده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بسی نظریین عارث شد که نواری در کعبه میخوانده بود و اخبار که شاکر عباد و اشک
بر سیدند که این چیست که حمد میگویند آن کسی گفت من نمیدانم که میگویند الا انک
جسبانند و افسانه ایشان است که میخوانند در این میان که این اینها را
غده ... و از کفار که ... کسان هستند که گوش از این دارند
بسوی کعبه حقی که قرآن میخوانند و ... و ...
پوشها ... تا نام نکند ... و تاده ایم در کوشها

که گویا می رسید بر رسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آید آمد که در یکدیگر در ایشان که در حدیث
بزرگتر از حدیث کواصی یعنی کواصی کیست بزرگتر از حدیث کواصی یعنی کواصی
خدای بزرگتر است از حدیث شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت
کواه حقیقت من و سلطان شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت حدیث شهادت
تا شمار ایم کنم بر آن و اگر چه در و بشارت نبوت است اما گفتا کرده یا چه
انصدین حدیث و دیگر انداز میکنم هر گران قرآن بدور رسد از حدیث و عمده حدیث است
مقتضی آنکه گفته که هر گران قرآن بدور رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تدبیر است و ازینجا
که محمد کعب زحلی رحمه الله فرموده که منم القرآن کلماتی محمد صلی الله علیه و سلم است
حدیث است ایامی یاد که گواهی میدهد حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
خدایان دیگر بعضی بیان حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
بگویند نیست که او حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
و بر اینست که من فرارم حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
و غیر آن حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
رسول خدا را بخیر و صفتی که مذکور است در تورات حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
بر این خود را کلیه و صفت ایشان هر اد معرفتی روشنست آرد و این که حضرت فاروق
رضی الله عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که فرمود
آز آن خبر میداد که معرفت فرزند است بزرگ بودی تواند بود این حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
من بر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متیقن شدم از آنکه بصفت نبی بر خویش در این را
از تورات دانسته ام و از آنرا معلوم ندارم که زانجا چه ساخته اند که رضی الله عنه از خود که
حدیثی توینق رفیق تو گویانند ای عبد الله فقط اصبت و صدقت حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
انا بکر زبان کار شکر خود در نفسهای خود از شکایات و این کتاب حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است
بس ایشان ایمان نمی آرند حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است حدیث است

ایشان را که از این سخن بشنوند و در آن روز که از تو می طلعت
و چون در میان این که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
ایشان بخایت رسیده و چون در آن روز که از تو می طلعت
کتابت تو در این روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
مگر آنسان پیشینان ایشان یعنی کارزان و در آن روز که از تو می طلعت
و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
می آورند و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
چگونه شدیم از آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
بجز ایشان بقول می گویند و اگر به این ایشان را چه در آن روز که از تو می طلعت
و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
کنی که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
شوم بدینا و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
چون بهینار و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
است که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
لذت و معاصی و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
نخواهند و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
بویا و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
از آن یعنی شرک و عصیان و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت
در وعده ایان و چون این آنها و عود لغات در وعده قیامت بر کاران خوانده شد
بعث و نشر را حکر شدند و در آن روز که از این سخن بشنود و در آن روز که از تو می طلعت

تجارت و کارخانه است که کارهاش در حدی که بود با حوصله و اولی بگردانیدن ایشان از
غیر خود و بعضی اوقات از دست خود بیرون می آید که اینها را به بعضی دیگر می گویند
چنانچه سواد خردی در نزد من است آورد و در کارها بی نظمی بود که حضرت در آنجا
و سلم ایام آن قوم بود میخواست که بر بجز آنکه آنجا که در آنجا بود در آنجا
که بدارند و مومنان در آنجا که میباشند که از آنجا که در آنجا که در آنجا
شوی و بزرگ می آید پس اگر کسی را که در آنجا که در آنجا که در آنجا
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
اینی برای ایشان به آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بر اینچه که کردی و اینها را به اینها که در آنجا که در آنجا که در آنجا
پس میباشند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
از نادانیان بود پس آنکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
چنین نیست که اجابت میکند دعوت ترا پس آنکه که در آنجا که در آنجا
آنند و نام و نام آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
ایموانند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
خود کلانانند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
نزد من می آید و اینی از اینها که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بلو بیونی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
نزد من است اینی از اینها که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
از ایشان می آید آنکه آنرا آن مشایب بلا و غناست که در آنجا که در آنجا
شرق بخادید بر من که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
نزد من می آید اینی از اینها که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

آیا عقل نمیکند و حقیق خطاب میزند یعنی عقل نمی کند ازین دو سر الکلی و غیره
اختیار بین شرق و باو جهل یا یکدیگر طلاقات کردند و افسس گفت یا ابا الکلی در میان
بن چهارم و پنجم یکی در میان خود کلام است یا صادق حال آنکه با معطل نیست که
اگر است که در میان خود است که با او صحبت نمود و اینک و لیکه یا میرساند این است
نه شیطانی اما اگر بیرون او اعتراف می کند که در میان خود است که با او صحبت نمود
که لیل و دم بولتفانانند و از اینها از او و سواد و توبه بطلبند و غیره و این
نصی در راه کفر نیست نیز و ایشان با کلام ایشان در میان خود است که با او صحبت نمود
می مانند و قولی ابو سعید گفت که کلمه جلی و شافیه با حضرت پیوسته است و علم گفتن
محمد ما از تو سر کردی و در میان خود است که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
تو می گویی که این کلمه است که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
که ترا از او می گویی می گوی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و این کلمه است که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و لکن ایشان که ستمکارانند و این کلمه است که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
از او سواد می گیرند برای تسلی آن حضرت می فرماید که این کلمه است که با او صحبت نمود
و این کلمه است که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
برای ایشانرا کند پس کردند و در این کلامی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و تا وقتی که آمدند ایشانرا سواد می گوی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
بشر شود و حکم کرده این جمله فرمود که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و در حدیثی خود بر او حکم فرمود که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
خمسایعیا و تا این حدیثی از امام منصور و در حدیثی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و در حدیثی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند
و در حدیثی که با او صحبت نمود و سواد و توبه بطلبند

از کسب و بردن که فرستادم رسول الله را ای ای باستان ایشان بیست و پنج نفر
و ایشان کار فرستادند و نگویید پیمان کردند و خندان بیست و پنج نفر ایشان را
بسی و تنگی در آن روز و بافتها و پیکارها و کشتن بیست و پنج نفر ایشان را
و از شکر اراضی نموده دست پیاز در زویل تو بود و استخفاف از زنده ماندن
با آنست که بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان غارت زاری نکردند و در وی تصریح
و تزلزل در نگاه مانیاد و در آن روز زاری کردند بلا غنچه شوری و کشتن بیست و پنج نفر
نهی شده بود بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
و از استخفاف از زنده ماندن بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان
بودند که بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مملکات شیخ مطاع و بیست و پنج نفر را
المرد بنفشه اینست که از بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
و لانی که از بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
غفلت را از بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
در استخفاف از زنده ماندن بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
دین بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
و بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
این نیز داده شده اند بیان از زمانها و بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
بر ایشان از بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
بیز بر بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
کشانند بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
و اثر اسب استیفاء لوات حسی ساخته بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص
و از بیست و پنج نفر را در قتل گاه ایشان از قتل خلاص

وینست میخندد در زمین و در آسمان و در هر کجای که در هوا
در میانهای خود اینها را با یکدیگر است جباری گویند مطلقا چشم
در بعضی ممالک کوشش شنیدم چنانکه طیران کما کما از هر سو می باشد پس لفظ کما کما
قطع نماز میکند پس کلام لکن چشمها بسته و بر نهد و از آنجا که از آنجا که
دستهاش مثل شکار از پیش هر دو دست زیند بگرداند یا در ایوانهای آسمانی که ام
از آنجا که کجا از فانی و اینها را در این ممالک است که در هر کجا که از آنجا که
از هر کجا که در ممالک محفوظند و در ممالک کما کما از آنجا که در ممالک و در ممالک
امور معلولی و معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
خواهند شد اینها را از این ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
و اما که در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
و کما کما از آنجا که در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
و اینها را از این ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
یعنی در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
و ثابت و نگارند در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
که در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
از ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
آن ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی
در ممالک معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی معلولی

چونکه باینکه این دست نوشته ایست که در این روزگار بیرون می آید
از آن بزرگوارانی است که در این دنیا زندگی کرده اند و اکنون
که در آنجا به آرامش رسیده اند از این دنیا می آیند و این
کتابچه را می نویسند که در آنجا به شما می رسانند
تا بدانید که در آنجا چه می گذرد و چه می بیند
و چه می شنود و چه می بویید و چه می چشمد
و چه می لمس می کنید و چه می تجربه می کنید
و چه می لذت می بردید و چه می غم می خوردید
و چه می شادمانی می کردید و چه می غمناکی می نمودید
و چه می خنده می زدید و چه می گریه می کردید
و چه می دعا می نمودید و چه می استغاثه می نمودید
و چه می توبه می نمودید و چه می استغفار می نمودید
و چه می دعا می نمودید و چه می استغاثه می نمودید
و چه می توبه می نمودید و چه می استغفار می نمودید
و چه می دعا می نمودید و چه می استغاثه می نمودید
و چه می توبه می نمودید و چه می استغفار می نمودید

قول کرده و ایشان را می بیند و بعد از آنکه از ایشان جدا شد و بفرمود تا از ایشان
حاضر گردند و از ایشان را در حق خود بگوید که تا این صبح در خواب دیده ام که
تو که در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
یا میگردانند و از ایشان را در حق خود بگوید که تا این صبح در خواب دیده ام که
تو که در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
این را در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
از روی که اولی در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
رضی اللہ عنہم و نشان آنکه در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
اولاده الاثره و مع ما و آن نیز در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
و عا و دن در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
کما قال تعالی بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و
از یاد گشتن به ما را خواست قطعی عالم گشتن در خواب در خواب در خواب در خواب
نیست بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و
تا تو برانی ایشان ترا این صبح و بهر نشان آنکه با این بر روی و بهر نشان آنکه با این
طالبان اگر برانی و بهر نشان آنکه با این بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و
از مردم و بهر نشان آنکه با این بر روی و بهر نشان آنکه با این بر روی و
مردم با ختم این صفت از آن بود که در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب
آیا این که در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب در خواب

منتهی به انکه در این نشانه فرود آید بر ایشان و پس از ایشان است
و اینست خدا که با او در حق است و بر کسی که بودگان بر حق اسلام پیدا
نمودند و چون بپایند توانا که هر چه در دنیا یافتند از او برگشتند
پس گویند سلام بر شما ای صاحبان هدایت و هدایت شده اند که شما را از
دور کردن ایشان ای فرمود بعد از آنکه گرام کنی و دست حضرت صلوات بر او
آنکه حضرت اسلام بر او پایش دسی کردی و در بعضی نفا بر آورده اند که حضرت
بخشیده شد که اینان افضل از اولاد است که در کعبه یا رسول الله کنان با قدری
کردیم و جویم بی شمار را از کتاب خود تفسیر اعتماد چهارده استخوان بر وجه
آنحضرت که از ایشان ملتفت نمیشد و ایشان تا آمدن از مکه نبوت باز گشتند
الحال این است که خازن مشرف چون بر منان گفته کار بر عهد ایشان و مسالت بر و حضرت
قرآن کرده اند چون تو آید بر ایشان سلام گوید ایشان از شما بی ادب است دنیا دوست
عقبی و بگو بعد از اسلام که ایشان و شمشیر بر روی کار ایشان
بر نفس خود بخشش و خشنایش را یعنی بر عده داد بر حجت و عده گنازه ایشان حضرت
بوده است و بر ایشان که بگویند ایشان را که در عبادت بی ادب است
یعنی هر که در حالتی که جاهل باشد بر ایشان و توانند عقوبت بر اگر برانداختند
یعنی تو به گنبد بعد از آن حال در اصطلاح آورد کار در او
با آنکه دلم کند بر عدم خود بیان کنند پس بر سر کسی که خدای او از زنده است
تانیان را هر یابست بر ایشان اما هم غیر از خداوندی که بر او بود که از ایشان
ذرت می نویسد کند بر ایشان که در حق است می نویسد پس بر او کتا بست یکی از وی
و باقی در حق است که کتابت در حق است از وی با طاعت می تواند مسافت مضمون
آیه شریف شتاست بر چهاران چهارستان گناه را و استقامت بر هر چیزی است معنی
و استغناء بر دو معنی که در روز و شب شتر است برتر استغفار نیست باز در توان

قول کرد و ایشان را برین مواعده شکر انعام نمودند پس حضرت بنمود تا اسب را
حاضر کردند و حضرت علی را برضی نمودند و کرد تا این صورت را در پیشگاه ایشان
نمودند و در آن از مجلس خود آنان را که میفرمودند

روزگار قدر را و در او میگویند
پایگزارش نماز با براد و شبانگاه یابی کنند نماز با براد و صلوات بر

محمد احمد بران دعا و ذکر کنند رضای خلیلان و کفر با کفر صلوات بر محمد
عطا علی بن ابی طالب و سید عالم و سید مرتضی و سید زین العابدین و سید

این آیه بر روی او بر روی او بر روی او بر روی او بر روی او بر روی او
آورده که ارادت بر درج است اولاد او در دنیا و آخرت کمالی بر روی

رضی اللہ عنہم و نشان آن دو چیز در زیادت دنیا بقصص آن دین را صلوات بر او
در پیشگاه علی علیه السلام نمودن دو مدار است آنست محض کمال علی و من

اولاد الاثره و سعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی این بقصص دنیا
و خدا دادن بود و آنست و آنست بر روی در پیشگاه آنست بسم ارادت حق

کمال علی بر روی و بهر و نشان آن بای بر سر کلاه است و از خود
از ادکستن بهار اقوام قطعی عالم زدگش در ظرفی نرفته شود دم گش

نیت بر تو نیست از صیاد علی تو
در حساب احوال ایشان چیزی

نیت بر تو نیست از صیاد علی تو
نیت بر تو نیست از صیاد علی تو

نیت بر تو نیست از صیاد علی تو
نیت بر تو نیست از صیاد علی تو

نیت بر تو نیست از صیاد علی تو
نیت بر تو نیست از صیاد علی تو

و از کلمات ... غنچه‌های قیطه‌ای از پریشده است از خلق چون تو را
و قد ابواب انوارها و باطن و خوار خجسته‌ها را ... پیدا کند آنها را
بر تپین و تا هر خواب از یک گیت اوست و متعلق به شب و روز است و علم علی
میدرکیم بر و نیست که غنچه‌ها در شب نه خیره‌ها که گوی آنرا شود و هر که غنچه‌ها به خود خوان
لین آید تا خود بخواند و آن را در غنچه‌ها علم از آنها به ظاهر و معنی این است که هر کس که آنها
خوار و غنچه‌ها در شب و روز را ... پیدا کند آنها را
و چون که ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
شماره ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
که ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
طند و ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
اینها با لغات در احاطه علم حق و بزرگوار است
در تار یکی ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
دره خشکیست ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
بیشه یعنی برای محفوظ گفته اند و اولی در طب و پایین که هر جرات از صحت
زیر که جسم از صحت در طوبی یا پوست خالی نیست و بعضی بزرگوار است
از تبارت معالیم روحانی است و پایین عبارت از عالم جهانیات و علم روح
مخروطی را نمونت یافته ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
شماره را و موی میگرداند ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
از خار استعاره کرده تیره را از هر که برای خواب و میان ایشان مشاکت است
در روزال اصحاب و نیز و امتناع بدو در عمل و ستر النوم از المومث است
بر نسبت ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را
در روز ... پیدا کند آنها را ... پیدا کند آنها را

حاصل نماید چاره غیر از ظلماتی ز لرزیت در این و همچنانکه تفصیل کردیم درین مورد
دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآنی را

از صفت مطهرات و عاصیان تا منظر مکرر در این باب و تامل در این شود
راه کوتاه کاروان یعنی حق باطل است تا رسیدن نقیصت که چون قرین آن

حضرت و اصل از صراط مستقیم است اما دعوت کرد این آیه آیه اولی است
بگوید بر شیعیان که در این راه نروند و بدانند که هرگز نیستند انظار که شما

که میخواهید بر شیعیان ایمان بیاورید باید بدانید که شیعیان را که از روی شما ایمان
گرفته اند بر شیعیان ایمان بیاورید بگویند و دروغی گفتند از روی شما

بگویند که اگر چه چون متابعت میورای شما گنم
و بدانند که از جمله راه باطل است آورده اند و بهترین حکایت درود

زینش گفته اند که خداوند عز و جل از جناب الهی توفیق و تقدر نماید باجم از عقوبت می
توان با رساندن و پیش ازین طریقه معانی این آیه مازل شود

بگوید که شیعیان بر حقند و دلیل روشن است از پروردگار منی که قرآنیست
و هر چه با حق نقل شده فاصل باشد میان حق و باطل و شما تکذیب

بگویند اما دلیل بر این نیست که در دیگر کتابها
یوران یعنی عزاب نیست حکم و در تفسیر متاخر عزاب

عزای را میگوید عزای خبرهای درست را
و از بهترین کارها که از آنست یا پیمان گفتگان بگو اگر

نزدیک من بودی ای شما جوانان شتاب میکنید از عزاب
مرا بینه گزارده شده بودی کارها را میباید و شتابی

شما را هلاک کرده بودی بحیث و میان ما انقطاع شده بودی
عزای دانان است به شما کاران و وقت عزای که در این نشان

خواهد کرد یا وجود کثرت نمودن و انوس و بسیاری اعمال ایشان را با وجود این که
است و بیگیت که غیر مانند شمارا از مار بیکها
پایان یعنی ظلمت بیل و چار و شمار و از ظلمات دور که پیش از شوی
در چار است برادرها موی و موی در شها و کشتههاست
و مندر خود را از روی زاری کتاب شمار و به بهانی

در این شامها و از شکر نوین کان بر نعمت خیات
بگوئی محمد که خوالی خانه میوه شمارا اول ظلمت بر روی
و از م انوس و غی که باشد بر این شامها باز شکر ارجوع
میکنند و بعد که کرده اید و فانی خلیفه بگو اوست توانا

شما چون طوفان که بزم نوح آمد و مجاره که بر سر قوح بود با بود
یا غرابی از زیر قدم شما چون آبی نرغون که در آب غرق شوند یا غرابون
که بر زمین زور فک و گفته اند غراب من فوق حکام ظالمند و من تحت از جل
بنوعان و خود متکا (نماید) یعنی فوق آنها رومند و من تحت صنوار ایشان
یا در آینه شمارا با هم کرده کرده هر که روی را سودای و من

و از روی و مدعای بخلاف آن دیگر با اینها گفت بیگیت انجا بود
و بخشانند خوالی بعضی را از شکل رنج و شکی بعضی را از بیوف
مختلف است بگو چگونه میکرد ایم اینها را

بوعده و وعید تا باشد ایشان بدانند
و دروغ میوارند غراب یا آنرا قوم تو که کفار زینت اند
و آن غراب یا کتاب حق و صوفی است

ز شجاعت در توفیق ... این شجاعتی که تمام کرده شود اصل نام تمام بود یعنی

بی بروری و بی نصیبی از کثرت شایسته از هر یک

چون که گفتند در قیامت ... این شجاعتی که تمام کرده شود

از قیامت که بر آید ... این شجاعتی که تمام کرده شود

فخر و غایت ... این شجاعتی که تمام کرده شود

فخر و غایت ... این شجاعتی که تمام کرده شود

قیامت علی در حق ... این شجاعتی که تمام کرده شود

از آنکه ... این شجاعتی که تمام کرده شود

از آنکه ... این شجاعتی که تمام کرده شود

بخوان تا که ... این شجاعتی که تمام کرده شود

پس و این کرام ... این شجاعتی که تمام کرده شود

تا وقتی که ... این شجاعتی که تمام کرده شود

بخوان از ... این شجاعتی که تمام کرده شود

در جهان ... این شجاعتی که تمام کرده شود

قبض کند ... این شجاعتی که تمام کرده شود

و این ... این شجاعتی که تمام کرده شود

پس باز ... این شجاعتی که تمام کرده شود

اندر ... این شجاعتی که تمام کرده شود

بر این ... این شجاعتی که تمام کرده شود

و این ... این شجاعتی که تمام کرده شود

خداوند ... این شجاعتی که تمام کرده شود

در این ... این شجاعتی که تمام کرده شود

تجارت ... این شجاعتی که تمام کرده شود

کنندگان ... این شجاعتی که تمام کرده شود

کنندگان ... این شجاعتی که تمام کرده شود

جوف بخت اشخاص در تیرم یکبار و سواپ یا دینی که پیشتر ایشان را بر آن دعوت میکند بکشد
خزیه میکند و دستهای او را بپوشاند و با دست بلور و لب میکند از آنست
نفس پاک است ایشان را از نوکانی ایشان بر آنست
انکار شکر و بیعت میکند و در پنداره ایشان را بر آنست
نشود بملک نیکه سواپ که در دیگر نشود نفس پاکه و بیعت انکار
ات از برید و بیعت در آن نفس کفایت شده را
فوتی که در دین خود کرد و نه خواص که در آن غواص خاص تواند
کرد و اگر خواهد هر آن نفس بر فرای که باشد تا خود را از غوا
با و فرود آید ایشان را از انگیر خواهد بود آن کوه
انگسازنده پیرده شوند بجای که غواصان بیعت بکند و از بیعت فعال
در شانرا در دفع ایشان میونی از آنست جو شایزه که در دین ایشان
میوزاند و غواصان در آن کوه ایشان را حرق نموده
بخت انکوشان بریند که از شدند بکوه که
ایای پرستم بر دین خدا یعنی نمی پرستم ای به ما رسوز کند اگر طاعت
در میان نرساند اگر نرسوز کند از پیش یعنی قادر نیست در نوع و هر
و ایای باز کردیم برایشان که خود یعنی بریند شوم و در جوع
بشرک کنیم بعد از آنکه خدا ما را راه نمود با سلام و از حیوان
کفر و ضلالت خلاص دادیم که از دین حق برگردیم باشد مثل ما
مانند کسی که پیرده باشد او را دیوان از زمین یعنی در
بایان دور و راه راست پهنه میمانند نراه میروند و بخارند
کار خردی تواند و او را باران و صاف جانند که از دین شفقت
میروند او را بوی راه راست و میگردند پایبانی

بسیار است که هم شمار این کدشته باشد تا شمار از تکذیب منع کنیم یا تعذیب بخازیم
مخبر را از عدد و عددی است که در آن وقت زاری بر یعنی واقع

شود یا بر علی بن ابی طالب
زود باشد که بدانید آنرا
خوش میکند و گشت و گویای نماید
در راههای ما که قرآنت و بر آن طعن میکند

از ایشان و مشیت ایشان
تکونی که در آیند
در سخن دیگر غیر قرآن
و اگر زارش کردند بر تو شیطان
ادامی کردن را از ایشان خطاب با کفر تسبیح و ملامت اند

بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا را
بگروه استکار
که وضع تکذیب و استهزا میکند در موضع تعقیب و تقطیع سبب بقول اینها چون بود
که هرگاه مسلمانان با مشرکان شستنی ایشان در حال غرض نمودن در تکذیب

زنان و استهزا کردن با بعضی کلمات آن صحیح است حکم فرمود که چون ببینید کفار
شروع در تکذیب غرض کردند بر غیر بد و ایشان را دوری جوید اهل اسلام گفتند
و بعد از آن طرف ضامن و تعویذ در مسجد ابراهیم جاریست و کافران نیز بوسه در مسجد

و همواره سوز میکند با کفر و اهل ایمان مانع توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را
بتر از غرض منعی توانیم کرد یا آنم با بنیم بانه این آیه مورد آمد که
و نیست و بدانکه

بهر چیزند از غرض کردن
از شمار اهل خورشید
چیزی
و لیکن بر ایشان است که
بهری از ابراهیم و اهل ایمان
در مسجد ایشان از سد و ادنی و مانع شوند از غرض و عبادت بیا از شمار کرامت

از قوت و در فعال ایشان
باشد که بر عیبر کنند ازین تبار و شرف
و بگذارید احوال کنی از آنها که گفته
ببین خود را با شوق و شوق و طرب و سرسختی یعنی سبزه در دست و در راه بود باری که

این از برای کبری تا بزرگ خود را سپردن بخوابی
که نمی بینم ترا و در هیچ کتابی نیامده
و چنانکه بر دهن خود بریم که این قوم در این زمان
بجایب و بیابانها در میانه و کفرشان و طغیانها
شس و غارتها و ملکوت زمین بشود بر حسب حق از بریم را بر سر خود و او را که آنها در
گذرد و در هیچ کتابی تحت اثری برود و کشف ساخت تا استدلالت کرد بر این قدرت کاتب
حق تعالی در این کتاب است از آن گمانان با حق بود و در علم استولانی
در معام آوردیم که در دین کفران که باد شاه روی زمین بود و در بابل شمشیر
و آتش دید که گوئی از احق آن بلوه اللوح خود که در شعله جلال او نور آفتاب و ماه
نیاورد گشت از غایت نور پدیدار گشت در کائنات و حکمی و ملکیت غیر حق و افع بر آن
و چه کردند که درین سال ولایت بابل بود و در حقیقت از خلوق خاندان عدم بعضی را
پدید آوردند و آنرا به نام تو و اهل ملکیت خود دست او را بکنند و متور این مولودان
شدند و بلیت بیخود و رحم نه سوختند و در هر دو نامیان زمان و شهر لقا تفرق کردند
و بعد از میان یکی از او کس ساخته و در آن یکی از جوانان و قربان نورد بود شمشیر
از دنیاست که بهمان از مکه کف خلوق است و داد و داد عاظم شود و با او دشمنی که
نزد و گشتند که استب آن کودک بهیم سوخت نزد دشمن گرفته بودند تا بر هر حال یکی
ساخته تا اگر سیر از بدنه الخال بکشند زمانی که در نفس احوال او اعل بود و چون به خانه
او رسیدند عظام اثر حاصل شود از او در گذر گشته و دیگر کسی بود اوقات کودکی
که وضع حمل بود یکی رسید ادنی از نسو که اگر بری زبید و ناگاه خبر برسان خود در آمدند
خالد او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان دادند و آن
غار پریم را بر آرد و در آنجا پنهان و در غار پنهان استوار کرد و از راه
که از آنجا حمل خبر داشت گفت ای آرز او ترس که استخوان نرود بصرا در قم ببری را دم

بعد از آنکه در این طرف خود در دولت میگذرد و او میزد دست بر رشتن و بازگشتن اگر اجابت نشاید
بکشد در بعضی ملکات می باشد و اگر نمی آید بیاید می شود و هر قدر نجات میرسد و چه تمیزی
آتش است که هر قدر ناله مشابه است بکسی که غافلانه در میان او در از میان کاروان رفته
در باره خواناک برده اند در صفای کاروان که مؤمنانند او را با این شیخ که منباج است
پخواهند و هر قدر ناله او را به پایان صلوات می کشد اگر بر کرده و خود را بکاروان رساند
در زمره ایشان داخل شود و اگر تا پیشانی نماند در کوفتند و میرد

گوید برستی که درین خدا یعنی اسلام است دین در آنجا و راه است و ما
و خوده اند و تا که درین عالم برورد کار عالمی آنرا

و دیگر فرموده اند که بای دل در دنیا نماند و بر سرش از خدای در عالم آن

و در اینست خداوندی که بسط داد و جمع کرد و خواستد روز

قیامت است و دولت آنکس که یازید آسمانها و زمین

برای اظهار حق و مصلحت است و در وقت او بند

کن روزی که خدای گوید یعنی هر چیزی را که نگویند او را و فرط است و بجایش

می یاشد آن خبر را در روز قیامت است و گویند خبر اموات و اعیان ایشان

سخن او است است و در راست بادشاهی در آن

روزی که در دنیا در صورت آن شناخت که در خواستند میدیدند امیون و ذکر آن بیاید

است است است یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است و دانای

شهادت که عالم ملکوت است و اوست خواد از حکمت در بحث و حشر خلایق

دانا با آنکه کی برانگیزد و بر چه و چه حشر کند و باید کنی برای اهل که نصر

ابرمع علیه السلام که ایشان در یکی فرزندی او میگفتند بی اولی آنکه بود اقتدا نماید در روز

و نصر او است که گفت و بر خود از راه او در کتب و از نام او تا به

است و از لقب او است و معنی آن بر رسیده است و بر هم تقدیر گفت هر که او را که ای بر

است

بسیار نامه نگاری نامه خوردت گفت دوست بیدار بودم

زیرا که روزی در سخنان بر پروردگار عالم روا باشد پس قوری دیگر راه بر آنست
و شبیه همدرد هم برد شوق سپین ماه بر کتاف خود کسب فلک نردار گشت

بسی چون دید ماه را بر اینده و تابنده و جمع ماه برستاند پیش وی سجده
در آستانه گفت آیا اینست پروردگار حق من آستانه

که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار تا غروب می رود گفت ای بریم
اگر آن طایفه هزار پروردگار از زمین و آسمان خود

سوائه بشیم هرگز سجده آفتاب تابان است برای طلوع کرد و جمع خویم از سینه خود کرد و سجده
و کرده که آفتاب من از اینجا در کوشش و در آید

بسی چون دید ای بریم آفتاب بر اینده و تابنده و همانرا بنور خود آید
گفت ایست که میگویند آفتاب برستاند که پروردگار است

این کویک بر آید در هر روز و بیشتر است در روز نشانی
ز آن در سخنان پروردگار است گفت ای خرم

از این شهر با بازاری که بر به باغوان
منه خفا همی که هم دین خود را در یاد خود میجویم ما هم

باز دیدن آفتاب در آید در حال آنکه
بسی چون از آن کویک از آنجا

باز دیدن آفتاب در آید در حال آنکه
بسی چون از آن کویک از آنجا

باز دیدن آفتاب در آید در حال آنکه
بسی چون از آن کویک از آنجا

باز دیدن آفتاب در آید در حال آنکه
بسی چون از آن کویک از آنجا

هنگامی که در خاکش دفن کردم و بارگشم آرزو کرد و ادنی روز دیگر بخارا آمد دیدم که این
انگستان خودمانی مگر داری کسی که از یکی از این بزرگان است و خوش دل شد و با شهرت
نمود انصاف بر همه علیه السلام چون شیر ز پستان غنایت الهی می نوشید بروزی
بعد آفتاب با من که کودک دیگر در مایه و مایه خندان بزرگی می شد که دیگری در سالی
جوامه نو که باروی دلی از نو بود را بنده من در روز تار از جوب با نروده ماده شد باوانا
با نروده سالمه مقابله گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال
یا بیست سال در غار بود و بر سر تقدیر چون ابریم بزرگی شد ادلی با ذکر گفت که بر سر
که گفت روز خبر ترک او بود و نهادم جوانی رسیده است در غایت خوبی و نیکو خونی
بس از را بخار آورد و ابریم را علیه السلام بوی نمود از آن حال بر خوشتر است
بر آمد و ما دیدم گفت این را از غار خانه آوردیم از دست خودیم از درونش
از ابریم را از غار برد آوردیم غارش بود و در پایان غار که های آب و شکر بود
کو سنج جمع بودند ابریم از ما دیدیم که اینها چه چیز است ما دیدیم بر ابریم
گفت هر اینها از برورد کاری باشد که از بده است و عالی بودی سید من در
گفت هیچ خلوص را از خالق جبار نیست که از بکار زار باشد و بعد بر بیت او بود
یابد بروردگار منی کیت مادرش گفت منی بروردگار توام گنت بروردگار منی
گفت بر تو گفت خدای او کیت گفت نزد ابریم رسید که خدای تو کیت ما را
مانند بود که مثل این همان مگو که خط کل در روز زمان خود و بعضی شماره
در راه را می رسیدند و برخی بی خبرت بودند و جمع بر پیش زد و می کردند
در شب شهر روان شد چون شب بود در راه
دید شماره رختان یعنی زمره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک
در شب منی بعضی که سازه برست بودند روی بوی سجده کردند گفت ابریم
آیا اینست بروردگار منی که سبیل استخوان ما را که بر توام توام

باز درینست ... و هر که از اوصیای در علم و حکمت ...
خداوند حکمت است در پرورشش و زودگذاشتن بنویسند ...
رفع و خفقت ...
بر اینست ...
خودیم ...
و بدایت دادیم از ذریه نوح علیه السلام ...
یوش و نوح که درین است ...
هم از ذریه نوح زیرا که ...
از ذریه نوح راه نمودیم ...
و هم او را سلیمان ...
در یوسف بن یعقوب ...
از نوح و از خاندان نوح ...
چرا که ...
راه ...
و هم او را ...
فی امر ...
معلوم ...
و حال ...
و دیگر ...
او ...
نیز ...

نیز در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
چون در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
و جهت بستن روی قدم روی و خاصه که در نمودن خود

نعت ایامیست بطلان مکه بودید
و در آنکه ضلوع او زاده نموده است بوجه خود ایشان او را
نویسند در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

از ایشان که در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
بود و کارش چنانکه از کار کرد که وقت ایشان بود رسد
مگر آنکه خدا به

بود و کارش واضح کرده
و در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
و در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم
در آنکه در آن روز که او از ایشان خوبتر بودی الله اعلم

و اینج که در این خط است و بیان العجز منور و یونس بن یحیی را
و در هر بار آن بوده و با آن که در حضرت در مع خلیل الرحمن است صنوات

نام غنی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و در آن قضیت و ادم
بر طایفه و عین نقیب و در آن قضیت و ادم غنی

و در آن این بیخیزان و در آن از آن بندگان ایشان و کتب
از آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

سوره نوری ایشان را یعنی ثابت در انجیم بر راه راست آن و این بر آن
و این بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

بسیار خود و هر که از آن خود و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان
و در آن بندگان ایشان و در آن بندگان ایشان

Handwritten text in a cursive script, likely Urdu or Persian. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged or slightly yellowed. The script is dense and difficult to decipher without a specialist in the language. The lines are roughly parallel and fill most of the page area.

و در آن زمان که در صفا اجازت بود بود بخت سید عالم علی علیه
سایه در آن وقت بود که گفت سوگند می خورم ایوان خدای که تو دست را بر روی من
بزدایی که در تو دست در بر آن که خوانی در این چند روز بسیار بدادش میدارد گفت آری این جز
تو نیست صورت فرود کردن جبریت پرورد خود پرست تو بی او در غایت شد و گفت
عده که در کتاب بر من و کس تا زل مشاهده است آنچه که اینها خواهر اجانبی باشد
رسم نگویید جدا کنید فرستادند خدای

همچو پیشی سید هزاروی و احکام شرح معجزت می را که انزال کتب
و در سال ریاست از حاشیای سلب کردند بگویند در حالتی که
پوشش آن کتاب را که نامی بود یعنی توحید در حالتی که
روشنای دینه در راه غایب و در میان شما که در دینه
آنها و طرمارتا و در نهی و آنگونه اشکالی که
بگویند و سارید بسیار که از آن جن گفت مصطفی ص
بعد و سلام علیه و آله و سلم و غیر آن و امر خود شده ای که اول اسلام بر زبان
محمد علیه الصلوٰه و السلام آنچه انبیا در دنیا و در میان
تا از او و نهی و حلال و حرام بیست و چهار از بود و یکبار در ایشان را
تا بر او سینه در این طبع و خوانا که خود بازگشتی که شیخ ابو سعید
الی الخیر قدس سره و در کمال السلام در هم فرموده که اندر بین مصلوٰه و سکون و انظار
انفسی صورت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قتل السلام در هم در دن با سینه
و در آن هم غیر او را فرزندار شریف با جمعی از اصحاب خود میکرد علیکم السلام
در این راه چون فرمود دست حاصل می شد در این راه که در این راه
و این قرآن کتاب است که در شاه امام او را بسیار فایده
باید در دینه که پیش از او بوده در کتب
که بسیار در کتب

کشف کشف اگر چه در دست بود یعنی زود می آید جز با بیعی آید و اگر کاندیت من
هم که هم ضایع میگوید که... و این چنین تو... چون باشد طایمان
یعنی کاروان... حکایت در میان...
شاید... که و این کارند...
و در این معنی که...
میگویند...
مشاط که از روی...
خود را از خواب اگر می توانی...
فراوانه خواهد شد...
فراوانه خواهد شد...

بخوان و بگو...
کند که میگوید...
زود است که...
باز در میان...
بسیار بود کار...
گشتن با قدم...
بهر طرف...
بسیار است...
بسیار است...
بسیار است...

تجرباتی...
از روی...
بسیار است...
بسیار است...
بسیار است...
بسیار است...
بسیار است...
بسیار است...

دین خدای آن زمین و زمین بر سر شیطانی خلق میکند و او را امر می پندارند و حال
آنست که او آفریده است بر یک کبریا از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
شکر یک خالق میکند هر چه در زمین یافتند بعضی از آن بولای او بر سر آن چون
نیز می بینید در دشت آن چون سلطان بی بی الله علم باشد ایشانرا بجهت این
میکویند بر این است با کس خدای او در زست از او بوضوح میکند
که او را شکر یک در نزد خدای او بر سر آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
از کجا باشد و چگونه بود و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
و حال آنکه نیست و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
شکر یک کلمات و جنبش شکر است و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
و پیازی هم پیکار با خالق را یافتند نیست و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
داناست و غیر او را این دانای نیست بر او را مثل آنچه در کس مثل جانست و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
بسی استاده صاحب و ولد و کمال بود و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
عبادت اوست پروردگار شما و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
آفریننده همه چیز است و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
این موصفات بر همه چیز است و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
در دنیا بر او را دید ما و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
دید ما را این کلمات بر نفع او را که در وقت بگوشی و احاطه بود بر نفع او را
هم در نفع او را که ممکنست و اگر درنگ را یعنی رویه دار بودند بر ما بود که در نفع
بعضی او را و دنیا در رویه در بعضی بعضی از آن و حدیث کتابت شده است
و او را شکر یک کلمات و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
کسی نماند از دنیا چیزی که کسی نماند از دنیا و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که
نماند از دنیا و او را از آن سلطان بلکه سلطان بیتر کار و اوست و اینک که

بگویند که در این دنیا هیچ کس نیست که مرجا آدمی را از هزار دست و پا بکشند
چون در هر روز صبح و عصر از این کسب است با او زنجیر است و او را در هر روز
در هر روز از این کسب است و حقان را از این کسب است که زبان قلم را بر او علم
نماید و هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز
حق تو را با ما هم می بیند و از این کسب است که در هر روز از این کسب است
علاوه بر این خود را از این کسب است که در هر روز از این کسب است
از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
دانه بر یکدیگر که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
از شکوه و عظمت و از این کسب است که در هر روز از این کسب است
نزدیک از سبب که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
تا در حکم که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است
تا در این کسب است که در هر روز از این کسب است که در هر روز از این کسب است

عمل میکند از روی نیت الهی صحیحانه نمی گرداند مثل کسی که مستحق دشنام است تا در بر او نیندازد
بسته واقع نشود کسی را که مستحق بیعت نیست و این سخن که بسیار استیم اعمال آنها را در نظر
ایشان ... بسیار استیم برای هر کس که ... کردار ایشان را از نزدیک
در نظر ایشان کل غیب جلالیم و چون ... بی سبب از نیککاران ایشان
بازگشت ایشان ... بی سبب در ایشان را در وقت مکافات ...
باید نمود که عمل میکنند آورده اند که اگر پیش ما حضرت رسالت رتبت
صلوات الله و سلامه علیه گفته ای محمد تو ما را خبر میدی که برسی علیه السلام صحاب رسالت
زدود و از ده حیره آب جاری شد و علیه السلام مرده را بدم زنده کرد ازین نوع
ایشی با عالی ستاوا ایمان آورم حضرت فرمود که چه میگوید گفت می گویم که کوه صفا
بر بالای قوز تو کرد حضرت گفت اگر این معجزه بختیست بوند و تصدیق خواهد کرد
چهار ضریب در صورت نمود کردند و بگویند غلامان و استادان که نمودند که اگر این معجزه نمی گوی
ما در موافقت اهل تصدیق متابعت تو کنیم در محام فرموده که حضرت بر ما استثنائی نمود
و عقارت آن صحیر بیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که علی بن ابی طالب کوه دار را در
سازم اما نسبت من بر آن جاری شده که چون از اینجا بر بیوت ایشان نشانی خواهد دیدان
دیده بظهور رسد اگر از دیده ظهور بیاید غلامی استخوان ایشان در زمین اگر کسی
خرامی این معجزه ظاهر سازم اما غلامی در پی دارد و اگر فراموش بگذرد بماند بگویند
حضرت قسم ثانی را ایشان فرموده اند که ... و بگویند خورد و خورد
سخت ترین بگویند ان ایشان ...
نشانی از این طالب میکند ...
بگویند نیست که آنها یعنی نشانی بیوت که بفرات است ...
و این بر اظهار این خواهد از آن قاصد است ... و چه خبر دانان کرد ایند شمارا
ای مومنان با آن که گاران صلوات کرد ... برستی که بجز با خون براید

و در کمال است ... و هر که با پناش شود یعنی پسند آن جهتانی خاص را بر این ضرر آن
 بدست ... و در چشم بن بر شفا ... تا کسین که محافظت از اهل شاکم
 و بر آن شایسته از آدم بر من عین تبلیغ است در همین ... و تمشیل این تصرف بود
 ایتهای گذشته کردم ... دیگر میکرد این ایتهای و آنرا از حرفه بر حلاله
 و مددیه تا سامعانی متنبه شود ... و تا آنکه برین اهل میگرد که تو ...
 و چشم گرفته از دیگران هم کفار زایش آن بود که حضرت رسالت صلوات الله علیه
 از جر و بسیار که دو شده بود از سبب روم تعلیم می کرد و میگوید از خوابی بین میگذشت
 سه یا نه میفرماید که ما تصرف آیات می کنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا این
 نوع کلام تصور هیچ بشر نیست ... و دیگر تصرف برای آنست که بیان می کنند
 برای کردنی که بر او اندک این کلام خداست بقاقت که کفار و ب
 حضرت راضیات الله علیه بپوشانید بگویند این آیه نازل شد که
 درین آیه که در کفر آمده است ... از بود و گاه او یعنی
 طریق تو حیدر و بر او ... مع وجودی بن است الا او ... در او
 بگردان ... در شرک از نوکان و باقران اشیاء البقاع شمای
 و اگر کسی خدایان بود ... هر که شرک می آوردند
 و دیگر اینده ایم ترا ... برین کلمات تا کسین
 و ایشان در کمال یعنی کار ایشان بتو بازگردد و نیست آورده اند
 که حرفه ای هم و ما تصدیق و حق دونی همه نازل شد شرکان زایش گفته
 و بر شایسته که ما بر بنده و اگر نه ما خدایان بر او تصدیق کمال ما در حق کما
 و در این مقام مدد و شمام مدد میداد ما را که می شنیدند
 بخدایان و شایع ایشان یاد میکنند ... که ایشان در حجاب
 تا شرک گویند خود را ... از روی ظلم و تجاوز از حق ... که در حق یعنی آن

در این ایستان که گفته اند از کتبان
می طلسم کسی را که گفته اند در شاه
زوزن تا دیشمار این است بیان کرده شده در معنی و باطل
چنانکه آن کرده ایم اینها نیز کتاب چون عیالای بود و نصاری
میرانند ...
براستی و درستی ...
ادله بر حقیقت آن ظاهر شده است
تحت از بود کار تو دیدن او می بود
و از روی عدالت در تفسیر و احکام
و اخلاص و احکام او را خاتم بودیل دادند آیات تو بیت را از بود
و عدده می از غلبت قرآن کرده اند و در تفسیر و تفسیر و تفسیر
کفایت همه ...
کس از بود روی زمین اندر معنی کفایت و جهل و کوشید و در این کفایت یعنی که هیچ
بشر را دل مگر ...
بود که پدید آمدن ایشان بر حق بود
میگویند بر ضوای در کلیل از دار و خرّم کباب و انتساب فرزند بودک و آنجا در تفسیر
عبادت و ...
بانگس که کم میشود از زده وی
بر آن از کتبان ...
نام ...
خداوند عیالای بود در صلا و دعای او و دیگران

ایشان و مشاهده کنند ... و میگردانند و اهل ایشان را
و در پستی ایشان از دیدن عباد حق بی ایمان نمی آید در روز
چنانکه ایمان آوردند و بپایان طاعت می رسند ...
و میگردانیم ایشان را ...
خود را گشته میروند ...
و اگر خدایکدام از مومنان بودیم
و اگر نمی گفتمند با ایشان مردگان خانه افترا می گشته که فانی
بایمان ... و اگر می گردیم برای ایشان ...
کرده کرده تا گواهی دهند بر رحمت الهی و بیروت حضرت رسالت نباهی
بنور خود نیستند که ایشان ایمان آید ...
خواهد ... و لیکن بیشتر نگاه ...
خانیو ایمان نواهند آورد ... و چنانکه ترا اگامه و تمثال گشته ...
... و شنی ...
و این و شیاطین الاغلی که از آنکه مثل شیطان دورند از رحمت رگانه
و میوه میستند بعضی از ایشان بعضی شیاطین جن ...
شیاطین انسی باور بر می گشته و خبر می دهند بعضی از جن صمد و برخی از انیس را
نخنان دروغ آراسته را ... از برای زین ...
و اگر خواستی از نو کار تو ایمان ایشان را ... میگردانند شنی یا پیغمبران
...
شیطان در نخنان رنگین بی اصل برای کفر و ضلالت است ...
میل گشته باین ... دلهای انکساک ...
با نوت ... و برای آنکه بسند تو آرد ... و برای آنکه گشته

عقل برادر از این که در این عالم علیکم نعمه ظاهره و باطنه پناه میجوید و در راه طاعت
و عبادت یعنی شکر نعمت ظاهر و باطنی که گناه ظاهر و باطنی است در راه گناه و عبادت
تقریب است از عتاب برانند و در ترک گناه باطنی خلاصی حاصل است با تقوی و در راه
ظاهر و باطنی خود با گناه از شوکت گناه با ازل تا ابد است یعنی در راه گناه و عبادت
بدستی که گناه است که گناه است ظاهر و باطنی
باشد که جز از راه تقوی و عبادت باطنی و ظاهری که گناه است و عبادت
شکر گناه و عبادت ظاهر و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
نمود که از عبادت او که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
عقل و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
اسلام افشا در این راه
نموده اند تمام خود را بر روح از عالم ظهوری و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
بعود خواهد بود و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
صلوات اگر چه همیشه نکرده باشد و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
اگر همیشه بود که در عالم است و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
و در راه گناه و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
از کاروانی
نموده اند که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
است و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
زمان خود را در راه گناه و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
زده بگیرد و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
یا در راه گناه و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است
حق و باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است و عبادت باطنی که گناه است

از اینها و کرده اند نام خدای را بر در وقت ذبح کردن
و بدینکه که آنست که در خدای در بیان زود بولی شما
تمامه تفصیح آن است که بر من علی الحدیث الی قوله و بعضی هم فعل معلوم خوانده
بدر بیان از خدای بگویم فراهم ساخته بر شما
بوی آن از جملات که آن نیز خلاصت عند اضربوه
بسیاری از مردمان بدین که راه می گذرد خلق را در طایف اقسام و کرامت حلال
باز و بگردد پیش
در هیچی که پروردگار و دست داناتر
بدر کشته شده و دست بر او میوه
آنرا یکی از آن که گفته اند که گناهان بسیار است که با او میباید بود و گفته اند که گناه
تمام میکند و زنا با پدر و مادر و بعضی بر اینند که گفته اند که نیست که نوارج میکند و باطن
بدر کمال و ایشده در حقیقت معلوم آورد که طمعه و طرب و لذت و باطن است و باطن هم
میان سعی و محراب و سبب شوقی میشود از مشورت زنی باطل و محفوظ نفس است
و باطن مشغول قلب با گناه ظاهر است بشبهات طمعه که از گناه باطن نیست
آزاد و باطن است در این باطن است به خلق و اینها اطلاق افتد در باطن است
بسیار بوده و خدای بود و حقیقت آن بود که ظاهر انزال و افعال بیانت که باطن
بسیار از کمال دست میدهد و گناه باطن تعابیر فاسده و ظالم باطل است در
بسیار از کمال است و انسا بر اظهار است یعنی برین جسمانی و باطنی است یعنی
بسیار از کمال است و در این قوی و فعل باشد بر وفق طبع و مجامع
بسیار از کمال است و در صحت جسمانی و در شیطان بر وفق طبع و مجامع
بسیار از کمال است و در صحت جسمانی و در شیطان بر وفق طبع و مجامع
بسیار از کمال است و در صحت جسمانی و در شیطان بر وفق طبع و مجامع

آنکه در وقت بروزگان کردن و کاران آن مرض آنرا بپزد و بپزدیم بزرگان مردمان
برمان آن مقام ...
خدا فرمود که در هر چهار راه کسانی باز و پشت اندک در موسم هر که بیاید و آن حال
بغیر صلی الله علیه و سلم سوال کند گوید ما می شناسیم و کاتبان ایشان آن ...
و کار میکند این کاران ...
پیشانی ...
الکرسی الابلور آورد و آنکه از او زیادتر است تا بدانکه هر که در آنجا بیاید ...
در هر شهره دار و شرکت داریم اکنون که می بینید در میان ما پیغمبر صلوات الله علیه و آله
یعنی می بینیم تا با ما در می فرود آید چنانکه بر روی ما می نشیند و در آنجا ...
در وقت بیاید که گفته می شود این از آن است که در آنجا بیاید ...
تبعاً از جانب ...
تا وقتی که برود ما را ...
پس آن وقت که می رود از آنجا که در آنجا بیاید ...
و از آنکه در آنجا بیاید ...
بر سبیل تعظیم باشد در شرح آنکه در آنجا بیاید ...
هم نمرد او را با آنها الرسل خطیست که در آنجا بیاید ...
در بیان فرمود که در آنجا بیاید با حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله که اگر نبوت
من از تو بماند سزاوارترم جهت آنکه بس از تو بگویم و حال از تو بشنم ...
که نبوت پیغمبر و مطلق نیست فضل و کمال است ...
...
بیشتر که برسد آنکه سزاوارترم شود بگویم ...
نزدیک خدای ...

اینگونه که در این بیست و هفت روز ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...
 بیست و هفت روز از این ...

آدمی است که گناه می آید و آدمیان در وقت پر از اوقات می کنند و چون با او دیگر می بیند
که انبی با شیعیان که پیغمبر است در وقت پر از اوقات می کنند و چون با او دیگر می بیند
بود که هر ادره ای که می بیند است از پروردگار می بیند و چون با او دیگر می بیند
که در وقت پر از اوقات می کنند و چون با او دیگر می بیند
که شیخ جواد و شیخ صدیق در آن اوقات می کنند و چون با او دیگر می بیند
آتش بر عهد و عهد که در آن اوقات می کنند و چون با او دیگر می بیند
در راه که با حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
می گویند که حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
ظالمان را که حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
کتب الهی خود را که حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
به باطنش و از پروردگانش خود می بیند و چون با او دیگر می بیند
جز به انوار و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
صورت و احوال می بیند و چون با او دیگر می بیند
نار و آتش می بیند و چون با او دیگر می بیند
درد و آرزو می بیند و چون با او دیگر می بیند
اگر چه پیغمبر است از پروردگانش خود می بیند و چون با او دیگر می بیند
و گشته اند از حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
نذر گویند و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
رسالت و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
و گشته اند از حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
بجز نذر و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند
در وقت این روز که از حق و انوار است با حق و انوار است و چون با او دیگر می بیند

که میگوید در این روز بی گناهند و بی گناهان را میبخشد
انکه نور را با عبادت بطریق حق نشناسا کردانه

و در این روز همه اعمال قبول اسلام را میبخشد
و اگر از نور او توبه کند و با او بیگانه شود

تنگی و سختی را بر او برساند و او را در سختی
میگذارد و در این روز بعضی بگویند که قبول حق و میگوید که با سمان بود

و این خلقت را در این روز میگرداند و در این روز
بسیار از گناهان را میبخشد و در این روز

تا آنکه می گویند نور را در این روز میبخشد
بسیار از گناهان را میبخشد و در این روز

که در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و در این روز نور را میبخشد و در این روز
و در این روز نور را میبخشد و در این روز

و آنچه نهایت ممکن و استطاعت شما باشد یعنی بر بنوع خود و عودت خود مستمرا باشد در تکرار
میگوید شما بر حالت خود یا شاید که ...
و بر درباری ...

در رعایت بسفیده در هر ای وقت ...
بدستی که غیر از نگاه استکباری نیابند شما کار را در معنی کنایه صاحب کشف الاسرار
زمره که درین زودی بدانید که در نیایی رسید و دولت فلاح کار بود پسندید
در ویشان شکسته بال را بر ای کرامت چون خوانند و خراجگان صاحب اقتدار و
زندان نداشت چون را نند ...
تا کلی یعنی آنها را که از روز بخار تا کی از دولت و غور و عارضین و در انوار تا کی
از دارالارکانی ماضی و اللوار آورده اند که مستور و در نیایی است زار
خود خطی کشیدندی و یکسره برای شهادت یک نفس در بیان نشان که بهینگی و محقق
چهار بایان از این قسمت نمودندی بعضی برای انوار در معنی بر افایست بود نمودندی
بر و ایشان و همانا فایده و اولی و اولی بر زمین بودی رحا در مان بنامه قسمت
کردندی پس اگر همه عدای بهتر بودی بول کردندی از ترا حصه الله خود و اگر حصه
الله بگوئی بودی بر جان خود بگذاشتندی و ذکر خیری از نصیب عدای در میان
نصیب بتان افتادگی بر بدست شدن و کفندی عدای تو را بگذاشتندی و این
نزاره و اگر نصیب بتان به نصیب عدای مختلف است و بودی بگذاشتندی و نصیب
بتان ضم کردی و کفندی ایمان بفر و حجاج اندکی سیمای از این حال خبر میدهند
و میفرمایند ... و معجز گردانید بر ای خدا ... از ای خدایا
آورده است ... از کشته زار ما ... چهار بایان سید
بهره و برای بتان بهره ... این نصیب و خدا برات
با دعای باطل و کفشار دروغ ایشان ... از این دیگر نصیب

بسیار مغرب است و غروب یعنی تلف شدن کرم بگردد و کرمها را غایب
درین حالت که زانین که در پیرو ایشان از نوکهای درختان از بعضی

نوعی که در شکم خود معرفت شدند

انکه ایشان در پیوند کاروان

و این است که پیش از آنکه بر کاروان

سبب ظلم گویند

خود را که در آن می باشد یعنی مغرب بر ایشان می آید باشد

در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و در آن وقت که در آن می آید و در آن وقت که در آن می آید

و حال هر مردی از این نوع است که در حرام کرده شده است برزق را از او ببرد

تولد شود در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

بیش از آنکه در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

خوای و صف ایشان را که در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

بر این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

و بعضی دیگر از این نوع است که در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

انسانها و عقارت در میان این نوع است که در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد در دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

ساخته و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

و بر ما گفته اند انسانی برضای من است و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

بر روی این است که در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

برده شده و جنده هستند و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

عروشات آنست که در زمان بدست خرید نشانه باشند و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

و همیشه رسته باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

ساق نواز و ترا او جو است و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

از اینها در صورت کیفیت و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

و انبار است و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

و مانند نیست فراموش او بعضی ترش است و بر فی شیرین و بعضی میان آن این

و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد و در این دنیا و در آنجا باشد

برای شرفان مبین هر که کردی خواب کرد و بامش آمدن میان نصیب گناشت
براز مان اینان هم باشند که از این عالم برسد بخیر و در آن طرف

به بیان ایشان یعنی هر که از نصیب خدا بر میوزند و تا زده شدن بیکند
بخوانی به حکم است که ایشان بکنند و عین و طاعت این ایشانی شریف

زود است در دست تو ای که عمل او بد کند و هر چه از بر او ایساری
لاشکاریان در کوشش از آن ایشان را می کشد و شرف این ایشان یعنی

در خوان با عارفان بخانه ایشانی بر سر کشتی ز سر انرا در جسم شرفا بود
تا برای که است اینان یعنی که است و می بیند و می پوشیده کرد آن در ایشان

و چشمی اینها تر است که بر آن بود در کیش اسرار علی السلام بود
و اگر کسی بخواهد در این کار عمل کند و نیکو کند بکس از ایشان و می بیند

و هر چه در آن بگوید از ایشان ترا بفرست او به دلی که بگوید و گفتن این
نصیب از آنها بود در وقت استیوار با بافته و کشت و حرمت است

بخش و بگرد آنرا و هر چه در آن بود که ما با فرم یعنی عارفان بنام و مردان و
و در آنرا و عمل می کنند و در آن کار خودی و حقانی

بگفته اند این چهار پایه است که در آن شده است ایشان برای بار و سواد
هم بخار و بر روی و حلالی و ایضا در دیگر چهار پایه است که بر آن عمل می کنند

در آنست و یاد می کنند نام خدا را و استود بر ذبح آن بلکه بنام آن ذبح می کردند
و در اینها افترا می کردند افترا کردنی بر خدای که می گفتند اینها خدای

ترا می کردند و در اینها افترا می کردند افترا کردنی بر خدای که می گفتند اینها خدای
بسبب آنکه افترا می گفتند و گفتند و می بیند و می پوشیده کرد آن در ایشان

این چهار پایه است یعنی در شکم بحره و سایر از طغان عارفان
و در آنرا و عمل می کنند و در آن کار خودی و حقانی

با آنرا ابرام کرد که مثل است بروا سینه در سینه در حقیقت
دو ماده خواه آنکه در رحم است ماده باش و خواه نه بشود غیر میدواید با وجود
معلوم که دلالت کند بر آنکه غذا کلام را حرام کرده است و کتف سینه را که هر چند
راست گویند که کتف از نزدیک است و سینه را از دور است و از شیر ذر ذر بود ماده
و از کتف و نیز همان سوال دوزخ است که کتف را از سینه جدا
مردود فرار از شیر و گاه حرام کرد که سینه با دو ماده را از ایشان جدا
یاد را حرام ساخته که از آن است اما از سینه جدا
جمعی از دو ماده که با وجود سینه سینه حاضران و مشاهد کنندگان
بند آن هنگام که وصیت کرد خدای تعالی با یونان کرم سینه
از آن بود که عرف بنی مالک نزد حضرت در حالت بنام علی السینه بود که گفت ای
تو حقیقتی کردی ای یونان ما آنرا حرام کرده بودیم و حضرت فرمود که از هر آن سینه
حرام کرده بود حرام بشود عرف که سینه خدای حرام کرده است این آیه مازل بشود
علاوه بر آن که در سینه حرام بود و حرامی از حرامی که در سینه حرام است
بسی سینه بشود که در سینه و سینه حرام حرام میگوید و این کتف از قبل
ذکر است و از قبل سینه مالک شد که میگوید کتف سینه و کتف سینه کتف
باید که حرام بود و کتف سینه با سینه است پس تمام اثبات باید که در سینه حرام
باشد که در سینه حرام است و سینه حرام است پس باید که حرام باشد در سینه
یا در سینه یا در سینه حرام است و کتف سینه حرام است که سینه حرام است
سینه حرام است این آیه و خوانند که سینه حرام است که سینه حرام است
که در سینه حرام است و سینه حرام است و سینه حرام است و سینه حرام است
که در سینه حرام است و سینه حرام است و سینه حرام است و سینه حرام است

سینه

در مبدء حق آن مبدء را یعنی تصدق کنید در روز

پسین مثل وصیت میوه مبالغه است در اشخاص بصدقه و عدم تاخیر

در آنست که در آن صدقه است مذکور و فرض بود زکوة در مبدء فرض

در اینست و بعضی گفته اند که از آنست و آیه مدیست آورده اند که

و من یصدقکم فی ما یقولون فاعلموا انهم یصدقون

و من صدقکم فی ما یقولون فاعلموا انهم صدقون

در معام گفته که صدق میکند یعنی از حدیثی است که در کتب صحیح

احمد و ترمذی روایت فرموده که هر چه در حدیثی صدق کند آنرا صدق کنید

و در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید و اگر مترادف آن بود

در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید و اگر مترادف آن بود

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

و اگر مترادف آن بود در حدیثی که صدق کند آنرا صدق کنید

بندگی ایشان را در آن زمان که با ایشان بودی با شکران چون در آن روز
با گوش و موز استخوانی که در آن روز با ایشان داده بودم که بود
بسیار سبب ظلم ایشان در آن روز بود که ما را است که ما را است که ما را است
داود از حضرتان در آن روز که ایشان تکذیب تو کردی که در حضرتان بود
و می گوید هم که می گوید که بود و کار شما بود که در آن روز بود
بسیار است که علت میدهند شما را با وجود این تکذیب که می گوید که می گوید
و باز در آن روز که او شد عذاب هم در آن روز که او کرد و چون از آن تکذیب است
حاصل آنست که اگر اعمال است اما اعمال تو را بدید که در آن روز بود
زود می باشد که می بیند آنرا که شرک آورده از تو درین روز که در آن روز است که از آن روز
خبر داد و بعد از آن روز که آن مشکلیان گفتند که در آن روز است که در آن روز است
شرک نمی آوردیم که در آن روز که ما این تکذیب را در آن روز است که در آن روز است
بگفته که در کتاب این بیابان است با آنکه استنرا می کرد تا با استنرا است
این بود که می شروع می کند که ما است که بعضی بفرموده است و است
ما شرک نمی آوردیم که در آن روز که ما می کردیم که در آن روز است که در آن روز است
تجویم آنها که در آن روز است که تو می گفتی که در آن روز است که در آن روز است
تکذیب کرده اند آنرا که پیش از ایشان بوده اند که در آن روز است که در آن روز است
که بیشتر از بعضی در یافتند عذاب را که در آن روز است که در آن روز است
بسیار اجری معجز که بر آن است که در آن روز است که در آن روز است
از بی و طاهر که آنرا می دانند که در آن روز است که در آن روز است
که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
توح که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است
عقل که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است

بر این راه نمودی هم شمارا
ایمان ترا که گواهی دهند
سزایان بخارا از تمام و عرش و غیر آن
تو گواهی دهم با ایشان یعنی صدیق مکی ایشان را در آن
و اندکی در و ... آرزوی کسانی را که دردی غمناک
سازد از آند ب کرده انوار مهدی مبارک در جلال و عرواح
بی بروی مکن آنرا که نمی گویند بر آن سرای دیگر یعنی برستان
و ایشان را بر روی در کار خود و بر این می کند تا آنرا
از مردمان و مشهور تا همه بخوانم
شاید شما این کلام را دیده آید که تا ای اوست از عفت مکن بست که احکام او در معنی
منوع شده و این ده حکام است از او و نهی و از جمله آن
مساجد و ... جزای چیزی نام
شاید بگوئی کردن در متابعات فرموده که توحید و احسان و البری و در یک
سند انقطاع از جهت آنکه ایشان سبب تربیت در وجود و تربیت و دو واسطه اند
کوشی تعالی نشانرا منظر آنرا و در صفت ایاد و در تربیت خود ساخت
... و کشید و ز تران خود را است
... روزی میدهم شمارا ... و ایشان را این حرف از طرف اولاد
بر ماست نه بر شیخ چرا که یک قلمی ناقص میشود ... نزدیکی
کنند یعنی هر کس میشود در شهرها و ناسندید ما را و کوشند فواشی زمانت و عوالم
او را که بر روی بنیان از مردان زمانا که تروی و اومایشی و بی مالکانا تا شکار با بران
اقدام نمودند و شیخانه فرود کرد ز نام کردیم ما ... آثار انکار
از آن ... و این بنیان بود ... و ما برین ... محققان
گویند که ما نظر

و بدستی که ما ستم عتد در دست خود از قرأت ایشان و کتاب خود را با ما در پیش بخوان
یعنی منیدانم که ایشان هم میخوانند زیرا که بلیغ ما نیست و تا آنکه او بر آنکه گویند
توانا آنرا اگر فرستاده بودند عتد کتاب بر کتبیاتی جناب خود بر جود دان
و زنیایان حکما چون مراد ما گویدیم راه یافتند که از ایشان عتد
بسی بدستی که بعد از آنکه عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
که بلیغ شما فرود آمده و در آن روز که کتبیاتی عتد عتد عتد عتد عتد
رسد و عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
کواه کبریا و گویند و از حضرت رسالت صلوات الله و سلام علیه که کواه عتد
و هر که در هر روز است یعنی عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
بسی کتبیاتی عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
و عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
که بدترین عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
از قرآن عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
قرآن و پیغمبر است عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
ایشان یا فرود آید ملائکه عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
تو عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عتد
علیه السلام و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع اقباب از مغرب
و عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
قیام قیامت نص کرده عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد عتد
پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی اقباب در صحن

از مغرب برآید در آن باشد و درازی آنرا امتحان و اهل او را در بایند که چون از نور و قلع
شود انتظار صبح برند صبح بر نیاید در مکان افشود و دیگر باره در روز یا سرگردد و چون
تمام شود در آن صبح برآید تا باشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه نسیب بعرضه گاه نهاد
و آنکه بضرع و زولتی و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و اوقات
از افق و غایب برآید و با زوری بشود و در خلق آنرا مشاهده کنند و چون این ابر عظیم
ظهور کرد در شب بقیه شود و اهل آنرا با شکر و سبب این را بگویند و سود کند
چنانچه مع نفسی را در آن اوقات ایجابی نفسی که در آن است بزوده است که
ایمان آورده باشد و غیر آنکه ایمان آورد و دست یابنده که کسب کرده باشد
در آن اوقات در آن خود نیکویی یعنی عمل بسندیده این دلیل کسی است که ایمان
بجود از عمل اعتبار میکند و آنکه ایمان را عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را
بر این روز و بعضی گویند که در آن روز اخلاص است یعنی صیقل ایمان کا زردین روز
سود کند ایمانی اخلاص یعنی ایمانی منافق نیز سود مند نباشد و امام حسن بصری
رحمته علیه السلام فرموده که هر که پیش از طلوع انشاب از مغرب ایمان داشته باشد اما احرام
زود کند باشد و غیر ما کرده چون این آیه معاینه پسند و انگاه چیزی کند آن خیر
بذیرنده نباشد و در محال التزیل فرموده که در آن روز ایمان کا فرو توفیق است
مقبول نیست و در میان قولست از در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که ایمان
از مغرب طلوع کند بگوای محمد صلی الله علیه و آله انتظار بر این ایامها را
که چنانچه منتظر این علامتیم و چون ظام شود و الی بر شای و خوشحال ما است این حدیث
درستی که آنانکه بر آن کرده کردند و درین خود را که بعضی از اینها کتب
ایمان آورده و بعضی کار شده و اینها کتب و کشف کرده کرده چون بود که
مشق و یکبارت و نصاری که عقاد و دوزخ شدند و استقیم نیستی تو از فعال
ایشان در چهری یعنی وقت مجاری با ایشان نیست این کلمه بایه سبب منتظر

از صفت حرف اکر ام و لطف و مجد و صدف یا ارای می است با هم انصاف و با بعضی حرف و الیه
بر اسمی دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا اسم اهل و اتصال هم خوانی که معلوم
و بیان میکند با از می دانیم که هم و حق از باطل نیز میگوید و در کتابها و کتب مذکور است
که الف اشارت به نیت احدیت و لام هم اشاره است از اشارت با حقیقت لایم که نیت
از جامعیتی است که آنرا معنی محوری گویند صلی الله علیه و سلم و صلا و صورت محمودیت
صلی الله علیه و سلم و قول بن عباس رضی الله عنهما آنست که صلی الله علیه و سلم
الرحمن الاعلی تر یعنی مکنده و در حقایق سلک بود الف نزلت و لام اجر و مرم
طین از روی و صلا و اشارت با اتصال بر متصل و انفصال بر منفصل و فی
الخصیفة نه اتصال را محال نمی بینی است و نه انفصال را محالی غایتش است این است
این برون از نفس و وصله کاتوره و از فروع مکنده اصل علی معانی علی عبارت از بیان
لی حقایق اشارت از بیان بر تر است از سرکات عقل و در هم لاجرم کم گشت و روی
مکر و هم حرفا بکلی در ملاکت و کرم نیست هوکس را بر خوشی روی نیست
این کتاب است بر در مشاهده شده است و هوکس را بر خوشی روی نیست
در سینه خود شکسته از خلیفه و یعنی باید که در شک نباشی از نشانی
پیغام الهی و در شک نیست قوم اند و سناک نشوئی که این کتاب بر نو فرود آمده است
تا به نام کنی بران کا و از آنرا و تا بنده و می بند و لای بی
و مؤمنان را در پی روی کند ای ملکفان این است که در پی که در شده اند
بشما در پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشتند و اول
و نوا می و بی روی مکنند و در کتاب صلا ای اولیای
دوستان را اولاد ضام اند که کفار ایشان را دوست میگویند یا شیاطین الانس و الجن
که صلی را در کرم می افکنند طایفه فاسق و در آنکه بنده می برود حق که متابعت
غیر حق کنند و بسیار راه و بهما و شهرها از کفار و فجار که ما

که میگفتند لیک لایشریک الی الاشریک میگویند و گفته اند مراد از این کلمات توفیق خود بود
خودست بی شکی نه یعنی هر چه که میگویم و دارم همه برای خداست و بدین اثر است
و برین نامور شد نام و آثار آن است که در من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام
بنی معظم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت میانگفتار و آنحضرت را صلی
علیه و سلم در رجوع مابین ایشان این آیه نازل شد قال غیر تعد بکوا یا بدونا
طوبی انعمی علیکم بروردگار و در عبادت او را هر چه سازم و میگردانم
کنار منی و حال آنکه خدا است او و نیگار همه چیزها بی سوا او فریب و مخلوق او باشند
و حروب برای ربوبیتش را وارد نموده و در نسبت من و تو و کتب مکتوب و غیره
از برینا که استیلا بر او بر ما باشد و او غیره کیفیت ایضا در باب
قیامت میگویند که ای شمار در کف من می شوی از زود و در روز قیامت
نوارد و بی بر دارنده و در آن وقت باری دیگری را یعنی هر کس خواب گناه خود
خواهد کشید تمام آن باری سوزی بروردگار قیامت نیست پس خبر خواهد داد
شمار او را آخرت است که با آنچه بود بود که در آن قیامت است اختلاف میکند
در دینی از امور دیده و حق و باطل آنرا بر شما ظاهر خواهد یافت و حق است
حقیقت و اوست انکس که گردانید شمار ای است محمد صلی الله علیه و آله که سخت
بغض است و بر داشت بعضی را از شما نموت بعضی ز بر بر منی بگردانید با پیکاری
بلند در بزرگ و توانگری و امثال آن است و تا پای زمانه شمار را
در آن که برین خواهد از حال و جاه ناظر شود شکر اعینا و صبر قرآن است پس
که بروردگار تو میخواست زود عیونت گشته است ناپسندان را شکیا با
بند و برستی که او از زنده و میبایست بر شاگردان و صاحبان
باید که در آن وقت از حق و حقیقت با اسم این
یا قوه اشارت با اسم از اسم الهی حرف از لطیف مکرر صورت با سر حرفی

در زمان ایشان که با اهل آن شهر و قریه سراسر غایت حقیقت
عام یا عموم بر طاعت اسلام اند و با اولاد و دیگر عقیبت بر ایشان و بر دیگران
بیت شکنان در نجوم و زجریه نوم شعیب علیه السلام مخصوص این دو وقت است
که زمان آسمان بود و تصور نمودند که در آن نبی است پس بجز غیر منظور
صعب و دشوار بود که به جهت غیر شریف خویش و نیکوتر است و آنست که بنویسد
در خواب و غیره در آن که در ایشان است که با اهل آن است
گویند که گفتند که این بگویم که در ایشان است که در آن است که در آن است
گویند که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان
فقطه است در حال آنکه قول ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است
قول ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است
مشافه بود که در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان
در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان
ایشان از قول رسالت و احادیث رسل خواهد بود و در آن است که احوال ایشان
و این است که در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است
رسالت و تبلیغ احکام و این سوالی است که در آن است که احوال ایشان در آن است
بر او که اینها را پس از اینها از هر بابی بر او است که احوال ایشان در آن است
بر او که اینها را پس از اینها از هر بابی بر او است که احوال ایشان در آن است
سوی هر یک از اینها که در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان
در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان در آن است که احوال ایشان
بهر آنکه اینها را پس از اینها از هر بابی بر او است که احوال ایشان در آن است
اظهار معنی است و در میان اینها از اینها از هر بابی بر او است که احوال ایشان

و در آسمان و تعظیم خدای بر زمینگان که هر خاسته‌ای و مطیع با نذرین نماید که مصیبت
کنی و نبشت که جانی طاعت کند گانه بی فانی و بی غم و باطن و نبشت با از
آسمان و در بدستی که تویت آسمان و در انوار شکرانی و در دنیا و آخرت که
بزرگوار صورت زشتی و بیانی در آن است که در جانی و حال و حال و کوف
صورت شایسته از شهرین صورت و گفت ایس و تنی که در مشهور و از آن است که
گشت ایس و در صورت ده و در آن است که در روزی که بر آن است که در آن
از سیر که یعنی در قیامت که در آن است که در آن است که در آن است که
هدایت و ادگانی ایس و در آن است که در آن است که در آن است که در آن
تعالی در آن است که او ایس و در آن است که در آن است که در آن است که
و هر که از آن است که ایس و در آن است که در آن است که در آن است که
وقت معلوم که زمان دمیدن نفی صحف ایس و در آن است که در آن است که
بر آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که
ایس و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که
از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که
از جهت ضایع و ایشان را در آن است که در آن است که در آن است که
یعنی از جهت سیاحت و این را در آن است که در آن است که در آن است که
از جهت سیاحت و ایشان را در آن است که در آن است که در آن است که
نشانی از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که

از آنکه می گویند که آدم را از خاک آفریدند و چون فرمود که سجده کن او نکرده و گفت ایستاده باش
از دم این جناب از حیث معنی است یعنی سجده ای نماید از آنکه مثل
بود و از کسی که سجده می کند تفاوت این از دیگر سجده های دیگری است
بناش و او جوهر لطیف علی که از آن است و در سجده و از برای آدم را
بسیار از آنکه کسی که سجده می کند از آن است ایستاده این صورت مغلط خورد که کیفیت
بناست و منظر مغلط کرد و اگر باعتبار قاعلی که مغلط پیری عبارت است از آن
و نسبت کیفیت که در نفوس خود می بود و اشارت است بدان که در کتب شیخ دانش که جز
در فضیلت آدم است تا او را است زادم ایستاده صورت می بیند و غافل از معنی
شود آن مرد در حق که بر این صورت این طبع که صورتی را می بیند و این که در
صورت چشم را و کوی خیال تا به معنی تعجب در آن خیال و قیاسش نیز در فضیلت
تا در آن که تا مستقیم بود زیرا که انشای این است هر چه بود در معرفت از اول و در
این است هر چه در کمال نگاه دارد و این از همان است که در کتب است که است
و خاک متواضع بود از کبر نگیرد بود خاک نقش بر آید و خاک آدم نقش بر
باید است که در کتب خود هم آمده و انشای نقش سوزد خاک نقش معرفت ایستاده
بسیار نقش بر این اعزاز و وجهه تفضیل خاک بر آنش و در هر ام انشای بطریق
نفس نگیرد ایستاده - صورت خاک را در دارد بر کی در تیرگی یک رنگ نگیرد معنی
عبارت است از آن که خاک را در هر صفا و صافی است و خاک کفر است
از آنکه در کتب جانرا ایستاده است. جنت کرد و از هر صفا که در است و در خاک کسب
نور که در کتب است. کفایت خزان که ایستاده است بی نور در زمین از
آسمان یا از پشت در این از کتب است بود بر عصمت او و گفته اند که نور کن از زمین
در کتب است سبب طاعتی کرده بودی بشود در سبب توسط اعصابی که در کتب است
شدی

و بهر یک چیزی بایش میگوید بزرگوار از زبان تو میسر است در طلب مولی و جانان
شود بوله طبع دنیا و مافیها در نظر مع از تمامین تویی محبت حق است که همه را
و بر آن سوز دارد نوازه تعلیق بجز اولی که نصیب بر این جهان نیست و از آن بود
تفا و بر آن پوشیده شود هر که در این جهان است بر برده نفع از لباس تویی بکار او است
بهرت حق و بهمان پوشیده کرد سواد هر چه معتقد به علم است مصلح و خلاصی کرد
و حجاب بزار از هر وجودات مکرر در کشید و انوار سران الملک الوهم بفرستد و
و تبار را جلوه نماید ملک ملک و کساره خود مالک است. هر که در حق کل شیء مالک است
کل شیء با خلا الله باطل ان فضل الله عظیم ما طلع الملک امر پیش در پیش است
مستی اندر نیستی خود و ملازم است که ان زور نشادون ایمن چون آیات دیده
از تقاضای فضل برده می خواست که بر آن سواد آدمیان را بپوشید و ایشانرا
از ضعف برکن در حقنی مستغنی که در این حلقه بود و چون ما باشد که ایشان بپند
گیرند و قدر این نعمت بشناسند باسی که در این نعمت است استعداد الهی و توان
آدم و الی ایمان محمد علیه السلام بر حذر باشید که بکار در فرستد تا اندر او دستهای
و با شما مگر نکند و شما را اندر او حق هر دو نبرد. و جان بپرو و حق او بود
در هر دو ما در شما را این بخشه از بخت بیخ شکیا بومی شود و بپای
با شما جمله ایشانرا بپوشید تا با شما بپوشید که ایشان سواد ایشان
عورات ایشانرا یعنی بپوشد تا شود که بپوشد شما مکتوب العون بکشند و از بخت
پشتادند پس شما نیز از مکر او خور کنید و بر روی که ایلیس بر گمی بیند شما را
شود و تسلیم او در شکر او در حق نیست و در حق از جانبی که شما ایشانرا
نمی بینید یعنی اصحاب ایشان از رعایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و در
اصحاب شما را بر اسطفا غلظت و کثافت می بیند پس حذر از چنین دشمنان
ترتیبی که ما معتقد است بپوشید که در این راه دیوانه از آن که در

در روزی که شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند و در شمار است
در زمین حضرت زاکریا را که در آنجا پدید آمد و بر خورداری
تا سلام رسیدن که آدم علیه السلام غمگین شد و بنده است که دیگر بهشت مگر
خواهد بود تا آنکه گفت خدای سبحان در زمین می زیند و بهشت خرد
در زمین می میرد و در زمین پرزن آورده میشود برای آنکه
آدم علیه السلام از مصروف این خطای معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد
خطای تمام است و همه فرزندان آدم را میگوید که برستی که ما فرستادیم
بر شما بوششی یعنی با زبیریم برای شما لباسها بنده پیرات سماوی و آسمانی
ناز از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم الانعام من بیان فائده نباس
میکند و میفرماید که بوششی بوششی بوششی عورت شمارا در بهشت بود که
فرستادیم لباسی که بتوان آرایش کنید خود را که گفته اند لباسی آنست که عورت را می پوشند
و از به ما و رای آنست از جامها آرایش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرمود
که لباسی آنست که از پیش باشد و ریش از ابرو بشم و کمان و بشم بود و گویند ریش
است فائده است و بوششی تقوی یعنی لباسی که برای تواضع
پوشند چون بشمینها و جاهای درشت است و آن بهتر است از لباسهای نرم
و مکلف که بیخراقی پوشند و گفته اند لباسی بر میز جاهای و راست چون زره
و خفان که وقایع محاربه باشد از اثر تیغ و نیزه و نیزه و خفان لباس
تقوی طاعت است که عیب آدمی بر آن پوشیده می شود چنانچه عورت بجای مسود میگذرد
و گفته اند لباسی تقوی عفت است یا حی یا قویس الله یا الترام طریقه خیر و ذکر
اخفاتی آمده که لباسی بود که در آنست لباسی تقوی و در آن نوحی با هر شریعت است
و لباسی تقوی و آن معلق بکلمه حقیقت است از لباسی تقوی همین بدین نامه منو است
که ستم سوازه او میشود و از لباسی تقوی هر یک از دل و روح و سر و وضع بهره دارند

که در ظاهر است بمسلمانان و ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مورد زور ایشان
بر منظر طراف کردند و بدان که بجزید بهتری از ذنوب تقال نیز اندکی و منی عام در ایام
اخراج آنها خوردن حیوانی منسوب بوده و ما بنکر از طعام قناعت کرده اند طاعت
در استبداد و تعظیم بعد خلیل استبداد اول اسلام گفتند ما با حیا این تعظیم و تکریم
نزد او داریم حتی بیگانه ایشانرا تحذیر فرمود و گفت شد و زاکیر ما زمین جاهلیت
خود را که بدانند آنگاه است ای مردم هر چه نزدیکتر به طاعت طراف میکنند پادشاه
نواز میکند از بزرگواری این عامه نیکوترین و باکی نموی با سبها و بیکار است نماز
برشند و گفته اند زمین است که در دنیا محاسن است و اما قشیری در دهه میگوید برود
زمین سرای است نه آرایش طوایف و در کشف الاسرار آورده که زمین در میان علم سر
بودست برای نماز و پیمان کشف حضور دست برای طریقی را از دنیا زیت نروفا
طاعتی حضور دل نیاید پس کس طالب حق را دل حاضر بین و نگاه بس و نور
یعنی در ایام احوام گوشت و چربی و غیر آن از مالکولات و پاشا میگوید
و سایر مشروبات و از صرد مکتوبه بخیر صلاک با با نرا و طعام و
در خوردن آنها بویستی که فواید است در دست میباید
اسراف کشیدگانرا یعنی آنها که زیاده از سیرک نخرند در کتاب تفسیر القلوب فرموده
که در با بجز خوردن در روزی اسراف است و لذت بعضی سلف فعل میکند که اسراف است
که هر چه آدمی با آرزو کند ببرد و دل زین مسلمانان اند که تمت او تمام مصروف
باشد بفر طعام و شراب در ایام حقایق بیات سلسله الذهب مذکور است است
خواجه راسخ که از طعم نا شام دارد اندیشه شراب و طعام شک از خوشبوی و خوش
حالی گاه پر میکنند بی خالی خالی از غله و این از دوزخ جانی او فرزند است
یا مطیع شیخ الاسلام انصاری حدیثی سره فرموده که اگر محمد دنیا را بفرستی در
دمان در پیش نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه و صرف کنی

زنانا که ایله زنده یعنی واسطه حسیت و نسبت و پیرا نداشت
کازان سافه ایله و ایضا و چون بگفته گذار و ترکیب شده با جریه علی است
چونیت پرستی و غیره که هر چه باشد لغال آن و کسی ایشانرا از آن نمی گذرد قانو
گویند از روی تکلف و جدت است که باقی این بدین علی است که تا به در آن خود را
استه خود را از روی دره است مالا به این فاصله می عقید را با افترا جمع
کنند که بگویند که بعد از تحقیق که در آن زمان میفرماید احتیاج بر شما
و باستوری در قول و فعل نیست لکن بر آن عبارتی گفته که هر کس که میگوید که کلام خصال می
فغان خود را آیا میگوید تمام است به خودی از راه افترا و استه
نمیدانید که از مرد طاعت بزرگوار می فرود آید و میاید
در کس میگوید که هر چه است به است و در هر کس که است که در ویالی خود را
قبله خود میبرد نزدیک زمانی بودی یا مکانی بودی و مراد از خود و غارت
یا هر چه که عبادت خودی بود وقت نماز در رسید ز یکدیگر مسجد که باشد و تا غیر
کفایت یافته بود در مساجد خویش گذارید و در هر کس که است به است
و صفتی که یک کس که باشد در هر کس که است به است به است به است به است
بگویند که شما را در ابتدا هر چه است به است به است به است به است به است
بر عاقلها یا خانکه شما را از خاک آفرید باز خاک خود خواستید است که در می را
راه نمود باینکه توفیق داد بر لیکن هر چه است به است به است به است به است
بگویند که شما را در ابتدا هر چه است به است به است به است به است به است
استه و این است که این که مانع است به است به است به است به است به است
اوستاد و در شان خود و زمان ایشان برودن در وقت است به است به است به است
و در هر کس که است به است به است به است به است به است به است به است
و نفسی لا اله الا الله جانند باقی است بعضی بر آنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران
گویند

و کشف هم این را غیر از مؤمنان و تقویت کردن آنرا است و بعضی از بزرگان فرود آمد
تا در خانه بی خودی با او سخن گفتند و با او در ملاک ایشان با هم گفتند و
مغز هر کس را بیست و چهار ساعت و این بیست و چهار ساعت را در هر طرف
افعال و فکات را که در هر روز در هر ساعت از هر ساعت و پیشی نگرند بر آن
اجلی چون فرود آید پیشی نگرند و پیشی نگرند از وقت یک نفس یا بی قدم گفته اند
خطیب با لشکران در آن ایام است چون بیایند بمکه از راه مدینه
از شما بویان شما را حاجت است که تمام بلاد مدینه ای فرزندان اوم چون بیایند
در ستاد کاندیشگاه از نوع شما در هر وقت که بر آید بر شما آید و این کتاب
را با خود بردند تا با حکام شریعت در آن ایام که میسر بود در شریعت و کتب
و احادیث و باصلاح آورد عمل خود را در آن وقت که میسر بود در شریعت
از ترجمی رسانند این سخن در هر وقت که میسر بود در شریعت و کتب
هر چه میسر بود رسانند و اما اگر در هر وقت که میسر بود در شریعت
ما را بعضی گفتند که در هر وقت که میسر بود در شریعت و کتب
یعنی سرگشی نمودند از ایمان بدلائل و صریح ما را در هر وقت که میسر بود
ملازمان ایشان در هر وقت که میسر بود در شریعت و کتب
ایران در هر وقت که میسر بود در شریعت و کتب
علمی است بر خدای دروغ بانکه گوید زن و فرزند و شریک دارد و گوید
با آنکه یا بدرون شکر آیات سرده او را و این احادیث نیست او را
اند که هر قدر میماند و مکرمان در هر وقت که میسر بود در شریعت و کتب
با آنکه بر از نوع محفوظ با این تعلیم تقدیر بر لوح نوشته شده از هزار و یک
چند ایشان و صد یا بیاند جزای او نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بدرون
از روی نوشته ای ایشان حتی از آنکه با او قلمی که بیاید بدیشان

بیک جو از آن خیر داریم داشت. پند می داد و راسی در دوزخ کالی سر خیر نیست و در اسراف گفت اسراف
نیست اندر خیر. بگویند که هر چه حرام کرد ما است در دنیا و آخرت. آری ایشان را که خدا
مقرر فرموده یعنی جاهلانی که قبیح است از ایشان بعضی در دنیا و آخرت بدون آوردن
برای نیکوکاری خود و لذت باطنی چون پند و کلام و از حیوانات چون شتر
و گاو و از معادن چون زره و خون و استخوان و دیگر حرام کرده است از بلایر تا
آنوقت از آن نظر یعنی مستلزمات ماکل و مشرب از گوشت و در صورت حیوانات
یا از حیوانات غیر و سایر و غیر آن است. بگویند زینت طلا و نقره
برای آنکه سانس که ایمان آورده اند یعنی با صحت برای مؤمنانست و بی صحت
در دنیا و دنیا اما کفار بخاریه شعیب شریک ایشانند در دنیا لیکن نعم
جای بدانی اهل ایمان و اولاد و اولاد بیگانه و بی شریک و بیگانه در روز
رسخیزد. در همین تک تفصیل کردیم این حکما را است. اینها تفصیل میکنیم
نشانی احکام دیگر را با دلایل توحید را همین میسازیم. برای
کردن می که هم دارند و میمانند. بگویند محمد ^ص زینت است که حرام کرد
از نیکوکاران. کسانان گیره و اگر حقیقت عقوبت نظم است. ^ص
اینچنین است از آن جهت که است و اینها است جوفا نفاق است و حرام
کردن می که بر آن صورتی است چون صغیر. و حرام است که کاری با بر
بناحق و این تا کبیر است بظلم و کبر و کبر و کبر بود. و دیگر
حرام کرد آنرا که شریک آری. بجزای شریک گیرید در عبادت خدای
ان ضرر را که ضررانی نفرستاده است. بپرستی او. یا بجای و برمانی
و ان نیز حرام کرده است که بگویند بدو و با فریاد کنند. بر ضررانی
این نمی دانند از حرام و حرام و بر من شدن در طواف است حرام
و سر کرده است. بر مدتی که ضررانی تقدیر کرده است بر حیوان ایشانها

و گفته اند

ندارید و قائلند که چشم و گوشت پیش رو از آن است و چشم و راه و از آنرا و اگر آن را
بیت شما را عیب است و آن چشم و راه از آن است که بدان استقامت نیست فریب و عیب
بشاید بلکه ما و شما و کفر ما بریم و در حق استقامت نیست عیب و عیب است که چشم
بیب این بود که کسی میگوید از کفر و عیب است که بگوید میگوید و عیب است که
درستی و درستی که آنها که بر روی او است و استقامت است که از آن است و در این قدرت
و استقامت را عیب است که هر که در دنیا از گردیدن بگردد و در این است که در این
کشاید نشود چشم و راه و عیب است که با بخت تزلزل رحمت و استقامت است که
استقامت در طاعت است که برای اعمال و ارواح ایشان در این است که چشم و راه است
ببین برین که در بر عیب زمین است و بر این است که در این است که چشم و راه است
بر روی عیب است که با این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
و مشکلی است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
سوز و در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
این پادشاهش منکر است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
باشد که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
و از بر این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
بود و در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
و این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
کرده اند چون محمد بن رسول در زمان بردار که عیب و عیب است که در این است که چشم و راه است
و ادکان تمام آن فرقه ها است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
و این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
آن و این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است
و عمل است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است که در این است که چشم و راه است

و نهادگانها که ملک و زمین و شکران که در این عالم میسر شود و در این عالم
نیض کنند و هیچ ایشان را قائلی که اینها شکران ما ایشان را بدو بی تو و تو بی
کجا از این دنیا که چون کشتی بی یکتا بودید که میخواستید بیرون بیرون
این دنیا را برود و هر دو را تا امروز میگویند غریب غریب این دنیا را تا او را
کافران که آنها حسرت کشم میزنند از این دنیا که میگویند بیرون از ایشان با
ریشه زشتی و او را میگویند بیست و نه بر نفسهای غریب که در این دنیا
بماند و برین مگر این که آن که در این دنیا با یکی از طایفه روز سعادتی ایشان را که
در دنیا در این دنیا که در این دنیا در میان این امتان که در این دنیا در این دنیا
چنین از شما این دنیا و این دنیا این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
که در این دنیا در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
در این دنیا در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
نیکاه که در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
و میان ایشان باشند و در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
میکنند و ترسانان از ساریانرا و کبران که در این دنیا و این دنیا و این دنیا
تا کسی با یکدیگر رسد و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
آنها که در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
باز ایشان گویند و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
و در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
است و در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
دیگران که در این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا و این دنیا
بجهت ضلالت و اضلال و بس روانرا بواسطه کفر و تقلید و در این دنیا و این دنیا
و لیکن ایشان میگردند و حقن خطاب میگردند یعنی شایسته دانند و در این دنیا و این دنیا

ایشان در پشت جانودن باقی و در این بیخودت پروریم و سود
از در سینه های پیشانی خود و من بعد از کینه و حسد و از اسباب عداوت باشد
بگردن می رود و من خسته ایست و از بر مسکن ایشان جویند بر این برین
نوت و سرور ایشان و تا او می گویند لیل بیخودت بر من نازل خود را بختا
انری حمد و ثنا و آن خدا را که فضل خود بر ما را نود ما را از برین مقام
یا بجای که این منزل خواجه است و من است و نبودیم مگر بقوت خود را
می توانستیم بایست و از آن بر ما آمده که انفرادی طریقه نودی و این شکایت
که پیشانی بخت هدایت او است زیرا که بی تو نیست رفیق رفیق الهی بلکه این طریقه
میسر نشود و بی پیشانی است تا مناسی می بیند بقتضی و از نرسدیت که بر تو
لطف تو نماید از راه از راه تو معکس نگردد و اگر کسی که بجهت رسیدن رفیق
توفیق رفیق از نشود و او طیاره شده دیگر می گویند پیشانی بودستی که میزند
ز شادگان پروردگار ما خود بر کسی خواهد داشت و از شادگان ایشانی را
بوجود می آید و در این صورت اگر می شود لیل بخت و این
آن بخت که و کس در دهنش بودید و نیز این دلده شد بر آنرا
خودت بانی بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بخت را میرا
گفت زیرا که عطای بی رغبت و دیگر آنکه میرا شکرتی است از کافران خانکه در
خبر آمده است که معکس باشد الا که بر او را منزلی باشد در بخت و منزلی در دور
بین کافران منازل موافقت میراث گیرند در دوزخ و منازل کفار و میراث
بمؤمنان رسد در بخت و تا در این ایشانی است و خداوند اهل بخت
باید و در دوزخ را و اندوکی شامت گویند و بدست می آید که می آید
ای و عده که چون ما را بروردگار و از منوینها
راست و درست است که با شما بیخودت و در این بخت و عده

اوصاف ایشان گفته بود که بطال و عمار و صبیح سلمان و امثال ایشان رضی الله عنهم
و کافران کونین و ذوالقدر و ذوالنور و این کوه آمانند که در دینی ستم سوخته و نور
که البته طاعت ستم شده بر خود خواهم که از بد ایشان نرسد تا نخواستارش خود را
و حالا برکت حق در دست اند و بویا لعلها لطف ازین سخن فایده در دست حضرت
حق سبحانه بگویم خود ایشان را که بر این غلغله افتاده در این در بر طاعت و لایح
بیمه بیع ترسی نیستند و شما از خدا و شرا بدیده اند و منشا حزن و غم
اندر خاک نگرید از قوت مطالب و مقاصد این طایفه رضی الله عنهم که بعضی
اوصاف همیشه در آید و در خیانت و فرج بعد الیاس بود آید که بخواهد با
خویشاوند در بهشت دستور کاره تا با ایشان سخن گویم حق سبحانه از آن فرمایند
تا بهشتیان در روز خیان نگرند و خویشان خویش را نمانند و طاعت ایشان
متغیر باشد اما در خیانت ایشان را بشناسند و بنام و کسیت ایشان را بخوانند
و از ایشان طعام بهشت خوانند چنانچه میفرمایند تا در آن روز عمار و او از
دهند و در خیانت ایشان بهشتیان را توقع کنند از آن روز که
بریزند و طاعت بر این است از اب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما میرد و در بهشت
در آن روز که گوید بهشتیان باید میدانند از آن روزی کرده است خدای تعالی
از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم تا گویند بهشتیان در جواب ایشان
این است برستی که خدای تعالی کرده است طعام و شراب بهشت
تلقی ایشان بر نار و برکان آتش است و تا آنکه در آتش درین
خود را بسوزانند مشغول و باز با ایشان در عهد خود بگواهی که بعد از این است
میزدند و باز که میگردند و در آن روز که میفرمایند و در میان از آن روز
دینا و طول هلاکت تا از حق فراموش کردند و در آتش که در دنیا گذارند گشته
بکلا نیست بازی و صده است در دوزخ اعتبار خوابست بر ره گذر اجل سر است

باشد مقصود در عمل و برین قول معروف ایشان بر اعراف نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق
 دخول بهشت و در این توهم که استحقاق اعراف است و این استحقاق اهل بهشت را یعنی
 چون در بهشت ننگند اهل بهشت را بر سهیل تعینت گویند آن سواران را که در بهشت
 بر شما بجای فریضی حال شما که سیدان و اولاد اسلام رسیدید در دم مدح و ستایش نمودند
 اهل اعراف بهشت در سایه باشند و هم سواران و ایشان را نظر میزنند که در پایند
 قول آنست که آخرین کسانی که بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از قولهاست
 که هر که سوار است که نیزان صفت و سیاحت اهل اعراف میمانند ایشان هم در بهشت
 می نگرند و هم در روز و در قولی میگویم را هر چه بود پس چون خلق را بسود خوانند
 و این آخرین تکلیف است در بیان اهل اعراف که میگویند و غیر اعراف ایشان
 رابع کرده و بهشت در آیند و این سیاحت اهل اعراف است که در نگاه جمعی از ایشان
 بگردانند و در تفسیر زاهد از سوره که در بیان فرشته را از کاید نادوی ایشان را برد
 بسوی دوزخیان تا بر ایشان بناه گیرند کذای
 گویند ای آفرینکار ما را در اعراف مدارا را رابع و در بهشت
 تا امان یعنی همین ما و ایشانند و رابع مکن ما را در اعراف
 و او از دست اعراف رابع مکن ما را در اعراف که شناسند
 بعلامات ایشان از سواد و به و زرقت عین و آن شناختگان رؤسا گفته باشند
 و در لید مغیره و ابوجهیل و عاصم بن و ایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا
 میکنند که ضلالت امثال بلان و عمار و صهیب را بهشت برد و عمار و عمار و عمار
 چنین نباشد و سوگند میوردند که طریقی ایشانان و نیکان ما را بر ما تفصیل کنند
 گویند ایشان را اهل اعراف که شما در غزایید ما را از بیستم دفعه نگوید از شما
 غداران چه مال که میگردید با کثرت انصار شما و ما را چه استقامت ما را
 بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع غرابت شد پس اهل

در نفسهای خورشید که سبزه را صرف پرستش می کنند و ضلالت می کنند که شادمانی
تا آنجا که اقیانوس را با خود بکشند و اینها را در دهن می کشند که بدان نیتشان
مانند نزدیکی است در کلام و در عمل اینها را در دهن می کشند و تا مردم
بگذراندند آن را و تا آنکه بعضی که پیوسته در کلام حق علی الحقیق علیه السلام خوانند و به
جامع جمع صفات کمال انوری خلق السموات اوست آنکس که پانزده آیه را
و الهامی در زمین باقی شده است و در چهار شش شبانه روز در تمام زمین
استخوان در زمین وجود می یابد از کوه تا زمین معین از تمام طلوع شمس تا غروب او بر
و در بیان گوید که در شش روز یکبار آفرینش که هر روزی چهار ساله است و هر
اول اصوات است و در آن روز شش اشیا بتدریج با وجود قدرت برای ایجاد آن کلام
کن و بیست و هفتاد هزار مختار و اشارت است بر جامع تمامی در آن روز و بوی
عجالت و اضطراب و نگرانی العباد من الشیطان و انسانی من البرکات و حیوان من
و ما المذوی المصوی است که شیطان است تعجیل و شتاب و کارهای است و احتیاج
بمانی گشت موجود از خواه تا پیش روزی این زمین و در تمام دنیا در آن روز
کن یکبار صد زمین و فتح آوردی بر تمام این عالمی از بی تعلیم است صبر کن
در کار در این روز است که استوی بی تعلیم کرد و این است که در این روز و شش
یا مثنوی خداوند بر آن یا مثنوی گشت بر آن و کفایت است و این است که در این روز
آن است که در شش اقطار است و صفت است که استوی بر شش صفت است
مردان را با کیف و لا وصف و این از جمله مشاهیر است از اولت طریقی
داریم و تاویل آن حق میگردیم یعنی در شش روزی که قدرتی است که یکبار
التوفیق و در روز روشن یعنی پوشیده می شود و در شش روز را بتاریکی
این در آنکس است که با عدل الضمین در شش روز است و در روز یعنی از بی
انوردمی که در شش شتاب کرده و روزی بر طالب شتاب است و انوردمی

مشغول شویم و نزدش اندیشه کنیم و هر چه سوا باشد از دست زنده خود
ز زب او که در فاعل است می آید و نزد او ایم ایشانرا و دانش کمال
سوا بجهت ایشان در نوشته اند و به خاطر آنکه از اینده سوا بود
درین این روز را و خداوند و خلق بود و خداوند غنا و بیایمانی در
انکار میکرد و تنبیه مانت بر او بیت با آیات کتب ما را و خود چنانکه در امر همیشه
آوردیم برای اینگونه که در کتاب تصحیح بکتابی که بیان کردیم و معانی
او مفصل یافتیم بر هر یک از این علم و این بیان بر علم کردیم یعنی علم
بر هر یک بر مفصل بود و آوردیم این کتاب را در کتب و در دست خوانند
بخشایشی عدم بر منوع برای کوهی که میگردند به دستور آیا انتظار
می برنگزایان یعنی برنگزایان و منتظر نیستند این آیه را که در کتاب
کتاب و طبیعت او را از عدد و عدد یعنی منتظرند این هزاری و علم که در کتاب
درین کتاب از ثواب و عقاب تا نرسند که در اینت میشود یا نه به معانی در کتاب
که باید تا در این کتاب یعنی ظاهر شود آثار و عدد و مفید آید و در
قیامت باشد برین کوهی که آنگاه سورا ترک کردند کتاب مفصل را
بیش ازین در دنیا یعنی چون کاروانی که بتواند بگریزد از دران روز
ظاهر کرد و صدق سخن خودی که گویند و در کتاب است که آمده بود در
در سوره بقره و کافران پروردگار را با حق برادری و در کتاب ما که در این
و آن خطای عظیم بود منتظر است بیستند آیا ما را این شد و در خواست
کنندگان است و این است که برای ما در این روز آورد آیا باز
زد اینده شویم باید چنانچه در بین ما بینیم خبری است چرا که کتاب ما بودیم
که عمل می کردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بفرقت قابل شویم نه شرک می کردیم ایشانرا
شفاعت کند و در دنیا ایشانرا باز آرند قدس سره به کسی که زبان کند و در

و پیازید آفتاب و ماه را در هر دو شکر کمان شکریت ما و در رام شکر کمان بیرون او
و سبب بلایند که خود ابراست از بونی جمع و الاغ برانید که در خدا بر است
زمان نماند با و در است به آن زین شده و تصرف در آن تا تاری است بزرگ است
خدا ای بر عدالت در لومیت و در دانید و در هر یک دست خاص از هر یک کار همه
هر عالمی است در خود که بخواهد برورد کار خود را در هر بزرگی در هر یک
و در شنیدگی یعنی هم بطلان او را شناسید و او را پرستید تفرغ نشاند
اجتناب ایشانست و در هر یک داشتن دلیل اخلاص و محتاج خالص را در کلنا
نیست و نمیدانم که تا امید که کور است برستی که خدای را شناسید مستعد
در دست می دارد از خود در کوز و کمان را یعنی آنرا که در کمال بد کند و در کمال ناکامی با در دعا
زیاد کند تا بر آید و شود یا چیزی طلبند از خدا که لایق آن نباشد و چون
رتبه اینها و صعود بر هر یک میان در هر یک و در هر یک و در هر یک
زمین بگویم باطل شد و در هر یک بعد از صلاح آن با یان یا ببول در هر یک
و بخواهد خود را از هر یک او در هر یک و از روی طمع او یعنی از روی تنگ
هر یک در هر یک که در هر یک خدای را در هر یک و در هر یک
به نیکو کاران و ایشان با حسن العمل چون عابدان یا قاصد العمل و چون عاصیان
و امید هر یک بی غایت و محصل تا نهایت است و در هر یک و در هر یک
آورده که خدایا اگر وفاداران بنویسند و در هر یک کاران نیز بنویسند و در هر یک
من اگر حیات کارم بنویسند و در هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند
و دوست اند که در هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند
پیش از آمدن باران بنویسند و در هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند
سپاس از هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند و در هر یک بنویسند
و باد شمال هم راجع کند و باد جنوب بیارید تا قطرات در آرد و باد دیور بعد

خواب را بپایانگی - سنت شامی است که در آن وقت که در خواب است
و در عبادت او دگر یکی نزدیک سازید ازین بخواهید که در خواب
نیاید به خواب و در خواب خود بزرگ را که در خواب است و در خواب است
و در خواب است که در خواب است از نوم او را با نوم او در خواب است که ماگی
پس از آنکه در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
باید که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
ای که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
و در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
پس از آنکه در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
میکند که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
مالی که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
نشود که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
الحکم گفت و در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
یعنی که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
ازین که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
از عاقبت که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
ترتیب و تا شاید که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
بس که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
کاز آنرا که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
تا جایی که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است
نیز که در خواب است که در خواب است که در خواب است که در خواب است

راست کوی ولی خیانت و عجبم ایامی که این شهر را از خاک آنکه پاید بشاید
بزی و بیانی بن دیم از تنه یک پروردگار شایسته و خدای بزرگوار
از شما یعنی نبی که نور را داند و او شهر را در سب و زور و غلبه و زور
شود و نام را بریم کن از غیبت آنی و از خود ایستادگی و پایداری
جود کرده و شما را جفا پس نیستند و ما که در میان خلق از حضرت و شایسته
بیت بعد از نبی بودیم و در روز ولادت ایشان و نام که از ایشان
نما را در از ایشان است و بعد از قوی بازار و در شهر را با از هر کانی
ولاد از بعد از طاعت است که در کوه کوه ترین قومی ایشان شمس که
ترین صخره را از این پایداری است و در قوت و پایداری
با آنکه کشته شد و پایداری که در آن شهر و در علم است
با آنکه کشته شد و پایداری که در آن شهر و در علم است
برایم و پایداری که در آن شهر و در علم است
بوران طاعت و پایداری که در آن شهر و در علم است
رسمانی خاتمه است و پایداری که در آن شهر و در علم است
حقیقی است و پایداری که در آن شهر و در علم است
تدوین و پایداری که در آن شهر و در علم است
شماره و پایداری که در آن شهر و در علم است
شماره و پایداری که در آن شهر و در علم است
میگفته و پایداری که در آن شهر و در علم است
بنظر آنکه کاتبان در سفر ایشان اند و همچنین و از قوت و پایداری
می بودند و پایداری که در آن شهر و در علم است
اسم فرود که شایسته است و پایداری که در آن شهر و در علم است

بکنند که گفته ای صاعقه ای که بر سر او آید و فرستاده
تو میکنم و بدین شرط بکنند که بعد از آن که از ما جدا
و حضرت زینت اظهار کند که در آن حال من در حرکت آمده بودم که کوه
زادان ما را گرفتند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
حایت بزرگی و در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
توفیق و در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
هرگز در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
ره بهای بیخوابی و یکی بر او افتاد و از آن یکی بر او افتاد و یکی بر او
یکی زنی و یکی گرفت ملک خبان و انصر این سخن در میان قوم ما خود در آن
ایشان فتنی و دید و ابلیس جاه بطریق غیب بود و رسید و ما بعد از ظهور این سخن
گفت این سخن در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
بروردگار شما که دلیست بر کمال قدرت او و صحت نبوت من و اینها
سه این سخن در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
این سخن در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
بسی بگذارد بر اینها و در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
در خردنی از این سخن در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
که فرود کرد شما را و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
نایب است بلکه انعام است ایشان را که بعد از آنکه در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
ایشان است بر کفر و در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند
شما را حقیقت و جان ایشان در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند و ما را در آنجا بستند

و مورد علی السلام با قوم خود که ایمان آورده اند و تاسیلات ما را ...
کلمات مذکور خواهد بود که در این کلمات ...
بسی بنات و ایدم ...
صداقت او می نویسد ...
و بر سیم خود ...
بیش از این ...
عجای آن بود که ...
عنه ...
از آن پس که ...
اینست ...
و چنانکه ...
کلیه ...
بلایگان ...
شما ...
فوق ...
و کشف ...
آن ...
قریب ...
کسی ...
و باز ...
بین ...
قبیله ...

ایشان خانه حجاب و تعالی می نماید
بسی کردند و بگشتند تا در

و سرگشته کردند
از اقبال زمان پروردگار خود
ای صبا یا یاد از چیزی را که
دیده میکنی ما را از خواب

بسی زار رفت ایشانرا بسبب گشتن تا در زلزله بعد از شهنش
صیغی عظیم
بسی با برادر کردند یعنی گشتند در امرای خود

برو که در افتادگان تا در حجابی در دکان
بسی روی میکردند و صبا از ایشان
وقتی که تا در بگشتند و خدای فرمود که می شود را بصیغی جبرئیل علیه السلام و زلزله ای که
خواص کرد
گفت از روی سخن ای اوه منی

برمانیدم بشما
نیچاه پروردگار گمانی که بادای ان مامور بود
وضعیت کردم شمارا در وقت دعوت
دوست میدارید و یاری می کنید

شمارا با یاران خوانند و از اتباع نفسی و شیطان منع کنند
و باید کنی لوط
بنامار لغت این آرزین ما خورا که برادر زاده بهر اسم علیه السلام آورده بود که جوی برسم
صلوات الله و سلام علیه از بابیل متوجه شام شد برادر زاده او یعنی لوط علیه السلام
با وی بود خولی تعالی بر ابراهیم داد در بابیل موافکات فرستاد و ان پنج شهر
بوده است سو و ما و ان اعظم مداین بود دیگر عامورا و دا و ما و صابورا و صوا

و گویند که در هر شهری چهار بازار هرگز از آمدن بودند و لوط علیه السلام بعد و ما آمد
و خلق را بخوای دعوت کرد و پست و کهنه سال در میان ایشان بود و بیانات
می نمود و از فراموشی نمی میکرد و یکی از فاضلهای ایشان لوط بود حجابی
در نهایت را از غایت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد باید کنی قصه لوط را
چون گنت و اهل سد و ما را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود

چون گنت و اهل سد و ما را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود

در زمین درختان درختان درختان درختان
در زمین درختان درختان درختان درختان
در زمین درختان درختان درختان درختان
در زمین درختان درختان درختان درختان

غایت جوئی در زمین درختان درختان درختان
ایشان از جواب صالح اراضی نمودند و متوفی مؤمنان شدند جلالت پیغمبر
گفت گروه بزرگان ^{انانکه بگردد سر کشی میکردند} از
قوم صالح علیهم السلام ^{و انکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند}
یعنی بخارگان ^{را انکسانی را که گریه بودند از ضعیفان و فقرانا}
از راه صالح از شاده شدت
از پروردگار او این سخن بر سپیل استرا میگفتند ^{گفته اند انضا}
برستی که ^{با پیغمبری که صالح علیهم السلام را به آن فرستاده اند یعنی نوح}
و عبودت ^{گردد انانکه سر کشی میکردند}
از ایمان بخدای و به پسر ^{بگفتند که ما}
باکی ^{ما کردیدگان و منکرانیم} آوردند انانکه قوم خود از ناتوانی تنگ
آمدند در روزی که نوبت او بود تمام آب جامهای ایشان آتش بود و در روز
دیگر که نوبت قوم بود آب جامها بخار میان ایشان دغا نمیکرد و دیگر تابستان
بظهور وادی آمدی و برفی و انعام قوم از دم اسان شده بیطی وادی میرفتند
در زمستان بیطی وادی قوم نموده چهار پایانی بظهور وادی میرفتند و ازین جهت ضرر
به ایشان میرسید و وزن که ایشانرا غنیزه و صدقه میگفتند و مؤمنی بسیار داشتند
این صورت بر شان شاق بود و ازین سالف و مصلح بن دهر را بران آوردند
که راه رایی کردند و جناب قاصیل انانکه گورد خواهد شد و کشن سب زول غواب

چون که در این زمانه بر روی کلاه شاهی و معجزه روشن
شماره در آن معجزه شعیب علیه السلام خنجر نیت در ایام پیش نیز بنظر غیر نرسیده
در ایام با هرات که در آن زمانه بنام علی بن ابی طالب کرده میگردید که معجزه شعیب علیه السلام
آن بود که حرف خواستی به گونه بلند بر آمدی که سر زود آوردی تا شعیب علیه السلام
با آسانی بروی صورت کردی و سر یک انقوم او را در میان دو زنانه بودی که
از دیگر کی بزرگتر بودان بزرگی فریاد می و بر آن خرد ز و فتدی و با وجود کوفه در
کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا گفت در این میان با جوانی میروم
در آیه روشن بشما می غایم **بسم الله الرحمن الرحیم** راست سازید که کمال را
و آن در زلف را یاد در کیل و وزنه درستی کنید
و کم کنید بر دامن در جزای ایشان یعنی خیانت کنند در جزوه زود
و فساد مکنید بگف و خیانت **بسم الله الرحمن الرحیم** در زمین
بعد از اصلاح آن بیعت انبیا و ائمه است عمل با غیر ما
بهر بیعت هر شمار را **بسم الله الرحمن الرحیم** اگر رسید شما که در مکان و چون قوم شعیب
علیه السلام در شهر ما بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صیحا راه زدندی
بسی ایشانرا بجای از کسی منع کرد از قطع طریق بتر نمی فرموده گفت
و نشینید **بسم الله الرحمن الرحیم** هر را می که بیعت از حال **بسم الله الرحمن الرحیم**
و گفته اند ایشان بر سر راهها نشسته و هر کس خواستی که بگذردت شعیب علیه السلام
رو در او را کزین کردندی بی شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها نشینید که در
کنید طالبان راه حق را **بسم الله الرحمن الرحیم** و باز در **بسم الله الرحمن الرحیم** از راه
خولی **بسم الله الرحمن الرحیم** آنکس یا که ایمان آورد است **بسم الله الرحمن الرحیم** و بگوید
بودی شاه خدای **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی طلب بطلان او کنید **بسم الله الرحمن الرحیم** و باید که منت
صدای را بر خود **بسم الله الرحمن الرحیم** چو فای بودید **بسم الله الرحمن الرحیم** اندکی در و عطا **بسم الله الرحمن الرحیم** بین بسیار

آید ایندی و می آید
برین عمل زشت یعنی لواط
کسی پیشتر
برین فاونده یعنی پیش از شما انکار نکردند
آیا شما در بعضی آنکه بر این خبر خوانند یعنی بر این که شما ای قوم
از روی ایمان
از روی از روی مباشرت
که باج کرده شده اند بر شما بی شما بطریق حق نیستید
بلکه مستند
کرده از اسراف گفتگان و از حدود گذشتگان
جواب قوم لوط علیه السلام باز این کلام
مردمان بعضی
پروند کنید لوط را و دختران او را و آنها که بوی ایمان
آورده اند
از پیش شما یعنی از سدوما
بهر شی لوط و متابعان
او
مردمانند که طلب بایزگی میکنند از فواحش بعد از این عمل
با ما متفق نیستند حتی آنکه این جواب از ایشان بنسندید و جواب بر ایشان از
آمد جانب تفاهل بیا بگویند غرابت نازل شد
بسی نجات دادیم
لوط را علیه السلام از آن
و کسان بعد از ایل بیت مؤمنان
مگر زن او را که او را نام داشت و کفر خود بنام میداشت و کفار را بر او فریاد
علیه السلام اغوا می نمود
بود آن زن
از باغ مانرگان در دنیا
خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان قوم ممالک شد
و بارانیدیم
بر کفار و قوم لوط علیه السلام
بارانی وجه بارانی یعنی باران
عجیب و آن شک بوده که بر سر قوم باریده
بسی نگرانی پیشده که
حکونه بود
افکار آن کاران
و نشادیم سوی
اولاد مدین که بر ابریم خلیل بود صلوات الله و سلامه علیه
ایشان شعیب بن کلیل یک نفرین مدین را
بسی گفت
ای کرده از
پرستید خدا را
بست شمارا
مع معبودی نمی
باشد

ز ایند خدای شایسته را با تکبر بر کعبه کرد در امور الهی و اولاد شاهی آوردند که درین بین ابراهیم
علیه السلام در صورتی بود که علیه السلام کوست و خدای ایشان از فرزندان بسیار بود و توانگر
کرد ایند پس شعیب علیه السلام این نعمت را با ایشان داد و گفت که من و بنوه
من که بگویم بود ...
که تو هیچ وعاد و نمود و نمود و نمود بود پس شعیب علیه السلام روی بگفت
کرد و گفت ... و اگر خدای کردی ...
با چیزی که بر آستی ...
دیگر از مظهر اند ...
آوردند و جمع دیگر انکار نمودند گفتند قوت و عزت ما راست نه و ما ترا بس
حق بلما باشد و هر کسی با ایشان بودی بایستی توانگری و دوست معاشرت ایشان
بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید ...
گفتند ...
او هر که ...
کشتی کردند در بر پیش خدای ...
دعوت او ...
و گمان را نیز کرده اند بیرون میکنیم ...
خوبی ...
صاحب کفایت نموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون نمی
جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام مرکز گزینید و آن مؤمنان بودند
پس بر سبیل تغلیب گفتند یا یوحنا که با ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب
بر همین و تیره داد ... گفت شعیب علیه السلام اجبار میکنید ما را بچون ...

زندان که این قریب را که شکر برین محمد شکر و پد و از زبانش براف بگردد یا بزندان
گزه می با کفار قوم خود گفتند که اگر درین خود را تو که کیند در زبان آتید و می بود
نفع شما بکم تو علی است عادت شما را از ان منع می کند پس بند شعیب علیه السلام نشنیدند
و گفتند ای خبیث باز نگشتند باز نگشتند پس فریاد ایشان از در
مورد می بود علیه السلام می گوید که اهل مدینه بصی طای شدند علی گفت ای کفار چه حکم
است که زمین را بجز اینها با آنکه صومعه زرم را می بر موی شود که در لای صیاح
در باج نمی باشد و در خرابه که میر شعیب علیه السلام زیاد می کرد زلزله در شهر ایشان افتاد
و همه بگریه و گریه می کشیدند در شهر و قتل خود

بجای در اشدادگان یعنی بر زمین ایشانند حیدر علی صاحب
شعب آنکه تکلیف کردند شعیب را ملکی شدند کویا مگر
نموده اند در آن شهر آنکه بدو رخ و گشتند شعیب
بودند ایشان زبان زدگان در دنیا و یعنی فوت شوی

در روز عقیبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام میاوردی خواب مشاهده کرد
آنرا بگوید خرم خود بود پس در وی بگردانید از کازان
و گفت از روی خسر کولی قوم بدرستی که بر ما ایندم بشما
بغاهای پروردگار خود و نصیب می کردم شمارا از روی مهری

و گفته اند این خطاب بلا ایشان بعد از هلاک ایشان بود جناب حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم با کفار زایش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام
بعد از اظهار تاسف و خسر بر قوم خود را تسلی داد و گفت
پس چگونه اندوه خرم و غمناک شوم بر هلاک قوم از
کازان که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از احوال و هلاک ایشان
بگویی پیغمبران تقدیر می نماید کفر زایش را و تقدیر می نماید

و نوبت دوم

به سبب نزدیکی ایشان از نور مشایخ خود روشنی دادیم که برکت آنست
 است و جوایز و انصاف ایشانرا بخیریت خود پیوسته است که برکت او منجبار است
 زانست که در زمین و آسمان در حالی بود که نشانی از بی اهل بوده اند زمین و آسمان
 بازگشت بر سر زمین و آسمان و از کس است آیا این شایسته است که در آن کس
 از ایشان پنداری که در غروب کاوان کردیم آنکه بیاید به ایشان
 در غروب و در شب در حال آنکه ایشان خفته باشند هیچ کس
 غایت بیاید بر ایشان در وقت غفلت ایشان آیا این شایسته
 اهل شرف است از آنکه بیاید بر ایشان غروب است در وقت
 جاست و حال آنکه ایشان کاری میکنند یعنی معروف در عملیات دنیا
 که باز چه گاه غافلانست مشغول باشند مگر نمی آید که بعد از تکذیب رسول از
 غروب آفتاب این بتواند بود در روز و شب آیا این شایسته است که بیاید
 از ناگاه گرفتن خدای مگر استعاره است از استدراج بنده و رفتن
 او بر وجهی که نماند پس این شوند از مگر خدای است
 مگر که در میان کاران که بگردد و نعلق زبان زده هر دو جهات
 باشند آیا بیان نکرد خدای برای آنکه
 که میراث گرفته اند زمین را یعنی شکر شدند در آن زمین پس از
 اهل آن اهل آن هر دو گاه به زمان صورت رسالت اندک و بار اعم ماحیه گرفته اند
 و خدای برای ایشان پنداری که از اگر خواصم است بگویم
 ایشانرا بجای کنان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه
 پیشینان ایشانرا کردیم و ماهرگی نهم بردهای ایشان
 پس ایشان نمی شنوند از روی تم و عبرت بحمت ضم قلبه اگر
 منشرح است از نمی شود درمی یابد بی کوشش دل از استماع سخن حق فایده دارد
 که کوشش

بهرت شد و گفت ای زغون دست از منی بگیر اینها را از من گرفت زغون اگرستی

و که در دعوی خود صد بار آورده معجزه و جفتی بسیار آنرا

اگرستی از راست گویان بخاک معجزه خود را

من بکنند موسی عصا را از دست خود پس ایضا بعد از آنکه

از دمای شد نظام الام که چو کس را شک مانند دندان که آن از دماست

در روایت آمده که آن عصا از دمای شد و من کشاده و ما پس طبع او شد

ذراع بود فلک اسفل بر زمین نهاد و فلک اعلی بر کمره قصر زغون و زغون نیز

بگرفت و در از دعای خلافت بهنگام قرار بست و بنابر آنکه در دعوی خود

عزیز را با موسی بگویند میدم ترا بهوان خدای که در دست او موسی عصای خود را

بگیر و من بتو ایمان می آورم و منی بگیر اینها را بنور او میگویم موسی علیه السلام

تعبان بگرفت همان عصا شد زغون باز آمده بر سر زغون داشت و گفت پیغمبر

دیگر داری موسی علیه السلام گفت اولی پس دست راست بگیر بیان زغون بطلبی جب در ندارد

و بیرون کشید دست خود را پس بیجا بود دست او

سفیدی که پیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نور داشت بزرگان

و نظایه کشتگان را آورده اند که موسی علیه السلام زدی کندم کون بود چون دست در کمر بیان

کشیدی و بیرون آوردی نور اینست آن مشابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب ظلمت کردی

در حوا که آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرغون نمود و بعد از آن در بیان کرد

و بیرون آورد بیضا نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و بانکه بیان

برد و بیرونش آورد همان حالت شد القصر فرعون بعد از آنکه در این دو معجزه

از شرافت قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان استوارت کرد

کشف بزرگان این از گروه فرعون است و درستی که

این موسی جادو گماست و انا بفن خود ما هر در آن که جواب

کشدگان بر روی زمین که در کتب معروف آری فرود می آید و اینها را فرودگاه می گویند
از دیگانه من که برگاه خواجه نصیرالدین در آید آورده اند که این جماعت
بهرتج بودند آن دو برادر که سابقا در علم و ریاضت و دیگر کلمات و معنی در
بسیار آمده که اینها را نیز می گویند و شوق تمام چون بحر آموز سا بود
و عا دور واقع سوال و جواب بر با قدم گفتن ایشان از قصه خواب و بیداری
موسی و ایزد یا مشهوره علی بن موسی و بلین می خوردند معلوم شد که هرگاه موسی علیه السلام
در خوابت عبادت کرده باشد با سالی می کند ایشان را تردید می آید و در وقت
در خاطر خطیر که در دنیا می آید می آید تقی که فرزند موسی علیه السلام
طلبید و مورد شد که با دوان منظره کند و یکی معارضه نظام یافت ساوان
عصی درستی چند میزدان آوردند و فرزند موسی علیه السلام تحت خود بیخ و پشت در دم
مصر بنظره جانفشند و عبادت در هر سال بر یک طرف صفت کشیدند و موسی بر سر
علیهما السلام یکی تب بایستادند و دوان بطریق اوج پیش آمده
بگفتند ای موسی یا آنست که تو مرا می آنگهی عسالی خود را
می آنگهی باشم ما آنستگان حال و عصی
خود را گفت موسی علیه السلام اندکی گرم و شام و خنکی که اینها را می آید
که شما بپنجه کنید بر آن هنگام که بپنجه می آید و در دنیا
ساخته بودند عبادت که در هر شب در دنیا
یعنی بنورند بر ایشان چیزی خجیل که حقیقتی نداشت
در دم را بپنجه و آوردند عبادت که در دنیا
بزرگ یا جویف تافیه و باقیه بودند و بقیه مطلق کرده جو بهای در از دنیا
تاری بنامه و اجواف عبادت بپنجه که در دنیا و انخاب برای رسید
زینت در حرکت آمد و در دنیا و جو بهای به شکل را بر یکدیگر میزدان گرفت

از روزی که ما را آوردیم کون را بر پیمان آوردیم می آوردیم میزاید این صاحب
کمیسیون کند شمارا ای قبطیان من در زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
به بنی اسرائیل در فرعون که این نمی شنید گفت بس شما چه چیز میخواست
خواه تو پیر این بیت را بگفتی حسن لولا و بر او را و ما را و نرا ایانا خیر
کن هم ایشانرا و شتاب زدگی منهای ایشانرا و نفوس در شهرها که
تعلق بصعید مصر دارد که دره فرام آرزوگان و جم کتدگانرا که ایشان
بپارند بنومر جاساوی باشد و انا و صادق درین خود
آورده اند که هیچ زن جنان ما آورده که درون موسی علیه السلام و روسالی عمر
باتقی مر این صعید بودند و در غیر مباحی آورده که در مر این صعید دو برادر بودند
که ایشانرا درین عمر همانی نام بود چون فرستاده فرعون بر ایشان رسید مادر خود را
گفتند ما را بر غیر بود بر جنان کرد و ایشان خود را او از او اندر جواب ایشان باز
داد گفتند یا ایتاه مکن مصر یا اطلبیده بخت کند و کسی آمده اندل شکر و سلاح
و کار بر و بستن آورده و ایشانرا عصابست که چون می افتند از دایم شود و بر جوش
او می آید می زرد فرعون را عید کرده که مارا با و معارضه فریاد صاحب قبر جواب داد
که چون بمصر رسید پیر رسید که وقتی که ایشان در خواب می بینند آن نصایمان از دایم
باید که میکرد بر ایند که آن جادوی سنیت به هر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری
ندارد و چون حال بر می خیزد باشد شما که بلکه هیچی از عالمیانرا قوت معارضه
یا ایشان نخواهد بود القصر برادران ما شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار بود
و در زاد المیسر میگوید معشا و شرار بمصر آمدند و در نگاه فرعون جمع شدند جناب حق
سجانه و تعالی منوط بود و ما در جادو و انجمن بیوی فرعون
بعد از آنکه ایشانرا طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد گفتند
ایا باشد ما را مردی اگر باشیم ما غلبه

کنندگان

کرده اید و این جمله را ختم بخوانید **سُبْحَانَكَ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ** کتیب ازین شهر است اهل آنرا
که قبطیانند و این ملک شمارا یعنی اسرائیل و اهل آن شهر است **سُبْحَانَكَ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ** پس زود
بپوشد که بداند نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهمیدی بود و محل آنکه تفصیل
کرد و گفت **هر اینده بیستم** در این کتاب است شمارا
و پایداری جیب شمارا **مخلاف یکدیگر یعنی از سر شقی معصوم**
پس بر دار کشم **شمارا برای تعضیع شما و عبرت گرفتن دیگران**
گفته جادوان که ما را از **زوک و نرسائی و وعید کشتن و دمی که با هر کس**
مشاق ترم از شده **بآب زلال زیرا که سبب موت و بدرستی که تا ایست**
بسوی پروردگار خود **باز کردند کاین بی بر او مانان او بنام و سنا**
المثنوی المعنوی **جانمای بسته اندراب و کل جوف رهند از آب و کل با شاد و دل**
در هوای عشق حق **رقعان شوند مجرور صی بدری نقصان شوند چون نقاب تن برت**
از روی روح **از نقای دوست دارد صد فتوح بپرزند جان در جهان آب کوفه نزه**
بایت قومی معلوم **و تو که ز غولی منکر نیستی از ما و عیب نمی کنی**
ما را **مگر انگر ما بگردیدیم** **بشاهانهای قدرت از بکار**
آن هنگام که آمد با او مشاهده کردیم **بر دست موسی علیه السلام**
پس روی از فرعون بگردانیده و مشو **چو شیره گفته** **ای پروردگار ما**
بریز بر ما و افاضه کن **تکسپایی درین ملائکه نیکیم**
و بپیران ما را **مسلمانان ثابت قدم بر ایمان**
و گفته **حمران** **از گروه ملازمان فرعون**
ایا میگذاری **و دست باز میداری موسی و قوم او را**
تا تباخی **گشت در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند**
و برستی **ترا بگذارند** **و از عبادت معبودان و خدا یان نترسند**

و در تفسیر المعانی آورده اند که زمین را آبی کرده بودند و آتش بر آرزو و خرد و عوارض
آتش از کت و کبری اخشاب از فوق این که در آنجا اشکال در حرکت آتشی بودند
که در میان آنها را نیز در آنجا و ما در آنجا که در آنجا بودی موسی علیه السلام
و در آنجا که در آنجا بودی موسی علیه السلام و در آنجا که در آنجا بودی
شده همان گشته و در آنجا که در آنجا شده بود عصا و در آنجا که در آنجا
آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
صاحب بود را و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی
آورده و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
آورده بگرفت و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
بسیار گشته و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
ابا بودند که عمل میکردند از آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
بودی با کسی که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
انجا که موسی علیه السلام خالت با او نمود و قوم با او مغلوب و مغلوب گشته
و باز گشته از آن موضع خوار توکان و یانا امیران
و یازادان و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
سجده گشته و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
پرو در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
باشی در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
گفت ز غوث جلا و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
نمودید او را و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
بر روی که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا بودی و در آنجا که در آنجا

بیشاید پروردگار شما و منی در این اوقات است یعنی طمهورم از خدای
و خلیفه که در شمار اعدا و اهل ایشان در روز زمین مصر یا ارض مقدسه
بسیار پس بپوشید خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت حکوم

عقل کمینید و چیزی که در آن آید از خود فرساید و بعضی ایشان که طاعت ما شما را
بر آن فرادید که حق تعالی بجز از رسول و ملائکه و نشان معجزات از ایشان
میکنند و نیز اینها که ما گرفتیم بیخ و خدم زبون را

بعضی از میوه های ایشان تلباشند که ایشانند که بر آرزو
باز ایستند ایشان تمیز نشوند پس چون آمدی به ایشان
نیکویی از فراغی وارداتی میکند برای ما است

این نیکویی و مایه حق کنیم و اگر سیری به ایشان
بدی چون خط و بدای خالی بد میگردد بموسی
و اما که بناوی بودند از مؤمنان و میگذشتند این بیخ و تحت ایشان
کلیه سعی را در اینها است و چنین نیست که سبب خیر و شر ایشان

نزدیک فراموشی و لذت اعمال به ایشان است که اهل الکاتبین نوشته
برده اند و شامت آن ملاها به ایشان رسیده و لیکن پیش از
ایشان میروند که از آن به ایشان برسد از مکاره اموال بواسطه شما

لکاست و گفته از خونینان موسی را علیه السلام
هرگاه بیماری یا هر چیز بیماری با من از شما نگاهدارم تر آنست که
مجزا نیست مثل خط و مرض و امثال آن با حق کتی ما را بر آن
بسی نیستیم ترا از که در برگان و باورد از درنگان چون قطعا

بر او نیز گفتند ز غوغ خلق را پرستی خود میفرمود و خود بر سرش کلاه بود و واضح
است که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قومی را یکی دادند که اینها
پرستید تا او شی را من نزدیک کردند و ازین سبب میگفت انار یک الا علی انهار
خدایان خوردند و من خدای بزرگتر القصة اعیان تخنگاه فرعون او را خریص
و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی علیهم السلام
قادر نیست گفت زود باشد که بکشیم بران ایشان را چه
پیش ازین میگویم تا نسل ایشان منقطع گردد و زنده
بگذارم و دختران ایشان را تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان
غالبانیم و ایشان معذور حکم ما اند چون این تمدید بیع بنی اسرائیل پس منظر
شده بر این استغاثه روی موسی علیه السلام آوردند و بعد از ارضاء بر ایشان
گفت موسی و گروه خود را یاری خوارید
از قولی و صبر کنید بر آنچه شما کنید و برستی
که زمین هر خدا پر است میراث میدهند آنرا میرا خواهد
از تنبکان خود درین بنی و عده بدلاک قبطیانست و در امدن و لای
ایشان بهصرف بنی اسرائیل و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت باشت
چهره پر میز کار است بنی اسرائیل این کنایت را که مشتعل بر شارت
ایشان بود در نیافشید و باز آغاز شکایت فرموده گفتند
ما را میرجائید ند یعنی قبطیان ما را اینرا میگردند پیش
ما را از آن میگردند و اینرا میگذارد ما را اینرا از آنکه تو پیامدی
و مقام روزگار ما را کار میفرماند یا پیش ازین انباء ما را گشتمند و حال آنکه
بخواهند که بهمان اشتغال کنند گفت موسی علیه السلام از روی بیخبر

رضوع بنوعی که در دنیا نماند و همیشه در دنیا بودی علی السلام آوردند که از قدرای خود
و از اولاد ایشان را با این نوع کفر و با این جهل و بی علم چون آن طریقیان بهای موسی
منوع شد و آب از آن کتبین برفت هر دو عات ایشان ظاهر شد بنابر اینکه
که سر از هر دو بر سر یکدیگر آن نعمت و رزیده ایمانند و با او بودند و کسی از علم نماند
بنوعی که در دنیا نماند و همیشه در دنیا بودی علی السلام
آوردند و کفر خود کردند که اگر آن بلا نماند کفر کرده بخوابی بگردند حضرت موسی
و علی بن ابی طالب علیهما السلام بصرای بر روی آن در بعضی خود اشارت به مشرق و مغرب
کرد هیچ سخنی نماند هر طرف مشرق شوند ایشان در نزد کفر اولاد از اولاد
مانده گفتند این مایه محمول را بر این است و تصدیق بگردند کسی بهای نماند
پایه بپوشاند تا آنکه از زرع باقی مانده بود خورد و دیگر باره جانی بکلم
و بعد کرده اعجاز کفر و خوردند و بشرط ایمان آن شراب نیز آفرینند کفرای
موسی مایه نماند کسی که خوردن هر از جمله مایه مایه دیگر با حق عالی مشکو
نوع و اورشاد تا بجای شراب ایشان درج آوردند و در دیگرانی ایشان
می افشا دند و حرف کسی نمی گفتی بهین و کما در آمدند که بلین نوع بوده و بشرط
کرده که این مایه منوع شد دیگر باره با سه خورد و عتاد در منوع حق تعالی آب
نیل را خوف کرد و ایند همین که سطح می خورد آب صافی بود و همین که قضا میل میکرد
خواب می شد اگر از یک طرف خوردند و به نسبت هر یک همین حال و وضع
بودی ایشان نیز که در دنیا و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیامدند
در این اخصاف شدید و در ادعای کفر و کفر در ایشان
بسیار گفته بهای نماند ایشان را در در ریالی فلزم بتر و دیگر مصر
بسیار از کفر ایشان بود و غی و در شدند آیات قدرت مایه
و بودند از شامل در او و در ایشان و در ایشان و میراث داویم قوم را

به تبارت انکار پیش آید و ساریت بس فرستادم ما
 برونات و آن چیزی باشد که طرف کنیزان کن و زار بود و آنرا چون ران و سیل
 و فرستادم فلج بر نه و
 و بر نه و
 بودند از سگی که بر آید یعنی حوت میان فرود آید که سینه و جگر را در آن
 یکمتر و
 و بودند
 و متابع آن ایمان بنا آوردند و هر کس که در واقع
 که حرف او را بخوانی اجابت کند
 از ما این خواب
 هر آن که
 نام جا خواستی بپوش
 السلام و دفع کردیم
 تا مقرب گردند در آن
 آمده که در هر صفت شبانروز باران بیاید و نظمت امیرای مرا که در میان
 و آب نخی نهادهای غنایان در آمد و مردان و زنان بر بالای ایستادند و کوهها را
 بر بلند بهشتان نوند و سر قبیله که در خانه بلندی غری شکر بود و آنکه پیرایه
 بنمازل ایشان متصل بود معراج آب برون خانها در نماید القصه به نکل آمده

و مفصل است تا آنکه در این ایام که میگذرد از عبادت ائمه
گفت موسی علیه السلام ایها بنی آدمی طلب کم بودی از خدا
بغیر از این که در حال آنکه از فضل و امداد شما را
زمانه شما و با نفع نعم تخصیص فرموده است

از آنچه به فرموده است پس شایسته است که در این ایام
سختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام
غفلت شما در روز میگذرد و شما را از نعمت انعام
و نیکبختی دور میگرداند و در این روزها که در این ایام
و نیکبختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام

از روزی که موسی علیه السلام وعده کرده بودی از این که بعد از این
زیر آن کتابی بیارم شما از روی یک حق تعالی که هر چه شما در این ایام
و مفصل است تا آنکه در این ایام که میگذرد از عبادت ائمه
گفت موسی علیه السلام ایها بنی آدمی طلب کم بودی از خدا

بغیر از این که در حال آنکه از فضل و امداد شما را
زمانه شما و با نفع نعم تخصیص فرموده است
از آنچه به فرموده است پس شایسته است که در این ایام
سختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام

غفلت شما در روز میگذرد و شما را از نعمت انعام
و نیکبختی دور میگرداند و در این روزها که در این ایام
و نیکبختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام
غفلت شما در روز میگذرد و شما را از نعمت انعام

و نیکبختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام
غفلت شما در روز میگذرد و شما را از نعمت انعام
و نیکبختی غدا را به یاد داشته باشید و بدانید که در این ایام
غفلت شما در روز میگذرد و شما را از نعمت انعام

نماند که بود در ضعیف و زبون گرفته شده بیست و نه روز
یعنی قوم بنی اسرائیل که بیست و نه طایفه در ماند و در وقتیکه از آنجا
او میراث دادیم بیست و نه جهت شرقی این زمین شام
و جهات غربی از آن زمین بیست و نه جهت غربی که هر یک را یک
در آن بارزانی بسیاری محو و با ما تمام اینها تمام علی بن ابی طالب صلوات
و السلام تمام شد و بعد از آنکه او را و همه پیغمبران را
و عدوه بنی اسرائیل را در آن جهت بجز آنجا
و غیر دیگر ایشان در آن جهت این عدوه بسبب آن بود که هر کس
بر شد این عدوه را و با ما کردیم و با ما کردیم
بود که با خود و با ما کرده بودیم و در آن جهت و در آن جهت
و غیر دیگر بنی اسرائیل را در آن جهت و در آن جهت
چون جمع شدند در آن جهت و در آن جهت و در آن جهت
از در آن جهت و در آن جهت و در آن جهت
از قیمة آنچه در آن جهت و در آن جهت و در آن جهت
بر ریختن اصل یعنی بنان که در میان بود چون بنی اسرائیل هر چه از
نگاره دیدند کفشتند و این موی پستان برای
خدای یعنی قتالی بسیار که آنرا پرستم و بنام ایشان اصدان
مست که می پرستند و موی گفت بعد از آنکه شما سید
که موی کونا در آن میسند و چهل می در زید درین که تو هم حوزت عبادت غیر خدا
دارید و در آن موی که این گروه بت برستان و ملاک شده اند
با بنی ایشان در آن جهت یعنی خدای این و این ایشان از هر چه خواه
شکست و بنان ایشان بردست ما پاره پاره خوانند گشتند و از آن

بفرموده محال بودی موسی علیه السلام این سوال را که در طلب مستجاب از این بار و نیست
صاحب کشف الاسرار گوید که تمام موسی علیه السلام در این ساعت که خطاب از تالی
ششینمالی که بود از آن وقت که گفت تالی در آن که این ساعت در عین حال وقت
بود و آن وقت در قید و اد خود قیام بر او شد و چون کاملاً است از قیام بر او شد
لین تالی میرسد از طور موسی را جواب است همان از دست آمد بر سر که در نهایت اگر
تو همین تالی بسید اطال بر من راحت و نشاء که تو با ضعف نیزت طاعت
و سالی تالی از آن که گفت که تالی و لیکن نگاه کن ای
بگویم که بلندترین صلوات است و قوت تالی و او پیشتر است
بسی اگر این کوه زود کرد و ثابت ماند در حلقه خود به
مکالم بجای می آید پس زود باشد که تالی بر او طاعت
و سالی تالی باشد از او قوت دیدار باشد تو هم در دنیا از تالی
کوار و پس آن سگام که تالی کرد پس در کار موسی یعنی
که در این زمان نور خود با نور او می بخشد از سوخار سوزنی بر او
بعد از آنکه حیات و علم و رو بودی با او بود تا نور حیات و عالی بود
در عین الحقیقی از سهل ساعدی نقل میکند که تالی تالی در این معناه
نزار حجاب تالی طاس که در آن ساعت بر او بود که بر روی زمین
بود با تالی هر دو بر عاری که بر بالین عرض داشت شنایان بر زمین
رگم سرگزی پذیرفت و تالی نور مجربیت و صلوات تصف کشت بنام
بروی در امتداد نور و پیران تالی و در سبب تالی که در این وقت
را تا نور حیات ریزه ریزه و در عین حال تالی که در این وقت
پاره پاره کشت بخشش که در آن وقت بود که در آن وقت و در آن
در شوی بدینسان و در آن وقت که نور و پیران است که در آن وقت

و معنی که پروردگار او مقدر فرموده بود اینست که در جمعه شبان روزی که در آن
وقت موسی در آن روز بر او خود با روزی که من بطلب کتابی که گمانش
طوری بسیار بود و در آن کتابی که من با او در میان خود داشتم
و بصلاح آن دعا کار را که گمانش اصلاح بود آنرا بطلبش از من
و بی روی گمانی که در آن راه شاه کار را از آن راه
منگاجی که آمد موسی بر رفتی که ما مقدر و معیت کردیم و دریم
در میان آن که با او کار پروردگاری یعنی بشنو ایند او را کلام خود را
در تفسیر آن آورده که چون بی آن و تعالی خداست که با موسی علیه السلام سخن گوید
بفرمود تا بفرمود که در آن طوطی فرو گرفت و چون موسی علیه السلام قدم
در ظلمت نهاد و در آن راه بر او بر او و در آن راه را از او آورد
و در آن راه بر او در آن راه بر او در آن راه بر او در آن راه بر او
ظلمت شد و در آن راه بر او در آن راه بر او در آن راه بر او
نزد آن که بشنو ایند و در آن راه بر او در آن راه بر او در آن راه بر او
گشت آن کفر که حق تعالی در آن شبان روزی که موسی علیه السلام سخن گوید
سخن حق را بشنوید از عالم کلام بی طام زبانی جوید و در آن محبت شدید غامض
کرد که او در دنیا است خیال است که در آن راه بر او در آن راه بر او
نقاست گفت موسی علیه السلام که در آن راه بر او در آن راه بر او
خود یعنی بر آن ممکن ساز از روی خود تا بدیده سر نظر کنم
بسوگات تو گفت خودی که در آن راه بر او در آن راه بر او
و چه واقع شده که هر چیزی در دنیا بنظر آنکه میرد و در مدارک آورده که
بعین فانی تر از اینی بلکه جهان باقی هر چه باقی مشاهده میکند و در آن دیده
در پشت خواهد بود و آنکه طاعت موسی علیه السلام در آن راه بر او در آن راه بر او

بعد از شش ماه از کثرت که از تمام دریاها کنده بودند چون نقش در زمین واقع گشت
که از زرد سنبله و پودری که در کوهستان است از سر چیزی که در جایی است
ایر باشد که در کوهستان است و در میان کوهستان است که در کوهستان است
او از نوایمی است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
عام و فم در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
زا کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
یعنی بعضی تا به غیرت عمل کند به بخت و در زاد فرزند که در کوهستان است
بین انوار بیض و النوافل که در کوهستان است که در کوهستان است
برای قاسم سلطان یعنی در امکاه ایشان که در کوهستان است
باشما را به لایات تمام در کوهستان است که در کوهستان است
پسرها رفته بودند بشما تمام با تمام شمار انوار فروق و قطبان بود
همه فرات شدم و از فراد ان خالی مانده تا عبرت گیرید بر ان است چشم
پس بر او در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
برده میکند بر طایفه که در کوهستان است که در کوهستان است
زند بود که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
فلاک فرات که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
بر کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است
که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است که در کوهستان است

و سفارش می نماید که در این ایام که پیش از قبول آنجا مشاهده کرد از پاره پاره شوق
و از غم غمیش بوم عرقه تا غمیش بود ز غم پیش مانند غمیش و آن غمیش آن وقت
که پیش آمد ... در گفت تیره و میگم ترا از سر و نه لایق حضرت است
یا یاک میگردد آنم ترا از آنکه مرا می شوی در دنیا است ...
اندام بر سوالی که بغیر از آن ترا باشد ...
بعقلی و جلالی تو یا باند چه بشری در دنیا طاعت دین تو نیست ...
لغز تو کوه بعد پاره شود به عیب ارشاد کل عاقل فریاد شود عیب تیرت که کوه صبرا
غیبت نعل دیوار نداشت و دل انسان را بچم و کف بنظر المخلوع طاعت انظر
ست ننگ درین است که بجای بر کوه بنظر مسیت برده و نعلی نظر حضرت آن نظر
کوهیا و بران ساخت و این نظر دل معموری سازد - دل بیزیرت این کوهیون
بنظر غم دل برانست آنکه غمیش از زیانت بس غمیشانه جهت تسلی و تسلی علی
للمعنی و کمالی که از فرمان معصوم یافته بود ... گفت ای عیسی یا
ترا معنم کردم از رویی جهت صلاح حال و بقای ذات تو اندر منکان میباش
درستی که غمیش ترا میگویند ...
یا بر آدمیان که در میان تو موجودند ... بیخاهاهای از که غمیش را
و دیگر ترا اختصای آدم سخن گفتن چنانکه غمیش را
پس ترا کبر ... این عطا کردیم ترا از آدمی و بران غمیش
و باش از شکر گویند کان بران غمیش ...
یعنی تمام اعلی را فرودیم که ثابت کرد یا محمول را گفتیم که بقلم ذکر و مواد نثر
الغور نوشتند ... برای عیسی علیه السلام ... در لوحا که صفت یا نه
یاده بوده ... و در زردا میرد و آورده زلفی موافق محمول این کتاب است
و طول ۳ لوی دو از دصا دره زرع بوده و لوح از موافقت اعم بود یا از جز
سعد در هشت

و تصرف در آن بر ایشان بود و هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود و هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود
که هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود و هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود
و در هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود و هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود
اما بدنی بود بی روح بی عملی کرد که از او و از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود
که سالها در وقت گرفتاری و غم و اندوه بود و هر چه از آن بر سر آمد بر سر ایشان بود
همه را به غمی قبضه خاک بر گرفته با خود می برداشت و بهین که شکل کوساله از قالی بیرون
آوردند در آن زمین خاک در پیشش ریخته و میخاستند که کوساله را از نرد که در این دنیا
آمد با این عباسی رضی الله عنهما میخواستند که او را از کوساله بکشند و جمع از آن
سالها میل رسید بجزیره در افتادند و اینها را دیدند و در آن وقت که
انگ کوساله با ایشان سخن نگوید و او را در وقتی نگوید و در آن وقت که
ایشان از راهی که جای رسد و اگر نشود او را بخوابی
و بودند نیکوکاران که در وضع بیادوت کردن در غیر موضعش در لطافتها تمام قشیری
رحم و مهر کورست که خود در دست میان امتی که معنی خود را پیوسته و میان امتی
که بعد از صانع خود گفتند که اگر تو ساختی سازد کارت سازنده است در دو عالم
یادت باشد و آنست که اگر از گفته شد نه امت و شکرانی
در کمال استیاضات معنی بلغم شد و شکرانی را بجز یافتن کسی چیزی بدست خود در
آورد و این لفظ در کلام عرب کنایست از بیخاقت شرم حاصل معنی آنکه چون
بیخاقت شدند غصه بحبل از بیادوت و در وقتیکه ایشان آمدند
بمحقق کرده شدند و گفتند از روی نیکوکاری
رحمت کند بجهت پروردگار ما قبول تویم ما و اگر نخواستیم
بجزای که بایستیم ما است از میان کارهای و ملاک خوگان
و آنست که ما با زکات موسی علیه السلام از ظهوری در بیرون

چونشانی که ما بنامیم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پیر پیغمبری که در ششمین روز از آنجا میگذشتند و بعد از آنکه در آنجا رسیدند و آنجا را
و اگر به پیشانی سرشان رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
از راه پیران که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
که در این دنیا و دنیای ایشان را از آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
در روز شنبه در میان ما را آمدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
تا آنجا مانده و پیران گفتند که اینها همانند آنرا و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
هر روز صبح میباشند و نصیحت میگردند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
کشور و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
چنان کردند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
این بودند که در دنیا و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
موسی یعنی مباحث ما و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
از سر ایام ایشان که تا بطاعت عاریت گرفته بودند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
کوسا را یعنی بیاض کوسا را و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
جود او از کجا و آوردند که بنی اسرائیل شمشیر که در مصر پیوسته می آمدند و در آنجا رسیدند
آنکه چون در میان از حال ایشان خبر نیابند بهانه اندیشند که طرد و سلب و در آنجا رسیدند
استغالی که غایب و میگردند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
بجاریت بستند و بعد از عبور در میان ایشان و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
ایشان مانده بود و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

و پادشاه را در آن تقصیری کرده باشد در منع غلبه و در آمارا
دزکشایش خود و گفته اند در بنا به عصمت خود در دنیا در باقی جنبت خود در آخرت
و توبه زین پیشایندگان و بخشش همه را از اثر بخشایش
ست و بخشایش مجموع از نظر بخشش توبه و ابراهیل منحا انعام کردی که بر پیارگان انعام
کردند بهر جا جوی از رحمت روانست ز دریا با وجودی و ام کردن آن
برستی که آنانکه از روی جهالت
زود باشد که برسد ایشانرا ^{بخشش} از پروردگار
ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و دیگر بر سه
ایشان خوارگی در زندگانی دنیا که آن فریاد است یا اجلا از
دیار ایشان ^و و همچنین که یاد داشتی دادیم که سال پرستانرا
خواهیم در روح کو جان و میند عانرا ^و و آنانکه
کردند بهر یا از گبایر و صغایر یا شرک آوروند ^{بسی} باز گشتند خدای
از بس وقوع آن عملها ^و دیگر و نیند یعنی تصدیق کردند
خدا را بپیکانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیات غیر شرک باشد معنی انحراف
آنست که تصدیق کردند انرا که حق تعالی توبه کن کار را قبول میکنند
برستی که پروردگارا توبه ^{از} از بس توبه ^{هر} هر ایینه آرزنده است
حرکتان ایشانرا ^{هر} هر بانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ^و و آنانکه
و چون خاموشی شد یعنی ساکن گشت ^{از} از موسی خشم او ^و و شمشیر
کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه ابراهیم بران فعل یکی که امر باشد بخیزی و آن
اگر کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه معضرت دلالت میکنند بر آنکه در
نفس خشم گرفته است برای منضوب علیه بس که با که آن بجز در نطق است و سکون
آن بمشابه سکوت القه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست ^و و آنانکه

تشنه‌ی غایت است و این در میان ما فرج گشته، آوردن آنکه موسی
عبد السلام در محل رحمت ازین قصه خبر یافت و در آن وقت که در آنجا بود
بود در طور او شنید که با آنده مقام بمیان قوم آمد و از غایت غضب گفت
بیداریت کردید ازین سخن و ازین معارفت من
ایا نیکی کردید و پیشی گرفتید بیاعتنا علی
و خبر نگردید تا من پیام و حکم خدای بشنایم و بیگانه موسی علیه
السلام لو چهار اگر احکام الهی بران نوشته بود و من غضب نیز برای خود کرده
بنایع آورده که الراج یا بیگانه اما زود از دست نهاد و جانی که چیزی بیگانه و چهار
بر آنند که الراج را بیگانه و شکسته شد و شش سب و هر چه بران مکتوب بود با سمان
برودند و آن تقاصیل اشیا بود و یک سب مانند که یکی در راه بود پس موسی علیه السلام
بعد از معاینه با قوم لوح را الفکار کرد و بگفت
خود را یعنی طردن علیه السلام برف خودی کشید او را بطریق معاینه
به از روی امانت بماند موسی علیه السلام آن بود که هر که با او بیگانه در من ایشان
بقصری فرموده گفت ما رون علیه السلام که ای برادر من که جانشین
برادر ما در کی بودند اما بخت تریقت علی موسی علیه السلام ما در را یاد کرد پس گفت
من تقصیر نکردم اما بر روی قوم را بیچاره دیدند
دشمنان یافته زبیرا گرفتند و نزدیکی بودند که میباشند از
بسیاری مبلغان در من ایشان
بن دشمنان را و خانگی که از روی ایشان حاصل شود از امانت من
و چهار را با کرده طالبان یعنی برادر علی و کوه سلسله پشته
مبارک گفت موسی علیه السلام بعد از اتمام این سخن ای برادر کار
پا بر زوادرین عملی با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الراج را بیگانه

پسوند آید تا از میان قوم ما در این زمان که میگردی و در میان معانی آورده
که اینها نیز اهلک میگردی بعبادت جلی و بر اقبال ضعیف اینها اهلک
میکنی طاری است در سبب آنکه از انزلی فردان است از قوم ما
یعنی بعبادت یا معنی یا ابروات این قوم در طلبی و غیره است نیست اینها که در این
مکان از ما پیش و ابتلای ما در نزد ما ترا یعنی اینها نیز اهلک قوم خود را پیدا
تا طمع در رویه کن خود و از کوساله او از کلبه بدید ساختن بار و کلبه ای آوردند در
کتاب فصلی از خطاب قدس سرور روح جامع مذکور است که در سبب آنکه موسی علیه السلام
در مقام بسط بر داشت تا بکمال حال آنس رسیده اند روی دلاله بودن برات انوم
زمود و دلال در مرتبه مجبوت است چنانچه در کتاب توت القلوب فرموده که
ادلال المحبین من اللسانین هبات میخ العبد الا سود الی قور یعنی که کل کلام
ثلث دعوات و حضرت سرور کاف قدس سرور فرموده که گاهی عاشقان ترک ادب نیست عین
ادب است که گوی عاشقانی در کار ادب جوشش عشق است بی ترک ادب هرگز
کرد از جام حق بیکر نه زینش را ادب ماند در درون عقل و معشوق خود از مقام بسط
این سخن موسی علیه السلام که گراه میگرد الی بهر آن فتنه و ابتلا
سرگرمی می که گراه میشود و راه غمناهی هم بیوفای سرگرمی
خرامی که راه پلید و بی با را و متولی کار ما
پا عرض ما را و بیخشی بر ما و بهترین از ما
و بنویس برای یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را
در حق برای فیکوی که قبول تو راست یا تو فقیه طاعت یا روزی حلال
بررسی که ما با از کشیم بسوی تو گفت خدای عز و جل
از صفت او آنست که میرسانم او را هر که بنویسم یعنی
و بعد از صفت او آنست که رسیده است بهر چیزی

بغیر از آنکه پخته بود و در آن کتب بود در آن راه بود
و در آن کرامی و کشتایش یعنی باکی شدن از کتله کتبیست برای کسانی
که ایشان را در عقاب پروردگار خود را در ترمسکاری میکشد یعنی از
عقاب خدای می برسد آورده اند که از حضرت عزت تعالی نشانه خطاب رسید موسی
علیه السلام که جمع از اخیار بنی اسرائیل را با فرود میر تا از عبادت بخل اعتذار کنند موسی
علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند و برگردند موسی علیه السلام از قوم
خود و عقاب در آن از برای معاد مابعدی و قبیله کرده
داد بدویم و قوی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که فدای با موسی سخن کرده
و آنچه بر او واجب است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قوم از بزرگان
اولاد یعقوب را با قوم بیار تا کلام من بشنوند و برانگواه باشند موسی معشاد
با خود برد و چون بطور رسیدند ابری بید آمد میان موسی و ایشان حاصل شد
و موسی علیه السلام بپرده عمام در آمد و اخیار قوم بسجده در افتادند و سجده
با موسی علیه السلام سخن گفت و آوردنی و در طرد و عید فرمود بی چون ابر منگشف
گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی
شنیدیم اما تکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آوردیم که خدا را اشکارا پیغمبر معان
این سخن صاعقه بید آمد و همه را بسوزخت موسی علیه السلام مضطرب شده اعجاز
نیاز کرد و جناب حق سبحانه و تعالی فرمود
آن معادین را صاعقه و بسوزند و قوی آنست که اگر گفت ایشانرا
آرزوی هب و همه از مول آن بردند و گفته اند روزه بر اندام ایشان افتاد
بنابینه که مفاصل و اوصال ایشان با نقطه نزدیک رسید موسی علیه السلام بر رسید
که بپزند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان مهم کرد گفت ای پروردگار
من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا پیش از

و تا خواننده وصلت بخوبی بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم از ادب و ادب بر یک
نمی آید از آنکه او را باید بود و نگار من که بگفتند قطره و قطره نشاء بقدره منزه بود
خود را بر سر شده بود و اهل تقوی فنون که باطل و نشاء را هم گوید بنام خاتم علم است
که در کتب عیال و احکام آمده است و در بیان صحیح باطل را هم در کتاب خواننده که اصل است
کتاب است. بنی حضرت رسالت الله و اصلی بود علیه و سایر اصل حضور است چه تا دانسته که
اصل و وجود است و اول هر کتب است است و نگار من که باطل و خاتم علم است
این معنی است. تا اصل است که از خسته و دیگر خبر باشد معنی است که معنی
بیشتر که است معنی باشد اسم و صفت بود است و نشاء است که معنی است که معنی است
که است و اول است ای که میگوید در اصل معنی که اعتدال است که معنی است که معنی است
تا آخر است و در اصل است که از قول می بیند اصل میگوید ای فایده است
ربی در یک و انارة فلیط ارجاء تا افق است معنی است که معنی است که معنی است که
پی در یک است که توحید است و باز می آورد این را
ساده از منکر که غیر است و گفته اند معروف و کارم اخلاق است با صلح
یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است بلطف رحم با عدم انصاف و حلال
میگوید اند بر نشان مطهرات با کینه را که بر این حاکمیت صلح
کرده بود و چون غیر حواس است و چون یا متله است هر چه بر بود چون شکر
در علم است که بر نشان خوردنهای بلید را بهیچ بود
و چون و هم خبر است یا اهل ندید را چون ربوا و رشوت است و زوی بند
یعنی تخفیف میکند از نگاه است که با کینه است تا یعنی با کینه
تلاوت خود است صلح است را دو کو میزد و اخیر است که در جهت موسی
علیه السلام است اسرائیل از ام کرده بود و چون قطع عضو که گفته اند و مودت
و معنی است که با کینه است و در آن است که با کینه است و دیگر است که

عونی است در دنیا نمونی و کافر و بیدار در جان و فرستاده روزگاری و گفته اند رحمت
تعالی است که حق تعالی خلق از زانی در شکر تا بیان هر یک یکدیگر میخوانند
یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت باز است و بر همه گذشته و همه را باطن
برین رحمت دعوت فرموده که تو بر الی الله صیغاً و نزلت رحمتی بر او است
نکته رحمت ذاتیه که اثر مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است که هر چه را فرارسید
جایزه فرمود و در جمع رحمت کل شیء و نیت او عطا بود نسبت بی سابقه سوالی
و وسیله حاجت محتاج یا بی شکر استحقاق معصوم بود هر چه بود که اشاره الیه المشوکی
انی بوده را بیکان چشم و کوشش بی زرشک بخش کرده عقل و عوش در عدم ما شکر
که بریم که برین جان که برین دانش زویم ما بودیم و تقاضا مان نبود لطف تو
تا گفته ایم می شود دوم رحمت وجودیه که مقید نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه
فایض شده و استحقاق بنده و آن رحمت را هم مقید رحمت است امتنانیه جایزه
قبل از سابق خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجودی از انی شروع بعد از
فیض وجود استحقاق استفاده و قابلیت استفاضه در رحمت وجودیه را
مقید است آن گویند که مقید است بشرط چند از اقوال و افعال جایزه فرمود
بمنده باشد که ثابت سازم این رحمت را
برای انانکشان
باید خیر لطف میکردند تقاضا در همه
گویند که بود و رضای تمنای این رحمت نموده گفتند طایبیت ایمان دارم
و زکوة مالی او امیدیم پس برای ما ثابت خواهد بود خیر جان زشته امید این نشانرا
منقطع ساخته اند رحمت را برین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان
که رحمت برای ایشان می نویسیم
پس آنرا که از روی حقوق
پس از وی میگذرد فرستاده را که صفت اوست
پیغمبر که نانویند
و ناخوانده

عبدالسلام و اصحاب و کلمات رضی الله عنهم و انما انتم من قوم بنی اسرائیل
موسی علیه السلام و فرعون خلیفه وی یوشع بن نون و در میان مردم بنی اسرائیل برید
آمد و بفرستاد بنی اسرائیل و انواع معاصی و شقاق نمودند و موسی از ایشان بیخیزد
تا آنکه حضرت مکه سلام در فرستاد تا میان ایشان و سایر قوم عبرایی افکند
تکلیف آنرا مع رزمین کشاده کرد و ایند و ایشان را در آن راه آورده ماورای
دیوار چین پروند که خدا بفرستاد تا آنرا ساخه ساختن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
شب معراج ایشان را از آنجا فرستاده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی
ایمان آورده اند و بحالا مسلمانند و بعد از آنما از میگردیدند و کعبه طایفه
و نماز عظیم با آنجا میاید و این آیه در وصف ایشان است پس بنی اسرائیل از احوال
قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید **بعضی از قوم موسی را**
دو دروازه **دوازده** **بدرست از آنجا عشره یعنی**
ساختن قوم را بسط بسط و در و در و کونی و بنی اسرائیل و در آن بقول
گفته کرده بدست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را که این قوم است یعنی
بر بسط امتی **دو و دو و دو موسی علیه السلام**
حرف آب خواستند **گفته او از او در بنی اسرائیل چون در بنی**
سرگردان شدند و نبردند آفتاب متعلق شده تشکی بر ایشان علی
از موسی علیه السلام طلب استخیر نمودند و موسی که فدای تعالی نمیشد
انکه بخت **بعضی خود آن سنگ را که بر تنه در تنه در آمدی**
با کونی را میاید و گفت مرا بده این سنگ را که در تنه در تنه در آمدی
دارنگی بس موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد **بسی شکافتند و شکافتند**
گفتند از آن سنگ **دوازده چشم بود اسباط**
گفتند که این سنگ **بما دهانرا از بسط**

میکند و بر پیرایه از پیشان خلفا و پیشانی آنکه بوقت موسی علیه السلام با او
بود بر ایشان و آنرا مثل نفس بود و است در توب و تقاص صلی بن غفور و است و اوراق
غیبت و غیر آن است و موسی را کسای که کبر و بدعتی از او است
اسرائیل را در توب و تقصیر که در او را در مصر و ما را از او است و اوراق
و در توب و تقصیر که در او را در مصر و ما را از او است و اوراق
یا بیعت او را در قرآن است و کلماتی که در توب و تقصیر که در او است و اوراق
و نشانه شده است و با او باقی خواهد بود و خلاصه اولی که بر موسی علیه السلام بود
آنکه در قرآن باز با او باقی بودند و نکته در آنکه قرآن را توب و تقصیر بغایت روحیه است
و آن توب و تقصیر است و موسی را در توب و تقصیر که در او است و اوراق
و حضرت در نماز و غیر آن است و اینها در سطور آنرا از توب و تقصیر
در توب و تقصیر که در او است و موسی را در توب و تقصیر که در او است و اوراق
بر روی زمین و نشانه شدیم که در توب و تقصیر که در او است و اوراق
بعضی جنابان را در توب و تقصیر که در او است و اوراق
با دشمنان است و اینها در توب و تقصیر که در او است و اوراق
بیع عبودیت است و عبادت است و زنده کرده اند و اوراق
در توب و تقصیر که در او است و اوراق
فرستادند و اوراق
و در توب و تقصیر که در او است و اوراق
و پی روی کنید این را و غیر آن را برداری نماید
که راه راست یابد و از قوم موسی علیه السلام
مسند که ایشان راه می نمایند خلت را
و سخن و راستی عمل میکنند در میان خلت گفتند و از این

مقتدا بوده است و در میان مردم و عیون ما و بر من و فخر و اهل این شهر و شهرت و شهرت بودند
و تا بحال از ایشان بر ایشان بظلمت بوده که در آن روز و در هر ماهی که می شود و با اعمال
و بیوی مشغول نشود و ایشان خلاف آنچه فرموده کرده بر زبان صورت خود می گویند
بگفته اند و من استغنی از هر چیزی از جهت غلبه و افعال و عیون و با حضرت رسالت
مطهراتی از خود بظلمت و عیون می نماید که اهل کتاب را بر سر از غیر اهل ایمان
بگردد و که شمشیر از صراط الهی و جایز کرده و در آن نقطه که ما بودیم
بودند بر آن روز در شب که آن ترن صیوانی که ایشان خلاف کرده
چون می گویند بر ایشان
روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن روز در آن شهرت و با عیون می آمدند
ظلمت شنبه بود که آب و سر با برداشته و در آن روزی
که سبب آن بود یعنی بظلمت آن روز ما روز بودند چون بگفتند و با اولیای
می آمدند بر ایشان بسیار و این است که ایستاد بود از حضرت و ایشان را
که چون روز شنبه آمدی ما بسیار ظاهر می بینی بر روزی که آب و بازی از روزی
و چون شنبه بگذشتی بر آن روزی که در آن روزی
همان چهار چای ایشان را یعنی مطهرات و اینها که می گویند با بی سبب
که در هر چای بسیار می بودند و در آن روزی که در آن روزی
شنبه ما بسیار می بودند و صیوانی که در آن روزی که در آن روزی
شعبه و انواع چای در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی
افراد اهل ایمان ایشان بودند اگر آن وقت که در آن روزی که در آن روزی
می بودند و روزی شنبه که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی
را آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی
بگرفتند چند نوبت این عمل کردند تا در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی

خود را با بی خودی و غیر خودی می گویند و در دنیا و آخرت ما را می بیند
 تا از عذرت آفتاب متناهی نشوند و از دست و زور می آید که در این عالم
 چیزی شیرین و آسودن و درونی مثل صفای و کفایت و نور و بیرون مثل سبزه از باران
 آنچه می گوید بعضی غایت و در دنیا روزی زاده ایم شما را و در آخرت منید ایشان
 خلاف کرده ازین بسوی از خود غافلند و با سر گذشتند و در شکوه خود
 ما در این دنیا خود کردن و در این دنیا که از این عالم است در نفسها
 خود و در این عالم که در این دنیا و یاد کنی و در این عالم که در این عالم
 چهار عالم را چهار عالم و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
 از هر جا که خواصید و بگویند و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 وضع کنندگان مال دنیا و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 در حالیکه همه کشتگان باشند یا منی شکرگان از تواضع و در این عالم
 تا با خود می بیند و در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
 که در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
 این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
 سخن ما هر روز است بغیر از آن که گفته شده بود و در این عالم که در این عالم
 بدل خط کفشد خسته است و این شعرها این لذتی است از این عالم که در این عالم
 بر تغییر ضدگان عدالی و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 با طاعت و در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
 موضع او وضع نمودند و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 و واقع آن آن دیلی که بود و در این عالم که در این عالم که در این عالم
 ز به این بود دست میان زمین و طور بر ساهلی هر طریقی که می توانم آن در به

برایش

مقتضی بود

آمدند که یکی از آنها سنان پسر شاپور بود و تفریحی افتادند همه را با نشد بزرگ شده
بودند که یکسان خوردن یکسان میشت و روی در جامه ایشان می آمدند روزی زنده
بودند و روز چهارم مردند و تا درین میان که از آنجا آمدند چون که با یکی از آنها
تو با یکی که خورد و سنان پسر شاپور که بر آن کشته بود و در آن روز
راست می نشست و یکی از ایشان را سنان پسر شاپور می نامیدند و یکی از آن
و اجلا و جریب فریه گفته اند که کعبت نصر با یلی یقتل و در ایشان اختیاری کرد و بعد از آن
ملوک نومی ایشان را میرخیانیون و یلیع میگویند تا زمانی که حضرت علی صلوات الله علیه
رسام بعوث شد حکم فرمود بمقتضای ایشان تا اسلام آوردند تا خبریه قبول کنند و این
حکم تا نیامد باقی نماند بدین معنی که بر او گذرد و در آن روز
تحت است بر کافران و بدین معنی که او از کافران است مگر او توبه کند و طلب
عفو نماید مهربانست که بعد از توبه بکنند نگیرد و در آن روز
کردیم بنی اسرائیل را در زمین حای آنها می بود و ای نیست که در آنجا بود
نماند و بعضی از ایشان شایسته اند که برین موی علی را در دنیا
شده تعبیر حال ایشان را می یافتند یا بعد از آنکه آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
این را آوردند با آنها که در شیب عراج با چشم نهنگ و پیرند و در ایشان نیست
بیشتر که از صالحان یعنی گروه و ستم و بیچاره بودیم اینها را
نماند و یکی از آن گروهی است که در دنیا و دنیا جوی است و در دنیا
نماند و یکی از آن گروهی است که در دنیا و دنیا جوی است و در دنیا
طایفه از آن نعمت شکر می بایست کرد بطور و استغنا ظاهر کردند و گفتند آن نماند
فقیر و فقیه اعیاد در محنت صبری بایست کرد و اغایه مانرا کرد و گفتند در این معلوله
بی برحمتی اختار نظام عیار پرورن نیامدند خوش بود که محکم بود اینها تا سیه
روی شود هر که دروغی باشد دروغی باشد بی از بی در آن روز صالحان را

سبب بگذشت و اینها را در هر کس و هر وقتی با ایشان فعل بودند و کوی ایشان را نمی
می نمودند و چون کردند که با ایشان بودی و ایشان خود را تا معجزات و امانت میکردند
چنانچه خود را از غیر میبردند و در حالت ویرانی کامل کتابت خرابتر از این گشتند
که کوی ایشان را بدیدند که متوقف بودند و فعل و نهی هر کس را می راندند و هر کس را
نزد میبردند و اگر کسی را گریه می نمودند و در حال گریه می نمودند و ایشان را
فقط با زمامی و نگرانی تعظیم است و در بعضی موارد با ایشان گشتند و ایشان
غلبه می نمودند و آنرا که از ایشان دور است و در گفتند فرقه نامیده این در عظام
عزیز استی است از طرف بعضی معنوی بنصب خوانند یعنی بنده و ادوات برای معزرت
از آن است و چون در این کتابت است و معروف و نهی هر کس را با او میگویند و ایشان را
نزد میبردند تا عند الله معذور باشند و در بعضی موارد نیز کلمات بر سر
آوردند و در آن معصیت کردند و این از آنست که بگذراندند فرقه معجزات
از آن است که در نزد او است و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
نماند که نمی گویند و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
و یک فرقه است و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
که بگویدند که در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
زمانی بر او میگویند و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
کشور و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
گفتیم و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
و در آن معنی معجزات بر او میگویند و بر ما
شدند و ترک مساکت خود میان خاندانی خود و ایشان را در آن معنی معجزات
برگله خود نشانده راه آمدند و در میان ایشان در آن معنی معجزات

برای هر دو زمان خود چون یکسیم و برداشتم کوه طور را در نزد برزبر ایشان
 کوهی که کوه ساینده است بر سر ایشان رسوا دادند و آنکه کوه
 خود آینه است بر ایشان که هر که توبت قبول نکند بر خدا ازین خبر داده بود
 و گفتیم فراموش کردیم آنچه را از احکام خود تمام و یاد
 کنید بپوشید آنچه در دست از او از و نرایی شاید که بر نیز کاری
 کنید و از جمله مستقیان باشید و یاد کن ای محمد چون ترا کرت
 پروردگار تو از زندقه آدم از زمین ایشان
 و زنزان ایشانرا و کوهی برداشند ایشانرا بر زمین ایشان
 بازاری که در دنیا بعضی را بر بعضی کوه صافت و گفت آب چشم پروردگار
 گشتند آری تو پروردگار ما می گماند در نزد آدم را بیرون آورد
 بعضی از اصحاب بعضی هم تولد ایشان از ایا خود کرد آدم علیه السلام نکرد چه کسی را معلوم
 است که پذیر بشر است و بعد از صلب او بیرون آیند عالم ابو عبد الله در حدیث صحیح
 خود از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فریاد
 ترا کرت میان از ذریه آدم بنحمان و ولد و ادلی است بر ذریه نجات و انرا
 نمان سحاب گویند و بقول بطن نمان خوانند و در باب آورده که اخذ میثاق دارد
 بوده و آن زمین است در ولایت مند و بعد از خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت
 و در مدارک میگوید جمهور مفسران بر اینند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنات بود
 بر فضائی که بر در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله است حتی تعالی در ذریه آدم
 از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچه های خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان
 پیافید و در بهشت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند
 کوه مشرق ما بر اقرار خود و گفته اند چون در بیابانی گفتند حتی سجانده ملائکه را گفت
 کوه باشید گفتند شهدنا و مدلی فرموده که این خبر است که حتی سجانده تعالی از خود

علامه
 محمد باقر

بر آن مکان ... میراث که نشد ... با یعنی ...
 بر آن ...
 در علم رشوت می گریزید ...
 ایشان آن روح که گناه روز ایشان شب و روح شب ایشان بروز آرزیده می شود
 و ایشان اخذ رشوت را گناه میدانند ...
 می گریزند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و دلیل حرام بودن
 در آنکه غفران خود را در شب و روزی شبانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند
 که دروغی نویسد ...
 که نعمت عقیقی بهترین است از مال دنیا ...
 کتاب را در جیب خود میزنند ...
 بر اقامت جمیع عبادات جهت آن توانند بود که نماز سوره نیست و اقامت دین
 سرفراز اقامت آن خانه دین خوش یا جو خردا بر سون نماز گردنایانگی با سون
 بجای بود خانه دین حق بیای بود ...
 نه کار صلاح آرندگان کردار خود را بلکه بنجام بدیشان رسایم ...

وازه شکران میدید که با برقرار در به کوره شدم آن منزه بود تا نگویند
روز قیامت که بدستی که بودیم ما شکران ازین امر است پنهان
پانکه مگویند شکران به غیر نیست که سرگ آوردند
پیران ما پیش از ما شکران بودیم ما فرزندان
ایشان واقعا بدیشان کردیم اما هلاکی کنی و مغرب ساری ما را
باید کردند آن که روان ولی را مان یعنی پیران ما و جوق شکران
تقلید را دست آورده اند این شکران شکران شکران شکران شکران
موجود الی بر سر اصراری از در به واقع شده بین تقلید دیگری در شرک غور نشود
ای در پیش این آیه مذکور عهد از است تا پنهان سرگوبه غفلت را بسته سازد و الا
موشندان پیران دل از آن سوال جوابی نماند است از ازل میباش
بگوش بفریاد قالوا بی در فروش در فضیلت مذکور است که علی سهل اصفهانی قدس
گفتند که روزی با پاد داری گفت جوق ندارم کسی که دی بود غنچه الاسلام خواب
عبدیه انصاری روح الله در وصف فرمود که درین سخن بعضی است صورتی بودی از در
چو بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صورت در میان روز است بد روز آورد
ای صورت و نشان کی بود از دی و از زردان نشان آنکه از حق نیست غافل بکنفس ماضی
و مستقبلش حالت و بی از حین منصور قوی است ممتو است که فرموده اند عاریب
از حقایق سوال است که کون جواب در بی هر خط و مجیب بغایت نماند است
هم خود است گوید و هم خورد بی کند و همین که بیان کردیم امر میثاق را
تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر
و شاید ایشان را ز کردند از تقلید بختین
شکران
و سخن ای خیر بر قوم خود بیا برود خبر انگس دادیم او را
علم بآبهای مایعی کتب منزله وانگس امینه بن ابی الصلت بود از طب

زبان کاران در مرد و سران و نذر در انان و درستی با فرموده حاجت نامه برای دوزخ
کثیر بسیار کانت است در این از دیوانه و لایق که هم از ان اشتباهات ایشان
صا در شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و در انان بیشتر که پوشیده است
است و در انان از انان است که مطلقا در انان است و در انان است
باید بان زیر که در انان است که در انان است که در انان است
بصیقل صدیق و انانیت باکی نمی سازند و در انان است که
بهم وجه در انان است که در انان است که در انان است که در انان است
خلوقات غمی نگردد و در انان است که در انان است که در انان است
غنی و با انان است که در انان است که در انان است که در انان است
کند و در انان است که در انان است که در انان است که در انان است
بلذات فانی شمارند و در انان است که در انان است که در انان است
نیست و ملذات بغم فانی در انان است که در انان است که در انان است
ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر و خاق شرع نوارند خلاف امر
نیز متصف نیستند و در انان است که در انان است که در انان است
غافلان و در غفلت خود کاطان صاحب بیخا آورده که تکلف مامور با برود
که از انان است که در انان است که در انان است که در انان است
و هم شکرانی پس که عقل او بر هوا غالب است و در انان است که در انان است
نفس در هوا شده از انان است که در انان است که در انان است
ست و نصیب از انان است که در انان است که در انان است
لطیف و در انان است که در انان است که در انان است
راد نورد و نام است که در انان است که در انان است
زاد المیز که در انان است که در انان است که در انان است

میرون آنکه معنی آنست که از آنکه در دنیا اندک و در آخرت بسیار است و در هیچ حال صفت خود را در کمال
نمی گذراند مگر صفت تیر میوهی عالی و آنست که میوهی آن در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
اوراد در خواب خود در آنکه نمی رسد از این ملک و میوهی آن در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
شکر و سیاهی اسلام بود که بر ایشان فریب گذاشتند که در شیخ الاسلام بود که یادی بنی آمد
که از این راه بسیار بود و از این راه میوهی بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
فرموده که تا یاد خود بر آنکه در این راه و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
هر احم که بر آنکه در این راه و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
بلغم در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
انگلی و در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
رسد از این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
نشدن ایشان که در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
می کشند و در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
بنی کوفتی در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
کردند در کتبیان بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم پس میفرماید که نصیب بدو را نشان
خوانند که اسلام او از آیات ما جابستهی دارد مانند نصیب ایشان در آیات ما را
خوبتر است و در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
که نیز بر این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
انانکه مگر در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
در فضیلهای خود خوبتر است و در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
میگرد که وبال ظلم ایشان خوبتر است و در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
بفرض فضل خود میفرماید که در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا
سازد یک عمل خود ما در این راه بسیار است و در این راه بسیار است و در دنیا و آخرت هر دو بسیار است و در دنیا

از بیان کاران

سنتی است که در عالم اگر نیکو بختی باشد بی استدراج را بخت آنکه در ظاهر احسان در
باطن خدا است که در گفت که آورده اند که نبی حضرت در میان صلی الله علیه و سلم بگوید
صفا برآمده یکبار از کوه توشی را از غراب صولی می برد مانند یکی از صفا و در گفت
که این بار شما دیوانه شده که مدتی زیاد میگذرد آید آمد که در این میان که
این معانی در انوشیروان درین که ...
صلی الله علیه و سلم ... از بیخ نوع دیوانگی این معانی عاقلست که او را قبل
از اظهار دعوت محمد امین بگفتند بعد از آنکه دعوت حق آشکارا که بر او روانه
نمودند ...
و مویب ایدم کردن او ...
در ملک عظیم آسمانها ...
نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارضی نورست و جلال و شرف ...
در آنجا از بر خدای ...
مبدع بر ایشان ظاهر کرد ...
آنکه باشد ...
جوانی که گفته در آنکه شاید اصل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع نوع
و حصول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجات و دو جهانی و واسطه خلاص جانها
باشد زان پیش حاصل زار سرتنگ و ایام غنائت شانه از جنگ به حرکت که پیش
نه زمین مردانه درای در راه دین ...
در آن ...
حق این دین و دنیا در جمیع میان صورت و معنی است ...
که راه گردانند و بفرمان نکرده ...
براه لکده ... و میگذاریم ما که انرا ... در کم اعلی ایشان

و ما هم در حق نیز خوانند او بهیچ کس نرسد و صاحب او میگویند که ما یک خدایم بر سر این
درد و خدای بر این خوانند که نامزل شود که اسماء آلهی بسیارست و همه یکوست او را
بر آن اسماء بخوانند صاحب کشف گفته که خدای را صفات یکوست چون عول و احسان
و غیر در حق و بی مثل و امثال آن پس او را بر آن اوصاف بتابند و گفته اند
مثنی شود با صفت مثنی و منصف کردید صفات حقانی

و بگردید متابعت آنرا که از روی جهل ... میل میکند یکی ...
نامهای او یعنی تمییز میکند حق سبحانه را با نامی که از آن شرح بر آن لایق نشده چنانکه
از اب حق یا ابا المکارم و یا ابعی الوجوه میگفتند و نصاری یا ابا الیم و حکما
علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد و اشتقاق اسماء بتانی بجز از اسماء الهی
چون لالت از دهنه و قری از غریز و منات از نمان زود باشد که فرا
داده شوند مگر آن

که برای آتش افزوده شده بود نذر گشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید
و از آنها که از نبره ایم برای بهشت ...
راه می نمایند با حق ... و حق عول میکند در احکام خود آن

همه جو و انصار و تا جان ایشانند رضوان الله علیهم همگی
و اما ننگدند کردند اینتهای ما را یعنی کفارند که استهزایان
زود باشد که بگیریم ایشان را یا به پای بهیچ اندک از آنکه ایشانرا بملک نرسد
کرد ایم از اینجا که ندانند یعنی هرگاه که کما حق میکند نعمت

بر ایشان زبانه میگردانیم تا در طغیان و عصیان میفرمایند امام قهری قدری بر
فرموده که استدر اج اعطاء برست و انشاء شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و
داری بر دل ایشان فراموشی میگردانند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند
و زمان دهم و ششادمی پس بگیرند ایشان برستی که رفتن

از برای خود ... و در حق حضرت ...

ای که خدای فریاد و برادران تعلیم دهد ... و اگر بودی من گویی معلوم حق ...

دانشمندی ... بر این طلب بسیاری کردی ... از حال و شفقت ...

دست ... بر آن که بر و ندیدی و با بی باکست ...

ادب یعنی خدای مان کسی که پیافید شمارا ... از این که آدم است ...

علاء السلام و پیافید ... از صدوی یعنی از ضلعی از اضلاع وی ...

صفت او را که حواست و این ازین جهت آن بود که ... تا آرام کرد آدم ...

بوی و الفت پیافید باوی ... بی آن هنگام که پیافید آدم ...

حوا را یعنی خلوت کرد باوی ... بار گرفت حوا ...

نطفه آدم بود علیه السلام بر هم او در آمده ... پس میگذاشت آن مار یعنی ...

م آمد و مرفت ... پس آن هنگام که گران شد حوا بان مار را که در شکم او ...

بود یعنی فرزند نزدی شد و حوا گران گشت ... بخوانند آدم و حوا را ...

که برورد ایشانست و گشتند صدایا ... اگر بودی مار ...

فرزند که در دست خلقت که مشابه مایا شد در صورت ... بر این به چشم ما ...

از بیاسی داران بر تر ایدان نعمت مجده ... قرآنی است که چون حوا را ...

شد ابلیس صورت ... از حوا اطام گشت و گفت در شکم تو چه حضرت حوا جواب ...

داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سعی با بی بی ما باشد آنکه رسید که از جای پر زنی ...

خواهد آمد کهیت را معلوم نیست ابلیس گفت از زمین ما از گوش ما سوراخ ...

یعنی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آید حوا بر رسید و صورت ما حوا ...

با آدم علیه السلام در میان آورد آدم بر آنند بشکافند و ابلیس دیگر باره حور را ...

نابودند ... می‌باید ...

ساعات ... می‌باید ...

نیز ... می‌باید ...

از ... می‌باید ...

اسم ... می‌باید ...

از ... می‌باید ...

سوال ... می‌باید ...

چون ... می‌باید ...

که ... می‌باید ...

قیامت ... می‌باید ...

است ... می‌باید ...

اما ... می‌باید ...

از ... می‌باید ...

شما ... می‌باید ...

آنها ... می‌باید ...

از ... می‌باید ...

بگو ... می‌باید ...

تو ... می‌باید ...

می‌باید ... می‌باید ...

تو ... می‌باید ...

بوی ... می‌باید ...

لنفسه

کسی ایشان را ننگد یا با لواط و ادرات آلوده می سازد و اگر خواند

شما ای مسلمانان متراکانا بوی دین اسلام

تبارا یکسانت بر شما

کشد بدین حق یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است

بقره از کفره چون ابو جهل در تبایعان اگر از قبول دعوت خود متوجه

بوستی که آنکه شما ای پرستید ای متراکان

الذی نام نهادند بر بنکان بنده بینی همگی و مستور زطن اند مثل شایعی

ایشان نیز مانند شما در وقت تصرف و در تبیعه تقدیر حق اند

ایشان را و چون بفرانید پس باید که اجابت کند مرتضارا

اگر مستند شما راست گویان در آنکه ایشان الله اند چه ال

حق است که دعای برده و نودا پرستنده خود را اجابت کند

درین حرمت خود برود بر آنها جناب شما میروید

با ایشان را در شهادت که چیز ما را زاکم نرگان جناب شما را

می گوید با ایشان را دیو است که مرثیات را

به بستند بر آنها جناب شما میسند

مهرعات را بشوند بر آنها جناب شما می شنوید و خود قایل بود

که ایشان را بای رود دست که او چشم سپا و کوشش شوا نیست و شمار است بی شما

ببین ما از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل منضوری را پرستد این

آیه در اثبات جهل کفارت و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخریف کرده

حضرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم با که خود و گفته شد در این ما را انگویش مکن که خدا را

آفتی در بی سوز ساند حق تعالی از خود

ایشان را خود را که برای خدا حاضر آید و با هم ز سرید در عبادت حق

بصورتی دیگر ایشان ظاهر کرد از سبب ملال ایشان بر سید حال بازگفتند البتة گفت غم خورد
 من اسم اعظم خدا را در سجده استجاب الدعوة ام از خوار در خواستم که ای عمل را مثل شما بشکری را
 خلقت کرد آنده و فرج او باسانی باشد بشرط آنکه او را بعد الحارث نام کند و نام
 اینس در ملائکه حارث بود و حواله نویسی در قبول کرد
 که عطا کرد خدای بر ایشان ... فرزندی صالح الجسم و تن درت ...
 برای خوار ... خداوند شکر کنی یعنی شکر کنی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی
 بدو که در عهد بعد از بعد الحارث و بعضی بر آن ذکر آن وقت که داد حق تعالی آدم
 و حواری فرزندی تمام ایشان غیر کارا شکر کنی ساختند در عبادت و خصی شکر کنی
 میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شکر کنان و خوار بر او ...
 داد اولاد آدم و حواری صاحب کشف و قاضی مضایق بر آن رفته اند که نفس
 واحدة تصحیح است از اجزای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدای او را زود از جنس او
 یعنی برای و فرشی که است فرمود و زود شکر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را
 فرزندی در دنیا بدهد شکر کناری و سپاس دلای قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار
 و بعد قضی و بعد از آن نام نهادند ... پس بزرگی است خدای و باری
 از آنکه برای او اینبار می گویند قضی اولاد او و بقر اولاد غیر
 شکر کنان شاملت همه شکر کنان را ... ابا انبار میگویند در عبادت حق
 انجری را که پنا فرزند چری و قدرت نوارده بر خلق ایشان
 و حال آنکه آن انباران که میگویند ایشان را زود شده اند و مخالف
 خالق نبودند بود ... و نمی توانستند ... باری پرستندگان
 خود باری دادنی در هر منفعت ایشان یا زیاد رسیدی در دفع مضرت
 از ایشان ... و نه نفسهای خود را ... باری میگویند درونی

حد و سبب علم
 است

کس ایشان را
 کس ایشان را

بیتوای و یکدیگر را از دست بکنوی و با غفلت و احوال و کفر اندر نفس خصلی است
که آنرا عقل بسند و شرح قبول کند و در دنیا در دنیا بکمر طاعت و عبادت
و سفیهان و کثیره ملن بالاشان با او حرمه بخواد که عیبی نبرد و عیبی جالبینا
جالبانست و او سر او را برست با که از او اراضی کنی و در کثافت آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم بعد از نزول بلیت آید از جبرئیل علیه السلام که سوره
حقیقت این نمی هست جبرئیل علیه السلام بود که پروردگارتو میگوید که پیوستگی با کسی
از تو ببرد و مطایره آنرا که ترا حرمه سازد و نمون از کسی که بر تو تم کند و بی نفس
الاحاصل مکادم اخلاق همین است حکیم الهی فرماید هرگز مومند در برده نند
و آنکه لذت تو برد در دین و دنیا و هر گاه که بر آنکه از او از جانی بهره ترا
صورت خطاب با حضرت صلی الله علیه و سلم و عبادت این امر یک لذت را میگوید
که چون از جانی بر آنکه از او ترا از جهت دین و از جانی بر جانی
و آن در حالت غضب می گویند بود یا اگر از شیطان و سوء تصور
بی بیاه که عیبهای از شر او بدستی که خدای شنونده است لذت که
بزمان کوی پیوسته است آنرا که در دل داری
که تا نگوی بیگز که در او همگی و معاصی یا بر سید تو ارفق
بدیخانند و در دین و دنیا از دو سر کشی و یاد که فرود
و از او عید او بر اندیشند پس ایشان پندگانی باشند راه
صوابک و بیوان پنیایم و سوره شیطان از خود دفع کند و بطریق حق کرانه و
و بر ادب که کفار که شیاطین اند و هر که از او کشتی کار و آنرا
در کرامی و عوایت را در چشم ایشان می آرایند
پس باز نمی آید از اضلال ایشان و دست صرف از ایشان گویند نام نند
و چون نیاید و بکاران این از توان معارف طلب ایشان

بی شکید بدان متدار که توانید در ایصال مکاره بن
 جاهدت برسید و بکنید آنچه خواستید که منید و آنکه بجز و حمایت الهی و از قصد و مکاره
 نمی آید بشم اگر در دو جهانم خصم کردنم نرم جنبه که با هم تو باشی
 پیوستگی که یار من و دوستی کار من است آن الهی که
 زانرا که حاجی ایندگان حاجت در فلان دولت دارد و کار
 سازد ایندگان شایسته را و اما زانرا که شایسته نباشد
 بدون خردی غیبتی یاری دادن شما
 و نه نفسهای خود را یاری کسرتگان بوقت قصد کسر و علم
 ایشان و اگر کوی ایندای مکاره زانرا بدین رسد
 نشویند به قبول و می بینی توای محمد ایشانرا که بدین مکاره
 می گویند قبولی تو و حال آنکه ایشان نمی شنید
 ترا بصیرت و بصیرت تو پندارند پس اگر برای پند بصورت حسب معنی
 نه پند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن غرقانی قدسی سره برسد که سیر این سخن
 هست که سلطان العارفین قدسی العزیز فرموده که هر که بایزید را دیدنش
 و در زبونی عوام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن نگفت و او را کفار
 و یهود و منافقان می دیدند حضرت شیخ فرمودند که این دین را حمل بر روی
 ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کسی دیده باشند و در وقت
 بایزید نیز چند کسی کمال او پنداشده باشند برای دیدن روی تو چشم ذکرم باید که این
 چشم که من دارم حالت را نمی شناسد ایندایه جامع مکاره اخلاق است
 می توانید که زانرا که اسالی را در کار و در جان و جو از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان
 یا بیک صفت خود را و از هم که کاران در کوز بایزید که فصل امر الی اختیار او را و بایشان
 سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه تیلی از وجوب رکوۃ بوده باشد

که کار و تکلیف میگردند از سجده نمودن و خردا بر او و شکر نموده میکنند اشید طاعتها و زادگاه
 نفوس را حجتی باشد میفرمایند که هر که از آن از سجود نماند گشتی میکند
 بدست که انانکه از ملک عالمی که مستند است نزدیک از یکبار تو یعنی مهربان
 بارگاه عزت ... گردن می کشند ... از پرستی حق
 و تزیین میکند ذات او را از این لایحی اکسرت نباشد و حوا و افاضی
 سجده میکند تعرضی شکر کائنات و تینیه مؤمنانند و انچه بعد از تلاوت این آیه بخند
 می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع
 یکی در آفرین سورته و بعد از امام شافعی و امام احمد و امام ابو سعید است و بعد از
 امام اعظم و بعد از آنست دوم در سجده صلی بعد از امام اعظم و بعد از آنست و بعد از
 باقی آیه های و نزد امام اعظم و بعد از سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز
 و غیر نماز واجبست در حال دعا و کفوت شود و فضائل او است و بعد از آنست
 است و بعد از فوت فضائل او نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را
 سجده ملائکه گفته میفرموده که سایر را باید که درین سجده از خصایص علی رضی الله عنهما
 حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینانکه از قرب مالکوت الخلد
 ربه و همسایه بر منصبه ظهور دهد و گشت بد و در خفا علی علیه السلام بگفته است
 از منظره شود روی نمی باید سجده طاعتی است خاص بل انسر است زیننده تقاضای
 اهل اصلاحی زینت تو بس که بندگی تاج تو در سجده سر نشکنی تو هم تو باید که
 بیالایست سجده طاعت بردش بر وجهت تو کنی از سجده او سر گشتی به که از این
 شده قدم در گشتی حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در سجود نیست
 سفی است و گوی که در وجود نیست گوی است و نعم ما قال ... حرف نفس نبودست
 و کرامت سجده هر که این مرد و برادر مدعی به زود وجود

بی پرستش از ای محمد از حکم

گویند که اهل بلد در سبیل نعت اینها که قرآنی می طلبیدند چون در نزول آنجا خبری واقع
 شدی از روی این سخن گفتندی بر احداث دانشگویی چنانچه دیگر ابتهارا و نعت
 غیر ذلکست یعنی می پرسند که پیغمبر را که کار سازند و این آیه نازل شد و امر آمد که
 برای محمد چون پیشه کنی پی روی می کنم
 کرد میشود بین از او نیکو کار می دمن بیا فزده و سازنده تر آن بنیتم
 این قرآن دلها و جبهات که بر لاف حق دیوه و صواب در یافته شود
 زود آمده از پروردگار شما وراه یافته است
 یا هر ایت و رحمت است برای گروهی که میگویند برای و رسول وی
 در اسباب نزول آمده که جراتی انصاری در عقبت رسول صلی الله علیه و سلم نماز میکرد
 و هر چه آنحضرت قرأت میفرمود او نیز میخواند آنرا که
 چون خوانده شود قرآن در نماز بسی شنوید
 باشد و با امام تلاوت میکند شاید رحمت کرده شود ظاهر لفظ
 متعجب و خوب استماع قرأت قرآنست هر چه خواند اما هر عامه علی بر آمد که در خان
 صواب است و گفته اند برود انصافست برای خطبه عام در روز جمعه و خطبه
 ششمی باشد بر این از قرآن و یاد کن ای محمد پروردگار
 خود را در دل خود براری
 فضا از تو سکاری از هم عمل او چون آن او را
 خواندنی بود تر از او از بلند و آشکارا یعنی همان شکر و حمد در ما براد ما
 در شبانگامها مراد دوام ذکر است با آنکه این وقت افضل اوقات
 شبانروز است و باشی خطاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 مراد است یعنی همیشه از جمله پیغمبر آن از ذکر عزالی آورده اند

دل ایشان بکرت آن تراء کشاده نکرد و نیز ایمان بیشتر در وی اشد بی در نور جمال
مستغرق گردید و در هر چه بود در کار خود و در هر چه بود توکل کند بر دنیا
و اهل دنیا هم کسی در کت سطر است غلبه بود اینست مضمحل و مشهور شد او را پروای
ماسوی نمی مانند بلکه غرضی بریده مشهور او در نمی آید هر که در کار مستغرق شود غایب
از کشتی و از درون شود غرقه دریا بخورد با ندید غیر دریا هست بر دی ناپدید
و این مومنان کامل الاکان آید آنکه از روی اطلاق بیای
همه مانند کارها بشرایط و آداب آن و از آنچه بفریاده ایم ایشانرا
نفع میکند آن کرده که اعمال قلب را از حلق ترکل و یقین مانع
جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند ایشانند مومنان
بایان درست و راست این بجای رضی الله عنه فرمود که هر که منافق نباشد فهو مومنی حقا
هرین مومنان راست مرئوسها نزدیک از نو کار ایشان که
کرامت و منزلت است یا در جات بهشت و از پیشی در تقصیرات ایشانرا
و روزی بزرگ که صانع باشد از کواکب و خالی از خوف حسد
امام پیشی رحمة الله فرموده که رزق کرم است که هر روزی را از تهود رزق باز
نماید و روزی ده بر روزی و ایمان از سبب بگذر سبب بین عیان از سبب
میرسد هر چه در شریفیت زاباب و وسایط ای بود اصل نمیدرید چون امکان بود
فرع پیوند دیده چون اجول بود آورده اند که کار در وقت فریش مانع بسیار از شام
بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از ضادید طب بهمداری اتفاق می نمودند
چیر بیل علیا السلام پامر و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم خبر داد و آنحضرت صورت
حال بمومنان بازگفت و ایشان از بیماری مال و انبکی رجال عایل شدند بلکه
سراه بر کاروانی کرم نبی بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر
یافت ضمیم غفاری را جهت استمداد از قریش بگریزاد و خود با کاروان از مدینه

غیبتهای کفار که برین امت حلال است بمانند در وسط آورده که اهل بیورد در غیاب اختلاف
کردند چون آنرا از مدعا آنکه ما خوب کرده ایم غیبت است از آنکه کسی بر آن گفتند که ما نیز در کار
و عون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید بر قوتها بود و انصاف در این جور غیبت
ناشده بالا فیه از جناب نبوت مآب استخفاف نمودند جواب آید که
بگو که حکم غیبتها در صورتی است که در وقتها و در آنکه با هر اوست کند بر ما
خواهد پس بر رسید از خورای مخالف و منافقت نماید
و بصلاح آید این معنی است بواسطه اینکه بگوید مجاهده الصامت
رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب و اهل بیورد آورده که در غیبت اختلاف یکدم
و اخلاق حلال بود اعتدال منحرف شود بود و بیجا حکم از ابر رسول خود
تفویض نمود و او میان مسلمانان نیست راست فرمود و ما خلقهای خود را بصلاح
آوردیم و فرمان برید خواهرها و فرستاده او را در آن
زیاید که در باب غیاب آید اگر مستند شما مؤمنان به ایمانی مقتضی
طاعت و تقوی است بجز این نیست که مؤمنان کامل مانند
چون یاد کرده شود خورای نزدیک ایشان برسد
و لغای ایشان از نسبت جلالی و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال در جنب
انعام اجتنال آید و چون خوانده شود بر ایشان
آینهای او یعنی عرافت زیاده کرد آنرا آن دیات ایمانی ایشان را
یعنی هرگاه که این غایب شود و بر ایشان خوانند ایمانی ایشان برانند با انضمام
بنورد ما ایمانی ایشان با همها و نیز با تصدیق و یقین ایشان بر او در حق
سلی گوید که سیرت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت
بر طاهر ایشان موید است و در ذکر الحقایق فرموده که ایمان جویع بود است که بعد
سه روز نه دل در وی آید پس چون قرانی بر آید بقلب خوانند و در آن

آن شمار است و در آن و شهادت میراد

اگر غیر خداوند شوکت و صلاح و حق کلیدان است باشد شهادت شنیده آید
که در کار روان جلی سواد پیش بینی و این فکر نصد و پنجاه مردن بی شهادت آسمان نورا
میخواهید و پیروزان هر قولی است اما که ثابت گرداند
حق را با یاری که در باب حجاب ذلت است و شکر و کساده ظهور برای
فتح و ظفر که پیغمبری خود را داده یا بکلمات ازلی که در عقل و اسرار ایشان بر لوح
محفوظ نوشته میرود هر کس که بنیاد کارش را
و بنیاد اصل سازد معانی را تا نظام کند و هر سلام را بقبل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را و در ایل گرداند که در ایا ضعیف
سازد و مشرکان را و اگر در حق خود کاره باشد آنرا
کافران زیاد کند از آن که زیاد میخواستند از پروردگار
خود و می گفتند اغثننا یا غیث المستغیثین رب انصرنا علی عدوکی و کفرانند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مکه خود را با این کرده مؤمنان را بملاک گنجی دیگر
کسی نباشد که ترا پرستد پس اعلی است که خدای شمارا
بانگین مرد گشته ام شمارا بنو این از دشمنان
ازلی بگریه در این مکان لغف آنها اند که مقدمت از ملائکه بودند
یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر تجلی از جبهه در هر چه نقل میکند که این
خبر از شش در روز بورتقال نگرند و آن شد و غمگین در سوره ان عمران
نکور شده جهت بشری بوده و در میان میگوید الفی بود بعد از الفی تا پیروز
شوند و بنام خداوند و نگر و ایند خدای اینی امرا در این کار
برای مردم کانی بر شمارا نصرت و تا آرام کرد بودن
و لکای شما و موسی و ذلت از شما دور شود و پشت نصرت و ظفر

راسه و خاله بنام و ابو جهمیل بعد از رسیدن ضمیمه با بسیاری مردم از کوه آمدند کاروانی گرد
 آمدند و مشغول به پیر شدند و حضرت رسالت صلوات الله و سلم در وادی زفران بود
 که هرگز نماندند و با عدو از آنون لشکر کفار خرداد در برابر آن آورده که آنحضرت
 عی به را فرمود که خبر اوست البعث انبیا هم انفسهم شی ملاقات کاروان را در
 میدان پویا مقامه گاه از آنرا بعضی گفتند ما عرب را آماده نیستیم اگر کاروان
 بدست افتد شاید نرسد حضرت میداد امام علیه الصلوٰه و السلام از این سخن متغیر
 شد و کبار هم در انصار و عرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که کویا که بگویند
 گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهمیل در فلان موضع گشته و امیرین خلق
 در فلان جای و با آنضادید برین تمایس و از این جمله آنحضرت فرموده بود بگویم
 تخلف نکرد بی حیجاب غیر خود را میفرماید که ترا افرادی موضع بود که معاصی
 کفایت خواهد بود

خاندان ترا بیرون آورد پروردگار تو
 از خانه تو که برین است بر استی و صواب

که کردی از کردیگان
 که است طبع بود از رحمت منور دلی برکی نه که است از بطریق مخالف

عدال میکند بانو در اختیار حق که جهالت
 روشن بنده بر نشان که جهاد و ایست یاد آنست اند با علام تو که بود در شهن ظفر
 خواستند یافت و با وجود آنغای بودند کویا را نوه می شوند

معمولی ترک
 و کویا که ایشان می نگرند با سیاب

در علامات هر که در آن صورت بجهت قلت عدد و بود و کوی زاد و استخوان ایشان
 پیوه بر عادت کربان سینه و بیخ نفوذ و متفاد شتر داشته و در و اسب
 و شش زده و پشت شتر
 یکی از در کوه مایگان در آن با کویان که

ضرای

بشارت باد که شما غایت شهر و ضایع شاست و هر چند پیش که در میان شما اندک بود
در شمار است بی معنی آید این باشد که در میان شما بشارت دیده که من بود
باشد که در اطمینان

بسی بر نیاید ایها که کار از شما

ایشان یعنی بر بزرگواران ایشان تمام و اصل و اصل و اصل ایشان را با انباری و چون
فعلی میکند که چون ملایک یقیناً ما در شده نه تنها است که در ضرب مضو که او ضروری
باید که در صحتی آن نمود که بر نیاید بر سر پای ایشان

یعنی بر بر بر بر انکشان و گفته اند در تمام دست و نیست این
ضرب بر ایشان بسیار است که ایشان مخالفت کردند خدا را

در سوره اورا بی بدستی که خدای سخت عقوبت است

بر خلاف در دنیا که در آفت بخاری است عقوبت ای که نورانی
بسی کشید آنرا عاصلاً و بر روی که در آنرا است اجناس

خواب انش و درخ خواب انش و درخ ای آنکه از دیده

پوشش برای و بر شما بی کرد اندر ایشان بی شمار یعنی بر شما

مکتب این حکم در اول اسلام بوده که هر کس مؤمن را از دهه کار و زبانه نشاید
که خشن و بایه آنان خفق است و مشهور شده چنانکه مندرج است که در

در که بگرداند بر ایشان در آن روز بشت خود را که هر
کر دیده باشد برای جولان یا برای کردن و حکم را یعنی خود را چنان نماید

که میگوید و ضم را بازی دهد تا غافل شود بی باز کرد بوی
جوی باشد بسوی کرده هم از مسلمانان یعنی از زمین بیسره زد و بر عکس

کور و زنده شدی که از هلاک و غیرتشان
 بدین می که عدای خلیفان است و در آن صورت دیگر در دست کار است و دشمنان را
 مقهور سازد. و باید گفت تا آنکه کشید در سر شما خوابی بسبک را
 صیاب را در آن است که در ریش التفاء فریقین خواست بود در غده عظیم دست داد همه
 که غزالی ایشان در ریش آن بود که رونده را قدم و در خاک زو میرفت و آب نیز نوا
 عیسی از و تعالی خواب در شفاف گشت برای اینی حاصل از نزدیک
 و در آن خواب اکثر صیاب محکم شدند علی الصبح شیطان آغاز و سوسه کرد که شما را آغاز
 می باید آورد و بعضی می کشید و بعضی جنب و آب نیز آید و بای تا بر آنوی که زو میر
 و گاه آن در زمین شمع اند و بر آب قادر و شما می گوید مادرستان خدایم و غیره در میان
 گاست این می گوید باید می شمان در آن می باران زو زستاد جناب زو خود
 در زستاد بر شما از راه ما از طرف آسمان ابی
 کرد آن شما را چون آب از صدف و جناب و در درگاه
 و سوسه شیطان را که می گفت نصرت و جناب با هم جمع نموند و تا به بند
 بردنای شما امیر و ابی لطیف حضرت بارک تعالی و بوالی انکه نایب
 گرداند بر او باران ندهای شما را یعنی چون باران در زمین ریگد این
 بارید آنرا استلکام داد پس در نگاه مؤمنان مستحکم شود در زمین شمع که غزلی کفار بود
 لای عظیم برید آمد و گفته اند در شبان خرم زست در معرکه عرب یاد کن ای
 محمد چون وحی کرد بر او در کادو
 آمده اند و معنون در آن بود که
 و گاه در ستایم از شدتین بس شوار سازید بعضی در
 مؤمنان را بکشید شوار ایشان با مجاریه با کازان تو اضع آنست که به بشارت به در مبارک
 آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند

انفاس عیبه مذکورست که بنابر کمال اعلیٰ مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم استغراق در حالت فنا
توجه از همه اینها و اولیا بوده و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مستغرق مقام
فانی بود حتی بجای آنکه کلام قدیم خود نسبت فعل از وی میگوید میخیزد و نشسته فعل
و یکا بود حیث حال و ماریت اذ میت آن شئی خاک بر روی زمین نشسته بود انراضی خوار
انوارت و هم از آن صفت فعل آمده بود بدلیل حاصل آمدن بود و نقل از او عبارت است
دله و جلالت را از کشتی تازق باشد میماند غیر مصطفی و دیگر پیغمبران فرق بسیار است
انکه فعل بنده را بوی اضافه کند و بنده محل آفت و حوادث و همچنان انکه فعل بنده را بوی
اضافه نماید و وی بسی از قدیم و منزه از انبیا و اولادش ماریت اذ میت گفت
حق کارش با کلام دارد بسین که بر اینم بنده فانی زماست ما کماند و بر انوارش صفا
تا شد مغلوب کسی این سر نیافت که تو خواهی این طرف بلای شرافت و از مشوی مولی
جان مفید میشود که حقیقت و علمیت اذ میت در مقام قرب فرض بوده و این
سخن در جواب التفسیر بسط لاین است که بر بارند
ایم کرد تا دین کلام کرد اند و ما عطا دهد مومنانرا از نزدیک خود
عطا میکند که آن نعمت و غنیمت در حسابی سلم از امام جعفر رضی الله عنه
نقل میکند که بلای حسن است که ایشانرا از خود ایشان فانی کرد ایند و بعد از فنا
به بیت خود ایشان باقی سازد امام قشیری در کتب خود کوبید بلای حسن است که مثلا
مشاهده کند بلای را در عین بلا جو دانست که این درد تو انوکست زینج حوشین با
ضم کر اوزد مرت دهد بیشتر شکر در وقت غم و بدتر از غم است
برستی که خیر استخوان است استقامت و دعای شما را نمود داناست بنیاد
شمال هم دعای اعلیٰ فرمود است کار که در پروردگار است و آه
فرست که خیر است کشته و باطل سازنده است دعای خیر
مکرمه کاز از آن آورده اند که کلوان در وقت فوج از آنکه با شاد هم مغلان

هر که بغیر از این دور و بیشتر برهنم کند بسی بدستی که باز کرد و
 چشم بزرگ از خدای و بماند گشتندی و دوزخ باشد
 در جای باز گشتی است دوزخ آورده اند که چون آتش جرب مشتعل شد و شکر گفتار بکار
 آمد که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پیش ایشان در یکجا رو کرد و گفت اللهم انی اطوینا
 خرابیا و عودا که در یاب نصرت منفرود بودی بوفار میان جبریل علیه السلام از در آمد
 یافت خاک بردارد و در طرف دیگر افکن آن حضرت که خاک رسنگ ریزه برداشت
 شمه الوجوه و بر روی لشکر یکانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگه در چشمهای ترکان
 ریخت تا بخرد مشغول شدند و ملائکه آغاز جوب کردند و مومنان بکار در آمدند و معنی
 کسی از ضا دیدون گشته شدند و معشای و دیگر از اسپر رفتند بی از آن لیل در تقاضای
 میگردید این هیئت گشته و آن می گفت ایسر که نمیر آید شما نشیند
 دشمنان را بگوت خود و بکن می خدای ایشانرا گشت عیب شما را
 نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و بکن می خدای خود آن مشایخا
 بر روی ایشان چون پیغمبری و انکون بماند نبود که در چشم تمام آن کرد
 و لیکن خدای پیغمبر آنرا یعنی چشم خود رسیده خدایان فعل بعد
 از راه کسب است ذم می باز روی خلق صاحب تا و بیات فرموده که کسی از راه نود
 صحی بر ارض الله غنیمت و اجناس و اشیای در ملک فعل از ایشان و اثبات آنرا خود را که فلم
 تقبلویم و کن الله قلتم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام عجا بالحق بود
 سلب که افعال را از ملک و مار سبت و نسبت داد فعل را بودی که از نسبت و اثبات
 کرد و خود را که و کن الله فی الافاده معنی تفصیل کند در معنی معنی بگون الراجی محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم باشد لایفسد در فتوحات بکبر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم بود دردی یک گنت بمع و بصره و بیره بی از راه سبب در مار سبت یک حکم
 باشد که بسبب عین و این کلام در و تیرا قرب نفال است و در نفحات الانس بحث رواج

انما که در دنیا بماند حق را بدترین از بهایم است آنکه از فرد که سبب تفضیل انسان بر سایر
خیرات است آنست روی بر تافتن و بی توجهی به طبع و نفس شتافتن و در دنیا
آوردن که بعد از این قوم نوری اند از نسیبها و اولاد که از ایشان فرود کسی ایمان ندارد
مصعب بن عمیر و این جمله رضی الله عنهما و اگر درستی خدای

در ایشان نیگویی که شفاعت بایات تو ای خداوند مرا اینست بشنوا ایندی
ایشان را یعنی توفیق شنیدن مانع داری و اگر بشنوا ایندی

ایشان را تصدیق کردندی مرا اینست بر کشیدی از ایمان و
و ایشان اراض کتوکا نزار قبولی حق قولی آنست که کفار که گفتند ای محمد برک

زنده کردن نفسی بن کلمات که مردی مبارک بوده تا بر صوف تو کوامی در هر و بنو
ایمان آورد حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنوا کلام نفسی که هم ایمان
نمی آرد ای مومنان اجابت کنید

حضرا برا و فرستاده او را چون بخواند شمار از رسول

با چیزی که شمار از زنده کردان یعنی علوم دینی که حیوة دل از دست
یا عقاید صحیح و اعمال فاضله که مورد حیوة ابدیه است در نفع مقیم یا جهاد
که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن علیه کرده شمار را بملاک کند یا شهادت

که حیوة نیست نزدیک حق سبحانه یا از آن که جمیع قلوب مومنانست و بر ایندی
شما آنرا که خدای آنرا جدا کند یعنی در میان مرد و دل او

صاحب انوار فرمود که تشبیه و ریاضت قلب حق را به نهد و تشبیه بر آنکه وی
بیانه مطهر است بر مکتوبات دنیا و گفته اند تصور بر ملک حق است بر دل بنده را
در نفس خدایم و نفس هم با عین است بر مبارک بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه

جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بوقت فرصت عمل نوبت کردد و گفته بودی
نکنه میان بنده و مراد او باینکه قلب الغلوب تصرف کند در دل جناب خواهد در کشف الامر

شده گفته خدا یا روی بقوم محمد و آلیم حضرت ده ازین دو کفر آنرا که راه یافته ترست
و دین او فاضلتر و بتودوست تر و در روز جنگ نیز ابو جهل نیز همین دعا کرده که اللهم انصر
احب الناس الی الله و رسول الله و تعالی خطاب میکند با لیل که بر سبیل تعظیم و میگرد
اگر طلب فتح و نصرت کرد در پیشگاه تو ای خداوند منم و شایسته بی اغوش شایسته یعنی
فتح آنگه دین که بین دو سترت و آنست که در اولی از پیغمبر ای کافر آن بنای مانده
در جنگ برادر کفر و معادلت رسول صلی الله علیه و سلم پس آن بسترست
شمار از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و آنست که در اولی از پیغمبر ای کافر آن بنای مانده
بجاریه مسلمانان باز کردیم بصورت ایشان و دفع نکند
از شما جماعت شما چیزی را از بنا و کوه بسیار باشند
را آن جماعت و بر بدستی کفر ای کافر آن بنای مانده بصورت و مع
ای آن کسانی که ایات آورده اند
زمان برید خدا پیرا و زینت او را پیرا و بر یکدیگر و او را می کنند
از احرار بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یار و کافر اندازند از رسول
چه مرد از آیه اوست بطاعت پیغمبر صلوة و السلام نه از مخالفت او و ذکر طاعت
حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول
هر شباید و حال آنست که شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر
منست یا می شنوید موافقت آنرا و می شنوید مانند آنکه
گفته شدیم مثل اهل کتاب بگفته یا منافقان و حال
آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بر لاف نوع گیرند پس کجا که نمی شنوند
مگر که می شنوم هر چه گفته ام خدای به شد که می شنوی چون نمی شنوی
بر روی که بدتر پس جنیندگان بر روی زمین نزدیک خدا یعنی در حکم او
که از آنرا شنودن حق گفتند از گفتن حق

انانکه در حق

و نشاد و بیوردی و در باب خود حکایت از صفا و شاد و رت نموده گفتند محمد با با با
کرد اگر فرو آیم بولیا به بانگشت اخبارت کرد یکانی یعنی همه شمارا بخوار گشت
و فی الحال دانست که خیانت کردیم ز صفا رسید پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و خود را
برستون مسدست تا دقتی که توبه آورد و قبول یافت و این آیه نازل گشت
و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل و بیهوشی و بار سوزان و در تقصیر گشت
و خیانت نمایند در امانتها که میان یکدیگر دارند و شما
میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبوا اما نشد و شما واجب است
و بدانید ... اندک مالهای شما ... و غرض از این شما
مختی اند از خدای که بران شمارا می آید پس باید که دوستی مال و محبت
ز زنت شمارا بر وقوع در آید ندارد احدی انطالی قدس سره فرموده که حق کسی از مال
و زنت را فتنه گفت تا از زنت یکسور رویم و ما پیوسته این فتنه را زیادت میجویم
جوانی و پسر که در بند مال و زنت خود نه عاقلند که طفلان ما فرود میزند
و بدانید که خدای نزدیک است ... نزدیکی بی طلبی
بنمایند و جمع مال و حجت دل را بمانند ... ای کرده باورد اند
اگر بر شید از خدای و تئوی را شمار خود سازید
سازد برای شما یعنی بدید شمارا ... نصرتی که بران جبر است و مبطل از محبت
یا هر ایست در دلهای شما که بران فرق کنید میان حق و باطل یا بر ایست میان شما و
متا از ایلاد میان با نجائی از خود و راست یا مخزجی از شبهه است یا ظهوری که بران
مشهور کردید و حجت شما به احواف برسد و در زانو آورده که حق سبحانه بسب تقوی
افاضه کند بر شما با سر از جلال خود بغیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان
حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او
معلوم میشود که متقی است که حق را سبحانه و تعالی و طایفه فرود میزند و در ذات

فرموده که غمی دل را بایند و لمن کان (قلب اشارت بر آنست و عوفاد دل را کم کرد انند کول
بین از دوقلبه عبارت از آنست در بوایت از دل با جارست و در نهایت دل صیاب
زید است زین پیش می دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت از پیش
و آنرا نیز بوایت کردی

علی شما خواهد بود و میر میزند از کمانی که اگر برسد عقوبت آن
نرسد بکسانی که ستم کردند از شما خاتم
یعنی نه مخصوص بر ایشان بود بلکه عام باشد و بطالم و غیر ظالم اثر آن نماند برسد و آن
بودت افتراق کلام و ظهور بدعتها و در آن معروف و نهی منکر و نکاسی در
جهاد و بر آید آنکه خدای جون عقوبت کند

سخت عقوبت است بر کسی که ضرر ظلم او معذری بغیر باشد و یاد کند ای
همایان آنرا که شما اندک بودید

در زمین که پیش از هجرت می رسیدید
از آنکه بر بایند شما را کفار قریشی یا ستم داشتید که اگر از آنکه پیرون آید مشرکان عرب
بر شما تا حق آید بی جای داد شما را خدای در مدینه و تعویب
کرد شما را باری داد و خود یا بنظامت انصار یا با مواد ملائکه در بر
در روزی داد شما از غنائم با کیره که بر اجم پیشین حلال
شود شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام علی
رحم الله فرموده که بعضی از صحابه نمانند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدند در آنجا
آن می گویند و منافقان بر آن اطلاع یافتند و مشرکان میرسانند و حجاج
آیه از شهادت که ای انسان که ایمان آورده ای
خیانت میکند با خدا و ما رسول او در اظهار اثر
و قوی آنست که چون رسول صلی الله علیه و سلم ابولبابه و ارضی المدینه بجا رهنی قوی

و خدای بترین بفرماید من کجاست و کجا میمانم و کجا میمانم و کجا میمانم
که اگر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشان را در جامی که برای دیگران گفته اند میماند
هر که در جامی که میماند خورشید را قدر آن چاه افکنده آورده اند که نظر بر حد
لغت الله تجارت بملاذ فاری کرده بود نصیب است و استخوانی از زخمی و عیب
ساخته بکند بود و گفت اینک افسانه را در دلم بپریم ترا از افسانه ای که میماند
میماند حق سبحانه از غنا و نعمت میماند هر که در این حرف خواند شود
بر نظر و متابعت او است اینک کتب است که گویند بدو شکی که نمیماند این
کلام را اگر خواند میماند هر ایندی بگویم مانده این و این
لاف و کز آن بود زیرا که حکایتی از فرود او اینک کلمات او شده و ایشان عاقر شوند
بس فرضی ازین اظهار مکابره و غنا و بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر گفت
نیت این که قصصی که بقیسیان نوشته اند
و من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که وای بر تو این کلام آبروست و منزلت من شود و نظر در متابعت این سخن دعایی
کرد جناب حق سبحانه خبر میدهم و باید کنی آنرا که گفت نظر
و متابعت او با و مستحق بودن که این خطایا است این قرآن
راست و عدت و منزلت از تو دیگر است
بیاران بر ما شکی از آسمان میماند بر ما بر ما بر ما بر ما بر ما
بیاران بر ما خدای مومل ملک در زمان فرود آمدن این چهار
یقین است از شیاف بیطمان قرآن است و این خدای که
غواب کند ایشان را هر که بر ما میماند استحقاق میکند و در این حال
انکه تو در میان ایشان دست آبی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را
و غیر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که تو رحمت عالمیانی

وصفات و افعال افعال در افعال حق غائی شده و صفات او در صفات حق متمسک گشته کم گشته
 چون مبارک اندر آفتاب یا جو بوی گل در افزای کلاب و پوشش تو در کوزا
 از شما بدیعی شیارا و پاره زود شملها و خدای
 خداوند فضل بزرگست. آورده اند که چون اجازت بجزت شد و صیابه غم
 برینه فرمودند و خواهر بیکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم مانند قریش ازین
 حال متزدد شده بدار التذوقه جمع آمدند و ابلیسی بصورت شیخ بخدی بران جمع درآمد
 و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم استشاره نمودند یکی گفت او را در خانه محبوس باید
 ساخت و در خانه را مشکی بر آورد و از روزنه آب و نان بوی میراد تا بمیرد
 ابلیسی این رای را نه بسندید و گفت اگر اعلی برینه اسلام آورده اند و یاران و
 پیشتر ای رفته و بنی شام نیز درین شهر بسیارند همه اتفای نموده باشند چنگ گشته
 و او را خلاص دهند و یکی گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا مر جلا خواهد
 رود ابلیسی گفت هر جا که میرود مردم فریفته او می شوند جمع را فریب دهد و بیاید
 و با شما مقاتله کند ابو جهل گفت رای من اینست که از سر قبیله از قریش و خلفای
 ایشان یک کسی را بطیلم تا با اتفاق او را بکشند و خوف در قیابیل منتشر کرد و بنویسند
 با تمام قیابیل مجاربه نتوانند نمود بالضرورة بدیت را نمی شوند ابلیسی گفت رای
 اینست ابو جهل از سر قبیله کسی طلبید و متور شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند
 جمیع بیل علی السلام خبر آورد و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه علی اکرم الله و جده
 فراموش خود نمی آید و با صدیق رضی الله عنه بخار رفت و حق سبحانه و تعالی و پیغمبری
 خود را از آن تعب و نقت یاد میدهد و میفرماید
 ما کردند بنویسند تا جایی که گشته اند
 یا بیکند و بیشتر های مختلف
 یا بپر و نمانند ترا از کم
 و خدای ایشان را بیکند
 و یاد کن از آنکه

با اتفاق هم به آن آورده اند که بعد از خروج مک و غزیت برود و از هر کسی از اشراف عرب
موردی که در آن روز در آنجا نشاندند و طعام میدادند بی سستی از ایشان ده شتر
یا نه شتر در روزی کشند و بی سستی میدادند بر سستی که کاروان
یعنی طایفه را بدرد نفع میکند و از آنکه خود را و شترهای خود را
کشند و بنگار میدهند تا باز در آنجا کاروان از راه
خود می آید و رسالت و گفته اند اینها بعد از خوب برود و غیر خوب بود که
برای جنگ احد سوار شدند که خود می آمدند با اصحاب آن کاروان که او سستی از آن
سود بصاعت خود را که پناه نزار مشقال طلایه خرج نکند و در خوب احد
رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را فرج میکند بی زور
باشد که تمام نفع کند مال خود را بی سستی از نفع برایشان
بیشانی و غم جمال رفتند باشد و مقصود حاصل نماند
بی مغلوب کردند در افکار یعنی در روز فتح مک و این از دلایل آنست
که خبر داد از قریب قبل از وقوع آن و آنکه ثابت ماندند بر
کفر سوی دوزخ را رانده شوند و این مغلوب
شرف کاروان برای آنست تا بعد از دانستن
که کاروان از آنجا که گم نیست و جمع کند و با هم افکند کاروان
برخی با برخی بی سستی از آن
بی در آمد همه را در دوزخ آن کرده آجیت یا منتفیان
بایشان زبان کارکن در احوال یا اموال خود را
مگر برای آنها که کاروان چون از سفیان و اصحاب او
باز ایستاد از کفر و عداوت رسول صلی الله علیه و آله
و ایشانرا از آن گذشته است از کنان ایشان

و شیخ عزادار کتبه ایشان فرمودند و حال انکایشان استغفار
میکند یعنی در میان ایشان استغفرانند از مؤمنان یا بنویسند که اگر استغفار کنند
و استغفار ایشان ایماست از تقصیر علی رضی الله عنهما نسبت که در زمین دو امان
بود یکی رفت و دیگری باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ایمانه
استغفارت ای عزیز استغفار مانع نیست از تراکم کلمات بلکه موجب محو و زوال
است پس غیب الهی شود بلکه وسیله مغفرت و انوار کرم و در استغفرتی را غفرتم
گفت حق کافر در این طلب کاف طلب مغفرت است سبب از بی زمر گناه ارشادی
است استغفار تریاتی قوی و حقیقت ایشان را در جانی است
آنکه عزادار مغفرت کند ایشان را و حال آنکه ایشان را میدادند
رسول و مؤمنان را و از طواف مسجد حرام و از کبر و ولایت میکنند
و نیستند ایشان و متولیان امر مسجد رد قول کفار است که می کنند
حق و لایح و ما پیشکار و صاحب اختیار حرم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود
شکر و لایحه حرم را نشانید نیستند زیرا اولیة مسجد حرام
مگر به میر کاران از شرک و لیکن پیشتر ایشان
نمی دانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و غناد می کنند
و شیخ دعای شرکان نزدیک خانه عزادار
مگر صغیر زدن و دست بردن که فتن عادت بعضی کفار آن
بود از آن روز تا کنون بر من طواف میکردند و صغیر میزدند و دست بر من میگویند
و تری آنست که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرموده ایشان بر الحاکم
تخلیص آن حضرت این عمل میکردند و بیرون میزدند و از طایفه غازیست نمازها مودع
باشد بنی نضید ای کازان غوات که قتل و اسارت در روز چهارم
و حرق و زجر است در روز ششم با بنی نضید که کفری و روز بیستم
با اعتقاد

و نزد امام اعظم رحمه الله بواسطه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم ایشان و ذی
القوی ساقط است و تمام به ثلثه باقیه صرف کرده و نزد امام صاحب کرامت
تقسیم آن نمودن برای امام است که هر یک یک سهم باشد صرف نماید و ابو العالیه در بیع
آنجا آمده متفرقند برین قول که خمس خفیف را بشش قسم باید کرد قسم اول را و شش
در سبزه را و چهارم در مسم چهار طایفه نوک و بویا و قسیم که با فرد حق تعالی است
بهارت خانه کعبه عظیم است و زینت آن صرف باید نمود و بعد از مباحث تقسیم
ختم برای خرافه رسول و طوائف مذکور است پس بدیشان تسلیم کردند و آنجا
در بجه باقیه قاعده نمایند که اگر سینه شما را از روی گشود
ایمان آورده ایستگاری و سایر جزو فرستادم تا از ایات یا ملایکه
یا مدونه و نصرت و در برابر ما که محبت و در شب روز بر
که بر اشراف حق از باطل در روبرو روزی که در اول آورده
ذکر کرده مسلمانان و کافران و آن روز جمع بود مقدم رمضان در سینه تا از بر
و فرقی است به حضرتی توانست لایم و دم اینک را
برای بسیار عالی سازد یاد کنید آنرا که بود در شما
یکتاره و اولی نزدیک به سینه و یکسانی بود که پای زمین فرود رفت و آب
فرود آمد و ایشان یعنی دشمنان شما بودند و در میان یکتاره
وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان حکم بود و بر آب قادر بودند
و سواران کاروان یعنی ابوسنیان و اصحاب او بودند و در
در مکان شما فرسخ جدا ایشان در برابر از راه منحرف شده بطریق منزه غریب
ساحل نمودند و اگر عده قتال بودی میان شما و دشمنان
که در عده انصوری بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلام ایشان خبر
می یافتند و ما این خلاف می کردید در عده خود از حوا

پیام ز پرده شود و ایشان را
 و اگر باز کردند معادلات و مقادیر پیغمبر فقید است بین بدستی که گذشته
 است آنکه در پیشین یافت که بر پیغمبر انکاش کردند و با فر
 متاعل کشید که ایشان نیز همین چشم دارند و کارزار کیندی از
 با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرک یعنی شرک مانند از دینی
 و اهل کتاب و با خود مدعی خالصی که توحید است یا پرستش
 و خدای را در پس بی اگر باز ایستند از کفر باز چنگ با ایمان
 یا قبول فریب بین تحقیق که خدای با آنچه شما میکنند
 نیات و مناسب عمل یا در اشی خوراید داد و اگر اعراض کنند از
 قبول حق و از هر بسیار ایستند باکی در اید
 بدانند آنکه خدای یبار و معین ناصر و مددگار شماست نیک یاریست
 خدای که در بوستان خود در اصحاب نگذارد و نیک یاری دهنده است
 که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد و بدانید ای مؤمنان
 که آنچه غنیمت گرفته از کافران بقدر از هر چه اسم شی بر آن
 اطلاق توان کرد بی بدستی که خدای را است بیخ نیک آن
 و در رسول را و در خویشان رسول را که نبی ما شوم و نبی ما
 و بیعتی مسلمانان را از فقیر باشند و در ایشان محتاج
 از اهل اسلام و مساز آن مسلمانان با قومی که بر مسلمانان
 نزول کنند جمهور علی بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تین است و از غنیمت چهار
 قسم برای مقاتلان و یک بخش منضم به پنج بخش شده برای رسول صلی الله علیه
 و چهار طایفه مذکور مقرر است و حال آنکه رسول الله صلوات الله و سلم محتاج
 مسلمانان صرف باید کرد یا با ما باید داد یا با سهام از بعد منضم باید ساخت
 و نزد امام

و بر عده حضرت مستظهر گشته و در خردی بتو نمودی ایشانرا
بسیارک و تو خردادی ... و این بودی می شد بر ای اصحاب ...
و بر این نزع میکردی ... که آیا خوب کنیم یا زار غایم ...
ولکن خدای سلامت دولت شما را از بدلی و تنازع با از حضرت اعاد
بدستی که انداخت ... با آن در سینه است از بران
و بیم و جوع و تسلم ... و آنرا یاد کنید ای اصحاب که نمود خدای
دشمنانرا بشما ... چون ملاقات کردید ... در چشمهای شما
آنرا که نادان شما قوی شد بر و ایشان حتی سجده لشکر کشی را در پناه
مسلمانان اندک کرد و این برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آورده اند که این معجزه در وقت المعانی
صفین با کعبه در بعلبک او بود فرمود که ای خدای معشایان باشنید آن عزیز
گفت که نزدیک صد نفر باشند و حال آنکه ایشان نصد و پنجاه بودند
و آنرا که در اینده شما را نیز ... در چشمهای شما تامل
شوند و کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیه از بسبب جنگ کما بین
نگردند نقلت که از جهلی میگفت سلام با ایشان جنگ میکنند بلکه بگیرند و بر شما
بر بندید و جرق برب مشغول شدند و شما از مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر
ایشان تو و بدو نم تسلیم رای العین بین سبب دلگشایی و مهوت شدند
شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظیم آفات است چه هر اگر بیست
کثیر یا کثیر را قلیل میدانند هر قدر بود که زب نزلت لا صدق بشید
و نزدیک سیصد نفر را هزار و نصد عدد و هر این قدرت کامله بانی باز داشت
اصحاب بعضی را اندک با بعضی علی ما علی ما وجود مساوی در شرط و روی
تا بر اند خدای حکم با که آن ... است بودی در علم

ایشان به شایستگی بود و در این سلاح و ایشان بسیار و مستعد و یکی خدای بود
 میان شما و ایشان بی معادگی است تا حکم کند خدای با تمام سازد از
 کاری زانکه آن ... بود که ... و این ... و این ...
 صورت ادبیات و تراغول ... و این ...
 میشود ... از جملی در شش قلم ... و نیز ...
 از جملی مویب و مشهور یعنی و لغت ... از آیات عظیم است هر که متایر ...
 اگر چه میرد و اگر نیز ... و این ... و این ...
 و اسلامند یعنی صدی و کفر و اسلام از زبان بر جملی و اضواء است که کافر و دوطلا
 اور و شش است و هر که بر اسلام ثابت ماند صفت او مقرر و معین
 و در برستی که خدای شنو است هر اقوال مؤمن و کافرا ... و این است باحوال
 ایشان و در برجه و شف مذکور است که گویش از و در عقل اینها نیز در کسب و ...
 بی بسیارند در استین و نشان ... و این ...
 می بخندند یعنی بارقه نور عقل اگر از عیب غایت و توفیق الیه میشود و ...
 بدان که تندی گویند و اگر از لطافت نور و خولان استغیابت پذیرد استغیاب
 اجبار بصائر و نشان شود و عقل ... و این ...
 در بر او است ... و در عالم بطوع جبار است عقل کان در نهالی جمله است ...
 نقلت کان عقیده است نقلت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن شهر که
 در زرش را جنگ بر واقع بود و در واقع دید که در پیش در غایت قلت و ...
 و تاویل فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد و منتهای بعد
 از استماع این روایا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند و صحیحی از ترکا
 آنگاه نعت میفرمود و میگوید یا خدای محمد ... که چو با بنوع خدای
 ایشانرا ... از این تا جوف اصحاب را خبر داد و این ...

دیار خود چون کفار برون می آیند که ایشان عجبی در زنده و زبانی میکنند

و باز میگردانند مردمان را از این خدایان که از این خدایان است

و خدایان با آنکه ایشان می کنند عالمست و بر آنها خواهد دل آوردند اندک

چون قریش از مکه برون آمدند و کوهی و فزونی کننند رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشه ناک شده خواستند که باز گردند ابلیسی بصورت سرافق بن مالک که

مهرگنا نبود بر آورده با ایشان ملاقات نموده گفت شما نیکو گمانی هستید بر و برودن

خامن که اندیشی کنانم ضرر بشما نرسد و من نیز طریقی رفاعتی موی میوارم پس ابلیسی

باجمعی از شما طبعی همراه ایشان رویه بدر آوردند و حیاتی ایشان تصدیق نمودند

و یاد کردند آنرا که پارس است و ایشان را برای کاروان دیوسر کش

که ابلیسی است و علمای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حقایق

سای فرود که قوت ایشانرا بجز ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند

و گفت ابلیسی هیچ غلبه گشته نیست بر شما امروز

از مردمانی بخت کبرت لشکر شما و از لشکر ایشان و من زیادتر

وز نهاده ام و شما را از قوم کنان که بدیدندم دو گروه لشکر یکدیگر را باز گشت شیطان

باشند خود و این عبارتست از سرایت کردن باکو و حیل آوردند که چون روز بدر ملایکه فرود آمدند ابلیسی ایشانرا دیده رویه بنوار نهاد و درین محل دست او بردست حارث بن شام بود حارث گفت ای سرافق در چنین حالی ما را از فرمی کناری ابلیسی همین دست بر سینه آورد و گفت ای سرافق من هزارم حارث

از زنهار شما بر روی که منی بنیم از شما نمی شنید یعنی در شما را که بعد و مومنان می آمدند ای سرافق بر سستی که منی ترسم از خدای این عباسی رضی الله عنه فرموده که در روغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بر سستی

و بسوا خزان
 ای کرده مو نشان
 چون به پیشید
 کردی را از کفار که قصد
 کیند باشا
 بی یاسینید و از مخالفان رو کما باید
 و یاد کیند خدای را
 یاد کردنی بسیار بول و در خاندان
 مگر باشد که شما
 نطقه یاسین بر اعوا گفته اند و از ذکر نیکوست در وقت شمشیر زین یاد عالی بد
 کفار برین وجه که اللهم اغفر لکم اللهم اقطع دابرکم درین آیه تنبیه است بر آنکه باید
 که بنده یاسین شغل از ذکر خدا باز نماند
 نفس غافل میباش از ذکر
 در خوشی ذکر تو شکر نعمت است و در بلا الهی با حشر
 و زمان بر یوسف را در سزاده او را در آنجا
 و ثبات قدم در معرکه قتال
 و خلاف کینند که از حق گفت
 بر دل شوید
 و برود دولت و قوت شجاع
 مستعار از دولت
 چه دولت در تکی امور و نفاذ آن
 مشابه بادست در سبب و نمود او گفته اند
 او است ریاضت فاعتمها بعضی بر آنند که اولها در حقیقت است چه نصرت نمی باشد
 الا بیادوی که می خجانی از صبح فتح رسد و از اربع انصر می گویند و در حدیث
 آمده که نصرت بالصیا
 و شکای می کنید در معاندت
 بر روی
 خزان
 جابری است حفظ و نصرت
 و می باشد
 مانند آنکه بیرون آمدند
 از سر راه و منزلت های
 خورشید
 از روی سر کشی و غم
 در آن خفایش خلق را و دلیل
 که از آن کجایت کاروان بیرون آمدند و در راه صبر و پشیمان رسید که کاروانان بسا
 از بند گذشت و مردم غم رجوع کردند و او بهی گفت ما بدست از آنکه بیرون رویم
 و بر لب خمر استقال کاریم تا آورده ایت ما در اجزاء عرب افتد و نشسته کرد
 مردم از بیجا است و شوکت ما صابی میزند بی خزان مو نشان را میفرماید که شما از

بسیب آن عملی است که از پیش در ستاده
در ستمهای شما از جامع و ترک بیعت
شد و دیگر بسبب آنست که خدای
نیست کس که کتبه
برندگان که ایشانرا بی عزم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسبیح حضرت
رسالت صلوات الله علیه میگوید عبادت شرکان تریش با تو

مجموع عبادت متابعت از عیونست یا حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
و چون عبادت آنها که پیش از زموغان بودند یعنی عباد و مشرک با غیر
ایشان و آن عبادت بود که کار شدند بنشانهای خدای

یعنی بدایلی که بر توحید خود نصب کرده بودند یا بیخیزات دنیا
پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد

کفر و تکذیب بود بدستی که خدای با قوت و قدرتست
سنت عقوبت بر منکران و مکذبان این گرفتن و عقوبت پیشین
بسبب آنست که خدای نبود کرداننده و تبدیل کننده

نعمتی را که انعام کرده است بر آدمی
تا وقتی که آن کرده تغییر و تبدیل دهند
گفتا حال را که در نفسها

ایشانست بجای بدتر از آن تعدیه تریش است که ایشان حال خود را که بت برسی
و مردار خدای بود عبادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تکذیب قرآن
و استزایان و اینرا و از این منکران بدتر ساختند و بدستی که

خدای شنواست سخنان ناو فحاح شرکانرا و انا بعقاید باطله
ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار تریش در تکذیب تو بود
مجموع ال از عیونست و مانند قبل از ایشان

بودند و تکذیب کردند آیات پروردگار خود را
پس هلاک کردیم ایشانرا بکنمان ایشان با تو

او بد بخار شیدی و خضای ... سنت عقوبت است که از او
نشد نقلت که منزه مان بدر بعد از رجوع که سمرات را پیغام فرستادند که شکر
باید تو منزه ساحتی سمرات سوگند یاد کرد تا فخر نریخت شایسته ایم از عزت شما
و قوت نیافتیم پس بعد از معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سمرات نموده

و اما که در دلهای ایشانست ... شکی و نفاق یعنی منافقان مکه
یا مکرکین واقع است که قوی از ایشان اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بود
بعزت سمرات از شدت در وقت خروج از ایشان بدر آمدند و نیت ایشان
آنکه مکرکی که پیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترکی بجزت نازمانی کرده
بودند در روز بوشاشم آن در ایشان رسید وقت مؤمنان مشاهده نموده گفتند

بفویضه است این گروه مؤمنانرا ... دین ایشان که با وجود
قلت دعوم عدوت در برابرک چنین شکری آراسته آمده اند حق تعالی در حرکت ایشان
فرموده و هر که توکل کند بر خضای و کار خود بالا و کنواره
غالبست متوکل را افزون کنواره علم کرده

است که اهل توکل را یاری کند و اگر میبویری ای محمد
چون بعضی میکردند ارواح آنانرا کفار شدند ... زخمیکان که اعوان
مکه الموت بودند در رب بر جمعی از منافقان مکه علی بن ابی طالب و بنیه و بنیه و ابنا
الحاج السهم کشیدند و سبانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که
عاقبت بوقت نبی روح ایشان میردند و نمایی ایشان

بر رویای ایشان و برشتهای ایشان و میگفتند شبیه
غراب سوزان را که مقدمه غراب و وزخ است سمرات میبویری
امری فکر و کاری بر سوزان و دیگر ملایکه میگفتند ... این غراب یا غراب
قد من

عهد بر سر سی کفرای
دوست نیاید در خیانت کند کارا

دشمنی بسزد و عمل ایشانرا
دو پندار را می محمد انرا که

کافر شدند که ایشان
پیشی که نشد بر عذاب ما و له که نیکان بر رانده باشکند

همه میفرماید که پندار که ما عاقر کشیم از عقوبت ایشان
که ایشان عاقر نمیکند ما را از عذاب خود خصی لا یحسب تعصیت می تواند یعنی باید که
کافران نه بنوارند که ما از تعذیب ایشان عاقریم
برای ناقصاتی همو یا مهربان بدر
را بجز نتوانند

از نماز و برکی خوب که شکر بوان قوت می یابید و عقبتین ظاهر رومی در غنم میفرماید که

شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا ان التوراة الیومی بعضی از علما
گفته اند خصیصی رومی بزرگ در نیست بر آنکه پیر و کمان قوی ترین سلاح است شیخ
ابو القاسم نصر آبادی قدسی سره فرموده که درین آیه گفته اند قوه روحی است بل
همچنین باشد اما در رومی که کون بود روحی ظاهر به پیر و کمان و روحی باطن به پیراه در صیگاه
از کمان ضوع و روحی سهام خطوط از دل و توجه کنی و ذرات از ماسوی ابو علی

رو در بار یک قدسی سره فرموده که قوت اعتماد است بر حلیت حق و دانستن بودن
بعنایت او که اعتماد تو بر اسب و شکست و سلاح تراست بر کرم دوست اعتماد تمام
و گفته اند در اد از قوت حصار است میفرماید که اما در سنان بر قلعهما بخت و قوت کمان

و دیگر اما دلی کنند از اسپان سینه
دشمن خورای
ببین اسفرد
تا بر ساینند
و دشمن خود را که بخار مکنند

و دیگر بر ساینند با سب و سلاح کافران دیگر
شما نمی دانید ایشانرا
مکه که
خوای داد ایشانرا

و ایشان بقول مفسران به بودند یا منافقان یا مجوسی و در مدارک آورده که
گفته بچین چه صهیل اسب جن مگر می برساند
و آیه تفسیر می کنند

کذب توئی نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم و غرق گردانیدیم
در دریای قنوم
اتباع فرعون را و هر کوهی از غریقان قبط و
رستگان قریش بودند شکارانها بر نفسهای خود بگرفتند و عصیان
بودستی که بدترین جنبه کافه بر روی زمین نزدیک
خداوند است آنها نیکو رای شدند در کفر و ایمان توان تریش اند چون اهل
و عقبه و نصر و امثال ایشان یا مکاران یا بود چون کعب بن اشرف و جعی بن اخطب
و جدی و امثال ایشان بسی ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین
آنانند که عهد بسته با ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه
بودند که پیوسته با ایشان معامله فرموده بود بسی
شکستند عهد خود را در مبادی که عهد میکنند در میان آورده
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و زبرد مشرکانرا
بسلاح مرد کاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند
و روز حرب خندق با یوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند
و ایشان پریشانی میکنند از نقض عهد یانی ترسند از عقوبت خدا
بسی اگر در باقی ایشانرا در جنگ بسی رسیده گردان و متفرق
سازد بسبب قتل ایشان آنها را که از بسی ایشان فرارند از
اعوای شما یعنی چون بریشان ظفر یابی خدا را از ایشان بکش که پست توان
کافران دیگر را از موافقت تو بر ماند باشد که آن رستگان
گیرند و عبرت پذیرند و اگر برانی و دریایی از گردنی
که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود
بسی میکنند بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که منی عهد شما را برانرا ختم تا تو و ایشان باشید بود بر در علم بنقض
عهد

اسلام ایگان آوردند و چون امیر المومنین عرض نمودند شرف اسلام در اینست
و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و این عباسی زنی بود که زوده که
سب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه نازل گشت

اگاشی رفع قدر و خیر کننده
و کرم ساز ایشانرا

بر کارزار کردن با کفار
اگر باشد از شما پیوستن

صبر کند کاف در معرکه قتال
غالب شوند بر دوست نفر از شرکاف شرط بمعنی اوست یعنی باید که یکی از شما بمحابه
دهد تن از دشمنان شکسای و رزند و فرار نکنند و اگر باشند

از شما صد تن
غالب شوند بیاید الی بر هزار تن
از آنکه کار شدند و این غلبت شما بر ایشان

بسیب است که ایشان
کرد می اند که نبودند و ضرای و روز

قیامت و انجی شما شد لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقابله
قوت ثبات و شکسای موفقات نوارت بعد از نزول این آیه چون مناف از تعاند
یکی باده اندیشی ناک شدند و بر ایشان کران آمد حتی سجانه این را منسوب کرده
زود اکنون که این حکم شمارا اگر افسار ساخت

ضرای از شما و اوید
بسی اگر باشد از شما صد تن
یعنی ضعف بود

شکسای
غالب شوند بر دوست تن ایضا شرط نیز بمعنی اوست
یعنی یکی از شما باید که در محابه دوست صبر کند و نگرند

بود از شما هزار تن
غالب شوند بر دو هزار
با و خدا و یاری او

و ضرای با صابرانست
با عانت و مدد کار با صبر که صبر کند ظرف باید الصبر مطیة النظر صبر و نظر بر دو

از خضری که دارید در راه خضری یعنی زین العابدین و نفقه است
تمام کرده خواهد شد بشما خضری آن در شش ماهه بوده که
شده بقضای ثواب و اگر میل کنند مشرکان بصلح و استسلام
بس تو هم میل کن بصالح و تو کل کن رضای یعنی مری
از آنکه بگو و صلح صلح خواهد باشد بدین معنی که خضری نشوایست
را احوالی ایشانرا و امانت بدین معنی است آن اگر در مقام مکر باشد ترا نگاه دار
و وبال مکر را بدیشان کار در جنایت فرمود و اگر خواهند
آنکه تو پسند ترا و صلح از جگر خود باز دارند پس بدین معنی که بینه
است ترا خضری اوست آنکه قوت داد ترا بیماری
کردن خود و فرستادن طایفه و بیم بر همان واضح است که با بنابر
و پیوند اکتد بودستی میان دلمای ایشان یعنی اوس و فرزند کرد
پست سال میان ایشان تعصب و سینه بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال
حق خود در حق تعالی بیکت بود دلمای ایشانرا الفت داده اگر فرزند میلاد
بجست اصلاح احوال ایشان همه آنچه که در زمین است از
مال و متاع تالیف نیرادی و قادر بودی بر الفت
میان دلمای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و سینه که با هم داشتید
ولیکن خضری حکمت بالغه خود ایقاع الفت کرد میان ایشان
بدین معنی که او قادر و غالب است سر بر خواهد بکنند و امانت حکمت با بکنند
ای پیغمبر ایستادست ترا خضری میکند
و اما آنکه می آید تو کرده اند از او و دیگران این آیه در
نفره بهر قبیل از قبائل ماری شده برای تقویت حضرت رسالت بناه صالحی تعالیم
و سلم رسالتی خضری بر روی آمدند و گفته اند می و هر دو دشمنی از به پیغمبر صلوات
السلام علیهم

حد از نزد این بایه از غنایم بگذرد و دست مبارکش بر آید آمد که غنایم این بودید و غنایم از این
غنیست که غنایم و غنایم از این است حال طاعت خوردنی جلال و بیک در غنایم
و بر عهد از غنایم در خالقان و در این غنایم بدین که غنایم غنایم از غنایم است غنایم
کرد که غنایم از غنایم غنایم که غنایم بر شاغلان کرد و بر ام و بر ام بوده و در
و بیایب نوزاد آمد که غنایم پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباسی غنایم غنایم از غنایم
باید که غنایم غنایم برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن عمارت
جلیف او غنایم غنایم که غنایم گفت ای محمد و ای پیغمبر که غنایم غنایم از غنایم
در پیش و از پیش خویش و پیکان دست پرده که غنایم غنایم مال از با ارم حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که گو آن بر ما زرد که بوقت فوج از ما با الفاضل و اهل جنین
چنین سخنان گفتی عباسی گفت ای محمد من این سخن را گفته بودم و از آن خبر از خود
که از دیگران من بین پیغام زنش و عباسی گفت که او باش که بر حد اینست غنایم
تو که ای پیغمبر من نیوی خود و هر کس دیگر بداد و آیه آمد که غنایم
پیغمبر بگویند که غنایم غنایم که در دست بخاند غنایم غنایم از غنایم
و از غنایم غنایم که در غنایم غنایم در دلمان شما به بیکری غنایم
و اخلاصی بود غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم
یعنی نزدی که برای غنایم داده ایبر که غنایم و پیام زو شما را غنایم غنایم
و غنایم از غنایم است که غنایم که در وقت شکر واقع شده غنایم غنایم غنایم
توفیق اسلام داده، آورده اند که عباسی رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا
دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از این از من گرفته اند من دهم بدین وعده و غنایم
که در حال است بنده دارم که هر یک برای منی است غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم
ز غنایم غنایم که از غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم
امید دارم که بران نیز و غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم
در غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم غنایم

دوستانند که بعد از آنکه هر کس ای دل که بعد از آن نظر آید از زمین صبر و صلابت که روزی باغ شود
بروشان کنی بر آید آورده اند که روز بعد از آنکه کسیر شدیم حضرت رسالت
علیه و سلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم صحابه که بزرگترین
رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصحاب این قوم اقارب و عشایر توانا و کرامند و بقیه بقدر طاعت
و استطاعت فدایی بودند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالاً عدد و عدد در آن
زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اینان اند که فرموده را بنوعی تا کرده
زند و بجز الله که هیچی آنرا از فدای اینها مستغنی گردانیده و از گروه انصار بعد
از در راه رضی الله عنه واقع است که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن
تا این اشارت را بر آتش بیخ بسوزیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بفرمود صدق
میل نموده فدای هر که فرمود هیچی از آیه و نشانه که تا آن نرسد و نشاید
مغفرتی را که باشد در راه دورا اسیران که از ایشان جدا کرد
تا آنگاه که بسیار بکشند از ایشان در زمین به این صورت است
دولت گذرد و موجب عزت اسلام و شوکت ایران است و در این میان
خوایند دنیا که رضی الله عنه از اول است و در فدای
مغفرتی برای شما ثواب اخروی است که پیش و نعمت ناپیدا است و در فدای
غایب است دوستان را بر دشمنان غلبه دهد و انانیت در آنجا با بندگان کند
اگر نه حکم و زمانی است از فدای پیشی گرفته است و در لوح محفوظ
مکتوب گشته که بی هیچ عفویت نکند یا با دانی مواخذه نماید یا اهل بدر را غنای
نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد و مراینه میرسد شما را در آن
و اگر نشد از فدای غنای بزرگی در روایت آمده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر غنای خود آمدی غیر عمر و سعد و معاذ رضی الله عنهم
از آن بجات نیافتندی زیرا که این مرد و به قتل کفار راضی بودند با غنای صحابه

و معاوت ... اگر ننگیند آنرا که فرمودم از پوستکی با یکدیگر و تعاون دوستی

حاصل شود فتنه و بد فتنه ... در زمین ...

بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و مدد یکدیگر را نیاورند ...

ایمان روی بخول بند و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود

و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تمهید فرمود

و یک باره از خرابی هجرت و نصرت ایشان خبر میدید و میفرمایند ...

و آنانکه بگریه نزد خدا و رسول ... و هجرت نمودند ... و جهاد

کردند ... در راه خرابی ... و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم

جای دادند اهل هجرت را ... و یاری کردند و پیغمبر را در قتال مشرکان

آن گروه ... ایشانند مؤمنان ... بر راستی

در میان راست ... آرزوی از خولای ... و روزی نیکوئی ریح

ولی منت ... و آنانکه ایمان آوردند ... از بی صیاح حدیثیه

و مهاجرت کردند چون ابو بصیر و ابو حذیل و غیر ایشان

و جهاد کردند ... با شما یعنی بود شما شدند ... پس آن گروه ... از

جمله شما اند یعنی احقات با سابقان یکی اند در ایمانی و هجرت و جهاد

و خداوندان خویشها یعنی اوتبا ... بر خرابیها

شر او از ترند بعضی در میراث گرفتن ... در حکم خزان بار در نوع

مخوف این آیه تا آنجا که توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث

میکرفتنند ... بدرستی که خولای ... بپیم چنانچه از مولایت با حکمت در

اعتبار نسبت به هجرت و نصرت اولاد اعتبار رجم و قرابت ثانیاً ... و انانیت شما

که بر آن چون وجه از رسد ... در احکام اوست چون در آنجا در آن حال او چگونه و چند

و این سوره را سوره برآه و فاضله و تخریب و متشکله و سوره الغدا

ظان و عده محالت که کریم آید بیایم که کند و عده را وفا شاید و اگر خواهند
ایمان که مسلمان شده اند و خیانت کردند با تو بنقض عهد ما بر گشته از دین
بسی بدستی که خیانت کردند با خدای بزرگ و بیستی ازین بگفتند
بسی خدای تو فانی داد ترا بر ایشان تا در روز بر دست تو گرفتار شدند
بعد ازین نیز گفتند که تو اگر کردی و خدای داناست مان نبرگان
حکم گشته بر احوال ایشان و بیستی که ایمان آوردند
و بجهت کردند بدوستی خدا در سون از وطنهای خویش و دهان
کردند با الهای خود که در سلاح و نفع و محبت جان صرف نمودند
و بنفسهای خویش که مباشرتال شدند در راه خدای و ایمان قوم
مهاجرت و آنانکه جای دادند مهاجرت را و حضرت کرد
حضرت رسول را علی السلام و مراد کرده انصارند آن گروه
بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و متولی در میراث در میدان کار
حکم بود که مهاجرت و انصار بسبب هجرت و حضرت از یکدیگر میراث گیرند
و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شمارا
از متولی ایشان در میراث هیچ چیز تا وقتی
که هجرت کنند و اگر مومنان غیر مهاجرت حضرت کنند از شما
در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار معامله افتد و دشمنی یاری طلبند
بین شما واجب است یاری کردن ایشان مگر
بر کسی مشرکان که باشد میان شما و ایشان عهدی
و پمانی یعنی نقض عهد معاهد میکنند و خدای با که شما میکنند
از دین عهد و نقض آن نیست و آنانکه کافر شدند
برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند در مطا سرت
و معاونت

در زمین یعنی پایید و بروید این از ترض مسلمانان

عصه فیکه روز تلیع است تا دم ریح الا فر قوی آنست که آیه در ادبیل سوال

خود آمده بی مدت تا او فر فرم است امام ثعلبی هم آورده که اصل بعضی

معلوبات که نقص هم کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن پیشتر آنرا که

اجل ایشان کمتر بود و اصل آن چهار ماه در کار خود نماند و آنرا که پیشتر بود

بر چهار ماه اختصار کرد تا در هم خود نماند و آنرا که پیشتر بود

ایشان را با انقضای مدت ایشان مانده و آنرا که پیشتر بود

و بر این است که شما را جهت دل خود مرخص سازد

در سوگنده کار است در دنیا بگشتن و در عقبای سوختن

و اعلام است و اکاد ماغین از خوا و رسول داد

بسی در ب

افعال آن چون طواف و خرد حلق و ریح در دست یا دیگر با اعتبار آن بود که

اصح اصل کتاب موافق اشاده بود بان روز یا در آن روز و لذت مسلمانان و خواهی

کازان ظاهر شد بر هر تعذر مضمون اعلام که است

پزار است از شرکان و همود ایشان

بسی اگر باز کردید از کفر و عنبر

باشد شمار از اقامت بران

بسی بر اینند آنکه شما

خدا را یعنی نتوانید که از او کفر بر یا با و ستم بر

بشارت هم کنی کازانرا

هموزانگهان زمود در باب بنی صخره دینی گانه که در حدیث هم کرده بودند و نقص

نیز خوانند و ترک تسمیه در وی جهت آنست که بسم الله سبب امانت و این سوره برای رفع
ایمان نازل شده و گفته اند صلی الله علیه و آله در اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه
یکسورتند که سفتیم سبع طوال باشد یا دو سوره یکی فرجه میان سورتین گذار شده
و بسم الله نوشته و هر دو سوره را قرینتین گفته و در ترجمه اسباب نزول ایشان
فقیه ابواللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از ذی النورین علی
عنه روایت کرده اند که کاتب خانه پیامبر تک عن الانفال و فاکه براهه من الله
من بودم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میان این سوره املا تسمیه فرمود آورده
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سی یا جهلی ایة از اوایل
سوره بانی بکر صدیق داده رضی الله عنه او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل
موسم خوانند و بخند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه و نسی علی را رضی الله عنه
طلب فرمود و بزناقم اعضا صوار ساخته از عقب ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد
که آیات را از وی گرفته خود فرات کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که
جبرئیل منی آمد و گفت ادای این بیخام نکند مگر تو یا از کسی که از تو باشد پس علی
کرم الله وجهه بانی بکر رضی الله عنه لاف می شد و در روز توبه صدیق رضی الله عنه خطبه
خواند و در آنرا تعلیم مناسب فرمود و در روز خراسان کرم الله وجهه نزدیک تر
عقبه آنها را بر اهل موسم خوانند

این پندار است از خدای
سوی آنانکه چنان بسته اید با ایشان
و از فرستاده او

از مشرکان آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بعضی
از مشرکان عرب عهد ما بودیم قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمیره و بنی کنانه
عهد شکستند حتی سبانه این آیه فرستاد که مضمونش بر اوست بفسخ عهد و نقض
عهد مشرکان یعنی خباثی ایشان هم فراد رسول را شکستند رسول نیز بفرمان خدا
بند عهد کرد و ایشان دهک شدند که ای سید بگو ایشانرا بی سیر کنند

بایان ... و بیای دارن و نماز را ... و بدست ز کوه

اموال خود را و ازین مرد علی دلیل تصدیق ایشان روشن شود

بس خالی کنیده اند ایشانرا یعنی دست بود بر ایشان و داده میدن نام حافرا مندر
روند ... بر ریشی که خورای آرز زنده است هر کس مانده گشته ایشانرا

هر با نیت بودن ثواب بی حساب بدیشان ... و اگر یکی
از مشرکان که توفیق ایشان می باید کرد بعد از انقضای آن شهر

زینهار خواهد بود ... پس این سازد و از زینهارده ...
سخن خدای را که آنست ... پس اگر اسلام نیاید بر سالی او را

خانه او که موضع امن است و بعد از آن با و مقاتله نماید ...
دادن ... بسبب آنست که ایشان ... کرد می اینو که نمیدانند خود را

رسم او نشوده اند پس ایمان باید داد تا بشنوند و درین تدبیر و تفکر خدایند
چگونه باشد استقامت یعنی الحار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه توان

بود ... و نزدیک سولما و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
مگر آنرا که در سبب آید با ایشان

تزدیک مسجد ارام یعنی در حدیثه که فریست بکرم غبطه ...
که ایشان استقامت و در نزد بر عهد خود ... بر روی شما ... بس شما

مستقیم باشید بر پیمان خود ... برای ایشان ... بر ریشی که خورای ...

دوست میداند بر نیز کار را نرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند
چگونه باشد بر عهد مشرکان ... و حال آنست که اگر ایشان ظفر

یابند ... نگاه نواری بند در باب شما ... حق قرآنی ...
و در وفای عهدی ... خستود میگردانند شما را ... بزبانهای

عهد نموده میگوید
 از شرک آوردنندگان
 یعنی لشکرشده چنان شمار را
 یکی را از دشمنان شما
 همه ایشانرا
 بر چهار ماه و بیست هفت مدعی
 میدارد متقیانرا و از جمله تقوی و فایده است و ایام شریف پیمان شیخ فضلاد
 فرموده که متقی را چهار نشانیست حفظ الطهور و بزل الجهد و الوفاء بالعهود
 و القناعه بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است متقی بود چهار نشانی
 حفظ احکام شیخ اول آن ثانیاً نیز دست رس باشد بر فقیران و بی کسان باشد
 عهد را با وفا کند پیوند هر چه باشد بران شود فرسند و چون حکم معاہدان شرک
 مبین شد در باب شرکان نیز معاہد میفرماید
 مامهای حرام یعنی بیست و دزدی آنچه حرام محرم و قوی نیست که آیه در شان
 معاہدان نازل شده و از هر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت
 کذی الح و حرم در وقت یا آنکه حرام بود درین چهار ماه توفی کفار معاہد و غلبی
 که از زمان نزول سوره گیرند از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلخ ماهها
 حرام است اعنی ذی القعدة و ذی الحجه محرم و بهر تقدیر چون فایده مامها منقضی
 گردد
 بی بشید شرکانرا که عهد نموده اید با ایشان
 یا آنکه عهد شمارا شکسته اند
 و بگیریید ایشانرا بگیری
 و بازدارید ایشان از طواف مسجد الحرام
 و بنشینید برای ایشان
 بر سر تکی یعنی مسجد گردانید
 ایشان را ممانعت نشوند در بلاد و تری
 بی اگر باز گردند از شرک
 یا آنکه

بدستی که ایشانرا عهد و پیمانست در حقیقت که اگر چنان ایشان درست بودی شکست
بودند راه نیافتی بنی مقاتله کینند یا ایشان ... شاید که ایشان باز
ایستادند ترک باطن در دین ... آیا کارزار می کنند ...
بگردد می کشند ... پیمانهای که با شما بسته بودند در حد پسته و یکی از
عهد نامیانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قریش کن بود که خلفا یکدیگر را نریختند و بر قتال
ایشان با یکدیگر مطایره نکند و قریش بنی بکر را که خلفا، ایشان بودند بصلاح خود
و عدد دادند تا با بنی خزاعه که خلفا رسول بودند صلوات الله و سلام علیه چنانکه در حد
یا حراد از ناکشیدن نمودند یعنی از بیط اند که در روز اولی ابو سفیان و قحط اورا
مددکاری کردند ... و قصد کردند مشرکان ... به پیروان
رسول صلی الله علیه و سلم از مکه و مشورت نمودند در داد او را لشکره جناب کوشش و در
بجای آورده که قریش در حد پسته قصد آن کردند که رسول صلی الله علیه و سلم جهت
ادای نمره بکه راه دهند و قبل از انجام قواعد آن جهت استخفاف از مکه ایشان افواج
کنند و بقول ثانی مراد میبودند قصد افواج آنحضرت نمودند از مومنین
و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقش پیورا ... اول بار
ایستادند بر رسید از حاره و کارزار ایشان ... بی خدای نمر او از دست
بانکه بر رسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بنی بکر ایشان
استغفال کنید ... اگر مستبد یا در درون کان بعقوبت الهی
در ترک عاموریه ... کارزار کنید با مشرکان ... تا در
عذاب کند ایشانرا ... بدستهای شیعیان شمشیرهای شایسته می شوند
در سوا سازد شان بمهوریه و معلو پسته ... و در
دهد سوار ایشان ... و شفا بخشد ... سینه
کرد می را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمع ازین که بکه آمده اسلام آورده

خوش معنی و عده میدهند با یگان و طاعت یا نماند شرین میکنند و سر باز میزنند
دلای ایشان از آنچه بنیان میکنند یعنی دل ایشان طیبان یکی نیست

دل در خیال خود روزی در ادای بندگی غلام آنکه دلش باز زبان یکیت
و بیشتر ایشان بیرون اندازد ایره زمان مایه کش انداز قبول ایمان
و اندکی از ایشان بسبب بر نماند از نقض عهد خردی نمایند و بولگرددند و بگرددند

بقران ... چیزی را که با اینک دلد از صناع دنیا بود
سفیان بعضی از مشرکان تطیع طعام دنیا کرده برای مثال اهل ایمان چه کرد ایشان
مکذیب قرآن نموده و بطبع ایشان در صد و قتل مسلمانان آمدند

اوضاع کردند ... از طاعت خدای مایه زد و شد مردم را از راه خانه
خدای ... بدستی که ایشان ... بر کار است که می کشد قوی
آنست که اولاد این قوم بودند که بعد پیغمبر راصلی بود علیه و سلم نکتته و آیات تورات را
باندک چیزی تفرقه مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند نگاه
میدارند بود یا ناقصان بود در شان هیچ مؤمنی و آیه مایه کند
و نه ... و آن کرده ایشان اند از خود در گزینند

در شرارت و طغیان بی لگوباز کردند از کفر
دیمیای دارند کار را و بر بند ز کوه را بی ایشان برادران

خشانند در دین اسلام ایشانرا است تا آنکه شمارا بوده و بر ایشان است
آنچه بر شما باشد و پانده میکنم اینها را بر اهل کوه

که هم کشند و در آن تفکر نمایند و اگر شکستناکشان بود مشرکان
سوکندان و پیمانهای خود را بی از آنکه عهد کشند با ما

و طعن کشند در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام
پشورایان کفر و سرداران اهل شرک را بی بکشید

که عامر او خارج هیچ مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روانیست
در حالتی که گوانان باشند بر نفسهای خویش بگویند که آن
سجود اصنام است یا نگذیب سید انام علیا افضل الصلوات و سلم یعنی نشاید
جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت پست حق است و عبادت غیر او
آن گروه مشرکان تباہ و باطل شده است بواسطه شرک
علمای ایشان که بران مفتخرند از عمارت مسجد و ستایه حاج و در آتش
دورن ایشان جاودانند بسبب کفر و زین نیست
که عمارت کند مسجد های خراب را و کسی که بگوید
باشد بخدای و ایمان بخدای عام نیست الا با ایمان در رسول ولی
و بروز باز بین و بیای بدین پند کارزا
داده باشد زکوة را و ترسیده باشد در امور دین
از خدای پس آن گروه شاید اندک باشند
ارزاه یا ننگان بطریق نجات ابرار این کلام بصیغه توقع جهت طبع مشرکان
یعنی استدلای آن گروه که جامعند و کلمات علمیه و عملیه را در ابرست میان جعل
و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیراسته چگونه خواهد بود
جای که شیرزدان در معرض عتابند و بابه سیر تا نرا انجام تاب باشد و دیگر من
مؤمنانست از انحرار با اعمال خویش و بران اعتقاد نمودن که هر که به عمل بنزد
از فیض ازل بهورست باشد غزه بعلم و عمل که شد ایلیس بویح سبب در بارگاه
عزت دور آورده اند که بعضی از اهل جم در جاهلیت زمره حج را بنیز زینت
یا غسل و سویت میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن منصب تعلق
بعباس رضی الله عنه داشت و مقصدی عمارت مسجد الحرام کسبه بن طلحه جمعی بود
روزی این سرد و با بر نفسی علی کرم الله وجهه بمقام مفاوت در آمده عباس سبزه

بودند و از مشرکان ایرانی بسیار یافته و چون شگایت بروض حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم رسانیده بودند زود بود که امیر و انان الفرج قریب
 بودند خدای بفرستد شما بر کفار ایروه دلهای آنانرا که بواسطه
 آزار کفار ملول بودند و توبه دهد خدای و باز کرد و بفضل
 خود و کفایت خود بر سر که خواهد صحیحیانه در میان خیر و ادا از توبه بعضی
 کفار و کفایت شد خانی ابو سخیان و عیبه بن ابلی جهل و هیل بن عمرو و غیر
 ایشان ایمان آوردند و خدای دانات توبه بعضی
 حکم گشته است بقبول توبه آیاتی شواله ای مؤمنان که قتال
 کفار را کار مید و گفته اند خطیب با ما فقاتت میفرماید که پذیرا شوید
 آنکه شما را بگذرانند برین که مسیبه و پذیرا خدای
 داناترا که جهاد گفته از شما در راه وی

وزرا بگیرند بخضرای و بغیر فرستاده او
 و بدون مؤمنان دوست نهانی که انشای اسرار گشته بود
 یعنی از شما بجز دعوی ایمانی دست باز نخواهند داشت و خدای از شیخ جهاد
 و عدم دوستی با مشرکان ندیده و خدای دانات
 باینکه شما می کنید و عرضی شما از غلبه و بر او مطهرت است بگردد و ایند که حرف عباس
 رضی الله عنه امیر شد مشایمان و بر او بشرک و قطع رحم سزایش کردند عباسی جواب
 داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه گفت
 بجزارت مسجد اطرام پیام و غایب و خانه را تعظیم میکنم و حاجیانرا شربت
 میدهم و در سیر آنها از بند میرم این آیه نازل شد که نزد دروازه
 مشرکانرا انانکه عمارت کنند مسجد
 خدای را و گفته اند مسجد اطرام را و بلفظ صحیح باید کرد زیرا که قبله مساجد است بی گانه
 کعبه

عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت بر کافران مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل
عصیان رقیب ناامیدی بر صفات احوالی خود نگشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن
اعظم است که ما بود زود ز شمار عفو است از و گناه تر از گناه همه قطره ز ابر رحمت
توسی است شش تا بیست بار آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشانی خشم بر طرف مدینه مسارت می نمودند و ترک
خانان ابر رحمت زن و فرزند و صاحب و خویش می نمودند ترسیدند و فرمودند و جمعی
دیگر را آبا و ازیان و اهل و عیال و اطفال می کردند داده بزار کفای نام سکون و اطمینان
در منزل و مقام آنها می کردند و ایشان را رحمت جنت پیوسته و شفقت بر زن
و فرزند با نیت محبت می شد این آیه نازل گشت **و ما یجزيکم الله شیئاً الا ان یتولوا**
که ایگان آورده اید **و لیکبرید** **برادران خود را**
بر برادران خود را **دوستان یعنی این کرده را بدوستی مگیرید**
اگر برزیند ایشان کفر را **بر ایمان و شمار از محبت**
باز دارند **و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این**
عمل از ایشان بسزد **بسی آن کرده دوست دارند ایمان**
ایشانند شما را **که دوستی را در غیر محبت وضع کرد طایفه دوستی با مومنان**
باید و با مشرکان نشاید **چون این آیه فرود آمدو مخالفان از بیعت گفتند که عیال**
ما در میان قبایل و عشایر خودیم و معاملات و تجارت استعجال نموده اوقات
میگذرانیم چون غزیت بیعت کنیم بفرودت قطع بود و فرزند باید کرد و تجارت
از دست برود و مالی کس ولی حال بلینیم ای بیگانه بودیم **یکوای محمد و تارکان**
بیعت را **اگر مست** **برادران شما** **و فرزندان شما**
و برادران شما **و زنان شما** **و خوشان شما**
و مالهای که آنرا کس کرده اید

و شیبہ عمارت بیانات می نویزند و علی کرم اللہ وجہہ بسلام و جہاد مغربی بود و شیبہ
و تعالی تصدیق علی اکرم اللہ وجہہ آیت فرستاد ایما میدارید

اهل سقایہ حاجیانرا ... و ارباب عمارت مسجد ارام
همچو آنکس که ایمان آورده است ... بخوای

و جهاد کرده است ... در راه خدای ... برابر
بمنده این مضمون ... نزدیک خدای ... راه نمی گاید

مقصود ... کرده مشترکانرا که بشرک بر خود متمسکند
انانکه بگرویدند بخدای و با بچه امده است از نزدیک خدای و بجهت
کردند از دینار خود ... و جهاد کردند با مشرکان ... در راه

خدای ... بیزل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تنها اسباب قتال
ایشان ... و در با حق نفسهای خود در معارک حرب

بزرگترند از روی درو یعنی بلند مرتبه ترند ... نزدیک خدای از انانکه سقایه
حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند ... وان کرده که مجمع
این کمالانند ... ایشانند طوایف مسکنان با مانی در جهات

مژده میدهد ایشانرا ... پروردگار ایشان ... بر جمعی فایض
از دین ایشان ... و خوشودی کامل از ایشان ... و بیوستانهای

که ... ایشانرا باشد دیدن بوستانها ... نعمتی در ایام انقطاع
در تنگیر بیشترها یا نیست بآنکه زبان تفریف با داده توصیف آن دانی نیست
در حالتی که این گروه جاوید باشند ... در ان بوستانها

همیشه تا بگذرد دست تا چنان برکت طویل نقرمانند ... بدینشی که خدای
نزدیک است ... نزدیک نزدیک که بعم دنیا در حب او ختم باشد و جو نعمت
بهتر از رحمت در رضوان و نعم خیان بود ... در کشف الاسرار فرموده که رحمت بولای

کرد خدای شای را ای مومنان ...
بمعارک کارزار چون روز پید و حوب بنی نصر و جنگ بنی فزیه و روز آخر از اب
وصاح حدید و حوب خیمه و فتحه و غیر آنی ... و در موطن در زمین
وان و ادیت میانکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با لشکر موافق
و ثقیف محارب نمود و ایحان بود که بعد از فتح که این دو قبله متفق گشته تصد
مسلمانان نمودند و خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده باد و از ده یا شانز
نهار مرد متوجه ایشان شد و ایشان بهار نزار بر دند و یکی از صحابه گفت من
نقلب الیوم من قله ما و زار قلت لشکر مغلوب کز ایسم شد بکثرت سپاه اعجاب
نمود و این سخن حضرت رسیده بنسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر
اسلام آمدی سیانه این قصه را با یاد مومنان داد که شما را یاری داد روز زمین

حرف شکست آورد شمارا ... بسیاری لشکر شما ...
بی دفع نکرد از شما ان گرفت شما ... چندی با از صوت دشمن ...
شد ... به شما زمین آن دلدی ... با و افی و کشادگی
که داشت ... بی پشت بر دشمن کردید و رگشید از حوب ...
حالی که نمیت گشته کافا بودید آورده اند که تمامی لشکر منم شدند و با حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم جهاد تن باندند علی و عباس و ابوسفین بن الحارث
و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز بر کسره سوار بود چون دوستان
نریخت کردند و دشمنان تمامی را و کبابا حضرت آوردند ایشان کسره خود را
نمیست میدادند و روی بد دشمن حمله می نمودند و میگفتند انا البنی لکنوت انا
بنی عبدالمطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و طایم کسره گرفته نمی گزاشند
که آنحضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت بر کالی شجاعت سید عالم صلی الله
علیه و سلم استدلال می توان نمود که در جنان روز بر کسره که در موطن حوب گرفت

و باز رکاتی که می رسید
از نماز و این آن رسالت و مکتوبات از نماز است
می بسند به آنرا دوستی بیوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور
شد دوستی اختیاری نه طبیعی دوستی می آید
و از جهاد کردن در راه او عقوبت خود را عاجلاً با خود

و آنگاه و خدای تعالی توفیق هدایت کند
گروه پیروان شما را از حد زمان در پیان تندی عظیم و توفیق بزرگت و قول بشر
ایضا تفسیر راجح بماند ازین آیه را که تا امید است تمام می توان نمود به اغلب
مردم الاما شاء الله در آن مقامند که دین خود را از اموالی و ازواج و عشار
نوسان دوستی ندارند و مخطوط دینی را بوان اختیار میکنند آنچه عزیز و دایره
اربعیم وارد روی از دو کون بگردانند تا نام عوکی الارب العالمین را ببول ما
و زین را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد
انگس که ترا شناخت جانرا بکند فرزند و عیال و خانمان را بکند حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم فرموده است که لایق منی اعدکم حتی اگر کن اجابیه منی و البره و ولده
و اناسی لغین از حضرت شیخ الاسلام قدسی سره منقولست که احمد بن محمد مشفق
روزی پیش ما در و بدو شده قصه قربانی کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن بر ایشان
پس این گفتند ای احمد از پیش ما بر خیز و برو ما را در کار خدا که دریم احمد بر خاست
و گفت آلی اکنون فرماتم درم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار موقف
ایستاده بود مقصد زیارت و الین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید
حلقه در زمین پیدا کرد او از داد که من علی الباب گفت انا احمد بنک مادری
پس ازین ما را از زنی بود او را در کار خدا که دریم احمد و محمود را با جکار
ما بر دستیم فدای تو کرده ایم جانرا ایسر بند سوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود
و مرد و کوفتیم و اینها کرده ایم برای تو کرده ایم

کدخدای

این جنگ چنین و آنجنان بود که بعضی از موافقان و ثقیف بعد از واقعه جین بملازمت
سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرط اسلام معزز گشته
و فضای آرزیده است گناه توبه گشوده را سبب توبه بانست که بعد از توبه موافقه نگذ
باز آنکه در این راه ای که راه بود در آن روزگار ... چنین نیست که
مشرکان ... بید توبه سبب خست باطن و ناپاکی عقیدت یا سبب آنکه از نیاسان اجتناب
نی نمایند یا از جنابت غسل نمیکند و این عباس رضی الله عنهما فرموده که خلی العین انما تراه
کتاب ... با یکه نزدیک نشوید ... بمسجد حرام که محیط است
از امام است ... پس ازین سال که سید برانستند و آن زمان بود
از حیرت با سال حج الوداع که سده ششم بوده امام اعظم رحمه الله گفت که هر دو من
کفایت از حج و عمره نه از در آموختن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک
رحم الله عنهما میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد ارام و امام شافعی رحمه الله
همین از دخول مسجد حرام نمی میکند خاصه ... و لکن بر مسجد اکی اهل
از درویشی سبب منع ایشان حرام است که حج از کفار در موسم نیت فرید و زورخت
اطعمه و البسوی آوردند و سبب آنکه ایشانرا از دخول حرام منع کنند اگر ازین
می رسید که سبب انقطاع تجارت ایشان تنگ میشد ...
پس زود باشد که فضای توانگر سازد شما را ... از فضل در رحمت خود
اگر خواهد و اینجا زاین وعده فرمود بآنکه اهل بیتا که در کوفه بودند
بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال ایام در بابیت بود از طعام بکمی بردند
یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع بخلت ایجا
میروند ... هر شی که فضای داناست با حوال بنوکان ... حکم
گشته است بحقیق آمان ایشان اگر در دریا در رود در کادیکر بکشاید که آنها را
اگر ضایع توبه گذاری که ضایع نگذارد سبب الاسباب بزوی من در احسان اگر آورد

ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه گرفتار گشته زب خود را اظهار میفرمود الفصه چون عباس
 رضی الله عنه آنحضرت را ننگ داشت که محاربه نماید حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بی اسیب را
 باز خوان عباس مردی بلند او از بود نوا کرد که یا عبدا لله یا رسول الله یا اسیب
 البقرة السوره یا اسیب السوره البقرة مردم با او از عباسی باز گشته و جمع که عبود است
 بعد نمیرسد بملازمیت حضرت پیوسته بذیرای جمله کفار شدند و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمود که الان همی الوطیس و به تلاوت دعا موی علیه السلام که در روز فلق بحر فرود
 بود که اللهم لک الحمد و الیک الملتجی و الیک المستعان ملام شده از استر فرود آمد
 یا همچنان سواره ششی خاک و سنگدیزه اند زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت
 شامت الوجوه و بر طرف کفار رخت و فرمود که آنرا تو اورب محمد بقدرت ربانی
 هیچکسی مانند از اعادی الا که چشم و دمان او از خاک و سنگدیزه پر شد و شکست
 بردشش انشا و دلدالی مؤمنان آرام بپذیرفت کما قال تعالی

بی و فرستاد خدای رحمت خود را که سبکون و آرام قلوب است
 بر فرستاده خود تا آنها را بیهوش نمود و از کثرت اعدا او بشود
 نفرمود و بر مؤمنان تابه نوالی عباسی رضی الله عنه باز گشته

و فرستاد شکم که کجتم خود ندیدید شما ایشانرا اما

کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامها نسوید و عاها سنج غلامین الکتفین
 که آتش بر آسمان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا بیست هزار یا شانزده هزار

و غراب که خدای آنرا که کافر بود و نمابند بسیار
 کسی از ایشان گشته شد و شش فرلدا از اولاد امالی ایشان برده گرفتند و بیست

و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نوره و زیادت از جهل هزار که سفند غنمت
 بدست آمد و آنچه واقع شد پاداشی ناکر و برکات

بی توبه میدهد خدای و فضل میکند

و مجمل قصه او آنست که چون حق سبحان و تعالی نعر را بر بنی اسرائیل گماشت تا ملاحظه
بسر وخت و بیت المقدس را مقدم ساخت و هر که تورات میدانست همه را بگشت
و باقی را برده گرفت و غیر آنچه در کتب کبریا بود و تورات میخوانند با خود
سلان به علم خوانند و با حسابی نگارند و او بعد از آنکه تورات را دید ایشان حلا
یافته بودی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در آن شهر طریقه هدایت بسیار ایله
او را میرانید و بعد از صد سال زنده گردانید و چنانکه در سوره بقره گویند و چون
غیر بقیان روح آمد نصیبش نمیشود او را خوانند و تورات را در آن شهر
گردند و در تفسیر امام تغلی رحمه الله مذکور است که پنج قلم بر اهل بیت و اهل بیت
بستند و هر یک انگشت کتابت تورات یکبار از ظهر القلب تا با تمام رسید دیگر
باره ششم کردند که چون کسی که تورات دانند و خوانند در میان بیستم و هفتم که این
توریت مست یانه ردی در میان ایشان گفت که منی از بر خود شنیدم که بواسطه
سور خود شنیده بود که منی در واقع تحت نعر تورات را در ظرفی مضبوط ساخته
در فلان شکاف کوه نهاده ام جمع بآن مرد بر شنید و تورات را از آن شکلی
برد آید و جمع آوردند و با آنکه در کتب کبریا نوشته بود میباید نمودند و یک حرف
تفاوت بر آنست که سطره کفشد حق سبحان تورات را بعد از صد سال در دل کر
نه اتراحت مگر بسبب آنکه او سراسر است پس مقدمان بیورد برین قول قایل شدند
و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم این سخن گفتند و گفتند تا میان

عینی بر خواست و این نیز سخنی جمع است از ایشان که زنده بود بر سنخیل
شردند و با آنکه از او ابراهیم و ابرص و اجیاد موتی مشاهده نمودند و بین جوان
اقدام کردند و این نیز مذکور شد و گفتن ایشانست
بر زبانهای ایشان که بر ایشان انرا میکشد یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند

بندگی در یک بکشد منفع الالباب بعد از آنکه در کتابی که میگوید
بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید با آنها که در کتابی که میگوید
ایمانی نوازند برای یعنی بهر که تشنه قایلند نصاری که تثلیث را معتقدند
و نمیگویند و در کتابی که میگوید کونیو که در پشت اکل و شرب
خواهد بود و نصاری که معاد روحانی ایشان میکنند پس ایمان ایشان برود
چنانچه باید باشد و در حرام نمیدانند و معاصی را
حرام کرده است خدای از غم و خسران و در کتابی که میگوید حرام کرده است رسول
او یعنی حرم نمیدانند آنچه حرمت آن در کتاب و سنت ثابت شده است
و نمیگویند و در کتابی که میگوید اسلام است
از آنکه نگه داده شده اند کتاب را یعنی توحید و انجیل و ایشان عطا کرده ایم
پس انزین الایمونات است میوهها و باطل کتابی که میگوید
تا وقتی که بگویند یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کسی از ایشان مقرر
شود بدینند از دست خود و حال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند یعنی بر سر دست خود درند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند
با ایشان فریه بگیرند و در کتابی که میگوید بیایند مضمون این مقتضی
تخصیص فریاد است باهل کتاب و مجوسی را جونی شده است مالمی اند باهل
کتاب و امام شافعی رحمه الله گوید از غیر کتابی فریه نگیرند و امام اعظم رحمه
الله فرمود که از غیر مشرکان که غیر مشرکانند و بکه حکم ایشان یا شیخ است
یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید از غیر کفار که کفارند که حکم او
شمارت است و گفتند جهودان که فریاد بگیرند
خداست تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و بیاید دانست که فریاد شرعی از نسل
یعقوب است علیه السلام از سبط الاولاد چهارده پشت به مارون بن عمران میرسد ۲

که اسلام است و ارسال برای آن بود پس نظام و غالب گردانند دین خود را
بود که بر روی زمین خیزد این اسلام تا تو زنده بودی و هر کس که استوار
مشرکان برین صورت را در میان خود داشتند ای کسانی که ایمان آورده اید
باید که بسیاری از این مشرکان را از میان خود بکنار دارید و عباد
ی خود و تعداد کلماتی که میگویند را بشمارید و بدانید که مالک و حاکم
بر شماست در حکم و باز میدانند خلق را

دین خدای یعنی من میگذرد از خود را اسلام و همانند اهل کتاب و غیر
ایشان که از روی عصب و بغض که نمیکنند زرا

و نفقه نمیکنند کتبیها را در راه خدای یعنی زکوة
نمیکنند و در قیام آمده که مادی زکوة فلیس بکثر از زکوة او داده اند که نیست
یعنی کج که بر آن دعوی مرتب باشد و وعید است که فرمود بشارت
کنند کافران زکوة نادهنده را بعد از در دنیا زکوة

که گم کرده شود یعنی برافروخته گشتی را بر آن کتبیها

در آتش و دوزخ پس دماغ کرده شود بویان دنیا را و در جهنم سوزان

پشانیهای ایشان که در وقت دیوت فقر اگر بگردانند و ده اند

و بملوکی ایشان که از اهل عزت نمیگردند و پشنگای

ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضاء اطامره این

عضونده که اشتمال بر اعضاء ریش که دماغ و دل و کمر است در اندامین هر سه از آنها

روز مضروب گردانند بداع و گویند اینست آنچه که بنامده بود

برای منفعت نفسهای خود و او روز سبب مضرت است

تا نشد پس میشد وبال آنچه بودید که دفره میکردید دفره که وبال بر آن

و تحقیق ندارد ... مشابه می سازند نمی خود را توان ... نظر باینکه
 کافر شدند ... پیش از ایشان یعنی نبی مبعوث که گفتند ملائکه دختران خدا میسند
 یا بعضی از کفار را بس که حق سبحان را ابواللغات و ابوالغری می خوانند ...
 لغت کن و خدای بر ایشان ... چگونه برگردانیده میشوند از راه حق
 بسوی باطل استقام بدارند ... زانکه نشد بود و نصاری که
 علی را خود را ... و عباد خود را ... خوانند ...
 از خدای بعضی زمان ایشان برند در ترم و تاملی ضایع زمان خدای می باید بود
 یا سجده میکند ایشانرا ... و عیبی بر مردم را نیز نخواهی میگیرند
 و حال بلکه عیبی و اخبار در میان فرموده نشدند با فرمان گیرندگان
 ایشان بخوابی نمودند در همه کتابها ... مگر آنرا که زمان برند
 و بگویند ... یک خدای را که در وحدانیت ... معبودی نیست
 مشق عبادت ... مگر او ... با کست او ... از انجا بود
 اینان می گیرند ... می خوانند خود را و ترسایان ... آنکه فرستادند
 نور خدای را که تراست با نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا حجت بروش
 بر تقدس و شرف او انداخته و فرزند ... بیاد و منهای خویش با تکیه
 که بر زبان می خوانند ... و نیخواهد خدای دینی بسند ... مگر
 آنکه کلام گردانند ... دین روشن خود را با علا و اعلام توحید ...
 و اگر چه کاره باشند از انکوائی و در بیعتی گفته اند بر پر ابجا صوفی لطیفه
 و با بی ادب الایان ... را که ازین می فرزند کسی کفایت کند بلیت سوزد
 پس میان اتمام نور میکند و میفرماید ... است آن فرلاوندی که
 بفضل شامل خود ... ز ستاده خود را که محمدت صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم ... بقرآن که محض هدایت است ... و برین در

ماهی حرام قتالی میگویند و چون ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفته ماه ماه
 پی در پی تاراج و غارت محل نداردیم پس قلمی کنانی صورت برانگیزد و در حرم نوازد
 که یا معشر العرب خدای شایسته درین سال حرم را حلال کرد اندر وقت او را تاخیر کرد
 ماه صفر در مانا قول او قبول نمودند باز سال دیگر نیادی فرمود که خوار درین سال حرم را
 حرام سافت و صفر اعلان کرد و کلاه بود که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشی
 حرم او را تاخیر کردند و با جمعی بعد از او را حلال داشتند در سال چهارم
 حرام میدانستند اما اختصاص شهر حرم را فرود گذاشته بود و در اختیار کردند
 و اعتبار داشتند و این عمل را نمیکنند کسی بماند فرمود که ~~بسیار~~ نیست
 که تاخیر حرم با جمعی دیگر ~~افزونی~~ است در کفر زیرا که تحلیل ماه حرام است
 و حرم ما اصل الود کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد ~~گناه میگرداند~~
 و خفسی بیضی میزند بصیغه مجهول یعنی گناه کرده اند می شوند ~~بدین عمل~~
 آنکه کافر شدند مگر اسمی زیاد بر زیاد ~~حلال میدارند نمی راند~~
 انهم حرم ~~در سالی و بجای او با جمعی دیگر حرام میکند~~ و حرام میدارند
 نمی را ~~در سالی دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرم او میگذارند و در آن~~
 سال که تحلیل ماه حرام کرده اند حرم حلال میکند ~~تا توافق سازند~~
 و تمام کنند ~~شمار آنها که خدای حرام کرده است بگفته شد~~
 که ایشان شهر حرم را جهاد میدانستند ~~بس حلال میکند برای موافقت عدد~~
 آنچه خدای حرام کرده است بی اوقات وقت ~~آراسته کرد~~
 شده است برای ایشان یعنی شیطان پراگنده است در دل شما ~~بد~~
 کردارهای ایشانرا ~~و خدای~~ ~~توفیق~~ ~~مشاد~~
 در حقیقت بندید کرد و بیگانه را و در نیایع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه
 حرم ~~و خدای را از دست و زبان خود این میساخته بودند~~ ~~مردب بداند~~

توضیح

متفرقی است اعمال صالحه است در امالی امام طهرالدین و لواطی مذکور است که اگر دیگران غیرینه
مالی کنند یعنی ذخیره کنند توخرینه اعمالی و اگر دیگران کنوز اراض فانیه جوید توخرموز
اسرار باقیه جوی ... یکدم کان دمی بدرویشی بهتر از کجای مدخست ... داری
تمتی بردار کان ذکر روزی کسی بکیرت چون اعباد و تعبدات اهل کتاب دایر بر ماه
قرنی و سال شمسی و سال شمسی سعید و شصت و پنج روز درج روز باشد تقریباً و سال
قرنی سعید و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سال کنند ایشان پنجاه ماهی باشد
و عدد کنند در حکم خدای دوازده است پس کسی نه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر کعبه
تخریب بغداد و احکام موصوم و حج و زکوة سعادت و غیر آن بر آن وقت ساخت و در پستان
عدد آن فرمود ... بدستی که شمار ماهها که بسندیده است ...
نزدیک خدای ... دوازده ماه است ... در لوح محفوظ
با در حکم او نوشته است خدای این حکم را ... در
روزی که پازید آسمان و زمین را ... ازین دوازده ماه ... چهار
وام است ... در مسمومسته ذوالعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است
اینست حساب در شمار ماهها ... بسستم
مکنید ... درین چهار ماه ... بنفهای خود بار کتاب حرمت و متنگ حرمت
این اوقات جمهور علمای بر آنند که رحمت متعاند درین ماهها منسوخ است و وارد از ظلم
مباشرت معاصی است یا ترک قتال متعاندان آنرا این شرک اگر چه در همه اشهر ترک معاصی
لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بخت شرف و کناه درین ماهها
است بکناه در موم یا در حال اوام ... و کارزار کنند یا شرکان
... یا ... غیر آن ... خانکه ... ایشان با شما
کارزار میکند ... و بر ایند آنکه خدای ... یا بر شرکاء
بفرمود و حفظ آورده اند که طبع اهل جایلیه بقتل و عارت مستانسی شده بود و

عصمت اوست و فرمایند بر سینه او از تبدیل و تغییر در تواناست
اگر نصرت نه میدید بهتر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در
مستقبل او را فرزند گزارد و خاتم در ماضی فرزند گزاشته است و در آینده
که نصرت کرد او را عزای ... انگاه که قصد بیرون کردن او
کردند کافران از مدد حق سبحانه او را دستوری نمودند و در مدتی که
تحت دو بودند و نصرت داد ... بوقع که بودند هر دو ... در غار بودند
و آن غار است بر اعلی جبل ثور اطلال در جانب یمنی از مکه بمسافتی از ساعات زمانی و در آن
وقت کسی بر آنجا نمیرسید و در غایت و اهل صحاری از نزول در آنجا فارغ بودند پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب نشینه فرمود پس اول از شهر که از خانه صدیق رضی الله عنه
برفاقت و بیرون آمدن بر آنجا غار نوبه نمود و شب در آنجا پیوسته فرمود و در روزی
دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمدن پی بر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب در غایت
مغیباتی بر در غار رویانید و جنی کبوتر و حشی را آورد تا آنجا آشیانه گرفت پس همه
نمادند و مشکبوی و الی الامم داد تا بر در غار به نشید کما فی ظنوا الخاتم و ظنوا العقبوت
علی غیر البریه لم تنج و لم یتم القصة کفار بر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت
بر خلق مقام از انام داشت متوضی غار نشدند و صدیق رضی الله عنه میگفت یارب
الله اگر یکی ازین شرکان در در بر قدم خود نکند که ما را پند خواهد کاشان
فرمود که ما طنک با شین الله فالدنما و حق سبحانه ازین حالی خبر میدهند و چون
تونی گفت پیغمبر ... در یار خود را ... افزوده خورد ... بر روی کفری
با ما است بضررت بر عادی و عصمت از مولای ... بس فرستاد و فرمای
رحمت خود را که بسبب او اینست ... بر رسول و انبیا است که بجهت حق
بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ زید الدین عطار
در باب ثواب میگفت بر صدیق رضی الله عنه فرموده ... خواهد اول که اول یار او است

سزاوارند که در همه جاها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و اینها آزار خلق بر زبان و دست
 زد و کزاردند که مکانات آزار آزار است و مجازات اضرار معانی اضرار است از آردی خلق
 بخونی بیسی تا بر نکشته یار بی نیم شبی بر مال و جمال خویشین نگیرد مکن کائنات پیشی بر بند
 و این را بر پی نقلت که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه
 بنوک شد مواد رعایت و ارسا بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگردانیدند
 جو قهر فغان رسید که اصحاب که جهاد بر میان اجتهاد بسبب عثمان غنیمت بوان صوب
 معترف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و کرمی مو ابراهیم
 طبعی در رفتن تکامل می ورزیدند ای آمد ... ای انکسانی که
 گردیده اید ... چیست شمارا که برای اعلاء کلمه دین ... چون گویند
 شما و آنکه بخوی تمام ... بیرون روید ... در راه جهادی و جهاد
 کنید ... کران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید ... بسوی زمین
 از کاهلی مایل کنید بر روغات ارض و غار آن ... ای بار ارضی شوید و خورسند
 کشید ... بر نندگان دنیای ... از ثواب آخرت مخفی
 مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید ... بس نیست ... بر خود
 داری از نندگان دنیای ... در جنب برای آخرت و نعم آن ...
 مگر آنکه محقر و بیع عاقل بزرگسرا و بهتر با از دست ندهید برای خورد ترست متاع
 این جهان فانی معیوب ... نعم آن جهان بانی سو و غوب جو کسی دولت بانی کنواید
 بنعمتهای فانی سر در آرد ... اگر بیرون نروید بخونی که شمارا افزاشده
 غواب کند خدای شما را ... عزایی دردناک بانکه دشمن را بر شما
 ظفر دهد یا بسبی از اسباب شامه شمارا هلاک کند ... و بول کند شمارا
 بخوی غیر شما که فرمان بر بند چون اهل بین و انباء فارس ...
 و زبان نشوایند سازند چیزی و خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در دنیا

کشتی می برد و یکی بیای که کشتی را می برد آنکه بیای می رود در قدمی عالمی زیر پی کند
و آنکه بیای اقبال می برد بدی سباط مشاهده ماسوی را طی میکند و در عارف
چون بدان پرتی بود دردمی باز نه فلک می بگذرد پیسرا بود مردمی یک روزه راه
سیر عارف هر زمانه مشاهده در اسباب نزول نو کورست که جمع تبهانه ضیاع شدن
ضیاع و بریشانی کارهای این جهانی داعیه تکلف از غرور بتوکی میرا شده ضیاع خجسته
ایشانرا قبول نکرد فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار مال و فضالی و آنها که
کرایند با جمال انحال و جهاد کنید در راه خودی
بالمای خود که تبه زاده و سلاح کنید و غنیمت های خود که مبارک
کارزار کردید این پیرودن رفتن و عیب کردن بفرست و شمار از تکلف
و ترک جهاد اگر مستقیمه بداند ثواب جهاد و عقاب تکلف
آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد ما را بعزوه بتوکی ایشانرا
فرمود ایشان سر زده شدند جمع مسارت نمودند و فرمانرا بهمع اطاعت شنودند
وان اکابر انصار و مهاجر بودند و بعضی ضعفاء مؤمنانرا گردان آمد اما فرمان خردی
و حکم رسول را بر سواى نفس اختیار کردند و برخی دستورال انقامت و تکلف طلبیدند
و آنها میان حقان بودند و در شان ایشان نازل شد که اگر بودی اینج تو
ایشانرا بران دعوت میکنی خواسته دنیاوی نزدیک بفر اگر رفتن
..... و سوی میانه آسان بر این پی روی تو میگردد
بطع مال و کفن دور شد بر ایشان
که بسفت قطع آن باید کرد و زود باشد که سو کند خورند
بخدای این جز از معجزات توانست که قبل از وقوع بیان میکند چون از بتوک
باز آیی متخلفان بطریق اعتقاد نرزد تو قسم باید گشته که اگر
توانستی سفر کردن و استطاعت داشتی بر این پی روی آمدیم با شما

نانی ایشان از سماجی القار است چون سینه شد ز حق منزل برو گشت مستطاب السلام علی برو
و قوت داد فدای پیغمبر خود را بشکر مایه که شما ...
ایشانرا یعنی دشمنان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت از نمودند با برادر مایه
متر اند در بر و افراسیون و کردارند ... کلمه آنها را
که کاوشند ... فو تر یعنی دعوت که از ایشان صادر می شد خواری و
مقدار سافت ... و کلمه فدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شاه
... آن بند تر و رفیع قدر تر است ... و فدای غالب است
کردند اهل بوجهورا ... دانست خواری سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصه
در اثنای امر بغزوه بتوک است که اگر شما ای کارمان جهاد یاری نکنید پیغمبری را
او را یاری کنم جناب در آن محل که با و یک کس پیش نبود و تمام صنایع و پیش بقصد
بزحمت بود نمی یاری کردم و از میان دشمنانش سلامت بیرون آوردم پس
مصحح نصرت بقصد است و ما النصر الا من عند الله ... یاری از من چون از خلی
و سپاه را از یمن گویای بامیر و شاه سرگرا یاری کنم برتر شود سرگرا دور از گم
ا برتر شود ... بیرون بروید بغزوه بتوک ... سبکباران ... و گرا
باران و حضرتان را در خفاف و ثقال اقول است حاصلش آنکه برادر سوارانند
و پیادگان یا خندقستان و چهاران یا جوانات و پیران یا درویشان و توانگران
یا بی سلاحان و مسلحان یا غزبان و کدخدایان یا لانگران و فریبان یا متفردان
و یا خدمتکاران ... اسلام میگوید یک روحانی بار کتاب طاعات و کرامات
از باسرات مخالفت امام قیصر درجه اسلام میگوید که خفاف آنانند که از بندگند
عسوی ازادانند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدانند در زیر الحقایق
آورده که خفاف جزو بانند از گشتن غنایت بر راه سلوک درآمده و ثقال بانند
به پیوسته هدایت متوجه جذب حیوانی ... بر دو طایفه در راه انوار ایمانی بیان

و نه به غیر ... برانگیزند ایشانرا درین سفر ...
و ترس و کاهلی بر ایشان است ...
در خانه های ... با ششکات یعنی ...
و معلولان کوفته این سخن ...
و بصحت رسیده که چون ...
مشاغلان بیرون آمده در مقابل ...
منزل دیگر که فضا کو بند کوچ ...
رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده ...
دارید که از شتر اشرا و ضلای ...
اگر بیرون آمدنوی ... در میان شما ...
مگر تباخی و بوی و عکر و عذر ...
و هر این مردم تا خستند

در میان شما بمن چینی و غازی و افساد ذات البین ...
می جستند برای شما فتنه یعنی مخالف ...
می توانستند ... در میان شما ...
بدیشان میرسانند ... و ضرای داناست ...
چینی منافقان ...
و بریشانی احقرات ... پیش ازین در غزوه احد که از تو بارگشتند و در عرب ...
خندق که گشتند که یا ایل برب لامقام کم ... و بگردانیدند ...
برای تو کار ما را یعنی مکاید و جیل در ابطال امور تو انگیزند ...
نصرت الهی ... و غالب شد ... کار خدا بر کار ایشان بادین تو بگری ...
یافت ...
خدا می تواند که است ایشانرا از شری نیست ... چون ترا اندر رویم قرب خود داده دادش

و در موافقت در انقضای نمودیم ... هلاک میکند نفسها خود را بدین
سوزند دروغ یعنی مستحق غم و غم سازند ... و در خوی میباید ...
که ایشان ... دروغ گویند ... دعا است حق تعالی بپسیر
خود را میگوید عوگنا و خوی از تو عادت مردم میباشند که عاکنند کسی با عتور و عت
و مغفوت بی وقوع خطای از وی خواجه مثلاً یکی نشند در آب دیر او میگوید غوغا
نک یادر جواب عاظمی جامد گوید بر یکی آمد و بر فری برانند که حضرت رسالت صلی الله
عیده و هم بعضی مستاذنان را اجازت خلف داد و چیزی نه آنرا عتور کرد و برین تقدیر
خبر باشد یعنی در کوز ایند خوی از تو ... بر ادستوری دادی از باز ایشان
در ایشانرا و عتورهای صلی الله علیه و آله ایشانرا شنیدی بایستی که با اجازت مبادرت نمی
نمودی ... تا و گویی که در پیش می شد ... و ترا ... اما که
راست گفتند در اعتذار ... و تو می دانستی دروغ را گویند ترا ...
دستور کاغذی طلبند از تو ... انگسانی که به تحقیق
ریعین ایمان دارند ... بخوار و برون باز بسین ...
آنرا که جهاد میکنند ... با ابا و نفسها خود
و خوی دانانست ... بپرین کاران از خلف ...
چون نیست که دستوری می بیند از تو در خلف ... اما که
ایمان نوارند ... بخوار و برون آفر ... و در شک
اوشاده است ... دمانی ایشان یعنی در صحت اسلام سرود شده اند
بسین ایشان در شک خود ... سر کردن میگردند
و اگر خواستند باین منافقان بیرون آمدن نرود ...
بر اینته آماده میگردند ... برای فرج ... که ساز و بمی در سوزگار آید یعنی
استطاعت فرج در شدند ... و لکن کرامت داشت خوی

و نهادت اگر گشته شوم ز عین طلب به چشم دارم بشما یکی از دو چیز بود
آنکه برسانند خود را بشما ... غرابی از نزدیک خود
چون صید و رجب و خسف تا ایلا که شود بشما ... یابرسانند غرابی بشما
بوستهای ما که شما را بسبب کفر و قتل رسانیم ... بی انتظار برید آنرا که ما
میرا رسید ... بدستی که ما بشما منتظر ایم آنرا که بشما میجویم
آورده اند که همدین قیس با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من اجازت تکلف
می طلبم چه امون من برب بنی الاصفی معسر است اما شکو ترا عالی خود بود کاری
نایم آید آنکه ... بکود جواب او ... نفقه کنید امر است یعنی خبر یعنی چون نفقه
کنید ... خواه بطوع و رغبت ... و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه
قبول کرده نخواهد شد ... از شما ... بدستی که شما پسندید
کرده پیرون رفیگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست
و باز نداشت ایشانرا ... از آنکه قبول کرده شود
نشان ... نفقهای ایشان ... مگر آنکه ایشان ...
کافر شدند بخدا ... و بفرستاده وی ... و نمی آیند
بنماز و جماعت پیغمبر ... مگر ایشان که اهلانند یعنی نماز می آیند
بکسالت و کرامت نه بصرف و ارادت ... و نفقه نمیکند در راه خدا
مگر ایشان ناخراگانند یعنی بکرامت نفقه نمیکند زیرا که
با دای آن امید خواب ندارند و برک آن از عتاب و عتاب نمی آیند ...
بس باید که ترا بشکفت نیاید خطاب با حضرت است و مراد است اند مؤمنانرا
میو باید که متعجب نگرداند شما را ... مالهای منافقان ...
و فرزندان ایشان هم کثرت اموال و اولاد و باین است ایشانرا ...
... چون نیست که پیورا بد ضرای ... تا غراب کند ایشانرا ...

از تغییر کرده دار و وطن در بان غم خور آورد و انکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صیقل
تیبی را گفت بل گفتی بهادری الاصور قد هم سراری و وصفا و سپه شایسته که تقابل
ایل روم میل کنی و از ایشان هر تپایی خوب و کزینان یکویگیری ضد بنی قیس گفت که
انصار مدائن که من مستوفی نیستم ترسم که چون ز قافله بنی الاصور اینم از ایشان
صبر تو را کم کرد و در فتنه اعم تپا که اگر در میان و از ایشان کسی باشد
که گوید که در دستوری ده و در تحکف ازین غرور و در دستوری ده و در دستوری ده
میدانند که در دستوری ده و در تحکف ازین غرور و در دستوری ده و در دستوری ده
نظایق ایشان است و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
را اگر نده است و احاطه گفته و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
برسد بنوای محمد در بعضی از غرور و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
است و انکه و بکن که ایشان را از فرط حسرتی که دارند و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
بتو در برخی جنگها و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
از روی خود پرستی و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و برین عیب نرفتیم و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
و بر کرده از مجلسهای خود و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
یا معنی بفعل خود بگولای محمد و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
که اینچنین است خدای برای ما در این محفل از غیبت و نریخت سزا و خرا
و دولت و بگت و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
خدای ز بر غیر او و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
بعضی از حصوای او داشت و کفایت مهمات و اینم از آفات و مخافات و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
ای محمد در شانرا که و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
که باورند و در دستوری که اسباب و قول دوزخ و در دستوری که اسباب و قول دوزخ
که یکی از دو چیز نیکو است اگر یکیشم

گفت اعلیٰ یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که وی یکدفعه نام اعلیٰ فنی بعد از
و آنحضرت صلوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین و قوم او را طریقی نام نهاد و واجب کرد
و در نیایح مذکور است که علی رضی الله عنه فرمود که تو بان قوم خالی کنی و او نام نقلی
در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که نماز در نزد آن صاحب بودم
که در تفسیر علی رضی الله عنه با ایشان مقال کرده و تفصیل این حکایت در جوابم التوفیق الله
یا قضا و گفته اند غیب گفته قضت معنی بنامش بوده که در وقت غنایم طبع میگرد
و غرضش جز تفسیر نبوده چنانچه میفرماید و این است که این لک و در وقت خود
از صوفیات چنانکه در راه ایشان باشد معیار بر بندن آن قسمت را
تعمیر و اگر کرده نشوند از آن بوسیله اراده ایشان در این
ایشان خشم میگیرند و ناخوش شود بیشتر و این است که اگر ایشان بر بندند
و این است که در اینها ایشان را خدای عز و جل و زینت او از غنیمت
و صدق و ایمان فرستند کردند و گویند که این است ما را فضل
خدای عز و جل فرستد که بر ما را خدای عز و جل از فضل
خود بخشید دیگر و زینت او نیز عطا کند تا پیش از این که عطا
عطا فرموده و این است که بر ما را خدای عز و جل فرستد که این
دارندگان برای این بهتر باشد ایشان را از این که رضا بقسمت سبب است
و فرج در آن موجب رحمت سالی از ابریم ادریم قدس الله سرها نقل میکند که هر که
بمقادیر فرستد شد از غم و ملال جانزست رضا بر او داده بدو و در همین که در یکسایه
که بر من و تو در اختیار نکشادست و در همین معنی فرموده است بشو اینها لکن خود را
ز غم آزاده کنی خون خوری که طلب روزی نهاده کنی بس بیان مصافحه و کاش
میکند تا دانند که این آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت غنایم کرده عین صواب
بوده و این است که صوفیات یعنی زکوة و ...

در زندگانی دنیا بسبب غیب و مشقت در جمع مال و حفظ آن
و آنچه بر ایشان میرسد از مصایب فرزندان بسیار است و سرفروزی رود
چنانچه ایشان از ابرام بصورت بسیار متذکرند و ایشان کافران
باشند یعنی بر کوفه میزنند و مال ایشانرا دستبرد و نه فرزند بفرماید ایشان رسد
چون مریک بگذرد و در آن در بند نتواند بگریزد و از آن خم کند و آن لحظه که
دست اصل از پای نکند و مال بفرماید رسد و فرزند بسیار بفرماید و سرفروزی
بفرماید بخوای . . . که ایشان از جمله شیاطینند یعنی از اهل اسلامند
و نیستند ایشان از شیاطین بجهت ابطان کفر . . . و لیکن ایشان
که در می اندازد می ترسد از شیاطین که با ایشان از قتل و اسیران میکنند که با شیاطین
میکند پس بقیه اظهار اسلام میکند . . . اگر بیایند پیامی
که بران ابی توانست کرد از قلعه میسر کوی یا فریره . . . یا خار
در کوهها میسر دایها . . . یا سوراخی که در آنجا توانست فریره
بر این روی میکند بران از ترس شیاطین . . . و ایشان شیاطینند شایسته
که بسخ کسی باز نگردد چون آب سر کش آورده اند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
قسمت غنیمت میفرمود ابو الجوز منافع گفت صاحب خود را می پسند که صدقات
شمارا بر اعیان غنم میدهد و کمانی برنج که عدل میکند آید که . . . و از منافع
کسی است که غیب میکند ترا . . . در قسمت صدقات
و گفته اند این آیه در شان این ذوالخویصره یعنی فرعون بن زبیر که سرخواران
بوده و در آموه که بوقت قسمت غنایم چنین که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بجهت ما لیب قلوب نو مسلمانان خطی و از غنایم بر ایشان داده او بران طعن
کرد یا طلال بن خانیس که در حق علی کرم الله وجهه از این فرستاده بود و حضرت
تمام آنرا بجای کسی از اشراف و ب عطا فرمود و مرآت خود با حضرت رسول صلعم
گفت

فغان
فراخی رضا خواستی بخواب آورده اند که جلاسی و اصحاب چون زغاء و سماکی و دیگرها
که نظر بر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلوات الله وسلام
غالبی نبود در خلا آنحضرت را چیزی نماند که زبانها را دای آن نیست نسبت میکردند
یکی گفت خاشا خوشی باشید که اگر بسج آنحضرت میرسد جمیع شما را سوا شود کفشد محمد کوش
شما دارد ما هر چه میخواهیم میگویم و چون پیش او میرویم که کفشد با ما بار
میکند و بتلین حارث میگوید سخن جنی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان
در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد زدی سخن شنوست ما بتفویض است
هر چه میگویم قبول میکند آری آمد که در از منافقان است
آنانکه می آزارند پیغمبر را ... و میگویند که ...
خوشی شنوست که هر چه ما را میگویند استماع میکند بگو ایشانرا که او ...
... شنونده غیرت شما را یعنی او اذن است نه بروی که شما از روی ...
میگویند بلکه شنونده و قبول کننده نگوید است ... تصدیق میکند
خدا را در هر چه گفته و میگوید ... و تصدیق میکند هر چه
و سخن ایشان بقربول میرساند بسبب خلوص فیات ایشان ... و او
رحمت ... را نکسار که اظهار ایمان کردند ... از شما
یعنی آنست که بقول شما دانایست صدف و کذب شما را میداند با برده لاله
کا در شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفتن نماید ...
و انکند می آزارند بقول و فعل ... ز شاد خدا را ...
... غراب در دکان در آنوقت ... سوگند میخورند
بجای ... برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند ...
خود گردانند از خود ... و خدای و رسول او ...
... اندک نشود سازند منافقان و پیرایه یعنی رسول را به سخن

و در ایشان است
که سوال کند بهت آنکه کفاف نعیشت در حال دارد و مسکین اینک سوال کند بخواهد
آنکه کفایت حال دارد امام شافعی رحمه الله علیه بر عکس اینست
و دیگر عمل کند کار است بر آن یعنی جمع کند در تحصیل آن
و قوی که هم آورده شایسته و معانی ایشان یعنی اسلام آورده اند اما اینها
ایشان فرموده اند نیست بی جهت تألیف در ایشان باسلام ایشانرا مخطوطه
ساخته و مؤلف تلوید اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر بر ائمه
دعای ایشان بود حق و ترقیب اسلام امثال ایشان ایشانرا از غنایم چنین قسمتی
کامل داد چون ابوسفیان و عتب بن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون هم
مؤلف تلوید برای این اغراض بود که مگر کور شد بعد از ظهور اسلام و علمه مسلمانان
باجماع صحابه ساقط شده است و باید بود دیگر زکوة برای صرف کردنت
در کشادگی کردن دعای بزرگان از ربه بزرگی مراد بنده نیست که خود را از خوار
باز میزد و داد آنچه کجا بیت او را بزرگوار بود باید کرد و علمه ما که امام
اجود و جهاد بند بر لغت کمال زکوة بنده باید خرید و از او کرد
و دیگر و امام داران مجلس که برای خود فرض گرفتند و در غیر معصیت صرف
کرده اند و دیگر برای صرف نمودن در راه قوای بانه نفقه کنند
بر غارت زمان در ویش یا سلاح فرزند برای بی براتی و گفته اند ساختن بل و ریاض
نیز ازین جمله است و دیگر برای راه کنونی که از حال خود
در مانده باشند و بیجا نه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را
فرض کردنی ثابت از نزد بگو صوابی و خدای داناست
بمستحقان حکم کرده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید حق تعالی چون در
قسمت کشاد م کسی را آنچه بایست داد نیست واجب اندر آن قسمت غلط بنده

که چنین و چنین گفته عمار را پسر رضی الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده
اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل منزل و بازی جانانه در آب راه گذریان باشد میکنیم
آینا آمدیم و ... و اگر چیزی بای خود ایشانرا که جرمی گفتند ...
بهر ایند کونید ... و این بستند بودیم ما که همگی سزاوار ...
میکردیم در هر نوع از سخنان ... بازی میکردیم در آنجا میکنیم ...
بر سبیل توجیح ... ایام خودی ... و سخنان وی ...
وی ... استنزا میکنید و استنزا با اینها نشاید
... اعتذار شما دروغ محض است ...
اظهار کرد که در بطعن در رسول خدای صلی الله علیه و سلم ...
از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ... اگر حقو کنیم ...
که در معنی از شما که توبه گفتند آن خشکی چیزی بود از ایشان که توبه کرد و از حق
بیان در خواست که شرف شهادت در یابد و در رعب یابد شهید شد
غواب کنیم طائفه دیگر را ... بس آنکه استند ...
باهر بر شوق ... و در آن منافق که سبب نفوذ بودند
وزنان منافق که عهد و مفاد بودند ... برخی از ایشان از
برخی دیگر تریعی هم مشابه میگویند در نفاق و شوق ...
... زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و باز میدارند ... از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا صدق
و متابعت حضرت رسالت ... و زاری کردند ...
خود را یعنی زوی بنزد از خرافات و هذرات یا از رخ برای دعا و مجامع
و سلم فرموده که از معاونت صنفا و ارباب حاجات ...
زمان برداری خدا را ... پس فرود داشت خدای ایشانرا و باز در

پندار رضای رسول است و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلامذم رضایین دارد یعنی
خوشودی خدا و ایستادن خوشودی اوست یعنی رسول الله صلوات الله و سلامه پس خدا
در رسول را خوشود باید ساخت آن را که اگر هستد مؤمنان خجسته گمان
می برند ایامی دانند که در آن روز که خداوند هر کس خلاف کند
با خدای ... و ما رسول او را زود در کز اند ... پس ترا و اوست
انکه باشد و در آن روز ... در حالی که جاودیدانند
در آن روز آن خلود در روز ... رسوایی بزرگست در اسباب
نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبری خود را سخن از ایمانی
و مرد درای میگفتند و نفسوس و استرا سخنان ادا میکردند و بعضی از ایشان
تتمای بودند که بودی که ما را صوما زبان زد تری و از آسمان آبی نیامدی
که سبب فضیلت ماستی این آیه نازل شد ... خداوند میگرداند
از آنکه فرود آمده شود بمؤمنان ... سوره از قرآن
که یا کافران سوره مؤمنان را خبر دهید ... باید در
دل منافقانست از کفر و نفاق ... بگوای محمد ایشانرا که افسوس
دارید امر توبه و توبه بدست یعنی بهتر است بکنید که بفرایند بیادیت و فرادیت
که برای تقصیر شما ... طاهر گشته است
اینچنانکه خدا میبندد از اظهار آن یعنی مساوی با اخلاق و اوصاف که شمار است
آورده اند که در غزوه تبوک و در یومین ثابت با جمع از منافقان پیش پیش حضرت
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میرفتند و میگفتند پسند این مرد یعنی محمد را ایما
که حصارهای شام را بگیرد و در حضور و ملوک آن دیار مقام سازد این سخن
بنور نبوت در باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار با بر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را
در بیاب که بسوزانند و از ایشان استفسار نمای که چه میکنند اگر از کار نمایند بگو

ایا نیاید بدیشان یعنی بمنافقان که بکثرت دنیا مغرور و از تحصیل ثواب
باقیه مهجورند ~~و در این روز~~ خراب و نکال آنانکه پیش از ایشان
بودند ~~و در این روز~~ کرده نوعی بطرفان فرق شدند ~~و در این روز~~ و گروه عادی که بیاد
صرعیلا کشیدند ~~و در این روز~~ و قوم شود که بر حق و حقیرانند ~~و در این روز~~
و گروه ابریم که با انواع غراب مبتلا شوند و زود به پیش بهتر از هر بیگانه
انسان ~~و در این روز~~ و این مردم که قوم ثقیب علی بنی نسا و علیه السلام بودند که بعد از
یوم انظار مغرب کشیدند ~~و در این روز~~ و اهل دیهیلند و زود بر شدند یعنی قوم
لوط علیه السلام که بکریع ملک شدند ~~و در این روز~~ و منجلیت آمدند بدیشان
و نسا دکان ~~و در این روز~~ با جبههای روشن و نشانههای درخت ~~و در این روز~~
بس بود خدای ~~و در این روز~~ که ستم گذریشان یعنی بی جرم ایشانرا غراب کشیدند
یعنی ~~و در این روز~~ و لیکن بودند ایشان ~~و در این روز~~ که بر نفسهای خود
ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند ~~و در این روز~~ و در آن روز
و زمانه مؤمنان ~~و در این روز~~ برخی ~~و در این روز~~ دوستان برخی
دیگرند در تعاون و تناصر ~~و در این روز~~ ~~و در این روز~~ می نمایند به نیکی که ایان
و زمان برداری است ~~و در این روز~~ ~~و در این روز~~ و با زاری از روی کفر
و کفر است ~~و در این روز~~ ~~و در این روز~~ و بیای میوارند نماز را بشرایط آن
و میهند زکوة را با و به متعلقه بران
خدا و زمان می برند خدای را ~~و در این روز~~ و پیغمبر او را در همه امور
آن گروه ~~و در این روز~~ زود باشد که رحمت کند خدای بدیشان
و بدستی که خدای غالب است بر خدای هر کند ~~و در این روز~~ داناست بر وضع
هر شی در موضع او ~~و در این روز~~ و عود داد خدای ~~و در این روز~~
و در آن روز زمان مؤمنان را ~~و در این روز~~ ~~و در این روز~~ بوستانهایی مشتعل بر میوه که می رود

فضل خود ایشان ... که منافقان زن و مرد ایشان ...
ایشانند بیرون زنکان از دایره ایگان ...
را ده است خدای مردان منافق را ... و زنان منافق را ...
و اگر دیگران را از مرد دوزخ ...
باشند در آن بی ...
و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ...
آفت ...
دارند که آن تعب و نفاق و بیخ ...
ایشان حسد از روی ...
...
امم ماضیه ...
به تن از شما قوی تر بودند ...
و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان پیش از شما بوده ...
گرفتند ...
برداشتند ...
از آن روزهای قانی ...
پیش از شما ...
و شروع نمودید باطل ...
و بر آن رفتید ...
گردارهای ایشان ...
در آن وقت که توانی بر آن طلبا مرتب نکشت ...
گروه ... ایشانند زبانی زدگان در مرد جهان ...

همه دوزخ است و بسی بسیار و بد بازگشتی است دوزخ، آورده اند که بوقت نیستی
خزوه بتوک جلاسی بن سوید بر دراز کوشی سواد بود جانب قبا بدین می آمد و از برای
تظلم مردم از آن منوکت لکن آمد آوردن حق باشد ازین دراز کوشی که سوید
بدر با هم بهتر زن او مصعب آن بنی ابیوفی انجمنی فصلی است و در اسلام در این وقت
جلاسی در اطمینان حضور مصعب از آن تنالی سوال نمودند و گفتند که در کفر نام
و مصعب مناجات کرد که خدایا بر سوره خیرش بی نیازی که دانند که صفت حق از آن
معلوم کرد و حجتی از آیه فرستاد که **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**
و قاری نگفتند آن سخن را **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**
گفرد که طعنه زدند در دین و شک آوردند بر کلام سبحان سبحان و کوفت
ساختند **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** و قصد کردند
که **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** با یکی نیافتند و مقصود ایشان از فرج پیغمبر صلی الله علیه و آله
مهاجران رضی الله عنهم بوده از یهودینانکه تاج سلطنت بر سر این ابی تمذ و
بادشاهی بردارند **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** و گفته اند که با رسول و مومنان
و فرستاد **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**
اورا **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** از آن فضل و کرم خود یعنی اهل بیرونه محتاج و تنگ پیش بود
چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بواجب رسید و بیگت آنحضرت
غایم بسیار بدست ایشان آمد و نوآنگر شدند پس مویحید اوست نیافتند کوفت
که مستغنی شدند و گویند مولانا جلاسی گفته شده بود و حضرت صلوات الله علیه
فرمود ناد و از دهنه مردم بود دادند و توانگر شدند و دهنه مردم زیاد
بردیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم اپنی بتقریب ملبوس که
سبب این گشته و دشمنی نیست مگر آن توانگر **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** بی اگر توبه کنند
از نفاق بد باشد از بازگشت **مَنْ يَدْعُنَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَا يَكْفُرْنَا فَمَا لَهُ بِحَدِيثِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**

از زیر درختان آن جو بیایند و در آن جا ویدای مانند
در آن ... و دیگر ... و در اینها مسکنهای پاکیزه و خوش
در بیشترهای پائیده خات عونی علم شهرت در بیشتر که ختم
نسیم در آن باشد علی الحلی جهت بهشت است امام ثعلبی میگوید نه نیست درشت
که دستهای او بر هر دو گنارده است در عونی ... و خشنودی از
نزدیک خولای موهانرا ... نیز که در بیشتر از بهشت و نعم او زیرا که بعد از جمع
سعادات و منشاء تمام کرامات رضای صورت غریب و خشنودی به نبل وصال
و فرد لقای ذی الجلال الامت محققان در راه و علو خان آگاه و در نگاه و بیگ
جز در حال حضرت احد مطلوبی نیست ... یکی میزاید از آنچه موجود یکی خواهد
که از دوزخ شود دور و لیکن ما نمیخواهیم این و آن نیست مراد ما همین خشنودی
است جو تو خشنود گشتی در دو عالم همین مقصود پس و الله اعلم در احادیث
صیبه وارد است که کسی که خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند یک دنیا
و سعدیک و اذین یک دنیا فرماید که خشنود شود یک دنیا صیبه ما را که خشنود
شویم و حال آنکه عطا کرده ما آنچه یک دنیا از خلق خود عطا کرده حق تعالی گوید
ایا بریم شما را فاضل ازین عطا بهشتی است که گویند که آن چه چیز تواند بود
که ازینها فاضل باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و اگر
بر شما خشم نگیرم و از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضل
نیست آن خشنودی ... است فیروزی بزرگ
نعم دنیا در حب او محو بلکه نعم بهشت با زاهد او مختصرت
ای پیغمبر ... جاهد کن با کافران بیشتر ...
منافقان با التزام حجت و اقامت حدود بر ایشان
باش با ایشان در جهاد و محابا کن ... و بزرگت اینها

بیم عون

بناوردی که پیش عمل خود یعنی خرد آنها و آن روز قیامت باشد
تسبیب آنکه خلفا کرده بود با خردی و عذر آنکه کرده بودند از تصرف
و صلاح و سبب آنکه بودند که در و عذر آنکه در و عذر آنکه در و عذر آنکه در
آیا نمیدانند مخالفان را چه عذر آنکه میراند خردی آنکه همانا اینست
از نفاق و غیره خلاف عهد و عذر آنکه در و عذر آنکه در و عذر آنکه در
و آیا نمیدانند خردی آنکه در و عذر آنکه در و عذر آنکه در و عذر آنکه در
آیه استیذاری عظیم است مکن اندیش عصیان جو میزانی که بیایند پیش در روی این جوان
جو میزانی که می بیند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را بر نفاق و اعدائت در
بجز شکر بزرگ تریخی فرمود و صوفی زنی از عذر از دین و کلام بر داشت پناورد
و فاروقه زنی بدین نعت از احوال خود تصدیق کرد و ذوالنورین زنی از عذر و عذر
ادب و طلبی چهار فرار درم صد و نود و هریک مثل عباس و طلحه و سعد عیاره و محمد
سعد و علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
صد و سی و نوا که در فرار و چهار صدی باشد در بجز آن شکر براد ابو عقیل انصاری
ساعی فرما آورده گفت اشب ناصح بهجت مردم اب از جاه کشیدم و دو صاع فرما
با جرمی دلدی این یکی برای عیال خود بگذرستم ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن
صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان اغارم
و نثر کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بر یاد دادند و خردی و در سوال و از صاع ابو
عقیل نیازی نداشت اما او خواست که خود را بپاید و روح دهد تا از صدقات چیزی بستاند
آیه نازل شد که آنکه عیب میکنند افزون دستگارانرا
از گرویدگان در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را
که بر با نسبت میدهند و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند
که قدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگوید خدا در سوال

و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر تفاق
 غواب کند خدای ایشانرا
 غذای در زناکی در دنیا بگشتن و در آخرت بسوختن
 نیست ایشانرا از زمین و درستی که دست کرد
 که غواب از ایشان باز دارد و منت است که خلاصی بجز از زول توبه کرد و از جمله خلاصان
 است محسوس است آوردند که ثعلب از انصاری که از زمانه صواب بود بگزارست حضرت رسالت
 بنام محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل النعمات آموختند که این نبود که آنحضرت از خدای
 در خواست تا او را توفیق کند در این حضرت او را سپرد داد که از این مدعا در کفر سود مند
 بشما و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از خدای درخواست تا او را بدین راه اموال دهد
 القصد بر دنیا بدهد اجابت رسیده حتی جانم بر کوفتند او برکت کرد تا حدی که در
 حوالی طبرستان ایشانرا جای نماید روی بیادید آورد و از اقامت نماز جماعت محروم شد
 و خبر روزیاد نیز بدینچه نرسید است آمد با خبره از این نیز باز ماند و چون عامل صرفی است
 از نزد سید کاتبان و خلاصه موجودات علی افضل الصلوات و اکمل النعمات بر دیگر
 رفت و زکوة طلسم محبت مال او را بران داشت که از فرمان بنوی سرش کرده گفت
 این که محمد صلی الله علیه و سلم از جامع طلسم خیر است بسی زکوة نداد و خبر پیغمبر رسیده
 صحابه جمع گشتند و این آیه نازل شد که و از اهل تفاق
 کسی هست که با خدای عهد کرده که اگر بدهد خدای ما را
 خویشی مالی مرا این که صدقه دیم و از خراج زکوة کنیم
 بتصدقی از جمله یگان و شایه گان
 که برادر ایشانرا مان بسیار از فضل و کرم خود
 و حق خدای ندادند و روی بگردانیدند از عهد و پیمان
 از حق کشیدگانند از امر و فرمان پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة
 ایشانرا نفعی تمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد

از فضل
 و مرا این که باکم
 پس آن هنگام
 بخیلی کردند بیایان
 توان

و ایشان بنی الفی استحق بر خلق در این عوارت شوند و ... اگر باشد
که بر اینند که مال ایشان بر این است ... باید که بخوبی
انگیزد ... باید که بگوید ...
کنند بر اینند که در قامت خرد ایشان انوک و کوبه ایشان بسیار باشد و شاید
که خیره و کوبندیت از فرج و غم باشد و کلین را عمل بر عود که یعنی فردا ایشان را
غم باشد بی فرج و اندوه می بود می شود ... پاداش دهنده ای ایشان را پاداش
دادلی ... بود که کسی یک در غله نماند و مساوی اخلاق
... اگر باز آرد خوالی ترا بدین ...
که در این عوارت مختلف ...
پروند آمدن ... بگو پروند نمی آید حضرت
یعنی نمی بینی پروند بلیغ ...
مکنید در مصاحبت من ...
شودیم نشستن و تخلف کردن ... اول بار یعنی از تبرک ...
نشینید یک باره ... بیاز پس ماندگان که قابلیت کار از آنرا
چون دقان و کوردگان ...
بر نیاید و ناوردی در به بهانرت هر که می هرت را نشیند باید بود نماند رنگی
و بویی پیش که یا جو مردان اندر ای و کوی در میدان کوی ...
صلی الله علیه و آله در عرض این بانی عبادت و کلمات و اوزار آن حضرت الهیاس نموده
که بر این خود عطا فرمای تا کف من سازند و بدفن من حاضر شود بر من نماز گزار
و در این عرض طلب حضرت بر این خود بوی داد و بخواره وی حاضر شده خواست که
نماز گزارد تا روی رضی الله عنه در این باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد
حضرت میداد و چون عازم شد نماز وی آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گزارده بود

از صاع او مستغنی اند ... بی افسوس پیوارند از ایشان یعنی سخریه می کنند
با ایشان ... خود در فدای ایشان را بر سخریه ایشان ... و ایشان را
باید ... فدای در دنیا که بران سخریه و ستمز که میکند در انوار آورده که بر
عبد الله بن ابی کریم عبدالله نام داشت از جمله مومنان خالص و مطیعان خالص بود
در عرض بدر خود از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در خواست آن نمود که برای پیرو
وی آفرینش طلبا حضرت برای این ابی استغفار کرد و آنچه آمد که ...
استغفار کن برای ایشان که منافقانند ... یا آفرینش خواه برای
ایشان مراد آنست که مرد واحد در عدم با فاعله مساوی اند ... اگر
آفرینش خواص برای ایشان ... معنادار ...
بی نمی آفرید فدای ایشان را آورده اند که حضرت فرمود که بر معناد پیوسته اند اگر
سوار علیه استغفرت لهم ام استغفر لهم بن یقرا السلام سید عالم علی السلیطه سلم
بعد از نزول این آیه دیگر کثرت منافقان استغفار نکرد و از این آیه متین میشود که اولاد
از عدد سبعین نگزشتند ... آن عدم قبول استغفار در حق ایشان ...
سبب آنست که ایشان ... کافر شدند بخدای ... و بر سول او
وضوئی ... راه نماید بمصود کرده فاشانرا
یعنی مگردانند در کفر خویش ... شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو
به نشستن خویش ... بر خلاف رسول خدای ...
و کرامت داشتند بگرامیت عقیدت ... انرا که جهاد کنند
مالها و نفسهای خود ... در راه خدای بلکه
فراغت و تن آسای طلبیدند ... و کفشد مومنانرا ... بیرون رود
بدین غزو ... در کم ما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا نیز تنبیه کنند ... بگورشانرا
که ... آتش دوزخ ... سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گورما

فراوانی مالی و توانایی همه از منافقان و گویند
بگذار ما را با خود بشکریم تا باشیم با شما با دشمنان در خانه
خورشید شدند و در ارض گشتند باشند با زمان
و بی مانندگان و هر نهاده شد است بر دلای ایشان از
نفاق بی ایشان هم نیکست چیزی را که در جهادت از انوار
سعادت و انرا که در تحلف است از آثار شقاوت لکن فرستاده
ضرای و انانکه ایمان آورده اند با او یعنی در خدمت او
جهاد کردند با الهما و نفسهای خود
و آن گروه در ایشان است نیکو نهادم دوسری نیست و حضرت در دنیا
و بهشت و کرامت در عقبا و آن قوم ایشانند پیروزی
با فنگان و بمقصود رسیدگان آماده ساخته است ضرای برای
ایشان بوستانها که میرود از زیر مسکن
آمالی آن جوها جاوید باشندگان در آن است
رسناری بزرگ و پیروزی تمام و آمدند در وقت
توبه بفرود آمدن عذر گویندگان از بادیه نشینان یعنی آمد و غطف
که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا بر مطاع من طفیل که اعتذار کردند باینکه
اگر ما بغزای ایم بنی طای و مویشی ما را غارت میکنند و این عذر ما گفتند
نادستوری دهند و ایشان را در تحلف پوشند
انانکه دروغ گفتند با ضرای و بار رسول او در اعادی
ایمان و اد منافقان اعراب اند که نمی آمدند و اعتذار نیز نکردند
زود باشند که رسد انانکه اگر کار شدند از اعراب غنا
عوم بغفل و بی در دنیا یا حق در گرفت نیست بر ناتوانان

نفل شد که نماز کند و برقیع یک غنایم بر می کند و نماز کند
که ببرد هرگز طرفی متصل باشد و گفته اند طوطی است یعنی جوف
کمی بر کفر میرد اعیالی او برای بعضی است که برای تمتع پس مانند همان برده است
و در برابر جانان صلوات بر او باد و ما نیست شکر و بر سر کوری بر روی او
و زیارت یاد و یاد و گفتار و در بعضی که منافقان و کافر شدند و کافر
که شرک آورده و بدین و بدین شده و کافر زمان بر روی او نگردد و بدین
و بدین و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان
و باید که ترا معجز سازد مراد است اندر خطابت یا خضر است یعنی در عین آنکه از کار
مانند منافقان که بسیار است و در قرآن ایشان را کرده
قوی و عاقلند از بند و برین نیست که میخواهند ضلالت
بآنکه غراب کند ایشان را بران و در دنیا که به بیع مال و محاسن
آن پیوسته دروغ باشند و برای بدین احوال اولاد و تنها اسباب معاش ایشان
همواره محنت و مشقت کشند و بیرون رود و در میان ایشان
محسرت تمام و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند
در دنیا که محنت اغنیای است الا اشقیاء اندر حال دنیا میگذرانند با انواع بریشانی
و زحمت و بلا و در دنیا محنت و مشقت و با هر چه روند و میگذرانند و در
حضرت در اول جو خراسی کنی حال هیچ کسی برنج بر خویش باید گشت پس از بهر آن
تا بماند بجای شب و روزی بایدت پاس داشت روزی جمله آن حال مشکلیست
که آن محسرت باید گذاشت و چون فرود فرساید شود سوره
از قرآن تمام یا بعضی که سوره را بر مرد و اطلاق میکند و بر هر تقدیر چون سوره
نازل گردد بانکه ایمان آرید بخدا و خداوند
و بیا و کنید در خدمت پیغمبر او و سوری چونید از توده باز ایستاد

خداي از خدایان - در دلهای ایشان - بیرون بیرون ایشان نمیدانند
و قامت عاقبت خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است
بسیار از انظار و عقاب خودشان در منافقان - بیوی شایعنی غرور خود
خواست از تخلف - چون باز کردید از تیرک - بیوی ایشان و کله
باز آیند - بگوئی بخند - غرور تو امید مجاز بگرده برای آنکه ما
باور تو امید داشتیم را تصدیق خواهیم کرد بجهت آنکه
بمقتنی خبر داده است ما را خدای - از اخبار شما و احوال
شما که برانیا میدید و قصد شما بود - در پیوند خدای - کار شما
و در رسیده او نیز خواهد دید که از رفیقان تو به میکند یا بر این ثابت
می و ندید - بی باز کرد اینده خواست شد در قیامت -
بسیار در دلهای ایشان - بیوی ایشان - بیوی ایشان - بیوی ایشان
و طوامر - بی خبر خواهد شد شما را - با آن بودید که
کردید از کفایت نفاق و اظهار سخا و افاضه جلد بیخ و عقاب خود بود
زود باشد که سوگند خوردند خدای - برای شما
چون باز کردید از سفر - بیوی ایشان و از اعیان آن یکی این بود که خبر
داد از سوگند بعضی منافقان چون چندین نفس و امثال او که بعد از صبح بزم
عالم و طرد و سلم و اصحاب او بیدار آمدند جسم یاد کردند که ما بر فروغ قادر بودیم
حسی از مینو ماید که سوگند می خوردند بر روح - تاروی بگویند
از عقاب و سزایش ایشان - بی اراضی کنند از ایشان و بگذرد
بر روی که ایشان بلیدند و نگویند و توجیح و ملامت که سب میل
بتر به و اما نیست در حق ایشان مفید نمیدانند زیرا که خبیث اینها پذیرند
تظہیر نیست - و جای ایشان دوزخست و عقاب و عقاب ایشان

و غیره ... و نیز بر بیماری و معلولان ...
 چندی را که تقصیر کنند به خود و اسباب راه سازد و چون همین
 در خزینه یعنی برین سبطان نیست ... کنایه ای که باز ایستند از غزو ... چون
 با خالص نیت ... نیت بر نیکوکاران نه ناصحانند ...
 عثمانی و ملاحتی ... و خدای احرار نیت است آنرا که بعد از غزو باز ماند
 در ریاست که معذوران را در خدمت نفع دهد ... و هیچ معاشرتی
 نیست بر اینها که از در ماندگی ... چون پیامند بسوی تو و در خواست
 کردند ... تا ایشانرا ستودم و با خود کرب بری ... گفتی تو که درین وقت
 غمی نیام ... چیزی که شما را سوار کنم بران ... برگشتند
 از پیش تو ... و صدهای ایشان ... در روانی شدند از
 اشک یعنی اشک از دیدن ما میرفت ... از روی اندوه ... بجهت
 آنکه نمی یافتند ... این پنج گفته در آن سفر و این قوم را با کسین گویند و ایشان
 مدقت حق بودند که بر رکاب بنوت بنام آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد
 و پیاده ماده ایم هر کجا غایت فرمای تا بران سوار شده بفرمایم حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم فرمود که ای پیغمبر نمی یابم ایشان را که این پیغمبرون آمدند
 و این غیر عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و نوازش و مرکب داده همراه برد
 پس حق تعالی منور باید که برین نوع اگر تخلف کنند ... عثمانی نیست
 همین نیست که معاشرت و ملاحت ... برانانست که ایشان
 از تو دستوری می بیند در بازار استادان ... در حال آنکه
 ایشان تو انکارند و زاد و مرکب ایشان آماده است ...
 رانسی شدند بانکه باشند ... با زمان و کودکان ...
 و هر نهاده ...
 خدای

ایشان منقلب شود . . . و خدای شگواست و آنرا که بزبان می آرند . . . دلتا
با آنچه در دل پنهان میدارند . . . و از اهل بیرون . . . کسا
مستند که میگردند بخدای . . . و بیرون از زمین و ادب و متواتر اند
از همیشه و گفته اند عبدالعزیز بنی امیه و در وسط او نیکو که بخدای و بیعت می کرد
و فراموشی کردند . . . با آنکه نفقه میکند در جهاد یاد در تصرف
اسباب زبده . . . نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و ادانت
که رسید بسیار نزد آنرا بقراب الهی . . . و بر عالمی پیغمبر که پیوسته
متصدقان را نیز برکت دعا میکند و آنرا شمس طلبه که قول الله صل علی ابی آدم
بودند که نفقات ایشان با صلوات رسول در . . . سبب
نزدیکی است مریشان را یارگاه غایت ربانی . . . زود باشد که
در آرد خدای ایشانرا . . . در بهشت خود که محل نزول رحمت است
و بدستی که خدای . . . آرزو است و متصدقانرا . . . هر بابت بر متوقبان
و پیشی که برزگان پیشینانی یعنی آنها که سوره دارند
بر عالم مومنان . . . از همایوان یعنی آنها که از مکه حمایت کرد
بدین آمدند مراد اهل بیرونند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها
از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی
سابق سجد اهل عقبه ثانی که همشادین بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر
ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانی . . . و آنها که متابعت
کردند سابقانرا . . . با ایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از جمله
و انصار که بی روی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند متابعت
در زمره تابعان است . . . خشود شد خدای از ایشان قبول
طاعت ایشان سابق و لاحق مدین رضاد اخلد . . . و خشود شد

آن خواهد بود ... برای پاداش ... باینکه بودند که کسب میکردند از کفر
و نفاق سوکنه میورند مخالفان و منافقان ... برای شما ...

باید آن خشنود سوئید ... از ایشان و از قرض شما این سوئید این ابی از رجوع
انحضرت سوکنه یاد کرد که دیگر در هیچ سوئید رسول خدای تخلف نکند و عهد الدین ابی
سج نیز حضور فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوکنه خورد حتی آنهم سوئید سوکنه
ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا ... پس اگر خشنود

سوئید ای مومنان ... از منافقان دروغ گویند ... پس بدستی که خدای
باین خشنود نمی شود ... اگر کرده فاسقان یعنی رضای شما
با وجود خشم خدای ایشان را سوئید ندارد و در آنجا که از ایشان را می نشوند
و بعد زمانی باطل ایشان زلفه نکردند ... با و در نشینان و او در نومیم و

و عطفانی و اعراب حوالی ... اند ... با و به یک این مخصوص ...
سوئید از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل ضمیر بیشتر
بخت آنکه مویش اند و سخت دل و با اهل علم نشت و خاست نکند اند
و سزاوار ترند ... باینکه ندانند ... اندازد ای که خدا

تعالی زو فرستد ... بر بغیر خود از فریض و سن شرح ...
دانانست با حلال ایشان ... حکم گشته از حکمت با جهال ایشان ...
و از منافقان اهل با و ... کسی است که زاکر و برای شما یعنی شما رکند
این نفع می نماید و صدقه میدهد ... تا جوانی و زیانی یعنی صدقات

خود را غنی و غلامی می شمارد و بر آن امید ثواب ندارد و بر یا و تقیه انفاق
مکنند و انتظاری بود ... و شما کرد بهمان روز کار را
یعنی آنرا که دولت اسلام به نیکت مبدل شود و روز کار مسلمانان بر کرد تا از
انفاق خلاصی یابند ... بر ایشان باد که درش بود روز کار

و زبیره بودند چون از بتدبیرات الهی در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند منت
از ایشان خود را بر ستونهای مسی بسند سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا
بکشاید تا وقتی که حکم فدای کشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از یثرب مراجع فرموده بدین نازل نمود بر عاتق من بود بمسجد در آمد و ایشانرا
دید گفت چه کسانی صورت حال بموقف عرضی رسانیدند صید عالم صلی الله علیه و سلم
بوزبان کربار کوز ایند که هم سوگند میخورم که ایشانرا بکشایم تا وقتی که احد در
آید که

اعتراف کردند بگناهان خود و مقرر شدند بدین پیامبخشد
کردارینک یعنی عزمی که با توفیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در وجود آمده
بود . . . علی دیگر بد که از یثرب تخلف نمودند . . . شاید فدای
انند نوبه ایشان در ببرد . . . هر کسی که
فدای آنرا بزند است مرتاب را . . . هر یانست بتفضل بود در تا ویلات
کاشی نذکور است که اعتراف بدین از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسی
ملک خطیات و بدان استدلالی توان کرد در آنکه معترف را دیده بصیرت کشاده
شده و قیامت گناه مشهور وی کشیده اگر ظلمت غفلت سرگرم کرد و در ذایل
در طبیعت رایج شود بجم همه گناه را داشت نراند بلکه بسبب مناسبت انرا ایند
پسند و در غراب خرد لایق باشد حکیم ساینی قدسی سره فرموده چون بوی گناه را
کشیدت جانب بشمائی ورنه ای گناه را که بدست آن نشان شود تا بدست
انحصار بعد از نزول آید حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا
ایشانرا بکشادند آن از ادبندگان ایشانند نعمت الهی احوال خود را بحضرت
نبوت بنامی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این ما را از دولت خود
توباز ما ندیم اینها را فرار کرد و در راه فدای تصدق کن خواهی عالم صلوات الله و سلم

ایشان از خدای باری یانند از نعم دینیه و دنیویه . . . و آحاده کرد خدای
 در شانرا . . . بوستانها میرود . . . زیر درختان آن
 جوینا . . . جاوید باشند در آن . . . همیشه تا کید خلوت . . .
 آنست پیروزی بزرگ و رسیدن تمام حاد . . . و از آنکه
 کرد اگر شهر شامند . . . از اهل بولوی . . . منافقانند جوف
 اسم و اسبج و غفاریه قومی از جنبه و فریب که کلمه شهادت میکنند و نماز و روزه
 قیام نمی نمایند . . . و از اهل شهر شام نیز . . . قومی اند که خورده اند
 و اقامت نموده . . . بر تفاق با درختان می ما بر شده اند بر تبه که توالی محمد
 با وجود کمال فطنت و صدق در است خود . . . نمیدانی ایشانرا یعنی کوزا
 در سویرای دل خود نهان دارند و آثار ایمان و احسان بطورگی از زبسی تو
 ایشانرا با عیان ایشان نمی شناسی . . . ما میداریم ایشانرا که بر سر دل
 ایشان مطلعیم . . . زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا . . . و در نوبت
 یکی بفضیلت در دنیا و یکی بعد از بر یا با فز زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد
 . . . بی بازگشته شوند در قیامت . . . بعد از بزرگی که آتش
 دوزخ است و کفایت عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محبت ایشان
 از نورها و دروید و بیخ عذابی از نکت و مان و مشقت هر آن بزرگتر نیست
 از زوق تلامکوی سخن هر جو خوامی کنولی آن مکن تلخ تر از مر بر آن بیخ نیست
 در ذراقت غیر بی بیخ نیست . صد نفر از آن حرکت از پشت تو نیست مانند ذوق در
 تو جو در در آن و مر آن رخ که هست . هملتر از بعد حق و غفلت است از ذوق این
 خاکها شوره شود و ذوق این ابها بیره بوجه دوزخ از وقت جنان سوزند
 پد از وقت جنان لرزان شدت که بگویم از ذوق جوف ترا و تا قیامت یک
 بود از صد هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی غلوی کلف
 و ازیده

با غایت کثرت برای ایشانرا اگر اصل برکنند برافه گناه و امانت و سستی و با تو برده
ایشانرا اگر نبرد است و نه خود از آن تردید برای عبادت و اگر غمگین بودند نزد نیست
و نه بجهت و خوی دانات برهای ایشان سستی حکم گنده با وجای ایشان
آورده اند که در دوزخ و منافق چون تعلیم من خاطر و بشکل منا حاصل شود یعنی بن
ثابت و اضرب ایشان یعنی ابو عمار را من در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو
عمار را من از اشرف قبله فرزند بود و در علم و بصیرت و انجیل معانی داشت و سستی
لغت و صفت سید علم صلی الله علیه و سلم با اهل بیت پیغمبر اند چون آنحضرت بدرینه
عزت کرد اهل آن خط شیفته جمال و کمال می شده از صحبت ابوسام بر می بند
و کسی بود که او نگردد با وجود لب جایتش توانی آب حیات صمیم آید سستی از چشم
چون آن گفتند ابو عمار را برق صد در حرکت آمده یعنی آنحضرت مشغول شد
و بعد از غروب از زمین که خیمه بکفار که پوست و در خوب بود حاضر شده اول
کسی که بزرگتر اسلام انداخت روی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در روز
چنین نیز حاضر شد و از آنجا او فرموده شد در قتل که مگر روم بود وقت و می آید
که از روم لشکر ساز کرده جنگ مسلمانان آید تا به نوشت بمنافقان که شما
در تعابد قباد در محله خورشید برای من مسجدی بسازید که چون برونیم ایم انجا ما فاده
علوم اشغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون
عازم غزه بنوی شد باینان می بر آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان
و بیمارگان و وقت نرس ما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و ایما می برود که در آن
مسجد نماز کناری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت هم خود را
استیجاب دهند چنانکه در مشهوری معنوی است مسجد و اصحاب مسجد را نواز
تو هم ما شب دمی با ما بساز تا شویش از حالت می رود ای جانک آفتاب
جانروز ای در بیمارگان سخن از دلبری تا زادی آن نفر حاصل شدی القدر خصم

زود کردن با قدر احوال شما ما مرستیتم این آیه نازل شد که ...
ایشان ... زودگی زبانه ... تا با یک کردانی ایشانرا از کنه مان یا ارج
مال که نمودی بطبیعیان و نصیاست یا از نجاست بخل ... و زیاده کردانی و نشو
و داد مع حساس ایشانرا به برانی صدقه ... و دعا گوی بر ایشان و از
طلب ... بدستی که دعای تو ... آرزوش بود دعای ایشانرا
و خدای شنوات دعای ترا ... داناست با تحقیق ایشان مرا ترا

ایا نمیدانند این تاپیان یا اینها که توبه نمی کنند معلوم نوازند ...
از آنکه خدای ... اوست که قبول میکند توبه را ... از بندگان
خود ... و فراموش کرد یعنی قبول کند صدقه های ایشانرا ...
تأخیر انداخته اند از این که خدای ... اوست توبه بپذیرنده ...

و بعد از ...

هر بانی بر توبه گشته ... و بگو علی کیندای تاپیان یعنی بعد از قبول توبه
استقامت و زود بران یا میگوید ای گروه که توبه میکنند بکنید ای میگویند
توبه است ... بی زود باشد که پسند خدای ... کار شمارا از خیر دیگر
در رسیده او ... و گردندگان بترسید ... و زود باشد

که باز گردینده شوید برگ ... بیوی انانی انان
و آشکارا ... بی پاکماند شمارا ... با آنچه بودید که عمل
نمودید و اکانع مجازات باشد بران قبل ازین نو کور شو که تخلفان از اهل اسلام
درین بودند و قصه هفت تن گذشت و هر کس دیگر که کعب بنی مالد بود و هلال بن

امیه و مراد بن الریه ایشان خود را ندیده بودند اما پیش حضرت آمده بگناه
معرف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند و در شان
ایشان نازل شد که ... و دیگر از مخالفان ... تا خیر کرده شود که
و باز در دشمنان ... برای زمان خرد در باره ایشان ...

یا عذاب

در آن مسجدی موسس تقوی ... مردانند که از با کینه طینی ...
 و دست میاورند تا تکلیفی در دند از ایامی و اخبارت یعنی پوسته بر طهارت باشند
 و گفته اند بر خیمت خراب نکند منورست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت
 صلیوات بعد از اهل مسجد قبا برسد که آنکه کلام طهرت که حیسی از برای بر شا
 نشاء گفت خراب دادند که آب انونی در حی آرم احی از شدت را یعنی در استیجا و نزد
 جمع براد نظارت از معاصی و خصال مذمومه ... و خدای ...
 دوست میدارد پاک و در زندگانرا ...
 بنادین خود را ... برترسکاری ... از خدای ...
 و طلب نشود ای ... برترست ... یا آنکس که اساس نهد ...
 بنا را امر دینی خود را ... بر کینه روی که زورش برورد سیلی آبی
 شده و ظاهرش یکای نامتاده باشد ... شکافه شده و نزدیک بافتادن و همچنین
 زمینی سسزین قولعه باشد چون برو نیاکتند ... پس آن زمین است
 که نیست کرده و در افتد ... با بنایا پانی آن ... در آتش و در زور این
 شملت از برای که بنای که بنیاد دین خود بر امور باطله نهد و آن همه ایشان جمع
 باشد بدوزخ ... و خدای ... راه نمی نماید کرده
 ستمکارانرا بر آنچه مقصود ایشانست ... همیشه هست ...
 بنای ایشان ... آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اغراضی فاسده ... سبب
 و فحاشی ... در دلای ایشان زاید بر شک و فحاشی که دارند و گفته اند
 براد خزیب بنای ایشانست که بعد از دعوی بتوکی ایشان استعدا نمودند که
 آنحضرت بمسجدی ایشان در آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا تقم فیه ابدا
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر نمود تا آن مسجد را بکنند و بسوزند و حکم
 که آن موضع فریب اهل عربیند باشد ... بی نی خود گانرا بر کیند مطح خاشاک

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در جواب ایشان فرمود که حالا من و خودم تا باز آییم چون
وقت باز شوق بمنزل ذی اوان که تزیب بدین است رسیدن مسجدهای آنجا
نمودند حضرت علی علیه السلام این آیه آورد که انما نعبده و انما نکره
و بنا نهادند ... در برای ضرری موافق و سبب ایشان
و برای تقویت کفری که حاضران میکنند ... و برای تقویت آنکه
... میان موافقان که در مسجد نبی مجتمع می باشند ... و برای اشغال
... مراکتب و کتب که در باضرای ... و بار رسول او
پیش از بنا این مسجد در این بنا در امیانت که در احد و جبین بنی
حاضر شد ... و مرا این سوگند می خورد چون کسی گوید که بر این مسجد ساخته
که ما نمی بینیم از بنا این مسجد ... که خود گشتی نیکو که
نماز است و ذکر و توسع بر بعضی ... و فدای کوی می دهد
که ایشان در روز که باند در سوگند خود ... نماز است برای نماز
در آن مسجد مرکز ... مرا این مسجدی که ... بنا نهاده شده است
بر بریز کاری ... از روز نخستین براد می پیغمبر است
و اثر و اظهار است که مسجد قباست در محله بنی عربی عوف حضرت رسالت صلی
علیه و آله و سلم اول که کوی مدینه رسید بجهت آنجا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت
فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا انکند و آن اول مسجد است در مدینه که حضرت
رسول صلوات الله و سلامه در آنجا نماز که آورده ... و در تشریح طریقی است از این علم
در حق الله عزوجل میکند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز شنبه سواره با پیاده مسجد
قبا آمدی و در آنجا در رکعت نماز یکبارگی و در روایت آمده که در رکعت
نماز در مسجد قبا هرگز است کسی از میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تکی
است ... نماز او از دست ... اندک قیام کن ... در او برای نماز

از راه
بیت

ما به شکر و شربت و مال سب طغیان و زور را بی دونا نفس معیوب را در راه طغیان
و بهشت باقی در غیبت را بستان بچنگ پسند از و کرمی ستافه خاک زمین در حد و زور
می ستان در عوض قانی خوار و خیر نعمت با کینه بلیغ بگیر در کثافت و غیر المعانی
و جزان مغرور است که ابرایی بر در سید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میگذشت و آن
حضرت این آیه میخواند معات انوار کلام الی باطن او را عکس بود بر اشارات
فیوض ملکوتی ماحضه بر سید که هذا کلام من لفسد هذا کلام الله سوال کرد که این
بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که در اوت در باب و خطاب
مستطاب است بر یکم شتر ایندند ابرایی گفت و الله خرج لا تقبل و لا تقبل چون
نفس معیوب و ابرایی قالی بار خرید و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این
بیع را بر نهانوا زیم بلند نفس و مال خود را در بازم آن بیع را که روز اول با تو
کرده ایم اصلا در آن حدیث اناک نیرود و بزرگی نمود است که هرگز بده خود
و بعیب او دانا باشد او را و در نتواند کرد حسی از ما را فرید و بعیوت ما دانا
بوده امید آنست که در درگاه کرم رد نکند امید که از فضل خود بگذرد
من چون شد بهم عیبی لطف تو فریدم و در نجات الانس از او در روزها
رحم الله نقل میکند که تو بعم از آن و ادیری دیدی اند بعیب خریدی
تو بعم آن و فی بعیب همان رد کنی را بخود بسندی در حقیقت این بیع
و شری و بیان زند خود را مشتری گفت و ما را با بیع و نفس و مال ما را بزرگ
اختصاص داد و دل را در بیع ما بجه داخل کرد عذر آن و محقق آنرا
عبارات عجیب و اشارات غریب مست و بعضی از آن در جوامع التفسیر است
خرید یافته هر که خواهد گزین بود بوی کونما شای آن کلسانی کن و بعد از
بیان مشتری بیان ما لا ضله مشتری میکنند و میگوید کارزار میکنند
این موهمان که نفس ایشان خرید شده است در راه خدا

و خاکساز کند و چیزی نمیخواهد که همیشه باشد خدای نیاید ایشان از واسطه ترابرد شد
و تفاق ایشان یعنی پوسته در غم و حسرت و تفاق و در پیش خداوند بود و بسبب این
تخریب ... مگر آنکه پاره پاره کرده اند و در میان ایشان
کسیست که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطیع قلب ایشان بقلی و تو
یا بر یابریک یاد در فریاد در روز و قول جمع آنست که توبه و استغفار و توبه
بر مثل آن امور ... و عزای داناست بتاسیس نیای ایشان که بر دست
بوده ... حکم گشته است خدای آن بود و حکمت در تفسیر و سبط از محمد بن کعب
قرطبی نقل میکند که چون در لیله العقبه عشاء دین یا استغفار و توبه از اهل بیت
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگردیدند در راه و او از حق الله میگفتند یا رسول
الله شرط کنی برای خدای در برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم
برای خدای آنکه او را برسند و در شریکی یارید و بر لای خود آنکه در نگاه داور
از لای نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند خون بدین در توبه یا ایم
خدای ما هست حضرت فرمود که چرا بهشت نخواهد بود انصار گفتند یا رسول
الله لا تعیل و لا استقبل فرید و فرزند بود خدمت مادرین بود که در دم مرگ
اقبال خواریم نمودی چیزی از آن هیچ و شرا ضری میدهر که
بودستی که خرید خدای ... از گرو برگان ... نفسهای ایشان
که با شتر جهاد شوند ... و مالهای ایشان را در راه وی نفع میکنند
بانکه در شانرا باشد بهشت این تمثالی است برای انبیا
و سخنان بهشت و بزرگ اموال و انفس ایشان نه حقیقت است از بزرگ هیچ
و شری جای زوجه بزرگ که بتاین املاک بود وجود هر است و هر است
بم از آن حست العبد و مال لولا بی این گریه است در نزد جهلاهی
ای بنده از تو بزرگ کردن نفس و مال و کنی عطا دادن بهشتی از اموال نفس

در احکام خود بر او مسلّم گردید نگاه در نماز و امر او را بجا آورد و غلبه و ابرار و ارواح
در سجده و بشارت داده مؤمنان را که بر این صفات توصیفند وضع نماید و لیست بر آنکه ایما
داعی ایشانست بدین فضایل و حقوق بیشتر با شایسته تقدیم و تکثیر آن آورده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بفرط خود کرد که گمان فرمود که دستور
طلبیدم در زیارت و کلمات اجازت دادند در استغفار او و سوزی خودم و باز داشتند
و این آیه آمد که صحیح نباشد در روایت صحیح بر پیغمبر را
و آنرا که گردیده اند باطل است از روشی گشته است برای شرک
از ثنات و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم باطل است در مرض الموت بعد از آنکه از ایما
نمید شد و عده فرموده بود که آفرینش کنم از برای تو مادام که بر این گشته از او
از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که حضرت بجهت ابرو
آفرینش و طلبید گشته ما چرا از برای آباد از برای خود استغفار نکنیم و حال آنکه
ابراهم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه برای بر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر برای
عم خود استغفار میکند آیه آمد که روایت پیغمبر و مؤمنان را برای اهل شرک آفرینش
طلبند و اگر چه باشند آن شرکان خداوندان قرابت
از بس آنکه روشی گشته است ایشان را آنکه در باب شرک
ملازمان دوزخ اند
خواستن ابریم ۴ از برای بر خود
که در وقت مناظرات
لک رلیه و در بنا بیع آورده که عده داده بود بعد از ابریم و در آنکه من ایمان
بسی استغفار را بر پیغمبر علیه السلام آن بود که طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بگویی
بسی استغفار را بر پیغمبر علیه السلام که روش گشته است ابریم را
دشمنست و ضرر را یعنی بگردد و توفیق ایمانی یافت یا بوجی معلوم شد او را که آن

و دلائل رضای او . . . پس گامی که شد دشمنان از غلبه و کامی گشته میشوند بدست
ایشان . . . و عده و عده است فدای ایشان را برین بیع و شری و عده و عده
بابت و بائی که خلاف نیست در این . . . و درین
کتابها و بیست بر آنکه اهل بیت و اخیل ما مورد بوده اند بقتال . . . و در کت
و فاکتده تر . . . بعد خود . . . از خدای که گریست و کرم خلق در عده
روانوار . . . بی شادمان باشند . . . و فرودت خود . . .
با یک میانه کردید بان . . . و آن بیع . . . اورسکار
بزرگت . . . از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که ای مومنان قیمت شما
نیست الا پشت بس مغر و شید خویش را که بوان یعنی خود را بمشاع خود دریا خورد
که قیمت شما نعیم بائی جاودا نیست و در مشولی معنوی آورده . خوشی را نشانت میکند
لحم از غزونی آمد و شد در کج خوشی را آدمی از آن فروخت . بود اطلس خوشی
بود لوق و دوح . . . این مومنان باز کردند گانند از معاصی یا رجوع کنندگان
یکی بسجانه بنامی . . . رستندگان حق با خلاصی یا قایم بشرایط خود
سنانندگان حق بر آنکه بر ایشان رسد از سر او خرا یا شائندگان نعم
آلی در سر خط و طرف . . . روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون
آیندگان از بادیه نفس در روزگاران بسر نزل انس . . . رنج کنندگان در
نماز یا خضوع آرزوگان بر درگاه بی نیاز . . . سجد کنندگان در صلوات
یا طالبان قرب رنج الراحات . . . فرمایندگان با مالک و طاعت
وست حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم . . . و باز در روزگاران
از فقر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثانی است یا برای تصاد میان او و علی
چون بیست و یکجا را یا بجهت جمع میان او و معروف و نهی منکر که گویا شای و احدند
و سر یکدیگر با یکدیگر منضم باشند . . . و نگاه دارند گان . . .

و پیش بعضی وانی استغفر الله کل یوم سبعین مرتبه باشد باینست و نزهت محقق این
معنی صاحب و بنام حضرت رسالت است که توجرا حضرت یغیرو می تصور نموده پس
عالمی میگوید در توبه نبی برای آنست تا مقدمات توبه امت باشد و توبه با حق بود
نصی بنویسد و بر هم نهد در بر رفت ضلالت توبه را از غیر
و از آنها بود انصار یعنی جمعی از ایتقان که کاره بودند و غزوات بتوکی را به طبع از بغداد
و توبه میباید آنانکه بی دروغی کرده اند پیغمبر را و ...
عشرت و تنگی شکر نبوک را پیش العصر می کشید بخت آنکه عسره عظیم بود هم در حین
که ده تن یک شتر داشتند و هم در وقتیکه دو کسی روزی یکدیگر با سرنی بردند و هم
در راه که با وجه قلب و لکب شتر را میکشیدند و بر طویات اجراف و اعاء آن
دین خویش میساختند و موا بخلیت گرم میکشیدند پس حیوان ضعیف میگفتند که
زماق تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکردند از پس آنکه نزدیک
بود که از غایت عسرت میل کند و از جای برود دعا می کرد
از ایشان یعنی کار بران رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول
صلی الله علیه و سلم است باز دارند بواسطه شوق و مشقت پس فریاد
در کواشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرد بود مهریانش
بتفضیل بر ایشان و دیگر توبه داد و نه بخشید بران ستم که باز
پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از خواهر ایشان موقوف بکم الهی بود قبل از این
سنتی ذکر رفت که هم کعب و هلال و مراده در تافیر افشاد و حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله علیه فرمود که کسی با ایشان مکالمه و خیاط نماید و بعد از جهل روز
فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال خدمت وی که در پسر و ضعیف بود
ناخود گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر نیاق به تنگ آمد
تا وقتی که تنگ شدند بر ایشان زمین با وجود کشادگی

ایمان خواهد آورد ... نیرازی کرد از او قطع استغفار نمود این ...
برستی که بر سر بسیار آه کشته بود کنیست از وقت قلب و کثرت ترم او ...
بر دیار بود بگری که بدر میگفت لاریک و او جراب میداد ساستفراک بس درایه
نکیده نمید عذر رسول و مؤمنان میکنند که چون پیش از منع استغفار کردند بران
مواخذ نخواهد بود ... نویسی خدای که قومی را ضایع و بیای
کرد از با ایشانرا بگیرد چنانکه اهل ضلالت ... بعوار از اند راه نمود
ایشانرا با اسلام ... ملوئی که روشن گرداند بر ایشان ...
از او چیست که از لاف بر غیر گفته و گفته اند این آیه در شان جمعیت که قبل از کویل
قبل در گذشتند پیش از حرم غیر ما و اهل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از ان کارها
که کرده اند که نیست ... برستی که خدای ... بهم چهره از احوال
اول و آخر ایشان ... دانست ... برستی که خدای ... و در است ...
با دشمنی آسمانها و زمینها بس بر چه خواهد گفتنی مانعی
و منازعی ... بدتره که اندر دکانها ... و میراندر ز نوگانها ...
و نیست شمارا ای مومنان ... بخدای ... کار سازی
... یاری و مرد کاری و می شاکی خطای یا گفتار باشد میفرماید که خدایا
برستی گینه که شمارا بغیرونی متولی امری نیست که حکم نقاب از شما دفع کند و خواهد
یاری نه که خواستار شما باز دارد ... برستی که نویسد بر نیست خدای
و قبول توبه باز است ... بر بغیر خود جهت اذن او و منافقانرا در خلف
یا بیان تبریبه ذمه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وسلم میکند از نقاب بر توبه کما قال یغفر
لک الذر ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا بحث است بر توبه یعنی بچکسی نیست که محتاج
توبه را استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او هر کس را معاصی است که مادی و فانی
نسبت وی منقض خواهد بود پس توبه با دونی گناهی است که از ان توبه لازم باشد

خود را از حق و باطنی خورشیدی در دل داشته خود را بولند و ایند از کشیدن آن
و بنام او می کشید و می کشید که ایوه ششمی انصافه رخسار منند در مدینه مانده بود بعد از چند
روز که از غریبت خضر شد به حالت عقلی علیهم السلام بگذشت روزی که کلمه خود در آمد
و آنقدر زنجبایت کرم بود و او در وقت داشت که زینت می کرد در پیش نشسته بودند
و آنرا زنده و آب زده و کوبیده می آمد و می خورد و با قند و طعام نیکو تر تیب نموده
ابو خشمه بود در پیش باستان و به روزی که از سینه کشته شد ملاحظه نمود که در آن
باشد که رسول خدای کل علیهم السلام در میان آن شوق و توارست و با یکدیگر هم مانده
و ابو خشمه در سینه شک آب سرد و طعام نذیر خود و با آن تان خودی خوشی بود
معاشرت کند و نموده که در هیچ طبعی نیامد و از این بسط طعام نوزم تا زمانی که
براند حضرت ملکی نشوم پس اندک زوده برداشت و روی را بر او آورده در منزل
بزرگ معسکه هایون ملکی شد . . . آنکه در جوب متابعت و ترک تخلف . . .
بسی است که ایشان چون رسول باشند . . . و بعد ایشانرا تشنگی
و در رنجی . . . و نه کوشش . . . در راه خدای . . .
مکانی از آنکه کفار به اسم بیایند شریک با پایا
خود سپردی که . . . نخست آمد کار از آنرا . . . و بیایند . . .
از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسیر و تنب و کسر و ضربت و راحت
مکروه شده شود برای ایشان بان . . . کرداری شاید یعنی هر یک
از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند این عباسی رضی الله عنه فرموده که بفرستی که
از دشمن بول ایشان در آید معشاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند
بدرستی که خدای . . . ضایع نیکو دانند بتاه نمی کند . . . و در نیکو کار
یعنی مجاهدانرا . . . و نفع نکشند . . . نفع داند که خورد
چون علقه نازبان با نعلی بسی با صیاح فرمائی که بدیند چون ابو عقیل رضی الله عنه

دست و این کتاب از شدت جبروت و نهایت پریشانیست و نه از شکر و تنگ شدن بر ایشان
دلای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرج و انفس را در آن
راه نبود و دانستند که از کینا می نیست و از غم خورای
مکرم بوی و آفرینش خواستنی از کرم و کینا بی چون در
مانند و به بیاری خود دانا شدند و توفیق توبه در خورای ایشانرا سینه در مانوبه
کوین و حق باز گشتند و نورست که تالو توبه توفیق نرید و درم قبول نکند توبه بی تا
دوست نبود که لطف نوری را نماید نخست هم توبه شکسته است و هم چنانکه است
جوف توبه بامید پذیرفتن است تا توبه پذیرفتن شود توبه در شکسته الفصد بعد از پنجاه روز
این آیه فرود آمد و توبه ایشان بپذیرفته گشت و در حدیثی که خورای سوره
اوست جمله گشته توبه از ناپایان متفضلست بر حجت بر ایشان
ای گروه مؤمنان بر شید از خورای و پیش این فعل که گشت
اگر باشد معاودت میکند و با شید با راست کویان در احوال
خود چون کعبه مالک و آن دو تن دیگر راست گشتند و عذر باطل تیاوردند
و بسبب راستی که من صدق بی دولت بجای میباشند از کینا حق بگوگامی و زخم غم غمی
اگر راستی راستی خوش نشان کسی نکند بر سخن راست زبان کسی نکند و گفته اند این
خطاب با اهل کتابین است یعنی ای کویندگان بوی و طیبی علیها السلام بر شید از
خالفند و اصل الدلیل و هم و بشید با صادقان که اصحاب اختیار و امت بزرگوار
ولی اند و دانستند و شاید و اهل مدینه را
و اما که زد اگر دایشانند از بادیه نشینان
تکلف گشتند و باز بی روند از حکم رسول خورای نهی است در
صیغه تنفی و تخصیصی عالی مدینه و خورای آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان تا فرج
از حضرت بطرف بتوکی و فرسود ایشانرا که رغبت گشتند و تقشها

تجدید و باریکه بیایند کافران و تم که در ... در شمار درستی نسبت خود یعنی
عزیز و محال قبل از وقوع قتال با دشمنی و جهاد بر مقابله یا شجاعتی در صحن مجادله
... و بر لایحه ... مع ... با بر سر کله است بفظ
و اعانت و نصرت در فرقه طاعتی که است که چنانچه از مؤمنان ترا بقالی کفار از ب
میفرماید و پیوسته از انفسی اما راه کافز نسبت بر نسبت و نزدیکترین دشمنان بود
دوست که اعدای خودی نفسگانی بین جنبیک بس بعالی با و که عبارت از جهاد
الکبر است که شغالی انسب و اولی می نماید و الا اشاره للمثنوی علی الله کما یشتم خصم
بروند، ماند از وضعی که در این وقت کتبی او کلام علی و شورش و شورش شرباطن
سوره فر کوشی نیست، قدر جفا نموده اند که در این زمان اندر جهاد اکبر هم سهل
بشهری دان که صفا بشکند، شمر آفریدان که خود را بشکند ... و چون
زیاده شود ... پاره لدر آن ... پس از منافقان گشت
که گوید با منافق دیگر از روی انکار و استهزا یا با صفتهای مؤمنان گویند
... است از شما آنکه پیوسته او را ... این سوره ... کردی
یعنی آنکس که است که این سوره ایمان را زیاد کرده کرد
بنی اما انا که گوید و اند بر استی ... بی زیاده کرد این سوره
ایشان را یقین و ثقت در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه آن در دین
سوره ایمان درین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر
و ایشان شادمان میشوند بزودی آنکه که سبب زیاده آنی کمال و کمال
ارتقاء حال ایشانست ... و اما انا که ... در دین
ایشان را بیماری شک و نفاق و خود و چه در بعضی اسلام است ...
زیاده میکند آن سوره ایشانرا ... شکی مضمون شک ایشان
یعنی در سوره های دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انصاف یافت بر این شک

و تفسیر آنکه جناب ذوالنورین علیه السلام عفو بر اهل بیت خود
و قطع نکند در سیر خود و هیچ کس را وسیله او را در میان است یعنی هیچ زمین را قطع
نکند و عفو بر اهل بیت خود و برای اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
چست و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
که در احوال و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
کند عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
و یکی از جمله بزرگواران است که اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
قبول کند و هر یک از اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
کس نظام کرده و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
آورده اند که چون انواع آلودگی در باب تکلفان نازل شود مؤمنان جانم بکنند
بر آنکه چون نیکو نهاد بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
و روانست و نشاید مؤمنان را از اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
چرا همیشه محنتی ماند و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
جمع کثیر از ایشان مراد نیست و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
و باقی توقف نمایند تا طلب دانش کنند و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
آموزند و از عید الزراف بن امام مروست که مراد اصحاب حدیثانند
و تا هم کسند و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
بسوی ایشان تا باشد که ایشان صبر نمایند از آنچه هم کرده
میشوند از آن ای انگسانی که گردیده این است
کارزار کیند با آنکه ملک نزدیک شما اند و عفو بر اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود و اهل بیت خود
مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت
شام بودند و شام تربیت یهودیه است و بر هر تقدیر قتال کیند با دشمنان نزدیک

صفت رسول دانند و معجزاتی که در این فرود آمدند که بر دست این بگینند از کتابه یعنی اعتقاد
آنکه بر وی است بر ذریه قیامت که اینهاست بر اولاد آن خواهد نمود و در این معنی
کفر آنرا فایده بصیانی کسی در کوه که دارد چنین سید پیش رو را که فرست از کتب با
نیست و او نیز خوار است بود بود بیک نیست در صفت دیگرش این که

و بیست بر اسلام تمام بود و یکتا در دست و مهر پادشاه
حاشا نه به معجزاتی بود اسم از اسم خود اختصاصی ندارد مگر پیش از خود را
فرمود که اینها بگو با الناس بر وف و هم در باره وی گفت با المؤمنین و وف و هم
و کلام حضرت بر اینست که علی و علیهم السلام اینست و
لکن بر کوه نیز منافقان از یاری و موافق و کلمه فایده از زمان به یاری
شما این تو بگو شده است و افرادی که شمشیر را کفایت کند و را
بر شما غالب سازد مع معبودی نمی نیست مگر وی

بودی تو کل مردم و کار خود با وی گزاشتم و او است
خداوندش و بنویس در آن ملک عظیم است یا عرش که قبلاً و عا و مطاف
ملایکه باشد اشارت به کالی قدرت که حق تعالی است یعنی آن افرادی که عرش را
بودند بر عظمت که مشت فرار دکن دارد و این سجد فرادعا غلوه از م قانیه
تا قاعده سجد فرادسا راه همه آن عملها از صفات و صفات بقرت کامله
گاه میدارد قادر است که او از شرفان در پناه آورد که حافظ بزرگان
و نام بر افکنندگان او است از خواصباری که یاری کرده او است و این کن
کونیات به او است که بگو او آورده در پناه هم نم دارد از فتنه کهینه خواه
مطالع لطایف و اشارات این دو آیه حواله است بلورانی جو امر التفسیر والله

نعم للمولى ونعم النصير
حرف نقطه بتول این بر وجه السلامی سوزند و علم الهی قوی کرده فرموده که حق

یا پیروز و کفر ایشان بر کفر ... در دین یعنی اسکاام یافت این صفت در ایشان معاوی
که بردند ... و ایشان کافران بودند ...
مناقصان ... انکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از رضی
و محط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر بود در حدیث این است ... در هر سالی
یکبار بخند و بار ...
و نه پند می گیرند ... و چون فرود آید ... سوره ای از
قرآن که در آن عیب ایشان مذکور است ... نظر کنند بر خرافات ایشان
...
یا از راه خشم و غیظ با ستیاج و عیب و فحش با تمام عیون ایجابی که می فرود آید از جایی
و با هم گویند ... آیاتی که در سوره ناس و سوره الفاتحه
روید پس اگر کسی بخواهد اقامت کند و در آن پند بر خیزند ... پس باز کردند
از مجلس بخیال آمد علیه وسلم ...
از هم قرآن یا از قول امانی و واضح آنست که از همه نیکو تر این کلام خیرت و اصلاح
دعا دارد یعنی بگرداند دعوی دلالتی ایشانرا از خیر ... بسبب انکه اینها
کردی انرا که در غمی بایند حق را در فهم نمی کنند ...
برستی و درستی که آمد بشما ای که می یافد ...
از شما یعنی از بعضی شما در بشریت تا بواسطه اجسیت شما لطیفانند و لغاده و ستمنا
وجود گیرد یا آمد بشما ای ابرار رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قید شما
این عباسی رضی الله فرموده که هیچ قید نبود در لرب الا که حضرت مصطفی و اصل
علیه و سلم فرستاده از این پوسته بود بران و در آوات شاذه می افکند بفتح ف
فرانند یعنی از فاضلترین و شریف ترین شما هم در نصب و هم در نصب ...
دستار بر او ... انکه در این افیند بران و بعضی بر لفظ غریز وقف کرده و انرا

از طرف صاحب این زمین و زمین شایسته تو صلواتی الهی در یک سوخت که گناه کاران
تسلی دهد که در این معرکه شایسته برای آن زمین برای شفاعت حضرت نبوت الهی کنم
شفاعت عامی خود خوانده اول به امید آن که هر چه خدا در گناه ... گفته
ناگردد و بدو که نظیر از آن مردن پیغمبر بهشتیانند و نورانی خوانند عبادت ...
بوده است که این نورانی ... جاده کسب است شکایا ...
که برود کار شایسته است ... آن خداوندی که بپدر علی بن ابی طالب
بشمارد ...
این علم اند ... روزی از پیامبر ...
مستوی شد ... بر آن که این علم شایسته است ...
کافی است که بر مقتضای حکمت یا معتدیر میکند و زمین را بعد از آن که زمین را
نیست هیچ شفاعت گفته روز قیامت ...
دادن خدای عز و جل و شفاعت این کلام در شفاعت است و ایشان شفاعت
مادون ... آن خداوند موصوف بصفات خلق و تقییر و کتب ...
بروند که شایسته از عیال غیر ابا و در پی صفات شریک نیست ...
او را اینکار نمی رسید ... آیا پند نمی گیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق
عبادت او قطعه نمودن شایسته است بسوی او است بازگشت
شما همه بخت و نشویند غیر او پس لعاده باشد چراست بسوی او را ...
و عدد و داد شما را خدای و عدد و ادلی ... راست خود است ...
بررسی که خدای در اول پیا فرمود خلق را ... بس بعد از مردن زننده
کردانند و پیرا و مقصود از ابر او لعاده تراب و عقابست جناب فرمود
... ما فرادهد آنرا که گردیده اند ...
بمخیره کرده اند ... بعول خود یا کفالت کند ایشانرا بعول ایشان

نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند اگر یعنی این است که در سوره آورده که هر چه
اشارتی است از حق به حسب وی صلی الله علیه و سلم میگوید سوگند میورم به آلالی من
بر تو در زلزله و بلطف من با تو در وجود و برافتن من بر تو اما بعد جواب قسم چیست
این سوره ... آیهای قرآن شتملی بر حکمت است ...
که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا که هیچ تغییر
وی قادر نبود این عیاشی را در سوره فرموده که چون اساس نبوت محمد صلی الله علیه
و سلم تا کید یافت و ضحیت پروردگار غرض از او را برساند اختصاص داد ضلالت
و زیشی اظهار انکار نموده کشف عیب است که خدای تعالی بدان از او میباید سوزان
و از جمله یتیم ابوطالب را اختیار کند حکما نه فرمود ... آیا است
مردمان را ... شکفتی ... آنکه ما و هم کردیم ... بسوی او ...
از نفس ایشان و از قبل ایشان و مضمون و آری ما چیست ...
انکم کن مردمان را از عقوبات الهی تعمیر و انوار را به همگی خالی از
صفتی نباشد که او را از ان باید برسد الا ما انزلنا و نخصیص کرد بشارت
باهل ایمان چه کفار را صفتی که سب بشارت باشد نیست پس فرمود ...
و عده دة که گردیده اند ... یا آنکه در میان تراست ... پیش روی نیک
نزد خدای ایشان یعنی ایمانی و طاعت و کفر اند خرم صوفی سابق
از نیست که حق و عده راست دوده در ریخت موهنان ... میاید که بد تمام صوفی آ
که در زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله بایدهای طلبه
در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان
بخشی میرسد یا اولی صانع که پیش از ایشان دور که شده یا تقدیم صفتی از این امر را
چنانچه حق تعالی در ان فرق الشاکون از ان خبر میدهد یا شمع صدق که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و در غیر المعانی فرموده که صورت رسول الله صلی الله علیه و سلم

نشانیست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نقاد قدرت او
مگر در می با که برگزید از عوالم احوال و خواریم امور یعنی از حال حال و معاد براندیشند
و از سوی این حشر ترسان گردند جهان اندیشه و خوف باعث بود ایشانرا بر تفکر
و ترسیدنند برستی که آنانکه امید ندارند دیدار ما
یعنی حکمند آفت را که محل تقاضاست و نشود شدند
بزنو کانی دنیا و بسوزند آنرا و آرام گرفتند یعنی محبت خود را
بر لذات محسوسه و زخارف فانی تصور کرده اند و در غم خانی و لذت های جاودا
غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشته بود و هیچ کویا مهر ایشانرا از انجا حرکت
نخواهد بود و ندانستند که حفظ فایده است اجل طبل رحیل زو ضلاید کوفت
آن کیست که دل نهاد و فارغ نیست بنواشته که حملی و یا چیزی است که غیر از
کویا باید کند که درخت من که با یکلایا است و لانا که ایشان
از آیات کتاب یا از دلایل صنع ما و ناکامان و پیغمبرانند
آن کرده که یاد کرده شد عالی بودن ایشان
موزخ است با آن بود که کس میکردند از حاصی یعنی کفر
در شرک و نفاق بدستی آنانکه ایمان آوردند
و بگردند کارهای شایسته و نمایه ایشانرا
پروردگار ایشان در آفت بنور ایمان ایشان بر راه بهشت
یا بسبب ایمان ایشان در نمایه بسلوکی سبیلی که مودی با در آن حجابی باشد
میرود از هر مهاکن ایشان جو بیابان
در بوستانهای با نعمت خواتون بهشتیان در نظر
در بهشت و قیام برای آنکه از اولی ایشان باشد طلبند آنست که گویند
بیای یاد میکنم ترا بار خدا را و این ذکر کعبت تلذذ بود در

یعنی رعایت عول در امور فرموده باشد چنانچه ایشان در لیکنه و غیره قویست و در
برابر آن شکر کلام عظیم و این در صبر ایستاده و عبادت و اوقات حکمتی کلام
بقوله ... و آنکه کافر شدند و عبادت را بر سر نهادند
آنها میدونی او ایستادم بعد از آنکه در خواب و ایستادند و پاره
کرد ... در یک اوج غراب در دندان که تحقیق نیست
بسیب اکی بود و در سوره ... کافر شدند و ایستادند
آن صواب بود که قدرت ... که در این اوقات ... خداوند در شکی
و اما در اول نو ... در اوقات بلایه
و اگر با عرض بود نور است و در اوقات ... در قیسه فرمود بانه
اقاب بنام خود ... در اوقات ... با هم
خانی در کلمات ... و قدر کرد ...
عزله بر فلک ... و در اوقات ...
گاه که ... و در اوقات ...
نابراین شما ... و در اوقات ...
ماه کرد ... و در اوقات ...
و مهمات خود ... نیاز به ...
مگر بر کسی ... و در اوقات ...
روشن میکنم و صفی ... و در اوقات ...
برای کرده ... و در اوقات ...
میکشند ... و در اوقات ...
از یکدیگر ... و در اوقات ...
در آنها ... و در اوقات ...

بین میگویم که اگر در این امید میزدند و در بار ما را
یعنی بجزر و نیکو و نوبانی برتقد از ما در روز بعثت و نشر در این
ایشان یعنی بطریق استراج ملت میدیم ایشانرا تا در ضلالت
میرودند و چون برسد بادی سختی در آنجا مطلق
کازرت یا ولید مغیره یا عبیده بن ربیع و بر سر تقدیر چون ضررهای بوی رسید
بخوانند ما را با خلاص و وقتی که گفته کرده باشند بر بعلوی خود یعنی صاحب
فرمانی بود از آن رخ یا نشسته یا ایستاده و فایده
تدریجیم دعایا باشد در جمله احوال یا برای اصفی الام و مضار
بسی چون بدایم و بریم از و پنج حضرت او را بجهت اخلاص او در دعا
برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع
کنند که گویا که او گنوا نه است ما را و بدفع کردن
رخی که بدو رسیده بود همچنین آراسته شده است و این
کنند که اگر از حد تجاوز نموده اند این هستند که از دستهای در طاعت
و اوضاع از قبول او امر و توانی میکنند
که باطل کردیم اهل قرنها را پیش از شما ای اهل که آن
مستقام که شتم کردند تکذیب پیغمبران و حال آنکه آمده بودند بر ایشان
بهر رسولان ایشان و گنهای روشن یا معجزاتی ظاهر
نمودند و بودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشوندی و زنده ماندندی
جهت نساد استعداد و در یافتن خذلان الهی بر ایشانرا همچنین ایشانرا
جواد ایم با هلاک ایشان جهت تکذیب رسل خدا
خواهم داد کرده مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند
بسی کردیم شمارای که کرده که محمد شما میخواستند خلیفها که شتکان

عبادت و چون این کلمه گویند که اشتهای ایشان بود و نبرد ایشان صلوات کرده و
 درود ایشان بر یکدیگر در بهشت یاد رود حق با محبت ملائکه بر ایشان
 سلام بود و آفرینای ایشان که پرورنده عالمی است و گفته اند چون خوش
 بخت در آمده انوار عظمت و کبریا حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بخت جلا
 و شمع ملک معال بکشایند و ملائکه یا حتی آن بر ایشان سلام کرده با نوح که آن
 و علو مقامات بمشرف گردند و طایف محمد و آلش را آنجا آفریده ختم کلام بعضا
 اگر ام زمانید و مرا این لذت نسیم و تحمید ایشان را از هیچ لذت و بهشت خوشتر است
 ذوق نامش عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است که در دوس عمده
 بسی است وصل او از مریدانی خوشتر است در غیر المعانی آفریده که یکی از
 پر دگیان روح محرم صلوات علیهم سلم بسیار است و این که در این روز و آن که
 بگریخت حضرت رسالت صلوات علیهم سلم خیر یافته بر توفیق گفته نون فرمود
 حقیقت آنرا بر خدا که در آن تجلیل کند عزالی
 برای مردمان با جابت دعای بد
 است بیعت اجابت دعای خیر
 اجل ایشان در هلاک شوند یعنی اگر دعای بد ایشان از برودی اجابت
 کنیم جابت دعای خیر ایشان را مشایب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا یا فرامی گزیم نزدیک تو هستی که در آن خلافت
 خراسان فرمود درستی که ما کفر میسر مومنی که او را بر نیامد ما دشنام دهم بالغت
 کنیم یا بر تو آفرید در باره او دعای خیر کردان و سب پاکی او ساز کن مان دو
 قرنها که روز قیامت بر آن تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار تبرول
 نواب اسمعیال می نمودند این آیه آمد که ما در عزالی که ایشان می طلبند تجلیل میکنیم

اگر در بخواندن و شماردن آن سافت بفهم آن ... و برستی که من در نزد کرم
در میان شما ... عمری دروازه مقبول در جهل سال بود ... پیش از نزول قرآن یعنی
در آن صورت که معصوم نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما و انا بان بودید ...
... و تعقل نمیکنید کسی جهل سال در میان شما بود ...
و عمارت علمی نموده و با عالی صحبت نفرموده کلام بر شما میخواند که فصاحت و ب
از کمال بلاغت آن چیز نند و بلعاه دیولنا ادب از کمال فصاحت آن ناکشت بحر
در دران و هر ایند قتل درین صورت استلال می توان نمود بر آنکه اتماء کلامی
چنین از مردی خنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت
باشده اجمی داناکر بعلم قرون را نورتم بر ورق کاف نوحی فی قلم و کاغذ و آب سیا
معجزه آورد روحی الهی خط و قلم از علم ازل مشکل بود و قلمی که شعل میزند
روح بیلفق آنست که من افترای کنم بر ضای دیبغیر و تبدیل قرآن و شما افترای
که قرآنرا کلام من میخوانید ... بی کیت تمکار در حق ... از کسی
که افترای کند آیتهای او را و بر بند ... بر ضای و غی
یا بکذب کند آیتهای او را و بران کاوش شود ... بر شما
که کجاست نیابند بوم کاران یعنی کاروان ... و می پرسند
... بر وف ضای ... چیزی را که ضرر رساند بدیشان فکر ترک
عبادت او کنند ... و سود رساند بدیشان اگر چه اوقات پرستش
او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر او عمل نفع و ضرر قادر
نیاشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود
تا بنده کاف با مید جلب نفع و دفع ضرر او را برسند ... و میگویند عبده
اضاع ... این بتان ... شیعیان مانند ... از ضای
یعنی در امور دینی ما را شفاعت میکنند و از ضای درخواست می نمایند تا ما را ناکفای

در زمین ... بی از توئی که هلاک شدند تا به پیغم در صورت
شهادت بعد از آنکه استقامت در غیب که شایسته است چون عمل فرمودند
از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما محاسبه کنیم ان خیر اخیر او ان شر افقر
چون آیه انما فعلت کوی که در وی هم جو کردی می نماید اگر کردی نیکویی نیک بینی و اگر بد
کرده بد پیشت آید در حضرت که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت بنام علیه صلوات
الله گفتند ای پیغمبر که سادات عرب را از عبادت لات و عزلی باز نواز و دزد بنان
در آن نبود حتی شیخانه فرمود که ... و چون خوانده شود ...
ایتهای مابقی و آن ... در حالتی که واضح است ...
آنانکه ... امید نواز نور رسیدن بایمانی رساند از طریق بعضی
مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم ...
قرآنی ... بخوان این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در روز کربت و حشر و نواب
و عقاب و محاب الله ما باشد ... یا تبدیل ده قرآن را بعضی کلماتی از آن
آیه رحمت وضع کنی و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت موالی ایشان کند
و ایشان او را از ابرام کنند حضرت حق فرمود که بگو با ایشان ...
و روایت ما ... آنکه تبدیل کنم قرآن را ... از قبل
خود یعنی خود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم و در آن بنیاد و کم تصرف نیام
متابعت نمی کنم و از پیغمبر خودم ... مگر آن چیزی را که وحی کرده شود
بسوی من از حق تعالی بنیاد و نقصان ... برستی که من می بینم
اگر عاصی شوم در مورد کار خود تبدیل قرآن
غواب روز بزرگی را که قیامت است ... مگر اگر
خوبی خدای ... بخواند می آید بزرگتر از آن شده است ...
و نه نیز شمار داد انان کردی خدای ... بقرآن بس اشراف و در جهت اوست که او

بسی بود جواب ایشان که نزول آیهها عیب است ولی بشود است...
که علم غیب... در خواب است شاید که در ضمن انزال آیات متفرقه...
باشد که باز دارد آیهها را از نزول...
مفردات را... بدین معنی که من تیر باشم...
تا بدینم که خواب بشامی آید یا آیهها که مطلوب شماست واقع میشود
و چون بحث کنیم مردمان را یعنی اهل کفر را...
بسی از بیماری که... رسیده باشد به ایشان یا زانی بعد از تنگی
و خط... چون در یکی از ایشان است...
یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر کینه نمایند آورده اند که اهل کفر نعمت
به لای قوط و غلامتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی از آن
بلیت نمود بعد کلام الهی و قصد حضرت رسالت بنا بر مشغول شده بکار
و جیل نمک می بستند حجاب نمود که... بگوای محمد که خدای
زد درست از شما در رسانیدن خواهر شما یعنی پیش از ظهور کید شما
نزول خواب بر شما خواهد کرد... بدین معنی که فرستادن یا یعنی ملائکه
حفظ... می نویسند...
تدبیر خفی شما از دشمنان ما پوشیده نیست بر ما کی بنمان خواهد بود معصوم این
کلام تحقیق انتقام است... اوست آنکه میراند و صورت
میدهد در قطع مسافت شمارا... در خشکی بر یک چون آب و شیر...
تری بر یک خشکی چون گشتی و زوزن... با چون باشد
در گشتی... و گشتهایم ز نو ما آنانکه در وی اند
بیاد خوشی که نرم می وزد و فائده عدول از خطای غیبیه ما آنست یعنی کرمیا
این صورت تذکره است بر غیر فحایط بانرا نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که

کند یا اگر در نهایت و شرف باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از ضلالت در خلاصت کنند
و از غراب برمانند بگو که ... آیا خبر میکنند غراب را ...
با چیزی که پذیرفته است در آسمانها ... و در زمین انشاء
علم حکمت انشاء معلوم است یعنی شما میگویند غراب را شریک است و اثبات
شعاعت بگمان میکنند و خرافات که عالم است بجهت محارفات این را عقیدتند پس
معلوم شد که شریک نیست و شعاعت نیز ابر بود هرگز نیکوید که بجهت احد است و معنی این
که خبر میکنند غراب را چیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک با یکی
پاکست خدای ... و بر توست ... از آنکه ایشان شریک او می دانند
... و بودند آدمیان ... مگر امتی بگانه یعنی
متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از او واقع طوفان که فریض
علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند در کفر در زمان بعضی از ائمه
صلوات الرحمن و سلام علیهم ... بس اختلاف کردند بسبب بعثت
رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین
اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمر بن لاجی که احکام جاهلیت اصرار
کرد ... و اگر نه کلام است ... که پیش گرفته است ... از
آنکه بکار تو یعنی حکم ازل واقع شده تا خبر غرابی که فاصل و فارق باشد میان
مختلفان و اگر نه ... هر اینده حکم کرده شدی میان ایشان ...
در آن چیزی که ایشان در آن ... اختلاف میکنند یعنی غراب را ...
و مبطل هدای شوی و محق ماندی ... و میگویند مفسر تفسیر آیات یعنی
مشکاف مک ... و از ستاده نشد ... هر محمد صالح الله علیه و سلم
معجزه ... از هر دو کار او از معجزاتی که عامی طلبیم که آن تفسیر
انمارت و اسقاط سما و بوائی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد

بسی خبر کنیم شمار این سینه یا نیکه مستقیمه که عمل میکنند و فاسد آن پاداش خود را میدهند
و ادبار آن بعد از اقبال مایه مانند است یعنی باران که با خود فرو
رسانیم آنرا میسوزانند اما آسمان یا ابرو و چشم و بینی یا سخت بان آب
مانند است که گیاه رسته از زمین بیفتد و از آنجا که از آنجا میروند آنگاه
چون جنوب غازی و غار و بوقول و از آنجا میروند چهار بابیان چون
گیاههای تود خشک میمانند تا وقتی که خاک گرفت زمین
برای خود را و آراسته شد محصولات کوناگون و ثمرات
رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین که اینها را
انکه ایشان قادرند بر درویدن گیاه و حیوان میوههای آن
ناگاه آمدن آن زمین بحدی که بعضی زمان با خرابی آن در رسیدند در
بارونند پس که دانیدیم آن گشت و در هر
مشیه با نیک درده باشد یا از اصل برکنده
دیروزت همچنین که درین تشیل تفصیل کردیم
جدا میکنم و روشنی سازیم دلایل قدرت خود را
توحی که فکر کنند در ضرب المثل و بیان نوع گیرند این تشیه در حالت
در اعتراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال
تشیه میکند حال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق
میشود چنانکه اول گیاه را صفت صنوفت و اغرمتت کرد و در دنیا
بتر نوازش دولتت و منتهای آن که ارزش نیکت و حسرت منکر با نیکه او
زمین فصل نو بهار مانند نقش خانه مالی نریست و وقت خزان میرک و با چنین
جو بگری منصف شوی که لایق بر باد دانست و گفته اند مثل آب باران است

در کتب متذکره است ز غیر قاطب را نیز تا معجب شوند از احوال نشسته اند و کشتی ایشانرا
بیاد راست که بر اندازه صلاح کشتی است می وزد و میرود بف و شادمان
شده اند ایشانرا بآن باد ناگاه آید بران کشتی
بادی سخت که دریا را در سورا آورد و بید بوشان موج دریا
از مکانی یعنی از حی و راست و پیش و پس کشتی موج در آید
و یقین کنند هم انکه زوگرفته است بدو ایشانرا از
همه جوانب بخوانند خدایرا بکشف آن بلا از ایشان
در حالتی که پاک کشتگان باشند برای خدای دین را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه
زایل گردد و گویند اگر ما را نجات دمی از احوال
و بلا یا هر ایند باشیم از بسای دارندگان رحمت
جانت را بس چون بازمانند ایشانرا از این می برسد
چون به پنی ایشان ستم میکنند در زمین و می شنایند بهمان
کارها که بران بودند از شرک و خساد تا کید است یعنی فساد ایشان
بغیر حق است هم با اعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مطلق اند
ای مردمان چون نیست که ستم شما بر نفسهای شماست
یعنی در حال آنکه راجع است بشما هر که او بد گمبندی بشد با خود میکند و گفته اند
بفیکم علی نعشم بسدا ایست خیر او معنی آنکه ستم
و سدادی شما بر خورد لای زنگانی دنیا است یعنی در هر روزه منفعت نیایا پدید
نمست آن روز بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و بعضی قناع را بنصب خوانند
و مصدر فعلی محذوفند یعنی روزی چند بر می خورد بر خوردی از زنگانی
دنیا بس بسوی ما بازگشت شماست در قیامت که

تمام باشد کار ساز بهای او در حقیقت و نواز بهای او، سوله اگر راه یابد نوری که خلق را
لذوی نباشد فیروز بخ و گفته اند که جوی آب باران بر زمین رسد و از نیکو بد بلکه با طراف
و جوی آب روان که در عالم دنیا نیز یکی از آن نوبه و یا یکی کسی آرام نگیرد بلکه هر روز
در دست دیگری باشد و هر شب با یکی مقدم اصلت بنده عهد او را و فای نه و فای
او را بهای کج امان نیست درین خاکدان مغر و فایست درین آسوخان کینه سر است
بصد جا کرد گفته و اندر کرد و نوبه در تیسیر فرموده که میسجانه بزکان خود را میخواند
بدینا که محل افانت بلکه برای دعوت میکند که منزل سلامی از می افانت جان بخ
فرمود و فوای میخواند بزکان خود را ... سوی بری
سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعلی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام
بجست آن گفت که تحت تلاطم بر اهل آن با تحت بهشتیان بر یکدیگر سلام است
با سلام نام میسجانه باشد و اضافه بهشت بر آن جهت تعظیم جان چون افانت
یعنی باشد از نظر اپنی برای نکر آن در حصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از
سرای که اولش بجا و او سطرش غنا و آفرین فانت به سرای که بر او عطا میاید
رضا و منتهاش لغات و امید عوا آمده از ادای زندانیان زندانیان کلین
شده که پی زندان میکنی شامان سفیمان را همه در بند و زندان می کشند و از هر روز
سوی گلستان می کشی همه را بهشت میزاند در راه می نماید هر کرا
میخواهد سوی راه راست که منتهی به دار السلام باشد و آن اسلام است
یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بولایت حضرت رسالت نباهی و هدایت
خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدسی که فرموده که همه را میخواند احاطا
تا که ای مسند قبول نشاند با کرا خواهد و همیشه بک باشد و انکس از
که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند مشربت حسنی و با پدرش نیکوست یعنی بهشت
و از ذوقی از یادش که بطریق تفضل کرامت فرماید که بید حسنی خواهد حسرت است

و مثل مال جهان و در زخم تشنه یانی و نیروی بآب باران از آن روی است که باران بخیله و نرسد
آدمی از بار و زنیاید بلکه تقدیر سبحانی است همیشه ربانی وی نماید مال دنیا نیز خجسته و نلیس
و مگر و تزویر و خبیث نگردد و بلکه بحکم ازلی و قسمت علم برلی بدست آید رزق مقسوم است
و از اول سفر کرده انده پیش از آن حال نمیگردد و بجهد و سر جمعی آید و پیش و کم
بر آن خورسند باقی کار خوامی از آسمان نازل نمیکرد و بجهد و دیگر آنکه آب باران مادامی
که جاری بود بهمت باکی و باگیری موسوم باشد اما حرف در موضع مکت نماید و مدلی
یکی به پاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد استغاث از و انقطاع یا بد مال دنیا
نیز تا به سبب اتفاق جو از آن دست بدست روان گردد و بسندیده و مقبول باشد
و حرف در مضیق بخل و امساک ضعیفان بماند نکو میده و مذموم بود و در مشوی از
مال حرف آست و تا باشد روانه فیضها یا بند از و ایل جهان چند و ذری حرف کند
یکی در رنگ کزده و بی صلت و نیره رنگ و در مشرت جمیدی از موده که وجه چانلت
است که حرف آب باران با اندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد و سبب اساس ادیان
و آرامش عالمیان باشد اما حرف از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید و سبب
خرابی عالم و سرگردانی بی گدوم شود و مال دینی نیز تا بمقدار احتیاج بدست مقاصد
دین و دنیا بخیال مغفون گردد و نو آید آن بدو و در نزدیکی برسد اما حرف روی
باز و بیاد نهد و جز آنه و اینار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تقاضای برادر
و افاضی شود آن انسان لبطع آن زله استغنی توانگر کثرت سوی عجب
و کثرت و ناز خوش فکر که در دین از سوز و نیاز و دیگر آنکه حرف باران به نالی کل رسد
نظافت و طراوت او پیوراید و حرف بخارین کز حدت و شوکت او زیاده کند ما
دین نیز حرف بصح رسد صلاح او بیوراید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بد
مفسد شده ماده و عناد او روی باز و بیاد نهد و در محک امتحان فراید
نشد حال مگر کسی کرد در بیان حرف کرمی را بدست آمد و ذری از زرش آسوده کرد و کثرت

ایشان و پرسم از کافران که بر پرستش ایمان کردند گویند که ایشان ما را بعبادت خود
فرمودند و حجتی از بتانرا بختن آوردند و بتان را شکست دادند و گویند شرکان ایشان
یعنی اصنام بت نبودند و بتان را شکست دادند که ما را پرستیده باشید بلکه شما بتان
خود را پرستش میکردید از آیت من اخذ الله منکم درینا پیچ آورده که کافران آغاز
جواب نموده گویند چنین است بلکه شما ما را پرستش امر کردید بتان گویند
بسی بسنده است ضرای کواکب میان ما و شما

برستی که بودیم ما از پرستش شما بجز آن زیرا که میبودیم
و عقل در فهم نداشتیم در آن مقام بیارزاید یعنی بیاید و بچشد
در نشی
معاینه بیند و بار کرد اینده شوند بر نفسها بیوی خواب و خواب

خواوند ایشان بر صفت یا متولی امور ایشان برستی
و کم کرد از کافران این هستند که انرا میکنند از شاعت بتان

دحال آنکه بتان از ایشان پزاری می نمایند
میدهند از آسمان که باران می بارانند
بلو کیت که شمار را در دنیا
ولید زمین که گناه میزدند
و دیگران را
یعنی که تواند که بهر تبصره یا فریاد و از آنها نگاه دارد
و کیت

که بیرون آورد زنده را که حیوان است یا نبات
از مرده که نطفه است
یا و ان
بیرون آورد مرده را که نطفه است یا و ان

زنده که حیوان است یا نبات
و کیت که تدبیر کند کارهای عالمیانرا

تعمیر است بعد از تخریب و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور
نخواهند که غشاد و مکاره کنند

بسی گویند در جواب که این

همه که پسیری اجواست و چون اقرار بزرگترین محبتی است در بطنان طریق ایشان که انجا و

یکی یکی و زیاده اند یکی زاده دید یا بیشتر یا حسن مفرست و زیاده نشودی حضرت در مدار ک
آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا از در دنیا عطا کند و در وقت حساب نماید
و گفته اند سجا است که بر سر اهل بهشت رود که در هر چه خواهند بریشان بیارد و چه بود
محققان بر آنند که زیاده تعالی حضرت پروردگار است که بعضی کرم بهشتیان را بدون علم
سازد و پوشیده گرداند و در بعضی روایات بهشتیان را گردی
و غیاری و نه خواری یعنی اثری مدلت بر بزرگ ایشان باشد
گروه محسان اهل بهشت اند ایشان در بهشت
جاویدمانند گانند نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد
بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور او که در صد فنا و زوالست و پیاداش
انانکه کس کردند بر پیا را چون شرک و کفر و خفاق پیاداش
بدست مانند سینه که کرده اند نه زیاده بران و پیوسته ایشان را
خواری و در سوای یعنی آثار مدلت بریشان هر چه آورد باشد و ایشان را
از عذاب خواری هیچ نگاه دارند یعنی هیچکس عذاب از ایشان
باز ندارد گو یا پوشیده شده است روایات ایشان
ببارهای از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه کرد
روایات ایشان از غم و اندوه چون شب تیره آن کرده کاسبان میباشند
یعنی مشرکان و منافقان ملازمان آتش دوزخ اند ایشان
در آن آتش جاوید باشند گانند یعنی هرگز روی کارهای از عذاب ندارند
و بر سید از آن روزی که شرک کنی نیکان و پدران را همه ایشان را
سی گوئیم و آنانرا که شرک آوردند با بسند
بر عبادی خود شما و شرکیان شما که بدون من پرسیده اید
یعنی آنان تا به پیشین با شما چه میکنم پس چه میکنم میان کفار و مؤمنان

ناید یا کسی تواند ابراه نامی بیصفت و بیجوده است شمارا ... حکم
حکم می کشید که هر لیری می رسد کسی را که شای بوی کتابید یا کسی که او شما محتاج است و
یکسان می بخارید با درو عا فرزا حکم فرموده به غیر و قدرت که مرد و خدا نند عقلی
گوید که یکسانند غیر بر خلق می رسد است قادر بر کمال حضرت اوست
و بی روی نمی کشند پیشتر از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود
بسیار کمالی را که هستند بخالات و امید و قیاسات فاسده چون قیاس و
غایت بر شاهد و خالی بر مخلوق است بر پیشی که کمان بی نیاز
نکردند کسی را در علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین کالی حق تعالی
نشانده و کفر لظن کفار آن بود که بدان ایشان استقامت خلق نمیکرد حق
بسیار فرمود که کمان ایشان سود نمکند و باز ندادند از غول بسحق چیزی را
بدستی که خدای تعالی داناست با آن ایشان میگذرد از
مقابعت کمان و اعراض از جهت ویرمان نیست و نشاید
این و آنکه با وجود دلایل انکار آنکه بر یافته شود و کسی تواند گفت
بجز خدای یعنی شراست که این سخن مغزای است بود
خدای زینت او را برای تصدیق آنچه بود پیش از وی
از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز کوا که کتب نیز نیست
و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اول و نواسی نیست شکلی
در و نشاید که باشد غیر است از پروردگار عالمیان اما
کفار برین نمی گردند بلکه میگویند بیا فیه این کلام را چه از خود
بگو اگر این سخن را بومی توانی یافت پس بیاید شما بر یافتید
سوره مانند او در بلاغت و فصاحت و جملات در نظم و بیخ و شرح نصیب مشهور
زمان و سر آمد که دور اند و از خود معارضه نمی توانید استغاثه نمایند

اضام است بی بگوای محمد مرشانرا که بطلدین او را در غایت ایامی رسیدند
عقوبت چنین عزاداری و شبانرا شریک اوج سازید و در شب ایام او را این
عصمتا پیشه الله است پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او بتانی
که شکر از دران مدخل بود بی جبرست بعد از راستی و بیان حقا
مگر کرامی پس از کی کرد اینده میشود از حق بیطل
و از وجود بشری همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است سزاوار شد
حکم پروردگار تو یعنی واجب شد مغتاب الهی

بر آنانکه پیرون رفتند از دایره اصلاح و نمرود ورزیدند در کفر خود برای آنکه
ایشان ایمان نمی آوردند بگو ایامت ازین شریکان
شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می پرستید کجی آغاز کند یعنی بپایزید
خلق را پس اعاده کند یعنی نمرود را اندا و را بعد از موت و چون کفار
بر ابرار مقروا اعاده راهی بودند و از روی طیاج و عناد بران اعتراف نمی نمود
حق سبحانه فرمود که بگوای محمد که خدای با آغاز پیازید خلق را
بما باز زنده سازده اش بعد از فنا پس از کی آردا

میشوید از راه راست بگو ایامت از بتان شما که شریک
نام نهاده اید کسی که راه نماید بار سال در سنل و انزال کتبت و توفیق نظر
در دلائل قدرت یعنی نصب حج و بر همین گند تاراه یابند بسوی حق که
دین اسلام است بگو خدای راه نماید خلق را به بیان حق
ایام که راه نماید بسوی حق سزاوار است

که ثابت کرده شود یا انکس را که راه نیاید نمود
مگر آنکه راه نماید او را در تفسیر زاهدی آورده که بت برستان بت را به چهار باب
می بستند و از جهانی بجای نقل میکردند پس حسی جان فرمود برابر بود آنکه سزاوار

و در اثبات ایشان با اعمد شریکند پس بگویند هر است برای کردار من

در شمار است بپوشش عمل شما نیز می باشد شما نیز از این معنی در شمار است

از این من میگویم شمار را عمل من نخواهد بود

بپوشش عمل شما می گویند یعنی ما خود بعمل شما نمی توانیم شد نزد

بعضی از علمای این پایه السیف مشوح است و از ایشان بعضی از کفار

و در زاد و المیز کوید از بود کسان هستند که گوش فرای دارند

بپوشش خودی که قرآن مجزایی و ایت را احکام شرعی آموزدانی تا استرا

کشد بان و اینها را می خوانند که اینها را استقامت بعضی غفلت

یعنی بر اسما ایشان قادر نیستی و اگر هستند با وجود کوری

در نمی یابند بعضی با علم ایشان عدم تعقل انصاف ضایفه مراد است

که اصم حاصل بطریق نفوس از طیف صوتی که بصحاح آورده اند لای بصیرت می توان

که چون خود عقلی مرد و مقود باشد پیر است که حال بر چه منوال بود

در ایشان کسی باشد که نظر کند بیوی او و دلایل نبوت و نشانیهای

صدق شما مشاهده نماید و از غایت غنا و جان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت

ندیده آیان راه می غایبی که در انرا یعنی قادر نیستی بر در است

ایشانند و اگر هستند با وجود عدم بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم مشاهده دلایل اعتبار است بحکم سر و ایشان

از آن هر چند بعضی میگویند که می بینند و نمی بینند و بعضی در جهالت در ایشان جمع

شده و حکمت که اعم صاحب بصیرت در یابد چیزی را از انرا یعنی از ادراک آن

حرم بود بدین معنی که خدای

بهم چیز می بیند و عقول ایشانرا

هم گشته بر نفسهای وحی و عقل که ائت ادراک آیان قدر است

و لکن مردمان

و بخوانید برای معاونت خود در امتحان سوره مثل قرآن هر کس که بتواند که از ویار
خواهید بخواند تا شمارا در کلامی کند و بسیار میخاند قرآن
اگر مستید راست گویند که محمد صلی الله علیه و سلم از خود میخاند
کافران یک سوره یاوردند بلکه تکذیب کردند و میزدند
چیزی که از ایشان میخاندند بر نفس آنها یعنی مسارت نمودند در تکذیب لکن در نهایت
آنرا اقرار داشتند که بعد از سماع قرآن و قبل از توبه در آیات تکذیب و انکار مشغول
شدند و نیامد بر ایشان یعنی تکشف نکشت بر ایشان
و صیفت قرآن و ذمیش ایشان با سرار و دقایق آن تفسیر یا تکذیب کردند از آنستند
در قرآن از ذکر بعثت و جزا و عید عقوبت و نیامد بر ایشان بلکه انظار و معصیه کرده
بودند و سر اینها فراید آمد و بعد از وقوع آن غیر ذلت حاصل نگذاشتند داشت و آنستند
نفع نخواهد کرد پس از دیدن ایشان کردی اما ایشان ترا سودی ندارد
همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را تا آنکه
بودند پیش ازینها پس درنگرو بهین که چگونه بود
انتهای کار استکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها مغرب و معاقب
خواهند شد درین آیه تسلیم حضرت رسالت و تعدید اهل کفر و ضلالت مندرج است
و از ایشان که تکذیب میکنند کسی باشد که میگوید بقرآن
و تصدیق میکند در نفس خود و میدانند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار تمی
کنند و از ایشان کسی بود که نگوید بقرآن از روی جهل و غایب
نادانی و برورد کار تو در انانیت است به تباه کاران یعنی
معاندان که مصرند بر تکذیب و کفر از معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان
آوردند بقرآن و از کفر توبه گشتند و بهیچ آن نشدند که از زمین سعادت محروم مانده
بر شقاوت کفر میزند و اگر تکذیب کنند یعنی بران اصرار نمایند

زنت بود که ایشان را بقی دعوت می نمودند پس چون آمد بدیشان
رسولی که مبعوث شده بود پیشان و تکذیب او کردند و گفتند حکم کرده شد
میان رسول و مکتوبات با... بر آنی یعنی رسول بجات یافت و اهل تکذیب
بلا گرفتند و ایشان یعنی رسول و مکتوبات... سزایند یعنی
از تورات رسول حکم کردند و غایب مکتوبات بزیاده از استقامت حکم فرمایند آورده اند
بعد از نزول آیه و اما نزدیک الایات کفار که استعمال غایب نمودند و از این آیه
نازل شد که... در مکتوبات کفار از روی استعجاب و استهزا
باشند... بر این مکتوبات و جوایز و غنی آید... اگر مستعد شما
راست گویمان در روید مخاطب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و مؤمنان که اهل شرک را تحریف می کردند بگو... ملکه بشوم
برای نفسی خود... زبانی را... و نه سودی را یعنی قادر نیستیم بر دفع
ضرر و بقرنهی بولای خود... مگر آنچه خواهد بودای بی چگونه
استعمال کنیم در جلب ضرر برای شما و نزول غبار عقوبت بر شما
کردی را... جمع است بزرگ ایشان... چون بیاید
وقت غبار ایشان... و اینها نیاید از اجل خود
انگ زمانی... و پیشی نگویند بر آن نمودند شرکانت بلنگر است
سباحت غبار ایشان المی بر شما و داید شامت تکذیب در روزگار شمارید و بعد
از حلولا عقوبت اظهار حسرت و ندامت نمودند تو هر خود او روز کن ای خواج که
زود موجد که فریاد کنی سود نوار... بگوایا محمد... آید و پدید و دانستند شما
یعنی خرد سید مرا... اگر بیاید شما... غبار خدای که بر اول آن
تجلی میکند... وقت مشغولی شما بخواب یعنی شب... یاد روز
که زمان استغفار بطرب معیشت است مرا ایند بشمان شویید از استغفار بی چون حال

در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن در حکمت از پیشانی تعالیست که در دست چشم از برای
دین آیات قدرت کوشی از پی شیون اختیار حکمت است هر که حق را نپذیرد حق
نشود کسی کور و کورست بلکه از ان هم بترسی ^{و باید کن روزی را}
جمع کنیم و خصی بخصیت میخواند یعنی مزای جمع که کافران را از سوی آن روز موعود
در دنیا و در قبر ایشانرا کوتاه نماید ^{کو زیادتر کند مگر در آن روز}
مگر زمانی را در آن ^{از روز در نفس زاهدی آورده که معتقد در نفوس}
قبر بدین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار را در قبر عذاب بود توی مدتی بدین در آن
ایشانرا ساعتی نمودی و جواب میگوید که این صورت بسبب صعوبت احوال
و شدت احوال قیامتست که مدت عذاب در قبر در جنب آنها یکساعت نماید و چون
از قبر برانگیخته شوند ^{آشنایی دستمیان یکدیگر یعنی مدتی}
بشناسند گویند زمانی مفادقت آنرا که بوده ^{این در اول بعثت باشد پس از آن}
بسبب توان ترا احوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یافته و دیگر
فراموشی کنند ^{بمخفیقت زمان کردند در خطوط حضرت ائمه}
تکذیب کردند و لقاء خواهرای یعنی بعثت و فرار از خاک شوند
و بودند ^{راه یافتگان با بیان} و اگر بنام ترا
بعضی از آنچه ^{و عده دادیم کفار را از غولاب و آن}
بلاکت جمع از ایشان بود در روز بعد ^{ما پیوسته سازیم ترا قبل}
از اراده آن تو برین که انحق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انقطاع کنیم
از ایشان در دنیا و توبه یعنی ^{بسی میروی هست} بازگشت
ایشان و ترا در آخرت بنام غوار ایشان ^{بسی خوری بعد از اراده}
آن نایس از توبه تو ^{کوه است} ^{برای ایشان میکنند}
و فراخور عمل جزا خواهند یافت ^{و در هر کسی را از ازم حاضریه}

نمی تواند داشت و خوب و اگر باشد جز در بعضی موارد نفسی بلکه شوکرده است بر خود
بکفر یعنی اگر کاری را باشد که در آن ایام در زمین است از مال و متاع
مرا اینست که هر چه باقی دارد تا خود را از غنای باز خود
بشمانی خود را از انبیا و مولا داران خود که نباید که از ایشان سزایش و ملامت شوند
با آنکه بهوت شوند از سول غنای و بر نطق قادر نباشند در متاع انفسا میر آورده
که در یابند اطم و حسرت و ندامت را در دروغهای خویش بگویند اندام را بر معنی اخلاص
و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود که در آن مکان که پیشه غنای است و حکم کرد
مغربین مومنان و کافران یار و سا و انبیا با ظالمان و مظلومان
برادر و رکنی و ایشان به خوب ستم دیده نشویند بفقیران و غنای
عقاب و این بولش آنکه بدست است و خدای است و آنچه
در آسمانها و آنچه در زمین است پس بغنای کافران متذکره و بر احوال
نواب و عقاب قادر است و بداند که عود خدای در
مشیت و عقوبت است و در این خلاف ممکن نیست
پس اهل کفر و ظلم بداند که بدینیا موزرند و از شایسته
دور دور مانده هر تنگنای این مجلس غیر بدینیا ندیده دیده حسن چشم دل که کرده
بر روی جانب مکه آفت نکند مرغ که در نفس زبون باشد چنانچه شناسد که با حق است
و اوست که زنده گرداند و میراند
او باز گرداننده خواهد شد بر ک یا بعث
عامت و بدست که آمد بشما
شما و شفای و دوا
حوائجی را که در دلتان است
اوضاعی جهالت و غایت و در ادوئی بسوی حق و هر بار

بر نخواست
مطلبه
نامایم است
داریم غراب را و بخیل میکنیم پس اگر باز رود آید بماند آوردیم آیه آید که
ایا بعد از استعمال در آنجا چون واقع شود غراب و معایند پس شنید
ایمان آوردی پس بگوئی بایشان ای ایا اکنون ایمان آوردی
و برستی که بفرموده شما اندوختی و کتبتی و استخرا بغراب یعنی نزول
آن غراب می نمودید پس گفتند شود بعد از نزول غراب
چنانکه استم کردید بر خود بشرک و تکلیف که ایمان باس مقبول
نست بخشید غراب جا ویدی را که اطم ان بود و ام
بود آیا فراداده میشوند یعنی فرامیهند شمار
الا با آنچه بودید که هر کس یک کردید از کوفه و عیال آوردند از کوفه
بنی اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت تجارت بگردید بود چون بحرم
رسید و طنطنه دعوت پیدا نمود و همه با او پیوستند و کلمه شریف ایشان آمد
و بعد از استماع قرآن بر سید که اکابر اجداد است ام نازل این دعوی که مکنی
بجدت یا به نزل و آن کلام که میخوانی بر استی است یا بازی که شیخانه آیه
فرستاده که خبر ما بر سید از تو در باب قرآن و ادعای نبوت
ایا حق است و راست است اینی و گفته اند مهتران از وندید باعث
و یا قرآن می پرسیدند که حق است یا با جهاب ام که بگویند این سخن
پروردگار من بدستی که دعوی من یا قرآن یا باعث یا غراب
موجود حق است و درست و راست و نیستید شما ما فرموده که
مخدا را از غراب کردن یعنی بخر بقدرت او را نیاید و شما غراب و که از خویش باز

بسی بسیار بایانی که خوردن آن حلال است . . . پس شما ساختید و نام نهادید . . . از آن
روزگاری . . . حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفته که حلال است و بعضی را
حکم کرده که حرام است چون نجره و سایر و مانند آن و بعضی را گفته که بر جمع حرام است
و بر جمع حلال مانع بطون بده الا نعام خالصه لذكورنا و حرم علی ازواجنا . . . بگو
آیا خورای استوری داد و شمارا در قریم و کلیل . . .
یا رضای . . . افترا میکنند که میگویند . . . و چیست مکان آنها که
برینند . . . بر خورای دروغ را در تحلیل حرام و حرم
حلال یعنی همان دارند که خورای با ایشان بکنند . . . روزی پنجم که روز
مکان است درین ابهام تعدیری بزرگ و عدیدی عظیم است . . . برستی که
خورای . . . هر امید خوراوند رحمت . . . براد میمان با نزل کتب
بریشان و ارسال رسل بریشان . . . ولیکن پسر ایشان . . .
سپاسی و اداری نمی کنند این نعمت را . . . و بنا منی تو ای محمد . . . در
کاری از کار علی خود . . . و خورانی . . . از این فرستاد خورای . . .
از آن . . . و نیکند شمالی آدمیان . . . بیجا کاری از کار ما
مگر آنکه میسیم ما . . . بر شما . . . گواه یا نگاسبان . . .
آن وقت کفوف می کنید و درمی آید . . . دران کار . . . و پوشیده نمی شود
از علم پروردگار تو . . . همشک مورد خورد می خورد
همان . . . در زمین . . . و بزرگتر از آن . . . و نیست خورد تر
از آن ذره . . . و بزرگتر از آن . . . مگر آنکه مکتوب است . . .
در کتابی درشتن یعنی لوح محفوظ مکتوبی که است که هیچ فعلی و قوی بر وی سجایم
پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن علم خواهد بود و بی درشتن این
کلام در حدیث باشد موخا نرا بحال متوجه و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس

مکرور یکبار چینی قرآنی که نازل شده برای مردمان گناهیست جامع بر مواظبات و که بی اساسی افعال
تزیین میکند و از منقاع افعال تنفیذ نماید مثل است بر حکمت علمی و معانی را که اند
از ارض شکر و شبهاست و استقامت نماید قاسده باز میراند منطوقی بر حکمت نظری
و مراد چینی کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نهی کلام تو محض هدایت رحمت
زین پیام تو عین هدایت و رحمت کشد کند کلام تو اهل عرفان را ز شود زار خست به
حمت و گفته اند قرآن موعظه انور است و شفاء صدور و روی در روح و رحمت اسرار
یا موعظه است هر دوام را در شناخت هر خواص را و هر یک خواص را و رحمت از برای
هم که بدان رحمت هر یک بر مرتبت خود رسیده اند بگو شادی کند
بفضل خدای که قرآن است و رحمت او در دین اسلام است و گفته اند
فضل تراست و رحمت انکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل تراست و رحمت حضرت
رسالت است صلوات الله و سلامه علیه یا فضل تو نیک است و رحمت عمت و در
حقایق سلم رحمت آورده که فضل مغفرت و رحمت تو نیک در ریاضت آید و در عین
العالی آورده که فضل نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنات
و رحمت نجات از سیران یا فضل کشف غمط است و رحمت شود لقا صاحب کشف الایس
فرموده که از روی اشارت بگوید بند یا بر فضل و رحمت من اعتماد کنند بر طاعت و
خود که اعتماد نیست بر فضل من و یا سایش نیست بر رحمت من هر کس را سبایه است
و سربایه موفان فضل من هر کس را قرآن است و قرآن موفان رحمت من هر شاه را
قرآن نهادن بگو بگو در پیش را قرآن همین لطیف دوست بی بعضی برانند که معنی آید
اینست که بفضل و رحمت من فرود آید موعظه و شفا بی برین که فرود آید
باید که شاد شوند برای انکه او بهتر است از این
جمع میکند از نظام دنیا که در معرض زوال و فناست بگو و شرکان عرب را
بزرگ میدوید از این شاد خدای برای شما از روزی

آن جهان لغای نویسی است ... نیست بول کردن ... و نشان
خوارا یعنی در وعده او خلاف نیست ... آن بیشتر موعود به ...
آست دستکاری بزرگ که هم یکی در نیاید و عقل هیچ بزرگ بکنه آن ترسد
و باید که اندر زمان نکند ترا ... کشار کفار در اثر اراک
دبوتیت و تکذیب نبوت و مشا و دین بر عقل تو یا نشان که در خورد است نوی
کویند ... بدستی که غیر ... هم مریضه است بدین تو را بزرگتر
کردند و تر لیاکی فولید داد ... شدت شنوا را اقول الله اعلم
بجد و نزل میگوید ... و بنا به اول ایشان دو هم نیست و نیست که دارند
و فراخ آن ایشان را خواهر طرد ... اندر این که بجهت مریضه را
است از جن و انس و چون اینها که اثر فکری که در آن او باشند در عقیده و عقول
بسی میگی با ایشانند که در اولی که در ربوبیت و چون و در عقول را اصلاح
تحرکت در ربوبیت نباشد بی عبادات را نیز یک تو با حقین قیامت جهات
و نهایت ضلالتست ... و چه چیز را ثابت میگردد
آنرا که میگردوی برستند ... بر خدای شریک آنرا
یا متابعت نمی کنند بلکه بر خدای آری برستند آنرا که شرکا میگویند بر حقیقت
زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ... که در حکمی که در عبادت
شرکا ... که کافر ابعی بهمان گمان ترک حق برده اند ...
ایشان ... مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از آن
شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استلال بر زوایت و در
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بی ضایع میگوید
اوست انکسی که بقوت کامله ... سافت برای شما بجز در این

از بیخ زات اهل ایمان خبر میدهد و میزبانان برانید برستی که در حقیقت
خداوند هیچ تری نیست ^{عالمی} بر ایشان در رسیدن مکاره و شواهد ^{در}
و نیستند ایشان که اند و متناهی باشند از فوت مطالب مفصده و دیگر المعالی
زموده که او بیجا جانی اند که لغای ایشان موجب یاد کرد ضلالت باشد و در هر آورد که در
از او بسیار دند آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار عنایت او بسیار
و به میکند که عنوان شریعت اند و بران حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرح آراسته
و باطن ایشان با انواع فقر و غصه و غمی زمین از آن تا خسته کوی بگوگان ابد باخته
مختلفان حرم کبریا بسته ز دل صورت کبر و دریا را در نور و ان شکسته قدم بر اند
کشایان فرسوده دم و گفته اند او بسیار با همه باشند که با یکدیگر دوستی بران خراشند
و مؤید این قول همین کلام بسی که در حقیقت مجتبی ^{علیه السلام} است که در این قوم را خوف
نیست در موافق غطلم و اندوه کن نشوند از اسوال بوم ائمه ^{علیهم السلام} و نیز بعضی
مؤمنان پریشانی دارند بر این آنکه حتی از در رحمت ایشان میکنند که
او بسیار آنانند که گردیده اند با جاها من عند الله ^{عز وجل} و هستند که پریشانی
میکند ^{عز وجل} در ایشان است فردگان ^{در}
زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بزبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باب ایشان گفته و قول
جموعه رؤیای صالح است که مؤمن پسند یا برای مؤمن پسند و آنرا بشارت گویند
بشارت ملائکه بر ایشان در وقت نزوح و در بیان آورده که بشری محبت خداست
با ایشان و نام نیکو ^{عز وجل} و در ایشان آمده است دران برای اولاد ^{سلام}
علائکه باشد بر ایشان ^{عز وجل} که بشارت دنیا و عده نقاست و فرود آفت
حقیق آن و عده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی داد و بشارت
در دنیا شناخت و در بعضی نواخت درین سر اسرور مجاهده و دران سران نور مشاهده
اپنی صفا و فنا و انجا رضا و لها از نعمت این جهانهای توبی است و زود

ایشان ... بن بختانیم ایشانرا ...
وای انقطاع ... سبب آنکه بودند که بکتاب خود یعنی کلام ...
شدند ... بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل ...
فخر نوح یعنی علیه السلام ... و یاد کنی چون گفت ... کرده خود را یعنی
آنها که مشرک میزدند ... ای گروه من ... اگر مست که بزرگ گشته
و گزیده بگردد ... اقامت من یا قیام من بدو است نص کلام
ربانی یعنی است از آنکه حضرت نوح علی نبی و علیه السلام قصد و پناه سال
قوم را بجز دعوت کرد و جعل از ایشانرا محل نموده و چون جنای قوم تقاضا
رسید گفت ای قوم بگردن شما شلاق میگذرد مگر من در میان شما
و نپسدادن من بر شما را ... جلا تمهای روشنی بر دعوت است صریح
و تصدیق نام نموده هر چه بخواهید ... بس بر فرای ... تو کلی گویم
در دین گوید شما و حضرت من بر اعدا ... بس که دلا بد و محکم سازید
کار خود را یعنی غیبت کنید بر او یا جمعی کنید خداوندان او را در دنیا و آخرت
و نخواهید شریکان خود را یعنی همانکه بزعم خود شریک خود میخوانند
مانند آنکه شما هم قصد من اتفاق کنید ... بس بلیبر کجاست
کار شما در قصد من ... بر شما پوشیده یعنی بکار مشوجه من
بس ادا کنید من ایضا میسر یعنی بکنند از مکاره ای که اراده
شماست ... در اهلک مومنانا غلامی باید از مشقت تمام محبت
کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام تو کلی ثابت قدم
بوده و ثبوت تمام بصورت ملک غلام داشته و نمیخواست کرامت او بپوشانی وی
براه قدم در طریقی متابعت نمود خود ایشانرا از خلافی که در یافته و قول
وی اراضی نمودند و در پی خود ... بس اگر ردی بگردانید بدو از

تا پاره امید در روز از شب برود روز بر آساید
 و روز روشن تا بر انجام محقات خود قیام نماید
 روز و شب و نور و ظلمت ایشان را بر ایند نشاناست بر تو صد صانع
 هر که می را که بشنود ترا از یک گوش و دهانش و در آن تفکر و تدبیر
 حکیم
 گفتند چه از این میان که فرات خدای
 یعنی ملائکه را بفرزندی گفت با کس حق صلاح از گرفتن فرزند
 او بی نیازی از آنجا خواهد طلبید یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا چیزی را
 تا با عاقبت او روزگار کند یا بدی یا نیکی تا بسبب فرزند غرت و شرف یابد یا چیزی
 کم نام تا بولد اسم و رسم بپوشد و مجموع اینها علامت احتیاج است بسی کمی غنی
 مطلق باشد مراد است حق و ولد بگذرد منزه بود یا گویم که ولد بعضی از والد است
 بسی بصورت مستعد می شود و بعضی کمگست و بعضی محتاج به غیر و از
 الوجود غنی مطلق است بسی احتیاج بر او داده نباشد بسی بود کمال احتیاج از صفا
 ذالی او کمی غنی می بود یکی محتاج و بشارت بر بیان غنای حق است که
 هر دو راست از روی مالک
 و آنچه در زمین است از برای منقلبات است نیست زود
 شما ای مشرکان
 آیا میگیرید
 برضای بدو روز و نظر
 بگو ای محمد
 برضای دروغ بر آید و بدو صاحب شریک بود
 رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نروند و بهشت نرسند
 بر خور از آن
 در دنیا یعنی دویم روزه عملت در آنرا و سهل
 فرضی را بگذرند و بگذارند
 بی بسوی طلبا شد بازگشت

کرده بودند قبل از بعثت پس بعد از بعثت بر همان و نیزه سوزی نمودند با ایمان نیاوردند
بآن چیزی که گفتیم آن کرده بودند چنین ازین در روز قیامت بودند مثل این مهر که
که بردنای کذب از احم با ضیحه نمودند بودیم که آن کتب را در آن روز
بر دلهای خود کردند و نوکان در کذب سعی نمودند تا فریب اقراب ایشان ازین است
بسیار ازین کتب است ازین این پیغمبر است و درین روز موسی بن

عزرا و برادر او هر دو ترا علیهما السلام بر روی زمین معجزه یافتند
که فرعون آن زمان بود و اشرف قوم بود و با ایشان با بعضی معجزات
روشن چون عصا بر زمین میزد و درین کشتی کردند از قبول آن و متابعت
نمودند و بعد از ایشان بود که موسی هر دو نوکان را بی معجزه
تکذیب ایشان و تهاون بکلمات کبریا پس آن هنگام که آمدند

سجده است و در دست از نزدیکان یعنی موسی علیه السلام بر ایشان آمد
و سخن حق بر ایشان القا نمود و معجزه ایشان نمود کشته اند و جادو نمود
بودستی که این جادو آورد و معجزه تمام کرد و در آن روز
آشکارا گفت موسی علیه السلام و قائلان این قول را که است و آیا
میگویند شما سخن راست و معجزه روشن آن هنگام که ایشان آمد
که این سخن است این که من بشما نمودم استقامت است بطریق انکار

یعنی این جادوی نیستند و هر روزی نیابند سازان
و برادر نرسند گفتند اشرف قوم فرعون موسی را علیه السلام گفت آیا
اندکی تو تا بگردانی ما از این یافته ام ما
بر این کزین دوران خود را و ادبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از سرش
فرعون بازدارد و باشد و شاه مرد و برادر او را بشاید
و در پیشم و بشیم ما و شاه مرد و برادر او را بشاید

قبول قول من او اعراض نمودید ... پس من بخواسم از شما برادار رسالت خود
فردی که با عراض شما از من فوت شده باشد ... نیست فردی من
برای دعوت ... مگر بر خدای و او را بولند تو ای سخن برادار خوامی شما
ایمان آرید و خوامی اعراض کنید ... و فرموده شده است ... و کتب با کتب ما
از کتب نهادگان در حکم خدا بر این خلاف از کتب ما بر رسالت خود
از غیر او بگویم ... پس بدو رخ داد شد قوم نوح علیه السلام هر دو را یعنی اصرار
کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان ... پس حاجات را دویم
نوح را علیه السلام از لوط شدن ... و آنرا که با او بودند در عهد
درستی و اهل کفر و مشرک و مومن بوده اند مانند کور و اناث ...
و کردارند و اهل کفر و مشرک ... پس ازین ممالک شرکان ...
و عرف که درم بطرفان ... و آنرا که تکذیب کردند ...
ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی مبعوث ... پس در کمالی بگرفته بودیده حضرت
نوح ... چگونه بود ... طاعت کاریم کرده ...
یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیم حضرت رسالت است
صدوات انبیا علیهم السلام و هم تدبیر اهل کفر و ضلال ... پس بر انکسار
... و نهادگان ... رسول قوم ایشان
یعنی هر رسول را بگویم معبود را علیه السلام بگویم ما خود صالحان را علیه السلام بگویم خود
و بر منم را علیه السلام بگویم قایل و شعیب را علیه السلام با صحاب ائمه و اهل بیت
پس آمدند رسولان مابین آنان ... بجزای روشن
و دلایلی واضح ... پس نبودند اعم این رسول که ایمان آرند
بولان پیغمبران فرستاده بر ایشان ... بسبب این تکذیب کرده بودند
یعنی نکروده ... پیش از بعثت بر سالی تکذیب حق را عادت

از فرعون ...
بنی اسرائیل ...
تا باز کرد ...
از صحرای ...
گرفت ...
مشاهده نمود ...
نمودند ...
نیز ...
نهادگان ...
جمعان ...
حقیقت ...
الاسباب ...
و زبان ...
تحت ...
سوی ...
موسی ...
او ...
برین ...
ما را ...
مسلم ...

گفته کان . . . و گفت فرعون جمع از ملازمان خود . . . پاره پاره
هر ماهی . . . دانادرن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلام پس تحریر آنچه کردند بود
که در سوره انعام که شش مواضع کلیه مستطهر ساخته روزی موطون و موضع معلوم اند
پس آن حکام که آمدند چادوان در مقابل موسی علیه السلام
گفت در ایشان از موسی علیه السلام . . . بنفشید . . . اینها افکنده گانند
و انانرا اندر سها و عصا . . . پس چون پختندند چادوان جبال و عص
خود را و سبب عارت مواجرت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود . . . گفت
موسی علیه السلام . . . از آورده اینها آن چادو بیست نه ای می آورده ام
وز عوینان را سوزید . . . برستی که خالی . . . روزی باشد که تباہ
کردند و شمار او را چیز سازد . . . برستی که خالی بصلاح نیارد
و تقویت کند . . . کار تباہ کارانرا . . . و ثابت
کردند خوالی و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام . . . بختلاف خویش یعنی
یکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده . . . دارم
کرامت دارندگان و دستار اید به ایشان یعنی حی سبانه بوعده نصرت درستان
و خاکند و از خشم و کرامت دشمنان باکی ندارد و در مشوی معنوی اشارتی بر معنی است
حق تعالی از غم خشم و خصام کی گزارد اولیا را در غم دشمنان نور و سکون و وح کند
سکه ز نور ماه کی برقع کند خسی خسته میرود بر روی آب آب شانه میرود بی اضطراب
مصطفای شکانندیم است . . . زازمی خایه ز کینه بولبت آن میجام ده زنده می کنند
وان جهود از خشم سبست می کند . . . پس ایگان نیاردند موسی علیه السلام در مبداء
اعزاز . . . مگر زنونان از قوم موسی علیه السلام و ابخان بود که چون
موسی از مدین بصر آمده بنی اسرائیل را بخت دعوت فرمود پیران و بزرگان اجمابت
نگردند و بعضی از جوانان ایشان بوی که میدیدند . . . با بود توی

بعد از آنکه در ملاقات خود گفت ای پسر درگاه من در این وقت و تو هم اورا جان در این وقت داده
دیگر باده اطعام در این وقت و دیگر در این وقت ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
... تا که در این زمانه بندگان ترا ... از راه عبادت تو و عبادت ...
ز عونه خوانند ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
ایشان یعنی ... که در این وقت ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
وقتی که در این وقت ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
و سوره زبور که تمام ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
و این یکی از آیات ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
و سخت ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
یعنی ایمان نیاید ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
کردید ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
نیایورند ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
است در ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
این کیفیت ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
مستحق ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
که مطلوب ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
ظاهر شد ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
که از شرط ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
کار ناموقوف ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
بوسی علیا السلام ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من
با جماعتی ... ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من ای پسر درگاه من

و بخشش خود ... از کوفتگی و برکتی یعنی از قصد و کید ایشان
با از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از آنکه در سوره سوره السلام و شرف
ایشان بعبادت خود بیانه زنون بنمودند و معابد که بر محلات بود در میان ایشان
خاصه بودند فریب کردند ایشانرا از ادای نماز منع نمودند و چنانچه موسی علیه السلام
نمود تا در درون خانه های ایشان معابد نمودند تا که از آن بعبادت ایشان مطلع نگردد
چنانچه میگوید ... و در کوفتگی و برکتی ...
انکه فرای هر چه ای با کشتن ... در شهر مصر
خانها که در جوی کشتی آن جهت بر تنه خضری تشبیه نموده اند تا آنکه تخصیص معابد
و تعیین نموده اند آن متعلق است بلیقه قوم و در آن محل جامع ایشان موسی علیه السلام بود
و تا روزی علیه السلام ... و دیگر مکه که در آنجا معابد بسیار بود و قوم شما
خانها که خود را مکه میگویند ... موسی علیه السلام
نماز بجهت کعبه کردی ... و بیای و از بیخاندان در آنجا مواضع
جمع خیریت است که از آنجا مساجد واقامت صلوات متعلق به آنجا ...
نعم شایسته در آنجا هر که از آنجا بیاید دنیا و دین باقی ماند و صدق
مشهور است با آنکه شایسته و طبع صاحب شریعت است ... علیه السلام
و کتب عمومی در دعای خود ... ای تو بیکر و ...
نمودند و کرده او را ... که آن آید پس کشند از لباس
و بر لب و تنه خان ... دوا ده ایشانرا از آنجا و مواضع و ضیاع
دو نیکو گانی دنیا این عباسی رضایه نمودند که از نسطاسا مع
تا زمین جبهه کوه های که در آن معادن ذیبه و فضه و ذر بود و معادن بفرعون
داشتند و فرغانه او درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار نکرده تصرف
در آنجا همه منقول و منقول شدند و سبب ضلالت ایشانرا کشتن بن موسی علیه السلام

ز غنای بی سینه در دایره فتوی او درشت که میگوید ابو العباس بود چون صحبت که استولی
بند که بر سینه خود پیرون آید و در وقت اول کار کرد و آنجست که او را در دریا غرق
بماند و خبرش را به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که پیغمبر بود در این روز در دریا بودی
شود و گفت هم نیستی که با تو عمل کرده است پس رسیدن بسیار روزی که با تو هم
بماند و گفتوا انما بس یعنی قوم خود بودند و تو هم با یون تو بروی آب آب که آورده اند
که برین روز که در مقام اول بود که شدی اسرائیل را در غوغا شد که فرعون مولا که شدی
و جمیع کشتیها را که در راه بود را در بارها کوز با تو و آنوقت در آید حسی تا هرگز
تو رو را دریا آورده و مانند کج بودی و بر این تو را می شناختند تا بنی اسرائیل
تو فرعون را با خود بر تو می یافتند و از بنیست که بعضی می آید از بعضی در راه در
و این وقت آن بر باله آب با یک طبع او معضی و سوسه را است ایتمی باشد از
لو که به تو در باغ و در راه المیر آورده که بقیه قوم فرعون که در راه بودند
عزت شوند و از مسکن فرستند و کشته او با یکم خود در راه بر تو بسود و غوغا
مشقرا است که همانست که کفر فرعون را یکبار را کشت تا مصریان به پیشدین در
او را بر زمین کشته چنانچه هم کس او را دید و رفتی است که در معنی خجالتی که خواهد
که با یک کلمه علی خود با الارض و بعضی خود بهین برای از دریا بر آید
تا به علی تو ... که از این تو خود نشاند که بتو عبرت که در
و در آنجا که هر روز در راه خود مایکت و قاهره شدند که خود را از غرقه
مشق در کتابت از زمانه خیر صیقل انوار که الا علی و عیالیه انما کان حواء رساند
طایفه که در این راه است خودستنی با تو و در راه پیوسته تا آنکه در نفس خود زبون
و در این راه که در راه است ... در راه که بسیار است ... از زمان
در راه که در راه است ... در راه که بسیار است ... از زمان
عبری ... که با جای دارم ... فرزندان بعقوبت

بالتواتر از عقب سپید و بد عای خوسر علی السلام در با شکر گویا شد و تفصیل این سوره در
سوره شتر است ذکر خواهد بود نیز نسبت القصص من امر انبی سلامت از دید با بکر شد
چنانچه صحیحی نه میفرماید که هر چه در آن است در آن است و بجز این ندیم فرزندان
بعصرت از دریای قازم سلامت که در آن است در آن است ایشانرا
ز خود در شکر باند او برون ستم کردن بی شکست و از
جهت از صبر و نبردن در ضلالت ایشان بنویسد که از ایشان میزند و از ایشان
بروی مادیان که چون علی السلام برون میزند و در آن است که در آن است
خود را در دریای افکند نیز در آن است که در آن است که در آن است
خواهد شد که گفت ایمان آوردیم و بگرددیم و ما را که در آن است
معبردی این معاد است که هر آن خدای که در آن است که در آن است
کردیم و بدو بیعتی اسرائیل و من از جمله
کردن نهادیم که او را در مدارک آوردیم که در آن است که در آن است
بگرار کرد از عظیمی که در آن است که در آن است که در آن است
جهت در وقت آن که در آن است که در آن است که در آن است
جبرئیل علی السلام در جواب از فرمود که آیا ایمان می آوری اکنون که اختیار
فانده و عمل آنکه تو نمایی کردی پیش ازین و زمان پیغمبر
من نشیدی و بودی از جمله که ایمان درگاه گسترگان در
مدارک و شبان و دیگران اختتام آوردند از روزی جبرئیل علی السلام بدوران
مظالم از نون آمده این صورتی بدو نمود که حکم این چیست در نشان بنده که نشود
و قادر میان نعمت خواجه خود در یاد و بجز اینست که از سایر مالیک ممتاز کرد
بی کوان نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی اظهار کرده زمان موی خود ببرد

مرآتای خورشید که قرآنت ...
ز کاف ...
بر ایشان قول پرده که ...
و ملا یک ...
ولا ایالی ...
زیرا ...
لولا ...
ایر ...
غواب ...
رسان ...
یعنی ...
که ای ...
غواب ...
بلکه ...
معنی ...
مخصوص ...
لما را ...
قبل از ...
ایمان ...

علیه السلام بعد از مدتی از قوم او سرودند و جلالی از ایشان را در میان خود
و کوه قاف برید و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر را در آن روزی در آن
ایشان را ... حساب از یکدیگر و چیزهای دیگر و بعضی از ایشان را از آنجا
بود عصر پیغمبر این که ایشان را در بزرگ جلی در آن وقت از آنجا که ایشان را
داشت ... پس اختلاف کرد و در آن روز در آن وقت در آن وقت در آن وقت
صلی الله علیه و آله و سلم ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت
آن دوران اختلاف کردند و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
محمدی صلی الله علیه و سلم و به تغییر و کتب آن وقت در آن وقت در آن وقت
که زود آمده و سبب اختلاف بود ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت
حکم که میان ایشان ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت
که بودند و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
تو بیت با او پیغمبر صلوات الله علیه ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت
از آن که ما از آنجا که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
است ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
المیسر آورده که آن بعضی ها در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
سوال کنی که در آن کتاب ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
از او در کار تو ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
از تو کاف اصح از آن است که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
رسالت است اما خانی طیب ... که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
و شبهات در آن که بروی منزل شده و از زمین فیصلی است این خطای دیگر
... از کسانی که تکذیب کردند ...

پرستی حکیم خدا را از آن است که او را خدای خود می پندارند شمارا تخصیص توئی که هست
از دست تو و ذات ما را از تو جدا نمودن اینست که درین باب مورسل کلام
تو را با شکر تو از تو جدا نمودن و هر یک با طهر قلبی و اخبار انبیا
و دیگر هر که در دنیا را با تو فرستاده اند تا که با تو بیایند و در عمل خود را
در دنیا برای دین یعنی خدای خود از تو جدا کنند در حالی که با تو از تو جدا
بودن کلام تو را در دنیا و دنیا را در دنیا از تو جدا کنند این
خطاب متوجه غیر آنحضرت است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
زمانه تو بود که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بسیار بودی که تو در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
وضع کلام تو در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بموضوعی باشد که یا حق است یا باطل است و یا در آنجا که در آنجا که در آنجا که
نیست هرگز آنرا که او که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
حقیقت و یا حق و غایت است و یا در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و یا از آنجا که نیست هر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیمه است هر آنجا که
بنی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
میرساند فضل خود را و یا در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و او است از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
هر باب است بی بطاعت میاید در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ای مردمان بر روی که او شما کلام درست یا پیغمبر است
از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
هر که راه یافت با پاقت و متابعت است و یا در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بگرارادت و توفیق و تقاضای من و تقاضای دیگران در کارم عزای ما با غش و کبریا
میکنم شیطان را و حصصی بسیار از او بر من خورده است و من را بر او
تفعل نمی نماید و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
مترکان را که از او طلبی است بکنند که بگویند بگویند بگویند بگویند
تا خود را در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
از بواعی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
تغیر رسل غواب الهی را از هر چه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ایمانی را یعنی راهی را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
غوابت است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بزرگی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ببین ما بر ما نیدیم که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
آمدن ما در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
همین بجزای دادیم رسل و متابعت ایشان را و در آنجا که در آنجا که
و است و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ای در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
مستید شما در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ببین نمی برستم که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بجز خدای از اضماع و طایفه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
پس است

بوسه علی السلام فریاد که تو خرا و بند فرود آمدی کای ارکان و در طبع کار او دست کبریا پیاچاره
و در زاننده اید بفضل خود را در دست هر که بدید میسازید کای پروردگار یونسی علی السلام
اندر اول تو میفرمود که بر شام شام کند آنچه که کند میفرمود یا با یک نگاه بر خود چشم
کرده ایم از جمله فرمودی که در کبریا میفرمود که در کبریا میفرمود علی السلام در آن
که گفت که پروردگار منی گفت است که بسیار است که در دست مایه پلک روی بر نگاه کرد
آنکه در ایچ در یاد کن بسیار است که تبار آوردیم دوستی در دست تو فرمود
که کار می قاضی حاجات در در پیشانی تو همان تویی بس روان از کرم حاجا
بسیار است آنچه که در هر کجا که آرد به بود و با شورا اثر نه حاجات در دست تو است
ظهور نموده بر لایق کلمات که در بیان رحمت تو شسته شد و ظلمت سیاه و تو گوشت
ابو رحمت مایه باقت بر مغاری ایشان افکند یونسی علی السلام بعباد بهای آن
منوجه بنوعی که شده است که از حال قوم خبر کرد و چون خبر کردی که در هر کجا
صورت و آنچه مطلق به تو طالع بسیار در هر کجا کرده با خود گفت همه اینها را
بجز آب برسانیدم و غایت رحمت قبول گشت از من بودی شهرت و ابانگ است
دیند و در هر کجا بر آمدند و قصه در رفتی او پروردگار میگویند کشتن در بطن ماس در سوره
اینجا و صاف است منکر در هر کجا باشد در هر کجا است پروردگار را
ما ایند ایمان آوردنوی ... هر که در زمین است
همه ایشان آورده اند که هر چه در کلمات خود است در هر کجا و در هر کجا
قوم بجایت هر کجا بود و در هر کجا که می بود در هر کجا و در هر کجا
چی نشست در حسی نه این که در هر کجا و در هر کجا و در هر کجا
که ... از راه میکنی در دمانرا
تا که در هر کجا در شبته همانی آید بنسوخیت با بینه قتال
و نشاید دینت بیعین و ... آنکه ایچ آرد

تا خبر کردند ایمان خود را تا وقت حلول و ایمان آوردند برین تقدیر استیضاح شد
قصه یونس علیه السلام بر کسب اهل کلبه از جان بوده که کلبه ای از او را با اهل بنوی فرستاد
از ارض در صلب و اهل کلبه را از آنجا که در آنجا بودند و با خود میروا میروا میروند
آفتاب تک آمد و گفت ای قوم من در آن کلبه چه کردید تا من را از این عالم بکنج حجاب
اجابت نمود و گفت خود را کعبه خود را که بعد از آن در دنیا چهل روز خوابیدند و شما از
آنجا برون نرفتید و اینها را خبر داد و بعد از آن هم بر روی زمین و کلبه ای که
به نامی شد چون زمانه بود و دیگر در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
شعبه از سوم دوزخ برین قوم عتوت یک نفر از اهل کلبه ای آورد و آن قوم
بصورت کلبه ای سیله باوردی غلبه و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
فرود آمدن اهل شهر استند که یونس علیه السلام را با یک کعبه در آنجا که در آنجا که
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
عکس آن کلبه یونس علیه السلام بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و کلبه ای که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
سودای بر من بدست میورد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
در حوزة و بزرگ فرودش و فریاد هرگز نشد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بکنار و بسیرها خالصه او از زوره استند که آنجا با جا به یونس علیه السلام
و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
زمانه نیاموده در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که ای یاوریم که یونس را از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
نوازنده پیش تو گزلی میروا احرم هم با میروا تو صرا اعلیم قوم میگشتند و او را
یونس علیه السلام حاره گفته بود که صوابی من گفته که میگویند که در آنجا که در آنجا که
تا بندگان تویم ما را بگرم خود آزاد کن جماعتی دیگری نالیروند که پادشاه ما را

یونس

و دیگر احکام و تفصیل آیات بر آنجا است تفسیر طبری از پروردگار خود
بر آنجا نقل کرده است و در آنجا نیز به کتب حضرت او از معاصی در زمان
آئیده ع تا بر خورداری در میان است تفسیر طبری در خورداری زیاده
عزیز از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و تدرستی ع تا وقت تمام برده شده که آخر عمر مؤدب است. محققان
کتاب در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حجت در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حاجت در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
مغز او فی فضل پدرین ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
این معنی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
او و عواید آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
فضل ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اینها را نیز بگیرند ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
کنند از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بزرگ و گفتا ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که بوده ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
تفاوت ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
تران است آورده این که جمع ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
عنه و سلمی و ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بلکه ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و اینها ع تا بعد از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

برای خود یعنی متغیر آن عابد بکشد و هر چه در راه شود بکشد
پس همین است که گویا همیشه در این دنیا و در این مملکت
برودت و نیستی و بیچارگی و شکستگی که از شما مملکتی باشد
در میان فرودم که این المصیبت نافع است و در پی روی کنونی که در این مملکت
آنچه را که در این مملکت بود بهر که با مثال مطلق است و در این مملکت دعوت
و در این مملکت که بهر که با مثال مطلق است و در این مملکت دعوت
تویا که فریاد بقتال و شنی و غیره که در این مملکت
کشتگان زیرا که در حکم است و در این مملکت دعوت
یعنی و گویا در این مملکت که در این مملکت دعوت
الحاکم است و در این مملکت که در این مملکت دعوت
نموده و در این مملکت که در این مملکت دعوت
با شکر و بیزاری است و در این مملکت دعوت
فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الرافض است که در این مملکت دعوت
طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا و هر کسی را مناسب عمل او خواهد بود
پس این که در این مملکت که در این مملکت دعوت
استوار کرده شده است و در این مملکت دعوت
حکیمانه برای سخنم که نقض وظایف بود راه نیاید و در این مملکت دعوت
سوره و آیه که در این مملکت که در این مملکت دعوت
شده است و در این مملکت که در این مملکت دعوت
چیزی که در این مملکت که در این مملکت دعوت
که من عرشا را از روی یعنی با روی و در این مملکت دعوت
و طغیان و فرقه دهنده به ثبوت بر تو عید و ایام و در این مملکت دعوت

خدای سبحان و ارباب جهان است در همین حیثیت ... و ارباب گاه ایشان
بهمان صفات، صاحب کشف آورده است که مستقر مسکن حیوانات از زمین و آب
و هوا و متوجع موضع قرار ایشان یعنی از استخوان و غضب و رحم و پشم ...
کرده شد از آب و از زلف مستقر و متوجع ایشان مذکور است و مستقر ...
در کتاب روش یعنی روح محفوظه ...

پیاورد آسمانها و زمینها را در شش روز از ایام دنیا که

اول ادب کشید و آفرینش بود و در شش روز پیش از آفرینش زمین و سما

وشی او بر آب بود بر شش روزی که آفریده که در شش روز آفرینش

یا قوت بسز پیاورد و بنظر میست در آن روزی که آفریده بر آب شد پس حق تعالی بآب

پیاورد و آب را بالای او بداشت و در شش روز بر آب جاری داد و در وقت

خوشی بر آب و استقر آب بر باد اعتباری عظیم است و اهل تفکر را از عباد

و حق تعالی پیاورد آسمان و زمین و در شش روز آفرید ما پیاورد

شمار یعنی معامه آزمایندگان کند تا ظاهر شود که کدام شما

نیگوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است برین نعمت یا تصدق که کاملتر است

در قرارش بر آب و در وقت آفرینش ... و اگر کوی تو ای مکرر خود را

بررسی که شما بر اینگونه شدگانید از این سو که

مهربان گویند انانکه نگریدند ...

سخن که در باب بحث میگویند مگر مانند سحر آشکارا در فریب

یا در بطلان و اگر تا خیر کنیم از ایشان غایب

که وعده داده ایم تا بنگاهم نموده شده یعنی وقت معلوم

از نزولی و وقوع ... و هر باز میورد غلظت

بر ایندگان روزی که بیاید غلظت ایشان

و تعالی آیه فرستاد که ... بر اینها ایستاد یعنی کلانان بسوی ... فراموش
می کردند سینه های خود را بر عولفت چسبیده تا دو نامی گردانند آنرا و تا که در سینه
عبارت است از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پنهان در درون دل می گیرند
تا پنهان دارند ... از خدای ... بر اینها ... که ایشان
در کوشش جاههای خود و بر فراشی خود جای گیرند ...
میدانند ... لکن پنهان می کنند در سینه ...
می کشند بر آنها و سر و علائق ایشان نسبت ...
که او داناست ... با همی که در سینه است و گویند از انصاف
دلها اند و حیوانی مضراست که آنرا می خوانند ... ای که در دل نهان کنی سری آنکه
دل آلود میماند در اسباب نزول آورده که اینها در شان افسوس بی شرفی
نازل شده که هر دل سخن گذار و شیرین زبان بود بجا وقت حضورش و محال است علی
الو علی و سلم آموی و سخنان غمناک آینه لدا کرده خلاف مولد لولی و کجاست زدی
اما ظاهرش خلاف باطن بودی در روشنی شیره و پرویشی روشنی بود حق
سبی انجبت عقیدت او را بدین آیه آشکارا کرد تا کسی بطنهای ظالمش از
ظلمت باطنش بیخارج نکند ...
در روشی زمر و پرویشی نفس و نگارست ...
باطن باید بر از عبار ...
بنسبت ... در زمین هر ادب جمع حیواناتند ...
روزی که ایشان از روی عقل و رحمت ابرار لفظ علی گفته ...
و جویاست در شرح جهت تحقیق وصول رزق است بر زوق او گفته انوی
بعنی من است یعنی روزی همه از خواست یا یعنی ال یعنی روزی موقوف
حق تعالی است اگر خواهی هر بسط کند و اگر اراده نماید فیض کند ...

و استراسلوکی نمودند و از جدا افتادگی ایشان آن بود که میگفتند چرا که بنده و نواد
یا یکی یا بنصرتی تو نفرستادند حضرت و سالت علی بن ابی طالب از عدم قبول دولت
و استرا و سخره ایشانند تنگدلی شد و سخره بیایه بلکه هیچ آنحضرت در لادای رسالت
و عدم مجالات بردوانکار ایشان آیه فرستاد که *بسم الله الرحمن الرحیم* شاید
تو تر که گشته باشی اادم ما تو یوی میگویم که استوفیام یعنی نهایی یعنی ترک کن
برخی از آنچه کرده شده است *بسم الله الرحمن الرحیم* یعنی آنچه نمی
رای مشرکانست از سب الله ایشان *بسم الله الرحمن الرحیم* و تنگت با ظاهر آن
سینه تو *بسم الله الرحمن الرحیم* از ترسی آنکه گویند *بسم الله الرحمن الرحیم* چرا از فرستاده نشود است
بر و کجی که نفقه کند هر دو مان و سبب آفتاب او شوند
بسم الله الرحمن الرحیم یا بر نیاید یاد او *بسم الله الرحمن الرحیم* فرشته بخت کو امی بر بخت او تو سبب آفتاب
از لادای رسالت باز ماند *بسم الله الرحمن الرحیم* بخرید نیست که تو *بسم الله الرحمن الرحیم* کتمه بیرون
انوارت و بس و تو در آن تصریحی گامی بر از رد و انکار ایشان *بسم الله الرحمن الرحیم*
شد در شب حسابیم را بر سگ از سگان و موعود ایشان *بسم الله الرحمن الرحیم*
و خوراک بر چه چیز ما *بسم الله الرحمن الرحیم* گواه است یا کار کند در آنکه کار او کرد
و نگاه دار آنکه خود را بد و سبب بود پس تو کل بر کن و از رفت و شود هر صید
و نمود با که سوار *بسم الله الرحمن الرحیم* بلکه میگویند کافران *بسم الله الرحمن الرحیم* محمد بر می باید
از میگویند که پیش دمی میگذرد یعنی قرآنرا خود می سازد *بسم الله الرحمن الرحیم* بگویند بیار
ده سورت *بسم الله الرحمن الرحیم* مثل آن در بیان و صن نظم
بر یافته از نزدیک خود یعنی در علم شما آنست که قرآنرا از خود بر می توان یافت
دین این گمان می بود که من از خود می سازم شما ضحالی عرب باید بس باید که
شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادر تر هستید
وقف شما بر قصص اخبار و نعوذ شما بر انشاء استعاره

که روز بد است ... نباشد آن غراب باز و شسته ... از ایشان یعنی حرف و
غراب در رسد بهم وجه از ایشان فسخ نکردد. و در میان فرموده که این غراب
چون است و ستر یا نرا جان می خورد انا کفینا کل المستهین از آن خبر میدهد که روز
چون که روز خواهد شد. و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع مانی
در موضع مستقبل حکمت حق و قوت یعنی کویا کفرا گرفته است جهات ایشان را
آنکه بودند که از روی جهل ... بدان استنزا میگردند و بر روی آن استنزا
می نمودند ... و اگر کفینا یعنی بر رسم آدمی است
لذت زمار یعنی و معنی که در باید لذت آنرا ... پس باز ستانیم آنرا
انور ... بدستی که او را امید است بهت بی حصول و عدم اعمال
بر کرم ما ... ناسپاسی است در نعمت گذشته ... و اگر کفینا
نیکویی صحت و غنا ... بعد سخنی که بدو رسیده شد چون
پیماری و فقر ... بر رسم این گوید ... برفته بدین معنی مصایب
دیکاره که مراد می آید در رشد از نعمان بدستی که انسان ... شادمان
بخت و مغروربان ... نازوه و فر کسوده بر مردمان و فرخ او را غافل
از شکر نعمت و قیام حق آن ... شکیاسی نمودند در نعمت
و بلا ... و کردند طلبی نیکو یعنی طایف شکر بقدوم رسانند
در نعمت و رضا ... آنکه گوید که بصف صبر و شکر میسوزند عرایض آنرا است
گرفتار کنایان ... و مرد بزرگ که افضل آن نیست است شیخ انعام
فرموده که در جنت نعمتی است که بعد نعم بیشتری در جنب آن محقر و محقر باشد یعنی او را
لقا ... ما را بهشت هر لطفی تو در خور است پی بر تو جمال تو جنت محقر است
آورده اند که کفار رب از روی نصرت و عناد افتخار آیات از حضرت بد کائنات
بما افضل الصلوات والتسلیمات میگردند و با کلام کریم و کتاب قدیم بطریق تبارک

که هر دو عالم ایشان را بپوشانده بود و از آن جهت فاسد و فاسد باطله ایشان که در
غراب و عقرب است مانند آنچه در تپه گشت اینگونه اندر سبک در دنیا هم
آفت متفرج بر اطفال است و ایشان در عمل مخلص نموده اند و ناچیز است
فانی الا در ...
اینکه کلامی باشد که بر بر مانی ...
کند بطریق صواب ...
کوامی از خدای کریم است که در آن زمان است برابر باشد با کسی که زینت
دینا طلبد و عمل بر وجه صواب کند. گفته اند صاحب سید مرتضی که در کتاب است
یا هر مونی مخلص شد به غیر است. و گفته اند صاحب سید پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و تابع او است شایسته که در آن جبر نیست علیه السلام بلکه حافظ او بوده
یا او بگریه علی مرتضی تا صورت آنحضرت که هر که در دنیا از صفات در و لذت که
انوار حق و آثار صحت در بشود او مشاهده نمودی. ای صاحب سعادت ز حیث
میوی آن صبیح حسن است تبارک و تعالی بعضی بر آنند که پیشتر است و تلبه
بمعنی پیغمبر و شاهد جبرئیل است علیه السلام با لسان حضرت در سال صلی الله
علیه وسلم یا از نماز و نظر او و بر پیغمبر بعضی پیغمبران در دنیا به اخیل است
و در زاد المیر در کمال اخیل تا به کمال است بعد از آن و شایسته بود که قبل از او
نازل شد و ...
کتاب مومنی یعنی نوریت چه بود نیز در تصدیق است که در شایسته وجود او
است یعنی موافق با اولاد است در حالتی که در بیت پیغمبر بوده و راهی
در ...
و هر کافر شود و بفران ...
در ...

و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید...
اگر مستعد است کویان که این کلام مغتری و مختلف است و بوجه
از معارضه بیشتر سوره عا بر آید نه آتی دیگر که میخواند بسوره من مثل و غیر ایشان
از ایوان یک سورت نیز بر همه کسی ظاهر شد...
و شمارا در آن گفته از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمعی نیز برای آن
باشد و گفته اند و در آن خوانند که ایشان نیز تکراری میکردند برای حمایت پیغمبر
گفته که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم مغتری میکردند شما با مغتری او معارضه
کنید پس حجتی از خود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند...
که...
بعلی که خاصه اوست و آن علیست بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش
و معاد...
است یا آنچه بر او نماند و قادر است بر آنچه نماند...
شما ثابتان بر اسلام و استقامت بعضی امر تیری خوانند یعنی بر نظام
ثابت باشد چون اعجاز قرآن نزد شما تحقق شد...
و نماند...
آنرا در تمام احوال خیر خود و در منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و
زاد آورده که عام است و جمع و همانرا که مرکز ایشان با حسان و اعمال خود
در دنیا فرایند...
که در عالمی ایشانرا... در دنیا از حکمت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد
و ایشان در دنیا...
چیزی کم نکند... آن کرده آمانند که...
در آن برای دیگر... که آتش دوزخ به ایشان استغالی نزدی

اندر این که در نفسهای عورت یعنی زبان ایشان به ایشان از کبر و غرور
و کم شدن ... انرا میگردند که انرا میگردند ...
زبان کار تر از ... زبان کاران ...
فانی را بر نعمت نفسی باقی اختیار کرده و درین سود عین فاضلی است ...
و ادق اند و در مقامی است ...
دولت باقی درین ...
آنکه از روی اغراضی که دریده اند ...
ادای نرضی و تعب و مواظبت ...
یا توضیح کرده اند و در ایامی از از ماسوکی منقطع اند ...
آنکه ملازمان پشت اند ...
صفت و کرمه که درین اند و کافر ...
آیا بر اینند این دو زریق

در صفت و شبهه یعنی برابر نیستند ...
فایده در آن تشبیه کرده است که در این ناپسندیدگی عدم مشابهت او را با قدرت لا
و بناستوار است تمام اولی است کلام الهی تشبیه نمون بسبب و بصیرت است
که حال نمونان در صبح و عصر ضلالت حال گوار است در این طعنانی که فرموده که این است
حق را باطل و باطل را حق پسند و لغت اند باطل را حق حق را باطل شود و بصیرتی است
که حق را حق پسند و بی روی کند و باطل را باطل پسند و باطل را باطل پسند و بصیرتی است
تشبیه نمونان باطل کند و باطل را باطل شود و از آن خبر نماید که حقیقت بصیرتی
است که دریده بصیرت کلان و بی بصیرت باطل است و بصیرت کلان بصیرت کلان
حق بصیرت کلان بصیرت کلان بصیرت کلان بصیرت کلان بصیرت کلان بصیرت کلان

بیشتر دوزخ و عده گاه اوست و با حال بدی است و در این
مباش در گمان با این موعده است این بدستی که این و عده درستی است
است از پروردگار نهند و در این میان ولیکن پیشتر از مردمانی است
نیکو و نیکو و تصدیق نمی کنند و این کیفیت است که از زمین کا نوز
که بر بندد و در خدای دروغی یعنی نفی و جی او کند یا اثبات شریک برای او
کنند و معتزبان و در این موعده خواسته شد در موقف است
پروردگار خود و در این موعده گفت که انان یعنی حفظ و کرام
کتابین بسبب پیروی برای مرادنی یا اعضا و جوارح ایشان که می دانند
این کرده اند که از روی غنا و در این موعده گفتند پروردگار
خویش با تخا و اولاد و شریک و در این موعده گفتند خدای
پرستی راست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه ربیبی صفت
ظالمان میکند و میگوید و انان که باز میدارند در دعائو
از راه خدای یعنی از زمین او و در این موعده گفتند که در بعضی
و انراف از برای ایشان و ایشان در این موعده گفتند که ایشان
ناگردد و بیکانند که بر زمین صفت تا که بگویند ایشان است با نوت
باشند و در این موعده گفتند که در خدای از برای خود در زمین
یعنی در دنیا و در این موعده گفتند که ایشان
بسیکسی از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد و در این موعده
برای ایشان خواب یعنی دوباره عقوبت و نوبت ضلال و اضلال
نمودند که در دنیا و در این موعده گفتند که ایشان
ششید آن که بودند و در این موعده گفتند که ایشان
جه از دین آن که بودند و در این موعده گفتند که ایشان

انضم

بعد از آنکه گفت نوح علیه السلام را که کرده من را خبر دهید
اگر من باشم بر جنت میروم یا نه از خود پروردگاری که برکت دوزخ
من گواهی دهد و او بود پروردگاری که در آنجا نشانی از نزد خود
نبوت است پس پوشیده ماند بر شما و ضمنی بضم یعنی پوشیده بود
پوشیده کرد اندون آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن
آیا بر شما نیدیم آنرا ما الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند استخوانم بمعنی نفس است یعنی
الزام نیکم شما را بر او ابراهیم و در حال آنکه شما در آن
کارهای و ما خوانندگانه تمامه رحمة الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی انعام
کردی اما دم ما اختیار در قضیه شیت پروردگاریست تا حاجت عدل او کردار او در آن
فضل او که از او یکی با نوحی که مقبول طاعت یکی برانی که مقبول است بدو نیک ام
ترا نیده اند بتسلیم حکمت بر افکنده اند ای کرده من
شما بر تبلیغ رسالت کتابت نیز مکتوب است خواسته که از دگاری من باشد تا بر شما
کوران آید اگر ادائیند ما چنانست بود اگر آبا کیند بست مردمن
مگر بر خدای آورده اند که اشرف قوم نقتلهای نوح اراد دل و ادنی را از جمیع قوم
پروان کن تا ما با تو می است کنیم نوح علیه السلام در جواب فرمود و نسیم من
را نشود آنها که کرده اند بدستی که ایشان
ملاقات کنندگان ایند برای پروردگاری خود را و بعضی اوقات خوانند
بس جگونه برانم ایشانرا در و لکن می بینم شما را
که نمیدانند قدر ایشانرا ملک کرده من است که از ایاری دهد و منع کند
از غواص فولی اگر برانم ایشانرا
نی یابید که انجاسی طرد ایشان می نمایند کفشد تو این میده صفت ایشان میکند و حال
آنکه ایشان بطاسر با تو موافقت دارند و باطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود

نشود کوشی که نمی باز بود در می جانی او هیچ سخن نشنود اما از هزاران دین دیده ز نور بریزد
ح او را هر دره بود آینه دوست علی ریخته و هر رستی که در ستاوم
نوع را علیه السلام بیوی قوم او بی کفایت و بی شانرا با بدستی که من و شیخ را در بیم
کنده ام ... سوید اما زنده یعنی در حیات و خلاصه و بعضی با بیان می کنم با قدریم
انکه بر نسید ... مگر خبری که اگر برستی وی نمی آید
من می ترسم ... غرابی فدوی را که غراب مظلوم است غراب
در وقت یوم بالیم از قیل اسناد مجاز است بولی وقوع الم در وقت
بسی گفتند اشرف دروسا ... اما که کار بودند ... از قوم نوح علی
السلام ... نمی بینم ترا ... مگر بشری مانند ما یعنی فری که ترا
باشد که سب تخصیص نوزاد به بنوت و بر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمی
یا هم ایشان بسیار کل بیشترت دیدند و از درک خفایت ایشان غافل ماندند
همه با ایشان بر داشتند بسیار با هم خود پنداشتند گفتند ایک ما بیشتر ایشان ما و ایشان
بسته خواهیم خورد این نواستند ایشان از هم در میان فرقی بود بی منتها هر دو کون
ز نور خونی از یک محل زمین یکی شد سر و زان دیگر غسل هر دو کون آمدن خوردند
زان یکی شد خون ز دیگر مشک ناب آن دو می خوردند از یک بخور آن یکی خالی و دیگر پد شک
همه از آن همین شاه پین فرقتان معناد و سال راه بین
و نمی بینم که شایسته کرده باشند ترا ... مگر آنکه ... ایشان
زودان و زودمانان ما اند ... در ظاهر راتی یعنی بخواغان آوردند
بی مگوی و تا علی یا همانان تو ارادند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نکرد صفت
ز دالت در ایشان مشاهده کند ... و نمی بینم شمارا یعنی ترا بوی روان
ترا ... بر ما از زنی که بولن ما را شایسته است ... بلکه
کمانهای بریم شمارا ... دروغ گوینان یعنی ترا در دعوی بنوت و بی روان در علم

و اتحاد افزاینی نمایند و دومی کرده شد بیرون علی السلام

آنکس که ایمان آورد و در میان این دو مناسک باشد

مشهد کوی گنوار تکذیب و این از جونی فایده دعوت ایشان منقطع گشت زمان غروب

غروب هر رسید حکم شد که ای نوع میان اجتهاد در بند

کردن ما بود و ما فتنه آن به این میان رضی الله عنهما فرموده که نوع علی السلام خوانست گشتی

چگونه سازد دومی آن بود که در میان این دو مناسک و خطاب کنی یا من

در باب آنکه گوئیم که در دینی از من نخواه دفع غواب ایشان

بر روی ایشان غرق شود که اند یعنی محکوم علیهم اند یعنی در

ضمیر آمده که نوع علی السلام چه گشتی می طلبد زمان در رسید تا در غنی ساج بگشت و در

مدت بیست سال که درخت بر سینه مطلقا هیچ فرزندی نولد شد تا اطفال قوم

یاغ شدند و ایشان هر تمایبت ایا کرده از قبول دعوت نوع علی السلام ایبا کردند و هیچ

علیه السلام بیاضت گشتی اشتغال فرموده بود که بیاضت گشتی را

گرمی هر سال که بگذر شهرت را برود

گرمی هر سال که بگذر شهرت را برود

و نیکویم شما را السلام
 و تمیزانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر نموده و نیکویم
 و انانرا که بخواری در ایشان نمی بود چشمها شما و بخت خود
 ایشان را از اول میگویند و چون که نخواهد داد ضوای ایشانرا نیکویی و
 حیسی از برای ایشان آماده کرده به از اینست که شما در دنیا داده و در
 و انانراست و شما با خود در نفسهای ایشانست از صوفی و اخلاص و اگر من علم
 با سلامتشان نکنم در ظاهر و بر روی که من آن ضحاک باشم اینست که اینها از
 بندگان جهان را حکم بر طاعت و کفشت و ای نوع با ما
 مجادله و محاصره کردی بسیار کرد ایندی جلال را با ما و دور
 در از کشیدی بی بیار آنچه ما را وعده دادی از خواب اگر
 از راست کویان در وعده خود گفت نوع علیه السلام
 چرخ نیست پیاده بشما ضوای خواب است اگر خواهد
 عاجلاً و یا اجلاً و نیت شما ما فرستگان ضوای را از تعزیت خود
 یا نکه بستن بر دیا بگریزید و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن
 اگر خواهم که نصیحت کنم شما را اگر
 است ضوای که میخواهد آنکه شما را اگر آه سازد در کلام تقدیم و تاظری است
 تقدیرش اینکه اگر ضوای انوای شما خواهد و منی خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت
 نفع غیر سانه اوست از بکار شما و متصرف در شما در وقت باراد است
 و سبوی او باز کرده خواصیر شد و بر اعمال خود نخواصیر شد
 بلکه کفشت بر می باندن نوع علیه السلام و می با از پیش خود مانع را
 بلکه اگر بافته ام و می با از پیش خود مانع را
 و تان کناه کردن من و من پیرام از آنچه شما کناه می کنید

علیه السلام کفشتیم

منست

گفتی بود پس آنکه گفتی روانه شدی و چون فرمودی که ساکن شود پس آمد گفتی
باز ایشان را بیایید علیهم السلام ایشان را برین وجه تمیز داد و گفت که برین
که پروردگار رحمت کند از تو که توانستی که بر ما منت برشان که از بلا
طوفان نجات میدهند از کشتی که بر تو افتاد بود ایشان را در میان موجها که
از غلظت بود و در میان کوهها و دریا و آواز داد و گفت که هر که بر خود
گفتانرا و گویند نامم السلام چون در آن وقت که در میان کوهها و دریا بود
او مسلمان میدانست پس از تو شفقت گفت که ای کاش من بودم که در کشتی بودم
تا من تا این باشی و ما را در میان کوهها و دریا بود و ایشان را نجات داد
کردی آن بیگانه را بود با برادران اسلام که در میان کوهها و دریا بود
بودی گفت در جواب بر من از تو باشد که باز گویم و نامم السلام
بسوی کوهی که از غلظت رفت و در میان کوهها و دریا بود و ایشان را نجات داد
گفت نوح علیه السلام که در آن وقت که در میان کوهها و دریا بود
و باز دارد چرخها را از غلظت فولی که در میان کوهها و دریا بود
یعنی خدای و گویند نامم السلام است چون تا در لاف و عیب و راضیه و بیگانه
ممنوع نیست از غلظت مگر کسی که خدای بر او همیشه و در آن تا و این کلامه میان پدر
و پسر طوفان شد و یافت در میان کوهها و دریا بود
طوفان که در آن وقت که در میان کوهها و دریا بود
از کوه تا از من با از زمین ورده که بوضیعت بریده در کشتی نشست تا شش ماه
رجب و کشتی تمام روی زمین بکشت و چون در آن طوفان به نهایت ایجا مید
و کفار فرق شدند امر الهی میدید و گفته شد یعنی در میان کوهها و دریا گفت
که در آن زمین فرود آمد که خود را که بیرون داده
همای آسمان کسرا ای که از کوهها و دریا بود و کلام کرده شد آب بر روی زمین

در مدت دو سال طول او سپید ذرع و گفته اند تزار و دوست و بر منی او پنجاه ذرع و بقول
نشد و ارتفاع او سی ذرع و بقول سی و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه
صاف بغیر مطنی گردانید و حکم الهی از سر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طین را در
طبقه علیا و سابع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با اهلک و انذیر در وسط عالی قرار
فرمود و بهین سبب اتمام این مهام مشغول بود و ما وقتی که آمد
غراب یا احر ما غراب و غیره و جو شویب از تنور همان نمودی و
از سنگ که خوراضی بعد غنما در آن نماند و میراث نوع علیه السلام رسیده بود و نشان
غراب آن آنکه آب از آن تنور بر جوشید و در آنجا آب غلاب بدیدند
گفتم نوع را علیه السلام که برود و کشتی از سر دو
جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت میکنند و همانتر و ماده و جنس
کل میزند یعنی از سر نوع جوانی و جفت بکشتی و کسان خود را نیز
بکشتی دار مگر آنرا که پیشی کرده است بروقول ما یعنی
حکم بیدار و کار او کفایت و و اعلم که سر وزن نوع بود علیه السلام
و بر دلد کشتی مرس که نیز ایان آورده و ایان نیارده بود
و موافقت کرده با نوع علیه السلام مگر آنرا که از در جان که روی سلم
او بود و بر سر صام و مسام و ما یفت و زنیان ایغان و مشاد و وزن و مردی را
که مجموع مشاد و زنیان بودند و با نوع علیه السلام مشادین پس نوع علیه السلام آنرا
بزرگ کشتی آورد و بر پیشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین آب
غراب جوشید و گرفت و از آسمان آب بلا آورد و آنرا گرفت و گفت
حضرت نوع علیه السلام با نوع سوا پیشی کشتی و صافی گوید
یعنی نام خورای برید در وقت راندن کشتی و هنگام باز
داشتن آن و گفته اند نام خورایت رفتن و ایستادن آن بر در خورای که کشتی

چون هم بر او منع میکنیم نسبت از آنکه باشی ...
نویسند که نوع علی السلام ای پروردگاری ...
پناه می گیرم بنوع تو یعنی ...
را ... با پیشوایانی یعنی ...

و بخشایشی بر من ...
گفته شد که ای نوع ...
از حضرت ما یا سلام و خجسته ای بر تو ...
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در نسب اب آدمیان بنو قری آنست که از اهل کشتی نوح
نوح علیه السلام و بر او در عقب خانه و تمام نسب اهل عالم بدین سبب منتهی شود
سام پروردگاری است و یافت پذیرا ترا که تمام پروردگاری ...
و برکت بر کرد می خورند ...
که با تو اند یعنی موافق ...
که ... زود باشد که بر خود داری و میم ایشان را در دنیا بفرمانی عیش و
رقت ... بی برسد ایشان را ...
در آخرت و اولاد کفارند و در وسط از طریق رحمت الهی نقل میکنند که هیچ مؤمنی و مؤمنه
ناشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ
کافر و کافره نبود الا که داخل دارد درین شمش و عذاب ...
از خبرهای غیبی که علی السلام ...
گودیم آنرا بسوی تو که جمعی صلوات علیه و سلم ...
نه تو و نه قوم تو که زین اند ...
بیشکسای کن بر او ای قوم و شفقت بتلین بجای که نوع علی السلام صبر کرد ...
بر وسیع که طاقت نیکو ...

و گزارده شد کاری که حکم می بود از متعلق بود از جمله کارهای روزیست
و قرار گرفت کشتی ... بودی از موصول با شام ...
عاشورا دم خرم بودت طرفان شش ماه تمام بود و گفتند دوری
و هلاکت عباد ...
باقوم از کشتی بیرون آمد آنروز در آنجا است شکرانه روزه داشت و صوم عبادت
سنت شد این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است و در مقام و نشان
و در بیان الامتزاز و اسم الله الهام و غیر آن در جوه فصاحت و بلاغت آن سخنان
و در بیان نظم و سبب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن و جاذبه آن در سبک خود
کشیده و چون در این ترجمه فصاحت میوانا سخن و در این است ایراد از آنرا و در وقت
بر دقایق و در قیاس این حال بطلان این محل از علوم التفسیر می رود و من القوال التوفیق
یعنی بحمد الله العالی که سبب علی بودی در این سخن ...
برورد کار خود را ... و می گفت نوع ...
بدی که بر من کفان ... از اهل بی بود و نوزده بودی که اهل تو را
جات دهم و او بدای شد ... و بدی که او عده تو را است
و تو علم کرده ترین علم کنده گانی حکمت درین جهت امام
ماتوی قوی تره در نادیدات آورده کن فرج علیه السلام از کوفه بر غیر نداشت
که کرد استی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود که ولا تخاطبونی فی الذین
ظلموا چون این سوال فرموده گفت خولی ...
نست از اهل بی ... بدی که او عداوند علی را
نیک و شایسته ... پس پرسش ازین ...
نست ترا ... با خیر دانستی یعنی ضرری که جواز بر رسیدن ...
که ترا به آن علم نیست چون کفر بر تو ازین سوال مکن ...

شما یعنی فرزندان و پسران را تا بعد از ایشان برون اعادی قادر شوید پس سخن من شنوید
میشود و بر کردید این و اراضی نماید از پنجم آلی در حالتی که مصر
باشید برکنان تا گفته شود تا بیست و یکم ای بود نیارودلی مانجی
که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هر دو علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود
ایشان آنرا در حساب نیارودلی گفتند و من و نسیم ما برای آن
تو که گفتگان عبادت خود را بپوشانند از من تو که گویی یک خدا را پرستید
تا آنکه من و نسیم آنرا بپوشانند از تو که گویی یک خدا را پرستید
تو که گویی که رسیده اند به تو و من و نسیم ما برای آن
بخش و گزندی و علی و گویند و از جنس است بدان گفتند که چون شام بود من خواب
مارا ایشان تو را در خواب با خود می بینم تا آنجا که من در طبق غلظت اندک نشنوده
میشود گفت خود علیه السلام به پیشی که من و نسیم ما برای آن
و شما نیز گواه باشید بر آنکه من نیز از آن
از این شما این را میگیرید بر من ضرای یعنی در عبادت او دیگری
شریک می سازید پس اصفاح کنید بر کید نیست من و نسیم ما
یعنی شما و خدا یان شما در اهلان من اتفاق بخارید پس بر
هدایت بر سعید و مرعوف سعید در قصد من کینکه باکند تو از من و کجاست عصمت علی که از
حضرت و موت شما نماندیم و این از جمله معجزات بود بر علیه السلام که منی شما
در مواجده جمع کثیر از جناران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که
بفرق او نشدند بودند این همه با نغمه نمود که جمع نمود و اتفاق نموده ای هفتاد
تا که منی سع نمایند و ایشان با وجود شکر و مهر و اقذار و اختیار از زبان تو
صریحی بود و عافیت نمودند و من و نسیم ما برای آن تو خوارا شو اگر جمله در بایست چنانچه خواست
تو که گفت کرد در جوف خود علی ایستاد و علیه السلام بگویم آلی و شوقی تمام داشت گفت

برجات انلی بر طریقت قدس سره فرموده که هر کس بگوید بشکریاست و شکریاست ^{برای خدا} ^{و شکریاست}
 نیت و شکریاستی عظمت و کاردی صبر آن سر روز بدتر است ^{صبر است} ^{کلیدی که} ^{نفس}
 بی بروری و از نگرش و کرم بر کنی بر رویانی سوزیانی در افعالی ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 بقوم عباد ^{برادر ایشان} ^{ببرادران} ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 در سوره اعراف گذشت که گفت ^{برای} ^{مورد} ^{علیه} ^{السلام} ^{و شکریاست}
 بی پرسید خدا بر این طاعتی ^{نیت} ^{شما را} ^{مجبوری}
 بخرا و و شما را و او را شریک در ثبات میبندد ^{نیت} ^{شما را} ^{مجبوری}
 کندگان بر خدای با نیا و شرکا ^{ای} ^{قوم} ^{نیت} ^{شما را} ^{مجبوری}
 بر تبلیغ رسالت ^{زدی} ^{و مقرب} ^{که} ^{مجموع} ^{در} ^{میل} ^{قوم} ^{خود} ^{را} ^{از} ^{نی} ^{طبعی} ^{خود} ^{غیر}
 داده اند جهت از امانت و خلوص نصیحت به دیوت و قبی نیتی دین و مو عطا آن
 زمان فایده رسانند که بطعام فاسده آلوده نباشد طبع بند و قدر رحمت بشوی
 طبع کسل و مردم خوامی بگوی تا بوم پیغمبر نزد نبوت از قوم نخواهند جدا شود
 علیه السلام فرمود ^{نیت} ^{مزد} ^{من} ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 قدرت ^{یا} ^{دید} ^و ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 میفرمایند تا حق را از باطل و حق را از باطل تمیز کنند آورده اند که عبادان در
 سوره قبول کردند شیخانه شامت آن سال بارانی از ایشان باز گرفت و زنها
 ایشان را عطر و عقیق ساخت و چون ایشان اصحاب را اعانت بودند شمتان نیز
 داشتند برای زراعتی بیاران و بوی دفع اعادی با اولاد محتاج شترند سوره
 علیه السلام فرمود ^{اولی} ^{کرده} ^{منها} ^{استغفار} ^{کنند} ^و ^{از} ^ز ^ش
 طلسم از پروردگار بایان ^{بس} ^{باز} ^{گردید} ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 تا بفرستد از آسمان ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 باران بپوشد ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 و بفراید و یاری کند ^{و شکریاست} ^{و شکریاست}
 قوی با بوی

مورد بود و آنکه در آن زمان که در آنجا بودند با او ایشان به هزار
بودند که همه را با خود بر ما ندیم ... به بخشش و بخشش از ما یعنی نبات
بفضل ما بود و فعل ایشان ... در بر ما ندیم ایشان را ...
از عذاب داشت و آن محوم دوزخ بود که بنا بر ایشان در آمده و از او بار پرون
پرون شده اعضای ایشان را پاره پاره می ساخت ... و آن عذاب است
یعنی اثر کار در دیوار احقاف می پیید آثار قیله عادت ... انکار کردند
و کار شرف ... با یاری پروردگار خود ... و عاصی
شدند در فرستادگان او عیاشان یکدیگر می ستازم همه می خیر است ... و بیارو
کردند ... زمان سرگشتی ... کار را یعنی عامی شدند در کسی که
ایشان را محی دعوت میکرد و مطیع گشتند آنان را این نوا بگو و ضلالت می خوانند
و از پی در آمده شدند ... در این امر الهی است لغت را
که بعد و هلاکت ... و در روز قیامت لعنت شد در پی ایشان است
برای آنکه فرمود عباد ... نکر و بدید پروردگار خود را
بدانند که دور است ... و عباد را یعنی از رحمت دورند و بعضی
گفته اند دوری بباد و عباد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از
هلاک ایشان و دلیل استحقاق عذاب و عقاب ... عطف بیان عادت
یعنی این عباد که هلاک شدند عباد اولین بودند که حضرت مود علیه السلام بر ایشان
بعثت شده عباد اوم که ایشان را عادت ثانیه گویند و ایشان با قوم نمود
هلاک کردند ... و فرستادیم سوی قبیله نمود ... برادر
ایشان صلوات بر او است ... گفت صلوات علیهم السلام ...
... که قوم پرستید خدا بر او بصورت است او بگوید ... نیست شما را
... معبودی بخوری ... او پازند شما را ...

برستی که من توکل کردم ... بر خدای ... که پروردگار من است
و هم خود را بوی بارگوشتم ... به چند نیست ... که فرای
ترا برنده است ... بوی پشانی او را بعضی مالک است و قادر و غالب بود
اغذ نواصی تمیل مالکیت و قدرت و تصرف است ... برستی که از بر کار من
بر طریق حق و عدالت هر که بر توکل کند او را ضایع نکند و در نظر
الحقایی فرود نه صراط المستقیم است که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال
الی دیگر المنتهی و در نقد التصویف قدسی بر جامع مذکور است در باب اصدیه افعال
و بیان تاثرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال
و مؤثر در تمام متعلقات است یک کیفیت هر یکی را حسب قابلیت سوی حضرت خود
می کشاند نیست به اثر بنا به استهان ربی علی صراط مستقیم نشی کشانت می کشد گانایه
را چون و این طور است قول قایل چون همراه است ازین راست تو بهره که
میروی او راست چون از بود ابتدای همه هم بر و باشد انتهای همه
اگر هر که در زمین و اعراض کینه یعنی بر اعراض ثابت باشد ...
بدرستی که رسانیده ام بشما ... اینچنین را که زو فرستاک شده
بودم بان ... سوی شما یعنی روحی آلمی شما رسانیدم و بر شما محبت کردم و چون
قبول نکردید منی بجای نه شمارا ملاک کند ... و جانشین شما گرداند
از بر کار من ... که مدعی را غیر شما ... و زبان خوانند
رسانیدن حق را چیزی با اعراض زمین و با از قبول دعوت حق ...
پروردگار من ... بر همه چیزها ... نکلما بانست یعنی افعال و احوال
و احوال همه را نه میدارد و محازات آنها از دعایت بیشتر و چون کفار و کفار
علیه السلام برین نیکیان متنه نشدند حکم ربانی بخواران ایشان ماخذ کتب
و آن منکام که پاید زمان بخواران ایشان ...

آورده اند که قوم ثور بعد از هوان بسیار طلبه معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف
سبت ترقیم یافت بر عبادی از سنگ نایب بودیم آمد صالح علیه السلام بر ایشان
حجت گرفت در باب نایب و صیت آغاز کرد و می گوید گفت ای قوم...
این نایب است که فرای قلم کرده... برای شما... در حالتی که نشانه است
بر قدرت او... پس بگذارید او را... تا بگوید...
در زمین ضوای یعنی دوزی او بر شما نیست و نفع او در شما است...
در سایه بوی بوی و از او که اگر بوی صدا و کینه...
بگیرد شما را... غلاب نزدیک یعنی متعاقب آزار معین کردید
و همت نیاید... پس بی کردن آن نایب را و فصل آن در سوره
قرم باید و بعد از عنوانی که اولی کومی بر آمده بر بانک کرد صالح علیه
السلام بماند رفت در میان قوم نبود چون پیامد وصلی او نور کرد...
پس گفت شما بزرگوار بودید از حیوان... در برامای خود...
... روز که چهارشنبه و پنجشنبه و ادینه است در روز شنبه غلاب زود آید
این و غره است... از روح او... که روز
چهارشنبه روی ایشان زرد شود پنجشنبه بر کشت و ادینه بیا که در روز
غلاب سنازل شد... پس این منکام که آمد... فرماط بعد از ایشان
... بخت دادیم صلح را... و آنکه با او
بودند مؤمنان... بفضل و بخشش از نزد بجا بکار ایشان یعنی بخش
فضل و رحمت صالح و مؤمنان از آن بجا بر ما دیدیم... و اندک
آن روز و می شاید که هر دو در قیامت باشد... تحقیق که هر دو در کلام
... است توانا بر کثات مؤمنان... قابل بره شمنان
... از گرفت آمان را رسم کردند بر خود بگفت

از زمین یعنی آدم را که بر شام است و مراد نطفه را که نسل او از او زنده میشود از خاک
مدا کرد و از نیکوکانی و بجا آمدن شمارا در زمین در برابر آن مگر
که سال عمری هر یک از قوم نمود از سبب تا بهر اراده یا شمارا قدرت داد بر عمارت
زمین تا منازل تیره ساختید و محقر آنها را و غریب شمارا اشتغال نمودید تا
بسی از ریشی خواستید از زمین ایمان آرید تا شمارا بیاورد و در میان
کنید بر شمش او از عبادت غیر او و برستی که او نیکوکار من نزدیک
بامید و اران برجت اجابت کند و دعا عیانت بفضل و منت

گفتند قوم که ای صالح ما برستی که بودی در میان ما
امیدوار یعنی نشانه رشد و سواد در جمیع حال تو میدیدیم پیش ازین کم
دعوی نبوت کنی و منی هستیم که ترا ملک یا مست در خود سازیم یا امید میداریم که بر
مندی شوی حال بدین سخن که تو میجوی امید از تو بریدیم ای ما را این
میکنی از لنگی پرستم انرا که بودند بران حال که
ما بر سببند و تحقیق که مادر شکیم از این تو میجوی
ما را بسوی آفت از توحید و تکی عبادت اصنام و شکلی در تکی افکنده
یعنی کانی که نفس یا مضطرب سازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را آشوب کرده میگرداند
گفت صحابه علیه السلام که ای کرده خبر دیدم و از فری کینه که من
اگر باشم برجت روشن از پروردگار خود

داده باشد و از نزدیک خود پیغمبری که میگفت که ما را
کنند و باز در هر جهت است از غلظت هدای از آن زمان که او را
در تبلیغ رسالت بس شمارا بجزای میوانم و شما را بدین خود دعوت میکند و با
حجاب و حج نمایند پس شما غی اقرار میدوید و بخیر زبان
کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شمارا بزبان یا نسبت کردن من شما را

و اینکه او خاتم النبیین و صاحب لواء محمد است در مقابل این توفیق بود
که این کار را عین جبر می باشد و فرشته وقت آن سپید گشتن است و در مقابل این توفیق
صرف که چنین برود که اگر کسی از او کرم و انتظار دارد که توفیق حاصل شود
و انتظار در مقابل آورد که میراث علی را به او بدهد و او را توفیق دهد و در مقابل
علی السلام به بشارت رسول او بر سر علی السلام و میگوید علی السلام می فرماید
توفیق علی السلام و اهل بی او و احوال ایشان از توفیق است انحصار توفیق خلیل
آمدند که گفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردی که گفت
لبوسیم که حلیه سلام می سلام است و شما این هم علی السلام دانست که از شما گزند
ایشان را در همان خانه نشاندید پس گفتند که اگر آورد
که همه را بریان کرده بر شکم کرم پس خوانند که توفیق و صلا در داد
است و توفیق ایشان بطعام در از نکرند پس آن هنگام که دیدار بر من عظیم
دشمنای ایشان را مطلقا پس میگوید بدان که سال یعنی
دست بطعام نمیکنند اما اگر ایشان از آن یعنی منکر کشند
و در دل آورد پس از ایشان توفیق بود در آن زمان که
تصدیقی در شی از طعام او تناول نمودی و چون ایشان از طعام وی
نخوردند توفیق رسید که زرد آنها باشد و ضروری رسانند چون در شکان الحسا
نمودند از وی گفتند ای کاتب عظیم من مشی
تا در شکانیم و رسیده است پس میگوید توفیق علی السلام ما را
غذای کنیم وزن این هم علی السلام ساله بنت ما را
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا بر او گفتند که
همانکات ایشان که در پشت پرده از در یافت بود و پیشتر سوار می
زدن می بود پس چون در شکان نشوند پس بخندید از شما

زیاد نظم از صبح میریست در زوال عمر آورده کرد آن سرورنگد بپوشه حیات
داشتند در خانه های خود ساکن شده قبرها کنونی که منتظر غراب می بودند چون روز
بهارم آنها بطالع شد و غراب نیاید از منازل بیرون آید بگرد بگرد اینها اندک
ناگاه بصر علی بن ابی طالب و اصحاب خود بایش بر زمین و بر آسمان و پرهای خود
نترسیده از مشرق تا مغرب با پای وی از در و با لبها بسزد و دندانهای سفید و برآ
و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری افروخته و موی سر وی همچو برنگ و عیان
ظاهر شد و افق را بپوشانید و نمود آن حال را مشاهده نمود روی بسمان نماده
بمورد در آن روز بصر علی السلام نوره زد که موی او علیکم لعنة الله یکبار همه درند
وزیران در خانه ها نشاده سفها بر ایشان زود آمد
در سرهای خود در دکان یوزمین جفیدگان کویا کم مر از
بودند در آن سالها در وسط آورده که خدای تعالی بیان صومع ملک آنها که
از قوم نمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر مگر مرد که او را ابو زعال
گفتندی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر سر خود که ابو زعال کیست حضرت
فرمود که پور قبیله ثقیف بر اینید برستی که شود
انگار کردند پروردگار خود را بر اینید دورست از رحمت من
مقوم نمودند و مرا اینه بختین آمدند فرماد کلان ما از
ملایکه که یازده یا هفت یا هشت بودند و در میان تو بدست زشته یعنی صبر بملک
و اسرار نبی علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال برده
بمده دادند او نیز زنی یا بملایک قوم لوط علیهم السلام در سخنانی سنان کورت که آن
بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را
بخواست که در آن روز که ابراهیم خلیل در آفرید و اوام خلت بخواست داد از قطیف
این ساخت و هم در سخنانی آورده که آن قرده بود و ظهور حضرت اینها از صلب و

آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در صد مؤمن باشد کفشدنی
فرمود که اگر نود باشد کفشد هلاک نمیکنیم همچنین ده دهم میگردد تا بدو رسیده و پنج
بسی یکی ملائکه کفشد که مرده که یک مؤمن باشد ما را هلاک ایشان زمان نیست ابریم
علیه السلام فرمود آن قبها لوطانه لوط و بنات و یکدیگر را اندر شنگان فرودند
که لوط و اهل او را بیرون خواهم آورد از میان ایشان که تو بیو برستی که
ابریم علیه السلام بر دیار تعجیل نداشت در انتقام از بندگان آن آه زنده و جان
خو زنده بر آدمیان است رجوع کرده حضرت عزت ذکر این صفت دلالت دارد
بر آنکه حاملی بر می آید ابریم با ملائکه رفت قلب و فرط ترجم او بوده و امید داشته
که غراب آن قوم در توقف انداخته شاید که توبه کند ملائکه کفشد
ای ابریم روی بگردان و در کنز رحمت ازین جلال بیست و پنج برستی که آید
است که در فغانی آن بندگان تو غراب ایشان
که آید است بدیشان غراب باز تا کردیده بهر حال دعا
بسی ملائکه ابریم را علیه السلام و داع فرود روی بموتفکات نهادند و آن چهار هزار
بسی یک صد نفر آوردند شمشیر زن چون بتدریک سووم رسوند که لوط علیه السلام
در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین گام میگردد پیش وی رفتند و سلام
کردند و آن هنگام که آمدند و شنگان ما بر روی لوط
علیه السلام اندوختن شد بدیشان رسد و شکر
شد جهت ایشان نه از آنکه است میماند و از کجاست بسبب آنکه ایشان را دیوارها
خوش و صورت های دلکش بلکه از بوی دینی باکی قوم انوشیروان و گفت
این روزی سختی است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه
گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت بوی قوم خود کوامی ندهد ایشان را هلاک
نکند لوط که همانا ترا دید گفت بشما رسیده است قصه اهل این شهر و کار ایشان

فرج و سرور فرج لغت زوال خوف ابرویم علیهم السلام یا بر ملک ملک اهل فساد و کفر
خنده او از تعب میگردد از غفلت قوم بوالعزم با وجود قریب غمها بس بدین
بود از مثل ملک بصورت بشر یا شکفت می ماند از خوف ابرویم علیهم السلام از سن با خود
بسیاری چشم و خدم خود و بر سر تقوی چون ساره خنده معتدلی بی شاد است
دادیم او را بزبان ملک یا سحر زینا اسمی نام در سن دوازده ساله یعقوب
و از بس اسمی یعقوب نصیب بشارت بسلامت است آن بود که بخت و سرور زنان
بفرزند پشترت و دیگران که ابرویم علیهم السلام را جویری داشت اسمحلی نام
و علاوه بر این فرزند بود پس چون مرده فرزند شود بکشتی گفت
یا ولینا عجبا و آیا من ترا می دانم و حال آنکه من هرگز نم و در آن وقت
وز و نه سال از عمر و کمالش بود و این روایت موسی در حاتی
که پیرت صد و پست سال با صد و دوازده سال بود بر سر آن خبر که میگفت
چون عجم است استعجاری از راه عادت بود که از روی
قدرت با کشفه فرشتگان و شماره را با کما شکفت هموار کرد
هر که از کار خدایی معجز نیست که از صنع الهی است و فضل نامت از میان
دو پسر فرزند پیرن آوردت نزدی و اگر بر کمال بود که چندی از و حال بود
بیشایند خدای سبحان و بگویند یعنی زیادتی حضرت او
بر شما ای اهل بیت محتقان بر آنند که از برکات الهی آن بود که ایضا
و جمیع بنیله بنی اسرائیل از ابرویم خلیل صلوات الله علیه و از ساره و خدیجه علیهما
پیوستند بر سر آنی که خدای سبحان داده است با عطا نعم بزرگوار است
با قیام اکرم پس آن وقت که بر وقت می بود از ابرویم
علیه السلام تری و فری که داشت و در میان او بودی بشارت اولاد
در ایستاد و می در کرد باز فرشتگان می در میان قوم اولاد

توئی باشد در نفس من مرا ایندی تیارا دفع کنم ^{بیاپناه کرم و باز کردم}
تو بر کن سخی یعنی پتیره و قید که بعد ایشان منع شای تا انم کرده در احادیث
صحیح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که در عمده اخراجی لوط
کان یا وی الی رکن سندی یعنی کنای پناه گرفت و صحتی آنه او را یاری داد
مالی او در خانه کان جز در گاه او نیست ^{استانیش که قبله گاه است از غنی}
پناه همه است هم کردل در حمایتش بیست است ^{از غم مدد و کون و است است آوردن}
که لوط علیه السلام در خانه فرستاده بود و از بس دریا ایشان مجادله می نمود ایشان
دیوار را بشکافتند و خواستند که خانه در آیند لوط علیه السلام بجایت منضرب
واند و سنگی شد ملایکه که او را بران اضطراب و غم و فرج دیدند
گفتند ای لوط ^{ما ز ستاد کان پروردگار تویم و غم و}
ایشان نازل شده ایم دل غمی دار که ایشان ^{بهر سندی اقرار}
و ایندای تو یعنی خضر ایشان بنویسد تو قدم از میان بیرون نرو ما را با ایشان
کنار بس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد و پیری خود را بر ویهای ایشان
مالید هم کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند خذر کنید
همانان لوط ساوا اند ^{جبرئیل علیه السلام فرمود که}
تو در ^{بیاره از شب یعنی از گذشته بر غمی از شب}
و باید که انفات نکند و و این تکرد ^{از شما یکی پس همه اهل خود را بر}
مگزین خود را که او کافره است ^{بدرستی که رسیده}
است او را ^{ایم رسید بدیشان یعنی وی نیز چون با آن کار}
ملاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت شکدی فرمود که کی خواهد بود ملاک
شدن ایشان جبرئیل علیه السلام گفت ^{بدرستی که}
سنگام غراب ایشان صحیح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت

گفته است کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد گفت که ای میوم که بدترین اهل عالم
این قوم اند صبر کن علیه السلام بیگانه ای علیه السلام اشارت فرمود که اینک یک شاهد
بس لوط علیه السلام با ایشان روی شهر نهاد جوف برروازه رسید همان سخت
تکرار فرمود و جوف شهر در آمد و هر باره اعاده نمود و جوف خانه رسید و هر
باره ادا کرد و شهادت ابرح وجود گرفت بعضی مردم همانان لوط را علیه السلام
دیدند و خبر به یکدیگر رسانید بآزق لوط را کجا بر قوم را خبر کرد روی ببری خانه لوط
علیه السلام نهادند و در وقت آمدند بوط علیه السلام قوم او
بشآب درآمده شده بیوی او را پیش ازین وقت نیز
بودند که غله های بد میکردند از لوط و کبوتر بازی و سفر
خودن در مجالس و برای استزاتش بر سر راه جوف قوم ببری خانه لوط
آمدند و طلب همانان کردند و گفت ای گروه من اینک
دختر لغت من ایشانرا بخواسید ایشان با کیزه نرند مر شمارا
تزوج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزوج مؤمنان بکفار حرام
کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط ضیق و کرم و محبت دختر از اعدای همانان
کرد و گفته اند در این بهنات نساء ایشان بود چه بر بنی پدر است خود است
از حیث تربیت و محبت یعنی زنان بخواسید که شمارا احل اند
بس برسید از فدای بزرگ فواش و عوار سوامکنید در شان
همانان من یعنی آیا نیست از شما مرد راه یافته که شمارا پسند
دهد از غله های بد باز دارد است گفته ای لوط بدی که میدانی
که نیست ما را در دختران تو هیچ حاجتی
و تحقیق تو میدانی که ما نمیخواهیم از ایشان فاحشه گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان که کاشکی مرا باشد بوضع شما قولی با او

بفری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران که در وقت
در اثنای استغفار بر آن دیار میگذرند پس بلوی آنکه بقدر اعتبار در آن نگردد و از
غراب و عقوبت ترسان شده حال خود را با جان و احسان با صلاح آورند
و در سوادیم با ولادیدین یا ساکنان ببلد مدین
برادر ایشان شعیب علیه السلام
بیرسید خدا را بپیکانکی نیست بخارا
و مکاسبه و کم میکنند چنانچه را در پیوند میگردد
و نزار و رادرسیدن موزونات
بدرستی کمی بین شما را
با توانگری و نعمت یعنی در طاعت و تقوی بیشتر که مدعی باشد شما را بخیانت
بلکه دم نمیدانند و توانگر در رسم حق گزاران است که در دم و مال خود بهره مند
سازیدند انکه از حق ایشان باز گیرید و در برستی که من
بر شما با این خیانت که دارید غراب و زکر در آینده
توصیف یوم با حاطه که صفت غراب بجهت وقوع است در آن یعنی در آن روز
غراب کرد شما را زو کرد که بپیکسی را را می نیاید و غراب قیامت است
یا غراب استیصال چون نمی کرد و از تقیص کیل و وزق امری کند یا بیاض
آن و این غایب مبالغه است
پمانند کیل را به پمانند
بمول و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزق هر چه می بود از زمین
آنچیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دنیا را می پرورند و در آن بار میگویند
و کم میکنند مردمان را
چیزهای ایشان یعنی
بها و هم میزید یا ترافه که از درم و دنیا را می پرورند و غایت
تجاری میگردند در زمین بلکه خود در حالتی که بر شاه کارها

جبرئیل علیه السلام گفت
آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است
بسی آن وقت که آمد زمان ما بغواب ایشان جبرئیل را علیه السلام
زودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت تا بجای که اهل
آسمان بآنکه فروسی و او از سنگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بپنجه و ما قدرت
کامله ... کرد ایندم زبران شهرها را ... زبران یعنی سرنگون
ساختیم ... بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن
سنگ ... از کل متجر بهیچل معرب سنگ کلی است و آن کلی باشد
بانتش جنبه شوه جوف آبر یا سبیل کو نیست در آسمان یا نام آسمان دنیا است
یا سبیل است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود ما از
دوزخ و آن سنگها بود ... بر هم نهاده یابی در پی ... نشان کرد
شده نخطوط سیاه و سفید چون جنج یا به بیاض و عروه در زاده المیسر کو به
هر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بران نقطهها سیاه و برخی سیاه بران
نقطههای سفید یا نام هر کس که بر و باران می شد بران نوشته بود یا ماده نوشته
در فراین پروردگار تو برای غزای ایشان در تفسیر زاهدی از
کینه کلان او برابر نمی بود و خورد مساوی بسوی تون آنست که سنگ بر
جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر یکی از ایشان بود
سنگ مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد. آورده اند که یکی از ایشان بحرم
مکه در آهر و تا جهل روزان سنگ که نافر و او بود در هوا معلق با ایشان همین
که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد. و نیست آن سنگ عزا
نظا ... از طامان دور بر ایشان را استحقاق آنست که
بر ایشان سنگ بارد چو عالم از سنگ کنک دارد عیب نبود که بروی سنگ بارد نگاه
سنگ در خورد دست بسیار بر طالم را بهیچ سنگ بردار و گفته اند که ضمیری راجع

و نیز او من که مخالفت کنم شمارا و بیایم
آنچیزی که شمارا از آن نهی میکنم یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم تا خود و تکلیف آن شوم
بلکه از هر چه باز میبرم خود نیز باز میگیرم
مگر بصلاح آوردن کارهای شما
توفیق میبخشد و اصلاح امور باریدن بسر مترل صواب و صلاح
و معیشت خدای
عاجزانه
ای کرده من
ان نشسته
کرده نوع را علیه السلام از طوفان
صوم
کرده لوط علیه السلام
اگر از اجماع گذشته عبرت نمیگیرید
طلب پروردگار من و ایمان
غیر او
دوست دار تا پانصد و دود یعنی فاعل آید یعنی بندگانه را دوست دارد
و بمعنی محمول بود یعنی بنده گان او را دوست دارند قطب البرار مولانا یعقوب
چو فی قدسی سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست
دارند و نیکی بهم خلق و دوست دلمایکن یعنی اونیک را دوست میدارد و نیکی
او را دوست میدارند و نه الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون
بشخصی محبتی درنگرند اصل حسن احسان که سبب محبت می باشد غیر او را ثابت
نیست بی خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یکم و یکم

باشید و ... این نمران باقی گزارد برای شما از حلال بخواه ترک حرام
بهرت شمارا از این خیانت جمع میکنند ... اگر مستبد باورد از
روزی را ... من بیستم بر شما ... نکامیان که شمارا از
قیام باز دارم یا از خواب محافظت کنم بلکه من در سوط پیغام رساننده و نصیحت
کننده بر من رسانیدست و من این شرط بلاغت بنا میگویم و تو خواه از
سخن من بگریز خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی
انکه ایشانرا از خان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی انکه
ایشانرا حرب نموده اند و شعیب علیه السلام از این جمله بود که رخصت حرب نداشت
قوم را همه روز مو غلط میگفت و خود همه شب نماز میکرد و ...
گفتند قوم او که ای شعیب اصله تله ... یا غار تو میفرماید ...
تکلیف انکه ما ترک کنیم ... این بر سینه اند پولان از
بقای ... یادست برداریم آنچه میکنیم و ... در مالهای خود
اینچنین ایم از نقصان کیل و وزن یا بازرگانی شدن یا قطع اطراف
در اعم و زمانیر ... برستی که تو برد باری ... و راه یافته
بزم خود یا این سخن از روی تمکیم میگفتند و مراد ایشان اضداد این سخنها بود
و ضعیفها یا بطریق استبعاد میگفتند که بآنکه بجا و رشده موم و موصوفی بر این
سخنان میگوئی ... گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من
حرفی پیچید و چه میگوئید ... اگر با شتم من بر بصیرتی و حتی
از نزد پروردگار خود ... و روزی داده باشد مرا
از نزد خود ... روزی نیکو یعنی نبوت در سالک یا مال جلالی
خیانت بخش و تطیف تا مراد دولت کمال و تکمیل از زالی داشته باشد و سعادت
دو جهانی و جسمانی عطا فرموده و او باشد که من در روی او خیانت کنم ...

به چنانچه از فضل ما ... و بگرفت آنانرا که کار بودند چنانچه آواز
 جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جميعا ... کشته
 و همراهی خود ... مردگان و بوزیرین آنها دکان داشتند که بپای کار
 اقامت نموده اند ... در آن دیار ... و اینست که هلاکت قوم
 مدین را و دوری از رحمت من ... چنانچه چنانکه شد نمود ملعون کشته
 شود تشبیه کرد مدین را بشود بخت آنکه غواب هر دو قوم صیغ بود ... آورده
 که این عباسی رضی الله عنهما از خود که هیچ در امت یکی غواب ملاک نشدند الا قوم
 شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم نمرود را صیغ از رحمت ایشان بود و این ...
 از فوق ایشان ... و تحقیق ما را ستادیم ... موسی را
 با حجرات که ایشانرا صحت نبوت او بودند ... و تحقیق ما را واضح
 که آن صحابا بود و صابند که جهت وضوح است ... بسوی زرعون
 ... کرده اشرف از قوم او ... بپای روی کردندان کرده
 زمان زرعون در کار شدن بموسی علیه السلام ... و نبود کار زرعون
 ... رنج رشت و صواب و چون امر از متابعت او کرد و فرزند اینرتاب او
 باشد ... پیش روی کند زرعون قوم خود را ... روز رنج
 بی دراز شدن در دوزخ ... و بد
 مکانیست در آمده شده در دوزخ یعنی آتش و دوزخ مورد که آتش خودیست برای سیرت
 چکر و تسکین عطش باشد و آتش موردیست بر صدقات ... و از پی در
 آمده شد زرعون و قوم او ... درین سیرای لعنت است ...
 و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست ... بد عطا نیست
 ... شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ... این خبر
 اخباره بهر آنکه هلاک شده که ... قصه آرا بر تو می گویم ... بعضی از آنها

بمنظر عیان جلوه نموده و تولد انفرزیت حقایق صفا - الی حسن نواده یوسف نزا
خوبی در شش تو کرده عاشقان یعقوبی که نیک نظر کنند کسی غیر تو نیست در رتبه یحیی و جوی
گفتند ای شعیب بجهت نهم نمیکشیم بجهت بیست و نه یحیی بسیار
از آنچه میکردی از خوب تو حید و رحمت نطفیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکر
ایشان بود و این سخن از روی عناد می گفتند و گریه برانهم کلام او نکردند و اول خطیب
الابنیا بود و دیگر گفتند در میان ما و ما می بینم ترا در میان ما و ما می بینم ترا
در دفع مایا ضعیف البصر و اگر نه قوم تو بودندی که بر دیدیم اندوه ما
ایشان ترا غم پر میزدیم بر اینند ترا شکسار میگردیم و شعیب تو
بر ما عزیز و محکم بر تیره که مانع رحمت مای موجب رحیم باشد
گفت شعیب علیه السلام که ای گروه منی ای اعیشره و قوم منی
تو بر شما و دستر نزد شما از خواهی و گرفته اید شما او خدایا
از بس بشت خود بیگانه متروک ز آموزش شده یعنی حتی تبار من نگاه
میدارد و زمانی پروردگار منی بشت می افکیند بدستی که از بدکار من
بناجی شمای کنیند اما است بر وجهی که پیشتر بود و پیشتر نیست
و بران شما را مجازات خواهد فرمود و ای گروه منی عمل کنیند
بر حالهای خود که دارید از شرک و نفس که منی نیز عمل کننده ام در
کار خود زود باشد که بدانید انکس را که بیاید بود و ترا
غذایی که او را رسوا کند یا بفضیلت تمام هلاک سازد
و انکس که او دروغ گوید بر عم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر خصم با شما
و انتظار برید از آنکه من بگویم که منی نیز با شما منتظر ام
و آن هنگام که آمد عزابت کا سبب نجات دادیم شعیب
و آنرا که ایمان آورده بودند با او و

علیه السلام

باشد و متوجه گیر باشد که در واجازت سنی گفتن بر خود بنویسم تا اینطور و اینطور
نیست و در این است که می از این حرف سنی بر نکت باشد که بختی و بعد در زبان
جای او بود و ... و نیکیت باشد که بموجب همه بهشت مآوی او بوده در جفا
سلمی از شقیق سنی موی سره نقل میکند که علامت سعادت پنج خست نرمی دل و بسیار
که پسون نرفت از دنیا و کوناسی امل و شومناک و نشانه اشقاوت هم پنج است سنی دل
و خشکی و پدید در غیبت برینا و طول ایل و بیجایی ... شیخ ابو سعید فرزند قدسی هر روز بود
که حتی بجای از در حضرت دو کار نظم بیان کرده یکی سیاست جناری و سوطی نظری که
دما را از روزگار بگذرد بر آورد و دیگر حکم ازل که سعادت و شقاوت و خلق شرف
نقاد یافته و حضرت رسالت علی التدریج و سلم از سبب آن خبر و سوطی این حکم فرموده
که شبستنی سوره بود آفایلی از ازل روح سعادت بر نگاره و بیخ را تا ابد و ابع
شقاوت بر جبین سوطی او میراث آنرا سوی اصحاب الشمال فضل او می توان از این بازرد
اصحاب الیمین ... فاما انانکه بدین شدند ...

در آتش دوزخ اند ... در شانراست در ان آتش ... زیاد نیست
زمانه زار زخم صوت متعبد گویند و استعمال او در بر اصوات جلوت و شقیق
صوت ضعیف بود و در افونین متعبد باشد شبیه میکند زیاد استقار یا بانکر
اصولک ولین بر نشان با این ناله و انخاف ... جاویدان باشند
در آتش ... همیشه تا آسمانها و زمینها کالی است این
کلمات در طرف فوج جارت از تا یید و کلیم است بس دوام در دوزخین دوام آسمان
وزمین باز بسته نباشد به نصوص و الی بر تا یید و دوام کلیم انی و انقطاع دوام
الهی و میا وارد است بس اعتقاد جلیه کرد کفار که استقیا جارت از نشان است
جلو به دید دوزخ خوانند ... مگر ای خواهد پروردگار تو که نشانرا
از غزوات تا بغزوات زهر بر مغز سازد یا غزواب دیگر غیر از غزواب است در دوزخ انواع غزوا

بایست یا ابادان چون درخ قایم ایستاده
یا خراب چون گشت در رده و گفته اند قایم آنست که اثرش در پیره می شود و چون دیوار
عاد و خورد و صید اندک انا را و بیانی نیست چون دیار نوح علیه السلام
ستم نگردیم بر اهل این دیها با هلاک ایشان
بر نفسها کلا خود با رنگاب آنچه موجب خدا بی بود
سودگی و توبه و دردت دفع نداشتند از ایشان
از روی جهل بودند که نمی آیدند و می برسیدند
یعنی اهل ایشان باز نداشتند از ایشان
و نپوشدند ایشانرا
بنان چون زمین کاری و هلاکت سکونت و طاعت این گرفتاری است
گرفتن سرور در کار تو
چون بیکرد اهل دیها
و حال آنکه اهل اینها طام باشند
بدرستی که گرفتن خرد
در دنیا که دست است و در آن گرفتن کسی را روی خلاصی در راه رها
نیست کسی که ضرر ظلمتی و مادم بر او عیش مظلومان ببرد نمی ترسند از آن کاربرد
تعالی اگر چه دیگر سخت گیرند
بودستی که درین جبار گردیم از نقص
هر ایندی غیر نیست
هر کسی را که برسد
از غرابان
سرای روز قیامت روزیست
جمع کرده شده
از بدوی مردمان یعنی همه خلق را در روی جمع کنند
و از روزی
و باز پس نمیداریم آن روزها
روزیست حاضر شده در روی اهل آسمان و زمین
مگر از برای گذشته بودنی شمرده شده تا وقت ولی در برسد
روزی که بیاید آن روز مشهور
سخن نگویید
قایم نگردد
مگر بر ستوری خدای و اینها موقوف خدای
میگسی سخن که او را نفع رسانند

مگر در بیانی که بر سینه انداخته اند...
بیا بطلد...
ایشانرا از غواب...
و مرا بینه ما دارم...
کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کرده اند...
اختلاف قوم تو در قرآن...
از این امر که در قرآن...
میان قوم مری علیها السلام تا بطلی غواب...
یافتی...
تو که در قرآن...
و بر رستی که هر یک از مختلفان...
بجای آن یعنی یکس نیست مگر...
صاحب ایجاز...
بین و جز...
خزان...
اینها...
بسی...
مستقیم...
مستقیم...

و عقوبت و یکی از اینها آنست که با تیش غویب کشید پس استغنا از خلوه باشد در غواصت
 نه از خلوه در دوزخ بدستی که از نیکی کار می آید کشته است
 هر چیزی را که خواهد از انواع تعویذ و دعا تیرین شود و اما آنکه نکند
 شوند پس ایشان در پیشند و چون در این عالم اندران
 پس ما و ام که باشد آسمان غایت و زمین آن بچشم بوم بدل لاله
 و السموات زمین و آسمان پهلایین آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره
 در این مقام آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر اشیاء و ادست هم از
 حیثیت صفت ایشان و گفته اند در ادنوی وقت است بهر چه بالای سر
 باشد آینه آسمان گویند و آنچه زیر قدم بودارض خوانند پس ما و ام که نوبت وقت
 باشد سحر در پیش باشد
 که آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را
 از نعم خنان بدوئی رساند زیادت از آن رتبه رویت در رضوان یا بنعمتی
 که کند آنرا اندانند مگر وی که عالم است بجمع معلومات و نکته فلا تقلم نسی ما اقبل لم من قره
 امین مؤید این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر رضوان من العوا که
 سمت و کبریا و بیاید دانست که علماء تفسیر درین استغنا شوی بسیار گفته اند در زاد
 المیسر آورده که استغنا الما یعلم و در عالم فرموده که سوال بچین استغنا دانان است
 و اگر اقوال هم آورده شود شرط چهارم که در اول مؤخر شده بتلی نمی تواند و بعد ابائی
 را که در این رجوع عطا داد ایشانرا عطا دادلی
 یعنی مستطاب غیر نهایت در پیش میباشی در کمال فی طلب حضرت رسالت
 سلم الله علیه وسلم و حقیقت خطایب راجع بامت میفرماید که بشک باشد
 از اینجوری پرسند این که چه مشرکان در آنه ضلالتست بود که بطلان
 یعنی شک علیهم در آنکه آن عبادت که اعلی است که از بطلان ایشان کشد چنانکه کفر
 اعم فاضیه میبندد ایشان شد در آن نعی پرسند اهل شرک تا ما را

باز دارند ... پس شیخ یاری داده نشود ...

در روز ... در ساعت ...

آوردند ...

آمد ...

تغییل ...

کریان ...

یعنی ...

رسالت ...

که می ...

خاصه ...

تا نماز ...

نمایند ...

سازند ...

او ...

استقامت است که مستقیم باشند بر امر و نهی امام پیشی در حق خود نموده که مستقیم آنکس است
که از راه حق باز نگردد تا به منزلت و حال برسد در حقایق سلمی از جو زجالی قدسی سره نقل
بکنند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باشی محمد بن فضل رحم الله فرموده که آنچه
که بود ولی به نیکو نهان نیکو شود و به بی پروا و بی شهنش است شود استقامت است
شیخ الاسلام قزوینی میفرماید که کفر و کفر و کفر بسیار نیکو گفته است و اینست فایده
کما امرت به برکتی را بر سید محمد که امام علی فاضل است گفته است استقامت ابو علی
یسوی رحم الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در واقع دیدم که هم
سبب شیب شیا از نیکو و صبر است فرموده است که استقامت است که امرت الی غیره بر کوا
فهم فرسخ نباشد در بخش ضایع است شیخ ابو علی در قافله که گفته که استقامت است
که سر فرود در انظار سید محمد عفو ظاری که خواجه عصمت بخاری در حق ابوبکر صحت اهل
استقامت فرموده که کسی با دامن اهل استقامت که باشد بر سر کوی طایفه است و او صاحب
طبیعت پاک عروه باطلاقی موت جسد سپرده تمام از گردن می دهد امی نشانده بر سر
سایه و خورشید مانده است و در صورتی که در حدیث آمده است که استقامت است که
که خوی بر او نیکو میکند و بیست است که در حدیث آمده است که استقامت است که
بسیار است که شکوه و غم را می برد با ایشان با فرمان ایشان هر چه در عالم
بکنند ایشان را بر پیداد ایشان سفید شود در حق ابوبکر و کفر فایده برای
ظالمی بر ایشان است و در حدیث ایشان ریزد با کائنات بیست و ایشان و پد تا بنویسد
در ظلم ایشان شکوه بود و تمام ایشان را می رسد که در ظالمی در پد تا بنویسد
بناک مشرف بود اولاً با ایشان داد فرمود که گفتند اگر ایشان بر سر خود ریزد
که در عالم موت آن ظالمی بر سر کانی کرده بر سر کانی که در عالم موت است
که در عالم موت آن ظالمی بر سر کانی کرده بر سر کانی که در عالم موت است
و نیست شمارا
باز دارند

در این سوره آنچه در دست و راست در عالم
فرموده که تخصیص این سوره برای شریف است و الا حق در همه سوره‌هاست و گفته اند
هذه اشارت باخبار مذكوره است درین سوره یعنی این خبر ما را است
در دست و پا کرد و در کتب دیگر
که بر آن متکین اند و در دست و پا کرد
منظر اینم نزل عذاب بشما و مقرر است
علم این علم است از اسماء و زینها و هر یک از
کرد و وضعی روح جمول خوانند یعنی مانند این بود که در
بسی پرستی کن و در کتب دیگر است و توکل کن بر روی تقدم
عبادت و توکل اشارت است مانند نفع توکل بعبادان رسد و توکل بر خداوندی اعتبار
بوده است و نیست پروردگار تو
میکنند و بعضی خطاب خوانند و مخاطب می برد مانند و در تفسیر کتب الاخبار
در حدیث نقل میکند که تا که از دست آید اول از سوره انعام است و خداوندان
آیه آخر سوره و علی السلام است و اظهد اول و الا
در کشف الاسرار آورده که این سوره از شبهاست
و آنست لا یعلم تا ویلوا الله و گفته اند مواد زیر ایکب اسماء حسنیه است
اگر کسی در آن جناب از این سوره در نون الرحمن حاصل میشود یا محض است از
اسماء الهی جناب الف از الله و لام از لطیفه را المذرف یا از جناب او جناب
الف از انفراد است و لام لطف و راء رحمت کونیا قسم یا و میکند برین وجه که با تفرق
من بر بریت من و بلطف من با عارفان لطایف احدیت و بر حمت من بر کلام بریت

در زمین گمانند از دنیا میروند
که بنات دادیم ایشانرا از عقوبات
و پوی روی کردند آنانکه گافزیدند
چیزی را که منع شده بود زوراف یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام
بمحصیل ابواب شهوات مصرف کرد اینده از ماورای آن اعراض نمودند
و بودند کافران و غفلت بر پروردگار تو
که هلاک کند دهرها را بشرک و حال آنکه اهل
آن موضع بصلاح آن بندگان باشند در میان یکدیگر یعنی مجرد شرک هلاک نکند تافاه
ز ظلم بان منضم نگردد و از بیگانه ملک بیعی مع الکفر و لایستی مع الظلم
و اگر خدای پروردگار تو را در این امر اینه کرد ایندی مؤمنانرا
یک شکره یعنی بر یکدین و بر یکا این
اختلاف کنندگان در حق و باطل چون بود و نصاری در جوی
که آنقدر صحت کند پروردگار تو بر او را با ایمان داده نماید چون اهل
جنبه که مسلمانانند با آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش
و کوهایی و بر افتاعت دهد و اند برای این اختلاف از پروردگار
ضرای هر دو نترسند برای رحمت آن پروردگار و بافتگانرا تمام شد
منی پروردگار تو یعنی کل که ملائکه گفت و آن اینست که در هر یک از این
دو چیز از عاصیان دیوان و اولیای
از اخبار پیروزان و آن خبر چیست
حالی میداریم بیان دل ترا یعنی فایده اخبار رسل است که دل تو پیارا
و یقینت پیرو بر ادای رسالت نشات نمایی و بر ایوانی کفار شکست با شتی

صید

تا گمانا یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است و بعد
 یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام **صید** و بعد خود را یعقوب
 علیه السلام گویند یوسف علیه السلام در میان دو ازده سالگی پستی او پنهان برکنار بود در خواب
 دید ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسیده
 گفت ای پسر خدای تعالی غیب دیدم **صید** بدستی که دیدم در خواب
صید یازده ستاره در آسمان و پادشاه بود ماه را و من بودم که
 بلند بودم که در آسمانها جاری و آسمانها را از آسمانها بی شمار کاف
 و برترین زود آمدند و من در ایشان نمی گزینم **صید** ایشان را و
 حراسیده کردند یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام در تنه رفیع باید
 و برادران یازده گانه که شمار کاف اشارت به شانست **صید** و بگویم او
 بجای آمدند و فکر کرد که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر
 دارند ترا پند تصدی کنند **صید** گفتای هر که من تصفیر از روی شفقت
 است و محبت **صید** خوران و پیدا کن **صید** خواب خود را
صید برادران خود **صید** که حید کنند برای اهلای تو **صید**
 حید کردنی بسبب شیطان **صید** بر روی کردی سرکش که ابله
 بعضی است **صید** و آدمی **صید** دشمنی است اشکارا که او را
 بر مکر و کید میوان **صید** و می گفتم ترا برگردند برین چنین خوابی که دلیل
 شرف و نشانه توفیق است **صید** بر خواب **صید** و خواهد کرد ترا
 بر مکر و کید میوان **صید** و باد شامی **صید** و خواهد اموزد ترا
 از تعبیر خوابها **صید** یا تاویل خواصی **صید** که من ترا **صید**
 همه تمام خواهد کرد **صید** خود را **صید** و نیز ترا
 یعقوب یعنی برادران تو بگوئی که ایشان را **صید** یا بر شیب یعقوب علیه السلام

جواب قسم چیست این آیه است معانی آن آیه های کتاب مبین است یعنی
سوره که ظاهر است اعجاز آن یا موبد است معنی آن به متامل یا روشن گفته است
نصرا که بود سوال کرده بودیم در روایت آمده که علماء و یهود بعضی اشراف
و بگفتند که از محمد سوال کنید که سب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر
بوده این سوره نازل شد بر شیخ که ما فرستادیم کتاب را و او
این سوره است در آن آیه ای که در آنجا بعضی از قرآن را بر این گفته یعنی
این سوره را بلفظ عرب فرستادم بعد از آنکه این آیه نازل شد که شما هم کنید
و معانی آن برسد و محبت بر شما لازم شود و اگر بخت دیگر فرستیم شما در آن زمان
عذر آرید ما نمی توانیم بفرستیم و این آیه است بهترین قصه
خوانده شود در معالم کوریه به شکر بخت ایشمال او بر مجاب و غایب و حکمتها
و غیرتها در غیر المعانی آورده که این قصه از قصتها کما احسن است چه صاحبش نیز از
آدمیان احسن بوده و در تفسیر عجیب القصصی گوید که صحنه کمالی که فرموده که
احسن است بسبب آنکه شایسته تمام دارد باحوال انسانها که تا وکیل کنند و بیگانه
برای یعقوب را بیعت و در اجل را بنفسی و قوی و عواطف بر او در از غیب و صف
و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسانان تطبیق داده
و چون درین ترجمه اختصار است مجموع اخبار و روایاتی که در این قصه و تاویلات او
با نکات و دقیق که در مراد گفته اند و از اخبار التفسیر هر دو را پیاپی آورده
قصه و ترجمه الفاظ الکتفا نماید آورده اند و بعضی از اخبار رضی الله عنهم نقل شده
یا رسول الله در قصص علیها این آیه نازل شد که ما بر تو می توانیم بهترین کتابی
که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبری میوسم ترا بهترین خبری
بوعی کردن ما میسوی تو بود و این آیه سوره مودرا و در این
و بر سلی که بودی تو پیش از نزول این سوره است اخباری که از

به نیکو کرد کفشی ای پیر پر حسیست گفت ایوسف بکشید یوسف را و کوفت کوفت
 این سخن را گفت او را بکشید او را بکشید او را بکشید او را بکشید او را بکشید او را بکشید
 عمارت با موضع که در این ساج باشد یا او را غایب کند چنانکه تملغانی مانده برای
 شما که در کلبه در شما یعنی چون او باشد بر روی شما آورد و تمام بر شما
 اقبال کند و باشد پس از یوسف بعد از ماضی کار او و خود
 کرده شایسته گان یعنی توبه گنندگان و این نیز از مکار ابله است که ناپاک
 بادید از او را از روی تسویف میگوید امروز که میگویند و در توبه او تامل نمی
 نمایند که عذر زوار از خود می باید و بر اعتقاد نیست که کار او روزی در این
 کولود که زوار که جو فرزند او برسد نوبت کار کرد است و این سخن گفت کوفت
 از ایشان که بود او دیار و پیل و ... کشف یوسف را که قتل می
 کنان غلامی است و ... و بفکنند او را ... در قوس صباه
 تا اگر گیرند او را ... بعضی از راه گذریان که بدانی
 رسند و بر بندش بنا چینی دیگر و شما از و باز رسید یعنی چون غرضی شما بودی
 او است برین وجهی باید کرد است ... اگر رسید شما کار گنندگان
 بختورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده
 و سزای از زمین دیده، شبیل سنا فیه بلذکرده کل دست بود در از کرده سیرابی
 بزرا و تو خیز از لولوی نزدیک از لولوی بود که یوسف را با ما بصیر او فرستادند
 بیخ و دماش بلذرا اند یعقوب علیه السلام فرمود که من لی بهار رخسار یوسف
 چون ببلبل قرآن دیده خواهم بود در او را دید که شما در کار اربابشید و منی بخار
 خار بهر کشتار با شتم و نیان در بهار پیشی خندان من اندر کینه غم چون در زمینان
 فرزندانی از یعقوب در مانده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از کاشای سبز و صاف
 باولی در میان آورده کفشد موسم کل دوم روز است غنیمت دانید که در نوبت ما در

که اینها از وی پرسود آرد ما آنها را میبخشیم تا تمام کردیمت را علی بود و بود پور
پیش ازین وقت یا پیش از تو را و حدیث و پدید یعنی او هم در آن
برای بریم واسعی علیها السلام یعنی ابرو مع کلمت و رسالت و نجات از نا بود
و بر استی علی السلام با فرج یعقوب و اسباب از صلب وی است برستی که
پرو و کار تو پیش داناست بانه استحقاق اجساد دارد حقیق استوار کار است
و درست کردار که بگردد این باید باشد که تحقیق است که در حدیث
علیه السلام و در حدیث برادران او آیات نشانی صفت با دلایل حکمت
پیش هر کس که از او غیر ایشان را یوسف را علیه السلام بازده برادر بوده بنیاد
و آن برادر اعیانی بوده و شش دیگر علانی که بر آن خلد یوسف نیز بودند یونا
در ویل و شعون و لاولی و ریانون و بیجو و چهار دیگر علانی و ایشان از دو
سریت بودند ان دیشالی و جاد و اشتر آورده اند که جوی یوسف علیه السلام است
مذکور بابد بر غیر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان ان وصیت فرمود و با جنت است
او مرده داد بعضی از زنا برادران او شوند نو و کاز شام که ایشان خانه باز
آمدند صورت حال باز نمودند ایشان از برق حسد در حرکت آمده و بند بر هم
مشغول شدند با دکن انرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر
بر این یوسف و برادر او یعنی بنیامین و برادران او بودند
سوی بر ما تا از ما جدا شدند و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگر داریم
و ایشان خورد و سال و لی کنایت بیس با بیستی که ما را دوست نبود استی و چون دو
عاقبت ضعیف را برده مزد قوی اختیار کرده و این برستی که پذیر ما استی
در دوران و نسبت اشکال از راه صواب یعنی رالی و
درین کار شرط واقع شده در تفسیر آورده که چون شیطان در نشان این کلمات
استماع کرد بصورت پیری بر ایشان را بر سر و گفت یوسف میگوید که شمارا

رباعی رضا داده بنمود تا سر وقت یوسف را بستند و مورثی شانه زده جاهای
خوش بوستانید و در قمیصی ابریم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام انداخت
آورده بود و وقت القاهره آتش نبردگی در او بوشانید بود و بیست بعقوبت علیه السلام
رسیده چون تعویذ با زور بیست و هشتاد فقره نوافل تا شجره الوداع کرد و
در دوازده کتفان بود بیرون آمد و یوسف را علیه السلام در کنار گرفته که کتفان آغاز
وداع کرد روز وداع که به ندر خورج کرده بود طرفان اشکتابا بگریان رسیده بود
و یوسف علیه السلام که بر راکرمانند دید قطرات کلاب بر کتفان رضای بار برون گرفت
دادندانه بر و از روی خوشیاب با الحاسی خیره سفینه آغاز کرد که در دوازده کسی زد
بارید و کل را ابداد گفت ای بر ریب که به چست زمانه حالی بعقوبت مضمون
این قضیه بسیار نور بصیر رسانید میان بزم سوسیه و بر سر راحت بر شک دینه
من می رود که راکه بگرد ای یوسف ازین رفتن تو را یک اندوه عظیم بمشام من
میرسد و میدانم که سر انجام کاری خواهد شد باری لا اله الا اناس که ارا
زاموشی کنن که منی ترا از اموشی خواهم کرد و زاموشی نه شرط دوستانست پس
فرز نواز در باب حیا فطرت یوسف میانه بسیار نموده و ایشان یوسف را بردوشی که
رو کار راه آوردند بعقوبت علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق لغای فرزندی
او چند میگریست سوز سرور و انم ز جسم ناشده دور دل از تصور دوری جوید
رزانت و چون فرزندان از نظاری غایب شدند روی بکنعان نهاد
پس آن هنگام که برادران بر دند یوسف را و کردند با او این کردند و صایان
بر در ابر بکطرف نهادند یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعن نمودند که گفتند ای
صاحب رویی کا در یکی ایندان کو اکب که ترا سجده کردند تا از وقت ما
برمانند یوسف علیه السلام گفت یا احویناه چهارم شد یکی از حال پیر پیر کفغان
پسندیشید و بهر کوهی و ضعف حال نماز هم آرید یاری دهید کرد در او در کشیدم

خوان خرابدیج پست علیه السلام نام تماشاشنیده خاطر مبارکش مژوبه شد و بایرادر او پیش
بر آورده و انشی می اجازت نموده مضمون این مثال بنویسی حال بعضی رسانیدت
زین شکنای خلوتم خاطر بصراحتی کشید که بستان باد سحر خوش میوه در پنجم را، یعقوب
علیه السلام در فکر دور در از امشاد نامی گفتند برادران یوسف علیه السلام
ای پسر ما چست تورا که این نمداری ما را
و تا می کنی در فرستادن او در حال آنکه ما و در آن نیکو با ایم
و بغایت بروی مهربان رفت او را با ما فدای جانب صرا
تا در سخت و فراخی معیشت مویا و نقلها خورد و بازی کند و نیز
انداختن شتر و اینون و بهرستی که ما و او را کاسبان
از نگاه باز رسای و موام گفت یعقوب علیه السلام بدستی
چرا اند و این دارد آنکه شما میرید او را از پیش من چه
شکوت مغارت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده و کلام و دیگر
می ترسم از آنکه او را بخورد که در آن زمین که شما
مردی که کان درنده می باشند قها در اگر کسی قصردی کند و شما
از در بخوان باشد سبب اشتغال بنماشا بافت اشمام در محافطه او
از آن ترسم که در غافل نشینید ز غفلت صورت حالش نه بینید درین در بریدت
محنت انگیز کنن گری بردن در آن کند نیز گفتند فرزند خوان یعقوب علیه السلام
بخوای که اگر خورد او را کوک
آنکه ما کرد می توانا و قوی می کنیم که هر یک از ما باده شیر در می آید به مناد می توان
کرد برستی که مان وقت که برادر را بگری دیم
زباکاران با شیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل برین
علیه السلام بگشت داشت و تماشاکوه و صرا دی بدل برالم بجران نهاد و بقضای

به رفته و شبانهگاه بر روی ...
فرزندان شیشه‌ها را از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه میشود و یوسف
من کیست که او را می بینم ...
ما در چشم صحرای پیشی که گفتم بر یکدیگر می‌دور و بیرون می‌رفتند ...
و بگذر از چشم یوسف را تنها ...
بنی خوردند از او که ...
سخن ما را باور نمی‌کنی ...
کار ما را اینجاست بهمت بودگانی که نسبت ما واری ما را در روی گویای پیروی و دلیل
دیگر داریم به خوردن که یوسف را و آن پسر این است ...
... یوسف پسر این یوسف ...
یوسف را نزد پوزخون آوردند ساخته به روی یعقوب علیه السلام که پسر این خرقه را
دیدند غوغا بپاکی یوسف در دلش آمد اما چون اطراف پسر این در دست بود و ...
که عجب گرگی بود که یوسف را خورده و تروسی به پسر اینش نکرده پس از روی غبار
گفت با فرزندان که چنین است که شما می‌گویید ...
است برای شما ...
هلاک یوسف ...
نماند مگر با جزای ...
از روی خواهم ...
که هر روز یوسف در آن جاه بود صبح روز چهارم خورده ...
... و آن کاروانی نزدیک آن جاه و آن جمع بود که ...
... بی فرستادند ...
گویند که آب کشیدگان کا روان متعلق بدو باشند و وارد آن کاروان مالک

رحمی کشید که غم او زار مانده ام القصه بسین الوالغفات نمانوده طباخه بر روی او میزدند
در خاک خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید بیرون آن صورت
حالی مشاهده نموده او را در زرد امن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در این
توقف کشید آفرین بامن عهد کرده ای که قصد قتل او نمی کنی غضب ایشان تسکین یافته
از سرگشتن او در گذشتند و در ای خوراجی ساختند
پس گفتند او را در این حالت در فرج جاه و آن جامع بود به فرج کفایت یابد
حالی بیت المقدس یا در زمین اردن فرج جاه تنگ بود و بایان کشاده و سفلی
که غنم داشت یا زباده بیوسف را بر جاه آوردند و چون دست در سر یک از شیاطین
که میزد دستش بر بستن و رسی در میانش می کشید بجا فرود گواشتند و امن پیرامن او
بشکی که بر سر جاه بود در او نیت پیرامن از برش بر کشیدند و چون بایان جاه رسید
زمین را بر پرید و از حضرت ملک اعلی تعالی نشانه خطاب مستطاب بطایراندا شیاطین
تدریجاً منتهی رسید که ادرک عبیدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف تنگ جاه رسد
بلای رسیده و او را با جنم مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تنگ جاه بود نشانند
و از طعام شراب بهشت بوی داده پیرامن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت
در او پوشانیدند و ملاحی فرستادیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل علیه السلام
دادیم او را که انوده ناک مباحش که بزدلی ترا از ضعیف جاه بزرده مسند جا
رسانیم و برادران را با جتمندی تو دیگر تو آیم مراینه تو خبر دمی از
باین کاری که کرده اند و برخی که بتو رسانیده اند
و حال آنکه ایشان ندانند که توئی بخت علوتشان بوزعت مکان تو و اندک
زمانی را از این صورت دست داد که خدمت او آمدند و او را شناختند اما چون
یوسف علیه السلام در جاه افشاد و برادران باز گشتند بر سر راه رسید و بزغال
گشته پیرامن یوسف بخون او آلوده ساختند و او را نزد نزدیک

شده عادات اهل آن روزگار جهان بود که مادون چهل درم را می کشیدند و بیرون می افروختند
آنرا و زنی می کردند مگر در بهای خود را می فروخته بودند و با سپید بهیاری
و در درم برداشته در دستها آورده که بود این کثرت آنقدر مالک یوسف را خرید
نماند و در شهر لوران در خانه یوسف را علی بن ابی طالب از آن
بغستان یعنی بنی اسرائیل با او با ایشان با شایگان و انبیا در فرین اولی در غایت
بلاده جهت گرفتن و نافرمانی بن مالک را بصر آورد و در این زمان بیست و سه
رتبان بن ولید علی بن ابی طالب در زمان خود در ایست قطیف با اطفح مصری که
عزیز گشتی باز داده بود چون چنگ کرد و آن را در بیست و سه درم که در آن روز
رمانه کاروان آمده یوسف را در بند از آنجا برداشتند و بیست و سه درم که در آن
عزیز مصر در آن روز در آنجا را اخیل نام یافتند و شهر را بست که او را زینبی
گفتند در این میان بعضی زانوقت نام تصح کرده و در آنست بفتح را که کلام شهرت
دارد القصصین و نیز خیر یوسف علی السلام پسند ملک پیغام داد که تمام غوره را
بسیاس آورد و در دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته به بازار آوردند و کلیه
آن جمالی شیرین شور از معربانان بر آوردند و آنگاه با بیایان در آمد زیاد
و فغان از در و دیوار بر آمد و خبر از آن بنی یزید در آمده که در بهای خردی
ایضا میگردند تا برای رسیدن مشک او زود نوبت و مشکود و پاید میزند
عزیز قدم فریاری پیش نهاده خریداران دیگران میسختند پس زانجا خانگی
نشستند و نیز بهای بر او و یوسف را می خریدند و در آن روز که از آن شهر
و گفت آنکس که خرید یوسف را من در مصر با نایل مصر یعنی در آنجا
زن خود را یعنی زینبی که ای در جای این غلام را آنجا بست
از نیکو داشت و حسن نمودن نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل نیت و احقر است
یعنی این غلام را نیکو دار میسختند شاید آنکه سود رساند ما را

اینکه فرغانی بعد از اهل مدین چون به جاه آمد ... در دو ماه در جاه فرو گواشت دلو
خود را در می رسید یوسف علیه السلام که در مدین نشین ... ای یوسف با تو بر تخت پادشاهی
روز در جاه آمد. و یوسف در مدین نشست. در معام آورد که دیوارهای جاه بنواری
یوسف بگریستند در اینس از بدین فرموده که مالک در کشیدن حیران بنامند و تورا
نهایت کران دیدن جاه و فرنگیت و آن ماه در دلو مشاهده کرد ... گفت
ای خرد و شادمانی گفته اند بشری نام صاحب بود او را برای عایشه طلبید و گفت
... که در مدین است که دیوار کران ساخته بی مرد کاری او یوسف را از جاه
بر آورد چون ماه جهان آرا بر آمد ز جانیش بانگ یا بشری بر آمد بشری که گفت
تاریک جامی بر آمد پس جهان از فرجامی ... و بنهانی در شمشاد او را از
کار و اینان ... در حالتی که مشاع تجارت بود یا پنهان ساختند او را
و با کار و اینان گفتند که اهل این آب و خاک دله اند تا برای ایشان بصر فرود شوم
و گفته اند استرود راجه برادرانست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند
و گفتند این غلام از ما گرفته او را خرید ... و خدای داناست
باید نمیکند یعنی اولاد یعقوب باید بر او دریا کاروان از اخصا
یوسف علیه السلام آورده اند چون برادران یوسف را دیدند بزبان بگری
با او گفتند ای ما میگویم که خلاف آن کوی ایست ترا بقتل رسانیم یوسف خاموشی
بایستاد و ایشان بانگ را گفتند این بنده ما که بزبانست و نافرمانی و دل بفر
ندارد او را منور شوم یا از ما بگریه خود بهتر دیگر بی تا از ما دور افتد و خبر او
نشوم ما گفتیم که می زری که داشته ام بضاعت فرود ام و با من در می چند
ناسره مانده است گفته اند میوانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو میسازیم
بهر چه داری بیستی یوسف علیه السلام بدست مالک دادند ... و فرود شد
او را ... بهای آنک را بی اعتبار ... در می چند شوم

ساخته در آورد ... بیت در باره ... گفت

بشباب و پیشی ای که برای تو آمدی صفت علی السلام که این حال به پیر ...

گفت بنام حکیم بخدای بنام گرفته می ... پیرستی که فدای پور و کار داشت

نیکو ساخته است مثل از نزدیک بارگاه تربت با طریز مهر داشت

و ترا به نیکو داشت می زد ... اورده است او رعایت نمود است

خیانت در عجم داد در از نمی کنم به پیرستی که ...

غی نژاد شما کارانی یعنی حق ناشناسان کند در عوض نیکو بیگانه از نا کاران

چو بنگار بدترین ظلمها است و زبان حال یوسف که باز زینجا خطاب میگردد که قرآن

زنی جملت که در روز قیامت جرات پیدا کنان از آن است بخوابی آن جنایتها

نویسنده خود را بر فرا ایشان نویسد ...

زنا بنی اهل یوسف ...

تصد خایطه کردی و آن برمان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت

یوسف بود که چایل شد میان یوسف و میان آنکه سبب خشم خود باشد پس یوسف

عبدالسلام بتو که نبوت و بد رفتی در آن حال خود را نگاه داشت

همچنین در اثبات دادیم تا بگردانیم ... از و بری

یعنی خیانت در عجم عزیز و عمل زشت یعنی زنا ... پیرستی که او

از بود که قحطی است یعنی باکی کرده شده از ...

ناشایست آورده اند که یوسف علیه السلام از زینجا فرار کرد پیردی بسند

که میرسد یکی مفتح الابواب کشاده میشود زینجا قحطی که بود

و پیشی میگردد یوسف و زینجا بسوی در ناگاه زینجا پیردی بسند

دست در وی زده باز بس کشید ... در بر بردار کشید ... پیرامن

هم مصباح روزگار ... بیافزایم چه میرا ...
بود گفت او را بفرز تو می گیریم و بر اجداد آثار رسد در بر تو
که میماند که محبت یوسف در دل غریبه های ایدم ...
و نام یوسف با او مکن سلیم ... در زمین مصر تا تصرف
و تا با هموزیم افروز ... از تعبیر
خراب یا مصلحت است آنگاه ... و خدای غالب است ... بر کار خود
پس کسی چیزی را از آن رو نتواند کرد و در پستی از آن منازعت نتواند نمود
یا غایت بر او یوسف علیه السلام که بر اهل نراد در آن خواستی بود و خدا را
خواستی و واقع شد اللہ جل جلالہ خواست بود هر کسی دیگر بود رای نباشد
مگر آنی خواهد خدای ...
نمیدانند که زمام امور بقصد قدرت شدت است او است ... و آن حکام
که یوسف رسید ... عزت خود بترسد مالکی یا پست مالکی گویند میان می
و جهل ... حکم که بنو تست و با حکمت و آن علی باشد مؤید
بجمل ... و دیگر دادیم او را که انبی بودین ... و مانند این
پاداشی میدیم نیکو کارانرا آورده اند که چون یوسف علیه السلام
خانه وزیر در گد سلطانی شکست رخسار بنیانه و زینجا فرستاد و لشکر حسنیش
متاع صحر و بکرتن و پانچان و او زینجا چون برویش دیده بکشاد یک دیدار
اشاد او ز اشاد رخص صورت و لطف شمایل آبرش شد بعد دل نی بکند نی
بعد از آنکه شش بجای کشید و شوق به نهایت انجامید صورت حال را با یوسف
در میان آورد ... و در خواست یوسف را ...
ذنی که یوسف در خانه او بود یعنی زینجا او را آورد که در یوسف را ... از
نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را چیزی که معرفت خانه بود در یکدیگر

دارد که یوسف از دیکر بخیه و او در پی در آمده و او را بفرستید که پسرانش در بیهوشی
پس آن هنگام که بودید عزیز پسران یوسف را در بیهوشی در بیهوشی
روی بزنجی کرد و از روی غضب گفت بروی که این کار را
از هر چه در دنیا است بر سرش که گوید شما زنان بزرگست
زیره در دلی آرزو در نفس تاثیر میکند پس بر او بیخه شد و از روی اعتذار
گفت ای یوسف در کمر و اعراض کن این همه در بنان دار
ولی زنجی تو آرزوش طلب از این که گفته بود در نفس زنجی
گفته که غمزه خوله از یوسف غمزه است و تو او را بیاوردی بر سرش که بود
از کرده گناه کاران تو کبر فدا شدی است و او را بیاوردی که بر سرش
این قصه را تسکین داد و این عشق بهمان کی ماند که در آن در آن و افواه
اشاد یعنی خواجه مصر زمان طلوعی در کار سلا زنجی در آن کردند و سزای عشق را
غوغالی طاعت در کار است سودای سلامت نسازد عشق را که سلامت خوشا
رسوایی کوی طاعت عشق از سلامت تازه کرد و زین غوغا بلند آوازه کرد
و گفت که زنان در کثافت آورده که بن زنجی بود و از آن خواص
ملک زبان یعنی حاجت رسانی و خیار و زنون بان و صاحب دایم که بیکدیگر نشسته
گفتند در شهر مصر موضع که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این است
زند بزنجی زنجی طلب کرده است غلام خود را
از نفس او یعنی در خواسته است از او که کام امید ببرد
که بشکافد است غلام خود را از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بیرون دل
ولی در آمده بر سرش که حاجت پیغمبر است در این باب
که اسی بود و خطای بدش که با وجود شومری مانند زنجی نشسته و زنجی در دم
خوبه کرد پس چون شنید زنجی که این کار ایشانرا یعنی سخن

یوسف از قضا و یافتند شوهر زن یعنی زینب را
نزدیک در پیردن چون عزیز یوسف و زینب را مضطرب دید دانست که صورتی زوی نموده
که هم دو آشفته اند پیش از آنکه بعضی مشغول کرد زینب پیش دست می نموده و دلیرانه سخن
در آمد گفت چیست خدای کسی که خواهد

بکسان تو بدی که اداش نفس خودت درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند و خان
زنا نماید که بوم یوسف است بس گفت مکافات کسی که بوم تو قصه کند جوهر تواند بود
مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پادشاهش او زندانست

یا عزای دردناک یعنی لایب کردن و زدن بناز میان جنه یوسف این سخن شنید
که بزندان و عقوبت نندید میکند گفت باوردن خواست که در

از نفس من و من تن بوی در نرادم و زوی میگرییم زینب گفت ای بیگانه
بم دانیم و پیکس این واقعه خبر داد یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در

کواره بود کواه من اوست و این کودک بهر حال زینب بود زینب گفت کودک چهار ماهه
چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای من قادرست بر آنکه او را سخن در آورد

در لطایف سخن آورده که عزیز از آن کودک برسد که به میگوید کودک بیخودت رباب
سخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داده درین کلمات

که و گواهی داد گواهی از کسان زینب گفته اند که
بهر عم زینب بوده که از روی حکمت گفته که ای عزیز اگرست گویا

پیرامن یوسف دیده شده زینب بی زینب راست میگوید
یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلت بر آنکه

زینب دنع یوسف میگوید که همان او از پیش دیده شده
و اگرست پیرامن یوسف از بی دیده شده بی زینب دروغ

میگوید و پیرا راست گویانست چه این حال دلالت بر آن
میگوید

ز آب دکل شربت و با آن آموختند و روز شنبست صبح و سبط با سواد از جابر انصاری
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالتی پناه علی بن ابی طالب و سلم فرموده که هر کس غسل علی
السلام بر من فرود آمد و گفت خدای تو اسلام میسر سازد و میگوید برای صیبت من من
حسن روی یوسف را از نور کرمی کسوت داده ام و کسوت حسن تو از نور انبیا سرور
کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را جمال در آن بود
جمال یوسف و شما بریده شد و در ظهور کمال محمدی علی بن ابی طالب و آل او سلم زنده با
قطع یافتند از حسن روی یوسف دست بریده است و علی بن ابی طالب سر بریده شده
از عایشه نقل میکند که حضرت جمال حضرت رسالت علی بن ابی طالب و سلم فرمود تو ای
زینبیا تو را این جیبنا لا ترفی فی القطع القلوب علی العبد زینبیا صبر کن تا صبر کن
یوسف ندوی که پیغمبری از دست خویش بریده بود متوجهت که جل پاره پاره میکردند
اگر جمال تو ای یوسف بریده میدیدند انقضت چون زینبیا جبریت زنان و شیطان ایشان
مشاهده میکردند گفتند این انکسالت که شما مشاهده کردید چرا
و بر روی کون مراد کرده که درم او را از نفسی از و در خوابم که از روی من
بدید بی خویشی را نگاه داشت و سر من در میان او
و اگر ضایع نکند این بفرمایم او را و از آنجا مراد من
بزنوان کرده شود و ما اینها باشد از خوار شرکان
یعنی داخل در دکان دبی با گان یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس بر تافت
و زنان در عقب وی پیرون رفته در لباسی آنکه مالیه را سلامت میکنند هر یک جدا
جوا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده
گفت ای پروردگار من زینبیا را در دکان من
بفرمایم زینبیا میفرمانند اینها زنان مرا بسوی آن از مطاردت زینبیا

مگر در خفا میکنند . . . و در میان ایشان و اسد عا دان نمود که بدست و
حاضر شوند آورده اند که در میان و اطلبید و این پنج زن ملامت کور در میان ایشان
و در آن وقت بشری وی در آمدند و اسم آنرا از خیالی آورده . . . و آماده
کرده برای ایشان . . . تکرار گاه از پادشاهای لطیف با همیای کردانید طعام با کوزه
یا سافت مجلسی طعام . . . در حضرت که ایشان تکرار در طعام معمر شدند . . . و
مهری را از این زنان . . . کاردی تا گوشه ریزه کرده
تداول نمایند و نزدیک یوسف آمده جار و صر در پوشانیده و باج مکلان برزقش
بنام . . . و گفت پیرونی آن . . . بر این زنان یوسف پدید السلام
ابا نمود و زینجا در میان آنوقت که یوسف را پیرون آورد ز خلوتخانه آن
کج نفقه بیرون آمد و کلا در کف . . . می آن شکام که زنان او را
دیدند . . . بزرگ یافتندش در جلال یکبار همه شهنه دیدار او گشته از خود
فراوشی کردند . . . و پیروند . . . دستهای خود را و با لم آن محسوس شدند
در خنایی سالم نکرست که حق سبحان بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که
خلوتی در رویت خلوتی بران و رتبه میرسد که احساس قطع بد نمی کند شما در شهود
پرتر جهان خالی مایه که از میبلاد و شما تمام نشوند . . . که با تودج دست در انوش
خوان کرد پیروان تو هست تراوشی توان کرد . . . انصاف زنان مصری از پیروان خود بودند
زبان با فرین بکشادند . . . و گفتند . . . پاکست خدای از صفت عجز
در آن روز جنین خلوتی . . . نیست این علاج آدم زیرا که چنین جمال
مهور بشری باشد . . . سلا سلا ز آب و خاک نوادی که از عقده روحانیان
حور نوادی . . . سینه ای . . . سوزنده که ارج نزدیک خدای
عمالی بدین زیبا می و جمال بدین غایت و صحت درین مرتبه فراز خواص ملکیت نیست
جو دیدنش که فرود آید که نیست بر آمد باند زیشان کین بشر نیست نه چون آدم

و حکم زندان کرد اتفاقا با یوسف علیه السلام بر زنان در آنجا و یوسف علیه السلام در زنران
تقدیر حال زندان ایشان کردی و خوابهای ایشانرا تعبیر نمودی این دو زندانی سرخود
دیویند و گویند ما قیدی بودیم و طباخ نه با مطلقا مرد و خواب ما دیده یوسف علیه السلام
امتحان کردند ... گفت یکی از ایشان یعنی سلیمان ...
که منی پیغمبر خود یعنی در خواب که در باغی که یک اصل ناکست و بروی خوشه انگور
رسیده و کباب حکم برست من ... می شمارم در در انگور را شصت و پنج
با اعتبار ما یوزال ابراست ... و گفت دیگری یعنی هابیل ...
من می پیغمبر خود را که در مطن ملک ... بر میدارم ...
نان را و آن سفر شناخت ... بخورد و در خان ... از آن وحی ربانید
خبره طباخ ... تعبیر مرد و خواب ...
از دیگر کاران با اهل زنران بی نیکویی کن با ما بنا و بی رویه
دیوسف علیه السلام خواست که تعبیر خواب ایشان بر فردی بازگوید چه در آن نیکویی
مشور بود یکی بی یکی از خواب ایشان اراضی نموده ... گفت
نیاید بشما طعام ... خوردنی که روزی داده شود بودی ...
مگر خبر دم شمارا ... بعاقبت دلی یعنی مکتوم زند و خزه ان
طعام را ... پیشی از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنیم شمارا از غیب
ایشان گفتند ما از کاشان و عرفان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام
فرمود که این معجزه نیست نه عرافت و کفایت ... این که گفتم ...
از آن چیزی است که پاموفت و از دیگران من بالعام و وحی ... است برای اینکه
هنر دست برداشتم ... گفتی که در می را که نمی گویند ...
بدرای ... و ایشان ... برای آفت ... ایشان نکرده ...
مگر از ضمیر برای تاکید که فرایشانست با عورت ... و پی دردی کرده ام ...

پامیل بریشان عجب درماند ام در کار ایشان و از زنان به از دیدار ایشان در این شهر و دیگر
نکردانی ازین عده و بگو و تزیب ایشانرا یعنی اگر ترا در پناه عصمت خود
نگیری پس پامیل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشانرا و در
و باشم از نادانان با ارتکاب این نشاید
کرد و عالی او را از دیگران دوستی پس بگردانیدند و دیگر
ایشانرا پس بر روی که او شنو است و معالی کسی با که بود پناه بود
دانات مجال کسی که در آورده او که می آید و می آید زنان آردی زنجارا
گفته صلاح آنست که در او را در زنی بزنان باز در این نشاید که بصیبت رسانست
رام کرد و حضور داشت و نصیحت و داد اندیشه سر تسلیم بر خط فرمان نمود و جو کوره ساز
زنان را بر حکم بود زنان کوره کرد و استنش ترخ زینجا این منی را قبول کرده
فریزان که ازین غلام بگری بنام کشته ام و طبع و از وضعت او تفرقی بود و در
صلاح آنست که او را در زنی از آنکس تا مردم کجا بر تو که او گناه کار است و من
از طاعت باز در هم فریزان این سخن مقبول افتاد حکم کرد که بزندانش بر بند
بسیار شد و ایشانرا و دیدل افتاد
دیدند دلایل عصمت و شهادت برات یوسف را چون شهادت صبی و حاجی پیرامن
و قطع دستها یعنی با وجود مشاهد این نشانها رای ایشان را دریافت که برای
صلاح پس مر ایند در زندان گفتند او را تا منکاح که مقدر باشد
پس یوسف را بزندان آوردند و زن او را برون سرو قاحت کل خسار در شکست
کردند چون دل زنده در زندان دیدند بچسپ کرده کسی جان در آمد در آن محنت
سرا افتاد جوشی بر آمد زان گرفتاران فروش و در آمدند
با او بزندان دو بنده از زندگان ملک ریان یکی سانی ملک بود که هونا گفتی
و دیگر طبایع او که حجت خوانند زنی ملک بر ایشان کمالی برده بود که او را زرم میزند

تعمیر کرد
سپس نمودن و غان شکاری
ایشان با یکی از ایشان گفت که دروغ گفتیم و می خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام
زود علم کرده شد و حکم ساختن گشت کاران خواب که
در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه می گفتم خواهد بود
و گفت یوسف علیه السلام هر آنکس را که دانست
از آن سر در یعنی ساقی را گفت باید که در نزد
مردی خود یعنی عالی کنایه من بروض ملک اسان تا و ازین محنت بازماند
بگوست انوران زندان پرسی ز غلام شاه دوران بی نصیبی چنینی که کند پسند ز جور
که است اینها نظایر حکومت دور آورده اند که چون روز بر آمد ملک فرستاد
تا طبع را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امامت او
تحت بایسته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما حرف او بر نیت تفریق از راه
جاء دولت سرخوشی کرد و پیر از زندان و اهل آن غافل شد
بسی فراموشی کرد اند بوی شیطان یاد کردن یوسف را نزدیک و بی خود
بسی درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان چند
سال بضع بود بیست بهم میانه سوزن گویند یوسف علیه السلام بعد از این واقعه هفت
محل در زندان بود و شهر آنست که از اول تا آخر در آن ده سال در زندان
مانده و در محال التزیل از صبی صحرای قدسی سره نقل میکند که روی میر سائل علیه
علیه السلام بزرگان در آمد یوسف او را بشاقت و گفت یا ای المرسلین چیست که
می بینم ترا در منزل کینه کاران جبرئیل فرمود که باطام الطامین حضرت را العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید شرم نراری که ادعای راسب خلاص خود میدانی و بدو
استغاث می کنی بعزت جلال من که ترا چند سال در زندان بردم یوسف گفت
در چه حال ازین راضی هستی یا نبی گفت آری از تو خوشتر است یوسف علیه السلام گفت

کیشی دوران خود را ... اظهار آنکه از اهل بیت نبوت است
جهت زیادتی رغبت بوده با سماع کلام وی ... روایت و نشاید
ما را که پیغمبر انیم ... است آنکه انبیا ز کیریم ... بخونگی چیزی را بلکه او را
بر شیم بیگانگی ... این توحید ... از فضل خداست ... بر ما که وی
ما را اگام داده ... و از فضل او است بر سایر آدمیان که بسیار ابا و شاده
ایشان زرتاشاک ... و یکی پیشتر روحانی که پیغمبران پوشانیده
پاسی داری نمیکند آن فضل و هویت را ...
یاران زنونان ... ایا خدا و توان پرانگوه که شما دارید از زرد
و نقره و امن و خوب و سنگ یا اهل و واسط و ادلی ... بهتر است
یا خدای که یگانه و یکتا است در صفات و ذات ... غالب بر همه
غنی پرستید شما ... درون خدای ... کوناها یعنی چیزی چند را
با اعتبار یاها که کی محبت و برمانی ... نام نمانده اید آنها را
شما و دوران شما ... زدنوست که است خدای پرستش
آنها ... هیچ معنی که دلالت کند بر کتب و سمیات ایشان پس شما
غنی پرستید الا اعم خدای بیعی ... نیست حکم بعبادت ... مگر صواب را
که مستحق پرستش است ... زمان داد بزبان پیغمبران و خلق را
آنکه پرستید ... مگر او را ... اینست ... دین حق و روش
درست و راست ... و یکی پیشتر آدمیان ... نمیدانند
راه حق را و در یاد به جهالت سرگردان میشوند ... ای یاران زنونان
اما یک از شما که ساقی ملکست هر روز دیگر او خلاصی یابد
بسی میباش ماند تربیت کرده خود را ... شراب جناب پیغمبری بوده
و اما آن دیگر که طباخ است ... بی بر او خیزد خود بردار و حوی او را بکوارند

نکته اینکه ازین خبر خداوندان گشت حکم فرمود که زود برو و خبر بطریق خاصی رسیده
زنیوان آمد و گفت که سید الملوک یوسف بیضا شد و ایضا که یک رات کوبیده
فتویا ده مارا در صفت کاوند بکار

نورده نیش آنرا صفت کاوند را در صفت کاوند بکار

خوشه سبز و صفت خوشه دیگر خشک که برایشان پنجه و خشک سازند
همه حکما درین خبر اند و جواب که گویا شده که باز کردم جواب تمام

بسیار از دمان یعنی ملک و طایران شاید که ایشان

برکت تو بود تاویل این واقع را یا شرف و فضل تو معلوم کنند گفت
یوسف که شما گشت کنید صفت سال که بقرات سمان

اشارت برایشانست از اوقات بوعادت مسموم خود بی این
بوردید از غلات بکارید آنرا در خوشه آن یعنی خوب

بکار میکنند تا از پشت و انات این باشد و غلات را با خوشه زخیره کنند
مگر آنکه بقدر حاجت از این بجزید که انرا باکی سازید

بسیار باید بی ازین سالها صفت

سال سخت بخاف عبارت از ایشانست بخورند اهل این سالها یعنی

کسانی که در آن زمان باشند این از پیش فرستاده باشد یعنی زخیره

نموده برای آن سالها مگر آنکه از این

نکار بود و ضبط کنند برای تخم زراعت بی باید
از بی این سالهای قحط سالی که در او زیاد برسد

شوند مردمان یا باران داده و درین سال بپوشند این

فتردی باشد مثل انگور و کبک و امثال آن و این کنایت از کثرت
شاید و گفته اند اشارت بر روشن شدن ایشان کاوند و کوفته و این

اذا اياي الكون که در ارض است من هیچ یکی ندارم و ذی المشوی المعنوی بس که در
اورامین مانند یوسف حبیب در بصره کشین که در تعبیر آمد از کرمات تا نواری خوانی
از ریک و سراب ابا حنیف مدت محنت بر آمد ملک ربانی خوابی تیب دید و با مداد
تاجی حکما و نورا طلبد **و گفت ملک** برستی که من بخواب
ویم **گفت** کاوزه که از نهر یاس بر و ن آمدند و پس اراق
خوردند و زو بردند اینانرا **گفت** کاروان خوشگهای
ایشان بی زیاد نشد **و دیدم** مفت خوشه **بزر و نواز**
که در انهای ایشان منعقد شده بود **و من** خوشه دیگر دیدم **خشک**
یعنی رسیده و بدر و آمده پس این خوشه خشک بران خوشه های بزر بچیدند و در خاک
زیر کردند ایشانرا و بیوشیدند **لی کرده** کامنان و معبران
و اشراق نوم **فتوی** دید یعنی جواب **دیدم** در تعبیر
خواب من **که مستند** شما که از روی دانش **خواب**
تعبیر میگویند **گفت** حکما و اهل علم که خاطر و کجا بودند
این خوابها سوزنده است **و بنیتم** **تعبیر**
این نوع خوابها **دانا** یان به ما تعبیر گما و میگویم و این ازین قسلی
منامات یا طله است **ملک** ربان از جواب ایشان **تعبیر** گشت و در دریای تفکر غوط
خورد که ایا این مشکل من که بکشاید در راه **تعبیر** این و آنچه که بمن ناید یارب این
خواب بریشان **و تعبیر** است **ساعتی** که **ملک** را متفکر و متعجب دید حال بر سفش یار و
گفت انگلی که **نجات** یافته بود از آن نوبه
زنی **و یاد** کرد از قول یوسف علیه السلام که او گری غمزد ریک
پس از زمانی دور دراز **من** ضررم شمارا **تعبیر**
این خواب **پس** بفرستید را بنزدان که در آنجا کسیست که علم بکار

مک یوسف علیه السلام پیغام داد که زنانه بکنانه خود معترف شدند و با ما بحضور تو ایشانرا
عنوت کنیم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عنوت نمودن نبودند بلکه در غرض است
برای آن کردم تا بداند عزیزان من استند آنکه شماست نکردم او را بکنانه
در غیبت وی و وقت تربیت وی تا ظاهر استم و آن استند دیگر تا معلوم کند که ضایع
و غیبت راه نماید یعنی بصلاح نیارد و لذت نفس نکند او را و بعد از آنکه ضایع
گشت کارهای یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن بیجا است ترکیب
نفسی گفتیم یا بعمل خود عیب آوردیم بلکه شکر آنکه از هم بر غیبت عصمت و توفیق الهی
و در ترک معصیت و اگر چه حفظ باقی حمایت نماید معلوم است که از نفس خود چه
نوع کار را باین کلمات از وی در لورد از بر آن است که در لورد از وی در لورد
چونانی گنم نفس خود را یعنی نیکویم که نفس من از جمل آرزو و میرا و معر است
بررسی که نفس زعایز است یا شود بیوی یعنی
سکه آنکه تمسید پروردگار من و از زمانه نفس در امان دارد
بررسی که آنکه کار من از آرزو است تصدی را که بعلی
در نباید هر بانیست که بصحت حمایت نماید آورده اند چون با ملک
سخنان یوسف باز گفتند آرزو منوی وی بود و یوسف زیادت گشت در آن
و گفت ملک مصر بیاید بیاید یوسف را نزد من است
تا خاص کرد آنم او را برای خود و مهمات بوی فرطم در شب آورده که ملک سفید
عاجب را یا معناد و حکم را آرد که با نام و بیاسی ملک که نه بر تواند زیستاد
و بتعظیم مردم تا متر یوسف را از زندگان آن بیار که هر روز در غیبت چون
یوسف علیه السلام از زندان بیرون و آمد از زندان آن که بی باروی شانس بود
خوشی بر آوردند و یوسف علیه السلام ایشانرا از نوازی فرموده دعا کرد که اللهم
بما عطف علیهم قلوبنا انیار و قهر علیهم انهار و چون نزدیک ملک رسید او را

عبارت از فواید سال است و چون یوسف علیہ السلام تعبیر تمام کرد سلطان بازگشته بنویسند ملک
آمد و در نفس عام آن نماند از او چیزی نگفتند بلکه نظر بر خود ملک و بسوی پادشاه افتاد
و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطریق و نشاند و در آن وقت گفت
ملک بسیار بدین یوسف را شنید و در آن وقت که آمد
بروز پادشاه ملک گفت یوسف باز کرد ای پادشاه بسوی مهر خود یعنی
ملک آمد پس در این دعا خواست کن تا برسد و نفسی نماید از نفس
خود را که بگوید حال آن زمان که در مجلس زینبیاست و در آن مجلس پسرند ستمداری
خود را در آن وقت بدست که او تو کار می بینی بگو زبان و زبانی ایشان
دانات یوسف علیہ السلام خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا کرد تا کسی را در حال
او مجال و قیمت نماید این سخن را ملک نشنید اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف
علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زمان را جمع کردند زینبیا را نیز باوردند پس از
جهت تحقیق بهم رفت ملایشان و در آن وقت که بود حال شما
یوسف و چون طاهر میگردد یوسف را از نفس خود پیغام سلام دل او
می بستند گفتند آن زنان که باکست خدای از آنکه عاثر باشد
از آن یونان دلی بگیرد مانند یوسف زانستم ما
بر یوسف هیچ بوی نماند و نه بسیار چون زینبیا دید که فرستاده نوارد
او نیز باکی یوسف اقرار کرد گفت زینبیا یعنی زینبیا
اکنون پیغام می رسد که در دست و راست است
یوسف یوسف در آن از نفس او و از زوی وصال او کردم
و در آن وقت که او در آن است گویند است از باغ نیز گفت
بم خوش کرد از اطمینان بر آمد و صلاهی صحیح الحق بگفتارست یوسف را کنای
منم در عشق او کم کرده راضی گشت او را بوصول خویش خواندم و کام من نبود از پیش روانم
ملا احمد المحسنین

احترام تمام نموده استقبال فرموده است نزدیک امورش چون شکر خیرت با استقبال او
جوابت بشناخت کشیدش در کنارش خوشین تنگنا جو سر و کلان و شمشاد کلر نیک
به لوی خودش به نیک بشناخت و بهر شهای خوش با او سخن راند و در این
صحنه که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید
گفت ای یوسف در این برستی که تو امروز در این نزدیکی است با جاه و قدر
ایستاده و چون به هر چیزی که می توانی از مناصب بخواه و با آرزو داری بمان
بگو تا من به تو بگویم یوسف که بگردان را حکم کرده است
بر قریب های زمین مصر یعنی مابرا به حاصل ولایت مصر باشد از نفوذ و اطاعت
خازن گردان برستی که من نگاه دلپذیر تمام چیزی از آن صاحب منکم
بنده دانیام بمصلحت ملک و مصر سالنم خلی از صلاح من باشد با نگاه دارنده حسابم
و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام سفارش
روز بانه میراث است بدو تفاسیر معجزه گوید است که مکتوبی از زرع وضع
با نوح جو از نیکت یوسف علیه السلام مقرر کرده تا جی مکتوبی بر سر وی نهاد و کلیدها
فرا این بوی سپرده تمام اختیار مملکت بقضه اقتدار او باز داد و غیرینوسا
غزل نموده مهمات و کانیز بهنده یوسف کرد انوک زمانه را از نزل در گذشت و ملک
با تماس تمام زبانی را عقد یوسف در آورد و حسی بیانی یوسف را از وی
رو به رواد و نیشاد فرایم و تفاسیل این حالات حواله بگو امر التفسیر و تفسیر
و تفسیر که ملک را برو هرمان ساختیم ک جای دادیم
بر یوسف در زمین مصر یعنی حکم ساختیم یوسف را حکومت تا بود که جای
میکرفت از آن زمین که جهل فرسوده و ضعیف داشت تا به هر جا که
میخواست میرسانیم بخت خود از نعم دنیایی و دینی و صورتی
و معنوی است هر که را می توانیم و ضعیف و باطلی نمی گردانیم

بس شایان و نزدیک من یکس نیست یعنی طعام از دست من دور است و نزدیک من دور است

من میباید گفتند و بر ابطلیم از بر و هر کس در آن

و برستی که ما گفتیم آن چیز را که بگویم و گفت یوسف

علیه السلام و غلامان را که گیل غلات تعلیق به پیشانی داشتند

بهنیو بار ایشان را که با کسوم آوردند و آن ادوی و کفشی چند

بود یوسف علیه السلام خواست که کسوم به با بوشان فرود شد که بضا غنای ایشان

در بار دانه های ایشان و دیگر دانست که دانه های ایشان

اقتضای آن خرابه کرد که آن بضا غنای چون کسوم بوده باز آن دانه ها

جهت گفت شاید که ایشان بشناسند بضا غنای خود را

چون باز کردند و سبک گشتان خود و بار بکشانند

شاید که باز کردند و برادر را یاد رزق بی آن

مشکام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام سولی پدر خود

گفته امای پدر ما منع کرده شده از ما بیرون

طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پماید اگر این یا مینماید انبوم

بس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل

از برای خود و بولای او و بتجین ما و ادراک نگاه دارند

از رسیدن مکر و مل برو گفت یعقوب که ای فرزندان ایما شما

امین دارم بر او بر بنیامین مگر بمنجا که امین ساختم

شمارا بر برادر او پیش ازین که گفتند

بس خدای بهتر است از جهت نگاه داشتن و خصوص حافظان خوانند

یعنی دست بهتر در حالی که نگاه دارند است بس توکل بر او میکنیم و کار

خود برو میگذاریم و او را بخشایند و برین خشایندگی

و بضاعتی که داشتند روی برآه آوردند و یک شتر بجهت این پادشاه با بضاعت او همراه
 بردند - و آمدند به پای پادشاه برادران یوسف از کنعان بملازمت
 یوسف علیه السلام رسیدند پس در آن روز بر او و رسم خدمت بجای آوردند
 پس ایشان یوسف ایشانرا در نظر اول نگاه کرد و ایشان و ورا
 ناستانستگان بودند و بگفت طول عمره بقول احدی که سال از واقعه
 ایشان نوشته بود دید که یوسف علیه السلام از پس پرده با ایشان سخن گفت او را
 نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشانرا پرسید که شما چه کسانی هستید و حاسوسان را می مانند
 گفته ای ملک معاذ الله ما بران یکدیگر را بریم که یعقوب صلی الله علیه و آله گفت بدو شما چند
 فرزند دارید گفتند دو زاده هم داشت یکی را در صومعه ای که فرود و یکی را بدر
 برای خدمت خود نگاه داشته و ماده تن بملازمت آورده ایم یوسف فرمود که اینجا
 کسی باشد که شما را شناسد بگفته اند مردم مصر ما را امید اند یوسف گفت یکی از شما
 اینجای بماند و بگوید که برادران ما را بر او آورید تا حال شما بر محقق گردد ایشان
 و عمر زدند بنام شمعون برآمد پس با بیستاد و یوسف علیه السلام بنمود تا بضاعت
 ایشان بستند و عرضی ان گندم بدیشان داد و آن
 میبگام که بسافت یوسف کار ایشان و هر یک را یک شتر بار داد و گفته شد و او را
 دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است بفرمید یوسف گفت منی بشمار مردم میدم
 نه بشمار شتران ایشان میباید نمودند گفت پیارید منی

برادری که شمار است از پدر شما یعنی عدالی است نه اعیالی
 ایامی بسید انرا که من تمام می پیام چنانچه
 و منی بهترین فرود آرند گانیم
 یعنی در انزال همانانی را که ام او با جسان با ایشان دقیقه نمود و نمکولام
 پس اگر پیارید منی آن برادر را

از روزگاری پراکنده دان شهر را چهار دروازه بود و در آن
آورد که یعقوب علیه السلام در اول شهری پیری پیدا کرد و در آخر عمر بزرگی را
کرد که گفت **و من دفع علیکم از شما بدین نصیحت که کردم**
از قضای خدای **چیزی را از پیرا که ضرر دفع تو را نمیکند و ذوق پذیرانند**
تقدیر من بعد می کنم قضا میگوید **پس در آن کتابت خود کار در کتابت**
حکم و فرمان **مگر خدا را در هر چه خواهد بود توکل کردم**

و در آن **نیکی توکل است بر او و من توکل علی الله فو صبره** و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام **از آنجا که فرموده بود**
ایشان را **بر ایشان یعنی از ابواب متفرقه** **بود که دفع**
کند **از ایشان را که یعقوب علیه السلام** **از قضای خدا که در باره**
ایشان واقع بود **و چیزی را بگذاشت زدی برین یا مین افتاد**
و برادران اند و همین شدند **و نصیحت یعقوب علیه السلام مضامین گشت بی تیر**
یعقوب فایده ندرم **مگر آنکه حاجتی بود** **در نفسی**

یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در این وقت **طاهر کرد آنرا و وصیت**
کرد بان **و بر سرش که یعقوب خداوندانش بود و میراثش**
را چیزی را که بدو احوال بودیم بطریق وحی و از آن بود
که گفت **و ما لغنی عنکم** **و لیکن پیش از آن**

نمودند سر قدر را یا جا بلند بانکه تدبیر بر تقدیر علیهم فی کتابت کرده بودیم گفت
بنده و تقدیر ندانند **تقدیر خداوند بدبیر خاند** **و آن وقت در**
آمدند اولاد یعقوب علیه السلام **بر یوسف علیه السلام و بارگاه او**
رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب زده داشت بر سینه که کسی

شاید که بمحاطت و کباری بنشاید و بمصیبت دوزخ نذر امتلا سازد
و آن منکم که بکشادند به بارهای خود را یافتند
بضاعت خود را که تسلیم مکر کرده بودند در بارهای خویش و بکار یوسف
باز گردانیده بودند و در ایشان کشف شد ای پدر ما
چو پیر میطلبم از احسان و رای اینی که اینست بضاعت ما که غله
بودین بضاعت ما فروخته شد باز گردانیدند باین ما بین اکرام
رجوع کنیم و طعام آریم کسان خود را
کنیم با در خود را در رفتن و آمدن و در زیادت بشانیم
هم چون کسی یعنی یک شتر و در بصاحت برادر زیادت پاریم این یک
شتر و در کفیل انبخت و مکر در انعتار با ما مضایقه نخواهد کرد
گفت یعقوب علیه السلام نمی فرستم این پیام را با شما
تا بدیدید مرا چنانی موندند بزرگ خدای در میان
آورده که او را بشما ندم تا سوگند خورید بخت محمد صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین
و سید المرسلین که پارید او را این
انکه بگوید شخی در آورده شود غدار و همه هلاک کردید ایشان قبول فرموده بتر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوگند خوردند که در هم این پیامین غدر ننهند
بس دادند پدر را چنان دهند خود
یعقوب علیه السلام که خدای
بر این نام میگویم از عهد و پیمان
نگامیان و گواه مطلق است و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفق
ای فرزندان من در میانید در شهر مصر
یعنی همه برادران بهم از یک دروازه بشهر روید تا ناگاه چشم بوی در شامان
شمارا با این جمال و صیانت و شوکت و اہبت به پیشند و در آیدم دو

یوسف گفت ای برادر اشقام پدر ایشان بودند تمام اگر برای بهانه بازار داری غلو
زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا باورش هیچ متهم سازم مانند من بجای بنیامین
که از آن باک ندارم بی یوسف فرمود که همراه برادران برو و این او رفیق در این
از پس پرده پرده آمد و حکم شد که کارسازی کنعان یاق کنند

بی آن هنگام که کارسازی کرد ایشانرا
سقا را و آن مشرب بود از نوره یاز بازار بود و وضع بجای آنکه ملک آن از آن
خوردی درین وقت بهت غرت و نفاست طعام از آنجا ساعد بودند یوسف
بنمود تا حرم او آنرا تعبیه کرده در باران برادر او و یارها
دیگر آنرا مکمل کردند و ایشانرا اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند
براه در آمدند جمع از ملازمان یوسف از عقب گام روان رسیدند

بی نرا که آنرا کشته که
الی کار و اینان
بردستی که در داند بدان معنی که یوسف را از بدر ببرد دیدید و گفته اند
منادی گفته این سخن را نه بنومات یوسف گفت القصه چون این خواب از زبان
یعقوب علیه السلام رسید گفتند و روی آوردند بر آن

جمع که شما که چه چیز کم کرده اید که می بینید
متر به ملک را که بیانه غله بود
هر کسی که بیارد آنرا شش و از طعام شکر است
بان کنیم و پایندان گفتند که ای
شاه میدانید که مردم امینم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در کت اول
چون این نوبت میامدیم باز آوردیم و می بینید که در این شکران بر سره ایم
تا از زرع کسان بخورند اینا آمده ایم ما از کنعان
کار را کنیم در زمین مصر و مال مردم با حق در تصرف داریم

گفته گفتن اینیم که ما فرموده بودید که برادر خود را بیارید و او را از پدر در خواست
کرده ایم و بعد ویمان آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که در نسیم بنشینید ایشان
در خانه کلبا و بنشیند و حکم شد که شش جوان از آنجا پیش ایشان نهادند
بسی یوسف علیه السلام گفت مرد برادر که از یک پدر و مادرید بر یک جوان طعام خورد
مرد و کسی بر یک جوان نشسته و اینها مانده بگریه در آمد و میگفت
تا پهرش شد یوسف فرمود تا کلاب بر روی زدن و چون پهرش آمد بر سیدای
جوان گفتانی ترا بر شد که پهرش شد گفت ای مگر حکم فرمودی که هر کسی با برادر
ایمانی خود بر یک جوان نشیند و برادر بر مادر ای من که یوسف نام داشت
پیدا آمد با خود گفتیم اگر او بودی با من بر یک جوان نشستی و تنها نماندیم از
شرق این حال تا طاقت ندم و سب گریه و پهرش من این بود یوسف گفت
علیه السلام بیای تا منی برادر تو باشم و با تو بر یک جوان نشینم بی فرمود تا جوان
وکی برداشته و در بی برده او دزد او را نیز طلبید و بدین بیان

حالی داد بسوی خود برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام
در از کرد چون بن یامین را نظر بردست یوسف اشاد بگریه یوسف بر سید که باز
این گریه است گفت ای مگر ما تو است این دست تو بدست برادر من یوسف
همین که یوسف این کلمه شنید طاعتش نهایت بر سید نقاب از جهره برداشت
و بن یامین را گفت گفت بر رخ که منم برادر تو
بسی اند و منگن مباشی با او کرد برادران در خانه

بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن شنید دیگر باره از موش برت
و با خود آمده دست در گردن یوسف افکند و زبان حال گفت ای منم
به پیدا دست یار و خواب خوشترین را در چنین راحت بی از جبین خواب
انگ دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو محارقت نمی کنم

بسی نمان داشت آن مقارنای حسد در نفس خود و ظاهر نکردند
برایشان گفت با خود که شما بزرگوار از جهت منزلت در نزد
که بر را از پدر دیده جدا کردید و ضلالتی است بی شک و یاب
شما صفت میکنید بی یوسف بنیامین را بکسان خود و برادران در آن خلایق او
چندانی که گفته بجای برسد و پس با آن ششم شغل زدن گرفت و مویهای تن
سرازمه پیروند که گفت ای ملک برادر مرا بکنار و گزنی فریادی کنم که مر جازنی
حامل است درین شهر از مولا آن بابر بند یوسف دید که او پس در غضب است بهر خرد
گفت برو دست به پشت او زد و اگر چون دست و پا به روی او سپید مظهر غضب
و کاستن پایانه روی برادران کرد که شما را می کردید گفتندی از خود که برای
که درین بلیه کمی از یعقوب مست به سرگاه که یکی را از ایشان شمشیر آمدی چون دیگر
از آن یعقوب او را می کردی تکلیف باینی و در معام آورد که دیگر بار در غضب
شده است گفت یوسف که یوسف علیه السلام نقاب سیه از تحت زود آمد و او در بود
و بر دست آورده باز بر زمین نهاد و گفت ای کهنایان شما بر روزه منور
و بعوت معی شده اید می پیوارید که کمی بر شما علبه نتواند کرد خرابی بی بال است
آزید به بالای مردست دست لورنی ایشان دیدند که هم از پیش می رود در زاری
در آمده گفت ای بزرگوار

پدر است
والفد دارد
بسی بزرگ سال و عظیم قور و بعد از ملاک پر خردانی
بسی فراگیر یکی را از ما به بنویسند و جای او را
از نیکو کاران به نسبت
بنی احسان خود را با تمام رسان ما الا احسان الالبان تمام
گفت پناه می که بمنزل آینه گرفتند از آنکه بیکرم
کوه را با چشم

در زمان و دزدی کارمانست ما و ما را در آن گفتند طار زمان
نیستیم ما
چون که چست غر از دزدان آن هم که بین اگر شما باشید دروغ گویند در برای
دزد خود یعنی شما بگویند که ما دزد نیستیم اگر رفت مادر میان شما پیدا شود آنرا به مکان
خواهد بود و خواهد گفتند که فرای تو سارق من زدی و گفتن آنکس
که بابت شود که لایح دزدیده در بار او فرستند پس هم او است فرای او یعنی او را به
بندی باید گرفت در دین بر ما نماند و همچنین چون است و با پاداش میدیم
یعنی دزدان را پس ایشانرا باز گردانیده بصر آوردند و بردگاه یوسف باز داشتند
بسی آغاز کردند و گفتند اندو یوسف علیه السلام و عیبه بسیار دانهها ایشانرا
یعنی برادران دیگر نیز پیش از برادران برادر او برای تقی نعمت
بسی پروت کرده ستاییده و از برادران برادر او
و همچنین تعلیم دادیم یوسف را با امام برادران یوسف از حیا
سر در پیش انرا خشد و زبان طعن بر بنیامین گذاشتند و بنود یوسف یعنی شایسته
و شتر نبود از او و کوفت برادر خود را در کیش ملک
مصر حکم در باب سر قه ضرب و توقیم بودن از استرقاق بن گرفت یوسف برادر
خود را مگر خواست خدای در بستوری او
میوایم از روی در بها و علم و حکمت هر که را میوایم
وز بر هر خواوند دانشی دانایست که درجه او بلند ترست اند یوسف علیه السلام
نمود که این علم است که از شما صادر شد نمی گفتند که ما پیغمبر زادگانیم
گفتند اگر دزدی کند بنیامین عجیب است پس بدستی که دزدی کرد
است برادر ایمانی که او را بوده پس پیش ازین یعنی یوسف در دراز
آورد که در خانه یعقوب ما کیانی بود ما نالی بر خانه آمد و میگیس حاضر نبود یوسف علیه السلام
آن حرا را بساییداد برادران او را بزدی نعمت کردند و اقراران ترست

عبد السلام بکار و پیل با یهود دار و کما بکنعان نهادند و بخدمت پسران خود از آن برادر کفایت
بود بوقت لاف می رسانیدند گفت یعقوب علیه السلام بیست و یک بار است
برای شما غصه های شما کارهای خود را بپوشاید و با هم قرار داده
و اگر در ملک مصر بود آنکه برای ساری استرقاق است هرگز بر سر نرفتند
نیکو بی شک شاید که خدای یبارد بر ایشانرا
بنی یعنی یوسف و بنیامین و آنرا در دیگر که در مصر بودند
که او داناست بحال من در این حکایت در این میگویند یعقوب علیه السلام
از غایت ملال توجه به بیت الاقران فرمودند و مدتی که در آنجا بودند
گفت ای اندوه منی چه بجزای یوسف صاحب کشف
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از میر علی علیه السلام پرسید که در حد یعقوب
علیه السلام و خون از آن بر تن بود در محارقت یوسف علیه السلام چه میفرمود
که برابر مشاهد از زن ما در ده حضرت سوال کرد که در این حد از زن گفت
روز صد شهید آری میگی در این محارقت برابر یعقوب علیه السلام حضرت اهل
دعوت مشاهد سال از وقت زان یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب
از گریه خشک شد و از یار زان جگر گوشه شبست مبارکش خیمکی گرفت
و سفید شد مردوشتم او از آنده بی او بر بود
از چشم زرنوان یعنی دلش مثل بود از غنط لولاد و طاسر که در دست درین
سینه که گفتن نتوانیم و بر طرفه که از چشمش نتوانیم اما چه غنط لولاد یا اسفی
شده لفظ لولاد در احشای خود نمودند و گفتند بخدای همیشه بانی
تا که وزاری بود کسی یوسف را تا در آنجا بود تا وقتی که پدید
ستوی چهاروی مشرف بر وقت بیایاش از جمله های شدگان
گفت یعقوب ای فرزندان خدای من نیست که شکایت میکنم

پیشگاه ... حکاماران درندستان ... بی آن وقت
که نوید شدند ... از یوسف و دانستند که برادر را به ایشان نمیدهند
یک کناره شدند را که میانه از سر کوه تپری آغاز کردند ... گفت
بزرگ ایشان درین یعنی او پهل با در خود یعنی بودا ... آیا نمیدانید شما
انرا که بر شما ... بمقتضی فراغت بر شما ... عهدی
و پمانی ... از خدای یعنی بر سوزی وی در محافظت بنیامین و شمار کند
خوردید مجدداً از زمان صلوات الله و سلامه علیه که شمار در شلفوی غنوه کنید و اکنون
این صورت واقع شد ... پیش ازین تقصیر کردید ... در
یوسف ... بی من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر ...
نایم ... تا وقتی که دستوری دهد و ابان ... بعد
با فزای حکم کند ... برای من بر جویید ریاستی برادر
و او بهترین حکم کنندگان است ... برای من حکم کند و میل و موافق در حکم
او نیست ... شما ما را کردید ... بسوی خود ...
کمبودای پر ما ... برستی که بر تو بنیامین دزدی کرد
و ما کو ای نمیدیم ... که با بچه میدانیم که صواع ملک از باراد پیرون
آمد ... و نیستم ما ... و باطن ... نگاهدارندگان یعنی
نظام دزدی او را دیدیم از نفسی او خبر نداریم که بر دست کردند و صاع را
در بار او نهادند تا خود مباشر این امر بوده ... و پیرس
از این آن دیدی که ... که بودیم در و یعنی مصر داد آنست که بنوت وانی
مصریاتی پیرس ... و ارکا روان سوال کنی که ما ...
نهاد بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمع کفایان نبودند از مساکین
یعقوب علیه السلام ... و برستی که ما راست گویم فرزندان محسوب

از روی

ایشان را به نظر نشاد ایشان بصر آمده بر او روی که آنجا بود ملاقات کردند و باقی
 روی بیارگاه یوسف نهادند ^{و گفتند} ^{بسی از مقام که در آمدند بر او}
 یوسف ^{گفت} ^{و گفتند ای عزیز} ^{رسیده است ما را}
 و کسان ما را سختی بی نیازی و کشتی ^{و او را}
 بضاعتی ^{اندرک و اعتبار} ^{بسی تمام کن برای ما}
 و تصدق کن بر ما بقول بضاعت با این یاد که از بهای ما
 نه بدستی گرفتار ^{با داشتن و هدیه نیکویی} ^{آنانرا که از روی}
 تقصیر و تصدق می نمایند ^{نام یعقوب بر کوشه} ^{تحت نهادند} ^{یوسف علیه السلام}
 نام را بگزیند که بر روی غلبه کرد و عنان ^{از دست رفت} ^{گفت ای برادر}
 ای برادر ^{ایم کردید} ^{یوسف و برادر}
 بر سبیل اجمال گفت ^{تفصیل فعل ایشان} ^{با یوسف ظاهر است} ^{و با اینها}
 دان بوده که او را خوا ر ^{بی اعتبار میباشند} ^{تا بر خد با هم} ^{یک سخن}
 نیکفته الا از روی ^{بجز مملکت} ^{بسی یوسف علیه السلام} ^{فرمود که ایادانست} ^{ایرتبا}
 انرا که با یوسف و برادر او کرده ^{ایادان} ^{تو بر فرموده} ^{اید}
 چه آن وقت شی نادان بودید ^{یعنی نورسیده} ^{و شوق} ^{یا جاهل} ^{بودید} ^{بعون}
 بر و قطع رحم و موافقت ^{موالی نفس} ^{یوسف علیه السلام} ^{این سخن} ^{را از روی} ^{منا}
 گفت بر وجه محاببت ^{انرا نقاب} ^{برافکنند} ^{و تاج} ^{از سر برداشت} ^{ایشانرا} ^{نگه نظر}
 بران شکل و شمایل ^{انشاد} ^{گفتند} ^{استفهام} ^{توسر}
 یعنی البته تو بی یوسف ^{کراین} ^{جمال} ^{و کمال} ^{دیگری} ^{را نبود} ^{که دارد} ^{از همه} ^{خوبان}
 رنج چنین که تو داری ^{بتبارک} ^{انرا} ^{ازین} ^{روی} ^{نازنین} ^{که تو داری} ^{گفت}
 من یوسفم ^{و این} ^{برادر من} ^{بنیامین} ^{است}
 بدستی که منت نهاد خدای ^{بر ما} ^{بسلطنت} ^{و کرامت}

غم خوانده خود را . بجای از شما و نه بغیر شما زیرا که کسی بی کسان و جبار
اوست حاجتی را که از تو میجویم یا کسی بی که با تو میگویم و از تو میجویم بخلی خولو تو هم با تو
گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر است که چون یعقوب علیه السلام گفت ای کاش
شی و فری الهی انصاف سجان و تعالی و ای فرستادگار الهی یعقوب بجزت جلال من که
اگر یوسف و بنیامین زده بودند بی بین تا که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته
بتو باز رسانیدی و از پیوسته بود که یعقوب علیه السلام گفت . و من میدانم
حیاتی میفرماید . ای فرستادگار الهی ایستاد از حیات یوسف و رسیدن
و کای بند و کوی بند و زنی ملک الموت علیه السلام زیارت و کای مرده بود یعقوب علیه السلام
سوکندری بود که روح یوسف را متعجب کرده گفت ای یعقوب بدان امیدواری گفت
ای کاش بر این بودی . ای فرستادگار الهی ایستاد از حیات یوسف و رسیدن
از حال یوسف و برادران او . و ما امید باشیم . از
روح خدای . ای فرستادگار الهی ایستاد از حیات یوسف و رسیدن
نام نوشت برین وجه که یعقوب اسرار ایل الیدین ایمن ذبیح الیدین ابرهیم
خلیل الله سوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بکار او کل ما کردانیده اند
صدم ابرهیم را دست و پای بسته در پیش نمودند و گفتند خدای سبحان از اولیای خود داد
بدرم اسیر را کار و بر خلق نهادند بر خدای برالی او فدای فرستاد و و ابرهیم بود
دو سترتند و فرزندان بنی برادران او را بصحرای ابرهیم بردند و پیراسن خوق الوده بین
آورده گفتند ای کاش بودی در روان خندان که رسیدیم ام که چشم سفید شده او را
برادری بود اعیانی که من بویستامی در چشم تو او را بزرگی گرفته و نگاه داشته
و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما خودی بر آید اگر این فرزندان
خستنی نمبها و از لایر تو دعای کنم که اثران بفرزندان مخفیتمی تو بر سعد و السلام
نامه بفرزندان داد و انوک بعضی از بشم و روغن و پیورا و امثال اینها ترشید

خواستن بود پیرامین یوسف را بشام یعقوب رسانیدند و گفت بدو ایشان یعنی یعقوب
جمع کرده حاضر بودند از دیگرگان او را در پیشگاه پادشاه می یابیم و در پیش روی
یوسف را بود و در آنجا ما را بپنجهان بقل تصور کنید و بکشید و بکشید که پادشاه
دوین خلعت رسیده است و چون این گفته آنها که سوگند می کردند که خود را بکشند
در محضر حضرت قوی در از اطمینان یوسف از بسیاری ذکر او و توفیق طاعتان
او بعد از جهل پادشاه سال ... در پیش پادشاه منکام که اندر توده
دیده یعنی پیدا آورده اند که پادشاه در آن ایستاد و هر دو بلی بر سر
روین آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پادشاه رسید پنهان پیرامین یوسف
بر روی پادشاه در پیش پادشاه پنهان پنهان پنهان خود
گفت غمی که من شمارا ... انکمن میوانم ... از الامام
غدا ... این شاه منور اند و ان حمایت از یوسف بود و پادشاه ایام
و او پس پادشاه نموده که در ایشان پادشاه بود از دور و گشت متوجه می شدند
و برادران دیگر رسیدند و در دست وی بی پادشاهند ... گفته
ای پادشاه ... آرزوی طلب برای ما از قبولی ... کنان ما را
پادشاه که بیستم ما کنه کاران ... کنه یعقوب علی السلام
زود باشد که آرزوی خواهم برای شما ... از پادشاه خود
بررسی که او آرزوی شما بیست ... هر بانش بر بندگان بگشاید که در
تا آخر که تا شب جمع یاد تو می که نظر اجابت دعاست یا خواست که براند از
یوسف از ایشان غمگانه یابی و اصانت که تا پذیرد تا و تو می که پیر پادشاه
بنام و بعد از آن پادشاه یوسف را پادشاه پادشاه پادشاه و پادشاه
در عقب او و حضرت دعا کرد و فرزان امین کردند و شیخ اجابت فرمود
انقضه چون یعقوب علی السلام بر دیگر رسید یوسف با ملک زبان و نامی که پادشاه

ازم که بر شد از خدای ... و هر کز بر طاعت یا از معصیت ...
غزای ... ضایع کند ... نزدیکو کاران وضع فظیر در موضع ضمیر تبیین
است بر آنکه محس است که میانه تقوی و مبرجونی برادران یوسف را بشناختند روی
بخت آورده خواستند که پای یوسف را بپوشند بی یوسف علیه السلام از تحت زود آمد
و ایشان را در کن گرفت ... گفتند که خدای سوگند که نفس صورت و کمال سیرت
... بر این بر کز تو ترا خدای ... بر ما ... و برستی که مستقیم ما
کنه کاران بران ... گفته یوسف در جواب ایشان ...
پنج روز نشستی ... بر شما امروز و من دیگر هرگز کنه شما بروی شما
نیام ... پاورز و خدای شما که امتزاف کردید بکنه
... و او بخت آبنده زمین بخشاید گانت ... با منی سوزد جهانی کنه ... باشکی
بشود و در دنیا سیاه ... بدو مانند ... تحت شام ... بدو مانند کان هم خواست دید بی حرف
نوازشش بپردازد برادران را مانده ساخت بکار و پروردگار پر داحت و گفت
... برید یعنی برین برادران قیص خلیل بوده که جبرئیل علیه السلام
در قریه بوی برشانید و وی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستاد فرمود که بزرگ
بس بکنید آنرا ... بر روی پرده ... تا باز کرد
پشایی و چشمش بحال اول باز کرد ... و بیاید بین شما
بمکسان خود اجمیع از اخفاد و خدم آورده اند که بود گفت ای یوسف بر
خوف آنود پیش بر من برده ام اینی پیر من بنی حوادکنی که رسم شاید که فرم این قیص
تواری حرف از قیص کند یوسف علیه السلام بر امن بوی داد و اسباب راه صفت
بر و متعلقان همتا حاضر برادران تسلیم کرد بود از مصر بیرون آمده همراه
برادران متوجم کنعان گشت ... و آن وقت که جدا شد یعنی
بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حیجان و ...

راست بود برستی که نیکویی کرده است بنی از نیکوکارین
چون آورد و این سخن از زندان که جاده نکره تا برادران منمغل نشوند
و آورد شمارا از بادیه و آن موضع بود از زمین فلسطین در ولایت شام
که یعقوب علیه السلام ابی نسیعی و آن نزدیک کفان بود یوسف جهت نگرانی فرمود که چو سبانه
و از زندان بمن رسانید و شمارا از بادیه نزدیک می آورد تا با نیکوکارین
از بی نیکوکاران افساد در شیطان و مخالفت انداختیم میان
و میان برادران برستی که او نیکوکارین رسانند
نیکوکاران هم که اقولند چنانچه است و انان بوجه
نیکوکاران در تعیین موافق تقویات در لطایف آورده که چون پیش
و چهار سال ازین واقعه گذشت یعقوب را وقت رسید و بعد از بیست و سه سال
دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف نجابت مشتاق بقای
تو ام شباب و نام روز دیگر زده ما ای یوسف از خواب در راه و برادران طلبید
و صبرها کرد و بعد از اولی عهد ساختن فرزند را برادر رسید و بطریق مناجات
گفت ای برادر دگر کار من برستی که دادی مرا با
و مملکت داری و پیام وضعی مرا از تعبیر خوابها
و کتب ای بیدار آرزو و آرزینده است تا نور منها
تو بی یارین و متولی کارین در راهی بر او دران کار
بهران و در حالش که کردن بنامه با هم امر ترا یعنی از مسلمان بران
و در رسانه مرا بهر آن شاید من آورده که بعد از
هر روز واقعه گذشته بود بروضه و حال رحلت فرمود و حضرت خاتم النبیین محمد
نصرت یوسف و زینبیا که لباسی نظم پذیر برایشانید و کور بجهت ایات از ان درین اوراق
اتفاق افتاده و خات یوسف را علیه السلام بدین نظم ذکر میفرماید بکف صبر نایل حاضر

سرویات کوی بسیار آرمسته بستقبال بدر پر و بسامد و یعقوب با فرزندان بر بالای تپه آمده
تفریح آن گوید و آراستگی میکردند حیرت بر علی علیه السلام فرود آمد و یعقوب گفت ازین کجاست
و خجل نمیداردی یا لانا که جنود ملک از زمین تا فلک تفریح آمده بشادی تو منتهج و
مسرورند خواجه درین مدت از آمده تو خروید و غرور بودند پس یوسف علیه السلام
چون پدید آمدید از کعبه فرود آمد و خواست که سلام کند حیرت گفت بگذار تا پدید آید
سلام کند در خیمت که یعقوب نیز پناه شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت
السلام علیکم یا مدنیب الافرات و مردود دستها بگردن بگردید در آورده از شاد میگرد
به خوش حالست روی دوست دیدن بس از تکی بگردید رسیدن شراب خوشی را نوش کرد
بشادی دست در آغوش کردن کام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن زیم شنیدن زدیبر
حال غیر آغاز کردن ز عاشق رفتن غم باز کردن بس در نزدیکی مصر موضع بود از آن
یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف علیه السلام در آنجا نزول نمود
و پس آن هنگام که در آمدند بسایر یوسف در آن منزل
جای داد بسوی خود و پذیرد و خاله خود را که جای مادرش بود و دیگر باره بدر را در
کنار گرفت و خاله را بر کوشش نمود و برادر زادگان را نوازش کرد
و گفت در آید در مصر
بشاید از قحط و عنا و مشقت و بلا استناد اذلت در آنجا نه در دخول و چون در آمدند
ایشان را در منزل خود نمودند و در
بر رفت خود و بر روی در افتادند بدر و خاله و برادران
در حالتی که سینه کنان بودند و کسیت و تعظیم ایشان در آن زمان
سجده بود یوسف که از حال مشاهده نمود اظهار مسرت و باهت نمود و گفت
ای پسر من این سجده کردن شما چرا
پس خواب نیست که بوم
پیش ازین در ایام صبا بدرستی که در آید آنرا به پسر دکارش

در باب دعوت از خواب غفلتی از شما بیخبر است و باید بدیشانی قیامت بخت
ناگهان در غفلت غفلت و ایشان را استخوانها و کله و کارها را کرده باشند
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله این دعوت بتوجه سید راه نیست و برین راه تا بنم آید
غفلت را از ایشان بفرای
در پستی میسر بود و چون در پیشگاه
خبر شکرست در ادعوی
و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند
و باکت غلغله از شرکتی که شما بودید و آن وصف میکنند و جان و شکر
از شرکتی که از شرکتی که از شرکتی که از شرکتی که از شرکتی که
فرستگان مستند بر آدمی با فرستاد اگر خود کسی بماند که از فرستاد کسی بماند
که ما را فرستاد و فرستادیم ما را پیش از تو بر مسالت او در حال که
مردانی که فرستادیم فرستاد شد بدیشانی خصمی میخوانند یعنی ما و می
فرستادیم بسوی ایشان و این فرستادیم از اهل تبرک و دینها در و سبط از
امام حسن بصری را که در نقل میکند که میفرستادیم مرکز غیر فاضلی یکی فرستاد از
اهل مابعد و نه از جن و نه از زنان و در باب بیام کاش که دعوت بنویس میکند
کفر انداخت بیستایشی نطق باها و لم نزل آیه الله ذکرنا
ایا میفرستادیم کافران
نمیفرستادیم یعنی باید که بگویند و این است نظر بفرستادیم و این که
چگونه بود
آنگاه انان از فرستاد و مکتوبات فرستادیم
پیش از ایشان بی خبر و استخوانها و کله و کارها را کرده باشند
و مرا میفرستادیم بعضی بیست و هفت او سخن نیست از لذات
ظنید و بیاید
و آنانرا که بر سر گردند از شرکتی که از شرکتی که از شرکتی که
تخلیوت آیا نقل میکنند و میگردند و میگردند و میگردند
جاه سفلی را بر نگاه روحانی چه مانده که سخن بزرگشتهای سلطان بی باید که معاند

داشت پس کسی که باغ خلد از آن میداشت ز سبی جو یوسف را بدست آن سبب نهاده روان
آن سبب را بویید و جان داد و بیلی از آن نکبت باغ بقایافت از آن نکبت بسوی باغ
بشافت روانی که با یاد کرده شد از قصه یوسف در آنجا از ضربت های غیب
که با حکمت ظهور دلایل ایجاز و حسیه است و می کنیم آنرا توره ما است و در سینه
و تو بنودی نزدیک برادران یوسف در آنجا که آن سنگام کج که کردند
با پهای خود را بر افکندن یوسف جای و در آنجا و ایشان را میگرداند پیغوب
علیه السلام و چون توانی بنودی و مکتوبات تو میدانند که از کسی شنیده و خبر میدی
جانبی بوده پس در لیل روشنی است بر آنکه بوم الی دانسته است و در آنجا
اکثر مردمان در آنجا و اگر چه صحنی و رزنی بر ایمان ایشان
که و دیگران بجهت غنا و نصیب ایشان در کوفه و فساده و غیره و بنیوی
از ایشان عیب بر تبلیغ و ادالی احکام با بر خوانند قصص قرآنی و از آن
جانبی قصه کویان می خوانند و اینست قرآن که در آنجا میگرداند از ضلای
و عالمیان را در آنها شکرگان که از معجزه تو روی میگردانند
و بیانشانهای قدرت و دلایل در وجود صانع و حکمت او است
در اسمی آنها از زمینها که آن معاندان
میگردانند بر آنجا و ایشان از آن زمینها روی که در آنجا
نه در آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند و فکر و اندیشه
ایشان در آنجا و در آنجا که ایشان شکرگان میگردانند
گویند و از این گروه که در آنجا که گفتند بنا بسد و از بی در آوردن ذکر اللایکه
نات السد یا نبود که ایمان آوردن در کجای و گفتند غیرین السد یا نصاری که کجای
گویند و گفتند المسیم بن السد انما آبا این شکرگان از آنجا
از آنکه باید بدیشان عقوبتی بر شنیده یعنی فرود گیرنده ایشان است
عَدَابَ اللَّهِ

از پروردگاری تو درست و راستست چنگ در آن زن و عمل کن زمین و آسمان
و بیان پیشتر مردمان از این ملک زمین و آسمان نمیکردند بدان جهت عدم تفکر در معانی
این همه خدایا که در آسمان است که برداشت آسمانها را یعنی یاورد
و برداشت زمین را یعنی ستونی که بر آن قائم باشد زمین را پسندید شما آسمانها را
مرفوع بی ستون گفته اند برداشته است آسمان را بی ستونی که شما می پسندید پس لازم می
آید که ستون است و لیکن مرتبی نیست و این قدر نیست که آسمان بدان مرفوع باشد
و در فواید الهی آورده که باری تعالی سقف عالی و سطح مرتفعه سموات را بی
قائم که او را دیده اند خود بر از داشت و بی ستون که مشاهده توانید نمود بلند و
یعنی ستونی است اما مخفی است و قائم موجود است و لیکن غیر مرتبی است بدان
عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات آسمان و زمین ز عدل بیست حق و نشان
بغیر عدل که است که نباشد ستون صیغه جلالی کی بود خیمه بی ستون بر پای
بی فصد کرد و با زمین و شش یا ستونی شد بر و با فضا و عقاب حکم یا عدل
ملک باشد و او قصد نمود بان بقطر و تزیین و درام کرد
آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد باینخواست از حرکات ایشان بر حد معین
همه یکی از ایشان میزد و حرکت میکند تا دفعی که نامبرده شده
یعنی موفی تعیین کرد و خود با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که بسیر و منقطع
کرد یعنی تا تمام الساعه میزد و تزیین میکند خدای کار ملکوت خود را از
ایجاد و اعوام و اذلال و الا از و احیا و امانت و پیمان میکند
نشانهای قدرت خود را یکی بعد از دیگری شاید که شما را بگوید
پروردگار خود یعنی بدون جرای که خواهد داد در قیامت زمین را بی گمان
کردید و دانید که قادر است بر از زمین این اشیا تعویذ داد بر اعاده و احیا
و اوست آنکه بشد زمین را بر روی آب یعنی بساط کرد

زمان توجاری ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که اعم ماضیه یا مهلت دادیم
دکان بردند رسولان آنجا تا آنکه در دست برستی که مکتوبت بر شدند یعنی کنایه بود
ایمان ایشان دروغ میگویند دروغ و وعید است و اینست آمد پیغمبران باری
کردن مایه یعنی غراب بران قوم زود است یعنی بی پندیده شد دست هر که از کلام
یعنی پیغمبر متابعان او در دست و باز کرد دایره نشود تا به غراب است
پس از گروه کلغزان و قلی که بدیشان زود آید است در دست برستی که است
تعمیر و در قصه نبیا و ائم ایشان با در قصه بر صف علیه السلام و بر اوران او
اعتباری و پنداری در کتاب و خداوندان عقول خالص را سلم رحمة الله از
امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که مراد از ابواب اسرار است بی اعتبار ازین قصه
ارباب اسرار را باشد و مطابق کلام در آیه دن علی ایشان روک نماید ولی در باید
اسرار معانی که روشن شد نور جادوانی است بیست قرآن است یعنی که بر
بافته باشند و ولیکن است حدیثی است تصدیق آن خبری که بوده
پیش از کتب الهی یعنی مصدق و موافقت آنست در راستی و درستی
تعمیر و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و در
نمایند است و سائر کلمات و در بخشش است و در کرمی را که میگویند
بترصد فرا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم و در این
حروف موطوعه مختصر است از کلمات که دلالت بر صفات الهی است چنانچه در عالم گفته اند
که الف الای و است و لام لطفی و منتهای او و میم مکی زوال او و در راست بر
کمال او و قوی است که بعضی از این دلالت بر اسماء الهی دارند و برخی بر افعال الهی
چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری در آن آیات که در کتاب آیت آنست
و آنچه زود فرستاده شده است در این بوی توین و بند

با وجود آنکه پوزیم بکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار
و اسرار و مدالی را صفتی در صفتی را اینها ایستاده اند و با هم در صوف با هم در سنگبار
که قلوب هم منکره و هم منکره و با آنکه در ادبی بود اما امید بود که در کار که در طبعین
قلوب هم بود که در بین تفاوت و از کجاست تا کجاست و اگر عیبی

اگر چه در آنجا که در تفاوت و از کجاست تا کجاست و اگر عیبی
ایشان یعنی خدای است که معنی روشن از سخن ایشان که میگویند
وقت که ما باشیم و خاک یعنی بعد از هر که ما خاک شدیم

ما باشیم در از زمین یعنی باز ما از زمین که مانند و در آنجا که خدایان خدا را
حالت زمین میدانستند و معنی دیگر میگردند که هر که بر او ایستاده باشد بر علامه نیز
تا در تواند بود بدانکه پیوسته است کارش بود ز نوکی داد و در شورش بود
آن که در آنجا که ایشان

خود جهت تا که در یون بقدرت او بر جمع و نشر
که مانند که غلامی در که در دنیاکی ایشانست یعنی میزند با غلام
ضلال و ایشانرا امید خلاص نیست با روز قیامت علی التمام در کردن ایشان
نمود و علامت که در روز این باشد و این کرده

ایشان در آن اشیاء
در طهرت که نغزین عارث و ایشاه او است و اینها میگردد بر سبب است
حی شیء نه میفرماید و طلب تعجیل میکنند از تو

بعربی که خدای ایشانرا مؤید کرده
غواب استیصال با این است صرف کرده و نغزین مکتوبان انحراف را اصل
است علیه و سلم تا غیر زود و با قیامت افکنده آن تا فرجه است و استیصال
سبب کاران استیصال غواب استیصال میگردد قبل از احسان الهی بر ایشان

بطل و بعضی منقلب جوان باشد و پیازید در آن کوههای محکم
بر جای که هیچ زمین بود و پیدا کرد در زمین جریبای آب روان

روان همه مویزها پیازید در زمین در وصف
مثلا سفید و سیاه و فرد در بزرگ و ترش و شیرین و حار و باره و ببری و بوستانی
و امثال آن تا که در زمین است کجا بود آب العوب فی کلامهم

چو بستاند درم گشت بر سرش با بر روز تا مو ابعوا از آنکه روشن بوده نازیک
میشود و از پی در می توان یافت که تغشیه روز نیز در شب تا مو ابعوا از بزرگی روشن
کرد از دست بردستی که درین آثار قدرت که مذکور شد

هر اینها نشانهای روشنست و کوهی را که سنگ گستره در آن دیده
که نگویند این اشیا و تخصیص هر یک چیزی دلیلست بر وجود صانع
زمین پاره است پیوسته بیکدیگر آن نیز یکی از دلایل قدرت

است که قطعه های زمین بیکدیگر پیوسته یعنی شایسته زراعت است و بر خنجره
زار و قورق و یک امیز و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانها
از آنکه بسیار کشتها و فرمانها چند

شاخ از یک اصل است و در جهان بکه متفرق الاصول یعنی هر یک
شاخ از یک پیوسته آب داده میشوند این همه اشیا در آن
یک آب است و تفضیل میدیم بعضی را از آن بعضی

دیگر در مویز بحسب شکل و لون و رایج و طعم و درستی که
درین ذکر کرده شده هر اینها دلالتهای واضح است
هر چه را که تعقل کنند و تا ملاحظ نمایند که اختلاف مویزها بر اشیا را با آنکه از یک آب

برورش می یابند و این نمی تواند بود الا با تفاوت قادر مختار در پدید آوردن
که این مثل بنی آدم در اختلاف الوان و اشکال و میات و اصوات و اخلاص

از فرزندان نروده سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و بزرگ
و دندانهای بجا هر چه در این عالم است بجا ماند در رم از کودکی که تمام
خلقت بیرون نیاید و آنچه زیاده سازد یعنی خوراک از وزن سازد
در چشمه ولو از اعضای زاید و گفته اند هر چه از زیاده کم شود و دست جرم
مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رم چهارست نزد ابوحنیفه
و در انوار شافع نقل میکند که در بین زنی بنی بنی نژاد در بطنی پنج فرزند و الله
تبارک علی ما یشاء یا بود مدت حملت و اقل آن با شش ماه است و اکثر
نزدیک ابوحنیفه دو سال و نزدیک چهار سال و بیش مالک پنج سال

و بعضی نزدیک و نزدیک است که از کم و زیاده نشود
اوست دانند بر شده از حد و اشکارا یعنی

حاضر حواس بزرگ برتر از همه یکسانست از شما
در پیش علم او کم بر پیشد یعنی را در نفسی خود دوم

اشکارا کند انرا با دیگری و هم که طلب ضعا میکند و می باشد
علم خود را شب و هم که ظالم است و اشکارا میکند علم خود را

بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل شرکاء و علما نیز هم او بر رسیده
بیشتر و فراوان است ملائیکه بی ادبی یا انکس یا کم بوشد و اشکارا

میکند قول و فعل خود را فرشتگان نزد بی اتوال و افعال او روز و شب
از پیش روحها او و از پس او نگاه

میدارند او را بزمان خدای و آنچه از او صادر میشود می نویسد او را
برده و کرام الکاتبین گویند در میان که آورده که ایشان ده ملک اند بر روز

وده شب و صبح و اشهر است که دو ملک اند بر روز و در شب و کوفه از حق
سجانه فرشتگان از نوبه ثمانندگان او را نگاه میدارند از اخبار و مکاتره

بتایم از این است از ایشان که غراب میطلبند و حال آنکه گوشه است
 پیش ازین عقوبتها بر کتبان جوی خف و منج در جبهه ایشان
 دانسته اند پس بر ایران اعتبار نمیکنند و برای خود مثل آن میطلبند
 و بر روی که از بیکار تو ... می آیند خداوند آفرینش است برای
 و در مان یعنی کاران اگر امان آرد و تصدیق حق گفته خدای پادشاهان
 با وجود ظلم که داشته اند یعنی کفر و شرک و ایمان با دم و ایمان کفرت
 و بر روی که پروردگار تو ... سخت عقوبت بر کاران اگر مصر
 باشند بر کفر و کذب و لعنه اند و مغز نیست بر مومنان بتوبه و استغفار و سخن
 عقوبت بر کاران ... برانند که تمید قواعد خوف و رجا
 درین آیه است می نماید که امر زنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت
 کرده است تا از پست او این باشند و در هر یک آیه که اگر غرضای بنودی
 عیش و مباحی گوارنده نشدی را اگر و عید حق بنودی می کسی نگیر کرده بر غنوار عمل
 باز ماندندی زحمتی ترس تا غافل نگردی متوجه تو مید تا بد دل نگردی
 و میگویند آنانکه می فرزند ... و از و فرستاده میشود
 بر محمد ... نشانه از پروردگار او یعنی حجه که حاج طلیم بود
 عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام
 بیم کننده یعنی فرستاده شده برای هم کردن بر زمین طاعت و بس و بس برادر اظهار
 آیات به اختیار و هر که در راه گایزه است یعنی پیغمبری که
 خصوصاً باشند پیغمبری در صورت این غالب بود بر قوم او چون بحر در زمان موسی علیهم
 و طهارت عیسی علیه السلام پس بر موسی و عیسی علیهما السلام که شما و طلیمه اختصار
 بر طهارت ایشان و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین حجه من ترانت فانوا
 پیور گمن قله خدای میداند ...

چند از پیش خدای عزوجل سواد من و زود میفوسد صاعقه را از او
بسی میسازد آنرا ~~بسی میسازد آنرا~~ ~~بسی میسازد آنرا~~ ~~بسی میسازد آنرا~~
از بدین ریه آورده اند که در سال نهم از بدین علم من طفل با از بدین ریه بسیار
بن تیسر گفت بدین محمد بروم و چون من او را در این مشغول کردم تو از عقب
در ای و تیشیری برقتل دی زنا چون مجلسی دی در آمدند عامر حضرت را سخن
مشغول کردند و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم در کلبه بسیار حواری
سوار و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با او بدین رفت حضرت فرمود که اللهم
الغیبه ما با شیت بس عامر با او بگفت که گفت نه وصیت کی شد او بگفت که گاه
که او را به تیغ زدن کردم تو میان من و عیال شدی القصر چون از زمین بر آمدند
صاعقه پامر و او را بسوزد و عاویض هر راه به بوترین صورتی آمد و گویند
نیروی جناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده و اگر ضوایی تو از من خبرست
اندر و او را با قوت بالادله معنی حال از کتاب غضب المصاعقه ظاهر شد
و او را بسوزد و حق می باشد این راه از استاد که صاعقه از سر که خواهد زد از کار او
در ایشان جدال میکنند در حق خدای که او از من خبر
یا جدال ایشان تکذیب بغیرت در آنچه خدا بر ایران و صف میکند در کمال علم
تکذیب و تقو در الوصیت و خدای تحت مقبولیت بر
جلی دانی بر خدا راست ~~خودان حق کلمه لا اله الا الله است~~
یا اولی است سر اواری اندک بعبادت او خوانند یا اولی است دعوت بجای یعنی
چون بخوانندش اجابت کند ~~در کتاب از او خبر اند~~
بزرگی یعنی بنابر که مشکاف بخوانند ~~اجابت می کنند~~
حوله آنرا ~~بجز می از او است~~ ~~بجز می از او است~~ ~~بجز می از او است~~
خود و کف خود را ~~بسی آب یعنی نشسته که بر می جاها رسد و با او دلی~~

درین باره از کعبه الحجار نقل میکنند که اگر خدای ملایک را موکل آدمیان نکردی سر ایند جنیان
ایشان را برودنوی از روی زمین. و گفته اند ضمیر کفایت عایدست بحضرت ^{سالت}
صلی الله علیه و سلم یعنی هر فردی را از شرکگان که محافظت آنحضرت میکند از ضرر اعدای
خدا که از شر عاثرین طفیل و اربابین رسیده و در آنجا هر اشد و عقوبت قصه ایشان
در تم ذکر خواهد یافت. بدستی که خدای ^{تغییر کند} ^{بهر} ^{الجه}

بگردد می باشد از عاقبت و نعت ^{تا وقتی که آن گروه تغییر دهند}
الجه در نغمهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیل را با خلاق رذیل
نظم گوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او و تغییر دهند لغت را از بر خود و عاودم که
دل را باور است دارند و غفلت نورزند آنها رخیص بدیشان متصل بود کسرت
سواست که دلدار نکسلد چمان نگاه دارد سر رشته تا آنکه دارد.

و چون خواهد خواند ^{بگردد می غراب و عقوبت و هلاک}
بس باز کرد اینون نیست مرانرا یعنی کسی نتواند که انرا از خود یاد یکن
و نیست ان قوم را ^{بخدای} ^{کسی که موی او}

ایشان شود در دفع عذاب یاری کند ایشانرا ^{اوست آنکه}
بشما نمی پذیرد را و آن لمع است برع الزوال که از کجا ظاهر کرد
و اوست نه باران شد بی خدای برق را می نماید ^{از برای ترس مسافر که}
باران او را خضر کند ^{و برای طعم میم و جمع که باران محتاج باشد}
و بر دارد در هوا ^{اگر باران بکشد که آن باران}

شبه میگوید در حد ^{ملئین محمد خدای یعنی شمع را با محمد مقرر می سازد}
در حد ملکیت کسی را میراند و برق تا زمانه اوست. در حقایق سلم از این
دیجانی رجم دهند نقل میکنند که در حد صفت زشتکانتست و برق پر سوز و باران
گوید ایشان ^{شمع میکند مجموع زشتگان یا از آنها که اهلان رطلند}

بدین رسم نمیدکین دلتوازیست بگوای محمد ص ... است ... کسیت
آزیدکار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بیس که خالی آسمان و زمین کسیت
بس جوابه از قبل ایشان بگو فدا است چون ایشان را جزایی جوابی
نیست و چون جوابی ایشان این خواهد بود لازم کن ایشان را ...
بگو آیا از امیکریه بگو فدا معبودان که ایشان را دوست دارید

چون میدانید که از بنده آسمان و زمین دوست جوایم او را می پرستید و می گویید
دوستانی که ایشان ... نمی توانند و مالک نیستند برای نفسهای
خود ... و نه زبانی یعنی برای خود چرغی نمی توانند و در
دفع ضرر از خود قادر نیستند پس بود بویگری چگونه توانند رسانند و بگویم
از و باز توانند داشت بگو آیا برابر می باشد یا بنا

عابد ضم است و پنا که پرستیده خداست
یا برابر که گدانا و بیکهای شرک و انکار در روشی تو حید و معرفت
آیا کافر است یا مشرک برای فدای انبازانی که پیازیند
مانند از تون فدای بی مشابه شد از زنده

بر ایشان یعنی ندانستند که آرزوه خدا کواست و آرزوه شرکا کواست حاصل
آنکه ایشان شرکاتی نکردند برای فدای که مثل او از بنده باشند و کار بر ایشان
مشیته شود و گویند ایشان بیری آرزیند چنانکه فدای می آرزید پس مستحق
باشند خیاره دوست بگو فدای ... آرزیند ...
در شریکی ندارد در آرزیند تا شریکی او باشد بر سیدان و ...
و دوست یگانه در آن نیست ... ز عالی بر همه چیزها ... ز و ز شاد ...
... از جانب یا از جانب آسمان آبی ... بی برفت
رو و خانه از آن آب ... باندازه خود یعنی مراد او بنوار خود نزدی

درستی بود مرد در دست خود را بسوی جاه بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آب میطلبند
تا بدین آید برسد و در وقت آب رسیده بدین او زیرا که
آب همان دست دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخندان طبع نمی
تواند که از مرکز محیط حرکت کند و اضلاع نیز نسبت دایمان خود همین حال دارند
و نسبت خواننده یکا زمان و تنها ترا
در کرامی و بطلان و نایامیدی و ضایع بودن در خواهر را بجهت کند
که در آسمانهاست و هر که در زمین است از
زمانی بر روی مراد مومنانند که در اسباب و دشواری زمان بر نده و سجده کند
و از روی کرامت و مافوق انسانی مراد کافرانند که در وقت شدت و سخت
بضرورت سجده میکنند و سجده میکند سایرهای اهل آسمان و زمین
خواهر را به تبعیت استیخاص با او بسوی مهربان
بسوی مشرق مراد در دام و تخصیص و تعیین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر
باشد این سجده دوم است از سجدهات زمانی و حضرت شیخ قدس سره در شرح
از نوعهاست که ذکر سجده زمانی میکند این را بسوی اطلاق و بسوی العام گفته
در مرده که لازم است که بنده تصدیق کند خواهر را درین ضرورت سجده آورد و در باب
دوم از سوختن آوری که از اسرار این عالم بیگانه است که هیچ حادثی نیست
آنکه او را سایه است و آن ساجد است عرض را و قائم بعبادت او بدو حال خواه
در عبادت مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او باطل خود
درین سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب مناب است
و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف از لیل ایمان را
در زمین دل ایشان نشانه و نفرت و کرامت خاص آنانکه تهرلم نزلت خود فلان
در خزانه نفسی ناسامان ایشان نشانه بدان زخمی رند کین بی نیاز است

بهشت باشد و آنانکه اجابت نکرده اند در خوارا

اگر باشد ایشانرا از نقد و جنس اتمه و ضیاع و مانند اینها میگیرد بان باشد

یعنی آن قدر که نفوذ و اتمه که هست و بان اضافت کنند و بعد در تصرف بخازان باشد روز قیامت

مرا اینند فدا کنند آنرا تا از غراب برسند ان گروه را ایشانراست بر کار شمار یعنی بخانی

حساب که حسات ایشان قبول نکند و سیات ایشانرا نیاززند و بازگشت ایشان دوزخ نباشد و هر فرشتی است که

آیا کسی میداند آنکه هر چه زودتر تمام کند بیوک تو باز پروردگار تو درست و راستست یعنی غمزه بن عبدالمطلب

رضی الله عنه بجز کسی است که ناپسند باشد بول و انکار روزان کند یعنی ابو جهل لعنه الله بر این نیست که پند پذیر میشوند

خداوندان عقلا کما صافی شده از معارضه و هم و آنانکه وفا میکنند بر پیمان خدا که در روز میثاق است

و نمی شکستند آن پیمانرا و آنانکه پویند میکنند آنرا کرده است خورای بان

آنکه پویند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمع کتب و در سئل که جبرایی میان ایشان می برکنند از غراب پروردگار خود و خوف

میکند از زنی حساب و آنانکه صبر کردند بر کاره نفس و مخالف موای او یا بر جهاد از برای

طلب رضای پروردگار خویش و بیای داشتند باز مغرورند و نفقه کردند بعضی از اینم بدیشان داده

مغرورند و نفقه کردند بعضی از اینم بدیشان داده

بزرگی و شکی در فانی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساننده و فایده
نمکند پس برداشت این آب روان کفی بلند را یعنی
بر زیر آورد و بعضی آن را در کوره نهاده می افزوزید و بعضی
بعینت خوانند یعنی در همان می افزوزند بر آن در آنش یعنی میگذارد
از فلذات را چون زرد نقره و مس و آسین و غیر آن از برای
طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات محاربت
کفی است مثل آن کف که بر روی آبست همچنین آن کف که بر روی
مثل غیرند خدای حق را و باطل را تشبیه میکند
سخن حق را در افاده و ثواب بانی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید
و بغلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج است باشد و قول باطل را در فلت
نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب یا بر زیر فلز باشد
اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود در حالی که مطوع
و ساقط باشد و اما آنچه سود رساننده و مضر است چون
آب صافی یا فلز که اضعاف بی غش بی باند و بی مزین تا بر آن
منتفع شوند همچنین نیزند خدای مثلها را برای
تعقل و تأمل در این دنیا و ارباب تامل یا لطیف بسیار است
بعضی بر آنند که مراد از این باب قرآنیست که حیات دل اهل ایمانست و او دیده
دلها اند که زان خود استفاد خود از آن فیض میگردند و زید بر او است نفسانی
و در سایر شیطانی است و آب صافی منتفع باین حق است و اگر کسی را در اطلاق
بر بعضی از صحایب این آیه باشد چنان که در مطالع همین محل از جوامع التفسیر بدان
معنی فایضی تواند شد و در الموضع است و در آنجا که اجابت
نمودند و زمان پروردگار خود را با پاداش نیکوست یا بر او از حسی

و برینند ... ایضا ...
آنکه چونند گشت یعنی صلح رحمی آید یا ایگانی آید بهم پیغمبر اندوگناها
و شبانی میکنند زمین بگنزی باطل با معصیت یا فتنه انگیزی
آن کرده ... و ایشان است دوری از رحمت و ...
برای عاقبت دردینا و آفت ...
میکرد اندر روزی را ... برای که میخواهد ...
اراده میکند ... و شاد شده اند اهل ملک ...
و آنچه از متاع او بر ایشان دادند ...
در جنب آن سرای ...
که در آنجا و بجای بود چون ادوات خانه ...
و گویند

آنکه نگریدند ... بر از و نشانه میشود ...
آئی از پروردگار او بران وجه که میخواهم ...
که ... میکند هر که اقوال او را و انانانند که اقول آیات کرده اند
بعوا و نظیر معجزات یا اگر خواهد با وجود نبود نزار آنچه گمراه سازد
و راه گاید بسوی خود بی مشایره این ...
بوی و انانان کسانند ...
ایمانند که در پیوند خدای ...
می باید ... دلنمای ایشان ...
باید خدای یعنی چون ذکر خدای
شوند بجان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او منطبق است
یا بگذر رحمت او با کلام او که قوی ترین معجز است و در فصول او این چنین
رحم و نقل میکند که او از ذکر حضرت رسالت است عمل او علیه السلام که دلنمای
مؤمنان بود و آرام گیرد ...
برایند که بزرگ خدای ...
آرام می یابند دلنمای مؤمنان بی اهرم الحمد و موده که بر ادعای

یعنی آنکه واجب بود بر ایشان در این زمانه که با آشکارا بودن کارند
به نیکویی بری را یعنی در عوض بری نیکویی کردند و گفتند
سلامت را حکم مقابله کردند و بخش را به سلام و منکر را بمعروف پاکناه را دفع
کردند بوی به با کمصیت را بطاعت جناب در حدیث آمده که اینج البینه الحسبه
همها جناب بعضی از ارباب تحقیق کرده اند که چون بر ایشان ظلم واقع شود موعود
فرمودند و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان
بیر بود در پیوسته کم مباحش از درخت سایه نماند هر که شکست زدند ثم بخشش
از صوفی دیگر که تمام به که زد بر سرش که بخشش این گروه که بدین
صفات موصوفند در ایشان است هر انجام نیکو یعنی
خدا علی دارد دنیا در آفت و آن جوهر است بوستانان بیدار
که همیشه در آن باشند در این دوران و در اینم که شایسته
باشد با بمان و طاعت در این دوران ایشان و زنان
ایشان و فرزندان ایشان و فرزندان ایشان و فرزندان
در ایند بر ایشان از سوره از در بانی منازل ایشان در پیشگاه
آورد که معذرتشان روزی از دنیا نوبت ایشان آید و گویند
سلام بر شما بشارت است به و ام سلامت یعنی همیشه این خواصید بود
بسیب انگه هر کردند در قوت القلوب آورده که شکسای بودید
بر فقر در دنیا و فقر در سرتین صفتی است نزد خدای تعالی جناب در خط آمده است
نرسد رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بلال را وصیت فرمود که جان کن ایضا
خداوند غنی گمانی مولا از من مقبول ترند پس نیک است
هر انجام آنکه بری که ایشان یافتند و اما آنکه می شکست
چون خدا ایرا از بی حکم کردن با بزرگان و قبول

تا در باب تو با ما سخن گویند آیه آمد
و اگر کتابی بودی که درین عالم
رانده شدی بوی گوهرها یعنی بوقت خواندن وی از موضع

خود برفتی
خواندنی
یا سخن آوردی از برکت تلاوت او در نگاه
هر اینها این آری بودی که غایت در اعجاز و نهایت است در تذکر و انداز
نه جانت که کار آفرین میگردی که بقرآن توانی با بدید که واقع شود

و خدای است همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز نگاه که خواهد این
آینها ظاهر گردانند
آیا تو میدانستی که آنها کرده اند
یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی مقرر جان آیات یا آنکه دانسته اند

آنرا که اگر خدای خواهد
راه نماید همه در جانها صاحب کشف گفته که پاس در لغت فتح یعنی علم است
یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت همیشه باز بسته
و همیشه آنها کار کردند بر سر ایشانرا

آنکه کردند از تکذیب و عناد
یا روز دانی تو که محمدی
موضوع نزدیک از برای

ایشان یعنی موضع حدیث بود که گفتار که اند که بشامت تکذیب یا حضرت پیوسته
در بلا بودند و سر ایامی از حضرت در حوالی ایشان بود رفقه پیوسته
احوال و میرواشی ایشان غارت کردند و حجابی از فرمود که همیشه بلا بدیشان
خواهد رسید تا وقتی که بیاید و عده غولانی که نوشت

تا قیامت یا فاعل ملک
بر روی خدای خلاف
نکند و عده را پس برای تسلیم حضرت میگوید
و برستی که
آنها کرده اند در پیغمبران پیش از تو جانی این قوم میکند

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم سلمی در صفاتی آورده که آرام دل عوام بشود و
باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و ارامش دل علمای ربانی کفارین
اسما و صنی اما دل موقران آرام نیاید الا مشاهده لقادمو المقصد الا قضی
انما کوریدند و کردند علمای شایسته
زندگانی خوش است در ایشانرا و نیکویی بازگشت طوبی نشان
است بشادی و فوی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی با نام بهشت است بلغم
جبهه و اثر آنست که طوبی در رضی است در بهشت مدح کج بیخ آن درخت در منزل
پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در میخ نغمه و قصر نباشد که شاخی از آن طوبی باشد
و در جبهه سلسله و کافور اینچنان منفر میشود همچنانکه رسل از پیش تو
و نشانیم ترا نشانیم بیوی امی که گذشته است
بیش از ایشان اتمان دیگر تا نحواتی به ایشان
حال
چیزی را که می کردیم یعنی قرآن
انکه ایشان نمیگویند بخدای که رحمن نام است هر ادشرفان که اندک
چون ایشانرا گفته امیده که نبود همانرا و قالوا و ما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و علی رضی تا کرم الله وجهه فرموده که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم و سهیل بن عمرو گفت ما نداری ما الرحمن مانم شتایم رحمانرا
بگوید رحمن از دیگران مست
پیش معبودی برای
پرستش نیست مگر او است بر و نه بر غیر او توکل کردم در طریقی دادن
و در این شایع عالم ساختن و سبوی اوست بازگشتن من آورده اند
که جمع از فریض کفشدای محمد اگر خواهم که ترا متابعت کنیم بقرآن خود و کوه ما را
از حوالی که بردار تا زمین بر ما کشاده کردد و دیگر زمین را بشکاف تا بشکاف
و جوها بدید آید و زراعت کنیم و قصبی بن کلاریا زنده گردان با پیران ما

تا مقرب شوند سر خطی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که زردا
در قیامت ... وعده داده شده اند بر میر کاران که بوی در آید
میرود پیوسته ... از پذیر درختان با از کت منازل بهشتیه
چو بهای ... میوه آن بوستان ... همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد و گلان میوه
وینا ... و همچنین سایر او منسوخ نگردد و چنانچه سایرها دنیا بلکه هم در دنیا
امام قشری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایتند و فردا در ظل حمایت
و عارفان بدینا و بعضی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است ... سایر دولت او
در دو جهان جاوید است ای خورشید ان بنده که این سایه بند بر سر او ... اقیانوس
موصوف ... مال حال و منیهای کجا باقیانست که بر میر کاران کرد
... و عاقبت ... ان ...
و گناز که عطا کردیم کتاب را ... اهل کتب چون
عبد السلام و اصحاب او از یهود و مشرکان در نصاری که جعل خالی بودند
و پشت بینی و کسی بود و همیشه این جایست ...

تا بجز از زینتاده میشود بنوا از آن ...
کز وصلات یعنی کفر اهل کتاب چون صبی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اشع
ایشان رسید و عاقب و اشع ایشان از نصاری ...
بعضی از آنانرا که مخالف شریعت ایشانست ...
بگو ایشانرا که بر این نیست که من مأمور شده ام ...
بپرستم خدا را بر اینچنانکی ... و شرک نیارم بوی جنایت شما نمودند
و عذوب و وسیع را بجزایی گرفتند ... بسوی خدای زبیر و می نامم
خلق را ... و بسوی او است بازگشت من ... و میخانه
و عاقبت ایم کتب بر اینیا کرده بر زبان ام ایشان ... فرود شدیم

بسی مهلت دادم بعد از آنکه آنرا که نکر و پند و موعظی بگذاشتم در آن وقت
ببین آسانی هر چه می بودم ایشانرا بعقوبت شد پس چگونه بود
عقوبت کردن من در ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهنیت است
ایامی که او باشد و در آن روزگارش نکامان بر سر نفسی پایاداشی و صدها
سخت با آنچه که آن نفس از نیکی و بدی بر او برست تا گویی چنین نباشد یعنی خدای
که نگاهدارنده و سازنده کار بندگانش بر او نیست بلکه ضعیف و ناپاخورناو
است یعنی تبار و هیچ سازندگاران در خدا بر او انبازان
یعنی انبازان که می پرسند چگونه نام نهد و وصف کند این شرکاز را
با سجا و اوصافی که لایق ایشان باشد و بگوید که استحقاق شکرست و اطمینان
عبادت دارند یا نه و آنست که حق را قادر و خالق و رازق و بیخ و بصر
و عظیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک از این اسما بر اقسام نمی توان کرد
بلکه خبر می رسد خدا بخواهد با آنچه می اندازد
در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت بی علم از برای استغالی معلوم است
با نامی که هیچکس از شرکاء نظام زمین نمی شناسد
مغنی چون تمیز زنی بگوازد بلکه آراسته اند
انانکه نکر و پند و موعظی بگذاشتم ایشان و باز داشته اند
که راه خدای او را در ضلالت افکنند پس نیست او را
توبت و سوره گواه نماید و گوازان است
غذایی در روزگانی دنیا بقتل و اسرو و سب و سایر مصایب
و مرا این غلاب آن سرای نیست تر و دشوار ترست بر ایشان
و نیست ایشانرا از غلاب خدای آنکه نگاهدارنده که نگه دارنده

در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظ آنچه میفرماید آن متعلق نباشد و بگوید غیر آنرا
یعنی چون حفظ و برزه آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه بلیغ
و آن دفتر را بموقف عرض میسازند حتی سبحان قول و فعلی که ثواب و عقاب بر آن متفرع
نیست محو کند و باقی را مثبت مسازد یا اثبات ثابت را محو سازد و بر آن اثبات
اثبات کند یا بعضی از احکام شرعی را بمصلحت زمانی منسوخ کند و حکم دیگر اثبات
فرماید یا محو کند تا زکی و قوت جوانی بر او اثبات کند بزرگی و ضعف پیری را
علمای دین بر آنند که محو کند از خواهد الا نشی چیزی که رنج محو بر آن نرسد سعادت
و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در زاد المیر آورده که نزدیک چیزی
دو کتابت غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بر آن دو کتاب دارد اما غیر
بام الکتاب راه نیاید و ابو البرد عارض البصر از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
نقل میکند که چون به سعادت از شب بانی ماند چیزی شبانه نیز کند در کتابی ایچلی غیر
از او در آن کتاب نظر نکند و هر چه بنواهد از وی محو میکند و هر چه خواهد در وی ثبت
کند در فصول گفته که محو کند رفوم افکار از قلوب با برادر و اثبات کند بجا وی
رموز اسرار سلجیه از محمد رازی قوی مگر عقل میکند بشنودم از شبلی
محو کند آنچه خواهد از شهود بیودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود
بیودیت و لوازم آن در کشف الاسرار فرمود که از دل خایف ریاضی بود و افلاک
می آمد شکلی بره و یقین می آورد بخل محو میکند و اثبات می سازد شهود بر مواد
و قناعت می آورد جسمی سیره و شفقت می نماید از دل و ایچلی اختیار می برد و سلیم
می اند و تفرقه محو میکند جم اثبات می نماید از شهود رسوم انسانیت می کسرت
و نفوت ربانیت می نماید اطمینان می نماید از شهود که محو خطره و خطره می کند
و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلقت می برد و شهود حق می آورد یا آثار
بشریت محو میکند و انوار با صوابت ثابت می سازد و از آن بنده می کاهد و از آن

بنویسند آنرا کتابی حکم که نسخ و تغییر بدان راه نیاید یا حکم کشفه میان حق و باطل
مترجم بلغت عرب تلاوتشانرا فهم و صفا همان آسمان باشد
و اگر متابعت نکنی بعد از از روی می آشکارا که ترا برین آباد دعوت میکند
یا اما فی جهود آنرا که ترا رجوع کردن بقبله خود میخوانند
آمد بتو از دانش یعنی بعد از آنکه دانشی بطلان کیش بت برستان
یا نسخ حکم صلوة بقبله بود اگر بی روی ایشان بشوی
از غراب خدای پیغمباری کشفه که نسخ و نه نگداری که غنا
حق از تو باز دارد آورده اند که بود سر زنی میکردند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میگفتند متابعت مردم با برنج مصر دست و همواره باز درواج
و اشراق بزنان مشغول اگر او پیغمبر بودی مرا اینه از نبوت او را از اشغال
بهم پیغمبران باز داشتی آیا آمد که مرا اینه ما نوشتادم
پیغمبران پیش از تو و بعد از ما نوشتادم
زنان و فرزندان و نباشد نوشتاید هر نوشته خدا را
یعنی در روح او نباشد آنکه یابد معجزه که از او اشراق میکند
مگر با بر خدای یا بتقدیر او این جواب مشرکانست که بتکم
طلب معجزات میکردند میفرماید که پیغمبر کی بخود معجزه نتواند آورد مگر
که خدای خواهد و بعزرت خود بگوید کند در وقتی که صلاح داند
و حق را حکمی است نوشته شده که چون وقت در آید اندک حکم بظهور آید
یا بر اجلی را از اجال خلائق کتابت نزدیک خدای بر وی کسی بر اجال خلق
اطلاع ندارد چه زود آید و دور میکند آنچه میخواهد
حکمت و اشیا میکند آنچه میخواهد حکمت و نزدیک آید آنچه میخواهد
اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کجایی نباشد الا آنکه نوشته باشد

مگر ابا شد عاقبت پسویه در آن سرای
و میگویند آنکه تکر و بدند از شکلی که بار و سال بود که نو که محمدی
بگو خدای بسوده است
پس غیر شکرت
لوح محفوظ و آن میر نیست علی السلام و می فرماید که از لوح یا علم قرآن و آن
مومنانند و در زاد و آنکه در علم تفسیر است که در عهد و عهد یا علم تفسیر
و آن عهد سلام است و آنرا اب او رضی الله عنهم اجمعین
در شرح صفت آنکه در تمام عالم پدید آید
نکود است که حرف مظهر ابتلاست بر صفت مومنین و نگارند از راه خدای
بنده کار را بر خواهد آمدی که در وجه بر آنکه در این حرف آسان می فرمایند
و برین وجه توان گفت که اگر یعنی قرآن
و نتایج آنرا
و توفیق کردن به خود آن
یا بدین معنی
بر روشن ایمان یا اخلاص یا یقین یا استقامت
توفیق و تفسیر بر روزگار ایشان امام بشری را که از ظلمت
تدبیر نمودند و تفسیر بر روزگار که در ظلمت خاست بود بجای صفت ربوبیت
و صاحب تا در این تفسیر بود که از ظلمت کثرت بنور و صفتها از ظلمت
عبر افعال و استقامت بر صفت ذات و صفت آنست که ظلمت که
برابر بنور است و تفسیر بر روزگار این تفسیر از این تفسیر در این تفسیر
و برین تفسیر است که در روزگار است که حق تعالی بر او باطن بر تو
انکه در آنک را از روزگار است که در روزگار است که در روزگار است

خود می از اید تا جانم با اول خود بود با خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که آنم صلابت تو عالی اشارت نکند داشت محو اثبات تو راه اصناف برداشت
از آن من میکاست و از آن نوع از خود تا با فرجهان شود که با اول بود محنت
در نهاد آب و گل است پیش از دل و گل چه بود آن حاصل است در عالم غیب خانه
دشتم را هم رفتیم بر آن خانه که سر منزل است و اگر بنجام ترا

برخی از آنکه وعده دادیم که از آنرا در خواب
بیا ترا بیاوریم پیش از آن پس جز این نیست که بر تو نشاند
بغلام احکام است و پس و بر ماست شمار و پاداشش
ایشان در آباء و دانش و بی پندار و عمل که برستی

ما می آیم یعنی زمان ما می آید یعنی کفار می گمانند ما می آیم پاره
از گمانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کشیم و کفر

سخن مسلمانان در حق آریم و گویند این سخن راجع به دوست صحیحی است فرموده که ما
زمین ایشان را یعنی صابرا و ضیاع و عقار بود را مسلمانان میوهیم
و خدای حکم می کند بقصان اراضی بود و ادبار ایشان و از دیار دیار
اهل اسلام و اقبالی ایشان پس چه رد گفته نیست و حکم او را

و او است زود شمار یعنی بزودی صابرا کند ایشانرا
در آخرت بعد از خواب ایشان در دنیا بقتل و جدا

و بدستی که مگر کردند آن هودان با مشرکان که پیش از نبود بلکه
زمان تو بودند با پیغمبران خود پس در خراب است یعنی

تو یکبار است خراب همه مگر مای ایشان میدانند
هر چه میکند من نفس از ضرورتش و برای اولفاده می سازد

زود باشد که بر آنرا که از آن از بود و همه اصنام که زودانی قیامت

قرن علیهم در بیاب کوبید فرستادم می پیمبر خا که بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود
و ترا فرستادم بزبان قوم بهم بر دمان و در جواب کسی که کوبید پیمبر را که مبعوث بام تحمل
است بایستی بود کتب متعدده ببالسته ایشان زود آمدی گفته اند که اختلاف از نزد
با اختلاف حکم است و اخلاص فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی یعنی که خیر زبان ایشان
رومانند علوم منسجه از آن پس زود ان یک گفت بعضی فصل است و عین حکمت
شخصی که که در اندر قدران ... سر که خواهد یعنی زود کردار او را در کرامتی
و راه نماید هر که خواهد یعنی تو نیست و بهین راه پاید

و اوست غالب در حکم خود راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است
و سر اینها فرستادم موسی را ... بدلیل قدرت با با معجز

روشن چون عصا و پیر میضا و گفتیم ... اندک بیرون آورد ... گروه خود را که
بنی اسرائیلند ... از تارکی کفر و جهالت و کتبت ... بروشی

علم و یقین با پروت ارفع قبط را که بدیشان مبعوثی ساز تا در کفر و دشمنی ایشان
و پیژده ایشان را ... بر روزی که کشتی خانه غواب که در کافران

گرفته را در آن پایاد و دینی اسرائیل را اندوز ما یکی که در آن کشتی بودند برست
و غویان ... برستی که درین کلبه کوردم ... هر سینه دانا لتهاست

بر قدرت الهی ... هر چه گشته را بر بلا ... شکر گنیزم بر آلاء ...
و یاد کن انوار گفت موسی علیه السلام ... ز قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را

ای کرده من یاد کنید ... نعمت خدا بر شما که طعام نمود ...
بر شما ... جو خبیر ما نبرد شما را ... از کس استقرعون

حی شما بنده شما را ... بر کافران یعنی خدا بندگان
میرسانند و بی نیکی که خسته کارهای سخت میفرمودند و ... و می گشتند
بر آن شمارا که منجان گفته بودند که در بنی اسرائیل سری متولد بود که هلاک فرمود ایشان

و نه عدم شود خود نیز داند یارب عیون کردی خود بر رسم او از مدبری و از بوی خود بر
درستی خود از خود پرو کن تا از خود خودی خود بر رسم او گفته اند انواع ضلال در
ظلمات داخلست و نور اضافی است را شامل یعنی بدعت قرآن و ما نرا از کرامی بر مانی
و راه راست رسان می دانست که میگوید ... سر راهی است از انظار
بر روشنائی یعنی راه خداوند غالب ... سوده و آن راه دین سلامت بی عفت
غیر و عیب می نماید ... معبود معنی گفته می باشد ... در
انجا نماند از موجودات ... و از دین است که از معبودات
در ریاضت و نماز و پر کلینا ... از غراب است که بر ایشان بپسند
کلانها است که از ... دست مودارند
و میگویند ز ... بر ... و باز میگویند و ما نرا
از راه ضلالت یعنی منحرفی است از ای کفیه پیغمبر و قرآن ... و کما
طلبند بر راه خدای ... کما یعنی میگویند این راه کماست و غیر آن مصححی بر
آن کرده که پیش صفتها موصوفند ... در کرامی است و در آنجا
بعد از الحقیقه صفت ضلالت و در صف ضلال بر او از قبل اسناد مجاز است و در اول
آورده که زینش میگذرد به حالت که به کتب غیره بلغت ابی زود آورده و کلماتی که بعد
می آید در است این امر که ... در غیر است و ما ... پیغمبری
... میگویند بلوغ او همین است که او از ایشان بود و در میان ایشان
زاده و بر این نظر معروض شده به سوی غیر و اول در میان خود مایه کرد
پس حقیقت اینها را از زبان قوم ایشان بر ایشان رساند ... و در میان
کنند برای ایشان او را و انواع را و ایشان هم که در میان خود است و اینها را از
فی ما یم و گفته اند ضمیر قوم راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی عمیم کتب
بلغت و ب غیره شده و غیره از علی السلام با پیغمبر موعود توجه کرده اند از آن جهت

و کرده عادی و قوم خود و آنکه بعد از ایشان بودند

نمودند و ایشانرا از بسیاری مکر خدای در بیان زموده که خدای بسیار احم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشانرا منتقطع ساخته که

غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در محام از این عباسی و غیره آنها نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم کشته و از اهل زوین میگوید خبر ندارد الا حق سبحان

آورده اند به پیشینان پیغمبران ایشان بی بختی روشن که کتب الهی بود با معجزات ایشان بی باز که این نزد ستم

خود را در دستهای خود یعنی ایشانند دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسل بادت بر دمان نهادند از روی تعجب یا اصحاب خود را بر دستها نهادند

که شاموش باشند و گفته اند بولف خود را بر افواه رسل نهادند که سنی میگوید و گفته مانگر دیده ارم

با ناز غم اخرد و بر رستی که مادر شکام یا چیزی که شما فرستاده اید

میخواند ما را بسوی از توحید و ایمان شکی در ایمان نکتده یعنی با وجود ایشان که شما را بخدای دعوت میکنیم

و حال آنکه از کثرت ادرا بر وجود او شک و اجمال مانده اید در وجود خدای که آفریننده آسمان و زمینهاست

تا یا هر چه شما را جویند ایمان آرید یعنی بشر و ایمان می آرزد میخواند شما را جویند ایمان آرید یعنی بشر و ایمان می آرزد

بعضی از کلمات شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده و تا بعد از آن و عذاب نکند بلکه بعضی دیگر شما را تا وقتی تا بعد از آن که آمده ایمار شما بوده گفتند ایشان در جواب رسولان گفتند شما مگر آدمی مثل مادر صورت و عیانت و هیچ فضلی نسبت شما را بر ما

بسیار باشد و زنده میگردانند و در آن شمارا با خدمت زلفان
ایشان کنند و در آن محنت و شدت از مایش بود شمارا

از آرزو کار شما بادران بجات یعنی بود شمارا از حق تعالی بزرگ
و یاد کن ای کاتبی که این را که اعلام کرد و نگاه کرد اند شمارا پروردگار شما
اگر شکر کنید بر نعمت من مرا اینها افزون کنم بر شما نعمت را
و اگر ناسپاسی نماید شما بران بر سر من که غواب من

بخت است بر ناسپاسان و شدت غواب بلب نعمت بود در دنیا و قوت
عقوبت شیخ عبد الرحمن سی از این جمله جز جانی قدس بر شما نقل میکند که اگر شکر کنید بر
نعمت اسلام زنده کنم انرا با ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان از دلی که اولم
با صاف و اگر بران شکر کنید زبانه سازم بمعرفت و اگر بران شکر باشد بر شما
بتمام وصلت و اگر انرا شکر کنید بالا برم بدرجه تربت و بشکران نعمت در آرام
بخونگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر عبادت
توئی معراج تصاعد بر درجات است و از المنوی المعنوی شکر نعمت نعمت افزون کند
کسی ندانند از شکر گفتن چون گفته شکر باشد دفع غلتهای دل سود دارد تا اگر از سودانی دل
و گفت موسی علیه السلام که ای گروه کفار سوئید

یا ناسپاسی کنید شما و هر که است در زمین همه ایشان از کلام
و آدمی پس بر سر من که خدایا بی نیازت از عبادت و شکر و ثنا

سوده است بنی ستمانی خلق و ذرات مخلوقات بخت او ناطقند و البته
جمع آریا بنسیند و عهد او حایل بزرگش جمله موجودات گویا همه او را از روی شوق گویا
ایاتنا بد شما تم کلام موسی است علیه السلام است یا ایوبی یعنی است

از حق سبحانه باهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که ای ناسپاسی یعنی
خبر تا که پیش از شما بودند گروه نوح ۴

که ایضا آورده باشند از آن قوم
ایشان و سوگند کرده اند
بعضی کافرانند
انچه ملاکت ایشان در این امر
که برسد
عالم بگویم بر بزرگان باز دارند
بغزایند
ملاکت دشمنان با حکم طلسم
گفته بود که باطل است
نجات یافته
کسیترند با حق
در روز ضرایح
در پلکان
جگر و کونهای مثل صدید
و غیره
و می آید
او تا اند
یا ساید
بیرد و نه
زنگی
فوالی سخت یعنی
از این

از روی ظاهر بی برایشان مخصوصاً از میان ما
میدارید ما را بدعوی پیغمبر ...
از اضماع ...
پایه استحقاق بفضیلت نبوت و عزت رسالت کویا که ایشان معجزه که میدهند اعتبار
غنی نموند و از روی بلایح و عنایه اقتراح معجزات دیگر میکنند چنانچه معاندان زمان
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ...
مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در خستیت
مسلم میداریم ...
از بندگان خود ...
ما را و نمی توانیم ...
طلبید ...
غنی توانیم کرد و هم نمی توانیم ساخت ...
از آن خود ساخت کار ما را حکم راست کند ...
و به فرمای ...
یعنی ...
و حال آنکه راه خود ما را ...
و میداریم که روزنامه ظهور بدست قدرت اوست ...
بر اینها برسانید شما ما را بتکذیب و مخالفت
باید که ثابت باشد توکل متوکلان
و گفته اند آنکه کافر بودند ...
ما ایند پیرون کنیم شما را ...
عود کنید یعنی موافقت نماید با ما ...

دفع کتبه از جانب ... از خطاب خدای عزیزی را یعنی در این عالم
تابع شما بودیم درین عالم چیزی از خطاب خدای دفع کنند و برود از ما فایده گویند
آن هم بگزاران بطریق اعتدال ... ما نیز شما را از جنودم برانکه احاطه از خطاب
محدود است و شفاعت ما برین درگاه مردود و ایشان را امید شده گویند بیاید تا برین
درگاه بفرستیم و جرح کنیم شاید که دری بجا بکشایند و راه خلاصی بماندین
سال فرودش کنند و سودی ندارد گویند بیاید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب
فوج و مفتوح گردد بانقض سال دیگر شکستایی و زربند کرده از سر گویند
یکسانست بر ما ... یا صبر کنیم یعنی از
پس یک فایده بمانیرسد ... نیست طرا ... همه که از کامع و بتابعی از غنا
دو زنج ... آن تکدام که گزارده
شود یعنی صاحب خلق نلسند و حکم الهی نافذ گردد یا اینکه اهل بهشت بهشت در آیند
و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان بجمع شده زبان ملامت
بر ابلهین دراز کنند ابلهین بر همینی از انشی بر آید و گویند بیا اشتغالی انسی و حنی
وای ملامت کتکاف ... بدستی که خدای صوره داد شمارا
بصورت دست و راست که شتر و فرا خواهد بود ... و عده
دادم شمارا و عده دروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر نضا باشد نشان شما
شما را که فراموش کرد ... بس و عده که دادم شما را بتبیین خلف و عدرا
خلف میگویند یعنی هر وقت ظاهر شد که من دروغ گفتم ... و عده
حرا ... بهیچ تسلطی که شمارا اگر کنم بر کفر و معصیت یا حنی
بنود هر ابروی قول من ... مگر آنکه من شمارا بخوانم بفرموده
یعنی و برمانی ... بس شمارا اجابت کردید بنودی قائل نمزید
در عیال صبر و عده ... پس مرا ملامت میکنند ببرد و نموده که در دم

و آن صفت ایست که کردارهای ایشان هر چه خاکستر است بکند
بگذرد برویاد در روزی که سخت باشد باد و صوف
اشد ا دیادت و زمان را برو و صفی که غایت مبالغه باشد ملحق معنی است که
علمای کاوان که در صورت غیر طبیعی چون جمله زرم و آنرا کردن بنده و اگر ام جملها
و امثال این مانند نوده خاکستر است که باد سخت بر آن وزد و بهولیده در اطراف
پراکنده مانده و چو کسی بر جمع آن قادر نبود و از آن نوع نیکو و خود در قیام
نباشد کاوان است از آنجا که در این مورد درینجا بر هیچ چیز موصوف شده
و بسیار متوجه است که مطلقا اثری از ثواب آن پیروانی بدان پیوار ایشان که
نیکویی کرده ایم بر این صفت است که در بعضی معنی در طاعت بعد است از
حق ایان در یکی است پس بدین معنی است اگر خدا
بهازیب اسمانها و زمینها بر زمین کرم است در لغزش
اگر خواهی بر صفت ای که معروف کردند
و بیان آنکه در این صفت است که در کتب مختلفه
صفت اعدا و ایجاب بر خدای استوار
قادر است با نرات و قدرت او اختصاصی ندارد و چون بلکه بر معبودات یکسا
کارا که توانا که این صفت یعنی قدرت جمله یکسانند و در طاعت استوار
بصفت است و وقوع است و اگر نزله معانی است که هر شون و بیرون
ازینوا بر ما است برای ارضای و عیب است و هر طاعت از آثار و مومنان
معنی گویند با خرافات این کفر معنی است و غلط است
و آنرا که فکر کردن از اولها و اشرف قوم یعنی انسانگی را در این کفر کرده
باشند ایشانرا گویند بود معنی که بودیم معنی و شمارایی روان
در تکلیف دسل و لغواض از زمان ایشان است و هیچ معنی است

و ترفیع میدهد در این باره و تکوین از بنده خود و غیره
و نیز غذای مثلها را یعنی بیان میکند پس برای مردمان
که ایشان در یاد نیز اگر مثل تصویر معاینست در آنجا افهام و نزدیک کردن
معتون محسوس و مثل سخن با کلمات کثرت یاد و عود بعد
اضام مانند رختی نایاب که چون منظر ناخوشی و کرم طبع
سلیم و با وجه خجاست و کرامت شده جناب شده و برکتی گشته

از روی زمین - یا هر چه نسبت او را بشاک و شکر و یعنی
بچی دارد در زمین و در شانی در هوا نیز می آید و در هوا رسد تا فری که کرد
بر آن سایه دار یکا نیست افتاده بر روی خاک بر چنان و بی حاصل و خاز ناک
سجانه تشبیه کرده درخت ایما ترا که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او
بجانب اعلیٰ علیین ترفع و ثواب آن در هر زمان بدو و اصل بر رختی فرما که بیخ او
مستقر است در نسبت خود زرع او متوجه بیانند علو و رفیع است و بخت در هر وقت
و تمثیل نمود که کفر و عبادت اضام را که دل کافر محله نیست و جهت برمانی ثابت
نماید و عملی نیز که بصعد قبول رسد از او صادر میشود و بیشتر منظر که اصل او را
زاریت و ترفع او را اعتباری - نهال سایه و در سطح میوه دارد و جناب لطیف
که بر هیچ شاخساری نیست درخت زنده و شاخست خشک و بی سایه و کوشی و شکستی
بی اعتباری نیست ثابت میگرداند غذای - انانرا که
ایمانی آورند و استکام میدهند بنویسند و می آید از تحت
قاع نزد ایشان ثابت شده و در دمان ایشان منکین گشته و کفر است قبول
ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خداوند است و انرا که در باره
مومنانرا در روز نکانی دنیا تا در زمان ابتلا و انشان حضور
و در روز و از جاده متقیم موعظه تلذذ چون زکریا و یحیی و عیسی و شعیب و امثال

زیرا کسی دشمن شما بودم و برین مقدار که می کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن منم چه از آن
بدتر نباشد در حق دشمن میگوید در ملامت که بر نفسهای خود را که در
زمان بر دید و قول خدا را که گفت لا یفتنکم الشیطان نشودید و
بنیم و مانده و فریاد و بی شکی از غلبه و
و فریاد درسی من و برستی که من امروز کار فرستم
شریک میگردید و با فریاد در زمان برداری من پیش ازین در دنیا یعنی بیزار
ندم از شرک شماست برستی که ظالمان یعنی شرکان
و ایشانرا با شوقی در زمان موصوفی بدو احوال خود
شوند آنکه سر کرده اند با جا و زمین بکنند
کردارهای شایسته و بزرگوار
از زبرد خائفان آن جوها
در آن و در آنده مومنان بهشت فرستاده اند ایشانرا بقیعیم و اکرام عام
برای من دار السلام دارند بدستوری و زمان پروردگار ایشان
تحت حکومت بر ایشان در بهشت یا حیات ایشان بر یکدیگر
سلام باشد که دالت بر سلامتی از افات
میخواید که نوبتی و نرا نسبی ای همه دانایین که برای تعظیم شما
جگر نوزده ضلای شلی و پیدا گردانید
یا دعوت به اسلام مانند درخت یاقوت که آن خلیف است
در بهشت بیخ او در زمین استوار و حکم و شایان
در بلندی میدهد میوه خود را در زمین در مروی
که خدای حکم کرده میوه دادن و بر آن تقدیر که درخت فرما باشد گفته اند حین
شش ماه است از وقت شکوفه او باخته شدن و میوه یعنی درین وقت از هر

بگویند تا بیست و نه روز پیش از بازگشت شما ای باد با آتش دوزخ است بگو

ای محمد یعنی اگر کسی بیست و نه روز پیش از بازگشتش در میان راه برین

وجه نماز گزارید و نفع کند ما اینها را با خود داریم نماز گزارند

و نفع دهند از این عطارد در این زمانها نفع کردن

پنهان و ادب است و نفع اشکارا و از زکوت همه نفل اخذ

رض اظهار است باشد مکتوبی آنکه بزرگان را بگو که نماز گزارید و زکوة دهند

پیش از آنکه بیاید روزی که فرید و زوشت

باشد تا مغز خود چیزی که بر آن توالی تقصیری تواند نمود

روز دوشنبه نیز بنویسد که از دوستان طلب نفع تواند کرد بگواغلیه درستان دشمنان

الاضلاع یومئذ یضع بعضی عدو خدای است که پیازید

آسمانها و زمین را نفوذ شاد از آسمان

آبی مراد باران است بی پروا آوردی و لب از پروا

روزی برای شما که بر آن روز کار کنید این درام

ساخت برای شما کشتی را تا بیرون رود دریا بنمان او مصلح

میخواید و منکر کرد مرگها و جو بهای آب یعنی ماده ساخت

برای انتقام و تصرف شما و منکر و ایند برای انتقام

و استیضه شما اوقات ماه را در حالتی که مشرک بودید خود باید

و تعب دیگران و لغات خود میکوشند و فتور و تصور در آن تواریخ

درام کرد ایند برای شما شب و روز تا متعاقب یکدیگر میروند

یکی برای نوم و راحت و دیگری برای همیشه و بود و نشاد

از هر چه استید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه میخواهد خوا

و تا خواسته شما از زانی داشت و اگر خواستید که شماره کنید

ایشان از اینها علیهم السلام و کونیه ثبات دهد و نماز را در دنیا نزدیک هر کس تا ختم حیات
ایشان بر کله باشد و ثبات دارد ایشان را در آن سالی یعنی در قبر
که مثل اولت از منازل افروید تا جواب حکم و نیکو طریق صواب باز دهند و کونیه در
دنیا را در قبرت و در آفت موقف سوال

ظالمات را تا جگه و لوحه راه نیامند در دنیا و نه در وقت سوال و نه در قبرت
و ممکنه ضوای

نویسند و نگاه نکوی سولی آنگاه تبدیل کردند

شکر نعمت ضوای را بگواند یعنی وضع کردن در موضع شکر یا استبدال کردن نفس
نعمت را بکفر یعنی جوف در نعمت کافر شوند نعمت از ایشان مسلوب شد و هر کس

بدست ایشان چیزی مانند وارد اهل ملک اند که شیخیان ایشان را مسکن خود ساختند
و ابراب در حق ایشان کشاده و بنعت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

مشرق ساخت و ایشان تا پاسبی کردند لا بوم صفت سال بحسب قهر او را مانده خوار
ولی اعتبار کشند و بعضی از ایشان در اورب بدر قبول مغلوب شدند و از قرصی علی

کرم الله وجهه و فاروق رضی الله عنهما منقولست که هر از این قوم دو قبیله اند که فاجر
ترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی لعیبه که نعمت حق را تغییر کردند

و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اتباع خود را
برای هلاک عطف جان اوست یعنی دارالبوار و دوزخ است

در ایند بران و بدو از کاملی است دوزخ
وزن کوشش برای ضوای مانند ما یعنی در عبادت که پرستشی کردند

یا در سیمه که ایشان را از انعام نهاده اند تا گمراه کنند مردمان را
از راه ضوای که طریق توحید است بگو بر خورید بار زوهای

خود یا بگردانید عمر را بعبادت بتان احدی بدست یعنی دو روزی بدین نوع

زندان خود را جدا میسازد علی السلام که بعد از تولد او از ما و در روز ششم ساره خاتون را
که زنی ضعیف و بیمار بود شک برده و با بر صمیم علی السلام فرموده کردی من چنان میخواهم
که با جو و سر او را میری بر وضع که در احوال و با او انی بنا شد ضعیف مناسبت شد و هر بل
علیه السلام دخی آورد که هر ساره میگویند که با بر صمیم علی السلام بر بران نشست
و با جو و اسمعیل را سوار کرده بانگ زمانی از شام نزدیک مردم آمد و در ولایتی
که ایشان را با نیمی در بیعتی بگواشت و در عازم بود که غرایا منی افتاد تا اسکن ساختن
برود خانه که خواب و نوبت نیست یعنی بید خواب بود که در آن گشت
و کار توان کرد ... نزدیک خانه تو که خواب کرده شده است در آن
صید و قتال با بر صمیم است تا او نهد و تعرض بود در موضع خانه خراج است
که در زمان آدم علی السلام بوده بوقت دعاء ابرو صمیم صلوات الهی بر ما و سلام علی
خانه بوده تکرار ترا فرموده ای او تکرار ما این ترا درین سخن با که کرد این
تا بای دلند نماز او بر پیشش نکالی او را ... می برد
بعضی از دلهای مردمان را گشتش محبت
بشاید بیوی ایشان حاجت دعا ای حضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن
خلیل بانگ زمانی چشم زخم بر کتف میریل بیا تا فر قدم اسمعیل بر آمد و قبل
لازم ای داعیه اقامت نمود و روز بروز شوق خلایق بران جانب در تراید
حقیقت بر آنکه اگر من بنفیس درین القاس نبودی فارس و روم و هند و دیگر بود
و نصایک در هم اندامم کردی و پروانه بوضوح شد علی ان شیخ نزدی
انرا که جان جان باشد کردی بر حلال باشد و انکس بر آن جان جان باشد نشود و یال باشد
و دیگر حضرت ابرو صمیم علی السلام فرمود ... در روزی ده ایلی علی السلام را
از مویا ... شاید که ایشان پیش از آنکه در غنای
ترا این دعا نیز بترتیب اجابت پیوسته بانکه که وادی غنای ذریع است انواع تمام

نعمت خدایا که بفضل و کرم شما عطا کرده است
 شمار نتوانید کرد آنرا و طاعت
 اوصالی آن نیازمند سالی قدرتی سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت رسالت است علی
 علیه وسلم که تسبیح بزرگ و واسطه نزدیک میان حق و خلق است و در نفس الامم حضرت صفای
 کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از ضرب تصور و تخیل بیرون و اندازه تفکر
 و تامل افزونست. بیرونه مدارج قدرتی که در عقل راه یابد و بی فهمی برود
 تا به دست کسی که آدمی است و در تمکال است تا پاسی از ظلمت میگذرد نعمت
 که از شکوه آن غافلت و کفران می درزند که بحقیقت منع جاهلست یا ظلمت در
 محنت فرج کند و شکایت علیه کفار است که در نعمت تجل و رزد و در خیر نکشاید
 و بیاد کنی چون گفت ابریم خلیل الرحمن در مخاطبات خود
 ای پروردگاری برگردان این شهرت را بر این مخلوق و مبارکه
 و دور کردن ما و فرزندان ما از آنکه
 بر ستم تبانی این عیبیده الهی فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای
 حضرت اخیل صلوات الرحمن و سلامت بر سینه ملک ایشانرا سنگی بود دوار
 نام نهاده که در آن گردی بودی و گفته خانه کعبه از جوت بی ما سر جانگی نصب کنیم
 بمنزل خانه باشد و این قول غریبست و با جمهور مخالف بودی بشهر قریش از نسل اسمعیل
 علیه السلام بوده اند و به سستی ایشان مشهورست ای آفرینگار
 من برستی که بتاف راه کرده بسیاری را یعنی بسبب کمالات بسیار
 کسی شوند از آدمیان بی برکتی در ملک کند و در زمین
 بی او از منت یعنی از اهل ملت من و سر کارنا فرمانی
 کندم او را دون شرک بی برستی که تو آفریننده هر باها
 یا قادری که پیاواری ایشانرا در رحمت کنی بر ایشان بتوفیق تو به یا بعد از توبه
 ای پروردگارا برستی که میساکن گردانیدم یعنی

باز آنکه میگوید که ستمکاران یعنی ثابت باشی بر آنکه دست از غنا
که متوجه ایشانست چون بی شکر بویغای خوار رسید و اصل است که در امثال این
نوامی دانند که صورت متوجه حضرت و در ادب است ~~...~~ بر این نیست
~~...~~ برای روزی که ضربه شود ~~...~~
روز دیگر با از مشاهده احوال ~~...~~ در حالیکه خوار و سرفراز این دیدم ایشان
باشند بیوی اسرافیل علیهم السلام که ایشانرا بصره میخوانند ~~...~~ برداشته
سرهای خود را بیالای ~~...~~ باز نمیکردند پیشانی ~~...~~ چشمهای ایشان
یعنی ضربه بود و باز مانده بود و هیچ کس ترا نند در خود نگرستین ~~...~~
و در لغت ایشان غالی بود از هم و خود بر اسطیخه و پشت و صورت ~~...~~
و یکی مردمان را یعنی اهل کربلا و بر شانه ~~...~~ عذوبی که بیاید
بر ایشان غالی بود آن روز که گشت یار و ز قیامت ~~...~~ پس گویند
آنرا که گشت که در شب که و نگذیب ~~...~~ ای پروردگارا یعنی
غراب ما را تا آخر کن و بدینا فرست و حملت ~~...~~ تا عطف نهنگ
تا اجابت کنیم خاندان ~~...~~ یعنی کسی را که بر خوانند
دی روی کنیم سنا و کاف ~~...~~ در جواب ایشان گویند و شکان با
نمودند که از روی مبالغه ~~...~~ سوگند میخوردید در دنیا پیش ازین
که شما پاینده خواهید بود ~~...~~ نباشد شما را هیچ زوال و
آشت که گفته ما در دنیا خواهیم بود و برای دیگر نقل نخواستیم نمود
و ساکن بودید شما ~~...~~ در مسکنهای آنرا که ~~...~~ ستم
کردند بر نفسهای خود که مانند زغوی و عاده و غوغی ~~...~~ و ظاهر شد
شما را که گفتند ~~...~~ چگونه کردیم بر ایشان یعنی مشاهده کردید در منازل
ایشان آثار نزول غراب ~~...~~ و مثلها زدیم برای شما از احوال

در آن پیدا میشود در تفسیر انوار ذکورت که نوک در پینه و صغیر و فرقیته و ششویه در یک
نصل در مک توفان یافت و خوف نگرار در دعا و دلیل تضرع و غایت حکم مایه و نمود

ای پروردگارا **بهدشی که تو میدانی** آنچه پنهان می کنیم
و این آشکارا می سازیم یعنی همان و آشکار ما میدانی

و پوشیده نیست **بر خدا ای پسر** در زمین
و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعد از آنی و نسبت آن علم بهر معلومات یکسانست
اینچنین او آنچه پنهانست همه یاد آنی تو یکسانست **شنا و ستایش**
و سپاس آن خدا را که بعضی فضل خود **بخشید و عطا کرد مرا** بر بزرگی

و بزرگی سالی یعنی در وقتی که سر بودم و نا امید از فرزندم بخشید و دیگر
بمجلس در شصت و چهار سالگی یاد فرمود و نه سالگی سنی را در فرود سالگی
یا در حدود و آرزوی سالگی **بدرستی که پروردگار من شنونده**

و اجابت کننده دعاست در این کلمات استعارت بانکه فرزند را از ابدعا از خدا
خواسته **ای آفریننده من مرا کردی** یاد آورنده

خاز **و فرزندان مرا نیز مواظبت ساز بران** این عباس رضی الله عنهما
فرموده که همیشه از اولاد ابریم علی السلام جمع بر نطرت بوده اند و خواصند بود
تا روز قیامت **ای آفرینگار ما که م نامی** و زای پر بر یعنی اجابت
کن دعای مرا **ای پروردگار ما پیا موز را** و پروردگار

جرت ایمان آوردند و عطف فرمائشانرا قبل از نهی بوده و مشور مایس از ایمان
ایشان نداشتند و بعضی گفته اند هر چه از والدین آدم و حواست
و پانزده موی آنها را یعنی هر که بتو آید مومن **بفرز که قائم**

شود حساب خلافت این عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد مومنانند از امت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم **و مینوار ای مومنان را** و بخر

و عما یعملون

بکشاد همان دیو که روز سابق مشاهده نموده بود و در نیت اولی باب کتابی بکشاد و نیز
دو دیو دیگر که چیزی نبودند و در نیت دوم و نیت سوم با او دراز نکردند ساخت و در کسان
میل نیز کردند و در وقت زود آمدند او را در نیت از اجنه که کسان ظاهر شد که او هم از
فرع آن نزدیکی که از اماکن خود زایل کرد

خدا را شکر و خلاق گشته و عود خود را در پیش خود یعنی در عود
نصرت که در سلی را فرموده ای که لشکر زلف و لاطیف انان و در سلی خلافت کرد
و تبار دشمنان نطق و تصور خوانیم ساخت

خواهیم انتقام یعنی خراشید و انتقام انبیا و اولیا از اعدا

در روزی که بول کرده شود زمین
و آسمانها متبدل گردد با آسمان دیگر و زمین دیگر
و آنچه در زمین است بر آسمان دیگر بر آسمان دیگر
بیشتر از روزی که در زمین است و در آسمان دیگر
بولا که در زمین است و در آسمان دیگر
که روز قیامت بسیارند زمین از نوره بانی که بیدار کنان نموده باشند و این سخن
ایست و ظاهر شود در زمان از کور و کور

حاجب فرمای پلای تو گشته
در انداز روز

یا توین بیاضه اندر یکدیگر اما و دیگر
یا غلها

پیر ستهای ایشان
سیاه و کهنه وضع است که می برزند و بر شتر که کین طلا می کند تا به دست خود را
بسیز از خود را بر جلود و در قیامت انداخته تا که در صورت و در حشت روح را
در وقت اشغال ایشان در آن مغرب کردند و کشته اند تفاوت میان قطران و روز

ایشان ... و برستی اگر گشتی کردی در جیدان نهایت که ایشان بود
و نزدیک خداست برادر ایشان و آنست که در برستی که
که ایشان در سنج و سول ساخته و پوداخته ... تا از جای برداشته و از آن
که گویا جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی کافران
جبلها انگیخته تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال را سیل است زایل گردانند
و این حالت است باد که ایشان گویا کمی تواند که و با بر و چند جا در معالم از برای
علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیه در شان غرود جبار است که چون سلامتی بریم
علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابریم که او را از آتش
برمانند من اینم که بر آسمان روح و او را به پیم اشرف مملکت گشته آسمان نجات
و تعفت و به زمین آسمانی میسر نشود غرود نشید و فرمود تا صبحی ساخته شد
سه سال نجات بلند و جوف برای رفت آسمان را میخان دید که از زمین میبرد روز
دیگر نیاپشاد و افتادن آن در سوره خل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی
الغیر جنه آن صبح از باری در آمد و خلق بسیار ملاکی شدند نمود خشم گرفت و گفت
با آسمان روح و با خدای ابریم که نهاره مرا پیغمبر جنگ کتم بی چهار کرسی پرورش
داد تا قوت تمام گشت و ضوئی چهار گوشه بساخت و دو در یک فوقانی و یکی
تحتانی در در است کرد و بر چهار طرف او چهار نيزه که زیر و بالا توان شد تعبیر نمود
بسی که گمان از چهار روز که گشته داشتند و چهار مرد در بر سر نیزه کرده اطراف نمودند
بر تن که گمان بستند ایشان از غایت که سنگ میل بسلا کرده جانب و دراز
نمودند ضووق را که غرود با یک تن در انجا نشسته بود به او بر دین بعد از
یکشبا نوز غرود در فوقانی گشاده آسمان را نگاه کرد بهمان حال دید که از زمین
میدید رفیق غرود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بگریه منی که گشاده
که جواب داد که بغیر از آب چیزی دیگری بنم بعد از یکشبا نوز در غایت فوقانی

یا وقت حساب یا وقتی که عصابه موصوفه را از دوزخ برودن آید و در عالمی که همه کارها
زود بندند و دانند که فرج از آن میسر نیست تنها کنند که گاشکی از اهل اسلام می
بودیم بگذار ایشان را الم توبین و تحفیرت یعنی کاروان در حساب بندد
لنوشان بوارگاد در دنیا خوردن و خورد داری یا بند از خلا
و منافع آن و مشغول کرد اند ایشان را از زمین توغی طول
عم و استقامت حال ایشان را باز دار از استعجاب و معاد و تفکر در حال
بسی زود باشد که بر آنز فاعلت و عاقبت کردار و کفار خود را

و هلاک نکردیم **پیچ اهل دین را** مگر آنکه هلاک
ایشان را زمانی مقدر بوده نوشته شده در لوح محفوظ که هلاک
خدا باشد و هلاک کی بود **بیشی نگرشند** **بسی کردی**
مدت بیرون خود را **و کفشد کفار را**
وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر **و کفشد کفار را**

انگسی فرود نماند شده است **بروز آن**
تو دیوانه که ما را از نقد بنسیر میخوانی این کلام بطریق تمکین و استعجاب و معاد
زول و نسبت بخود تمام را است نباید **و دیگر گفته جرائی آوری**
و شکر آنرا بگوای بر سالت خود **اگر**

از دست گویند درین دلی یعنی اگر است میگوئی که بفرستگان حاضر
کن تا حضوره گوای و منبر و سالت تو حق تعالی در جواب ایشان میگوید که
زود آمده نشوند و خصصه بصیرت منظم و ضبط است که بفرستگان
زود نماند و فرستگان را **مگر بومی یا بعد از بعضی حکم و بصورت اصل**
و حق تو را نماند که حکمت غایب نماند شود **چنانچه قوم خود صبر بر این عالم در زمان**
صبر و صبر با بصیرت و کجاست که کسی بپند **و نباشد آن منکام**

دینی مانند تفاوت آتش دوزخ و آتش دنیا بس این قرآن برایشان انداختند
و فرمود و هو یغدر و یغالی ایشانرا آتش یعنی در ایشان بچه

منعلقست برزوا یعنی برآیند از قبر با ما فراد به خدای
تبارا خدای ایلم کرده است بدستی که ضیای

رود حسابست برینکار از برای حساب یکی او را از حساب دیگری باز میدارد
این قرآن با آنچه درین سوره است از موعظه کفایت است و ما ترا

نمانند داده شوند بان و ما بکم کرده شوند بان و ما بکم
تامل در دلایل قدرتی که در درون کورست انکار است

بیتا و سر اینها باید که پذیرند خدایوندان فرد و باز
ایستند از مناصح و نایام کتب و امر الهی

علی را در عرض قطع انادیل بسیار است جمع برآند که مطلقا در طلب سخن
گفتن سبک سبیل و راست در بنایع آورده که فاروق را از معنی این حرف

پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و فرمود که چه در اصل است
علیه وسلم فرمود ما انما من المتکلفین و بعضی گفته اند هر چه از اشارت با هم آ

خاتمه الالف اشارت با هم الهم و لام با هم جبرئیل و را با هم رسول یعنی این
کلام از خدای بواسطه جبرئیل بر رسول فرود آمده این است که

اینها سوره است و اینهای قرآن روشن بایان
کنده حق از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکی است اما چون نام نکرده شده که هر

نام دلالت بر معنی دارد و تنگیز قرآن بحمت تعظیم است
ای بسا و حکمت که در آن درست دارند اما کفر و بدعت و اندر

برنگر که کما شک بودنی مسلمانان و اینها آرزو درونی باشد
بوقت حضرت مؤمنان یا نزدیک صلوات و کفار بدیشان یا در روزه است

جسمهای با وضوح ساخته اند و در آسمان بگشاید و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده
نمایند و فرمودند گفت که ما را جسم بزرگی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد

بلکه در عالم غیبی که در آنجا در ظاهر آیات دیگر
میکشند و بفرمودند که ما آنرا جسمیم و پیدا کردیم

در آسمان بر جهای دوازده گونه را بهیاسته و صفات و خواص مختلفه از یکدیگر
و این را استیم اینها بصورتها یا آسمان را به نیرین و سایر کواکب

برای نگرندگان که عبرت در آن نگورند و از آن بر قدرت مبدع استلال کنند
و نگاهداشتیم آسمان را از مردی که در آنجا

تا نتواند که بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود
لیکن مردی که خواهد که بر آسمان رود و بدزد و دخیل مسموم یعنی ای که از فرشتگان شود

بسی از بی در آید او را بدو رسد و بسوزدش
روشن و درخشان و از این عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمانی آدم علیه السلام

تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار نوح
مخوف را درسی می نمودند سخنان می روبروند و زمین آمده باد درستان خود از کاه

میکشند چون روح الله متولد شد ایشانرا از آسمان منع کردند و چون ولادت
باسعادت فاطمه بنتین علیه و آله صلوة المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع

گشتند و جهت رحمت ایشان شهاب ثاقب مفرشت و ابواب کمانه بکل سرد و گشت
هی بر آمد و بازار تیرگی شکست کل شکفت و میاموی خارا فرشت

و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه و در آن کشیدیم و پیدا
کردیم در زمین کوههایی سرافراشته پایرجالی

و در میانیدیم در زمین از هر چیزی سنجیده میزان حکمت یعنی
مقدار معین بر وجهی مقتضای سبب بی علت است یا آنچه وزن کشد و به پیمانند

که ملائکه را بدین صورت پندارند از جهالت داده شدگان یعنی فی الحال مغذوب شوند
پرستی که ما ... فرستادیم قرآنرا که یاد مومنانست و ذکر تیر یعنی
شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و ما قرآنرا
نکبایانیم از خریف یعنی شیطان نتواند که در و چتری از باطل سفاک بدیا چتری از حق
کم کند یا نکهدار ایم از تطفل خلل بدو یاید داریم او را در دل هر که خواهیم و گویند
ضمیر عابد حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم یعنی نکبایان دی ایم از حضرت اعادای
اگر جمله جهانم خصم کردند نترسم چون نکبایانم تو باشی ز شادی در همه عالم کنیم اگر یک خط
غم خوارم تو باشی و مرا اینده ما فرستادیم پیغمبر انرا پیش
از وقت که در کوههای پیشینان و نیامد بدیشان
پیغمبر فرستاده ... نگر بودند که از روی بگرد و غلبه بان پیغمبر
استهزا میگردند جای این معاندان بتو میگویند و اداست حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یعنی از میان انبیاء علیهم السلام همین تو مخصوص نیستی با پنداره قوم بلکه
همه ایشان بدین مبتلا بوده اند همچنانکه در آوریم استهزا از انبیاء و در اهل
مکزیان پیشین و رحایم معانرا می دعوی در اهل کافران
رضای تو ایمان نمی آرند بر آن و پیوستگی گذشته است
سنت خدای در هلاک پیشینان یعنی هر که از ایشان هلاک شده ترک
قبول حق و تکذیب رسول بوده و این وعید اهل کفر است که تکذیب پیغمبر علیه السلام
بعد از ظهور معجزات اقتراف آیات میگردند و در نزول آیه که بجهت کواکب میبالند و در
عجایب آن فرموده که در ... اگر ما یک شایم ما برین مقرران
دری از آسمان ... من باشند هم روز نشکند که در نظر ایشان
دران در شده بالا روند و از آن در نریم اینده ...
از غایت عناد و تشکیک در حق نرند ... جوانی نیست که بگوید ...

باید ما را در این دنیا باقی بماند تا بعد از آنکه حق بر ما نازل شود و اگر نبرد کردیم
از طرف خداوند که بخواهد برسد به این دنیا و در آنجا نماند و حق تعالی آنرا بخواهد ببرد
بقا...
اسلام و...
از آن یا میدانیم پیشینان و بسینیا نرا از شما که آدمی است یعنی هر که در دنیا
از طرف آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد در دنیا قیامت یا هر که خواهد
شده از کشتگان در هر که خواهد از دوزخندگان یا دانسته ایم هر که خواهد
و میدانیم اینست که تا با آنرا که مقدم است در عقوبت و یا در عقوبت نظام است
و آنرا که موفقی است در اسباب نرفیق آورده که زنی حمیده در عقوبت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند و میگردد و در بعضی از جماعتها در دنیا
پیش میفرستد تا او را نه پیشه و جمع از بس آمدند تا آخر بر عقل خود گامی
آوردند و حق تعالی بود که در هر دو طرف صراط میمانیم و بر ما
بوشیده نیستند و بر ما که پروردگارت
مقدمین و منافقین را و فراد هر یک را بد و رساند
کار است...
که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام...
خون دست بر وی زنی مانند سفال بجهت آواز کند...
کل سیاه...
خوض و جوی بارش...
آزید بر آن و در کتبت جزا که بگوید با کل شد و مولی بگذاشت تا جان...
بس آنرا تصور کرد و بفرمان معنی منظور است آنکه بگذاشت تا خشک شد
و بر جبهه صلوات بر محمد و آله و جان که بدر بر با نیست یا فریدیم

یا مژدن بمعنی مستحق باشد یعنی برومانندیم از زمین چیزی مانده که شکل بر منافع کلیه از آنجا
و مژدات ... و ساختیم برای شما ... در زمین ... اسباب
بعیثت یعنی آنچه فراهم میساخته شما برای است از طعام و طلبی ... و هم برای
شما ساختیم آنرا که نیستید شما ... را و را روزی دهنده کاند یعنی طعام
و مالیکه و گفته اند انعام و مراد ... نیست هیچ چیزی که آدمی بوی
تحتاج باشد ... مگر نزدیک است یعنی در وقت زمان ماست ...
او یعنی ما قادریم بر آنچه و نگوییم آن این ضرب المثل است برای افتخار و اختار
تشبیه کرده است مقهورات خود را با شایء مخوفه که در فراخ آن احتیاج بکلفت
وزحمت نیست ... و زود نمی فرستیم آنرا ... مگر با اندازه
خوانده شده که کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید ... در شایم
با و ما ... استان یا بر یعنی بردارندگان بر را یا استن کشندگان در صهارا
بیموه ... بس زود ستادیم از آسمان آبی که آن یار است
بن کور اندیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن ...
و نشینید شما ... نگاه دارندگان در جاه و غدیر و چشمه بلکه ما
حافظ اینیم امام ما تری رعه در تا و بیات فرموده که نیستید شما و خدا را
فرزیه دارانند یعنی فرایی او در دست شما نیست و این شما در خزینه نهید هم از آن
اوست ... و بدستی که ما ... زنده میگردانیم اجسام قیامه را با ایجاد
حیات در آن ... روح میرانیم اجسام حیه را با آزاد حیات از آن و در طایفه
قشری قشری سوره مذکور است که زندگی میدیم دلها را و بانوار مشاهده و می میرانیم
نفس را از نار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعت و مرده میگردانیم بنسبت
شعوات صاحب عرق خالق روح ابدی روح فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم
بانوار لمعات جمال و امامت نفسانی ما میسیم بسطرات نظرات جلال

ملکی تا از زمین بگذرد آشی ... پس بدستی که قرار شده از خود کرا
و بدستی که برتست در راه و رانگی ...
تا روزی که در بهاب آورده که تا روز قیامت بر تو لغت کشد و بعد از آن غذا
بترسد که این لغت فراوانی کنی ... گفت ابلیس که ای پروردگار من
بس عملت در راه ... تا روزی که بر انگیزد شیطان مردم
غرض ابلیس آن بود که نبرد به میدانست که بعد از حرکت پشت حجاب اجابت
نکرد ... گفت بدستی که هستی تو ... از عملت دادگان
تا روز معلوم یعنی فتنای خلق بنفخه اولی که صعبه
کوئید به قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه اجیاد و پیکار
این دو نفخه بقول اشهر صلی الله علیه و آله خواهد بود پس ابلیس بعد چهل سال که مرده
باشد آنکه بر انگیزد شیطان ... گفت ابلیس که ای پروردگار من
تا روزی که مردم با شیطان خواهد بود ...
برای او میان کفایت را ... در زمین دنیا که در این روز است ...
دارک آورده که ابلیس دو فرشته سوگند یاد کرده بر این عنوان او میان یک
نوبت بصفت ذات خدا که بفرشته لا ینوینهم و یکی بصفت فعل که بفرشته
و نفخه فرق کرده اند چنان این مرد و راهل عراق بر آنند که سوگند خوردن
بصفات ذاتی بفرشته قدرت و عظمت و غرور است و سوگند بصفت
فعل چون رحمت و عفو و امثال آن بین نیست و واضح آنست که ایمان
مبنی بر عرف باشد هر چه بفرشته در آن انرا سوگند توان گفت بین آن
والا لا و بعضی بر آن سوگند با در با اغویستی با و بیست است یعنی بسبب
آنکه اگر اراه کردی من پیاریم معاصی در چشم و دامن ...
و گمراه سازم همه ایشانرا ... که بندگان تو از ایشان که

اولاً پیش از آفریدن انسان ... لذت‌ش بی دود که در مقام
نمود می‌نمود و صواعق از آتش شکوه می‌کرد و این مسود رضی الله عنه زنده
که سموم دنیا جز نیست از سموم آخرت که جان از آن آزرده شده
و یاد کن این را که گفت ... پروردگارا ... و زشتگان را که جهت خلافت
در میان ... آفریننده مام ... آدمی را ... از کل خشک
که کاین است ... از لای صورت ... پس چون راست
کنم صورت و هیات او را ... و در آدم دمید ... از روزگار
که آفریده نیست و لای بران زنده کرد ... پس پیوسته او را
سجده کشندگان ... سجده کرده و زشتگان ...
مهر ایشان تمام ... که ابلیس که از لای استکبار ...
سرباز زد از آنکه باشد ... از سجده کشندگان و آدم را
گفت خدای که ای ابلیس ... چیست و عرض تو بود
در آنکه نباشی ... با سجده کشندگان ... گفت ابلیس
ببینم که سجده کنم ... و آدم را که از زپه
از کل خشک ... از لای سیاه بویگاناک یعنی او را از ارض
غناص آفریده که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است بس روحانی لطیف
جو افرانندین جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او
غافل بود صورتش را دید و ندانست که چه اسم او درین فرایه مرفوست
گفتی است در پیخانه که در کون نگیند این خراب اندیشان که نهانست فی الجمله
درین خانه مر آنکس که رمی یافت سلطان اندر زمین است و سلیمان زمانست
گفت خدای که ای ابلیس را بعد از استکبار از سجده آدم که
پروکارو ... از آسمان یا از بهشت یا از زوره ملایکه یا از صورت

سفت در دوزخ اندر مژده ساخته نفسان در در بند سپین که در دست است قفل
اروز در سفت محکم اندر بند برستی که بر بنیر کاران ازلی
روی ابی... در بوستانها ایند و جبهها یعنی در بانها که در آن
جهمار و اذ بود از شیر و غم و زان... کونید فرشتگان میقتانرا که در آن
بدین بوستانها... موزن سلامت از میانها یا بسلاح از خوا...
در حالتی که ایید... درون کشیم... آنچه در سینههای
بهشتیان شد... از کینههای درد نیا با هم در شسته باشند از مرض علی
گرم اند و جهت مندر است که امید میرد هم که من و طوطی در زیر از ایشان با شیم و کونید
صفت سرد را از ایشان ترغ کنند تا در جهات و مراتب یکدیگر در شکست برند
در ایند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در هر بابی و در سوادها
بر در نمانسته بوتهها از در مکلان بگواسر... رویها
یکدیگر آوردند... زورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند بهر جا که
میروند و روی... اینها بن یکدیگر تختهای ایشان نیز میروند و یکدیگر در
جمع احوال را یکی یکدیگر کا پسند... نیرسد ایشانرا... در بهشت
بچون می... ان سرای نعم و راحت است... و نیستند ایشان
از بهشت... بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آوردند
که روزی حضرت... مالت صلی الله علیه و سلم از بعب بنی شیبه مسجد اطرا ام در آمدی
از صی بر او دید... ندیدند فرمود که مالی از یک تضحک و حاجت شمارا که خندان
می بینم صی به را... تالی ازین سخن استقام نمودند و آنحضرت در گذشت
بجوه نار رسیده با... نت و گفت میر علی السلام من آمد و آیه آورد که او
بنزکان و انانام... میسازد... خیره بنزکان و انانام
بانده من آرزنده... می را که آرزوش طلبید... بخشده ام بر کسی که توبه کند

خالص شدگان از شواپ شرک جلی و خلی که مکر و فریب ایشانرا اثرباشد
گفت خدای : این اخلاص در ایمان است و رامیت که حق است
بر من رعایت آن است راست است چه کسی نزارد و زود بمقصود میرساند
و گویند علی یعنی الی است یعنی اخلاص رامیت راست بعوی من
بر رستی که بندگان من یعنی مخلصان است نیست ترا
بایشان قوی و تسلطی در انوار اضلال است مگر آنکسی که متابعت
نکند از کرامان که تو بر و مسلط توانی شد
و بر رستی که دوزخ است و عده گاه ایشانست یعنی متابعت
همه ایشان در دوزخ را نیست در صفت درست
دری با از کرامان ایشان بهره ایست قسمت کرده شده هر اد
از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گفته
کار است از لعل توصیف نظمی مقام ترسایانست حطه ما و الی جهنم است
آن صایبانست سفر مقبره است اجماع محل شرکاست تا وید که در کلا سفلی
گویند نافر و منافقانست امام ابو منصور کا و محمد در تا و بیات فرموده
که هر که از ابواب طبقات است و چون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند
ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نافر و دمر است و دوم از ان توبه
و مشرکان عرب و سیوح از ان بر اعم که مطلقا مکر رسالت اند چهارم از یهود
پنجم از نصاری ششم از انباجوسی هفتم از ان منافقان و زکو الحقایق
آز رده که دوزخ بعد و همان را صفت درست صی و شره و صعد و صد
و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه رشف مذکور شده که دوزخ را صفت در
از انست که اعضا صفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و زرد
و بایست صفت در بر آن کشوده اند و هر عضوی را از بابی مورد طریق کرد این

بجست رسانیدن یک بشارت حاجت نبود، در ضمن آمدن ایشان هم دیگر خواهد بود
گفت چیست کار شما
میروید

گفتند بدرستی که ما از فرساده اند
سوی کرده کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را ملاک کنیم
الا ال لوط یعنی خاندان او

مگر زن او را
فضل کردیم ما آنرا که آن زن که
از باز منگافا شد در شهر مستانده برای طراب اسناد ملایه
تقدیر را بخود یا آنکه فعل البراست از جهت قرب و اختصاص تواند بود
بسی اند منگام که آمدند

فرستاده شده گفت لوط علیه السلام بدرستی که شما
پیکانگان اید و نمی شناسیم شما را
گفتند ما پیکان شما را می شناسیم

با چندی که بودند قوم لوط که اندوی جمل و غنای
در آن چهر شک میکردند یعنی آمده ایم بجزایی که ایشان را همداد داده بود
و ایشان در آن شک داشتند
یعنی غلبه ایشان حق است
درین سفر
بسی پروا بر اهل خود و دین شهر

و باره که این شب بگذرد
کمی در رفتن
غراب را از پشت
یعنی بشام یا عصر یا صبح که شد سلفا بنیم است و اهل آن هلاک نخواهند شد
و حکم کردیم ما با او و فرستادیم
که تفسیرش اینست
بدرستی که بنیاد این گروه مستور برده خواهد

و اینکه عزاب من بر یاصیانه که بد تو برو استغفار نموند

آن عزابست در دناک و محققان در توصیف آن گفته اند که چه مردم

از خود پیش است بهیبت رحمتی از آن پیش است. بجزیب که عزاب نماید بر کتف پشیمان

بخشاید و خیره بوزن کاف و حرافی از صحنه انان ابریم

عده السلام یعنی این نه فرشته یا مینت یاد و از ده که به بشارت ابریم و هلاک نوم

لوط علیها السلام نزول کردند چون در آمون بر او

بسی گفته سلام میکنم بر تو سلام کردی گفت ابریم علیه السلام

برستی که یازده تا تو سانیم و جهت تو سانیم بود که بی ازق و بی وقت آمده

بودند یا آنکه ما حضور که کردی در دشتستان که این سخن شنیدند

لا توجل یعنی مریس تو برستی که ما ترا فرود دیم پیری

اسحق نام دانا یعنی وقتی که یلوع رسید علی بن جنت بود که او اید رسید

گفت ای بشارت میدیدید مرا یا آنکه بر سیده است

هر که سالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال را بر سر بر وجه باشد

یعنی بلز جوان کرد در یاد بر میان پیری که مست این صورت وجود کرد پس بجز

تو مع و بجز کون زده میدید و او را گفتند زده

دادیم ترا بر استی و درستی تا شک و شبهه بی باش

از نا امیدان یعنی بدین زده امید و از بلش که آنکه در دست

بر خلق بشری بی ابرین تواناست بر افرای ولد از پیر مردم و عجز نماند

گفت ابریم من نا امید نیستم لذ رحمت پروردگار خود و کسی که نا امید

شود از بخشش از پروردگار خود مگر که امانت

که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانند

و چون ابریم علیه السلام در شکرانرا بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه

بودند در وقت شرف شمس و بر داشتند چو نخل شترهای ایشانرا و نزدیک آسمان
برده نگویند سلا کردند و بس کردندیم زیرا آن شهر را
زیر آن یعنی زیر و زیر کردیم آنرا است و بسیار اندیم بر ایشان
و کشتانند بر قوی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد و همه در شکلی است
و کلمه حکم شده بسکی بر او نوشته شده ناعم بر کسی که از آنجا بود
بدرستی که در هلاک کردن تو موطاقت و در بیان نیکوئی است برای عبرت
بر خودند اینها را است را که بزرگوارند و حقیقت ایشانرا
بسیار آن بشناسند و این صفت هر دو است که در حدیث آمده که انقوا
فراسته المؤمن فلیتقوا الله و آوده اند که فرایم بزرگوار و خط الاحبار
خواجه بزرگواران عبد وانی قدس الله سره و انوار روزی در معرفت حق
میگفت هر آنکه بصورت نماید آن فرقه در بر و مجله برکت در کوشش
نقشب و بعد از زمانی بر خاست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که انقوا فراسته المؤمن الی اخره این حدیث چیست حضرت خواجه روح
آورد و فرمودند که این حدیث آنست که در ظاهر پیری و ایمان آری جوان
گفت بخود بپایند که هر از ناز باشد خواجه فرمودند که فرقه از بر جوانان بر
کشید و نماند بپاید آمد جوانان الجمال زنا بپیریه و ایمان آورد خواجه
فرمودند که ای پلرانند بپایند تا بگوانفت این جوانان که زنا را بر پیریه ما
نیز و نظایرهای باطن را قطع کنیم و در شوق ایمان بپایند و در قدم خواجه
افشاندند که بپایند بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
مسلمانان آهسته عام را تو بزرگوار و بپایند خاص را تو بر زدی خود بود
و بدرستی که شهرها موقوفند بر این برای داریم السلوک است یعنی بر این است

در حالی که بصر در آید یعنی قوم تو در سر متاصل خواهند شد که یکی از ایشان مال
مانند در خبر است که چون زن لوط علیه السلام همانند نیکو روی را دید بر سر قوم
رستاد ... و آمدند این شهر سدوم بر رخا نه لوط علیه السلام
خفته میدادند یکدیگر را بدلف مهانان و طبع مناسه داشتند
گفت لوط علیه السلام بر رستی که این گروه مهانان و طبع مناسه
داشتند ... پس را برینوا مکنید بغضیت ایشان
و بر رسید از خورای در از کتاب فاطمه ... و خوار و خجل مساز
را پیش مهانان ... گفتند ای ما ترا نمی کرده ایم
از حمایت عالمیان یعنی نریمان به فاحشه ایشان مخصوص بغزایا بوده
گفت اینها دختران منند یعنی زنان قوم به سزنی است خود را
بمتر از پرست یابنات خود را بشما دهم بشرط اسلام ... لکن سید شما
گشتگان را بچیز لکمن میگویم ... بر نندگان توانی محمد
بر رستی که بودند قوم لوط ... که دیگر این قوم ... هر گردان
می شدند یا از منی غفلت گراه می گشتند در تا ویات ما می پوی آوردند که خورای
به هم خواهد قسم یاد کند لذت خلوقات و هیچ خلیق را نرسد که بجز خورای گویند
خورده در بنیان از این عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که خورای نیافرید هیچ کس
که از منی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حیات چنان می گویند خورد الا
حیات او صلی الله علیه و سلم آورد که سوگند یاد کرد حیات محمد صلی الله علیه
و آله و سلم زیرا که حیات او زنی بوده و او بر بساط قرب در قبضه حق بود
چون نبی از منی خود سر تیافت فرق تا کنش از دعوی علاج یافت داشت از
حق زندگی در بندگی شد دعوی جلوه آن زندگی آوردند که لوط علیه السلام
اهل خود را پروا برد و جیر بیل علیه السلام وقت صبح بود که با یک برایشان زده

و ان عترت درین این فراسند بود

بیرسل علیه السلام در خلائی در ایندگان بودند بصبح یعنی اول روز یکشنبه و بصره میرسل علیه السلام ملاک شدند چنانچه در کتب معتبره علیهم السلام گذشته

بسی دفعه نکره از ایشان ...
این بودند که کسب میکردند از اموال و اشیای این میگردید از بنا و پورت و ...
میان ایشانست

از کتب این خواهد شد ...
غلوکن حق نفس خود را و بعد مکافات مباحی بعضی بر آنند که این حکم بانه

سیف منسوخ است ...
آزینده خلائق و اهل ...
نزل آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آنده عات منسوخ کرد و

دید از آن بنی قریظ و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امثال آن را با هم باقی
بار داشتند و در پیش آورده که هفت کار را از ایشان در یکروز در نظر آورده تا تمام
بسیار و ملائین بنی شام و یرم تقدیر بر فری از صیای سومی آمدند که گفتند که اینها

مال ما در دست ما بودی همه را در راه خودی نفی می کردیم و صاحبش نیز نموده
خاطر مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطور فرمود که مؤمنان
بر منته و کرسند گذرانند و مشرکان را این همه طالع باشد آید که آمدند

و برستی که ما دادیم ترا ...
و این صفت آیه بهتر از صفت قافله و اد صفت آیه قافله است و گفته اند
و اد صفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبع که عراقی

تا فلها میروند و آثار آنرا می بینند و برستی که درین بود که یاد کردم
حق مر اینها نشانهاست هر که در میان آنها بر قدرت ربانی
و برستی که بودند و اصحاب ایکه یعنی قومه شعب
شمارگان بگفتند که در میان بسیار دریم باخته را گویند و بلد
ایشان را با اعتبار آنکه در میان ایشان عزرا بود ایکه میگفتند و شعبت علی
اسم بر اهل ایکه و اهل مدین مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نمودند و بعد
هلاک شدند چنانکه در سوره جوهره السلام که شد و اصحاب ایکه نیز نافرمانی
کردند و انتقام کشیدیم از ایشان بجزاب یوم انظره
و تفسیر آن در سوره الشعرا ذکر شده است و برستی که سوره و ایکه
یا ایکه و مدین و اهل مدین و مدینه است که مردم مکه را
و برستی که تکذیب نمودند اهل مدینه یعنی
نمادگان یعنی صلح را علیه السلام و تکذیب که در اول تکذیب
صیح و راست بود و اهل مدینه را از اینها است که
بر بی ایشان منزل بوده و چون کن بکنزل بر صلح علیه السلام معلوم نیست اکثر
مفسران آیات را بجهت عمل کرده اند و خروج ناه از شک مجرب است
مشکل بر بسیاری از غراب چون بزرگی خلقت که مرکز شری بعثت او بود
و زادن بعد از خروج و بسیار پیش میآید که عم قوم خود را کانی بوده
و بر سر جاه آمدن آید در روز نوبت او خوردن تمام آب یا یکا نوبت
حاصل سخن آنکه این همه نشانها هم در اویم پس بودند از زمان آنها
روی کردند که
و بودند که می بریند و می تراشند
از کوهها خانها در حالی که این بودند و از انعام آن
و نقب زدن در زدن در آن می پیدا شد که آن خانها صحبت خواهر کرد

بوجهی که در کتابها بر قافله از حاج که طلاق کند ایشانرا از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم تقصیر داده که نباید که نماز و سایر کارها را ترک کند و فراتر از آن
و معصیاتی که گذشت ذکر کنند و در این باره ...
تو که طایب ترا سوال فرمایم ... از آنکه بودند که میگردیدند
تکذیب و تقصیر نقلت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مردم را
تخفیه دعوت میفرمود تا پنج سال بعد از بعثت میفرمود صلوات الله علیه و سلم آمد و آیه آورد
بسی اشکارا کن و بظلم تمام نمای
از او و نولعی و در حکم بگردان باید ترا فرموده اند
مکن بر ایشان آورده اند که بنی قریظ از اشراف ترشید و او از او و بنی نضیر
عالم صلوات الله علیه و سلم گویند ندی و هم جا که در او بودند نفسوس و استنزا
پیش از بعثت و زنی از حضرت در مسجد الحرام با صیر نیل علی السلام نشسته بود که اینج
تا در آمدند و بر سر مهمو سخنان گفته بطولف هم مشغول شدند صیر نیل علی السلام
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شرا ایشانرا کفایت کنم پس ایشانرا گفت
بسات و بید پیروه و کف بای عامی چون و این و به پیوسته است و در
اسود بن یعقوب و چشم اسود بن مطلب و بنی قریظ از ایشانرا بزرگتر از ایشانرا
شدند و بعد بر کافا تیر تراشی بگذاشت و میکان در دامن او آویخت باز روی
غظت سر زین کرد که اینرا از جمله باز کند بکافی ساق بای او را چو و کرد
ورک شریانی از آن بر بویه گشت و بدو زخ زشتاد و قاری در کف خاص صلیبه
بایش بود که چون بگرد و از اینی عارضه خود و آن گشت در آن جان
بود و این بن بعد یعقوب روی خود را بکاف و خاشاک میزد تا ملاک گشت
و چشم اسود بن مطلب را پناشده از غضب سر بود زمین نبود تا جانیش بر
آمد و این آیه نازل شد که ... بر روی که مالکاف

زانند و قرآنشانی گفت بخت آنکه احکام و قصص در روشنی مشهوره یعنی تکرار یافتند
و دیگر دادیم ترا از آن عظیم که نزد ما بزرگ است قدر او در توان
کرامت او بسیار است و عطف آن بر سبب المشائی که فائده بایسب طوالی باحوالیم
از قیل عطف عام باشد و خاص ... مکش و باز مکن ... مرد و چشم
خود را ... است بیوی آنچیزی که ما بر خورداری دادیم ... با پختن ...
صفتها را ... از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی باینکه اخصاف کفره
از پیوسته و تضاد و محسوس در عینه اضماع دادیم مایل مشر که آن بغایت چیزی حیر
و خوار و دلیل دبی اعتبار است نسبت آنکه بتوان از آن افضالی و کمالات
پیش رویی قدر و جودت تو نه بلکه جلالی ... دار که آن سلطنت که در نظرت ملک که نین در حال
... و انزوه مخور ... بر بیاریان خود بر پیروی و درویشی

و زایم بانه خود را یعنی تو را خلق کن ... روحمان را در رفیق
نمای با ایشان ... و در کشف الاسرار گفته که خفص جناح کنیا نیست از تو تخری
و مقرر است که خلق خلق عظیم خود را با ... انحضرت راست نیامده ...
ذات تو را وصف نکردیم ... خود تو سبب اینک نیست روز ازل دوشه حکم قدما
بخدمت تو خلقت خلق عظیم ... و بگو ... بر رستی که هم گفته ام

سوی ما یعنی بیان و بیان هم بگویم که خدای من گفته که اگر ایضا نیاید بر عذای
بشما و نعیم ... مثل این عذای که فرستادیم ... بر بخش کنزگای
آنکه ساختند از آنرا ... پاره پاره یعنی بخش
کردند ترا و بخندین وصف با خود نمودند از مشر و سم و کمانت و مغزی و اسباب
الادین ... و در طبع المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن نیست و دیگری
قل یا مکرنت و دیگری تکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا
بود و گویند معشایان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا

که بنده را با امان خدایم فرستاده و در میان من و تو که در میان ماست خدای
و معانی و شکر و حمد و ثنوت از این اشیای اینها بجزیرند یعنی بجزیرند
نظیر به اول شکر یک باشد که دفع و بر او و بعد که بعضی از اینها است تو از خود که
تو اینها را در میان من و تو که در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
تو اینها را در میان من و تو که در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
با اوست و رقیب بزرگ و خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
ملا که بکشند و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
در اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
مردمان را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
سازد و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
دسته دیگر و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
برشکن میکند و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
در اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
حق
برای اول و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
لی حس و فهم و هیالی که در وضع و شکل پذیرد پس او را عقل فیه و اینها را
پس نگاه او است و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
منظور میکند و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
است که اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
آزاد کند و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
چند و اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای
نمیکنند از اینها را در میان ماست خدایم فرستاده و در میان ماست خدای

کردم از تو شراسترا گشتگانرا بهیت ... آنانکه میسازند و شریک میکنند
شما را با خود با خدای تعالی ... خدای دیکر باطلی ... پس خود
براند عاقبت کار و به پیشند مکافات کردار خود را ... و بر سر
کجا میداریم بیسوق نمودن ... آنکه تنگ میشود سینه تو ... و آن بانی که از آن
میکویند لذت شرکت خدای و طبع بر آن و گشترا بهیو یعنی شوارم اید ترا از کفار
... پس کسیکه کسی متفرج بود پروردگار خود یعنی یکی
سخت و سخته و سخته ... و سخته ... از کفار گنوا و گنوا گنوا
صاحب کشف الاسرار از موده که از شکلی آن حکایم و از ایزد تو میرسد از غصه
پیکار کافه خدایم و تو حضور دل بنما از در آبی که میدان مشاهده است یا مشاهده
دو معنی بار بار کثیری آساف باشد یکی از پیران طریقت گفته که بازار بغداد
دیدم یکی را که خدمت از پیران زودتر آنی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان در این
مهمه و غم خوردی و تنهایی گفت آری شما معزوم و اول که معشوم در برابر
بود و میباید که برای میزبانی از نظاره وی با ملامت شورش غمناکم
تو نیز از حد بگذرا تا اینی دل نظاره حکم آن جبهه نگارین ...
و پرسیدی کنی پروردگار خود را ... تا وقتی که بیاید
بزرگ کرد از چنین موقف است به موت هر مخلوقی مستحق باشد حاصل
کلام آنکه ما دامی که زنده هستیم از زود کار و دست از بر کشش باز براد
... تو دیگر رسیدی ... زمان
خدای بقیامت یا بقواب کفار ... پس طلب آن که بکند پیشا
تا وقت آید آورده اند که معانوانی بچیلی می نمودند در این پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ایشانرا بران و عهد می نمود از تمام معاصی با عذاب دینی آید
که آن نزدیک رسیده است بچیلی میکنند گفشد اگر این تو میگوئی واقع شود شرکاء

و چهار بایانرا که اصناف نمایند
لکم متعلق باشد است یعنی شمارا
یعنی جاها از چشم و حواس که هر طریقی با او دارد
از تقایح و شکر و گریه و کرب و تجارت و هر آنکه
می خورد و می خورد و غیر اینها و اینها را می گویند
و در کل غیر اینها هم چون طریقه و صیغه و کلمات
شماره و غیر اینها را بایان
و متعلق به اینهاست یعنی در مال غیر
چهار بار را که در اینهاست
بزرگی خود را با اینها
بار یا سوار یا پیاده
اینها را میگویند که در تجارت فرو بیاید
رفت که به شصت تمام است
بختی که از کار شما
بخشایند است که با فریدن چهار بایان کار شما آسان کرد
و چهار بایان را
نشیند آنها را
و یا فرجه خانی ایشانرا آفریند
و اینها از حشرات و موادم
باید یک جانان و صافا
سکوت از تفسیر اینها میفرماید که مالایعین اولی است

و شاید که شکر گویند و ایراد بر نعمت ننهند در یاد ترتیب کشی بر این نعمت عظمت است که هر
سبب منافع سازند صاحب کثرت الاثر از آن بوده که حتی نه از روی ظاهر در
زمین دریاها آرزیه چون قنوم و عمام و محبها و غیره و برای که عبور بر آن
کشورها مقرر نموده و از روی کماله در زمین آدمی را در اینها پیوسته کرده چون
در بای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و بجا که عبور از این کشتیها تعیین
نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساطل فرات ریزد و هر که بکشتی
رضا در آید از بزم بساطل فرج برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای
حرص بساطل زهد آید و هر که در کشتی شکر نشیند از دریای غفلت بساطل احکام
رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساطل جمعیت بهد و کفایت
توفیق در بقاست و جمعیت در غنا با خود و قادر مملکت توفیق اند و پیروان در
در تراجیح حساب خودی قلم در کشیده خودی علم بر کشن تا بجلایب لایزها
راه کی رسید دو عالم الا الله
کوهی بلند و بزرگ که در این زمین است
و مضطرب نگردد و شمار را بنگردد انوار بر شکر که در زمین پیازید
بر روی آب متحرک و بی قرار بود بلکه گفتند این بساطل و مضطرب نمی تواند
بود حق تعالی بر روی کوهها پیافیه تا قله گرفت و در زمین پیازید که چون
زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود و در جهانه و خالی فرشته که
او را صاعد یا نیل گویند پیافیه و بر نمود تا بای بر زمین نهاد و در زمینها
بکرانی بای او بر جای خود قرار گرفت پس کوهها را از زمین جدا ساخت تا بایست
و دیگر در زمین پیازید جوها بودند نیل و در آن و در زمین
و چون و اختال این و دیگر برید که هم در زمین را به از موضع
موضعی تا باشد که شمار راه یابند بنازل و مقاصد خود

وکل و برک و با جلیق و نشی که استخوانه نیم و رام کردنه برای انتفاع شما
غذایب و دوزیکه برای آندایش و دیگری برای آسایش
و آشاید و طعم و لذت انتفاع فواکه و ادراک زرع و معرفت نسبت به نور
در حالتی که مستند است به رانم مشکان باغ خضای که پروردگار
است و در این سبب است که درینا به سبب اینست علامت و دلایلی است
بر درایت مناجیم و غیره که در هر کجای عقل کنند در احوال نباتات
که حالتی از عقل نیست مگر فرموده و هدیه دلالت که بقایب ظاهر است ذکر
عقل که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
شما و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
گرفتن بدانها از مطام و مشارب و طبایس و در این سبب است که در این سبب است
در حالی که مختلف است بهیلت و اشکال و اضافات و در این سبب است که در این سبب است
مخوفات و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
و کرمی را که ما دکتند و طاعت فکر و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
بیشتر که شما میباید از انتفاع بر آید پس از آنکه در رسید میباید که در این سبب است
تلقین بود و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
و غایت در طبایس و کرمی و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
یعنی استخراج میکند اینها از سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
زنان شما و چون تزیین مناسبتی رجال باشد پس صلیه را به ایشان است
و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
در کشتی از سودا که سبب است که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است

مقدورند

نیزندگان یعنی بسان مجادات نمی شنوند و نمی گویند

که کسی برانگیخته خواهد شد ایشان یا عبده ایشان پس چون

وکت بعث خود و غیر خود را اندانند چگونه خرا تاوانند داد برستندگان خود را

و معیبه باید که محشر برانگیزد خود را تا بجه و بر اصال خراب ایشان توانا

و میاطی آورده که روز قیامت بنام را برانگیزند ذوات اولی تا از عبده برآ

کنند **ضرای شمای** **ضرای بگشا و بگانه است**

پس انگسان که نمیکروند **برای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی کنند**

و اهل ایشان داشته اند است و درستی را تا بدیدند

و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا کردن کش می کنند از قبول

ایمان **مراینه راست و درست است** **اگر ضرای میرا**

را بجهنمان می سازند از مکر رسول ضرای **و با**

اشک را می کنند از حرب و خاصه با و **بهری که فریاد**

دوست نمیدارد مگر آنرا که از تو جد ضرای و تصدیق پیغمبر سر کشی کنند

و چون گویند مگر آنرا یعنی اتباع و بعد برسند از رسالت

اشراف که **چیز فرستاد** **بود کار شایسته محمد این سخن**

بر سبیل استغرا و تنگ است به ایشان نزول قرآن مؤمن بودند با چون کسی است

بر سبیل که ضرای جو فرستاده است **گفتند** **ان**

فرستاده شده و سر که شتهای پیشینان است یعنی هیچ نفرستاده بود

و میخواند اساطیر اولی است کنار بدین سخن قوی را گراه ساختد و حق

تعالی فرمود که عمل کردند **تا بدیدارند** **با کسان خود را**

بتمام **روز رستم** **و بردارند** **بعضی نیز از کمانان**

گراه ساخته اند ایشانرا

و دیگر پیدا کردن نشانه‌های پناه بر روی دیوار کاف از کوهها و شسته‌ها
 و ستارگان و چون ثواب و نبات العسی و فرزین و شورین و غیر این
 و سگین و صوی و مانند آن و اینها ایشان یعنی تریش را در خشکی
 زتری راه می‌نمایند و می‌نمایند اگر چه اعتقاد بنجوم همه مسافران را می‌سرت اما
 ایشان مشهور بودند در وسط الشتاء و الصيف باینکه راه را بسناده از همه مردم
 بهترین نشانند و اینها اما کسی که می‌آزیند این همه مخلوقات مگر نگوید
 شد و اینها باشد همچو کسی که نمی‌آزیند و ادانها اند که ایشان را بدون
 فدای می‌پرستند چون عیسی و غیره و ملائکه و اقسام یعنی خالق را با مخلوق
 چه مشابهتی نیست پس ما جزئی را بشیریک قادر بر ساختن غایب عناد و نبات
 جهلیست و اینها ایجاد می‌کنند اینها را یعنی یاد کنند تا در یاد
 عناد اعتقاد خود را و اگر خواستید که بشمارید
 نعمتهای خدا بر شما از زانی داشته و اینها نتوانید بشمارد از آنکه
 چون از شمار نعمت خدا فریبید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود
 بپرستی که فعلی از زنده است اگر در ادلای شکر خصمیر کنید در میگردانند
 هر بانیست که بقصیر شکر کند از آنکه نعمت از شما بازمی‌دارد
 و خدای میدواند و اینها اینچنینها را در پر از عقاید
 دشکار را کند از اعمال و اینها و اینانکه از الله باطله که می‌دانند
 گفتار که می‌پرستند و اینها بخود خدای
 آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند آفریده و چگونه آفرینند و اینها
 آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود
 یکدیگری محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شکر است
 نشانند و اینها و ایشان با وجود مخلوقیه مردگانند

که متوقع نبود در میان آورد که برادر از پیوه خواب بفرستد که بر شکر او مسلط شد
در بیابان زنده که خضای تعالی نمود در ابتدا که در آید به پیش که در پیش او زنده در ام
الدماغ جای گرفته و بزرگ شد بعد سال در اینجا ماند و درین وقت بیگانه
مطوق بر سر او نمودن نانی جلالتی می یافتند شیخ فریدالدین عطار در ترجمه منطق
الطیر آورده که نهی شد بر سر دشمنی گذاشت در سر او چهار صد سال پیش بداشت
جود دید عکس ضعیف را بود سبب خصم قوی را بر کند و در این وقت
قیامت رسوا کرد اندیشانش را با غراب کند با شش جان بر دیده دنیا
مغرب گردانید با شادان شرح و لهجه ای است که بعضی در کوه بر فراز
در آن روز در آنجا اندیشا از آن من بعضی در دنیا که گمان می بردند که
شریکان من اند اما که بود بر شما که از روی گسسته
خدا فرستید با پیغمبر و مؤمنان در شان ایشان
انانکه در دنیا شده اند علم را یعنی اهل علم از اینها و ملائکه
باید از اینها که خلق را توحید حق خوانده اند گویند
که خوراک در سوازی درین روز و ببری یعنی غراب
بر کافرانست انانکه در دنیا
یعنی در اینها از اینها تبیی کنند در حالتی که ایشان شکر را
بر نقشه های خود بگفرو جوهر مرکب را معاینه دیدند
صلح را و اقرار کردند بر بویست و در صوابت حق یاد کردند و بگفتند
منکر شوخ می شناسند و باید یعنی کافر بودید و مصیبت کردید
بررسی که خضای داناست بر آنچه بودید که عمل میکردید و بران
شمارا پاداش خواستند و پاداش آنست که گویند بی در آید

بی دانش با معذرات که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خوانند کشید تمام هم
حصه از عقوبت قوم که تحمل و نادانی ایشان را گناه کرده بود برانید که
بدیاریست آن باری که ایشان می کشند و در این برستی
که مکرک کرده اند که بودند پیش از اهل مکر بقصد و تکذیب اینها
پس باید زمان فرار بیا بنامه برافراشته بودند یعنی
در ضرای خرابی اینها ایشان صادر شد در از جهت اساس بنا
که بنا بر آن موضوع بود پس بقتاد برایشانی سقف خانها
از برایشان یعنی اول بدم بدیشان نمود بسی و پوار باور این
اشارت با اندام کلی و هلاکی ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین بنای
صح فرودست که بیابیل ساخته بود و ارتفاع آن به هزار رز و گویند و فریب
و بعضی آن بود که ترصد امور ایسمالی کند و بر ضرای لعمریه صلوات الله علی سیا
و علی مطلع شده با وی تقابل نماید بعد از اتمام صح یا در جهت مسیت
للمی بوزید و آن بنای را از بنه و بنیاد بکند در تفسیر تعلیم آورده که هر آن
بنای را در دریا افکند و باقی بر خانه های غرقه مانده و در از هر سب از آن
بدید آمد زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر گشتن ایشان مختلف گشت
و وجه تسمیه آن شهر که کوثانام دائسه بیابیل است محمد بر طبری آورده که
زبان مد مردم در زمان فرود سریانی بوده بود سقوط صح واقعه شد بانهای
اختلاف پدید آمد و سر قوم بر بنایی سخن گفتن آغاز کردند و پیچید زبان آن
و نیز ندانست و مقوله و در زبان مختلف در عالم بدید آمد بسی حتی شای
خبر میداد که آن قوم که پیش ازین مکر میکردند یعنی فرود و انبیا و او مانع
بنامای ایشان حکم کردیم و باید بریشان عذاب
لازاجی که برانستند یعنی وقتی که طغیان برانستند یا از مری

بر آنچه داشته باشند راضی خواهند بود. مثل این فرار ^{مادرش}
میدهد خدای متقیان را. ^{انانکه} ^{بمیراثشان}
ز ششگان با هم خدای ^{در حالتی که باقیه از شواپ شرک و عصیان پاک}
یا خوشی وقت باشند با گذر زده ^{دست ز ششگان ایشانرا} ^{تفظم}
گویند ^{سلام خدای بر شما و می شای یک سلام ز ششگان باشد بر ایشان}
و بعد از سلام گویند که فردا بعوث شوید ^{در این روز در بهشت}
که برای شما آماده است ^{بسیب این بودید که علی میگردد بر اثر}
وحشات ^{لیا انطاری بر نیکانان یعنی منتظر نیستند}
مگر آنرا که بیایند ^{ز ششگان بقبض ارواح}
یا بیاید ^{فرمان پروردگار تو بجزاب استصال ایشان}
مانند شرک و تکذیب ایشان ^{که نه انانکه بودند}
ایشان و بولق ^{سید ایشان از رویه} ^{و بر ایشان ستم نکرد}
خدای بملک ایشان ^{و لیکن دنیا ایشان بگنوم عصیت}
بر نفسهای خود ستم میکردند ^{بسیب ایشانرا یکی کرد}
خدای از بیایا که کردند ^{و زود عاود بر ایشان}
یعنی زود رفت ایشانرا ^{این بود در کباب استخوان}
میکردند یعنی شواپ بودند ^{و گشتند انانکه شرک آوردند}
اگر خواستی خدای ^{غنی پرستیدیم بگر خدای}
بگویم ^{بی حکم خدای} ^{چیز را از تجربه و ساینه و غیر آن}
مشرکان این سخن را از روی استهزا گفته اند ^{مخلوص عقیدت و صفای طوبیت}
صین بن الفضل ^{که در گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت}

بر نای دوزخ یا بدرگانی که آمادگاست برای شما در عالمی
 جاوید بشید در آن پس سر این بد مقام و بدر آنجا
 تنگتر آنرا جهنم آورده اند که اجزاء و در هر دو کسانرا بفرستادند بلکه خبر
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفای
 می برسید که بر محمد و پیغمبر خود می آید که میگفتند افسانه های که مشکان جنایت
 کوشش و چون کفشد و امانت را که بر میگرداند از شهر یعنی
 مومنان و چه چیز فرستاد پروردگار شما کفشد
 فرستاد نیکویی مراد و نیست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع مناسک و برکات
 اوست و نیکو نهادنی و دینی و خوبی و خوبی های صورتی و معنوی ناشی از او
 بر آنرا که نیکویی گردید در اقوال و افعال بگفتند که لا اله الا الله محمد رسول
 الله درین سالی حکایات نیکوست از صحت خون
 و مال و عورت و فرج و نصرت و ثواب ایشان در سالی دیگر
 بهترین و نیکو است هر بر میگرداند آنرا بخت و کفایت
 نیک سر است دنیا که در و نیکو زاد آفت می توان کرد و نیکو دنیا هر ز غنة
 الا فرة خود این قولست بزرگان گفته اند زرع تو یک صاع غنک بگوش
 امروز تا نیمی پاشی که فردا بر جری قادر باشی که این پاشی کردن را نوازی
 در آن خرمن به نیم از آن نیز می سالی متقیان هر سالی اقامت
 است که روز قیامت در آن بدیدان هر روز
 از زیر منازل آن بوستان جوینا و ایشان در بخت
 این خواهند از انواع نعمتیهات و در جواب کسی که گوید شاید
 هر بهشتی خواهد که بدرجات اینها و منازل اولیا و مرآت آنها برسد آن
 گفته اند که در بهشت غنیمت و حسد که موجب این نماند باشد نیست بلکه هر یک از بهشتها

یعنی هر که در تعلق با او کند و گفته اند که بر نیشکیز دهرای
از او که میرد ایچ است بعد از آن یعنی بر خواهر کیفیت ایشانرا و و غیره
است و عده کردنی که بر اوست و تا که بر اوست یعنی در عین لازم الزام
درست و راست

میوانند پس وقتی تعالی بر او ایگز دایشانرا تا پانگند
یا چیزی را که اختلاقی میگنیم در آن از امرت یعنی خوشتر
در یکی آنها تا بر او ایگز نگویید اینها

انرا که بودند در دفع کوبان در انکار شامت
که قول ما در غیر ما

انست که گویم در این چیز که باشد
که نگوییم در اینها که متوقف بر ماده و مدد نیست کسی که اینرا ای بیق ماده

تا هر چه بر لبها چیزی می آید قدرت او را از او اعاده از انشی با وجود ماده در
نمونه است انکه پیش از وجود جملیست که بر او ایگز نگویید

در اوید از عدم بوجود جمعین باز اگر کند موجود
برینند از او طای خود در کنار این سخن خدای و بر اینها

انها که میگویند شده بودند و ادانها در اینها ای بی بی
عنه که جهت شکار و فروش برایشان عیبه هر که در اینها ای بی بی

که مر اینها ای بی بی ایشانرا در اینها ای بی بی
یعنی هر چه بر لبها ای بی بی و السلام و گفته اند عینتی میگویند

و مر اینها ای بی بی ایشانرا بزرگترین است از عینتی که در دنیا بیفتان
رسد آورده اند فلوری اعظم رضی الله عندهم که ای بی بی

دادی گفتی بگو خدای ترا درین برکت دهد بر ما و عذرک الله فی الدنیا و الاخر

این کفری است که ایشانرا بر آن عیب نکردی ... مانند کردار اهل کفر ...
کردند آنکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و حرم حلال

و تکلیف و ام ... بیست و هفت استادگان یعنی نسبت بر ایشان ...
مکرم شایسته پیدا بپیدا آنگونه مرطوبی را ...

ما از شما هم ... سفری جناب تر ابرین است ...
و شما هم که کرده ایم همه را تا جویم گویند ...

و این فرستاده که بر من خدای پرستند ...
که راه نمود خدای او را از تو نیست ...

بود که اولیست ... بر هر کس سبب قتلان آلی ...
ای شرکان و سیرکننده ...

منتهای کار تکذیب گفتگان یعنی بر روی اعدا و آنچه ...
بگذرید و بنظر عکس در آن مکه میرتا بر شما واضح کرد که شرکان گفتند ایشان

کردند همان حال که ایشان شدند ...
روزی که محمد ...

بر راه یافتن مشرکان ...
که خدای ...

و نیست که ما ترا ...
در شبان آورده که یکی از مسلمانیان را بر کافری دینی بود متقاضی اجازت

در آشنای مکالمه گفت بر آن خدای که بعد از حرم بلخالی او امیدوارم کار گفت ...
تو امیدوارنی که بعد از حرم زنده شوی مسلمانی گفت آری کار با جان غلام استوار کرد

گشتی و مقرر بود سوگند یاد کرد که چو کس بعد از موت زنده نشود آیه آید که ...
و سوگند خوردند ...

زود بود ... یا اینست از آنکه بیاید پیشانی خواب آنگی
از آنجا که ندانند و امیدند از ندانند چنانکه بقوم لوط علیه
السلام آمد ... یا از آنکه بگیردشان ... در پیشانی ایشان
یعنی در زمین و آسمان از شهری به شهری برای کار و عیال و آنکه در پیشانی ایشان در
جامه خواب از دست بردستی ... نیستند ایشانند عیال و کتوفگان
عرضه را از عقوبت خود ... یا اینند از آنکه بگیرد عیال ایشانرا
برترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شودند از خواب قوی که
پیش از ایشان بوده اند و در صحن جان ترس خواب بدیشان زود آید
بس بدستی که پروردگار شایسته هر بانست که بر دباری میکند
با بندگان ... نمشاید است که تجلیل میکند در عقوبت ایشان
و یا نمیگردانند این کافران ... سوی از آونیه است عیال
از چیزی که او را شخص است ... میگردد سیاهای او
از راست و چپ یعنی از هر جای ... میگردند کتوفگان
عرضه را ... در حال آنکه ایشان ترا از غریبی خاضع و متواضع
و در تغیر زاهدی آورده که معنی این است که کافران را بجهت نکتند جزو این
که سیاهای ایشان را خضوع و خشوع میکند ... و در عرضه را همه
سجده میکند ... از هر اسمانهاست در علویات
و از زمین است ... از جنبندگان ... و در سجده
میکند فرشتگان و تخصیص ایشان بانکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان
است یا بسبب طواعیت در سجده و مؤید این قولست آنکه میگوید ...
و فرشتگان سرگشته نمی نمایند از عبادت او صاحب تعیین گفته که سجود دو نوع
است سجود عبادت که وضع سجده است بر زمین از روی برکتش و آن سجده

فی الآخرة افضل اگر باشد کفار که بودند که ما جوانان را در هر دو
زود میدیدیم بر این با ایشان موافقت نمایند در ایمان و غیرت ما اگر ما جوانان بودند
زیاد میگفتند در اجتهاد و مصایرت ما جوانان آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و از آن کار و بر آورد کار خود توکل
میکند و کار خود را برو تفویض می نمایند آورده اند که قوت کفایت که خدای ازل
بزرگوار است که بیشتر از پیغمبر فرستد بگفته شد که از مبعوث کردن تا خلق را بدو
دعوت کند در قول ایشان لایق آمد که و فرستادیم ما بر مساکت
پیش از فرستادن تو هر دلی را از ایمان که بر زبان طایفه
و می فرستاده می شود و بعضی بصیغه استکمال می خوانند یعنی و می
فرستادیم بر ایشان یعنی یعنی است که سنت الهی بر آن جاری شده که بیشتر از بر مساکت
فرستاده شد اهل کتاب یعنی علمای ایشان را
اگر شما مستبدی که غدا بیدار شوید که اینها که نوشته بود
بوده اند مبعوث شده بلام فرستاد و گفته با معجزه و روشن
و کن بهای نوشته و زود فرستادیم
و آنرا که سبب یاد کرد خداوند عزت سبحان و تعالی تا روشن
و حوی می آتی برای مردمان این فرستاده شده است و دیگر
بسوی ایشان از اول امر و نوا می و تا شاید که ایشان فکر
کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست با این
شده اند آنانکه کرده اند که گوی بدیعت برای طایفه ایشان
چنینها انگیزه اند ما بر اجماعی اند که نسبت با پیغمبر حاصل الله علیه و سلم
مگر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را این میدانند و میدانند
از آنکه فرود بر خدای ایشان را در زمین خدایه قارون را

از شما ... مکررم که می از شما یعنی کفار ... مکرر از خود
شکر آرند. محققان بر آنند که فکر اینی ملاحظه اسباب است یعنی از سبب
غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و در بلا بسی بلز بندند ... تا کفران
وز آنند ... با آنکه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت ... پس
بر خودید از تهدید است یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا
بهره بردارید ... پس زود باشد که برانید عاقبت از خود ما اینها
سختی و عیب است اهل کفرانرا ... و میکند کافران یعنی مفرس از زند
برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست ... یا برای آنکه
خود نمیدانند از شفاعت اضماع تعیین میکنند بخت ایشان ...
از آنکه بر ایشان دادیم از گشتهها و چهار یا یافا جنایه فرمود و جعل
سده حاد را من الحرف والانعام نصیبا الایه و بیان این کلام در سوره انعام
گشت ... سو کند بخدای که بر سیده خواستد شد روز قیامت
از آنچه که مستید که افتر میکند و در رخ بر می یافید که آن
غدایند و ما بنصیب زروع و انعام بر ایشانان تقرب میکنیم ...
و میسازند ... و خدا را از خزان غرام و گناه میکند که ملائکه
دختران خدایند و سخن بنویسند انما بود که حق تعالی با حق مصامت کرد و ملائکه
مؤید شدند ... با کت خدای از قول ایشان که دختران داد
... در ایشانان است که از زود و در بدان نازند یعنی بران
... و چون خبر داده شود ... یکی از ایشان ... بولد است
دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری مؤید شده ...
که در روی او ... سپاه از آنده و غم و شرم خدای در میان قوم
... و او پر باشد از غم بر زن خود که بر او دختر زادی ... و نهها

ذو القلوب و بؤذن و خضوع و تسبیح و آبی سجده غیر عقلاست درین آیه سجده باید
کرد این سجده سیوم است از سجده های قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت خوف حق را سجده می کنند
بی بندگی باید که درین عمل بدین دو وصف موسوم گشته خود را در زمره ساجدان
کنجایش دیدند و می ترسند طایفه از غلاب آنزوی کار خود کوناگاه
ترسند و در زمین برایشان می افتند و می کنند بطبع و رغبت
را بجز فرموده شده از بدیای از پرستش و ذکر و گفتن خدای
فراگیرند و در خرابی آنجا نشینند بر آن تا کبر است
چون نیست که خدای معبود است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
زیرا اگر در بتها الوهیت شرکت بر نشاید چنانچه با اولی و اضحی ثابت گشته بی باید
که خدای واحد باشد من کل الوجوه متعلق بنود و بیه شی او اشیا بلکه اشیا
از وی ظاهر بود و ادبی اشیا قائم بود از همه در صفات و ذات جدا پس
شی که مثل ادبیا پس ازین ترسند التفات از غیبت تکلم
ابلاغ است در ترمیب و تحریف و در خرابی است
ایلا در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مخلوک است و او را
اطاعت لازم واجب یادین پسندیده و او را امت بانی و ثابت
یا او را است جزای دایم و غیر منقطع یعنی تلبط مطیع و تعالی عاصی
یا بروی خدای از کسی دیگر غیبت می ترسند و حال آنکه ضار و مانع غیر او نیست
و آنچه پیش رسیده است از نعمتهای خدای چون حکمت و قضا
و غضب پس آن خدایست پس چون برسد شما
سخنی چون عرض و فقر و قحط پس بدو می نالید و تضرع و زاری
بر نگاه او می کنند پس چون برسد در دادن سخنی که از آن نالید
علم

ما را نزد یکدیگر آورید و نیکو خواهد بود انانی غده لکنی صحتی میفرماید که در روز میگویند

حقاقتین است که فردای قیامت ^{بررسی که باشد} ایشان را آتش روزی ^{و تحقیق که ایشان سرگشته و پوز}

در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مال کار ایشان جهت ^{تسلیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید}

تحقیق فرستادم پیغمبرانرا ^{بسی امتنان که بودند} ^{بسی بیاراست} برای ایشانند پیغمبرکش ^{بسی شطانی}

که در آغای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند ^{دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکنند و بهای}

نوعی آرا میدرخش ایشان غلهای رشت ^{و در ایشانراست یعنی ایسی و ایشانرا از در}

و فرستادم ^{بر تو را ترا} ^{برای آنکه پانگنی و دروسن کردانی} ^{برای مومنان}

پیزی را که اخلاف کردند ^{در آن اندام بود توفیق و از احوال معاد} ^{و مترل نساختم کتاب را از لایبرای راه نمودن}

رحمت ^{مگر در می را که برگردند بان} ^{و خردی} ^{فرشاد} ^{از آسمان} ^{انی} ^{بمخندند}

کردانید بان آب زمین را ^{بعد از هر که او یعنی تازه کردانید}

زمین را بباران بی از پروردگی او و کشف اند فرستاد از آسمان ترا ^{که سبب حیات مومنانست پس زنده کردانید بدو دلهای مرده را}

بررسی که درین کفر کور شد ^{بر این نشان است اشکارا} ^{مگر در می را که بشوند بگوشی تدبر و استماع کنند بهم انصاف}

شود و خود را بپوشد از کرم و دشمنان و خویشان
زیدی و ناخوشی با او را خبر داده باشند بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که او
دختر برادند و در تفکر افتد که ایانگاه و از آن بود را
بر خواری و دولت بپوشد او را در خاک یعنی زنده در
کور کند خباثی بنویسم و بنویسند بگردند بدانند که بدست
حکم میکند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان فرود حرمت ندارد و بجزای نسبت میرسد
و لذا فریاد می کردند برای شفقت
بدست یعنی حاجت بزق و فرزند گرامت بنات و زنده در خاک کردن
و در فریاد است صفت اعلی یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق وجود
شامل و تقدیر از صاحب و ولی و او غالب است و قادر بر هدای
کفار حکم کسره به همت ایشان تا وقت معلوم
و اگر بگرد فریاد در دمانرا یعنی کاروانرا بستم یعنی بگزار
مکمل در بر روی زمین بیچ جسته بشوم کفر
و لیکن باز پس دارد ایشانرا در همت دهد
تا وقتی نامبرده شده برای موت یا عذاب ایشان پس جوت
بیاید در وقت مفرد ایشان برای عقوبت یا درک
باز پس نیاید ساعتی از آن و پیشی بگیرند ساعتی
بر آن بلکه ببرد و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده و حکم
میکند هر خدا را یعنی برای او ای که نمی آید بر لی خود یعنی
دختران یا شرکت در هنری و سرداری
این میگویند زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند
ایشانرا است بهشت پاداشی نیکو کاران میکنند اگر ضار روح ما با خدا باشد

و هم سوا آنست که در او از غشوی در روز از نوا قبول می شود خواهد بود زیرا که از سایر عملی
شکر کیفیت و صفای عمل بسبب ثواب و استغفار در میان نظر مردم است و در صورت
غرض خود و بهر وجهی که از او در کسب است طاعت او در میان سایر طاعت
جگه بوده نیاید بجا و هر چه از او در کسب است طاعت او در میان سایر طاعت
نهایت آنست که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
تجربه و تجربه دیگر از آن است که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
باجزای کیفیت که از او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
سر که از او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
و موثر در دو شب است که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
در این عمل است که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
تعقل کنند بطور کامل در آنکه در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
بهره از نورانی عمل یعنی عمل ایشان از آنکه در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
گیرند از شکاف کوهها و غایب از مسوس متساوی از آنکه در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
بجس صفت و صفت است و از میان در همان نیز غایب از آنکه در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
کوه و شیبگی کینه دینی که ماکه صاحب نباشد باشد و در آنکالی آنکه در
گیرند از آنچه در مان بودمانند است یعنی مالک است چون کینه و غیره
بنی خورده از سر میز که در واقعیت است یا شیرین و در آنکالی آنکه در
و انوار است که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
که تمام در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
او را در جود از نورانی عمل را که در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
مشکل کرده بیشتر برین و از آنکه در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در
بیان میگوید هر دو در او درستی است از میان سایر طاعت و در آنکالی آنکه در

در بر شیخ ارشاد است بی تردید در وجود چهار بابان سه در لایق بان مجوز
از جهت بعضی از اشامایم شمارا حدت ... یعنی از این در شکمهای ذوات
الایه است از جنسی نعمت ... از میان سرکسی و خون
شیری ... از لونی دم و رازیک فریت ... حکم کوارنده ...
آشامی که تر است عیاسی یعنی اندک آنها فرمود که جوف بایم مطلق بخورد و در شکم او بخورد
به طبقه در و پیدا میشود اسفل از فریت است و اوسط او بین و اولی آن دم بین
خون در لونی چهار یک میگردد بیشتر به بیان می رود و فریت از مخرج خود بیرون آید
صاحبان تولید فرمود که جلوه این عیاسی یعنی اسفل است که اوسط او ماده بین
است اعلی ماده دم است زیرا که بین و دم در کشت یعنی اکثرش در لونی میماند
نمی شوند بلکه خلاصه اش اما که در بعضی از آن مضمین یافته حکم طبیب میکند و نقل
آنرا که فریت است میگرداند و اینرا کیلوس مضمین تمام میدهد تا اخلاط اربعه
عادت میکند و بخشی میکند آنها را بر اعضا بگفتی که قادر حکم در رود و رعیت
نهادی اگر حیوانی عالم باشد اخلاط او بر قید غذای او می افزاید از جهت
اصنیای برودت و وطوبت بر اثره اثاث وان خلط زاید برای چنین بر هم
می رود و جوف متولد شود آن زاید یا بعضی از به بیان می ریزد و جهت آنکه گوشت
بشان غذای سفید است آن خلط می خورد آن سفید میگردد و اینرا شیر میگویند
و در کتب شیر از ما کولات بعضی از حیوانات که خار و خاشاک یا علف بنسبت
و خروج او بان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آبی لایق و علامتی واضح است
به حکمت الهی و قدرت بادشامی ... از خون سرخ شیر سفید آورد و برون سوز خارا
خشک کحل میگردد و در قوت القلوب فرمود که تمام نعمت خلوصی است
یعنی اگر در روی یکم از صفین فریت و دم باشد نعمت تمام شود و طبع او را
قبول کنند همچنین معانه بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فریت ریا

باکد و با کیره نمودن طاعتی که امر از زمان یعسوب را که بادشاه نخل است چنان
نکند نکتی که در سنگها بروند و باز با وطن خود رجوع نمایند طاعتی که مرکز برو
قادر و رات نشینند و از آن نمودن صاعقه که اگر همه بنامان عالم جمع شوند همچو
خانهای مسدس ایشان مسافت نموانند پس بخمانند از غسل ایشان شفای المان
حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطنی که هلمست دست دهد
نکردن را نیکبایان کند کام جانرا چون غسل شیرین کند شربت فکر از کام
جان رسد جاشنی او جانند تا ابد ...
بدم بوجود آورد ...
و از شمامن نور کمی است که در کرد شود ...
خوارترین ز هر کسلی یعنی سن پری و فرافق که شمشاد و بنامشاد یاد
...
یعنی بحال غیرت تاثیر در درسیان و مصلحت خود که در ادقارند و ...
زیادت نکند طول عمر انا که است و عقل ...
و انامت و جهل بود از نیکبایان و طهارت نشود ...
اوراه نیاید ...
...
توانند و یکی در پیش یکی مغزکی یافت دیگری جاکی
پس نیستند انا که از غنی و غنی اند در احوال یعنی آنها که بسبب مال مغزکی
و توانگری و شکلهای جمع از احوالی شده اند نیستند ...
باز که در اندیشه حال خود را بعضی دست خود و نفس کشند ...
بر آنها که در شده است دستهای ایشان انگس استرا یعنی خواجگان مالهای
خود را با بنویسند که اگر مالکان ملوکا نرا در احوال خود شریک سازند

اشامیدنی یعنی ... خلاف یکدیگر بکنند او یعنی سفید که غسل
زبور خوانست و زرد از آن میانه است و سرخ که از آن پرست و سیاه که سبز نادر
باشد و گفته اند اختلاف الوان غسل بحسب اختلاف فصولست در آن شراب
شفاست مردمان را یا بنفس خود چنانچه در اعراض بلغم یا مختلط
با غیر خود چنانچه در سایر اعراض و اندکی معینی باشد که غسل جزوی از وی نبود
قاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
آمد و گفت یا رسول الله برادر من زنی را از شکم خود فرمود که غسل بکند
و باز آمد که شربت غسل دادمش سوخته است دیگر باید بداند فرمود و معانی
حالت اول دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که از همین واسطه علماء
فقد صدق الله و کذب بطن اخی که درین نوبت بولش شربت شغالی کلی یافت
و گویند ضمیر فی راجع بقوانست که در و شغالی دلهاست چنانچه جای دیگر فرمود
که نزل من القرآن ما هو شفاء و انزال من سور و مرض المدغمه منقوست که علیکم
بالشفا بین القرآن و الحسل اری غسل شغالی الاطهار است و قرآن دوائی
استقام باطن انسانی و مضامین حالت از ایل گرداند و دیگر چهار بیماری طلب
علم کنند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صورتی و معنوی دوائی
ان از قرآنست و مرضی که باطن قلبی و باطن عصبی و آنرا شغالی عاقل
کاملی در ریح اگر بسیار باشد که هم خورم چون شغالی جان پیام تویی
... شغالی که او غسل یعنی غسل ... بر این معنی باشد روشن بر قدرت
ربانی ... که تفکر کنند در این معانی ...
... امور رفتی و شایسته اینها بود دیگر الا از العام توانا بود بلکه خدین
حکمت در جانوری ضعیف و دینت نمود اختیاری دارند که مرکز از راه
زمان منحرف نگردد امانتی که موهبتی فرود و غسل شیرین باز دهند و دعای
بار

وروزی دادن نیست و این دو صفت خدا بر اثبات است نه انکار و اینها از
بسی فرزند یعنی مسازید است و اینها از خواص آنها بران وجه که قیاس کنید تا بنا
بر او و شرکت در پیدا با او من لاله المثل لا تضرب له المثل است که بدست
که خدای میوانند فساد قول شی را بشود و شما نمیدانید و اگر دانید برین
اشهر که جرات نکنید یا شما هم از او مثل از نمیکند او میداند که هر چه مثل میدهد
و شما نمیدانید پس چگونه در مثل ایراد کرد برای خود و مجودان باطل است
اول فرمود که در کتابها از دعوی استی بسیار در مشایخ آن که است
کتابی است که بنوعی درم خرید غیر کتابت و غیره از او و هر که او را
نولد که در هیچ چیز از نوع و غیره در هیچ کتابی و از آنکه در هیچ
از نزدیک ما نیست روزی یکبار یعنی بیاید برای ما که هر دو طرف توان
سه بین اینها در کتابها در بعضی مکتبها از آن روزی در شهر
بنامی و استکبار یعنی بر نوع که اینها هر نوع مکتبها در کسی نمی تواند
باشد و آیا بر اینست یعنی کسی بنامی که بنامی اختیار با فواجکان صفا
اقتدار پس جودا مکتبها در کتابها در بعضی مکتبها در کسی نمی تواند
می توانستند شریک قلمور عالی المثل است که در کتابها در راه تو بشود و اینها
از شریک در شریک می توانستند که با او است و می توانستند که با او است
صاحب کتاب کشف الحجب است و در کتابها در بعضی مکتبها در کسی نمی تواند
بماند و از آنکه در بعضی مکتبها در بعضی مکتبها در بعضی مکتبها در بعضی مکتبها
که از دنیا می رود در وقت کشف الحجب است و اینها در حالتی که با زده سال
میکند و کتابها در دنیا می تواند که در کتابها در بعضی مکتبها در بعضی مکتبها
در قدم تو را نور سید مکتب از آنکه در کتابها در بعضی مکتبها در بعضی مکتبها
زند بماند قطره با آنکه چون کند دعوی و گفته اند از این مکتبها در بعضی مکتبها

فهمیدند پس باشند ولایه و موالی در حال داری یکسان در تفسیر فرموده در خطاب
با مشرکان عرب است که در تلبیه می گفتند لبیک لا اشریک لک الا شریک من عندک حتی یأتی
میرماید که شما بگویند نمی بینید که بندگانی شما در حال شریک شما باشید پس چگونه روا
میدارید که بتان شریک می باشند در الوهیت **بسم الله الرحمن الرحیم** ایانعت خدای
اینگار میکنند و خصی بغیبت می یابند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و
ثابت شد که نعم بحسب نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده
ماهد **اشکانی** یا فرید **برای شما** از جنس شما
توان که با ایشان آرام گیرد **و یا فرید برای شما**
از زنان شما **بسران** و دختران یا اولاد اولاد یا
و اما دان **بفرمانند** تا نگردد شوم دیگر دارند **و بزرگ داد شمارا**
از مالکین اولاد بوی **لوا** پیوده **میکروند این**
مشرکانه **و نعمت خدای** ایشان نمی گویند باطل عقیده
است که بر میان ملائکه از کفایت عانت و شغلعت و نعمت بوشش صفت
یکانگی با باطل آن چیست که حرام کردند از کبر و ساید و نعمت دلبری خدای
بر ایشان سلطان گردانیده **و گفته اند** باطل شیطانست و ایشان بد و میکروند
و نعمت حضرت رسالت است **صلی الله علیه و سلم** و برو ایمان نمی آورند
و می پرسند **بر روی خدای** **اینگار را که مالک**
نیست یعنی ندارد **برای ایشان** **دردی دلونا** **از اسما**
یعنی باران **و از زمین** یعنی بنایکات **مخلص می یابند** که کافران عبادت
توان میکنند که ایشان نمی توانند **و بزرگ داد** **چیزی** بیستگاف از مط
و نبات **و سرگزین** **خود** **که از لاری** **دست** **و مقرر** **که بر شش**
ایشان خلاف عمل بود زیرا که عبادت شکر نعمت **و مع** **یعنی** **مطهر** **از او** **تورفا**

او از اعلیٰ مرتبه باسفل آن و با اصطلاح انرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای هر
قیامت یا زنده ساختن اموات را در آن روز از آسمان ترست از آنکه شما دیده

بر هم زیند بلکه آن تزدیک است به بیرون فعلت و وضع
جفت و رفع آن و ایقاع قیامت یا اجاب موتی بلکه فعل بی مکنست و وضع آن در نصف
زمان این وقت برستی خدای بر همه چیز از تعب و حشر

و آنست یعنی توان از اجابای غلابی دفعه جناب که قدرت بر اجاب اولیاست
بر سبیل تزیین پس از اینرا ظهور ایشان خبر داد تا از میراد بر معاد است سوال
کنند و زمود و خدای بیرون آورد شمارا

از شکمهای مادران شما تمیز استید مع چیز از ضرب منافع
بخود و دفع مکاره از خود و داد در شمارا گوش

در چشمها و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا بر نیات ایشان
بشما در پاید و بدو در مشارکات و مسائلهائی که میان ایشان باشد سبب
تکرار احسان بی عقل گیند تا علوم بدی بی شمار حاصل آید و بنظر در آن کتاب
علوم نظری دست دید پس با دولت استفاوه و استفاضه از کلام دین که اسما

و بصورت شما از آنی داشت و سلاطین علوم بهر که هم از آن استفاوه است
شما از بدست عقل متکلی حمایت حجابی که شکر گویند برین

نعمتها ایاتی که بود از میان برای است سوال بر صورت الهی

بجوری از خان تا بر پند ایشان ترا درام بخوان برای برین

در هوا میانه ارض در میان کلاه خیز آورد ایشانرا

در آن مولا یک خدای و اگر نقل حسد ایشان مقتضی سقوط است

هر رسلی که در کسب بر اهل طهر آن نشانی است

برای گروهی که بگردند یعنی مومنان منتفع اند بواجب نفی میکنند در آنکه حسبتانرا

موتقلد و کافر محذول در اد از من ابو بکر صدیق رضی الله و از کافر اوجبل
شاه سنایش در خدایا که مولی تمام نعمتهاست بلکه پیشتر شکر کن یعنی حمد
ایشان نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثل دیگر بیان
میکنند بر حسب عقده و آورد خدای مثل بیرون آوردن کوه از زمین
زایشان که کوه ایست که پیشتر کنگه در زیاد کوه باشد شود و کوه بر زمین
نولده می شود پس هر چه از زمین بیرون آید و در این کوه است
بوی که متولی او در وقت معنی و اولی او بر طاعت حال او در مانده
جاگزینند او را و متوجه کرد از پیش بهیچ وجه باز نیاید و بگوید یعنی کاری
سازد و کفایتی نکند تا زمانی الضمیر ضمیر توانم و در غیر این که گویند در توانم
نماند و در این کوه ایست که در این کوه ایست
بر این معنی سخن گوید که کفایت تمام و روشدی کامل و همه چیزها در یکت
بعده و قدر ضعیف است جامع همه چیزها در یک کلام و همه در حق خود
توانم و در این کوه ایست که در این کوه ایست
فایده زود و همه چیزها در این کوه ایست که در این کوه ایست
پس بیانی از اعتبار این است که همه چیزها در این کوه ایست که در این کوه ایست
این مثل و در این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
الله عزوجل و در این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
آورد و این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
آید که در این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
در زمین یعنی او را در این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
مطروحات است که در این کوه ایست که در این کوه ایست که در این کوه ایست
روز با احیای مولی در آن در سرشت و در این کوه ایست که در این کوه ایست

تمام میکردند نعمت و نیکویی خود را بر شما تمام کردند و شما را با خود
آزید یا منقاد حکم او کردید پس اگر بر کردند و اراضی که خدا از اسلام

و چون پیغام بد ایشان رسانیده اراضی ایشان تراز بماند بگنجد پس ایشان
مشترکاً در آن نعمت ضرایب را که شمرده شد بر ایشان تقسیم کنید اینها از دست

بسیار میگیرند آنرا به پسرانش غیر منع میبندید نعمت او داده شد
بتان یا در وقت ستمی شناسند و در حال اسالی فکر میشوند بزیانها میزنند

و بول منکر و می شناسد که نعم الله العبد موت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد که
انرا بجزات شناسند که حق است و بخواه حکم شوند

و پیشتر ایشان یعنی در ایشان پسران و صاحبان را که بیکانند و برسان
ایشان را از روزی که برانگیریم بدانها هر کوی کرامی بر

ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر است پس هر کس که ستمی نمودند
در آنرا که کافر شدند در عهد خویش یا در عهد بدین

و در ایشان مطالبی شود یا شرطی یعنی گویند که شما خسرو سازید فدای این علی
کنید که خدای ما از شما خسرو کرد و در هر دو آنوقت سرای تکلیف نیست و در اولی

ام مائوری رحمت او آورده که ایشان را دستور است از زمینها اگر عذر
خواهند از ایشان پذیرند و هر چه بپند روز قیامت

انانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و در آید ایشانرا بدوزخ
فدای بر آید و از مالک تخفیف خواهد طلبند پس سبک کرده شود

از ایشان عذاب و در ایشان مهلت داده شود یعنی از آن
زمان ایشانرا مهلت ندهند و انرا بگنجانند و چون به پندران
سرای

انانکه شرک آوردند انانکه شرک آوردند انانکه شرک آوردند

بر وضع آرد که بیزان می توانند نمود و معوار بر نظم مخلوق ساخته که برین ایشانند
حکمت و ایشان نگاه میدارد در معوار بر خلاف طبع ایشان پس بیال این تفکرات
عزای معرفت پرواز نموده خود را با ایشان کرامت نشانی ساخته خیرین عباده سینه
سند میرساند فکر ازین خانه فولدت کشد سوی سر پرده رازت کشد
و خدای بساخت برای شما از خانه های شما که بنی از سنگ و خشت
و چوب باشد بدین آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن ترانید بود
و ساق و سر شمارا از پوست چهار بابان خانها
قبو و صیبه که از آدم سازند شما سبکی یابید انرا بر دستن و پا
برون وقت سفر و رحلت شما بوقت اقامت
یعنی نزول و پیدا کرد برای شما از بجهای انعام یعنی انجمن
باشد و بجهای نرم که شکر آید و مویها که بر آید
رختها از پوشیدن و کسری بی بر خود طوری از فرید و فرود خانی
تا نسکائی که آنها بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده
و خدای پدید آید برای راحت شما از این دنیا
از درخت و کوه و بنای او سبها تلهدان از تاب آفتاب بنده بر سر
و ساق برای شما از کوهها و بوشها یعنی غارها
و بجهای که در آن سکون می تواند بود و کرد برای شما بر منها
یعنی پوشیدن بجهای چون جامها از صوف و کتان و غیره بیزان از البسه
باز دارد از شما خمر که ما را و دیگر ما نکرد گفتا با خود نصیب یا از کوه
که در آن صیبه و آب است و دیگر ساخته برای شما از این چون از
و چون گران نگاه میدارد شما را از مطلع دشمنان یعنی سوز و شر و شر
و ساق در کار شما بنی که این نعمتها بر شما تمام کرد

و بهر چو کاران مغرب شوند در نمودار مسلمات شیخ از شبهه ای دینی و بدو جوی دیگر در مدت
انواره روزی از روزهای این جهان و کونیه نیاید از غراب نوهر پر باشد
بخت و یاد کنای محمد روزی که بر انگیزم و در میان سرگرمی
کوامی بر دار و کفشار ایشان و از قضاها ای ایشان یعنی پیغمبری که تم
ایشان بمحوت بود در ایشان دست انداز و بیاریم ترا ایشان و کوه
برین کرده یعنی بر امت تو بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکین کوامی و روز
و نشادیم و بر تو قتل است و در میان و کوشش برین عمر خیر
از امور دنیا بتفصیل و اجلا صعبه در این کفر و کفر با نماند و محتاج الیه باشد از شیخ
در احکام منصوره ظاهر است و در این ثابت شود بشت و اجماع و کلام و روح آنها نیز
قرآن صحیفاتی ما بودیم متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کلامه و العمل و حرف کرد
استسما را در اجماع و تهدید بر ترک آن و شیخ غیر سبیل از زمین و مؤمنان و بیعت
و استخوان که اصل کتاب است حیث قال فاعلموا اول الایمان من قران نبیان
همه چیز باشد و در این بود که شیخ شایسته بر همه کرده بگردند
و در دکانی بهشت در میان ما نماند از این
بر روی کفری می نماید بر اسمی یعنی توسط در بعضی خواهد در اعتقاد و عقیده که توسط
است میان تعطل و تشکیک و قابل شدن یکس که توسط است و در حقیقت
در میان حقیقت با ادا و فایده که توسط است میان طاعت و ترک عیب و خواها
اضلاع چون بود که توسط است میان فعل و تمیز و عبادت که توسط است میان
حقیقت و کفر و می نماید بنیکر در طاعت یا عیب که عیب قطع و عیب
یا عیب کفایت عبادت است و در میان آن عیب و عیب که عیب است و در میان
و در میان عیب و عیب که عیب است و در میان عیب و عیب که عیب است
بر ایشان این محتاج بدان باشد و با کار در از این

که ایشان اثریکه فدای میکنند کونند مشرکان که ای پروردگار ما چه برده ای
این گروه مشرکان ما ... انا که بودیم ما که ایشان را می پرسیدیم
... میورن تو در زمان ایشان می شودیم در کفر ... پس بگفتند تباقت
... سوری ایشان نیست را یعنی ضرای که تباقت کو با کرد اتو تا روز ایشان
... برزخ که شما در روز کویا نید سر ما شما را
نمودیم بر پیشش خود یا شما ما را نمی پرسیدید بلکه هر ای خود را پرسش میکردید
و در بیان کویا که بصرای و بیور و بنی مویح و عیسی و غیره ملائکه را علیهم السلام در بهشت
پستد بوقعی که در روز قیامت باشند کونند ضرای ما اینا ترا می پرسیدیم یا چرا ایشان بودیم
بسی اند و غیر فرشتگان کونند شما در روز می کونند ایشان را کفر منزه و محذول
کردند و حجت بر ایشان لازم شود اندید دیگر گفتند ... و بگفتند
... از روز صلح را یعنی خواستند که از در صلح در آیند و معترف
شوند بگناه و کفر نهند حکم خدا را با اصلاح آرند و هیچکدام نبود ندارد
چون کار ز دست رفت زیاد وجود ... و کم کرد و از ایشان یعنی باطل
وزایل شود ... این بودند که در روز قیامت یافتند از شفاعت ایشان
و دشگری ایشان بنام شفاعت از ایشان تمناعت پستد ...
انا که نگر و بریند کویا ... و باز در شد مردمان را ...
ضرای یعنی از ایام حضرت مصطفی صلوات الله علیه و سلم ... پیوریم ایشان را
... عنوان بر عزالی ... بسبب آنکه بودند که جمع مردم
از اسلام ... تمام میکردند بی خود غلاب برای که ایشان است و یکی برای
منع دیگری از اسلام ... و گفته اند نهاده ای غلاب است که ما را از نزدی خلق و کرده
عظیم صبه بر ایشان که از روز ایشان از آن کویا شده خواهند که در میان ایشان
پنهان نموند ... در زاد البیر کفر که بیجوری از و کفر اخذ بر طرف ایشان روان کرد

باشند از همیشه با او اگر در پیشی است فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در حوائج
ایشان بخت خود را که ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا کند در باره ایشان
و خشن از ناست یا این نوشته کنند از طلاها و نقره یا جمل یا استهانت شریعت
یا افراط در گناه یا آنچه در شرح صلی بر انا مترجم است یا مخالفت با اذکار و فعل
و فکر ترکست یا آنچه عقل انرا نکرده یا آنچه در شرح و بیان آنچه با شیطان میسر بود
و عیدی من غدا سوخته بود یا آنچه در این بخش آورده با صبر از هر گناه و بخی ظلم است
یا کبر یا تعظم و تطالی بی بسی تا بحسب عیب که روان یا عیب است لغت یا طعن بر
حردمان یا تجاوز از حق با جمل و در لطیف التقریب در تفسیر این آیه آورده که
استقامت مکه بی غیر ما مور به است و با صبر از آن بیشتر منعی بخود هر یک از شما
نزه دلج نزه طول نظر و نصرت و بی تو اصفی نشا و معرفت و فایده صلح و هم
انس و الفت اما بنویختنی فساد دین و دنیا است لا نزه منکر اینک من اعواد علی
بغی طح و ح مانون از منی و در فضول عبدالرباب فرموده که علی تو صبر و محبت
خواری و اصلان دوستی پیغمبر است در ستادان صلوات بر او و آتی از وی القوم محبت
اهل بیت است و دعای صحیح در رو سید گفته که عین در افعال باشد و اهل بیت
اقوال پس نباید کرد که با اهل بیت صلوات بر او آید و نباید گفت که با اهل بیت
بروی راست بود سلط در حوائج آرزوی که گفتی کذب و بیگانه است و سر زشتی که در
اقرا ن بود و تکرار کلام مجامع است و هر یک در افعال بیگانه و بیگانه است
فرموده که عول که است که می تواند از انوار اللطیف یعنی آن که توانی و دعای و علم
و امرا ل می در طلبی عیال و حق می گویند که در دنیا و دنیا و علم است و آن
انکه مرتجع نیگویی که توانی و اهل بیت صلوات بر او آید و بیگانه است و بیگانه است
انکه با نزه کلاف نیگویی و نزدیکی است اول از میان آنکه بیگانه است و بیگانه است
که ترا از حوائج یازد آورد و تکرار آنکه ضلال و بدعت بود هر یک از این بیگانه است

که افراط است در متابعت قوت شهوانی چنانچه در لواط و فراموشی و از فعل آن نکار
کشد با شرآن و اوقات غضب است در غیر موضع چون قتل النفس و غصب اموال
و از شکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت و همی است مانند شغلا
و استیلا بر بنی نوع و تکرار ایشان - بپدید هر ضرای شمارا با برونی
شاید که شما نیز بدید این آیتی است جامع خیر و شر میباید چندی نیست
الاکه مندرج است در اشخاص مأموراتی او و پیشتر نباشد الا آنکه اندراج دارد
در همه است و اولی است از موعظه است جامع جمیع خطبای روز جمع در افریخته
میخوانند این عثمان بن مظعون منقول است که گفت من دیدم ایت حال اسلام ایمان
نیاردم که با سطر آنکه شرح در ششم از جمله این غیر صلوات علیهم و سلام و ایمان آوردن من
و این بود اشیاء با بدی که از یک طایفه بودم و این آیه را فانی شریفی که
در ششم زایل گشت و درین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمدم و دسترا
بروید مغیره خواندم گفت ای کس برادر من و یکبار در خانه کنی باز خواندم
این آیه و آنکه خلاوة و ان علیک کلماته و انما علیها لمشرکها اسفلة
لمجرم و ما من یقول النیس و ابوجهل بعد از استماع این آیه گفت بدست خدا
تو بکلام اطلاق میفرماید و در تالیل الصفا آورده که سید اسلام اکثربین صبی
که از اهل کابریه و کجای ایشان بوده همین است و علامه در بیان این مأموراتی
و منهیات نیز بسیار است که در کلمات کلام تنها دست باطله انوار باطله است در هر
وجه با انصاف با اولاد فرزندان ما میسر در حقوق ما حکم حق و احسان فی صلوات
است یا عقوبت از کلام یا میسر در هر وجه با اولاد نواقل یا نیک از خود در صلوات
یا انحصار در صلوات ما میسر در هر جهت یا انصاف در صلوات ما میسر در هر جهت
و اگر انصاف بر اولاد خود در صلوات ما میسر در هر جهت یا انصاف در صلوات ما میسر در هر جهت
می شمارد و این تادیق القربان صلوات ما میسر در هر جهت یا انصاف در صلوات ما میسر در هر جهت

خود را بکشتن نعمت بار نکند بلکه او را خواجهمری اوف بخدمت خرای وفا پابند
کشتن است که از آنکه پونده نگه دارم سر برشته تا نگردد

یکی بر سر خود میگذرد خود را ... خیانت و زور و مکر و بیعتی است
بسته انگشتش که در معنی کفار ...

از کرمی دیگر در عود و طالع معنی از مسلمانان ... از مسلمانان
پیشتر و حال ایشان را در آن روز میبیند ...

بر این نیست که ضلک از طبیعتش ... و خالی است از طبع
مترود که جنگ انحصار در صل و فدا گزینند و بعد ضلک است که در فدا گزینند
و مر اینها بود که در اینها ...

این مسجد که در آن ... اخلاق میگویند و نشان است در آن
و از آنجا که ضلک ... مر اینها که در اینها ...

متفق بود سلام ... و میان از وی یاد در سلامت ...
قرایه ... در راه می نماید ترفیع ...

و مر اینها سوال کرده ... از آن بود که در اینها ...
نزد آنکه ...

میلند یکدیگر ... بخشد آنروز در دنیا و در آخرت
بسیار آنکه از استید ... از آنهایی که در دنیا و در آخرت

نور شاد است در آن روزی ... نوری بزرگ آمد نوری عظیم است
خفتن از اطلاع ... که در اینها ...
و در دنیا و در آخرت ... و در دنیا و در آخرت
بسیار آنکه ...

صفت نفسانیت و آنرا بقوت ریاضت بیاید گشت تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که
اعمال بدوی بدترین دشمنان نفس است. این سکه شوم نفسی بر کاره که هم آغوش
تست همواره بدترین قاصد صیت جان ترا میبرد مگر استخوان ترا پیش از آنکه ترا
به بند جیبش بگشاید کن که در شمشیر است و با قوه حقایق و نکات و دقائق این
آیه در جواب التفتیر همان یافت. و وفا کنند. به همان ضرایب
چون بسید و ادعیه است است یا یهودی که میان مردم معروف شده
واقع است که نازل آیه در شان جمعیت که با حضرت صلوات علیهم و آله و سلم
در مکه عهد بسید و غیره پیش وضع میمانان مشاهده کرده بود و اضطراب
در ایشان پدید آمد شیطان خراست که ایشانرا بفریب تا نقض عهد میسر گشت
سجده برین آیه ایشانرا بر زمین و ثابت قدم گردانید و فرمود که بجهد و قیام
کنید و شکنید سوگند ما یعنی بیمانهارا. بیج
از استواری آنها سوگند. و حال آنکه ساختن آیه حضرت فراد
بر بیمانها خود. کوه. بدستی که خولای میزند
انچه میکنند از نقض عهد و سوگند. و بیشتر. تا میزان
زنی که بشکافند و باز گشاده. و بیجان گشته خود. از قوت
یعنی بعد از استکلام از. در حالتی که رسنه تاب داده است یعنی حکم و قوی
آورده اند که در زمین بود نام بود بیضا یا رابطه و در میان کوه بر محیط نام داد
و ملقب بود چنگا یا جوا یا خرقا و او را کتران بود و توانمند از اول با مرداد
تا نصف آنها رفت و بیشتر و کسب از ایشان میبرد و بعد از نصف آنها میگفت
تا آن رسنه را تا بیاورد و در آن وقت ضایع شد سوخته عادت او
این بود که چنگا در تشبها میفرماید شکنج و در باره کرده است و میفرماید که چنگا
که افازن مختار من تاب داده خود را ضایع میگردم و مردم عامل باید که سر رسنه

زندگانی همیشه در دنیا میبرد... از زندگانی خوش یعنی باری طالب بوی ارزانی
 دارم نما گل و ملائین ادبک بوجه و کفیه از حیوه طیبه جلادوت طاعتت بافتن
 بکفای یا عمل حال یا عاقبت یا رضا بظن بقرایانست که حیوه طیبه در بهشت
 خواهد بود جز زندگانی در دنیا شب تعیین موقوف نیست محققان بر آنند که حیوه طیبه
 کسی است که چهار صفت دارد شکر خیرات را در هر مقام باضرای و وقوف بر منع
 احوضرای و اراضی از ماسوی خیرات در حکایت نماند که حیوه طیبه استحقاق
 باشد تا سواد بود جز در ارم بود در کم میباید...
 ایشانرا نزد ایشانند...

در این دنیا... در آن دنیا...
 حرکت بخواب... خواب...
 در انفاط استخوانه... در انقباض...
 امر استجاب است و با اختیار...
 قوی است که استقامت...
 و اقتدا...

بر آنکه... در وقت...
 او...
 میکند...
 خدای...
 سحریت میکند...

میرسد
و ثواب اخوت
برستی که این نزدیک خواست برای وفاداران از نعم دنیا
و از این برست نتواند از این فریش و عود میکند
که بیشتر که بر ایند
پس بری شود و منفی کرد
مستجاب است و این که از این است
موجوده و این که در این است
نور حق در صورتی نظام مکنات و این را
جمله اشیا از این است
مانند وجه نقایح بوجودات
صورت نماید غیر از این
عشق جزلی مانده باقی
عند سباق اشیا
بسیج مرصع
خدا
کفار
از عهد
نگو
امام
یا صد
و با
مؤمن

و نهایت قوت پیرانشاء عربیات از ایشان مثل آن عابری بی دعوی آنکه می آموزاند
عجم شکسته زبان آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت طاهر البطلانست
بررسی که آنانکه ... میگردند ... بآیههای کتاب خدای
و تصدیق نمیکند که من عند الله است ... راه تمام بر خدای ایشانرا
نجات با جنات ... و ایشانراست ... بی غزالی در دماک در آنوقت بحمت کفر
ایشان بقرآن و نسبت آنرا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حال آنکه نظری ایشانند
جزین نیست که برخی بکنند در روغ را ...
و آنکه نمیکردند ... بآیات خدای یعنی قرآن و کلامی یافته محمداست
و آن گروه مفریان ... ایشانند در دنیا گویند که میگردند انما یعلم بر
و حقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست ... در اجبار آمده که فریضی بعد از توفیق
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باله باطله ایشان باینوا و آزار در ایشان
صحابه که جماعتی نوا شدند چون جناب و بلال و عمار و دیگران و یا سر و مادر او تیره
رضی الله عنهم مشغول شوند و ایشانرا در بیخ و بکفر آگاه گردانند اجتماع در طریق
خود ثبات قدم و رزیده بر جای قوم شکسای نمودن تا صوی که در اولین
عمار شربت شهادت چشید و او از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل آنرا نداشت
کلی که در صادی قوم در آنجا بود بگفت خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید که
عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش پیروز شد حضرت فرمود که نه چنین است
بلکه سر تا قدم عمار از اعلیاست و ایمان بگوش و خرن او بر آنچه یعنی
ایمان و دو باطن او همان متکین نشود که بگفته و کوی گمراه کوی تفاوت بود
عمار رضی الله عنه که بگفتای این جناب نبوت ماب آمد و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بدست مبارک اشک او پاک میگرد و میفرمود که ترا چیست ای عا و والد
فردم اگر باز گردند بشوماد که او باز گردند ایشان بمان کلمه می جانان این آیه فرستاد

که در دفتر میکند برضای و از تلقای نفس خود نمیگوید آید و در دفتر
برگ کنیم
اینی نامه را جای اینی منسوخ
در آن ترات
باید فرموده است از نامه جهت مصلحت و حکمت
کویندگان
چون این نیست که تو دفتر آنگونه برضای و از خود
نمیگوید
نیست چنین که میگویند بلکه بیشتر ایشان
حکمت شیخ و اثبات احکام را
بگو ایشانرا که فرود آورد او را یعنی قلمرا
روح پاکیزه حضرت است
از خود پروردگار
براستی
اثبات دهر آنرا که ایضا آورده اند و اعتقاد
ایشان را بدین سبب بماند این کلام حقت یعنی چون نامه ایشانند در رعایت
صلاح و حکمت که بر بنیان ایشان مصلحت شود
و دیگر نزول قرآن
برای هدایت است
و تجارت در مصلحت ایشانرا بهشت در
خبرست که غلام زده بود در خانه حضرتی را که صیر کفشدوزک گویند و غلام صبر کرد
که شمشیر را از صیقل زدند و او را با خود بردند پیوسته توبیت و با جیل خوانند و
و چون حضرت صید غلام را در راه دید و سلام بر ایشان بگفت شمشیر را از دست ایشان
فرمود که بگو آنرا بطنی است که در شکم مردم است و از آن جهت با بعضی
یا بخشیدند او را
صلح است که ترشش با او میگویند کفشدوزک شهابش
پیغمبر صلوات الله علیه و سلم از روی در آنجا تعلیم کردند و ترشش گفتند که از این غلام کلام
از خود گوید و ما میگویم آید
و در این نامه میبینیم
هر با او فکیر
زبان آنکه
تعلیم را با او میکردند
یعنی گمان می برند که معلم او است
غیر همین است یعنی فصاحت ندارد
و این قرآن
زبان آنرا روشناست که شما با او در فصاحت

بسی جدا کردند و سپردند و شکایاتی نمودند و برادران را در میان خود
از بی محبت و جهاد و صبر مشهور سرایند از زنده است نمونند از ایشان گفته اند که
بسی مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آئینه بی محبت با دکن
روزی که در میان نفس یعنی از استیلا و در حال کنونی و با بدست
در خلاصی خود و گوید نفسی نفسی و در تمام و تمام شود
مهر نفسی را دست خود آنچه کرده است و ایشان را
نشوند و کلمات و در میان خود و در میان
که بود این از نزول فیاضه و قصد جابره است و آرمیده و اهل آن
آسودگی می آید بر اندر و در روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان
فواج و بسبب است از هر جای یعنی بلند لطف و جوانان آن
بیگانه شد یعنی اهل آن در آن و در آن
شاید بین ایشانند ضرای اهل آن را
که شکلی و تندی و با آن بود که در آن از اهل آن بدست
کرده است خود را برای اهل آن که در آن با اهل آن که در آن
پوشید یعنی بیجان جانان کرد که در آن شد ضری و خوف و بر ایشان
مشکل بود در این بیاسی زوکیان مثل اهل آن است که این بود در آن
و عادت و در رفاقت و نصب میگردانند و در آن حضرت محمد
صلی الله علیه و سلم پسندید که فرزند ضرای بود که در آن فرای ایشان را
سالی در خدمت و خشک میماند از غایت جوع مردار میزد و در آن
آشامیدند و در آن بدعا حضرت بود که اللهم اشرد و طاعت علی حضرت علیهم السلام
سین کنی و یوسف و دیگر این ایشان را بر آن در آن حضرت یعنی علیانان در آن
انداخت تا هولی که از پیست اهل اسلام ترک کرد و سفر شام نمودند و بر نفس

هر که کافر شود بخدای خدا...
این صفت و طبع و مقیاس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند...
مگر کسی که گناه کرده شود...
بایمان و عقیده او متغیر نکرد چون غایب...
بگف بسند را یعنی آنها که بگو فروش بر ایند و بدان اعتقاد کند...
بسی بر ایشانست...
غواب بزرگ جهت گناه بزرگ که آرند دست...
بسیست که ایشان دوست داشتند و بر گزیدند...
دو تکیانی دنیا را...
کفرای...
یعنی بر توانی از آنچه مویجات ثبات بر ایمان باشد...
اما آنکه هر بناد ضرای...
نیافشد...
ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند...
غافلان و غیران...
در سالی دیگر...
دنیا بود که بدست نیاموردند و فعلی را در شهر قیامت فرستادند و دل حسرت...
و نخواستند که بیاورند بود قیامت که باز از اینگونه نماز با عمل نکند و مندی...
بخشد آنکه آری بوی و کرم فعلی شرمساری بری که مانده از خدا آنکه آنکه ترستی دست را...
از این پر آنکه تر...
اما آنکه بجزت کردند بسوی عزیز چون خباب صهیب و بلال رضی الله عنهم...
از بسی اما آنکه غواب کشیده بودند و از گناه را برای عام یافته...

و گویند ضعیف با برین قوت بود است
 را شکر گفتند و در ضعیف دروغ را
 از غلبه بر است و این برای او بد است
 زود غلط کرد و در دنیا و در آخرت
 و ایم با یکدیگر است و هر آنکه بدین
 علم بود که این است از خواننده ایم بر تو
 این مورد یعنی همین انجام و هر آنکه
 را که در دنیا و آخرت و این بودند
 که بر این است که در دنیا و آخرت
 عقوبت شد و این است که بر در کار تو
 و این است که در دنیا و آخرت و این است
 و این است که در دنیا و آخرت و این است
 آوردن که در دنیا و آخرت و این است
 بر این است که در دنیا و آخرت و این است
 مکتوبه را از این است که بر این است
 یعنی این است که در دنیا و آخرت و این است
 بسیار این است که در دنیا و آخرت و این است
 دوست محمود است که در دنیا و آخرت و این است
 نیاز و مونی بودی او تنها استی بود
 و طایم بر او بود و این است که در دنیا و آخرت و این است
 از شکر که در دنیا و آخرت و این است
 در غمهای ضرایب است که در دنیا و آخرت و این است

و مال خود را این نبودند
و بر پیشانی که آمد بر ایشان
یعنی حمد صلوات آمد و سلامه علیه
بسی تکذیب کردند او را
بسی زاکرنت ایشانرا اغراب خطا و تری
ایشان تمکال دارند بر نفس خود بشری و تکذیب آورده اند که پیش کسی را بخت رسالت
صلی الله علیه و سلم از شما دزد که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند تو کنه نهان و کوردگان
که صفت که از خطا بردن تو نمکنند حضرت دستور داد تا چیزی طعام بکند بر دست و آید
که پیش خود بیاید ای زنان و کوردگان که از این روزگار
داد خضای شمارا برداشت زشتا دکانه پیغمبر
خطاب با منو شایسته ایشانرا اینها باید که حلال خورید
کنند نعت خوادید اگر مستند که خوادید
بسیید یا زلفان که برید
فرین نیست که خضای و ام کرده
بر شام دارا و خون روان
مکوشت فوک و این از زلفان
خورد و آنچه آرد از بر آید شود
از بر این خط خضای
بدان مدافعت ذبح آن یعنی بنام پانگ کشند
بسی هر چه چاره شود
و محتاج کرده خوردن یکی از این حرکات
و طلب لذت
خورنده بالان سپید
بسی بر پیشانی که خضای
احرزنده است مضطرب
هر بانی در مضطرب
و مکوبید
برای این چیزی که
میکند زبانهای شما یعنی بجز و صفندیان خود مکوبید
یعنی هر چه بر شما گذرد از دروغ مکوبید و آن دروغ که راست اندک گفته
این جلالت یعنی از در شکم کبیره و سایه باشد جلالت
و این حرامت یعنی همان که در کور شما رواست بر زبان یا میکوبید که این حلال
و این حرامت تا افسر کنند
بوضوای دروغ را

تا زمانی که مخالفت ایشان تعظیم شنبه را ایشان فرض کرده و در آن باره نمودی تعظیم از
خارج بود بر آنست که در آنجا تعظیم کرده اند و تعظیم بیست و پنج نوشته
گشت بفرستند و در آنجا اختلاف کرده اند در تعظیم بیست
تقدیر کرده و در کتب معتبره هم عقول می شود و این را در حدیثی دیگر نیز نوشته
حق بکار استغفار نماید و این کلمه بغایت شایسته است بر ایشان مدد او را میر
آورد که حضرت موسی علی السلام را در روز شنبه شام می بود آتش بجای می بود
بفرستند که در حق تو دروغ گفتی و او عمل نمکند که در خانه مرد را فرار جمل
روز بعد از او و در آنجا می نویسد در آنجا در حدیثی که فرمودند
در آنجا که فرمود که در آنجا در حدیثی که فرمودند
در آنجا که در حدیثی که فرمودند در آنجا اختلاف می کردند
یعنی در روز غیر برای عبادت و در بقیه فرموده که از حضرت در میان صلی الله
علیه وسلم نقل کرده است که برای عبادت روز جمعه و شنبه بر جمع که پیش از ما بوده
ایشان در آن اختلاف فرمودند و برای آنها بیان را نمودند و بقرائت محمد
صلی الله علیه و آله بر او برود کار خود یعنی حکم بفرستند
که حق را ثابت و شنبه را زایل گردانند و به بنویسند
خطبات معتبره و حکایات نافعه است و بعد از این ایشان یعنی صاحب
قائم بر آنست که او نیکوتر است یعنی برفت و خود شکر می نویسد
مقامات ظاهر و کفر اند که حکمت برای مدح و عودت فراموشی و موعظه است بر آن
ارشاد عوام و بعد از برای دفع بعاتوان در روز شنبه آورده که طرف باشد
دعوت اشک است نمایم بلکه وصول یعنی حقیقت طریقت و شریعت
بعضی از معانی حقیقت آنرا که در حدیثی که فرمودند است حاصل آمد و شریعت
آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوک

نمود او را در دعوت پیمبران
و دادیم او را طاعت
برده ای حق که بر ما است
صلی الله علیه و آله و سلم از نسل او است
علی محمد و علی ابی طالب و علی ابراهیم
در آن سرای
ما تری که در آن سرای
بسی در آن سرای
عنه ابراهیم که با این بود
بخی یعنی خبایه او بروفتی
بقره تمام و در حق نمود
آنست پس انبیا انحضرت علی
انکه در حق او بودیم یک
که انحضرت از ما اینها اگر
و انتم تو اصل و ما
ابویم
که ما کسی که بر فرود
علیه السلام که بر
حق نمایند حرفه فغان
و میان ایشان نیز اختلاف
و تعالی در آن روز از
ظنیه اولی است زیرا که در آن

آری سترک عقوبت نمود و صفت او را در سر و شکمها شود و با نبرد زاهد
بزرگ است و در وقت شکمهای تراشیده و کلاه بوقی و عویضی
و اندرونک بیاض و اراضی کلوزان لذت و توبه با بر تخطی است
بیشتر است و میباشند و در شکمها و در شکمها و در شکمها
لذت است و در شکمها و در شکمها و در شکمها
که به سیرک و نوازش و معصیت و با آنکه در شکمها و در شکمها
یعنی و در شکمها و در شکمها و در شکمها
عبارت است از شقیق بر عاقب و در کار و اسطام و در میان برین دو صفت است
زاهدان خاطر مردم شود شاد و بقوی خانه درین کرد و آباد پس این صفتها که شالی
در میان خلق و خالق بر در یابی

و در یکی دینی عیبی آنرا است که به کرامت
که در وقت صلی الله علیه و آله و سلم
حقیق و عالم که محیط بود که است یا از خانه آمدن و عزم او
بسیار بود و در آن زمان که یعنی صفت المقدوس
بر کردار او که در آن شب شام است هم بگفت
دین که اولی است و معبد اینها ختم و هم که در آنکه مخصوص است
او را با بخار و آنها و بسیاری میوه و خرافی که نیست و در آن شب برانی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بودیم تا بخایم او را است حاجت از دلایل قدرت ما
که در آن روز زمانی از آنکه بشام رفت و است المقدوس را مشاهده نمود و بسیار
دید و خوف بر مکتا ایشان حاصل کرد و بر غایب و غایب است این اطلاع
یافت اگر علی از آنکه مواج در سال بود از مردم از معصیت بوده و در میان
او اختلاف کرده اند که ریح الاوست یا رمضان یا سوال یا ریح الافر

و بعد ما که باب دعوات آمدیم مفتوح گشت اول باب حکمت و اندام و هیبت و خصلت و کمال
چهره و فایده شده و حقیقت علی بن ابی طالب که خلق را در آن مجال شرکت
نیست پس خصیصه این حکمت بود حقیقت مناسب است دوم بر این صفت حسن
و خصیصه آن بعلم طریقت که مبتنی بر احوال است و در سب و نیکو بی و نیکو جانان رفت
و خوشنویسی است اولی که این صفت در باب مجاز است که در آن صفت و در آن صفت بر راه
شرعیست که بنای آن بر تکلیف است حکم و بیان و اولی که در آن صفت و در آن صفت
و توضیح آن است اولی که در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
کمال دعوت سید عالم و شریفان در طوائف خواص و عام را معلوم و مفهومی بود و در
سخنان شیخ عطار است نور او جوی اصل بود است بود ذاتی که هر چه در آن
بود واجب آمد دعوت مرد جهانیش دعوت دولت پیمانها و در آن صفت
بودی که پروردگار تو به است دعوت دلناتر است با کسی که گواه شد
از راه حق که ایلام است در است و در است و در است
یا ننگان بود تو که خودی غیر از دعوت و این احکام نیست آورده اند که چون دعوت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی که او سید الشراعه را از فی الدنیا مثل کرده بود
تغیث نمود گشت و زمود که بخوان که اگر ظفر در هر افرادی بر ایشان می افتد
گنم عقادین را بعضی نوحی تعالی آیه نوحی که در است و در است
کنند پادشاهی کسی که با شما عقوبت کرده است پس عقوبت کنید
بمانند آنکه عقوبت کرده است پس بدان یعنی ایشان یکی از شما
شد که در میان شما در برابر آن یکی را مظلوم کند عقاد را
صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید و در اینان صبر
در صابران را از انتقام وضع نظایر بجای مضر خیرت از نفس خودی بر ایشان
بنابر آنکه صابرانند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجا از نزول این

ما ترمیم چهره و لباس و بوی خوش و طعم و مزه که در میان خلوت چلی بکاف تاب و تسکین
او آتی در کبریا سرافرازی الی عبده ما اهل بیت استماع و تکریم کلام هر چه در کتب نقل شده
خداوند جهان را بهت دیدیم بود او او را از آن بزرگان بود و هر چه در کتب استماع اما از کیفیت که چون
بود و بتخل صیح ثابت شده که آنحضرت شایسته آن کلمات الطبیات است و الصلوات
و الطبیات بجای آورد و با کرام السلام علیک از بنا البنی و رقیه و بر کانه غی طیب
گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته گفت السلام علینا و علی عبادنا
الصالحین جو کرده و عدای لطف در گوشه نکرده امت خود را فراموشی و در صین و آ
بهشت و درجات آن دوزخ و در کلمات آن بزرگوار در آوردند و هر چه در کتب استماع
حجرتش تعیین کردند به بیت المقدس باز آمدند و متوجه کاشی شده کلمه انالی انالی
دیدند در این شهر سعادت و بقولی چهار ساعت بوده راه از آنوازه بروی رفته
لی نتوان بر دگر جونی رفته نقل درین واقع حاشا کند عشق نه حاشا که کاشا کند
آورده اند که چون با ما رسیدیم شب قصه معراج تقوی فرمود و موافق تصدیق نمودند
و کفایت استبعاد عظیم نموده نشانی بیت المقدس رسیدند و آن سید و پیشانی
ممثل گشته از هر چه طلسمند نشان از داد و از کار و انانی خود خبر شنیدیم و بار
گفت در آنرا که مرد توفیق طریق نبود در آنجا بود که بگویند از خود القصه صیح استماع
معراج بود تا آنکه ملک و ملکوت به پیوند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق مکرر و مفر
نایم کرد و بر سالی که خدای سبحان اوست گفتند از آنجا که با ما را در تکلیف
سند یا حواله موافق تصدیق بود بقولی صیح و بصیر یعنی صیح و بصیرت یعنی
شنوایند و در اصل الد علیهم السلام کلام خود و بنمود او را ابیات قدرت بر دوام خود
بعضی خبر را عاید با آنحضرت دارند و در نجات مگورست که بدست کسی که شنوایند و در
چری را که بدان خطابش کردند و پینا بود و بر آن خبر را که بوی نمودند و در آن ایام
آورده که نمودیم او را از ایامی که خصوصت بحلال و حلال آنه موافق صیح بمعنی البصیر

و اشهر شب پست و مستقیم است از رجب و رفتن آنحضرت از کعبه به بیت المقدس بنص قرآن
ثابت شده و منکر آنجا کافرت و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبته قرب با جلاله
صیحه مشهوره که تریب استبک تو اثر کایت کشیده هر که انکار کند خالی و متبع باشد
شاید عروج نبی و اوست آنکه مقرر نیست بدین کافرت و دستک سلطنت این عالم نیست
با عروج خیل و خیال عقل بعد از بدو مقام مستعد این عینی شناسد که چه دامت
و معتقد اکثر اهل ایمان است که عروج آنحضرت بحسب و روح بوده و در بیابانها
واقع شده و آنرا که درین قصه نقل حسب ما منع دانند از صعود او بایست بر شنیدند مگر
تدریج است که سرشت شش اینجان بود و میر و عروج لعل بین آسمان بود و در
شب جبرئیل با جو قله ملائکه آمده و آنحضرت را از جبهه آسمانی بمسجد الحرام آورده
و بعد از شن صدور غسل قلبش بر بران سوار ساخته باندرک فرصتی بیست و پنج
در سطح سینه رخ نافته زمین درینانی بخوار و بعد در ایام امانی رسیدن جبرئیل
از بیت معجوز بران برق سپر آورده اند و قوی پشت و گردان سپر و سبک خیز
بر آنوقت دور بین وقت شدند تخریب و اوست صیحه کشید که حضرت در سات صلی الله
علیه و آله و سلم در بیت المقدس با شهاب و ملائکه را هدیه ایشانرا امامت کرده از صخره
بعروج برآمد بر براق یا بر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آمد و راه دور دروم
و یکی در سوم یوسف در چهارم اولیسی پنجم مر و در ششم موسی و در هفتم ایزد
علیهم السلام و در هشتمان سلام کرده جواب بر تکبیل اکر ام شنید و سوره البقره
و بیت المعورد و حوض کوثر و نهال رحمت نظر کرد در آمد و جبرئیل نزد یک حجاب از وقت
روی باز ایستاد و گفت ای دوت از ملائکه لا قدرت چنان لام در تپه تربیت برانند
که در سوره جبرئیل از باز ماند و از نبی آنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بحالی رسید
که براق نیز از رفتار نورماند پس بر روی سوار گشته بجای طلوع رسید و هر از
نوبت آنحضرت حق خطاب اذن منی شنید و درم نوبت آنحضرت یا ترقی و بکرت

بهرنا جو در کتب ز شانی رسید جگرم که انجا بود و شنید و گفتار می شنید که شد
سوق شدند بجا بود و درین سخن چون در آت العفانی صفات مصطفی ص
بر سبیل استقصا آوردم و نکات و دقائق و مخایق عروج و نزول و انقطاع بر آنجا
ان و دفع موضع مکان بطریق استیظافه کرده اینجا بساط اطباء منطوقی بمانند رجوع
نموده شود بگو امر التفسیر و ابهر علیهم شیرو و وادوم ما
و ساختیم کتابت با موسی را
یعقوب و نصیم و ایشانرا
که هم خود بوی گوارید
یعنی و لوسام است که ابویم صوبتی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعت
نجات از طرفان که به بران شای ازانی داشتیم یاد کنند و شکر آن بکنند بهرستی
که نوع بود بنده سبحانی دارند که در همه حالات از اکل و شرب
و بیس و پیام و قعود و رکوب و طعم خواب را شکر گفتی این ترغیب است و در پرترا با مقدار
بر در شکر نعت آگهی که بودی بزرگ است بی شکر کم لا زیدکم و اعلام دادیم
یعنی بنعام فرستادیم
که دریم که بخوانی که شای
در زمین شام و مبارک است و اولاد ایشان مخالف احکام تورات بوده
و نامشرف او را در میان علیهم السلام که پیغامبر ایشان بوده که پیغامبر ایشان بوده و افساد
نانی مثل کسی و قصد بکلی می کشی از ایشانرا خبر داد که شاد و نوبت انسا و حواد
و بیشتر خواهد شد
کرد از طاعت من و دیگر خواهد نمود با زید کان من
و عده عقاب انسا و اول از ان مردود و انکم و مسلط
کنیم بر شما
بنگانی که ما را مستند از آنها مصلحت است نه اضرار می رسد

برده بعد از قوت او بکم وصیت ملک بولی رسید بر ایشان گذاشت تا پایاد و با ایشان حرب
کرده غارت شد و مسجد را خراب ساخته توریت را بسوخت و مشاهد کسی از بنی اسرائیل
برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش مدانی که زنی از بنی اسرائیل گرفته
بود ازین حال خبر یافته سال بسیار برگرفت و می فرار بنا و سایر مله با خود آورد و طی
سال بجمارت ایلیا اشتغال نمود تا کمال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیلیان فریاد
وقت شدند و اموال با اولاد ایشان زنی باز داد نهاد و باز سودای این مخالفت از
نهاد ایشان سر بر زد یعنی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد بدی که عیسی علیه السلام کرده
عقوبت دوم در رسید و طوطی سحرگانی بر ایشان ظاهر کرده باز دیگر مسجد را خراب
کردند و اندر آخته های ایلیان بجمارت سر زدند و کجایان در توریت بعد از وعده این
بر عقوبت با ایشان گفته بود شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت شما
اگر تو بکیند تحقیق است اندر رحمت کند بر شما و باز شما را نعم پیازد
و اگر باز کردید نوبت دیگر بنا و مانع از شما باز کردیم ما نوبت سیم
بعقوبت دیگر کردیم و بعد از آن بر آنجا که در کوه کانا
زنوانی که در آنجا باز داشتند شروع به فرج شدند و بنی اسرائیلیان نوبت
سیم بود که در آنجا تکلیف حضرت مهالک را بجهنم و بقتل بصلای فریب و خوارگی
معانت کشیدند بعد از آن قرآن را بر آنجا فرستادند
برای کوفت و استسما و پانده بر آنجا و بعد از آن بفریاد و نوحه و ناله
در روز سیم قرآن را بر آنجا فرستادند
عمای شایسته با آنکه ایشان را است نوبت بزرگ یعنی نوبت
سوم و هم شلوت همه بود و در آنجا که آنکه در روز سیم نیکو و نیکو
برای آفرینش آمده کردیم برای ایشان عذاب غلانی عالم
یعنی دانش روز پس و مناسرا و شلوت است ثواب ایشان و عقاب اعداء ازین

کردنی درین قصه خلاف سیادت و بفرستی نقل که به سید و در این قصه در این قصه
که در مختار القاص و غیر آن از کتب که از اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند جاست
که چون سلطنت بنی امیر سلیمان در لایب شام بصلی الله علیه و آله و سلم و اولاد او در
ضعیف حال و اوج بود ملک افراسیاب در ولایت ایلخاندان متوجهان صورت شدند
اول بخاری پس بکرم و وصل بامد و متعاقب او سلیمان پادشاه اندر میان برسد و هر دو
شهرت الملقب بنومه با یکدیگر محاربه آغاز کردند تا آنکه قتال میان ایشان در
بذیرفت و در میان مبارزت افراسیاب خاصیت بود و آمد سپهر اولاد سپهر در
صلی که در دستش کشته ز سیکان عالم از آنجا که بگرفت بخون و کار من الملائک
عاقبت سلطنت پس کشتن افراسیاب و کشتن از سیکو که منم کشته و قتال
سید پدیدت بنی امیر سلیمان و دیگر پادشاه روح ملک صلی الله علیه و آله
اندلس هر یک با لشکر بر آنجا در معتمدت و نیزه که از در بیت المقدس جمع شدند
و چون در سلطنت شریف بود که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و نیزه از نایبی قیام و شام نمودند و افراسیاب چون شهر حاران بگرد و نیزه و نیزه
بنی امیر سلیمان دعای اللهم اشفی الظالمین و افراسیاب بنی امیر سلیمان
ظالمین افراسیاب که در و ملک و ملک بنی امیر سلیمان و افراسیاب بنی امیر سلیمان
غیبت و افراسیاب که در و ملک و ملک بنی امیر سلیمان و افراسیاب بنی امیر سلیمان
پادشاه بنی امیر سلیمان که در و ملک و ملک بنی امیر سلیمان و افراسیاب بنی امیر سلیمان
و چون غیبت بنی امیر سلیمان در عظیم در عظیم در عظیم در عظیم در عظیم در عظیم
ان راه استغنی سر کبر از کربان عیالی بر آورده دست تغلب از استغنی عیالی
پروان کرده حکم نوری را بر طرف نهاده و در میان رما این نیزه علی السلام ایشانرا
بند داد و گفت از آنچه در نوری نور شده این را بخاد او است که خود را در موض
سخط الی مبارک نشینند و حق سبحانه و تعالی و تقوی غنم نور قوی را که کاتب بخاد

کرده است طایر را با بنام سبب ضرورت بود و در بعضی گفته که طایران کتابت که روز
قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی غنچه است که همه را در کف دست او است
و پران آری کم برای مراد می رود روز شنبه نوشته که

حقیقت عمل او است
بپسنداند که بسا اهل کشته شده در بیان آورده
که چون آدمی در سگرات افتد نام عمل او در پند و چون معوت شود بیک کشته شده بدست
و کلاه مند و کوبید
نموان نام عمل او نوشته خود را و در آن روز همه
آدمیان خواجه فوآمد بود و خطیب هر یک فرمود رسید که نام خود را املا
کرد بخوان

باینست نفسی که امروز
شماره کتبه یعنی خودم بین که بر کلاه خودم چه نوع یاد داشتی بزرگی فرموده که حساب
تعلیمتکاسرالمعرفه و غیره اعمال خود پیش نه و در تنگ که از تنگ و بی همه ساخت و چون
زحمت و لذت در توارک احوال خود که شمار کرد اجمال بکافی نخواهد بود ایوم عمل
بلا حساب و غیره حساب بلامحل در کتب الامیر از او در کتب و کتب خود
گفت که هر روزم با مردم کوی و هر جا ایشان شوی و سر علی که گیتی نماز شام
یعنی بکوی دوکات و سکنات خویش بر من عرض کنی آن بر ما بدستام بکافی
تا هر که روز که طرد و کشته خود با این گفت بعد از روزی دیگر همین حال از سر خود
بهر گفت که بود بنهارم مردم خویش لذت و کلفت بکشم این صورت را بکار که طاعت
گفتار بولدم پر فرمود که من تر از این کار نیکن طعم تا پیوار و موسیاری باشی
و از موقف حساب غافل نباشی و نشوی که ترا طاعت بکوزه حساب دادند باید خود
بیش حساب و علم با حق تعالی چون باز خواستی دانی تو میدانی حساب صحیح
و شام بی حساب و چون کوی تمام زمین ملها نه بر نه و صواب نیست خوشتر مندی
وقت حساب
مره راه باید و بر راه ولایت رود
بس فراین نیست که راه می باید
برای نفس خود یعنی راه یافتن او را بجات

دست آدمی شب کشته در دجانی تعامل در عاقبت آن یا بخیل
در انقلاب از حال بحالی نه در سراسر آن دارد و نه در ضرا نه در کر ما شکست و نه در سراسر

دو کرد اندید شب و روزها دو علاج که دلالت
کنند بعباقبت بگو بگو بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره بس محو کردیم

که شبست یعنی طلعت او را محو ساختیم با شرف آفتاب
این را که در وقت روشن که در دو مدخری بستند تا طلب کنند در

روشنی او ازونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیه
روز آفتاب و آیه شمع ماه است و محرابه شب فصلی نور ما است از بریت تمام

و در سلب از بی عباس رضی الله عنده نقل میکند که پیش از طلوع آفتاب دو نور مشابه
یکدیگر بودند و بعد از آن بسبب روز از شب ممتاز نمود و شبانه صبح اول از ستاد تا چو در

بر روی ماه طلوع نور او محو گشت و آفتاب بر جان خود بلند می شد آیه بی عین قول
آنست که نور ماه را محو کردم و آفتاب را روشن گفتم تا شام روز در بی آفتاب معانی

خود روید و تا بر اینها از اختلاف حکایت شمس و قمر
سالها حساب جلال و جلاله سالها در هر ضری که بر آن حساب

از معانی و شیوه دینی در وقت یعنی سپاه و سویرا معانی
یا با کوهی در آن روز را خواه مومن و خواه کافر

انرا هم کرده ام او را عمل او یعنی آنکه تقدیر کرده اند در روز از آن از کردار
او در لازم ساخته ام در وقت او یعنی او را تا جاوست از آن و او
ملازم او است چنانچه طوق لازم عشق است در زیاد المیر از بی هر نقل میکند که
موسودی را گن هست از کردن او او بخیر و در وقت نوشته که شام سعید بعضی
بر آنهم که اطراب بر برین جمع از دوست یا جبهه سفر تفران میکردند از جانبها
نشان زمین میکردند و طرف شمال بسیار است نسبت میواده بی ای استغفار

خواسته اند که از برای آنکه هر کس که با ما می آید از طالبان دنیا و آخرت
آنرا که در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بگوید که ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
یعنی آنکه ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
البته آنکه ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
و این که ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
باشد که ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
نزدیک است که ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
امول کنیم و عطا کنیم و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بقدرت یعنی ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
فراوانی و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
منکرند و باز در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بوده اند که از دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بعضی ادیان را در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
است در آن و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بزرگی که در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بزرگتر است از دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
یعنی آنکه ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
تا در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
است و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
بگوید که ما در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید
و در دنیا و آخرت با ما آید و در دنیا و آخرت با ما آید

خواهد داد پس ... و هر که گمراه شود ... بر این نیست که گمراه می شود
بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس ... و بر ندارد
بمعنی نفسی بر دلانده ... گناه نفسی دیگری و لید مغیره کاوانی
گفت متابعت می کنید و نه کلماتی شما بر می آورم حتی نه میفرمایید که بر نفسی با خود
بر خواهد داشت نیازی دیگری ... و نیستیم با غراب کشنده قورباغه
تا وقتی که بر اینیم و بر نیستیم ... فرستاده به ایشان تا ایشان را
براه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم کند ... و چون غلامی
انکه هلاک گمراهی بود و در این را ... بسیار کردیم
مشعان از موضع را با او کنیم جباران ... در میان شهر و بیابان بود اینک ایشان
رسولی که معیشت بدیشان است ... به ایشان انداخته بود بیرون سپرده
و غمزد کنند ... در آن شهر ... بر او لب شود ... بر اهل آن
کام غریب که سفت گرفته است در حال اول یعنی متوجه بقوت شوند
بی از بنیاد برکنیم ایشان را و فراتر خوانیم منازل ایشان را ... خواستگاری
و از بنیاد برکنند ... و در سینه هلاک کرده ایم ... از اهل
و نما ... از این قوت نوعی است که در قوم عامه وجود و اعمال
و قوی صدور است سلامت یا بهل ... یا مدلی که اهل را به هم از آن
نگردد ... دستورات از بر کارو ... بکنند بهر مکان خود
دانند که نوب بهمان ایشان را دانند ... بین که خطبات ایشان را
ایشان را پیدا آورده اند که منافقان در زوایات با منوفاات میروند و فرستاده
ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حسی نه از نمود که ... هر که باشد
از روی خاست محبت ... خواهد این جهان شایسته را یعنی
نعمت و لذت او را ... بشتابانیم برای او ... در دنیا ... انکه

نقوش بود خوش خورانی بصورت بود در پی پروردگار شادان است

با یک در نفسهای شامت از بر والردین و حقوق ایشان

باشند شایسته گان یعنی نیکی که گویگان با در و پیر

و توبه آردگانرا از حقوق یا رجوع کندگانرا محضت او

و بده خود او نزد خویش را

با اول امام اعظم رحمة الله علیه که گفت اقبال است که اگر در پیش و محتاج باشند بر ایشان

نقده کنی و گفتند از مرد بنی القری تعالی حضرت رسول علیه و علی ابی طالب و حق

ایشان تعالی نفس است بد ایشان از بقیه صحابه و نور فرموده و در تفسیر امام علی

مذکور است که امام علی بن حسین رضی الله عنهما مردی را از اهل بیتام پرسید که قرآن بخوان

گفت آری فرمود که در سوره یعنی اسرائیل خوانده که و ات ذالقرنی حق جرات داد

که خوانده ام و گویا که شما اهل اهل قرآن باشید که فرمای هر که است با عطاء حق شما تمام

فرمود که آری اهل آن قرابت ما بین

و راه کرد کار حق ایشان از زکوة

مال خود را در راه بنشاید

بدا کرده ساختن می بودم الله فرموده که اگر بر او

کوه اخضر زد در جوه غیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جو یا حبیب در باطل خرج

ناید اسراف باشد

برادران دیوانه یعنی اصحاب ایشان در شرارت و اطلاق

اموال عرب مرکز التزام طاعت قومی کند و متابعت اخور ایشان نماید گویند مو

افروغ آوردند که تعالای اموال خود را بر یا و سم فرج یکا دهند و جهت یکدیگر

شران می نمودی کشند حق تعالی ایشانرا نکوش می کند که در تبصیح اموال

اشمال دیوانند

مگر یعنی جاهدت او بین باید که کسی در از زمان نبرد در حضرت بلال و صهیب و حبیب

و حکم کرد پروردگار تو را که در میان ما ...
مگر او که خداوند است و بی حد نیست و نشاید که در غایت
عظمت باشد ... و دیگر بانکه زیاده از حد است و در ...
کردنی عبادت خود را ...
وجود و جهت اولاد ...
سالی که ...
محتاج تو گردید ...
از چیزی به تو که ...
فرد این کار ایشان را ...
و بانکه ایشان ...
و بگو و ایشان را ...
مخوفان و گفته اند با ایشان ...
درشت خوی گوید ...
تذلل و تواضع را یعنی با ایشان ...
تو در وقت ...
تربیت و ایشان را ...
و بگو که پروردگار ...
در حالتی که ...
ایشان را بیعت ...
برضای والدین باز بسته است ...
ایشان را ملوای حق ...
از جمله حیوان است ...

بشد از بر مساک دست در گردنند که خصلتی است نگو سیده پیش اهل نهنی کجای اینها سرا
نیز خبواتی میل که بر جبهت بیکدم کنی ز صفت رمانه که در میان این مرد و راه جزا
تفاوتست که از افتاب تا سهله بسی اختیار و سطر است در جمع امور و بدان دلیل
که غیر الامور و سطرهای بی برستی که از بکار تو بشود از هر وقت که شاد میگردد
روزی را از این پیش روی که بخواهی در حد و تنگ میسازد بر هر که ارادی او نقص
مکنند طبع بسط و قبض از نفس حکایت است و کسی زمره اشراقی هزار است
برستی که از صفت است به حال بزرگان خود پیش حد و تنگ و بیاید
و کشید به حال روز نران خود را بسیار ترسی در پیش
مار و ننگ می بیند از این است که در میان اینها میماند جز بزرگ
مکس که جانده میماند در پیش و بدستی که کشید اینها
خطای است بزرگ چه مشغول است به طبع عقل و احتیاط نیست
و نود یک شود بزرگوار که در آن کردید
مست عملی نشسته و در این است در این است که در راه
مغان و کبر است و مکتب
حرام کرده است خطای عقل انرا و لاف اهل علم و دمی و مکتب که در این است که
نشان بکشند که حکم راستی یعنی نصابی بر و لازم شود و نیاز شود که
یا زنا بشرط اصحاب و در هر گشته شود در حال که شمر رسیده
با بقد یعنی منتهی قتل نموده پس بدستی که در این است که
حوادث او را که بعد از قتل او و جویا امر است منتهی قتل و توری که
نصاب که قاتل با یادیت بهمانه پس باید که ولی امر این نکند
و نشان بکشند این نصابی بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را از این که با غیر
قاتل یا نکند در جاهلیت چون کسی گشته شری و ایهت قاتل او را نکند بلکه

و بعضی از فقرا و صیبه در حواله انوار علیهم السلام در آن وقت از حضرت سید کاتان علیه السلام
والسلام چیزی طلبیدند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و ارزدی از ایشان
اوضاعی نمودی آیه آمد که *و لا ترضی کنی از محتاجان صحابه*
برای انتظار روزی که *از نزد پروردگار*
خود امید میواری آنرا *بسی بگو ایشانرا* سخن نرم و نیکو باد عا
کن بر اهل درویشان بهمانی کشیدن بار فقر یا عیب ده ایشانرا آورده اند که بعد
از نزول آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی که بزرگواران
و ایامم در اسباب نزول آیه که مسلم با پیوسته کرد بستند و مضمون رسالت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم از سوی کلیم نوحی است و نوحی است موسی علیه السلام آن بوده که
صاحبی را در پی کرده بگری که از او حاصل بوده یا بسنی خوشی او را نشود مساخت
انقص از جهت ازمایش دختر خود را بختاب نبوت صاب و نشاد دختر کی آمد که
رسد مادر من از شما پسر منی میطلبد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که زمانیکه زمانه
برسد تو ساعتی دیگر باری از دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پسر من
می طلبد که در بر شماست حضرت بخود در آمده و پسر من بیرون کرده بوی داد و خود
بر من نشست بلال قامت صلی الله علیه و سلم و باران منتظر خروج حضرت بودند آنحضرت
بسیب بر منکی بیرون آمد آیه نازل شد *و ما زد دست خود را*
بسیب بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بسط
دست کنایست از اساکاره *و گشتی دست خود را*
بسیب گشادن دست کنایست از بسط یا بسط یا بسط از عطا و کل البسط اشارت است
بر اسراف یعنی اسراف کن *که نشینی* علامت کرده شده *در مانده*
در مانده و محتاجی تعالی یا بعد از صفت نمی یوماید و طرفین او که تغییر و تبدیلی
منع میکند در جمیع احوال بر نوعی قطع درین معنی این آیه آمده می باشد

در روزی که در میان آن روزی که در میان آن روزی که در میان آن روزی که در میان آن
 فراموشی آن در بعضی کلمات ...
 در وی کشیدن ...
 یعنی کسی که بخین را تواند بدو بگوید ...
 کرد به نگاه آن روی خداوند پاک بسای بنده اقبال کی کن جفا کن ...
 می اینها که شوره شده یعنی ...
 که مذکور گشت و لغت یازدهم و چهاردهم ...
 زوده که اینها را انواع ...
 او یعنی ...
 تابنده ...
 بیول که آفرید ...
 ان خبر ...
 حکم بتبیین این ...
 نمی نمود و شکر ...
 موعوداً نمود و در آن ...
 تا که شکر آری پس اندازه شوی در روز ...
 کوه شده باشی یعنی ...
 تا شی و در دریا ننده باشی ...
 الله انشاء ...
 بر بصر ...
 و شکایان ...
 ننگ میوارید ...

فصد سز نشد قابل کردی صحیحیانه از آن نمی فرموده که باید ولی غیر قابل را نکند
بر روی که ولی ^{سخت} یاری داده شده در قصاص بمعونه افراد
حکام ^{در} نزدیک شوید ^{بانی} بانی بنیم و در آن تصرف کنید
مگر بانی طریقه که شرعاً و عرفاً ^{در} آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید
که اصل باید بروی یا تدوین آن بوجه معاش او نشیند و این معنی را التزام نمایند
یا رسید بنیم ^{بغایت} بغایت ^{توجه} توجه یعنی بیبوع رسد ظاهر شد
بروی ظاهر باشد و وفا کنید ^{بهری} بهری که بست است ^{بای} بایشا
از تکالیف شرعیه بیعیانی که با یکدیگر بنویسد ^{بهری} بهری که صاحب بیعیانی
است ^{مست} مست ^{طلب} طلب ^{یعنی} یعنی ^{لغز} لغز ^{از} از ^{نقض} نقض ^{لغز} لغز ^{در} در ^{فهرات} فهرات ^{تفر} تفر
پسید ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری
و بر نفس او باد ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
قرب دور نشود و بر شرع ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
تا کسی ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
حرف بر بیعیانی ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
راست ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
شمار از ضایع ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
بهری ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
حرف نادانی ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
اطنیف رضی ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
رستم ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
برسیده ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج
یا از جمع ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج ^{بهری} بهری ^{است} است ^{بهری} بهری ^{در} در ^{موج} موج

ولکن شایسته ترکان در پی باید رسید و هیچ ایشانرا شمارا نظر
صیح و عقلی حاصلی که بقا نمیشد ایشان را توان کرد نیست
خداوند بر ما که بجزیل عجز است نمیگذرد غفلت شما را بر زنده و آرزو
که بسوی خدای امانی آرد و در حقان شما از ابو عثمان مغربی همی بر حقیقت حکایت که تمام
مکونات با خدای تعالی تسبیح الهی میکنند اما از آنجا که در فهم گفتند که علم ربانی
که گوشه دل در کشیده و فهم حاصل است بگوئی مرجه بینی در فروش است و دل همانند
معنی که گوشه است نه بلیل بر کفش تسبیح خوانیست که هر خاری به تسبیح زینبیت
در توجیحات مذکور است که اگر اولاد از بن تسبیح آنست که ایشان بلسان اطفال گویند پس
در ایراد و لکن ما تقدیمون تسبیح فایده نباشد و در ما بهیچانی از سقر ثانی
ز مردم که ما بگوئی خود شنیدیم که سنگ بر زبان قال و گویند که متعالی بکفایت و با
خطایی که جوفی طبع طرفان در سخنان او انور که هر که آدمی از او نباید و هر
و الحقایق آمده که هرگز او در ادای موجودات را زبانیست مکتوبی که تسبیح و هر حضرت
خداوند تاملی است و هر که زیاده صادر دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
تسبیح گفت و شهادت اعجاز که انطق الله لعلنا نطق کل شیء است و بر آن است
بهین زبان خواهد بود و نیز سخنانی در باب از جوامع التفسیر مطالبه توان نمود
و التوفیق من الله المنان المعجود آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصه آن کرد
که حضرت پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه بوقت قرأت قرآنی اینرا گفتی سبحان
الله و التوفیق من الله المنان المعجود و آیه قرآنی است و چون
بنوا علی قرآن است سبحان الله و التوفیق من الله المنان المعجود
و میان ایشانند نمیکردند بوقت سرای سبحان الله و التوفیق من الله المنان المعجود
از صحنی تا آنرا نمیشد و از آنجا که بنویسد که هر که در طریقه بعد از نزول سوره نبت
شکل برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و خوات که بر آنحضرت زنها و رادرا خانه

سنگی بزرگ که از خانه زدند میکنند گویند و نفس خود را تفضیل نمایند بر او که محسوس را خود
 و کرده و یاد و نسبت میدهند و درستی که در این مکرر ساخته شده
 خوروا از اولین در ضمن جلال از قرآن تا او را ببیند و پند ببرد
 مشورتها و درستی از اینها نشانرا انکار این سخن را و چون گوید میرون و از
 حق دور شدند بر آنکه هر که در حق است تا اگر بدشمن با صدای کسی
 خواباند و بگوید این سخن که شامی مشرکان بگویند و خصی نسبت میخواند
 یعنی نمایانگر آن بگویند پس آنگاه آن خوابانده طلب کرد بزی
 از خود و در خواب خود را با ملک ملک بیاورد که خواباند که بر نوح
 او مشغول شوند و چون ملک ملک میکند یعنی حق است از اینها بعضی و نگویس ایشان
 میروند اگر ایشان خوابانده بود بزی یا سرگشته خوابی یا هیچ که راه منازعت بر بند
 و عیب بفرزند خود نکرده نری تا پاکت خوابی و بپندت
 بر آنکه بزرگ و در بین نقل میکند که
 یکی از اولاد جبار بن امیر المومنین علیه السلام بود که چون حضرت جبار علیه السلام را
 در خواب دید که با او میخوابد گفت خوابی از این خوابانده ای قوم شنوید و از او
 نسیجه بکشید پس همان جبارین خوب فرستاد بگویند که این خوابانده نازل شود
 نسیجه بگویند و خواب را با نسیجه بکشید پس همان جبارین خوب فرستاد بگویند که این خوابانده نازل شود
 و هر که در این حالت از ملک و جبار و انیس نیست
 هیچ چیز ندمی آید که کوشش بگوید خدا را نسیم ملتبس بخد او
 یعنی تزیه میکند او را از ملک نقصان و ستایش می نماید بصفت کمال اطمینان
 فرموده که نسیم گویند زنده کافران را در زمین و آسمان بزبان عقاب و بانی از ایشان
 بزبان حال یعنی ولایت میکند با ملک و خود بصرای و صاحب قیوم و لرین
 تزیه است و روز از لوازم امکان و تواج حدوث پس به اطمینان وی باشند

یعنی مسکنان و عمارت را که بنا شده اند و ما بیعت نمی کنیم و از بی غیر و بیاد او را می
 بگریزیم که بودی بگر کن شده و یعنی با او را می گوییم که در اندوه عقلش زایل شده است
 بعضی با او بیعت نمودند مانی بعضی مانی اندک است که هر که جگانه بود
 بر او بیعت نمودند و گویا تمشیل و توصیف کردند که بیعت و بیعت با او که
 در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و از آنکه او را بیعت کردند و در این کتاب است و در این کتاب است
 باشد که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 کامی تو را شکر می دانم و شکر از کمال عقل و حکمت و عبادی که تو را بیعت کردند و ان
 زوال عقل است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 بعد از هر که بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 کردند که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 یعنی اگر او را تمشیل کردید بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 مانند آنکه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 ما را یعنی از آنکه بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 اولی با او بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 هم خفاک را از آنکه بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 خود می چنانند از زبان از اولی انکار و بیعت نمودند و در این کتاب است و در این کتاب است
 کی خواهد بود این بیعت و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 شاید که باشد

ابوبکر نشان دادند و حضرت ابی نضیر بود و قرآن میخواند ام جلیل ابوبکر را گفت که
صاحب تو که ترا بجز کرده ملاحظه می انعام کنم ابوبکر گفت او بشا در نیست که زبان بجای
کسی بکشاید بی گفتنی خرد تا جمل من محسوس است او هر وقت که در کردی من و خواهد بود
حضرت در حالت صلی الله علیه و سلم ابوبکر را فرمود که بنویس که در بیخانه غیر از تو کسی را
بند ابوبکر گفت ای ام جلیل در بیخانه بنویس که کسی را بنویس که با من استخرا میکند
نحوای که نمی بینم بجز این ابی نضیر را می بگوشت و ایضا آن نماند شد که ما تو را وقت
تلاوت قرآن از خود کافران می پوشیم و می کنیم یعنی می افکنیم
بود اما ابی نشان بود نشان آنست که در نیا بند قرآن اول و اول
حایل شود همانند ابی نشان و قرآن در بیخانه که در بیخانه که در بیخانه
کمانی استماع قرآن نکند چون قرآن میخوردند حیثیت فقط و معنی پس از
برای حکوات او با بقات که در آنجا نمانست ایشان را بدغم معنی و در آن گفته
و جویا یاد کنی آنرا که در آنجا بود در آنجا بود
و یکتا که در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود
در حال آنکه در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود
ایشان را با آن خود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود
می شوند قرآنرا بسبب آنکه برای آن از سوزید و جز و در او نیست که قرآنرا
برای استنزا و طعن میشوند معنی که گوش ترا میبارانند
سوی تو رفتند و رفتی که ایشان را در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود
میکنند که کلام وی سحر است و سحر و در طبع عالی آورده که نضر بن عمارت گفتی من
نمی دانم که محمد بن میگوید ابوسفیان گفت من بعضی از ستمانیان را می بینم که در آنجا
جمل گفت مجنون است ابوبکر گفت منش خوانند و خوب است و در آنجا بود در آنجا بود
در شان این جامع است که

مستیره و غلو کرده در آن صورت با زود باد میاید و فضا و کشتن این صفت بر همین شیطانیست
بسیار بر آدمی ناست و بسیار در کشتن با کشتن که مرکز صلیح اجمعین بود و غیره
اولگوشد و پیورده کارشما و انا نریست بحال شما بقول معنی طریقت
ایشانرا میگوید و در کفر اوله ضلالت پیغمبر شما و از جور کاروان بر ماند
یا در کفر اوله و غلاب کتد شما را بتسلط کفاله بر شما و گفته اند
رحمت کند بعد ایت یا توبه و غلاب نماید با ضلال یا اقامت بر گناه و بقول خطا
با کارانست میفرماید که اگر قوالید پیغمبر شما و غلاب دنیا را در واقع افکنده و در قوه
هم در دنیا غلاب کند پس شستنی مطلق بغلاب دنیا است و در تعجب از حق حکم
مطلق است

و بتسلطی میفرماید که محوری است با کاران
کامیابی که ایشانرا از کفر نگارند و کتد پیغمبر شما را اینها نیز از صفات اوله خطا
با مؤمنانست معنی این شد که نوشتادم ترا بر مؤمنان کفیل که ضلالت
ایشان ناشی معنی مواضع خواصی شکر دارد ایشانرا و در اول کار تو
و انا نریست

ایشانرا در دنیا صلیح ایشانرا در کفر دارد در انوار آمده که تزیین است بعد از اول
که جوایشیم ابطالین بنی باشد و بر مستور کتد بعد متابعت او کتد حق تعالی این
آیه نرشد که ما را تا بریم باهل آسمان و زمین پس مرا فراموش برای نبوت بر تویم
درستی که از وی دادیم

بعضی یکی بنیایل انضالی و اجتناب کرده از این صفتی که کثرت مال و بسیاری
از این صفتی که کثرت و غلو میاید و با کمالیت و غیره صلیح اجمعین و اوله
بعضی خود در بیت و شفاعت و دادیم داد اوله در کتاب
بعضی در کفر و ایمان کتابت نه بیاد شایسته و در دنیا چاه نبوت کرد و
احکام ضلال و حرام و حدود و زایض نیست بلکه در شایسته ای و موطن و صفت

نزدیک هر چه آید است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد هر روز
در روزی که بخواند شمار لغوی برای کسی بسیار در نطق و آفریند بخت تمام از قضا
بسی شما اجابت کنید خدا بر این امر قبول است و دعای که قابل باشد
بتلاش حق و در هر حدیث که خلائق از قبول بر او خاک اندر سگاف افشانند
و بگویند سبحان الله و بحمده و در تفسیر صحیح محمد باطنی بعد از شسته چنانکه در آیه
صبح بخیر یکای صلح کرده بی معنی این است که بخیر و در کمالی شما را بخواند یا بر او
اجابت کند هر که در روزگار برید از حوائج است که در تفسیر خود
درنگ نکند و در کمالی با قوت و در حوائج پسند ز نوک خود در دنیا
انکه شکر یوست با آن بی با چنگله متوالی که امروز نیز حیات دنیا در جنب
زندگای حق انبوی کشرد و این انوک فانی را در کاران بساید چنانی صرف که کاران
در دنیا است قدرت و خرامت در کاران و جانی توانی که حق فری تا جان من و در
حسرت بر کس که کوی دولت ز دینی بر کس که بود نصیبی بر او آورد و در کاران
که در این راه صحیح قولاً و عملاً تقصیر نمیکردند و مؤمنان صورت حال بر حسب
حضر علی علیه السلام بنام رسانند و در کمال ایشان و ستوری علی علیه السلام
صلی الله علیه و آله که در این شهر باره ایشان بر آنها فرموده است که
بگویند بگو و بزرگان و این یعنی مؤمنان را که با کافران
ان کار و این است که با این بهتر باشد یعنی در مقابل حقایق ایشانند و شیعیان که
دعا کنند که بعد از آن در میان او هر که یکی قادر و قادر است و او نیز فریست
که در مقابل شکر کند حق تعالی این است که در مقابل او و بگویند که در مقابل
است یا هر چه عرف و نهی از هر که در مقابل او است که بگویند که در مقابل او است
که بگویند و اگر کسی در شکر کند در برابر او هر که در مقابل او است که بگویند
بگویند و شکر می افکند میان آدمیان بی شکست که در شکر بازار و در شکر

نورانی سخت یعنی اگر کسی در حال زندگی و کمال دنیا با حق عزایب فانی در دنیا
این حکم را در صورت محفوظ بماند و نوشته شده آورد و در آنکه نویسی از
صفت در ملک صالحی در علم معجزه طلبیدند از آنکه آنکه در دنیا از زجاج
سازد و جیالی که را می کند تا زمین کند و در شیخ و صالح از ادای شود و جویبار
سازد تا باغ و در سکن سازند و در حق تعالی این از پند ایشان نمودند و در
عقل و علم و در بیان و در بیان از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
تو در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
پیشانی معنی که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و آنان که کذب کردند و ما را نشانرا متماصل کردیم پس اگر کذب این است که
از معجزات بظهور آید و می دانیم که اینها نیز از معجزات و معرایب عزایب
استیصال با ایشان باید فرستاد و در بیان حکم کرده ایم ایشانرا متماصل کنیم
چه از نسل ایشان مؤمنان پروردگاریم آورد و در آنکه در آنکه در آنکه
قوم خود را نافرمانان ایشان است پس با وجود معجزات یعنی از جمله املاک ام
سبب کذب ایشان است که شود از معجزات طلب کردند و معجزات ایشانرا
از شکایت بیرون آورد و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و تمامی املاک شدند و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
مگر برای برسدند و در کردن آن عزایب استیصال پس اگر بعد
از نزول که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
گفتیم برای او وعده کردیم که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
عزایب او را در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و شما شایسته است اوست و ذکر زبور و تفسیر است بر
تفسیر آنحضرت هم در این مسطور است که آنحضرت خاتم الانبیاء و ائمه غیر الامم و در این
و بعد کتبنا فی الزبور و ایامی برین معنی است که ای وصف خود در کتاب موسی
و ای نعمت خود زبور را آورد و مخصوص تو نبی را فرستیم بانی بطفیل است موجود آورده
که قریشی بقطر و غلامی است و چون شد و چون شد بخت التزام ایشان این آیه فرستاد
که ای ایمنان خدا را بمانندند و ای ایمنان بمانندند و ای ایمنان بمانندند
که ایشان خدا را بمانندند و ای ایمنان بمانندند و ای ایمنان بمانندند
بسی ایشان نمی توانند پس ایشان را در این وقت و در این وقت و در این وقت
و نمی توانند تغییر دادن از این برون انقیاد شما بقابل دیگر آوردند که خود
ملک ملائکه یا فرشتگان را می پرستیدند چنان خود ایمنان آوردند و ایشان
بر کفر با خود و ایشان را که در آن کرده از ملائکه و جن
اینانکه میخواستند که از ایشان را می پرستیدند و ایشان می پرستیدند
در روزگار خود است او بزرگ یعنی تقرب میکند بطاعت خود بمانند
بحضرت او را که در آن روزگار که نزد بگردد بگردد و حکایت یعنی آنها که در آن
در کامند از ملائکه و جن توسل میکند بکسی چنانکه بی غیر عزرب خود بپوشد اولی
و چون تو بیا حضرت آوردی که میخواستند که مجبوران شما میبودند که آن
و امید میدارند بخشش او را و امید میدارند بخشش او را
بر کسی که غدا با او نیک بگردد و امید میدارند بخشش او را
از خود کرده و چون معلوم شد که ایشان در پی او میبودند و بگردد بگردد
بخشش تواند کرد و نیست هیچ دینی و منوری و امید میدارند بخشش او را
هلاک کننده اهل آنیم برک و وفا و امید میدارند بخشش او را
قیامت و یا عذاب کننده آنیم بقتل و قتل و فراموشی

که فرستاد میان یعنی سبک ما را در این راه و در میان تمام صیبه است که در صورت
صلوات و سلام در خواب دیده بود که گزیده و جانها را طواف نموده و در میان
بجای او کرد و در میان خود فرو برد و در آن سال چون میسر شد و منافقان
و منافقین در آن روز که این خواب را شنیدند و ضلالتی که علم الهی آن بوده که
تعبیر و آنچه در آنجا یافتند بطور رسمی و قوی از علی در میان آوردند و از آن جهت
آنکه سوره که است و این قصه در آنکه گویند این خواب را که دیده باشد
در روز حکایت کرده و گفته اند علی که سبک است که در میان شد آن بود که حکایت
صلوات الهی و سلام علی در واقع دید که قوی از علی امیر مومنان آورد و در روز
و آنجا بروی بستند و روزی که در میان حکایت ایشان واقع شد
و بعضی رویا را یعنی در میان دیدیم در شب معراج و در میان
افغانی خلق شود بعد از حدیث معراج بعضی از صحابه اهل اسلام در آن روز
و منافقان آنرا طعن کردند که کار از خودند و منافقان تطعن کردند
و فکر و اندیشیم در حق نصرت کرده است و در آن
مگر برای فتنه بر همان آورد و مانند چون مشکبانی که در حق نفوس شدند که در
روز در رسالت منع شدند از هر چه میگویند که آتش دوزخ است که در آن روز
و باز میگویند که از در حق میگویند این بنیاد است و عیب این است بود که از
در حق سیر آتش بر کفشد و خالی جلا کنم این است که لا خضرنا را و هیچ فکر نمیکند
که آنکه آتش در حق و در حق نه بر عیب که در حق از آتش بر ویان با قادیانی
که بر ویان سمور از آتش از اصراف می خفتند و آتش است و در آن روز
بوقت فروردین حرارت از سوختن نگاه میدارد تواناست بر این است که در
درد و زخم و زخم را بنوعی ملعونه گفت با آتش از آنکه فرزند آنکه فرزند است
منوجه ایشانست یا ملعونه بعضی مکر و مینمونه باشد و در معراج ملعون است

هر که او را میخواند و میپرستد و از او دست بپوشد و بگوید که در آن محل
خلو را میخواند و نجات بخواند از حضرت او میخواند و بی شک کام
که بر آن میخواند از آنکه شرف و برساند و بر سر بیابانها و در هر
از توحید و با ز روی بهر شش تپان آوردید و در هر وقت آدمی
بیک نامی است از نعمت خود یاد کند و این است که از دریا
بصرا آمدید یعنی این است که در آنکه زور برد شمارا
بکناره از زمین یعنی آنکه قدرت بر آنکه شمارا در آب فرود توانست بر آنکه
در خاک نهانی کند و یا زور بر شمارا با دلی که سنگ
بر شمارا کند یعنی قدرت که شمارا سنگ باران کند پس نیاید
برای خود و آنکه در تیره که شمارا از آن محافظت کند
این شریف و آنرا که باز کرد آن شمارا و در آرد در دریا
بار دیگر یعنی آرزوی در دل شمارا کند تا دیگر بار در گشتن نشیند
پس فرزند بر شمارا شکسته از یاد یعنی یاد
بر این که از آن گشتی را بشکند پس غرق که آن شمارا بسبب
ناشنکری و ناسپاسی کردید پس نیاید شمارا بجای خویش
بر ما بماند غرق کردن از سی در آینه که در او کند و خواهد که تمام
کشادها و در آینه بزرگوار و کرامت ما کردیم و فرزندان
آدم را و بر دستیم ایشان را یعنی ما کردیم و در بیابانها
بزهها و بیابان و در دریا بگشتها و روزی دادیم ایشانرا
از طعامهای باکیزه و از روزی دادیم ایشانرا
بسیاری از آنکه آورده ایم از روزی
دادنی علی را در تکریم انسان و تفضل ایشان نمی بسیار است و درین ترجمه

از این بیان رضی الله عندهما نقل میکنند که هر کس از کسی که نه در دنیا و نه در آخرت
آیا و از شیطان است و در دنیا و آخرت و بر این گران بر ایشان است
سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاونان تواند بودند و خواهی که
جمع کند و قسط بر ایشان بدهد و در شرک کن با ایشان در مالها
تا از حرام و حرام با آنها در معصیت هر نفسانند و در دنیا و آخرت
نیز شریک شود و هرگز حاصل شوند با بعد از آنکه در طبع الشریع افعال آن شبیه
نمایند و در دنیا و آخرت ایشان را بر اعدای باطنی و شفاعت تلقینا تا خبر
در دنیا و آخرت انکار بعثت و غیره بشود و در دنیا و آخرت
شبهه شیطان ایشان را در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت
و آری در دنیا و آخرت که اینها در عالم معصیت که در دنیا و آخرت
بهشت آرزوی شده اند و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
تسلط و قیود معنی معکوس را در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
فرموده که بنده حق آنکس است که در دنیا و آخرت باشد شیخ عطار قدس سره فرمود
جو نور بند بر سر کلاه است و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
ابلیس که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
در روان حیرانان در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
تا بگوید از فضل او در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
است که بر آن احتیاج است و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
که در دست شما هر یک که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
ما محتاج شما هستیم میکند و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت
و در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت

و تفضیل از دانی در آیتیم بر پیشتر مخلوقات بلکه ایشانرا بعبود ایشان بنا ساختیم
و مستثنی جنس ملائکه اند یا خواص انسان و علمای را در تفضیل مگر در بشر مباحث دور
و در آیت املا که هم در اول سوره بر اینند آنست که اولی اهل بیت است و بعد از آن
ملائکه و در سلی ملائکه افضلند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریفترند از اولیای
ملائکه و صلی اولیای ایشانرا حضرت بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهترند از صفای
مؤمنین. احکام تشریحی در کماله زوده که مراد از بنی آدم مؤمنانند و کفله را
بعضی و من یعنی همه عوامی مگر از تکویم مع بهره نیست و تکویم مؤمنان
بدانست که طایفه ایشانرا بتوفیق مجاهدت پیار است و باطن ایشانرا بتوفیق
مشاهده امور ساقی جانیه کافیه و فائز از تکویم عوام از زمانی در شبیه است حضرت
رسالت راصل الله علیه و سلم بگویند علمای مخصوصی داده از جمله تیردفا که تیردفا
عینم و مخصوص است در بیان کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
و علی الخیر این آیت دلیل تفضیل و جامعیت انسانیت که از همه مخلوقات برات
صانع جهت انعکاس صفات الهی هم از سوره بی جای از مضمون این آیات
حکایتی است هم توان فرمود آمد اینها در کوفه ولی همراست کرده جلی
نمودند و در وجه کان صورت ذوالجلال و الافضال را که بود این توفیق
مانع از جمع حضرت اصولی گشت آدم جلال این مراتب است و در آیت اولی
صفت منظر که گشت کل ضایع بقرات و صفات از ویام شد و تکرار
کون را محل بر مثال تعبیر اولی بود این دلیره مکمل شد از غیر نقطه علیها
اولی شد و در آیت یاد کن روزی را که خواهم هر چه در سر و منی را از
و در آن روز به پیشوای ایشان یعنی نبی که با ایشان بیعت کرده چنانکه
گویند یا است موسی و یا است عیسی یا یکتایی که بر ایشان قتل شده چنانکه خطاب
گشت که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مودجی که در عهد متابعت او نموده باشند

بقره جامع گفتار پیرایه صاحب کمال خلق مقدس سره فرمود که کرامت انسان دو قسم است
جسدانی و روحانی جسدانی تمام انسان را بشمارد از موی و کف و روان تا غیر طینت
ایشانست پدید و ظهور در رسم و حسن صورت و فراخ زینب با بمقتل در راه
قامت و اخذ پدین و اکل با صاحب تزیین بلع و قویب و تمیز بقل و انفا
بنطق و اسارت و خط و راه یافتن با سبب بعثت و نکتی از خوف و ضیاع
و روحانی دو قسم است عام و خاص اما این عام است مومن و کافر در آن شریکند
جوف تفریح در ایشان و اخرج آن صلب آدم علیه السلام و ابراهیم قول است بر علم
و انطافا بجواب بلع و کلمه بر کلمه و دیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال رسل
بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و تزیین بمشویات جنانی و تحویف از عقوبات
بتراف و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانی
خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان را بر آن کرامی ساخته از برت و رسالت
و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و احوال و اخلاق و اداب و کسبه
الی الله و فی الله و باید و عبودیت مقامات و تری از مضایق ناسوتی بجزایات
لاموتی و سخا از انانیت و بقا بهوت و کراماتی که در حد صغر نیاید محمد است
که گفته که کرامت آدمیانی به آنست که حضرت محمد رسول الله علیه و آله و سلم
از ایشانست که شرف دوده آدم بتوه روغنی دیده عالم بتو نیست درین جهان
که خیل تو نیست کیت برین خزان که طفیل تو نیست از تو صلابی به است آمده
نیست بهمانی است آمده در خلقی سلم آورده که کرامی ساخته او میانرا
بعرفت و توحید و پدید شستم ایشانرا در بر نفس و بر قلب و گفته اند بر آنست
که ظهور دارد از نفوس و ضیاع و بر آنچه مستورست از حقایق ذات در ما و بلا
کافی مذکورست که بر عالم اجساد بود و بر عالم ارواح و برداشتن ایشان در
مرد و ترکیب ایشانست از سر در روزی و آدم ایشانرا از طینت علوم و معارف

تست از چیزی که درم ... تا آنرا کنی و بپوشی
بر ما جز آنچه می کرده ایم یعنی کوی را ضامن زوده

و انگاه که چنین کنی فراگیر تر است و درست و گفته اند که تریسی با حضرت گفته
که میگردارم ترا که استقامت کنی تا وقتی که من از ایشان ما را در اگر به سر انگشت
باشد آنحضرت از غایت شوق که بطواف داشت در خاطر میبود که خطور کرد که بفرود
اگر چنین کنیم و ضوای میرواند که من این کار را کارم این آیه فرود آمد که ایشان
میخواستند که ترا بگردانند از روی صبر و شکی گریزند

که ترا ثابت دادیم بر راسی بود عصمت خود
بود که میل کنی بسوی آن از روی ایشان
اندرک و نزد محققان آن خطور که تو گور شد محقق نیست بلکه میگوید معنی آیه
اینست که تو در صدد میل بودی اگر تا ثابت نمیکرد اینها عصمت ترا در دنیا
و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی میل این نصیح است بلکه میل نزدیک شد پس
میل گجا بوده باشد در تبانی گفته که آنحضرت قصوم بود اما برای تحریف است
تا میل سبب مشرکان نمکند این آیه آمد

هر اینهمه چنانندیم ترا
و غدا بر هر که بعضی دعا هست

برای خود ... بر او رخ عوارث ... بازی که سبب او از آن بازر می
امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا یکن الی
نفسی طرفه عین است اللهم بر خود دار ما را دمی ما نفس ما کما را امام ثعلبی
آورده که اهل مکه در افواج آنحضرت مشارکت کردند و راهی ایشان بر آن قرار
گرفت که در دشمنی مکه ای را طاقتند که آنحضرت را ضرورت بیرون بیاورد
این آیه نازل شد که ... که او در بر من گویند اهل مکه

چنانچه در آن زمان که خلق را با بدین ولایت خوانند چنانچه یا مسلمان یا یهودی و یا مجوس
و گفته اند که ایام حج ام است خلق را با در آن باز خوانند بخت گرامت عیسی
و اظهار شرف امام حسین یا یبراهیم آنکه اولاد الزنار سوار شوند و در
باب از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که در آن روز مرقوم و آنچه خوانند با ما
زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قول آنست که تعلق
انساب بریده کرده و نسبت اعمال بمانند بی سرگرمی را بکنایه عمل ایشان خوانند
و گویند یا صاحب کتاب کز او در آن روز بی سرگرمی داد شود و در آن روز
نوشته عمل او بدست راست او است و در آن روز در میان آن کرده
بخوانند کتاب خود را از روی بخت و سرش نهوی بچو از نوی خود در آن نام
علمای دیگر پیشند و گفته اند که در آن روز خود بخود بگوید
تبیذ از من که من الاصبغین باشد یعنی خود بگوید در باره اتقوا ایحسان بکرم
چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه سرگرمی است چه در دنیا چه در آخرت
و صورت زیارتش از خواندن در آن روز و در آن روز است
ناپسند یعنی بریده دلش راه صواب نیند
ناپسند بود یعنی طریق نجات نیابد و گناه از ناپسند
بخت زوال است و عدم زحمت محققان گفته اند که هر کس ناپسند در دنیا
از طاعت ناپسند بود در بعضی از ثواب و هر که از نیازی و کما توبه نیند از ناپسند
منقوت مشاهده نکند آورده اند که خود تفتیح گفتند ای محمد ایمان نیاریم
بوتاقی که یکسال ما را بهشت پیشی بگوازی و زمین طایف را که از ما کما است
چون عزم که حرم کردانی و ما را در نماز اندک کوچ و نبود معاف داری و اگر از تو
پرسند چرا چنین کردی بگری که خدای من مرا برین فرموده است آیه آنکه
و برسی که خواستند تفتیح آنکه بگردانند ترا

در آن مقام بتائیس گشته خلق اولیج آفرین و او بر همه مشرف باشد و در زادالمیبر آورده که
حقیقی شاعر و پیران و قیامت بر عرش نشاند و در باب از عمر نقل میکند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گردانند و افرایند بنشانند با خود و بر عرش
نقطه حدیث اینست که بدین معنی است بعد از مواعلی العرش و معینه را معانی میگویند
که عنایت را در آن آیه که ان الذین عند ربک یعنی در مکانست نه مکان و غیر است
نه منزل امام ثعلبی آورده که استواء حقیقی نه بر عرش بر وجهی نیست که محاسن او شود
یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آن بودی عرش بودم از آن
و ابداً قائم بذات خودست پس نشانیدن مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش یا بر زمین
نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت
و در عین المعانی آورده که مقام محمود تقابست از عرش که پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
بود که آنی گشته قولی آنست که مقام محمود این است که لو ان کل منکم انصرت و منزع
پیغمبر نباشد خواه آدم و حوله غیر او اما که در تحت لوای او باشند نه زمین
زیر لوای دولتش بایم درس آدم و منی در تحت لوای مصطفی صاحب نوحات
آورده که مقام محمود تقابست عرج جمع مقامات و مشرف عام استجاهد الله تخلص است
بمقامات و آن خاص حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و بایب شفاعت درین مقام
کشاده میشود و در ذرات طقائین فرمود که محمود است و مقام حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمد است ای ذات خود در و کون
مقصود وجود نام محمد و مقام محمود و بگوای پروردگار بین
در آوردن بسزده دلی نوات
و بیرون آرد از او
بدین معنی و بیرون آرد از او که سلام با در آید که جهت فتح و بیرون آرد از سوی حسین
از پیشت و بیرون آرد از دینی یا در آید بدعوت نبوت و بیرون آرد از همه تبلیغ رساند

تا ترا بقراشد بدشمنها ... از زمین که بر زمین ... تا ترا بیرون کشد از آن
و انگاه جان شود درنگ نکند ... پس از زمین تو ...
مگر زمانی اندک و آن جناب بود که بعد از بیعت زمانی واقع بدست ... و بلکه کشد
و قولی آنست که بود را از اقامت آنحضرت در مدینه جسمه آمد گفتند یا ایها القاسم مقام
انبیاء پیش از این شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواسی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام
روی و ایجا ساکن شوی آنحضرت فرمود شام مصر فرمود و این آیه فرود آمد که بود
میفرستد که ترا از زمین بیرون دور افکند و دیگر حدیثی باشد پس از تو جناب یابند آنحضرت
منع بخت نمود و آنرا زمانی را قبایل بود بقتل و اهل مغرب شدند پس برین قول
این آیه مدعا باشد و قول اولی پس میفرماید که مشیت نهادیم ما ...
سنت نهادی برای آنها که مشاجم ... پس از تو ... از استاد کان
و آن سنت بلکه امانت بکنند پیغمبر آن ... بنیالی تو ...
سنت ما را بغیر و تبدیل ... و اینها از ... بعد از
زوال آفتاب ... شب بعد از غروب آفتاب نماز پیشین است و بین
و تا غسق اقبل نماز شام و خفتن ... و بیلی دار نماز با باد و نماز
قرآن گفت برای آنکه قرآن در روز نماز است ... نماز ... که نماز
با باد ... است دیده شده یعنی می کشند او را ملائکه بیل و نماز ...
... او را مشاهده میکنند و در آخر روز و پیران اجمال شب پیش می نمایند ملائکه روز
اورامی پیشد و افشاح دیوان اهل نماز بدو میکنند ... و بعضی از شب
پس پیدار شود ... یعنی نماز ... زیادتی ترا بر صلوات نغوض یا فضیلتی
... ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوصه بتو ... شاید و البته چنین بود که
بر او خلق تو ترا ... در مقام بلند پده یعنی مقام که قائم در ستوده باشد
بشاپش همه سنانندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت راضی الله علیه و سلم

بهر دلیل میکند... بر طرفین کاش کل حال او باشد از غیر و شر و بدی
وضوالت یعنی کار در نعمت اراضی کند و در نیت با من و پدر و مومن و سر
سپاس داری و در غیر اشکسای منی نماید و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
با سینه یا دین یا متولد قوت و طاققت و معنی هم راجع است بدانکه کسی آن کند
که خوشنایب است یعنی برسد تو که گواهم آید در قرآن امیدوار است ز مود که نقل کل بعل
بالی شاکله گفتند درین آیه لدر جابج خبر است گفته اند بوجه چنانچه اید و خطا و آن
از بیم او شایب و از ضوا و عطا اید و آنجی لدر کرمی او نمرده از مکتب اید و من
اینم و در تو کرم اید و توانی تو را بی بود و کار شما... دانست
بر آنکس که در... راه یافته و نیت و بصواب نزدیک از جهت دین
و خیرت آورده اند که عاریت نیت و طرف و الی رخ خیرت بن ابی
محیط را... فرستادند که از پیوسته نیت علی حضرت...
استعلام نمایند چون ایشان ملاقات کردند لغوالی باز نقشه بود مشغول شده
گفتند ای صنادید و بواب ما دانستیم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و ازینجا
تو را یکی احوال انبیا و استقامت می توان کرد و غنی بخت از ما پیش اندو برسد
که طرف مترق و مغرب که بر ضد لغوالی جو امان که در زمان پیش کم شدند
چگونه است و در وجه نیت اگر سر این سوال را جواب دهد با چه کلام در جواب
ندید بر او نیت که پیغمبر نیست و اگر در جواب دهد و اندوچ بینم گوید پیغمبر است
ایشان فکر کرده مجلس ساختند و از آن خصوصیت سوال نمودند آن دو سوال را
جواب آورد در قصه روح این آیه نازل شد...
از کیفیت روح که برون انسان برون زند است
بگور روح از لغوی و در کار نیست یعنی از مبدعات که با کرمی کاین شده
بی عادت و از آنجا است که خصوصیت معارف و غیر حق سبحانه کسی بود دانست

دیده و راستی را از نزدیک خود ندیده است و چون بیماری دیده
و قوتی اعانت کننده در آن است و بگویند حق یعنی دین اسلام در دست
و ناپرسید باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان مگر قرآن ظهور کند
شیطان مخفی کرده و دیوبکر نزد ازان قوم که قرآن خوانند از اساطیر بدستی که باطل
است نسبت به حق نیست شده و ناپرسید گفته امام پیشین فرموده که حق آنست برای
خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب و بیگانه بر آنست که حق وجود ثابت است
است نشان که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست
و چون اشوه و لغات وجود حقانی ظاهر گردد وجود مرسوم ممکن در جنب انانیت و محمل
شود همه مرتجع است از آن کمتر ندهد که با مستی لاف منسی زنند چون سلطان عزت
علم بر کشد جهان ترکیب علوم در کشد و در زمین هر سیم برتر از
زافه از چیزی که است شفاست هزار ارض را چون فاکه و آیات شفا شفا
و بیماری را جمل و سبب را واضح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست
از روضهای صورتی و معنوی و قابل و قلبی و در رحمت و بخشایش است
و مؤمنان را که بد و دفع می گیرند و نفع از ایند و آن
سبب کار از این است مگر زبان کاری و هلاکت که تکذیب میکند و بد و میگوید
و چون انعام کتب ما به بر آدمی بصحت و توانگری است
روی بگرداند از یاد او اورد کافرست که چون خدای نعمت دهد او را با برکت
و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهری و باطنی افاض کند و نفس
خود دور شود و گرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بیرون رود
و چون برسد بد و بیماری و فقر و ترس و نا امانت
نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و طاقت نداشت که در نا
امامی در نعمت تسکین کند و در نعمت با امید روح صبر نماید بلکه برکت

نیز با پس از آنکه کار خجسته آورد و در آنجا ایوچل و عقبه و شبیه با جمع دیگر از قریش
گفتند ای محمد تو دانی که هیچ نهی از پیغمبر ما تنگدیشی تو و کم آب تر نیست پس این
که سوار از حوالی ما دویدند تا رسیدند تا حوالی زراعت پدید آمد و جوها چون انهار
تمام در آن روان ساز تا گشت کنیم و فدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق طوی
تلاش کنند و ترا گوشه ای از زر و نقره بدهند تا در دریشی با زرمی و بگوئی تا اسما را بر او
زود آرد تا از غولاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از دوی گفتند مگر کرد
بعد از المزام حجت بر ایشان افتاد بجز از قرآن این آیات در حق استند و بعد از این
مجموعی گفت ایمان نیارم شوم تا در دانی بنهر و بر آسمان بروی زمین در تو گمان
و سوخیاری بنام هر یک از ما که خوانیم و برانیم که تو پیغمبری دیا وجود انکه اینها
کلی معجزگان ترا تصدیق خواهیم کرد و ای سخنان این آیه نرساد و گفتند
سخنان قریش تصدیق نکنیم ترا تا ما در حق تو باور داریم که
در آن سازگاری ما با این از زمین که چشمه پر آب که مرکز
کلی گفتند ما با شما ترا باستان از
در خاتم فرما و انکو در بعضی مشکی بر آن در خاتم
جو با آب را استند و میانه آن باستان روان کردنی
با وقتی که بنفکنی اینها ترا همین که ملائکه را بردی و وعده
کردی که او سقوط علیهم کسما من السماء بر ما پاره پاره
بیاورد و ما را بکشد و در محابله یعنی عیان
مانا با ما چنانکه پیشتر از کجای بر ما نازل شود و یا باشد ترا
خدا از زر که در ای بنفکنی ما را بیاورد
بر آسمان و تصدیق نکنیم هر بر آمدن ترا بر آسمان
تا ما در حق تو باور داریم که نماند ترا در آرد

و داده نشود ایستادگی از دانش و ... مگر آنکه نسبت با علم
ضرایب شیخ ابو مدین مغربی فرمود که این آنکه که خوراک ما را داد است از علم از آن
ماست بلکه عاریت است نزدیکی و به بسیاری از او رسیده ایم پس تا علی الدوام جاهل
و جاهل را دعوی دانش نرسد و پس است و اگر خواهم ما را ...
بر ایند بریم آنچه را که از قرآن او ... و می کرده ایم بمعنی از صدور
و مصاحف می کنیم ... بی نیایی کرده برای او ... بان یعنی نیایی
بعد از بروندان حکمت در میان ما و کیلی که اثر است در لکن و سینها و مصفا
باز از او ... یکی در عفت ... اندر پروردگار لقا آنرا باقی می ماند
و می نیکند ... برستی که فضل او ... است ... بر تو
بزرگ که ترا می دهد و نو آدم ساخته و فرشته پیغمبران کرد اینده و اولی حمد و مقام محمود
بود او ... در میان است که باقی می ماند ... بگوئی حمد
و اتفاق کنند ... بر آنکه بیایند ... و پرمانند که فرستاد بدنیانی
یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظر و کمال معنی و اخلاص از غیب
و وفا می کنند این آیه در شان نضر بن جابر فرود آمد و نوشت: اقلنا مثل
هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگویم حتی آنکه فرمود که جوئی این مثل این نتوانند
گفتن ... و اگر باشند بر خیز از ایشان ...
هم بست و مردگار ... و برستی که کرد ایندم و مگر ساختیم ز یادمان
تقریر بیانرا ... برای مردمان ... در قرآن
از سر نوعی رضعتی چون ترشیب و ترشیب و تصویب و اخبار و ذکر صفت و نثار
و ما شرفان ... پس بر این خود را پیشتر مردمان خوانند

فکیت آید که در آنجا که خدای بزرگوار است
من و شما و شهادت خدای اعظم معجزه است بر دست آنحضرت جوهر نیران حال
است بآنکه رسول او است پس کوامی معجزه جاری بجزی قول حضرت بر صورت دعوی او
بدرستی که خدای است ... به بیگانه خود ... دانای احوال بود

ایشان را میبندند ... بپنا که اعیان اشکال از ایشان را میبندند ...
در بر راه نماید خدای یعنی حکم کند برایت او و توفیق دهد ...
اورا یافته است ... و هر که اگر له سازه یعنی حکم نماید بصلوات او
وزو گزارد ... و هر کسی بیانی تو مکرر اما نرا ... دوستان که حضرت
کنند ایشانرا ... بر خدای ... در شکر کنیم ایشانرا

روز قیامت ... بر روی ایشان ... در همین از روایت انس بن مالک
دارد است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که چگونه روز قیامت
ایشان اما است که ایشان پیغمبر میکنند بر رویای خود از مری بلیدی و خوارگی
و شکر کنیم ایشانرا بنا بر بیان یعنی نه پیغمبر از چشم ایشان بود و روشی که
به در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند ... و گنگان یعنی نگویند آنچه
از ایشان مقبول اند زیرا که بر دنیا سخن حق نمی گفتند ... و گران یعنی نشوند

ای که از آن شادمان شوند کجاست آنکه درین عالم استماع سخن حق نمیدهند ...
جای ایشان در روز قیامت ... هر گاه که ساکن شود زبان در روز قیامت
گشت و بوی ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبان آتش فرو کشید

خانی آتش دنیا بس از سوزن بید ... پیغمبر ایم ما برای ایشان ...
آتش سوزان یا بر آتش را بانکه صلود و کلام ایشانرا تبدیل کنیم تا ما از
آتش در ایشان بید ... آن عذاب ... یاد آتش ایشانست ...
بسیار آتش ایشان نگریدند ... بر لاله های واضحی بر صورت پیغمبر معجزات

تصدیق تو نوشته باشد که در کتب کبیر است پروردگارین از انکه بروی تکلم
یا از انکه کسی را در قدرت ترکیب وی سازند و شی از انکه از من طلبید بخروی که قادر
نیست بر این استیم من در حق ای که آدمی است و نشاوده شده بمسما بر
رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر مگردند اما معجزه که مناسب قوم ایشان بود
و اظهار آیات و ابدت و قدرت حق است نه با خیار و مشیت ایشان این جوابی بود
و نشان ایشان را بجهل و تفصیل احوال آیات متفرقه است که بستی از قوله تعالی
وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ فَرِیْقًا مِّنْ قَوْمِ لُوطٍ لَّوَدَّ اُولُو اٰیْمَانِنَا لَمَّا كَانُوا لِقَاءَ رُسُلِهِمْ لَنُحِیْطَ
بِیْمَانِهِمْ فَذَمُّوا و مستنکر در دمانرا یعنی اهل کلبه از انکه ای که
آوردند و در حق که آمد بدیشان پانفتم بر زبان محمد
که آنکه کفشد ای ایها انکلیت خدای او در رسول
یعنی این معنی کرد ایشان را از انکه کلبه بدان است از رسالت و ایشان خطا میکرد
زیرا که نجاش موجب توانس است و مخالف مقتضی تا فرسین رسول از معنی رسول ایم
باید تا افاده و استفاده در میان بدید آمد و چون کافران میگفتند که رسول خدای
زشته باید و بشر نشاید چیزی است از دیده ایشان میفرمایند که اگر بود
جای آدمیان در زمین و فرشتگان که مانند آدمی
میرفتند بر قدرهای خود در حالتی که معین بودند و آرام گرفته در زمین
مرا به میفرستادیم و ایشان را از آسمان
زشته در پیغمبری یعنی از جنس ایشان بر ایشان میفرستادیم تا با جمیع
فرزندان شود و از اولادش تو لفظت که گویند در تعظیم و تقم که میت و کجاش
شمرست و چون سکن زمین آدمی است پس رسول ایشان آدمی باید او بشر فرود
خود را مثلکم تا جنسی نبود و کم کردیم کم ز انکه جنسیت عجاب حاذیست جاذیست
جنسی است مر جاطا نیست در باب آورده که کافران کفشد که کفاده رسالت

و نقل و ضحاک و دم و نقص ثرات در غیر ازین نیز گفته اند چون انغلاق بر و انفجار
اب از حجر و رفع طور بر سر بی اسرائیل و طمس احوال فطریان و ازاره عقده از
زبان وی و زور بردن عصا جبال و عصی سحره را و امثال این و این در حدیث
صفوان آمده که در پیوسته از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تسبیح آیات
برسیدند و آنحضرت جواب دادند که شرک میارید و خود ناقص میکنید و از زنا و سرقت
و اکل ربوا و سحایت و سر و قنوق محضات دور باشید و از جهاد کفر نبرد و از
از آیات احکام عامست که مرملتی ثابت بوده و لغزاد در آن فرزند که حاضر نما
که یهود بدانکه در روز شنبه از هر زبان در کتورید
ای محمد از بی اسرائیل یعنی از عالم الایمانان یعنی آیات را تا صرف قول تو بر
مشرکان ظاهر کردی یا سوال کن از یهود
که بدگشت میان وی و زمین
بسی گفتی یا زمین
بدرستی که گمان می برم ترا ای موسی جادویی
کرده و عقل تو مختلط شده گفت موسی بر عقلی که بود انسرین خود
ز کوه بزبان تلفظ میکنی که بی شکست
نوستاد این آیات
تسحر را
مگر آنجا که آسمانها و زمینها
آبهای روشن که سر یکدیگر است بر نبوت من
و معنی یعنی انم ترا ای فرعون
بسی خواست فرعون
از زمین مصر
و مکر را با او بود تمامی
فرزندان یعقوب یا که شما
زمینی که ایشان شما را بخور کنند که بیرون کنند
بسی چون بیاید

اوست آیات قرآن و گفته است که اینها آن وقت که دریم ما آنجا
و خاکهای پخته شده است و چون آیات را نگاه کنیم
از نوع نوجون ایشان خلق جدید را نمیکردند و ساعتی صد بار
سوزان شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا غوار بکشند
آیا نمی بیند و نمیواند که اینها آنرا که آن خدای که بقدرت
میآورد آسمانها و زمین را بان عظمت و بسطت بی ماده
تواناست که اینها را باز بیند و ایشان را دیگر باره بشکل جمیر
از نفسی خلق کند چنانکه شلک را متصل کنوا الی انت پس میفهمد که آنکه نه از چیزی
چیزی آفریند قادر است که با فریش نو آفریده شده کند را با زارد
و برستی که خدای مقرر کرده است برای فانی ایشان و مدتی که
بیشتر نیست در آن زمان و گشت یا بخت اعاده ایشان اهل نماند
که قیامت بی سر باز زود و نوز گسند تمکاران با وجود
وضع حق مگر آثار مشربعت را بگولای محمد کافر از این
اگر مانی مالک شوید و در تصرف آید و در این خویشتنهای
روزی پروردگار را که خلقان میدهد نگاه حراینه باز آید
و بخل و زریه از ترسی درویشی یا از خوف کم شدن مال
بغفه دادی ماوردی فرموده که اگر یکی از آنرا که مالک خوارین نعم ربانی
شود مراینه خود او با وجود الهی متساوی نخواهد بود جهت نظر برای نفس خود
از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در خود خود از این
دو چیز منزله است و است آدمی بخل و جمع کننده
و برستی که ما و ادیم موسی را
روشن یعنی معجزه اشکارا که آن عصاب بود و در پیشا و سنون و طوفان و زلزله

علم را پیش از تولد قرآن یعنی آنجا که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وی
شفا و امارات نبوت معلوم کرده چون با صلوات و اتباع او از یهود و نجاشی و اعدای
او از نصاری یا طالبان نبوت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
ایشان خوانده شود و قرآن بر ایشان

پسند برزخهای خود یعنی بر رویها در حالی که سجده کند برای تعظیم امر
خدا یا بجهت شکر یا خنده عبودیت که در کتب خوانده بودند از ارسال آن محمد
و انزال قرآن در میان کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته
و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته

واقع است لا محاله در تمام پیوسته بر رویها خود یعنی در سجده
و ذکر زین جنت است که اول چیزی که از وجه صاحب بر زمین ملائک شود
است گفته اند سجده اول برای شکست و این سجده برای تاثر از مواظبات
لا حول درین سجده فرموده که بگردند و زیاده کند سماع قرآن

ایشان را زودتی در تصریح این سجده چهارم از سجدهات قرآن و حضرت
شیخ این را بسود العلم خوانده و فرموده که حقیقت این سجده انجلی است برادر
خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر مردود و چون خبر داد که خشوع
ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا تجلی الهی پس زیاده دل خشوع دلیل
زیاده دل تجلی باشد و بر آن تقدیر این سجده تجلی بود و ساجد باید که بپرکت این سجده

از فیض تجلی بهره مند گردد و خشوع و خشوع او پیوسته با تجلی الهی است لا فاض
له لعله نور تجلی از نور بر صورت او شود و در نزد زمین بسوی خشوع اینها زوال
مستی است زمین بلند می شود این است آوردن آنکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در سجده میگفت یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله
و در قرآن منع میکند و خود دو خدا را میخواند آید

دعوه سرای دیگر یعنی قنات شود ^{کاه} پیاریم ایشان و شمارا کثیر
جماعتی آنچه با هم بین حکم کنیم میان شما بپیمیز سعدا از اشقیای
دبرستی فرود شدیم و اینرا ^{بسیار} بر آن سوز فرود آمد و در تبیان آمده که با
بمعنی علی است و مراد از حق محمد است یعنی علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد سماک پیمار
شد فارورده او را برود طبیعی تر سماجی برودند و در کجا بگوروی خوشبوی بار سپرد و جا
با کیزه پوشیده بود صورت حال بر سپید بوی که تقسیم فرمود که سخانی است در هم دو
خواهد شد و ششها را اشعاعات میکنند باز برود و یا این سماک بگوروی که دست در موضع
وجع نه و بگوروی این اثر نام و یا طبعی نزل و از چشم مانع است باز کشیم و قصد
بعضی ششها را بپایند دست بر آن بود و نفعه این کلمات بگفت فی الحال شفا
یافت و گفته اند که آنکس ضربه علیه السلام نه اثر حکمت و امانت این کار
طبیان آلی است این ^{و انفسا دیم ترا که محمدی}
کار نوره دهنده مطیعانرا بخواه ^{و هم گفته عاصیانرا بعقاب}
سپهر رحمت فرموده که خورده و صندره انرا که از ما روی بگردانند و هم گفته که روی
بیاورد یعنی بر کار انرا بشارت دهد بعت رحمت و کمال عفو ما را روی بر کار
آرند و نیکو کارانرا انرا که انرا از اثر صیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود
اعتماد نمانند ^{و بر کار گفته فرستادیم و آنرا بعضی آیه آری}
و سوره موره ^{تا بخوانی انرا بر مردمان}
درنگ و جهل که از برای حفظ آسمان ترست و بفهم نزد دیگر ^{و فرود}
فرستادیم آنرا بحسب حوادث ^{فرود فرستادنی در مدت پست سال}
بگوروی ما انرا که ایمان آرید بقرآن ^{با ایمان میاید بقرآن}
بر سبیل تندرستی یعنی ایمان شما برود در کمال وی ضرری نمی افزاید و از عدم ایمان شما
بر وجه نقصان نمیرسد ^{بدرستی که انانند}

من ان جهت نوبتی که داشته باشد تا سبب دوستی بزرگ کرد و علم الهی فرمود
که حتی با دوست نگیرد تا بدد ایشان از دل بغیرسد بلکه دوستی کرد تا بلطف
وی از خصیصه نولت با وج نوبت تو را کند و تعظیم کنی او را تا به تعلیم
کردنی یعنی حق را بزرگ گردان از حق و اصقان و معرفت عاززان و فکر عا
عاجرت نداد صافش عقلمای مزوره منند لافش عقل غفلت و جاهل عانت او
آن کزان برتر است آنست او و گفته اند معنی کبریا آنست که بگو اعدا کبر تعلیمی از
فاروی عقل میکند که بنده را گفتن اعدا کبر بهتر از دنیا و هر چه در دوستی است
آخرین را ازین سوره آیه انذروکم و هر کوی ازین بیوالمطلب که منی در او
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بود و اموختی
زشتا و بر بنده خود یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قرآنرا
ترتیب استحقاق حمد براتر از قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن از عظم نعمتهای حضرت
ملک منانست که بر بنده کاف از قرآنی در شست و در نعمتهای او
چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی مایع دول از حق باطل و کردار بند
او را بشناسد معنی بی سخت او را و صفت تفریط یا معتد بود و بر علیه
یا قایم بصالح عباد در نما و ملاک آورده که ضمیر بر راجع بعبدت و معنی آنکه
نواد بنده خود را میان بغیر خود و گردانید مشفق در جمیع احوال تا بنده
حمد با قرآن و کافرا را با بغدالی سخت که استکمال است یا عقوبت و در حق
عذابی صادر شده از نزدیک خدا که مغرب اوست نه غیر او
تا خنده دهد پیغمبر با قرآن هر کوی که کافرا است آنانکه
میکند کارهای شایسته پسندیده یا آنکه در ایشان است
خود نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام در حالتی که مقیم باشند

گویند خوانند ضرایب را
بنا بر این در همانرا که مرد و نطفه را بر زدن آن واحد
اطلاق میکند مقصود از مرد و یکتا است و بعضی گویند که این کتاب با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم گفتند که ضرایب در تورات ذکر رهن بسیار کرده و نو بدین اسم کم یاد
میکنی آیه نازل شد این دو هم در ضمن اطلاق بر اینند که هر کس او را بخواند
نیکیست و بر آن حق را خوانده باشد خداوند او را جزای دهد و در و است تا جاهای
نیکی بعضی دانی بر صفات جلال و بر فی مشتمل بر صفتهای اگرام این جبر فرموده که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم قرأت بجز میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة یومیه در مسجد
الواجم قرأت کردی اهل شرک بلفظ و لیس و صغیر و تصدیق مشغول شدی تا شاید که آن
حضرت در غلط افتاده بود قرأت کند حتی تا زود
و اشکارا امن قرأت نماز خود را یعنی بلند خوان تا مشرکان استهزا کنند
و آواز فرود بر آن تا قوی که نشوند آنانکه در عقب تو نماز میکنند
و بطلب میان هر دو مخالفت راجع میانه به اقتصاد
در همه امور خوب است آورده اند که ابو بکر رضی الله عنه قرآن است میخواند و میگفت
با ضرایب مناجات میکنم و ادعای من میراند و عمر رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود
که شیطان را میرانم و ضمه را بیدار میکنم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از نزول
این آیه ابو بکر را از خود کردی او از بلند تر کن و عمر را از کردی که قدر آن او از
خود را فرود آر و گویند معنی آیه اینست که هر کس در نماز و اخفات مؤمنان در همه
و میان این مرد و راجع بر یکن یعنی در صلوة یومیه افتاد در لیس هر
و بگوی ستایش و شاعر ضرایب را اندک فرا نگرفت
فرزندی را دیود و نصاری و بنو مدیج است که حق را فرزند بران اثبات
میکردند و نیست و در این ایمازی در یاد شامی
در مشرکانست که بتانرا شریک حق میگفتند و نیست و در آفاق دو

باز بسته اند روی زمین بطاعت ایشان نور است، چون آسمان بر تیره و خورشید و
و گفته اند حراد از ما علی الارض شهادت حرمانست که حیثی جان فرمود که ما آنرا
آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم ^{بسیار زیاده} بعضی
معامله از ما شدگان کنیم تا طاهر کرد و اینست که ^{بسیار زیاده} بعضی
از جهت عملی یعنی کثرت آن حرمان را از کف کند ^{بسیار زیاده} بعضی
بسیار زیاده را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها

بسیار زیاده با موی که پنجاه یعنی با خرین این عمارتها غراب خواهد ساخت
بنی دل مولف منهد و نیز نیست ناپایدار بلکه زینت مستویه ^{بسیار زیاده} بعضی
در سرت ولی نزدیک است به بخت بصیرت نه زنگ و کشتی با اختیار است نه بوی
و نفی پیش را مودار است آورده اند که چون از پیش و به سوال در آموختند که از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند یا بگویند که گفتند قصه خوانان ^{بسیار زیاده} بعضی
جواب آن دانند که سببی از آن است که ^{بسیار زیاده} بعضی

در خواب مانند ^{بسیار زیاده} بعضی از دلایلی قدرت ماست چیزی شکست
یعنی نصر ایشان به نسبت آیات قدرت ماکه در آن پیشش ^{بسیار زیاده} بعضی
عجیب و غریب پیش حراد از کف غار است چه در تمام در کوه بناطوس از
حوالی شهر آسوس که دارالملک قیانوس بوده و در قیام نام قریه ایشانست یا واد
که کوه بناطوس در آنجا است و گفته اند نوعی بوده از طلاص یا جو که اسما اصی با
گفتند آن رقم کرده بودند و از در آن عمارت از نخیله و صدفش ^{بسیار زیاده} بعضی
بسیار زیاده است که اصحاب رقیع من بوده اند که در کوم از خوف باران پناه بخار
برده بودند و در آنجا ^{بسیار زیاده} بعضی
خبر کردند چون توفیه نزد امیر و مخالفت موالی نفسی و بر والین از حیثی ^{بسیار زیاده} بعضی

در آن ابر - همیشه انقطاع و اشغال، مای آورده که عمل صالح آنست که خوب برای خدا
بشود و ابروی آنکه مانند دولت بقا بود و هر چه در دنیا بود و در آخرت که از روی
جهل - گفتند و اگر گفت خردی - فرزندی و قایلان بود
و نصاری و نومولید - این که بندگان را - بفرزند و او داشتن خرد را
یا بدین سخن که میگویند - بگویند بگویم بگویم کاذب القاء این قول میکنند
و نه دانش بود بران ایشانرا که برین باب اگر تقلید آبا میکنند
بزرگت کلمه که از روی حرات - هر دانی آید - از زمینها
ایشان از همه قویها، کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل بر
و تشکر و اجتناب و اتصاف بصفات عروج - بگویند
الا دروغی اما بزرگی دروغ نیست که نزدیک رسیده که بسبب ان آسمان و زمین
و کونها از جا بروند بکارها و الهوت بفرمان من و تنشق الارض و هو الی ان هدی
ان دعوا البر عن ولده او روحه اند که حضرت رسالت پیام صلوات الله و سلم از
استماع این کلمه غمناک شد و امیدوار که باینجا داشت تو دیگر با انقطاع رسیدن
برای شهادت مبارک او فرمود که - کشته و نفس
بعد از کشتن ایشان از تو بایستی از اعلا را ایشان ترا یعنی
کار ایشان بر خود آسان کردیم بول بی غل خود من - اگر این
نیاورند - باین سخن یعنی قرآن و برلی کفر و عصیان ایشان
خود را هلاکی مبارک - از روی انروه یا فرع یا حضرت با غضب
بررسی که ما کردیم - چیزی را که بر زمین است از معادن و نباتات
و حیوانات - آرایش عراهل زمین را محققان برانند که ما بعضی
میست و جزو انبیاء اند ما علمی با حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند جمعی
گویند آرایش زمین بر حال آنکه از آن روی است که قیام عالم بوجود شریف ایشان

از نزدیک خود بخشنده یعنی ارزشش با روزی یا امن از خود
و همی ساز برای ما این از کارها میخاست کفایت
و نیکویی و صواب
یعنی نشوید یعنی خوب بایندیم ایشانرا
ذات خود یعنی شمرده
نماید آنچه علم ازلی دانسته ایم تا بدانند بنوکان که درین خصوص
از مردود کرده مراد اهل کتابی اند بیرون و کافر یا متقدمین و مخالفین و بر سر
تقدیر معلوم کرد که کدام یک از بطنها از اینها
انرا از
که ضبط از زمان بخت ایشان کدام کرده اند شماره کدام راست ترست
ما قصد میکنیم یعنی خوبانم
برستی
ایمان آوردند پروردگار خویش
راه نمودن یعنی ثبات و یقین
دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را وقت دادیم بر اظهار حق و
و حرات از زانی داشتیم در رد سخن بر دقایق
ایشانند در پیش وی و اول ایشانرا بر سرش بت دعوت کرد
پروردگار
خدایم بر سرش
بجزوی
معبود بر او اگر غیر او را
خدا می دانیم
خدا می دانیم
ان شکام که دیگری را بریم
این گروه کسانی اند در نسبت
و اگر شد بسبب آمدن در حقیا نویسیم قتل
یعنی جمع از اهل انوس

خبر رسیده اند و آن شک از پیش نبارد و رفته خلاص یافته اند و در باب اصحاب کوفه سوال
مختلف بسیارست و درین ترجمه ابراهیم و اشهرت خود را میگردانند و آورده اند که
دقیانوس در زمان سنی ممالک روم شهر اسیوس رسید و آنجا نمود برای بتان که بودند
او بودند ساخته اهل شهر را کتلیف برستش ایشان کرد هر که سنی او شنید خلاص
یافت و هر که سنی نبود بقتل رسید شش جوان نورسیده خواهریست از بزرگان زادگان
شهر گوشه گرفتند و نیاز مشغول گشتند و از سنی بجایان در خواست نمودند
که ایشانرا از سنی آن جناب این سب از الفقه هم ایشان عرض دقیانوس رسید
و با حضار ایشان حاضر کرده تهدید بسیار نمود اینک این بطریق تو حیدر نمودند و از
مطلقا زمان او قبیل نگردند و قیاسی بنمود تا صلح و صلح کرد و در برداشتن از
ایشان انقضای کردند و گفت شما جوانید و مرد سال شما را دو سه روز مهلت
دادم تا در کار خود تا صلح کنید و به پیوند که صلح شما در قبول قبول نیست یا در رد
آن بی از آن شهر موقوف موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را بخت دست با بدید
در باب هم خود مشورت نمودند و در ایام هم بر از از یافت هر یک از خانه پدر
قوی مال بخت زاد و هفتاد و شصت روی بگوشی که نزد یک شهر بود آوردند
و در راه شبانی به ایشان رسید و بدین ایشان در آمده موافقت موافقت
نمود سرکشان بهر عیب ایشان دویدن آغاز کرد و ضرایب منگ گردید منگ
شد و ضرای او را سنی کم آورد تا بزبان فصیح گفت از من سر رسید و در میان
ضرای او دست به او دادی در خواب بودی تا منی شما را با ما بیانی که با جونا
بگوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میروم که برو پناه میگردانم
بسی اتفاق روی بخار نهادند و سنی بجایان از رفتن نگاه روی بود فخر میداد
یادش چون باز گشت کردند جوانان و منظم شدند
بیار صبرم بس گفشد ای پروردگار با کنده ما را

ایشان خبردار کرد و بنابر ایشان در طرف جنوبا که تا طلوع بود لاجرم آفتاب
بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت و نفوس آنرا تحلیل کرده سوار را باطن
باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الیواند اجلا ایشانرا متغیر و ثبات ایشانرا
تباہ نکند خدای تعالی میفرماید در این وقت و پس از آن میفرماید آفتاب
چون طلوع کند ... میل کند ... از غلای ایشان
سوی راست آینه چون در غار در مقابل قطب شمالی افتاده ...
و چون غروب کند ... بر دایره ایشان و بگردان آن
سوی چپ مگرداند و ایشانرا ... در فراخی از غار یعنی در وسط
آن همیشه که روح سوار بر ایشان میرسد و از تعقیب غار آید ... این خبر
ایشان ... از دایره قدرت خداست ...
خواهد ضرای راه نماید متوفیق ... سی اورا یافته است فعلا ...
... و مرا افزود که از ... بی تو یابی هرگز ...
... راست نماید ... و پیوسته توان ایشانرا ...
بیدارند زیرا که جسمهای ایشان سبب باشد ... و حال آنکه ایشانرا
حفظ کنند در کشتن الیاس را آورده که این حال نمودار که در آن طرفت است
چون بطور امیر ایشان نکولی بینی که جلوه کردند و میباید اعمال و چون سوار ایشان
در یابی بینی که از همه خارج اند در بوستان لطف ذوالجلال ساطع است و خط
مشایخ یعنی بی کار و بصورت دیگر و ظاهری بالین و آن در باطن باطنی
از جمله و ایراد است این معانی فرموده که اصحاب کتب را در هر شش ماه از جانب
بر جانبی میگردانند تا زمین یکم بر دست از اجسام ایشان نخورد و گویند
هر سال در عاشورا میگردانند و سی و بر سر تقدیرات ایشان ثابت است که
قال تعالی ... و میگردانیم ایشانرا یعنی طایفه با بر ما میگردانند ایشان

بفرزادى بخت خدایان دیگر باطلند و در این روزها
کافران بر پرستش بجان و استحقاق ایشان عبادت را میکنند
حقى روشى و بر لایى نظام بعضى دقایقوس بر عید قتل مردمانرا تکلیف بیستى
میکنند بخت و برمان بیستى استکارترند این از کسب که افزا
کنند و بر نوبت بفرزادى در روزى که نیست شرکاء کند بوی و قبل ازین
کوشت که دقایقوس بعد از معارضه ایشانرا جهلت داد و ایشان فرار کردند علیها
که همت ایشان بود در آن اثناء طریق با ایشان گفت چون
با یکسو شوند از اهل شرک و دوری بشنید از ایشان و از اینجی
رسیدند که فریاد ایشان خدا را میبود میخواستند و بتنا درین
شریکى ساختند یعنی فرود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه
شدید بی بازگشت بکنند عمار و در و جای گیرید
تا بکسر اند و شهرای شما از عمار شما و بسیار سازد بر شما
بخشایش خود درد و سالی بسیار بر ای شما از کار شما
انجیزی که بولق نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اطفال
نموده بکوه بر آمدند و ایشانرا بعمار در روز و چون در شمار فرار کردند
حقى خانه خواب بر ایشان که استعجابی بخت دقایقوس بعد از دو حرفى با فر
باز آمده احوال جوانان را رسیده چون از فرار ایشان خبر گرفت باطل ایشانرا
بر احتضار ایشان تکلیف نمود و کفشدای حد مبلغ اموال ما برده بکوه مخصوص
دقایقوس با جمیع عقبا ایشان رفت و ایشانرا در خانه غار تکیه کرده یافتند
که بر آید و فرمود که درى غار سنگ بر آید تمام درینا میرند پس درین غار استوار
ساختند و دو گونى از مؤبان دقایقوس اسامى و احوال جوانان بر لای نقش
نموده در دیوار غار وضع کردند با میداند شاید که روزى کمی بپوشانند و از غار
ایشان خبر

گفته ایشان را نوم دادیم بکلمت و فقط از زبان داکتریم بقدرت بیست و نه
تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و بقیه ایشان در کمال قدرت ما پیوسته
گفت کوشیده است از ایشان یعنی مشکلیست که بس از تم ابر بود
چند وقت درنگ کردیم درین عمارت متصور آن بود تا مدت بیست برانند
و عازما بقوت شده را قضا کنند ایشان با مواد بخار در آمده بودند چون در
نگریستند آفتاب را بوقت جاشت رسیده دیدند که کفشدوزک کردیم
اینجا رفتیم اگر دگر روز در خواب شده باشیم یا پارچه
از روزی که درین روز خفته باشیم بی چون ناخشان خود را با پیده و مویهای که
در از یافتند گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما
دانا ترست بلکه درنگ کرده ایرونه بیست و نه
یکی از میان خود بدین درم که دارید تا در شهر
شهر آفسوس بیس باید که فرستاده درنگ کرد تا کدام از اهل
باینجا ترند از جهت طعام یعنی نگرند که طعام کدام کسی صلا کرد
و با کیزه ترست هم در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی
میداشتند و نمیگفتند که در پی ایشان پیدا کنند بیس بیارند
بشما خوردنی از آن طعام باکی و باید که فرستاده نوم و طار را
کنند در غنیمت و در وقت که در آنجا نگرند
اهل این شهر بدین که امالی این مدینه که اگر محتاج دقیانوس اند
درک مطام شوند یا قادر گردند و طریقیانند بر شما و شما
ما از شما را بیارند و در آنجا شما را در پیش خویش
در سنگاری نیابند آن وقت که بر او بدین در آنجا و روی
است و بپسندید یعنی پیوسته در غلاب باشد یعنی که عقل و اکل

بیت راست و ذات استی و بجانب چپ است و سنگ ایشان
کسرانیده است و سینه و ستهای خود را با توسیله پیکاه غار
یا بر آستانه او و لن سگی ز زوده با سرخ یا خاکستر کون یا خلع و در زاد المیسه آورده
که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شمش سغید و دمش ابلق و ناشی تپست پیغمبر
یا قطره یا حراته یا ربان یا صها و در تقویم ثعلبی آورده که در شان روزی
بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستاد از گروم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات
و کلام با سها در پیغمبر یا الوعید نوشته یا خود دارد از سکا متضرر نگردد
و اگر اطلاع یابی و نظری بر ایشان است سر این را ملاک بدان
از ایشان در بیعت کریمین و حضرت و سر این را بکرده شوی
از ایشان ترس و بیم یعنی بدل تر از ترس ایشان بر سازند و ادانت که کس را
دیروز ایشان نیست بخت اندک جسمهای ایشان شاد است و موها و ناخنهای
ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موشی اند صورت این مخاطبات که
گذشت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در از بزرگی اند و تقوی و قیامت
دری غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بولد الملک باز آمدند که زمانی را
با دجله نیای حیاتی در هم افکند و آن هم ملکه و جاه و جلال متلائم شد
دی چندین روز و ناخوش شد زمانه چندین کس تر شد و بعد از و چند مالک دیگر در آن
مالک مشرف کردند تا نوبت ملکه صا با قدری و گوید نمود و سیسی رسید و او را
مؤمن و خرا ترس بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شده افتاد و حکمران
شدند و هر جسد که ایشان را پذیرد او سودمند و حیاتی خواهد است که لیلی رحمت اجزا
بر ایشان نماید اصحاب کلف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت و معنی آنکه
ایشان را در خواب کرده بودیم و بر آنکس که بکمال قدرت و پدار کرده
که جسد ایشان بطل زمان تغییر یافته بود و نه جاههای ایشان فرسوده

روح و جسد با یکدیگر بی پیوند ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم معیشت فرمایند
خداوندی که توفیق انفس ایشان کرده سیصد و اند سال بر همان ایشان را از تحمل و تحمل
نگاه دارد پس در سال ارواح که زبان قادر است بر توفیق نوری هم مردمان و مساکین
افراد بدان ایشان و دیگر فرستادند ارواح بان سینه پیش فرستادند کار و کار شوارب
عزرا با قوت حق کار نیست آوردند که همان ملک را دعا کردند در مضایح خود کفشد
و ارواح ایشان معیشت شد در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم را از روی آن شد که اصحاب کتف را به پند صبر بل آمد که یا رسول الله تو ایشان را
در دنیا فراموش دیدی اما از اخبار اصحاب خود چهار کسی را بفرست تا ایشان را ببینند
دعوت شد آن حضرت فرمود چگونه فرستم و کار بر رفتن فرمایم صبر بل علیه السلام گفت
ردای مبارک خود را بکس آن و صدیق و فاروق و رضی و ابودرداء را بگو نام ببر
بر کتف نشینند و باد رخا را که سینه سپهان بدو رسد بود بطلب کفشان مطیع تو
گردانیده و بفرمانی تا ایشان را ببرد شد بران غار برد آن حضرت انحنای کردی
پدر غار رسیده سنگی برداشته سنگی ایشان روشنی دیده با یکدیگر گفت و حمد
آورد اما چون چشم وی ایشان را دیدم چنانیدف آغاز نهاد و در سینه کتف
نشارت کرد که در آید ایشان در آمده کفشد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق
سپان ارواح با جسد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام باز دادند
صی به کفشد بنی محمد بن عبد الله بخارا سلام رسانیده ایشان کفشد علی
محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشان را برین اسلام و ایشان
قبول کردند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضایح خود کتف کردند
و بار دیگر نزد فرج هدی از اهل بیت محمد زنده شوند و هدی بر ایشان سلام
کند و جواب دهند بنی سیر نزد در قیامت معیشت کردند الفصحی نزد رسول موم
او این حالات سابق مذکور شد مشاهده نمودند تا از ایشان کفشد

ایشان بوده و عیثا قبول نموده روی بشرو بدر واژه رسیده اوضاع آنرا متغیر و بدو چون
بشرد آمد باز او محلات و اشکال و الوان مردم را بر غلطی دیگر یافت چهرت بروی
غلبه کرد و آنرا عرب بکان خاز آمد و درمی از این همراه داشت بوی داد تا در عوض
نانا بستان نانو از روی دید منقش بنام و قیاس خیال بست که او کجی یافته آن از
بیازاری دیگر نمود یک خط این خبر در بازار منتشر شده بشخصه رسید و عیثی را طلبید
و بعد به عظیم نموده طلب باقی از آن کرد عیثی گفت من نیافتم ام دی روز این از از خانه
بدر برداشتم ام و امروزه بازار آورده تمام پدرش به پیشه و حرف بگفت کسی از مردم
آقا شهر ندانست و بر آنکند پ نمودند و او از غایت دستها گفت مرا پیش دقیانوس
برسد که او از همی من آگاهی ارد و مردم آغاز استنزا کردند که دقیانوس فریب سصد
سال شد که مرده است تو ما را انسو می گیری عیثی گفت شما من سخریه میکشید دی
روز ما جمعی از روی کر خیمه بیکوه رفتیم و امروزه طلب طعام فرستادند من بخارین
چیزی نمیدانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمع قریبان
روی بخار آوردند و عیثی در آرد و بارانرا از صورت حال خبر داد علی الغرر ملک بر
و آن نوح که در دیوار غار بود بر خوانند و آساجی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم
بخار در آمده ایشانرا دید بار و بیای تازه و جامهای نومیخیز مانند بریشان سلام
کرد و جواب دادند و عیثی از این حال اخبار فرمود که در نزد و عیثی از ایشانرا
کردیم آنست که در آنجا نماند و کسی و قوم او بر ایشان بیست و نماند

و سواری ایشان بموت و بعثت مشابهتی تا ممد دارد در آن
انگ قیامت پیشکش نیست درو پس حق تعالی اطلالی
از ویست چون نزع میگردد اهل آن زمان میان
وین خود را بعضی میکشند حشر را روح بجزه را خواهد بود و بعضی

بسی تو جدال کن ای محمد صید در شان اصحاب کف اگر اهل کتابین جدال
مکنند در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف
آنچه در روانست و برود و بختیست ایشان اشتغال نمائی در شان اصحاب کف
پیرسای در شان اصحاب کف از اهل کتاب هر یکی آورده اند که چون بوللا
ثلثه اندر آورده از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند و فرمود که فردا ایضا بیاید شما
خبر کنم و تکلف انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش و حق فرمودند و در پیش طغیان آغاز
کردند و غبار ملال بر حرات داغی غل آنحضرت نشست حتی بجای آنکه این آیه فرستاد
و فرمود که هر چه در پیش روی او کار بر آید که قصد دارد که در پیش روی او
گشودم آنرا فرود آید و در آنجا که خواهد خدای تعالی بفرستد که اگر خدای خواهد
که اگر خدای خواهد و یاد کن شیئت پروردگار خود را در آنجا که خواهد
استثنای فراموش کرده باشی و بگوی انشاء الله یاد کن پروردگار خود را در حقیت
و گرفتار اگر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام فرموده که ذکر حقیت است که در آن ذکر
در سر مذکور شود و جان در آن در سر نور ضعیفان گردد و عیان از زبان دور بلکه
نه عیان در کتب انچه بیانده فی من و نه ما و فی نام و نشانه ذکر و ذکر محو گردد با تمام
جملگی مذکور ماند و السلام و بگو شاید آنکه دلالت کند فراموش
ز یاد کار من با چیزی که نزدیکتر است از شان اصحاب کف می برسد
از راه صواب چون غمی از حق بجای آید است او را راه نود و بزرگتر چیزی از
قصه اصحاب کف و از اخبار انبیا از نوارها و حوادث ایشان و در ذکر کردند
آن جوانمردان در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف
در شان اصحاب کف و زیاده کردند و برافزودند و در شان اصحاب کف در شان اصحاب کف
شمسی بوده و نه سال برافزودند تا سال قمری شده تفاوت بین السنین در
سال قریب پانزده روز است و تحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری ثابراً

بنامند بر ایشان که از چشم مردم پوشیده شوند یا بیدان بناموضع ایشان
بشاند بروردگار ایشان و انانترست بکار ایشان از جمع
منارعت می نمایند در باب ایشان تا از بدن کفشد انانکه عاریتند
بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بیشتر اجساد قابل بودند کفشد
ترا می کرم بر ایشان و مسی که مردمان در آن نماز گزارند و زود باشد
که بگویند یهود یا یحویه از نصاری که اصحاب کفند و حق بودند
صالح ایشان سکایشان و گویند مسطوریه از ترسایان
ششم ایشان ملک ایشان و میگویند این پنج
انرا ضلّین پوشیده یعنی کفار صیبت که به پیدار با اضرا خود میگویند
و گویند مسلمانان یا اخبار رسول ایشان صفت می آید
و ششم ایشان سکایشان بگویند کارین و انان
ترست بشمار ایشان و نیدر عدد ایشان ترا مگر اندکی از آدمیان
که پیغمبر است و اصحاب او این عباس فرموده که انان من ذکرت و انرا رضی علی
کم امروزه نفوس است که اصحاب کف صفت تن بوده اند و سماه ایشان اینست
بلیجی کشینیا مشینا مرنوش و برنوش شاد و نوش و اسم را بر طوش
و اسم کل قطیر و روایات دیگر در آیام ایشان مست اما انکه فی الجمله صحت دارد
در تفسیر از عهد محمد نقل میکنند که چون اشع در موضع اقتدای سما بر کا عذوب
و را کا فکندة الحان سکین یا بر و اهل تا و بهات را در باب اصحاب کف صفت می آید
بعضی گویند این قصه خود را احوال بدلا دسبب است که صفت ایلیم عالم بر خود
ایشان بود و لطف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفسی صورتیه و نزد جمع ایشان
بر و فخر و متانت نظری و معیشی و قوت قدسیه و سر و خلق که تعلق بکلف بدن
دارند در دنیا نفس آواره است و حواله توفیق این سخنان بکواسر التفسیر

چشمه از نوار ایشان یعنی نوار ایشان بر نوار ایشان نه اشرف
در سبب آرزوی زندگی دنیا باید دانست که آنحضرت را مگر کز دنیا
و زینت آن میل نبرده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل بر نیست دنیا است
به مایل به دنیا از فقر معرض و بر افسوس متقبل باشد و زمان مبر
آنرا که غافل گردانیده ایم دل او را از دنیا دور از یاد که در حداد انگلیس امیر بن خلف
بود یا اتباع او یا عینیه و اشاع او که آنحضرت را بطرف و غیر این فرمودند چیزی نه
فرمود که مایل او را غافل کرده ایم و او را روی کرده است و از روی نفس خود را
دست کار او تباہ و ضایع یا موجب حسرت و نوم و هلاکت
ز کجور ایشانرا که آنچه بشما آورده یعنی قرآن است پیغام راست و سخن در
است از آرزوی کار شما که هر که خواهد که برین بوی بی باید که بگوید
و هر که خواهد که برین گوید و امام زاهد آورده که امر تو عید و تعویب
نه امر اجازت و اباحت و این بیاسی فرموده که امر یعنی اخبار است یعنی مگر اخبار خواهد
ایمان آورد و هر که خواهد که کار شود بی شک کار کرد و ما نشان آن الا ان شاء
الله انجمنیت از بی بدوان تعلق شده از سمت تغییر بر او از صفت تبدیل معرک
هر که از خواص می خواند دم که خواص بر آن حکم حکم است و کسی را حاره تسلیم نیست
بدرستی که ایجاد کرده ایم برای ستمکاران یعنی ناکار و بیگانگان
آنرا که بگرد در آرد ایشانرا بی سر آمدن
تشبیه کرده آتش را که محیط بود بکار آن بر آید که مشعل بود بر آلی آن در
حدیث ابو سعید خدری است که هر ادق ناز چهار دیوار است غلط هر یک از آن
جهل سازد راه که بگرد کار آن در آمده و اگر فریاد خواص کند
از تشنگی زیاد رسیده شوند بانی مانند دردی زینت
بایس بودا خسته که پیشی در معنی ایشان بر بند بر میان کند و بسوزد

و فرود روز باشد در حضرت که ترسایان کفشد ماسجد برادانیم و نه را نشناسیم حق تعالی
فرمود که من است بگو خدای سبحان و تعالی اما ترست بمخواری که در زندگ کردند

رو راست است و بشیدا آسمان و زمین یعنی مخفیات آسمانی
آنها به پیوست خدای به موجودی و به شواست به مسمومی

نیست و اهل آسمان و زمین با هم در خدای است هیچ دوستی که متولی امور ایشان
بودند و انبیا از نمیکند خدای در فرمان و قضای خود یکی را

از موجودات علوی و سفلی و غیر آن آنچه در حق کرده شده است و به
تویند با از کتاب پروردگار تو که قرآنست هیچ تغییر گفته

نست و در سخنان او را در شان اصحاب کف و زرشاده
و عیالی تو به بخوری بنامی صادقین آن آفریده که قوم از روی

گفته و حضرت رسالت را حاصل شده علیه السلام گفتند این پیشینه و شانای قدر را
چون صهب و عمار و جناب رضی الله عنهم که بوی فرخهای ایشان ما را متاثر دارد

از مجلس خود دور ساز تا ما تو مجابست کنیم این آیه نازل شد که
و باز دارین نور را و شکایمی کنی با آنانکه می رسند

پروردگار خود را با یاد او و شانگاه هر ادنی نهارت صفت
خود عصر با جمیع اوقات شب و روز پرستش می میشوند

می خوانند و ضای او را یعنی می بیند او را و جوایبی غیر او نیستند و نزد بعضی این
مد نیست و سبب نزول آن بوده که جمع از مؤلفان قلب جوی طیبین حصین

یا فرعون صاب و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشرف علیکم باطلان و اولاد
و نور مسلمانیان هم نشینی می توانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی که تردید تو

آمده بتعلم اصکار شریع غایم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح
و شام برای رضای خدای به پرستش او میکنند و از آنکه باید که در رکعت

و ستم نکردی یعنی کم ساختی از میوه معهود چیزی را یعنی در طلب آنست
که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آنها با شما تمام آمدی و در آن
کردیم میان آنها بوستانها جو آب تا شرب آن دائم باشد
و بود همان کار را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه دیگر داشت
و اختصاص آنها بزرگنماییه بوده آورده اند که بعد از احتیاج شود و رجوع به برادر
نمود از در معیشت توفیق مساعونی کرد قطره کس گفت زری من و تو برادر بود و من
این همه باغ و متاع پیدا کرده ایم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست و برون
حالی بود اگشت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا قریبی و من بوستان بهشت
غریبم تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو که خراشیدی و من هر روز بعین
دادم ترغله و کبوتر که چه کردی و من طلب غلامان و ولدان نمودم قطره کس او را
مطاعت کرد تا آغاز کرد و گفت ز رسته بودید نسبه از دست دادی و خود را خوار
و محتاج کرد این دنیا کس گفت قطره کس خود و بیار خود یعنی برادر خود را
و او مجادد میگردد با او و من باز میگردد این یعنی این یک گفت و آن
جواب میداد کار خندان من پیشترم از تو از دست مال
و من پیشترم از تو از دست و خشم و خرم بی دست بود اگر گفت
و در آمد باغ خود و حال آنکه ششم گشته بود پس
نزد بعب و معاشرت آنکه از روی محبت دنیا گفت که کجانی غنی برم
آنکه فانی شود و بر آید و نابود گردد این بوستان
من هرگز با منظمه من نیست که این دنیا سپری کرد و کجانی
هرم قیامت را ایمنه و اگر باز کرد اینده شوم بر نام تو
کلاسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و عوار بر اینگزند
خوای که پیام بهتر از این بوستانها جای بازگشتن یعنی استخفافها

در دست آمد
در سر ایست جمل
جالی بودت

در سول او
خاینگردانم

اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند
منازل ایشان یا بهر ایسان جوها

از دستها
از دستها

چیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان را در دستوان بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت
و در پای سبط فرخ را از زر و لؤلؤ و یاقوت

نیک ز دکان باشند در بهشت
نیک یاداشی است بهشت و نعم آن

نیکر گاه یا ز نیکوست بهشت منزل دارا نگاه
بر آن سوزن و کازان مثلاً آن کدام است

بنی اسرائیل یکی بود ایلیلیجا و او مومنی بوده و دیگر قواوسی و او کافر بوده و بهشت
شمار دینار از بدر بوی بدیشان رسید هر یک چهار هزار نفر از طرف کردند و کازان

ضیاء و عقار خانه فرید و مومی همه را در جوه غیر صرف کرد و حق تعالی از جانب
عاز ایشان فرید هر

دو بوستان
از تاکهای انگور

و مخوف کرد زنده آنرا بخانمان کرد که آن در آوردم
کرد همیان در میان کشت زاره تا آن موضع جامع اقوات و خوارک باشد
برادی میوه و کھون و در اینجائی

و اگر فتنه شد غراب آگهی میوه آن باغ کافور و تباہ شد جمع اشجار و اشیای آن
خواب گشت مر بنا که در آن باغ ساخته بود پس بیاورد که در نظر کس و آن حال را مشاهده
کردند میگردانید مرد کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد
و شمای میخورد بر این چیزی که فرج کرده بود و سر در عمارت آن
و حال آنکه بناهای آن باغ را مشاهده بود یعنی خود بر سقفهای
خود یعنی اول سقف ساخته و بعد با نافرمانی او مشاهده یا چیزی که بسته بود پشیمان
انکه تا کما بر روی خود آمده و بر سرش بر حوض قرار می دادند آن غراب که در دست
بر دست میزد میگفت کسی کاشکی است این از نمی گویم و هر یک
نی ساختند و نبودند و او را مشاهده کردیم که بیاری آمدند
و در غراب آید و با او در دست بر خضای که او بر آن قادر بود و او را
حضرت نکرد و بود و در دست با یکی دست خود را و انتقام
گرفته از خضای اینجای یعنی وقت زوال نعمت یاد در روز قیامت یا بر طنا
خراشید و حضرت داد و بار که کرد و خراب است و پس خضای
راست کردی و در دست کار او بهتر است از جهت یاد اشیای آنرا که
بر او میدوید و بر او بهتر است از جهت عاقبت مرزبه نرسد و این یعنی
عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او صاحبان و بیانات تمثیل میکنند
رجلین را بنفسی کافره و قلب مومن و چنین بلع او و دنیا که شمشاد بر غراب
شهرات و تمثیل مستلذات و زرع تمتعات بعمیه و در باقی احوال مناسب این
مثل غراب در موضع بیان او جوامع التفسیر است و بیادکن
برای جهانیان مثل اهل دنیا زنگانی ایشان در دنیا
مانند گیاه رسته از آنی که رستگاریم آنرا
غراب یا از جانب آسمان پس یا میخست بان آب

من متقاضی آنست که فردا بخت منی دست خنجر امروز این باغ بهی داده شد گفت
وقتی در این باغ بودی با او در این باغ بودی و حال آنکه او حوالی میگرد
با او که است ایامک و شری بانگاریست و ترود در آن باغی که
پاوندی ترا یعنی بدتر از اصل ماده است یا خود ماده اصل ترا
بخت منی از لطف که ماده نزدیک است به من است پس ترا است کرد
رسیده در دست انعام است لیکن نمیگویم او است خداوند منی
پروردگار و او پرکار من از خاک و نطفه و اینها از نمک و دانه
بجز او ندی خود هیچکس با او نیست و حجت بر او در آمدی
ببوستان خود است که الله تکفنی از خدا خواهد جان شود یعنی آنکه
گفتی هرگز زوال بین باغ نرسید بایستی گفتی که اگر خدا خواهد جانند و اگر خدا خواهد
جان کرد از در جبر انکفنی و الا نیست قوت معکس یا کونند از
من بایستی که بجز خود اعتراف کنی و دانی که این ترا از عمارت باغ و تو سر امر آن
میسر شده بود کار که لطف حضرت باری است که اگر می بینی ترا
بجز آنکه از تو است از جهت مال و فرزند
بیشاید آنکه بدو را پروردگار من بوستانی
تو در دنیا یاد آفریت بخت ایمان من و فرزند من بوستان تو
بسبب کفر تو و ساعتهما یعنی منزلی سخت از آسمان
من کرد بوستان تو زمین گامون کی گناه که باالی بر و بلغرد
یا کرد آب آن بوستان فرودفته در زمین و من
تو زانی تو و آن آب بر زمین فرودفته را جستن یعنی طلب آن آب نمود
تو بود پس یافتی و چون باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده آنکه می بینی
معنی آن همین در است که در ایند و عذاب اهلان و استیصال بدان باغ فرستاد

که مشوید بیخ رزق نباشد بده خاصا در عین آنکه ابراهیم است تمام بود
تواند بود رویم ندی کرده فرموده که خصوص کل با است که رویه عمل از تو رفع شود
یعنی عمل را از خود نه پستی و ندانی در بر داند کن روزگار که بر آیدیم
کوهها را یعنی از پنج بر کنیم و در معوا بر آگنده سازیم و در بر پستی زمین
ظاهر شده از زیر کور کا و مردگان همه بروی زمین آمده

و شتر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف پس نگوایم
از ایشان یکی را شتر نکرده و دیگری کرده میشوند پس بخوار آید و کار
تو ایستاده صفا کشیده و صفا جان کوبی بر اینینه امید با بر من
تنها با خود و چشم و مال و منال معنی آنکه افزیده بودیم
تارا اول بار که می بر آیدید بلکه شما کجا بر دیر و پندار شسته
انکه سازیم شتر برای شما و وقتی برای کار انجام از و عده یا مکانی
مورد بود برای همه این خطاب خاص برای نکردن بعث است

و نماده شود نوشته ها در اعمال درده شهادت اهل شتر با آنها بهای کردار ایشان در شترها
بسی به پستی کنه کار استرا زمان و احوال شترها
از اغیری که در کتاب ایشان باشد از کنه و فراموشی کرده باشند یعنی
عونی بر آن مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی کردد و گویند

والی ابراهیم
فرونگذاشته
چه بوده است این نام را که مطلقا
گناه خور و بزرگ
است همه از او ضبط کرده و نگاه داشته
و بیابند آید
کرده اند در پیش آمده
یکی بقیعت حسنه باز تا بدنی بسته او
فرونگذاشته از اگر سجده کنید
مرا آدم را

آن گیاه رسته از زمین وقت گرفت و نشوونمای خود بکمال رسانید و زمین بود تازه و گرم شد
بس باید کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا خشک گشت
بنا بر آنکه از خشکی و شکستگی پراکنده میکرد این دریا یعنی باد باران
تو ازین بر میکند و به طرف می برد دست خدای بر همه صبر
از انشا و انشاء تو انان شبیه کرد زندگانی دنیا را بگیامی که از آب باران
نبر شود بیالده و بکمال خود برسد وقت آن در آید که از نفع کثیر نیناگاه آب از او
منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزنگی و تازگی که دارد خوش
بر آید همین که نامه عمری او از عنوان به پایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال
بهار را بصر فنا خشک سازد و فرزندها از او از زور باد و بستی بر دهد
بهار عمر بی نفی و رنگین است ولی صبح که دار خوانم که آری در مساعرب
عالی و فرزندان خود به مات میگردند پیغمبر را بانه در پیش است و بسر ندارد طعمه نبرد
حیثیانه فرمود که مال و بران در پیش است
زندگانی دنیا نماند و ازاد بر تو نشو راه معاد به انوک زمانی بگذر تلف و هرف
زوال خواهند شد و کارهای دنیا را بپوشانند
ابوالکباد با آن مانند است بهترین است نزدیک پروردگار تو است از جهت
پاداش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب اعمال هر چه امید دارد از حق
بیان در آفت می باید بعضی علی برانند که باقیات صالحات نماز بیگانه است
و نوزید کلمات خیر است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه کانه لا اله الا الله و الله اعلم
و الله و جلال الله علی محمد و آله و سلم یا سبحان خورش که سب فرج قلوب کند و یا یا
بستوده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که یکی کسین تر است و یا انوار
سب خلاصی و الدین باشد امام شری فرموده که باقیات صالحات آن عمل است

آسمان و زمین حاضر بودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خودی نیز بفرستند
پس چگونه ایشانرا در عبادت اینها میگیرند و دستگیر میکنند و دستگیر میکنند
و اگر ندهد گمراه کنندگانرا که ایسی و ذریه اویند و باران و مردگاران یعنی
من در خالقیت بی نیازم از بار و مردگاران و یاد آن او را نیز که
گویند خدای یا فرشته یا فرشته را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب
از خود بخوانند یا او را بکنند و شرکاء را
لناکه گمان برود که ایشان اینها را از منند شرکایی بزم ایشانست و بجهت توحید
و تقوی بترسند شاید پس خوانندگانرا تا آنرا و اشخاص کنند
پس اجابت کنند و ایشانرا و بفریاد برسند و کردار ایشان
کفار و آل ایشان جلای الهی یعنی دادها از او ایمانی دوزخ سیدانیم
میان ایشان که همگی عظیم باشد و همه ایشانرا در آن مغربیم و از عذاب
بنظر منسوبست که موافق عبادی باشد عین در بهنم که بران جدا کنند میان اهل
لا اله الا الله و ماسوی ایشان و بر پیشتر شرکان
آتش دوزخ را معاینه از جهل سال راه پس عین دانند که ایشان
در افتادنی اندمان و نیابند از آن آتش
مکانی که بازگردند بران یا که نرگانه نیابند بجهت آنکه از همه حیوانات
کرده باشد بر ایشان و بر پیشتر که ما میان کردیم و تفصیل کردیم
درین سفر آنست که برای مردمان از سر مشایخ
که بران حتی چند از قصص امم گذشته که سبب عبرت کرده و در این قدرت کمال
موجب از دیاد بصیرت شود چنانکه گوید حق تعالی بخش فضل عظیم در کتاب
کریم و حکم قدیم آنچه در جمله را یاد کند است اینها که میاید
و منت آدمی و از هر چیزی که خدا آفریده است همه از روی

باین مردم که از ملائکه ماریا نشی آورده شده اند و ابلیس از ایشان بود و میر
ایشان از ملائکه مخلوقاتند از نور و قول اول اص است هر در همین آیه او را در
اثبات میکند و ملائکه را در تیه نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید ^ت پس پروردگار
از زمان پروردگار خود تا برای سبیت است یعنی عامی شد بخت ^ت اند

در اصل جنی بوده ^ت آیا فرامیگیرید شیطان را ^ت و فرزندان ^ت
و دشمنان من ^ت بخشن یعنی ایشان را دوست می گیرید و زمان پروردگار ^ت
میکشید و در من عامی میشود ^ت و حال آنکه ابلیس و ذریه او ^ت در سجده ^ت
دشمنانند ^ت بدست ستمکارانرا ابلیس و ذریه او ^ت بولی از ^ت

خداوند گویند ذریه یعنی اتباع است و سیم ایشان بذریه از قیل مجاز بود و اثر
بر آنند که او را ذریه است و در تبیان آورده که چون حی است چنانکه ابلیس را براند
از بهلوی جب او زوجه او را که او نام دارد میا فرید و او را بشمار در یکها

پایان فرزند اند و از اولاد او یکی قره است که کینه بدو یافته و دیگری
تاقیس و ولماست و در معانی آورده که تاقیس موسوس طهارت و ولما
موسوس صلوة بعضی بر عکس گفته اند و یا اتفاق زین بود از اولاد صاحب امر است

که بر روح و کم فروش و خیانت و دوسوسه میکند و امور صاحب او را زناست و سوط
صاحب را جیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله گفته باشد ^ت نکند
میکند در خوردن و در مشی موکل علم است که ایشان را بر امور مختلفه می رسد

حافظ کرد اندیم شیطان اولاد او را ^ت
بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مدد کاری طلبم ^ت
و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمع کفار آن ^ت
بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند و شیطان نفعی از میکند و میگوید ایشان در آفرینش

و در گوشه های ایشان افکندم که انانی تا نشوند آنرا خواجه حق استماع است
و اگر خوانی تو ایشانرا با یک سبب بدایت یعنی

در آن بی داه نیابند نگاه که دعوت کنی یعنی بر دعوت
تو بر آه نیابند هر که فراد جمع اند از کفار که در علم حق جدم ایشان استماع
بود و مورد کار تو از زنده است و عیب پوشی

خواه در بخشش با یکدیگر فدای ایشانرا یعنی کفر از آنرا
با یکدیگر از کتاف که شکرست و تکذیب پیغمبر و قرآن هر اینها نشانی است

برای ایشان عذاب در دنیا بلکه عذاب مشرکان است
و عده یا زمان و عده که در زبردست یا قیامت که چون آن و عده در این
نیابند بخوانی بیامی در زیر کاس

و در بهمان که قصه ایشان بر تو خوانند لایم یعنی جو و اخفاف و ثقیفات
هلاک کردی اما ای آنرا آن هنگام که گم کردند بر خود بگفتند

و تکذیب و مجادله معاصی و مقرر کرد ایدم بر لای هلاک
ایشان و قتی معلوم که چون برسد از آن پیش روین یعنی پس بر او پیش
پند نیکترند و از شرکی و نام ازمانی دست باز میدارند السعید من و غلط بجزیره ریش

الدین و طوطا شاکر السعید در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده
نیکبخت آنکس بود که دلش آینه بی دروست پذیرد دیگر آنرا چه نپرداده شود او از آن

پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بیخی امر ابراهیم
جمع کرده خطبه خواند که فغان از سمعانی بر آید و همه در ادای آن کلمات و قائل
در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا حکیم الله چه میگوید
در روی زمین از تو دانای تر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود
داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه تلفظ کند حق سبحان

باطله یعنی آدمی از همه غیورتران چون گفته ترست و خصوصت او در کار حق بیشتر این
زود که بر او نصرت الهی است که در آنجا جلال می نمود یا این خلف که در این وقت
و حشر خصوصت میکرد و منع نکرد لعل مکر را و بازنداشت
از آنکه بگوید و در تصدیق کند چون آمد بدیشان
سبب را منونی که محبت یا قرآن و منع نمود ایشان را از آنکه
استغفار کنند از گناهان و آنزسی طلبند از آن نزدیکان خود بعد از ایمان بوی
مگر آنکه بیاید بدیشان و منع نمود ایشان در طلب
پیشینان و بیاید بدیشان عذاب و بیاید بدیشان
و مشاغل گردند یعنی در روز بروز و نوبت دوم ما فرستادگان
مگر فرود آمدند کانی را علی ایمان سوال ابده و هم کتوبان
عمرشگان را انکال کرده و مجادله میکنند آنانکه
گاز شدند و سبب سهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا
چنین میکنند تا از ایل گردانند از مؤخود و باطل سازند
بان جوال حق را که قرآنست یا دین قوم محمدی و فریاد کنند
ایتهای کتاب یا دلایل قدرت حق و واخیزی را که ترمیم کرده اند
بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواظبه اخروی را که فرستادند افسوس
کرده شده بان و کسیت استکار تر و از کسی که پند داده
شود بایات پروردگار او که قرآنست و بی
روحی نباید از آن و قبول نکند و از اموش کند و بی
آنکه با که از پیش فرستاده است بر دو دست او یعنی فراموشی کرده اند از کفر
و معاصی خود و تفکر میکنند در عواقب آن و برستی که ما نهادیم و
بر دلگالی ایشان پوششها در نیابند آنرا

ازین سوگند کردم که هر کس بر منی خون پوش سوزه پیش آورد قصه
مامی یادش آمد

خون جانی گرفته بودم بان صخره بر کنار چشمه شامی بی بر منی که من
فراموشی کردم مامی یعنی قصه احوال تو گویم

مگر شیطان که او مشغول ساخت
و گوئی مامی راه خود را از در دریا راه عجب که
مر جا میرفت مامی فراموشی پیدا میشد و زمین دریا تیر خشک میگشت

این قصه مامی است
و می فرستاد که آن مامی خار راه خواهد نمود بر آن کس که می طلسم
بر نشانیهای قدم خود
موضع که مامی بود را آورده بود مامی دیدند کشته و خشک در آن در آمدند

بسی یافتند
داده ایم او را
بخششی
و بنوت بتولی که او را پیغمبر دانند مابول عمر بعد سب آنها که بنوت قابل نیستند

و بیاموختیم او را
بکار کسی آرازانند الا بتعلیم ما در حقایق سال الذی انزلنا من قرآن نقل می نماید
که علم لدنا است که علم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمیت

که حاصل شودی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب شفا الاسرار فرمود که داننده
این علم محتق است از یافته سخن در فتوحات الاساطان العارضه نقل میکنم که
ما جمع دانشمندان می گفته اند که اخترم علیکم میستامی میت واقفنا علمنا منی

انری کاتبوت کلاشی که نقلی در بیدرست کلاشی که عشق زهید فرست کلاشی
که کل در دیناه کلاشی کردل در دیناه علم چون بدلی زنده یاری شود

برود و می زند که ما را در جمیع البرین بنده است که اختصای ما را در جمیع خاص بود
باینکه از خواص فرشته مثل وی و با خود ما می بریان معجزه کرد او ترا بدو راه
خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تنها نوده روی براه آورد
و یاد کن ای محمد چون گفت موسی و شاکر و خادم خود یعنی یوشع بن نون
که بطلب خضر همیشه خواهم رفت تا برسم ^{باینکه}
مکان اوست زبان ملتقی و خاری در روم بوده و در بند شروان نیز گفته اند
القصه موسی فرمود که موام میروم تا برسم بنزل او ^{باینکه} یابی روم
زمانی دراز که مشق سال باشد بهر وجه روی از سفر برنجام تا او را نیام
دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت می کنی در طلب
این بنده ضایع یوشع فرمود که آری من تا موافقت و رفاقت ترا انعم می شمام
خوش است او را که همراه چنین باشد پس یوشع تنی چند نماند و کامی بریان
برده آشته یا اتفاق موی روان شد ^{باینکه} پس آن هنگام که رسیدند
بجمع که میان دو دریاست آبی بر صحرای که بر کنار چشمه نوده شدند
و موسی در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست او بران
حامی بریان چکیدن الحال زنده شد روی بریان بنماده و یوشع نیز گشت و موسی
از خواب درآمده تفقد حال یوشع و ما می ناخونده که روی براه نهاد و از راه
تعمیل سفر فراموشی کردند ما می خود را ^{باینکه}
فرگفت ما می راه خود را ^{باینکه} در دریا ^{باینکه} مثل سردابه که در آن توان رفت
هر که خاک ما می گرفت آب بریان او چون طاق و نفع می آید و زمین خشک می
بسی وقتی که در گذشتند از جمیع البرین ^{باینکه} گفت موسی
برچو لنگر خود یعنی یوشع را که وقت عیاشیت شد ^{باینکه} پیاد طعام
عیاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و در می برآسائیم ^{باینکه} مرا بنده دیدیم

دریا تار سینه بکشتی و از اهل آن استوعای کوب در آن نمودند ملاطحت اولی راضی نشدند و در آن
حضرت را شانه و بقیعیم تمام در آوردند تا جوی گشتند
در کشتی بمیان دریا رسیدند حضرت بگری برداشت و پنهان از قوم سوراخ کرد
کشتی را گفت موسی ایبا سوراخ کردی کشتی را
تا غرق گردانی اهل کشتی را به سوراخ بسبب دخول آب در آن و دخول آب
موجب غرق شدن سفینه باشد هر سستی که آوردی چیزی
شکفت و شیخ بر دل کران گفت حضرت که ایبا نگفتم تو
می توانی باین صبر کردن گفت موسی که آن سخن از خاطر من
رفته بود موافقه مکن مرا با آنکه زانوش کردم
و در میان ما مرا از آن کاری من دسواری یعنی بر من
سخت ترا میکرد و باین برین مقدار مصایقه مکن بی از سفینه پر و نا
رفتند تا بدین رسیدند در خارج در جمع خود گمان بازی میکردند و بهری زیاده روی
بلند قامت خط نیز بر پشت لب او ظاهر شده نام او ضبوط یا خیسور و نام پدری
او سلال یا کاردی نام مادرش شاموئیه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و حضرت
پرسیدند تا چون بر سرند بهری را که ذکر کردیم حضرت
او را از میان او را طلبیده در پس دیوار برد بی بکشت او را بپنج
یا خاق گفت موسی ایبا بکشتی نفسی پاک را
بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از مثل بغیر نفس بی بی مضاف
جکونه او را کشتی سراسیمه آوردی چیزی نماند پاره را
گفت حضرت که ایبا من نگفتم
عزیز او را اول مصاحبت که تو
و بر فعلهای من شکسای در زمین گفت موسی علیه السلام

علم چون بر کل زند باری بود آورده اند که چون باالی حضرت رسیدند او را دیدند تنگ کرده
و جامه خود در بر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد حضرت جامه از روی دور کرده
جواب داد و گفت تو کسی گفتی من موسی ام نبی نبی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو
صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب گوی که پسر صاحب شریعت
چگونه از کسی چیزی بیاموزد گفته اند رسول حق باید که اعلم باشد از رسول البهم
در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه در زمین قبلی
باشد تعلیم آن منافی نبوت نیست و نکته آنست که اعلم با مورد پیامگم بود این قبلیست
گفت از حضرت موسی آیا بی روی گفتم ترا
بر شرط آنکه بیاموزی مرا
از آنچه بتوانم آموخته اند
گفتی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصحاب بر صبر
که تو نتوانی باین شکلیایی کردن موسی گفت چرا
نموانم گفت جهت آنکه بجزی و حکم تو بر ظاهر است و شاید ازین علی صادر شود
در ظاهر که آن حکم و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و بر آن صبر
کردن نتوانی چگونه صبر کنی
نموده با پیشتر از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
گفت موسی نهد و باشد که باالی مرا
صبر کننده بر آنچه از تو بیاموزم
و ترا در سبکباری گفت حضرت که ای موسی
بیاموزی مرا
از چیزی که حکم باشد
زوجه صحت آن ندانی یعنی انشاء بسیار کن
برای آنکه از آنچه از آسمانی که تو دریایی موسی قبول فرمود و سر دو با هم
روی براه آوردند و تو بر غیب ایشان میرفتی و از آن کسی زشت بر ساحل

بر آن شکستباری نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردن آن است که اما گشتی بود
و گمان است که این مرتضایان را که در برادر بودند پنج سال در برجامانزه و پنج دیگر
ملاعات که بهت فصل معیت بنویسند و گار میسند در دریا تا وقت بس
خوابی که خوابی آن است و آنکه او را سوراخ سازم و عیب نماند گفتم
و حال آنست که دست در داد مع در پیش راه ایشان سلطان نادر شاهی که او را
جلد بن کر که گویند است و می کرد و در کشتی درستی که می بیند غصه
بغصب یعنی از کشتی بانان بازمی ستاندن آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب
کنند و آنجا جان بکلی حروم نگردند و کفر در کشتی را شکست صد درستی
در شکست خضرت است و آن پسر که کشته شد و آن پسر بود
پدر و مادر او و پسران او در کوه کمان است و آنستیم مایا از پیدم آن است
آنکه در رساند بدیشان با باکی که در آن نعت یعنی شاید که با
و کفر او در سازند از روی مهربانی که والدین را برود دست و آن در ساختن
موجب کفر و طغیان باشد و آنستیم ما است و آنکه بدل دهد
ایشان را و پسران را و در کار ایشان و زرت پسر از روی از روی طهارت
و پاکیزگی یعنی از لوث کن و در شوب اخلاق ردیه نوزکی باشد و آنستیم
و نزد یکدیگر از بخشایش و مهربانی بر برد مادر آورده اند که حتی سمانه بعضی
آن بسر ایشان را در خرد دارد و پسر را او را بعد خود آورد معشاد پسر از
نسل او بود و آمدند به آن پسر را کشتی خضر پسر بد خلقی و سر آنرا در نیاند نام
خلق و آنکه جان بخشید که بکشد رواست، نایبست و دست او دست خداست
بس بد او تنها که او یاری بود بسی خواهرها که معمار را بود و آنستیم
و در قادیوار دست بدست بود و برای دو کودک یتیم نام ایشان
اصرم و صوم و ایشان مستندی در شهر و در زبیر مذکور است

که روان گم تراستی از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره خود را بعد از این که
بسیار صاحب مکانی من ... بدستی که رسیدی ...
از نزدیک من عذری یعنی چون سرباز تو را مخالفت کنم مرا اینقدر در تو که صحبت من مفدور
باشی و در صورت آمده که برای رحمت کند بر بودم موسی که از روی شرم گفت خلاصا
اگر ضایع کردی و با صاحب خود زنگ نمودی مرا اینقدر چیزی های شکست دوی ...
بسی در گذشتند و رفتند ... با چون آمدند ... با اهل ...
بود یا ابد بصره یا با جروان از راه مینبیه یا برقه از روم یا بر بزمین و اهل آن
چون شب شد دروازه در بستند و برای ... گشتا دندی نماز شام بود که
موسی و خضر علیهما السلام بر آن دیو رسیده خواستند که بریم در آید کسی در دروازه
نگشود بر ایشان ... طلب طعام کردند ... اهل آن دیو را و گفتند ایها
غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیو جای ندادید باری طعام جهت
بفرستید ... پس سر باز زدند اهل آن دیو ... از آنکه ایشانرا
مکانی گفته ایشان شب گرسنه بر سر دیو بودند و با برادر روی بر راه نهادند
... دیواری مایل شده بکطرف ...
میخواست آن دیوار را ... آنکه پیفتند و در کرد از رخ ارادت دیوار را
جواز است یعنی نزدیک بود بافتادن ... پس خضر راست کرد آنرا بانگ ایها
بنگ و کل اسکیام داد ... گفت موسی علیه السلام اهل این ده ما را اجالی نداد
و طعام نیز نخواستند پس صحبت دیوار ایشانرا عمارت کردی ...
... مرا اینقدر زاری کردی ... بر تیسر این دیوار را ...
... صدای میان من و تو یعنی گفته بودی
... که اگر نویستی تا اینده چیزی برسم با من صحبت مدار اینک وقت خراف رسیده
زود باشد که آگاه سازم مرا ... یعنی از به توانستی ...

یابدست و رکاب عربی نموده با کرم الطرفین بوده با میان علم طاهر و باطن
جمع کرده یاد و ضمیر داشته یعنی در کسری یافته از دو جانب سروا نهرا نیست
که اسلند روح است و در نوت او اختلاف کرده اند بگوای محمد

زود باشد که بخوانم بر شما از دفرین و بیانی

که ممکن کرد اینیم یعنی دست رس دادیم حور با استیلا در زمین

و عطا کردیم او را از مریخی که خلق بران محتاج بودند نیاز

سلاطین را بخاراید در شهرها و محاربه با اعدا دادیم او را از مریخی که

خواست دست آریزی که بران بسب او را ان چیز میسر میشد آورده اند که

حشمانه نور و ظلمت را منور او کرد ایند و در زاد المیر گوید که سحاب را بنفوان او

کرد تاب و سوار شده مر جایی است میرفت روزی که از روم بیرون آمد و صحرای

مسنو ساخت و باز نگیان عرب کرده و بر ایشان غالب شده غم مغرب کرد

بسی از پی در رفت بسبب او که مغرب تواند رفت و با آن بسبب تو سبب حسبه

میرفت تا چون رسید بحالی زور و قوت افتاب

یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب یافت افتاب را که در آن

العیین و در مورد در چشمه آب کرم و خصی چشمه بنوا اند یعنی

چشمه آب گدرا لای اینر و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل

در بای محیط مغربی کرد می را که ناسک گویند و ایشان قوم بودند بر سر

سبز چشمه مرغی که تناور با بسیت لباسی ایشان پوست حیوانات و طعام

ایشان گوشت و خوش و جانورانی است گفتیم ما که ای ذی

القرین این ندر اگر او بینی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده با اتمام

با بر ایشان بغير زمان او و بر سر تقدیر حق تعالی فرمود که

آنست که غدا بگینی این قوم را یعنی میلیشی اگر ایمان نزارند

وست در زرد پور ... کنجی بر ایشان و اگر دیوار پهنادی
آن کنج نما مرشدی و مردمان برداشتی ... و بود بر آه
مردی شایسته نام او کاخ ... گفته اند میان ایشان و پور صالح ایشان گفتند
دیگر بوده خدای ایشان ترا بخت صلاح آن پور می آفتاب نمود
بس خواست از یو کار تو ... اندر رسیدن میان ... بنوت و کمال
شد خود ... و پیران آرنج ... کنج خود را ... بنجشی
از پروردگار تو ... و کردم آنکه تو دیدی ... از رای خود بلکه
بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که کنج بمتحان رسد آورده اند که آن کنج
بود از زرد نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوح بود از زرد و بود
نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم می دیدم از کسی که ایمان دارد بقضای صدر حکم
اند و یکن سوزد و سلفت می دارم از آنکه زودیده است بر زلف حق بر خود را
در تعب افکنند و عیبت از کسی که تصدیق کند بر ایشان که در اند و سلفت از شخصی
که ایمان دارد بحساب قیامت برای به غفلت و زرد و عیب از آنکه دنیا را نمی طلب
او را انقلاب احوان ارباب او دانند و او بنود لا اله الا الله محمد رسول الله
... حقیقت آنکه توانستی ... بر آن صبر کن
آورده اند که موسی و نضر علیهما السلام بگردید که او را که در دوزخ گیر روی بتزل
خود آوردند و محققان از این قصه بسی نکات و اسرار است مخصوصاً صاحب الحقایق
بیان دقائق ادب بر صادق و اشفاق پیر محقق بعبادت توحش و تقوی
و کشف آرزو و بعضی از آن در جوهر اسرار تفسیر با زبان یافت و بسیار است و حی
پرسند از مشرکان که با ایشان بود ... از ذوالقرنین که با او
مشرق و مغرب بوده و برین جهت ذوالقرنین گفتندی که بگردان مشرق و مغرب
طواف کرد باید زمان از دوزخ از دم در گذشتند با نایح او در شاه داشته

انتام سبب کرد و بجانب قزاقها سردان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند
و این قبیلان همان سلوک نموده که با قوم ما پیش رفتند و در سرستی که ما احاطه
داشتیم در سبب با خود نزدیک او بوده از روی اگامی یعنی شکر تا وادوا
حرب و اسباب جهانگیری که بر وجه شده بود محیط بودیم و مجموع را دانستیم
بن اسکندر از پی در آمد و از طریق دیگر را از مشرق بشمال رفته
با چون رسید در منطقه در عرض ترک میان دو نوبه که از سر با آنها زمین
یا جوج و ما جوج است یافت در پیش آن دو کوه
گرد می را با سیاهای عجیب و شکلهای غریب نزدیک نمودند از کف طنت
در یابند یعنی بلوکی نیز از شکر ذرا تقریبی یعنی ایشان در پی
یافت گفتند یعنی شرح ایشان گفت ای ذوالقرنین
بر پیشی که یا جوج و ما جوج تا می کشد که تندی
در زمین با هر گاه که از بی اینها که همه بیرون آیند از گیاه اینها سبز یابند بخورند و با
خشک باشد با خود ببرد و تمام اعضاء مار می کشند و میخورند و از چهار ما یابند
ادم یا عوضی آن با که بر نبرد ایشان را و پیله انداز اولاد و یافت بن نوره علیه السلام
و در غیر المجالی آورد که ادم را علیه السلام اختلاط اشاد و منی او ناک آلوده شد
ادم علیه السلام از این حال اندوه ناک گشت و حق تعالی اینند و قوم را از این
خاک ابو دهبی ابو العشر یا فرید و بقول کسی که گوید که اینها علیه السلام محکم می نمودند
این قوم صحیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از کوهی
علی کرم در وجه نقولست که قامت بعضی از ایشان بعد از شربست و قد بعضی نجابت
در از و در صفت آمد که صنفا از ایشان بر مثال سبزه از رند و آن در صفت است
در ولایت شام طول او صد است که وضعی را طول راضی مساویست
آنند که از یک گوش فراشی و از دیگر کتاف سازند و در صفت ایشان

در باب ایشان ... نیکویی اگر بگویند ... گفت ذوالقرنین
اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد ... بی زور
باشد که غدا بپیم یعنی من و مر که با منست بپشم او را و این غداست
بی بازگشته شود ... سوی خوار پروردگار خود در قیامت ... بی غدا
کند خدای او را ... غدا بی سخت و همگویی مثل او مهود نباشد ...
و امام که بگردد ... و علی صاع کند یعنی بر مقتضای ایمان ... بی
در راست در مرد دیگر ... پادشاه نیکویی ... زور و باشد
که بگویم هر دو را ... از قمار ما یعنی از آنچه فرمایم ... کاری آسان و خور
طاعت او آورده اند که ظلمت را بر قوم ناسک کاشت تا بکوشی و دهن ایشان
در آمد روز چهارم که بوی ایمان آوردند ... بی دیگر باره از بی
در آمد سببی را که بشرق تو اند رفت و قوم ناسک را با خود برده شکی نور را از پیشانی
زودان کرد و عسکر ظلمت را از عقب برداشت از جانب جنوب متوجه شده قوم ما و آن
که قضا این بودند منکر که بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شدی روی بشرق
آباد ... تا چون برسد ... بحال بر آمدن آفتاب یعنی موسی
که مبداء طهارت است از جانب شرق ... یافت آفتاب الا که هر با مراد
بروح آید و متعاقب او می افتد ... بر کردی که ما ... نکر در دیده بودم و پیدا
گردد ... برای ایشان ... از درون آفتاب در وقت طلوع ... بوی
از زمین و میان ایشان و آفتاب عاجز باشد و ایشان را پوشش بود و زمین
ایشان نیز ناگاه مبداشت از غایت نرمی و سستی چون آفتاب طلوع کردی
به دریاها در زمین تا وقتی که ارتفاع بزرگتری و از سمت راست ایشان دوری
از زیر زمین بیرون آمد ... ماسی که خستگی و بافتاب بریان کرده خوردند و ایشان
قوم منسک بودند ... همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کردیا همچنان

بروردن حاصل کرده میفریشد و برین که در دیوارهای صدف و پنجاه کز در ارتفاع هر آمد مانند کوی
یکباره و هموار و مسلمان پس توانستند با جوع و مایه جوع

آید بالا روند بر آن سبب ارتفاع و انعلاسی و توانستند
و در سوراخ کردن بواسطه شکنج و صلابت آن کف ذوالقرنین بعد از سرافرازی
این سد و اقتدار بر تمام آن بخشیت از پروردگار من

بر آنجا که می رسیدند از قفسه با جوع و مایه جوع پس جوع بیاید
و عده از زندگان می خروج میجو و مایه جوع کرد این را بی سورا

زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایستادن بردارد دست و است و عده
پروردگار من دست در است خروج این کرده از ما و راد السدی که از عواما

قیامت و در او فرسوره ایستادگان خواهد آمد و میزدند
برخی از با جوع و مایه جوع را بعد آن روز یعنی روزی خروج که از دعام بوده
اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند هر آنست

که روزی قیامت انسی و جن از روی کبر و اضطراب در هم آمیزند
و دیده شود در صور برای قیامت تمام پس چه نیم هم خانی را

جمع کردنی و ظاهر کرد اینم دوزخ را انار روز
برای آنها و دیگران ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن

جهت زجر و توبیخ باشد آن کافرانی که از فرط غفلت دست
جهنم دل ایشان در بوشی از یاد من یعنی

از مشاهده آنگاه که آن یاد کرده میشود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان
و مستدکاه این که کجاست بشنوا بی سخن حق نمی توانند

شوند کلام حق یا خوب همانند از انبیا قرآن بسبب حجاب الهم که
تعالی و اقوات الوان جعلنا پیشکوهین الدین لا یومنون حجابا مستورا

کوتاه چشمی که جوی بگوش در از از خوان برده کوی نه شرم و نه پندش در نواز
یکی گوش کوتاه و گوش در از بهنگام خفتن خسند پس یکی گوش بالا و دیگر بر سر شکن بر
شکن چین ابوی شانز کشتن ریش تا زیر زانوی مکان برود امده است نشان جوی
کواز شکمین و پا خورد و در در از جو بود نگیان امده در وجود خزه زرد در
سرخ و دیده بود نواز در خواب و خوریم کار میزد یکی تا نزار بر نزار الفصیح
کرده با اسکنز کفشد که ما ازین قوم به سنگ امده ایم
بکنیم یعنی موز سازیم برای تو و سپرون آرم از میان ما مال خود
بر شرط آنکه بکنی میان ما و میان ایشان
منه کنه ایشان از سر و ن آمدن گفت اسکندر انبوت ری داده
دانش از یزگارز بمرست از انچه شما می شناسید که می شناسید
بسی جاباری دهمد بنوانای یعنی مردانی توانا یا چیزی که قوت یاب درین
کار تا بکنم میان شما و ایشان میان نعت ری
از آن بر بعضی دیک باشد بسیار بود برای خراب قطعه ای است
منقولست که فرمود ناخستنها از اسن ساختند بخار و دایا جان زدند
روز و شب خشت اسن زدند نگاه حکم کرد که میان در کوه را که چهار هزار قدم
بود در سبخت و بن کز غرض بکنند تا باب رسید پس در زمین و زوی آن یک
خزه از سنگ خارها انداختند و خشتهای اسن بر بالای آن فرس کردند
تا چون مساوی شد یعنی فرس یافت میانها
بفرود تا سیمه بسیار بالای آن ریخته و مها بر جویان ترکیب کردند
گفت هر تل را که بومید درین آسها یعنی در آنجا تا چون کردید آن
خشتهای آسن را مانند آتش در آن کف بسیارید
تا بر یزیم بر بالای این آسن گرم شده روی کواخه بر روی فرس را بکنند

آن علمان همه حقیقت شده و باور داشته با ایشان از زنی نکریم تمام و یعنی معنای او اعتباری
نکرانند داشت بلکه خوار و مستذل خوانند بود آنست که کار که گفته شد از بطلان
عمل و خست قدر ایشان ... پادشاهی ایشان دروغ است
بسیب آنچه نگردد بدیدند ... در آنکه نشد آیه های کتاب و ...
فرستادگان و ... افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سرور کردند
بررسی که آنکه بگردیدند کتاب و رسول ...
عملهای بسندیده و شایسته ... مستحق نشان از در حکم خدای ...
بشتهای فردوسی یعنی بوستانهای شتمن بر اشیاء که اکثر آن ناک بود پیش کنی
در بیان آورده که خدای فردوسی را پید قدرت خود آفرید و بقوارم روز روزها
دنیا پیچان نوبت بود نظر کرده میفرمایند که از دادی طیشا و حسنا و بیای از فزون
سازسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینچنین خشنی در آن
دوستان میگویند تشبیه برای آنکه ایشانرا عطا یا باشد که نعم فردوسی با از آن
محمدری و ماضری تو را بد بود و آن عطا یا باشد لا دولت نقابت نعمت فردوسی
زاهد را و مارا روی دوست قیمت هر کسی بقدر نعمت و الهای دوست و گویند نعمت فردوسی
ارفع درجات جانشینت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که فانی اسم الله
الله فاسألوه الفردوسی قوی آنست که اسم از اسمی، جانشینت که اسمی ایمان در دنیا
فرود آید ... در حالیکه جاودان باشند در آن ... بخوبید
از آن بشتهای ... برلی یا نطلبند از و تحویل مکانی دیگر بر آنکه همه مطالب
ایشان مهیا باشد ... بگو اگر باشد آب در مایه محبت که شامل
ارضی است ... سیاسی ... برای روشن شدن برورد کار من
یعنی معانی قرآن یا معلومات او ... سرایته قانی گردد و نماز آب دریا
زیرا که جسم است و مرز جسمی مناسمی باشد پس او به نهایت رسد

چون توتنی ای صبر اتم گوشا نرا پرده سازم از ضم چشمش ترا پیره سازم چشم بند
تا پسند و کلامت نشوند
آنکه از اکی بر بند بندگان را که بی و غیر و ملائکه اند علیهم السلام
بخشید و ایشان یعنی معبودان مکنس سخن آنکه آیات نوار بندگان آن که ترا کرم
ایشان بندگان را بخدا بی ایشان ترا نفع خولیدر سائید استفهام یعنی انکار است یعنی ای
ایشان جمع یا معبود بی معبود خوارید داشت ایشان را
کرده ایم هر دو را
برای ما کردید بندگان منزل و ما و ایامی
که بران همگان آرد درین معنی حکم است و نسیب بر آنکه ایشان را غذاها خورده بود
که دوزخ در پیش او چندی محقر باشد بگوای محمد ایضا خبر کنیم شمار
بزیانکارترین مردمان از روی کردار ما

که کم شد و ضاه گشت
شادان ایشان بملمانی نیکوگان
دزد بندگان دنیا چون گشت ایشان در میانان که اکثر اوقات در دیر با صوفی
و صوم میگذرانند بسبب کفران همه آنها باطلست و ثوابی بران متوجع نیست و غیر
و از اذین طایفه خوار چند یا ارباب بدعت یا جمع که عمل بر یا و همه گشت و اشهر است
که از کف از صلوات رحم و اطعام فقرا و عشق رقاب واقع شد حتی بیجان بی سلطانها
حکم کرد و فرمود که
و ایشان می نوازند

نیکو میکنند کارها
آن کرده که ذکر کرده شدند
با پنهانی پروردگار خود که قرآنست یا در
و بیدار او یعنی بعثت و حشر که در آن وقت رویت میسر خواهد
بسی تباها شد کارهای ایشان که در صورت
شدن این
نیک می نمود و برای خیر می نمودند یافت
روز رستخیز
کرد برای اعمال ایشان

قبول نمیکند و محتاجان تصدیق نمیشوند و خود را از شرک
 شرک نیارند و اینها سازد و باید که بنده صاحب
 یعنی بر باد و تصدق عمل نکند که ریا شرک حضرت و شاه کشته عمل نمود و باید که ریا
 و تعصم به من و قوع از علی و صلی الله علی سیدنا محمد المصطفی صلوات الله و سلامه علیه
 و علی آله و صحبه اجمعین

مناظره بر کتاب تفسیر مواهب علیه از جمله تصنیفات حضرت ولایت شریعت عالی
 نسبت مولانا و سیدنا و مخدوم سلطان مالک القضاة بر مائت مسالک انوار العالم
 بالاسول و الفروع الجامع بین المتعول و المشروع کمال الحقیق و الحقیق و التوفی
 و الدین حسین الواظع الحاشی قدس الله سره الزکریه و قاضی علی مرتضی المرام
 الرمانیه در شهر معظم احمد اباد حرمها از حد عن الافات و البلیات
 سید الفقیه الحقیق المحتاج الی الله العزیز احمد بن علاء الدین کبیر
 جمله الله تعالی وسیله نسیل السعادات الدینیة و الدنیویة
 و التوفیق صاوت که مکتب از دربار سعادت به
 مطالع ای کتاب فی حقیقت اب سبب سبب از ذکر و کتاب
 کن کار بر مشان روز کار را از کوشه خلا
 عا طر و نکر از و نجایک و سوره
 الاضلاع یا و اورد م اینه بر کات
 مشوات آن روز کار و
 دنیا و افرات اجزا
 باز خواهد

در بیان نفس مکتب از امامان
 از من کرده خود را مالار
 در بیان نفس مکتب از امامان
 از من کرده خود را مالار

شش از آنکه برسد و مانند ... علوم آفرین کار من جهت آنکه آن غیر متناهی است ...
متناهی کلیات نامتناهی نوشته نشود ... و اگر تیر باریم مثل دریا
محیط ... بدان براد و بران افزایم که بنیادین آیه وقتی نازل شد که بود در
مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که ولین یوث الحکمه فقد اوتی خیر الکثیر
وزعم محمد صلی الله علیه وسلم انست که اورا حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر
باره میخوانید که وما ادرینکم من العلم الاقلیل جمع میان این دو سخن توان کرد حتی کسی
و تعالی درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در
جنب علم الهی کم از کم می تواند بود و علمها از هر علمش قطره آن جز خورد نیست و اینها
هر کسی در علم صد تقوا بود پیش علم کاملش نماند بود ... ایگوی محمد ...
بجزین نیست که من آدمی ... مانند شما و دعوی احاطه کلیات الهی نمیکند
اینمقدار است که بر ساطت صیر علی السلام ... روح کرده میشود
بجزین نیست که معبود شما ... معبودی نیست بی شریک
بسی مرکز امید میدارد ... دیدار پروردگار خود را در پشت
یا هر که می ترسد از رسیدن بقی بازگشتن بدو روز سستی ... پس باید که بکند
... کرداری شایسته یعنی بندیده خدای و در بر آورده که علی صاحب
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و سلوک منہاج سنت او نظامی که ترک دنیا و اختیار فقر
و دوام عبودیت است و باطنی که برینست از خلق و پیوستن و رسیدن بقی
یعنی دیده امت از مشاهده ماسوی بر بستن و غیر شهود حضرت موسی پاکشودن کما
... از ماع البصر و ما طغی روی از همه بر تانتم و موسی نکرده چشم از همه بر
بشم و دیدار تو دیدم آورده اند که جناب بنی زبیر عامری زین السلطنه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که بار رسول الله منی عمل از برای خدا میبندم اما چون کسی بران
مطلع شد خوششون میکردم حضرت فرمود که خدای علی را که پیغمبری در آن سزید که باشد

